تمهیدات

تألیف

ابوالمعالی عبدالله بن محمّد بن علیّ بن الحسن بن علیّ

المیانجی الهمدانی

ملقب به

عین القضاة

با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق

عفیف عُسَیران

لیسانس در علوم اجتماعی و سیاسی

دکتر در فلسفه   دکتر در ادبیات فارسی

کتابخانه منوچهری

* خیابان شاه‌آباد
* تمهیدات عین‌القضاة

عفیف عسیران دکتر در فلسفه

* چاپ دوم
* تعداد ۲۰۰۰

فهرست مطالب مقدمه

صفحه

فصل اول

فصل دوم

فصل سوم

فهرست مطالب تمهیدات

صفحه

مقدمهٔ مصحح بر کتاب تمهیدات

این مقدمه به سه فصل تقسیم میشود :

فصل اول : معرفی آثار عین‌القضاة .

فصل دوم : شرح احوال .

فصل سوم : افکار فلسفی[1] .

فصل اول ـ آثار عین‌القضاة

در تذکره‌هائیکه از قرن ششم تا نهم تألیف شده شرح حال مفصل و موثقی دربارهٔ عین‌القضاة دیده نمیشود ولی مورخین وتذکره نویسان قرنهای بعد راجع باو شرح مفصلتری نوشته‌اند که زیاد جالب وقابل اعتماد نیست . بنابراین برای بدست آمدن حقیقت ناچاریم آثار قاضی همدانی را مورد بررسی قرار دهیم زیرا این آثار مهمترین اسناد تاریخی است که میتوان بوسیلهٔ آنها براحوال وی آگاهی یافت[2] .

آثار عین‌القضاة را به‌سه دسته میتوان تقسیم کرد :

I ـ آثار دوران جوانیش

---

۱ ـ افکار عرفانی قاضی همدانی درمقدمهٔ شکوی‌الغریب ذکر شده‌است .

۲ ـ نام اکثر کتابهای عربی وفارسی راکه درآنها ذکری از عین‌القضاة رفته است درفهرست مآخذ ثبت کرده‌ایم . تذکره نویسان شرح احوال اورا هریك باختصار از دیگری نقل میکنند وما از قدیمترین اقوال آنان استفاده خواهیم کرد اگرخوانندهٔ ارجمند مایل‌است اقوال گوناگون مورخان‌را دربارهٔ عین‌القضاة بداند بهتر است به کتاب احوال و آثار عین‌القضاة تألیف آقای دکتر فرمنش رجوع کند .

II ـ آثاریکه پس‌از ۲٤ سالگی تألیف کرده است

III ـ آثاریکه منسوب به اوست

I ـ آثاریکه در دوران جوانی تألیف کرده یازده کتاب است وازاین کتابها جز نام واندك اطلاعاتی از مضامین آنها که بصورت پراکنده در تألیفات موجود او[1] بجای مانده چیزی در دست نیست.

نام تألیفات قاضی همدانی ومختصر اطلاعی که ازآنها بجای مانده و اصلش از بین رفته‌است فهرست‌وار در اینجا نقل میشود:

۱ـ قری العاشی الی معرفة العوران والاعاشی.

۲ـ رسالهٔ علائیة: رساله علائیه‌را آنچنانکه خودش یادآور میشود برای‌عوام نوشته است از طرفی همین مطالب را در زبدةالحقایق طوری بیان کرده که مخصوص خواص باشد. در رسالهٔ دیگرش بنام رسالهٔ جمالی از رسالهٔ علائی نام می‌برد همچنین صفدی[2] مورّخ قرن هشتم هجری نیز رسالهٔ علائی را از تصانیف عین‌القضاة بحساب آورده است.

۳ـ رسالهٔ جمالی: این‌رساله[3] چهارصفحه است که درسه فصل نوشته شده ودر کتابخانهٔ ملامراد ضمیمهٔ مکتوبات از صفحهٔ ۲۳۵ تا ۲۳۸ ثبت شده است، مطالب این‌رساله دربارهٔ ضرورت بعثت پیامبران و درمان بیماریهای روحی‌است. زمان‌تألیف این رساله پیش‌از تصنیف رسالهٔ علائی میباشد.

۱ـ رك: شکوی الغریب ص ٤۰و٤۱. ۲ـ «کتابی کردیم دراین معنی بتازی و رسالهٔ علائیش نام کردیم ازبهر خزانهٔ مولانا تاج‌الدین علاءالدوله» مکتوبات ص ۲۳۵؛

۳ـ «ومن تصانیفه الرسالة العلائیة واما لی الاشتیاق»، الوافی بالوفیات ج ۱۵ «چون از کتاب (رسالهٔ علائی) پرداختیم این رساله بپارسی بساختیم از بهرپادشاهزاده جمال‌الدین شرف‌الدوله و این کتاب را نام رسالهٔ جمالی کردیم»: رسالهٔ جمالی درمکتوبات ص ۲۳۵.

۴ـ المقتلذ من التصريف « درعلم صرف » .

۵ـ رسالهٔ امالی الاشتیاق فی لیالی الفراق (ادبی) .

۶ـ منية الحيسوب : مؤلف نام این کتاب را در رسالهٔ شکوی الغریب آورده میگوید که این کتاب‌را دربارهٔ علم‌حساب هندی نوشته است[1] ، صفدی[2] درآثارخود به مقدمه‌ای که عین‌القضاة دربارهٔ حساب هندی نوشته است اشاره میکند .

۷ـ نزهة العشاق و نهزة المشتاق : این رساله هزار بیت شعر است که بصورت تغزل سروده شده است .

۸ـ صولة الباذل الامون علی ابن اللبون (محب اللبن) .

۹ـ غاية البحث عن معنی البعث : عین‌القضاة این رساله[3] را در مورد حقیقت نبوت تألیف کرده است مضافاً باینکه این رساله برعکس رسالهٔ جمالی وعلائی برای خواص نوشته شده است قاضی همدانی این رساله را درسن بیست ویک‌سالگی تألیف کرده است .

۱۰ـ المدخل الی العربية ورياضة علومها الأبيّة (ادبیات وعلوم عربی) .

۱۱ـ تفسیر حقائق القرآن .

عین‌القضاة تصمیم داشته است که هریك ازاین دو کتاب اخیر را بده مجلد درآورد لیکن بعلت گرفتاریهای دینی و پرداختن بارشاد مریدان این دو کتاب ناتمام مانده است[4] .

۱ـ «وهو فی عمل الحساب الهندی» شکوی ص۶۵ ؛ ۲ـ «وفی الحساب الهندی مقدمته» الوافی فی‌الوفیات ج۱۵ ؛ ۳ـ «ولقد ذکرت فی‌النبوة وما یتعلق بها من‌المقدمات العلمية فی‌رسالتی الموسومة ـبغاية البحث عن معنی البعثـ ما یشفی غليل الطالب المستفید ... وکنت اذاملیت تلك الرسالة ابن احدی وعشرین سنة» زبدة ص ۳-۴ ؛ ۴ـ شکوی ص ۴۱ ؛

تمام تصانیف دوران جوانی او که ذکر شد، باستثناء رسالهٔ کوچك جمالی، بعربی نوشته شده است؛ ولی متأسفانه ازاین تألیفات جز چند جمله وچند بیت شعر که در رسالهٔ شکوی‌الغریب دیده میشود چیزی دردست نیست.

II ـ دستهٔ دوم مصنفاتی است که از عین‌القضاة باقیمانده وتمام آنها پس از ٢٤ سالگی او تألیف شده:

١ـ کتاب زبدة الحقائق: کتابی است فلسفی که راجع بحقیقت ذات خدا و صفات او وحقیقت نبوت و روز رستاخیز واحوال روح پیش از حلول در بدن وبعداز مفارقت آن نوشته شده است[١]؛ بقول خودش این کتاب را در بیست و چهار سالگی تألیف کرده است[٢]. قاضی همدانی دریکی از مکاتیب خود[٣] ونیز در رسالهٔ شکوی الغریب[٤] از زبدةالحقایق نام‌می‌برد، مضافاً باینکه عین‌القضاة مطالب مهم‌زبدةالحقایق را در شکوی الغریب ذکر کرده است البته مطالبی که او نقل میکند همان مطالبی است که فقهای زمان باستناد آنها تکفیرش کردند وبقتلش حکم دادند[٥].

ابوالقاسم‌بیهقی[٦] مؤرخ مشهورقرن‌هفتم از زبدةالحقائق نام‌می‌برد؛ ازمورخین قرن هشتم تنها صفدی[٧] بزبدة الحقایق اشاره کرده است، لیکن از تذکره نویسان

١ـ زبدة ص٣؛ ٢ـ زبدة ص٤؛ ٣ـ «چون پیش برکه بنشستمی... مرا دراین‌حال قدرت بود که زبدةالحقائق بدوسه روز تصنیف کردم که اگرحکیمی بانصاف آنرا مطالعه کند وتأملی صادق بکند درآن بداند که آن واگفت حکما خود هیچ نسبتی‌ندانند» مکتوبات ص١٢٢؛

٤ـ شکوی ص ٤١؛ ٥ـ زبدة ص ٢١ و٢٤ و٣٥ و٣٧ و٥١ و٥٣ و٥٧ و٥٩ و ٨٥ و٨٦ رك: شکوی ص٢٧؛ رك: بمقدمهٔ شکوی‌الغریب وتصحیح عفیف عسیران؛

٦ـ «ابوالمعالی عبدالله المیانجی... وصنف کتابا سماه زبدةالحقائق وخلط فیه کلام الصوفیة وکلام الحکماء فصلب» تتمة صوان‌الحکمة نسخهٔ عکسی دانشگاه تهران شمارهٔ ٩٣٥؛

٧ـ «لعین‌القضاة کتاب زبدةالحقائق» الوافی بالوفیات ج ١٥؛

قرن نهم فقط جامی[۱] از زبدة الحقایق نام برده و برای نمونه یك صفحه ازاین کتاب را بفارسی نقل کرده است و ضمناً از کتاب تمهیدات[۲] هم نمونه‌ای آورده است؛ اما جامی و بیشتر مورخین متقدم و متأخر براو این دو کتاب را اشتباهاً یکی دانسته و آنرا زبدةالحقایق نامیده‌اند. بهرحال جامی کتاب زبده را دیده است زیرا دریکی از کتابهای خود بنام «الدرة الفاخرة» هنگامیکه از آراء متصوفه صحبت میکند چند صفحه از زبدةالحقایق عربی را نقل می‌نماید[۳] ولی نام عین‌القضاة را نمی‌برد و بجملهٔ: «قال بعضهم قدس‌الله سرّه» اکتفا میکند.

از مورخین و تذکره نویسان متأخر تنها دونفر ترجمهٔ فارسی زبدةالحقایق را در تذکره‌های خود ذکر کرده‌اند که قابل توجه است:

قاضی نورالله شوشتری[۴] مورخ اوایل قرن یازدهم ـ وقتیکه از محمد بن محمد طوسی و آثار او صحبت میکند ترجمهٔ زبدةالحقایق و شرح آنرا باو نسبت میدهد؛ و حاجی خلیفه[۵] (مورخ اواخر قرن یازدهم) بوجود ترجمهٔ فارسی زبدةـ الحقایق اشاره نموده و چند سطر از آغاز این کتاب نقل کرده است؛ اما او راجع بمترجم زبدةالحقایق چیزی نگفته است. ما تقریباً تمام کتابخانه‌های ترکیه را

۱ ـ نفحات الانس ص۴۱۴ تا ۴۱۵ رك زبدة ص ۷و۸؛

۲ ـ نفحات الانس ص۴۱۵ ونیز در تمهیدات ص ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۵۰، ۲۵۱

۳ ـ الدرة الفاخرة، ص۲۵۳ و۲۶۲ رك. زبده، ص ۱۷ تا ۲۰؛

۴ ـ «له ترجمهٔ کتاب زبدةالحقایق عین‌القضاة همدانی و شرح مواضع مشکلهٔ آن بالتماس و تکلیف امیر ناصر محتشم که از اعیان طایفهٔ اسماعیلیه بود» مجالس المؤمنین قاضی نورالله شریف الحسینی المرعشی الشوشتری ص ۲۰۷؛

۵ ـ «زبدة الحقائق فارسی و عربی لعین‌القضاة ... المتوفی سنة ۵۲۵ اوله احمدالله ... وهو مختصر فی‌مائة فصل ... فی کشف الغطاء عن الاصول الثلاثة التی تعبدالله تعالی باعتقادها کافة الخلق» کشف الظنون ج۲ ص۹۵۱ـ۹۵۳.

برای ترجمهٔ زبده جستجو کردیم و هیچ اثری از آن پیدا نشد. از دانشمند محترم آقای ریتر Ritter مستشرق آلمانی که در حدود سی‌سال کتابخانه های ترکیه را بررسی کرده جویا شدیم گفتند: از کجا دانسته‌ای که ترجمه‌ای دربارهٔ زبده وجود دارد؟ قول مرعشی بایشان ارائه شد تبسم کردند و گفتند: باقوال مرعشی نباید استناد کرد زیرا گفته‌های مرعشی گاهی ساختهٔ خیال است. اما راجع بقول حاجی خلیفه؛ گمان میکنیم که او مانند جامی تمهیدات را ترجمهٔ زبدة الحقایق دانسته است.

اکنون خوشحالیم که کتاب زبدةالحقایق را برای اولین بار پس از تصحیح و چاپ دراختیار ارباب تحقیق قرارمیدهیم. اینک بمعرفی هشت نسخهٔ خطی زبده که در کتابخانه‌های مهم فهرست شدهٔ دنیا موجود است می‌پردازیم. و پس از آن دربارهٔ سایر آثار عین‌القضاة بحث خواهیم کرد.

نسخ خطی موجود از کتاب زبدةالحقایق[1]

کتاب زبدة الحقایق تا کنون چاپ نشده اینک بعضی اطلاعات لازم دربارهٔ هشت نسخهٔ خطی از کتاب زبدة که در کتابخانه‌های دنیا موجود است در اینجا نقل میشود:

۱ـ نسخهٔ N

این نسخه جزو مجموعهٔ رسائل فلسفی متعلق بآقای دکتر مهدوی است که عکس آن در دومجلد بشمارهٔ ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران وجود

۱ـ از مقالهٔ آقای مایر Meier درمجلهٔ Der islam سال ۱۹۳۷ که دربارهٔ نسخه‌های خطی آثار عین‌القضاة موجود در کتابخانه‌های استانبول نوشته‌اند استفاده بردیم. وما پس ازجستجو در کتابخانه‌های استانبول وشهرهای دیگر ترکیه فهرست آقای مایر را مفصلتر و کاملتر نمودیم.

دارد ومتن زبدةالحقایق در مجلد اول ازصفحهٔ ۷۹ تا ۱۱۶ نوشته شده است هرصفحهٔ آن ۲۳ سطر وهر سطری ۱۴ کلمه است؛ این نسخه بخط نسخ در سال ۵۶۰ یعنی در حدود سی‌سال پس از مرگ شهید همدانی نوشته شده است. محرر زبان عربی خوب نمیدانسته وگویا متن را برای او دیکته می کرده‌اند زیرا غالب لغات را آنچنانکه می‌شنیده می‌نوشته است؛ واین دوعلت باعث اشتباهات زیادی شده است ما ازذکر این اشتباهات در مورد نقطه گذاری حروف و رسم الخط درحواشی زبده خودداری کرده‌ایم و برای نمونه پاره‌ای ازآن اشتباهات را دراینجا نقل میکنیم:

تشفی بجای یشفی

بقوة بجای لقوة

یکن بجای یمکن

جای دیگر در مورد رسم‌الخط، سنوی بجای ثنوی و . . . دیده میشود.

۲ـ نسخهٔ C

این نسخه جزو مجموعهٔ رسائل عربی عین‌القضاة و راغب و غزالی وچند تن دیگراست که در کتابخانهٔ کارالله بشمارهٔ ۲۰۷۸ موجودمیباشد؛ عکس این مجموعه در کتابخانهٔ دانشگاه تهران در چهار مجلد بشمارهٔ ۸۹۸ تا ۹۰۱ موجود است متن زبدة الحقایق در جلد اول از صفحه ۱ تا ۵۰ نوشته شده است و هرصفحه ۲۱ سطر و هرسطر ۱۰ کلمه است. نسخهٔ C بخط نسخ در سال ۶۶۹ نوشته شده است.

انجام: تمت بعون‌الله وحوله یوم السبت السادس والعشرین صفر سنة تسع وستین وستمایه علی یدی العبد المذنب المسکین الغریب ابوبکربن صدقة بن ابی القسم الکازرونی فی مدینة تبریز حماها الله تعالی عن الآفات.

٣ـ نسخهٔ سوم متعلق بکتابخانهٔ شهید علی پاشا (استنبول) بشمارهٔ ۲۸۰۱ موجود است متن زبده ٥٦ ورق بقطع ۱۳×۱۷ سانتیمتر است، این نسخه در سال ٦٩٥ بخط نسخ نوشته شده است.

٤ـ نسخهٔ G

این نسخه جزو مجموعهٔ رسائلی است از عین‌القضاة و سهروردی و ابن‌العربی و چند تن دیگر. و این نسخه متعلق بکتابخانهٔ بغد دلی وهبی (ترکیا) بشمارهٔ ۲۰۲۳ ورق ۳۱٦ بقطع ۱۸×۱۳؛ ۱۳×۸ سانتیمتر است. عکس این نسخه در دانشگاه تهران درسه جلد بشماره ۱۲۳٥و۱۲۳٦و۱۲۳۷ موجود است. زبدة‌الحقایق در جلد اول از صفحهٔ ۱ تا ۳۷ نوشته شده‌است و این نسخه درسه جلد بنقل ازصفحهٔ ۲٦٤ متن درسال ۸۷۱ تحریر یافته است.

٥ـ نسخهٔ پنجم متعلق بکتابخانهٔ شهید علی (ترکیا) بشمارهٔ ۱۲۰۹میباشد این نسخه بخط نسخ بقطع ۱٦×۱۰؛ ۱۱×٦ سانتیمتر نوشته شده و هر صفحه دارای ۳۲ سطر میباشد و بوسیله رضی‌الدین الغزی العامری فی عرفه یوم جمعة تاسع محرم الحرام سنة ۹۱٤ کتابت شده است.

٦ـ نسخهٔ V

این نسخه جزو مجموعه‌ای است که قبلاً در کتابخانهٔ برلین بشمارهٔ ۱۷۲۷ (مخطوطات عربی) بوده و اکنون در کتابخانهٔ دانشگاه **Tübingen** موجود است. متن زبدة‌الحقایق از صفحهٔ ۷٤ تا ۱۱۹ نوشته شده است وعکس این متن در کتابخانهٔ دانشگاه تهران وجود دارد. این متن بخط نسخ زیبائی در سال ۱۱٥۰ نوشته شده ولی تاریخ تحریر در زبدة الحقایق ذکر نشده است.

تقریباً نیمی از صفحات نسخهٔ ششم دارای حاشیه است که حواشی آنها عبارت است ازمنتخباتی از اقوال بزرگان متصوفه مخصوصاً از ابن‌عربی و جامی ؛ اما ازاین حواشی توضیحی مهم دربارهٔ مطالب زبدة الحقایق بدست نمیآید .

۷ـ نسخهٔ هفتم متعلق بکتابخانهٔ تیمور (قاهره) بشمارهٔ ۱۷۵شعبهٔ تصوف‌است . تاریخ کتابت این نسخه سال ۱۳۱۸ هجریست « تمت علی ید ... الداوودی احد طلبة العلم فی المسجد الاقصی و کرسی النبی سلیمان علیه وعلی نبینا السلام فی منتصف شهر ربیع‌الثانی من شهور سنة الف وثلاثمایة وثمانیة عشر هجری .

۸ـ نسخهٔ هشتم متعلق بکتابخانهٔ مجامیع طلعت (قاهره) که بعنوان عنقای مغرب بشمارهٔ ۴۸۲ موجود است ازصفحهٔ ۳۲ تا ۱۳۵ شامل کتاب زبدة الحقایق است که بخط نسخ نوشته شده است هر صفحه ۱۶ سطر بقطع ۱۹٫۵×۱۲٫۵ ؛ ۱۵×۷ سانتیمتر میباشد . تاریخ کتابت آن نامعلوم است .

برای تصحیح متن زبدةالحقایق فقط ازچهار نسخه VGCN استفاده شده‌است .

۲ـ مکتوبات

محققاً نمی‌دانیم که شهید همدانی چند مکتوب بمریدان خود نوشته است زیرا نسخهٔ خطی مکتوبات کتابخانهٔ مراد (استنبول) شامل ۱۲۷ مکتوب میباشد . در نسخهٔ کتابخانهٔ کارالله (استنبول) ۶۷ مکتوب ثبت شده‌است ولی در سایرنسخه‌ها تعداد مکتوبات بین این دو رقم میباشد . اما عین‌القضاة درتمهیدات از تعداد مکتوبات و هویت اشخاصیکه مکتوب بآنها نوشته شده است چنین تصریح میکند « بسیار رسائل بقاضی امام سعد الدین بغدادی و خواجه امام عزالدین و امام ضیاءالدین و خواجه کامل‌الدولة والدین نوشتم که مجلدات بود »[1] .

۱ـ تمهیدات ص ۱۵ ؛

الف ـ مطالب ومضامین مکتوبات قاضی همدانی[1]

مطالب مکتوبات اغلب مربوط بمسائل فلسفی‌مانند: ممکن و واجب وحادث وعرض . . . ؛ واصول عرفانی مانند: عشق وفنا وقیامت وعالم ارواح .. وسلوك وشرح احادیث وآیات قرآن وارکان دین اسلام وهرچه بدین موضوعات تعلق دارد میباشد فقط فرقی که بین تمهیدات و مکتوبات وجود دارد آنست که درمکتوبات ازمطالب فلسفی وسیر و سلوك مفصلتر و عمیقتر بحث شده است[2] . علاوه براین در مکاتیب اطلاعاتی دربارهٔ زندگی شخصی قاضی همدانی ثبت شده که درفصل‌دوم درضمن شرح احوال او ذکر خواهیم کرد .

ب ـ نسخه‌های خطی مکتوبات

۱ـ نسخهٔ مجموعهٔ کتابخانهٔ سپهسالار بشمارهٔ ۳۸۷۵ ورق ۱۰۵ سطر ۱۵ بقطع ۱۸×۱۲٫۶ ؛ ۱۴×۹٫۶ بخط نسخ در سال ۶۳۸ هجری نوشته شده است . چند قسمت فقط ازمکاتیب دراین نسخه وجود دارد از ورق ۶۸ تا ورق ۱۰۵ .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ کارالله (استنبول) بشمارهٔ ۱۱۰۰ ورق ۱۳۶سطر ۱۵بقطع ۱۹×۱۱ ؛ ۲۵×۱۸ بخط نسخ درسال ۶۶۸ تحریر یافته‌است ازاین نسخه، عکسی بشمارهٔ ۱۶۶ در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجود است ، مجموع این مکاتیب ۶۷ مکتوب است .

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی(استنبول) بشمارهٔ ۱۴۱۷ ورق۲۰۶ هرصفحه۱۵ سطربقطع ۲۳٫۵×۱۶ ؛ ۱۷×۱۰٫۵ بخط نسخ نوشته شده‌است مجموع این‌مکاتیب ۶۴ مکتوب نصف آنها در سال ۷۳۳ و نصف در سال ۷۶۲ تحریر یافته است . آیات

۱ـ رك مکاتیب M ص۲۸۳ و ۲۸۴ .

۲ـ دربارهٔ ابلیس رك : مکاتیب M ص۹۵ ، ۹۶، ۳۴۵، ۳۴۶ ودرتمهیدات لغت ابلیس درفهرست لغات واصطلاحات .

واحادیث بامر کب قرمز نوشته شده‌است . از مکتوب یازدهم تامکتوب بیست‌وپنجم زیر هرسطر ترجمهٔ ترکی آنها آمده است .

٤ـ نسخهٔ وقف ملامراد که عکس آنها در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۵۱، ۵۲، ۵۳ موجود است تعداد ورقهای این نسخه ۳۷۹ ، هرصفحه ۲۱ سطر و در سال ۸۵۳ بخط نستعلیق نوشته شده‌است ، تعداد مکاتیب ۱۲۶ است . بعلاوه این نسخه حاوی رسالهٔ جمالی عین‌القضاة وچهار مکتوب است که احمدغزالی بعین‌القضاة نوشته .

۵ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ ۳۵ Sup Pers ورق ۳۶۵ بقطع ۲۴ × ۱٤ سانتیمتر بخط نسخ درسال ۱۰۲۵ هجری نوشته شده است .

٦ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بریتیش میوزیم Add. ۱۶۸۲۳ ورق ۳۶۰ بقطع $۷\frac{۱}{۴}$ × $۲\frac{۵}{۸}$ اینچ هرصفحه ۱۷ سطر بخط نسخ تحریر یافته است وتاریخ کتابت ندارد .

۷ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران بشمارهٔ ۲۱۷۷ که با عنوان مکاتیب العرفاء نوشته شده‌است . تعداد صفحات ٤۷۹ وهرصفحه ۱۷ الی ۱۹ سطر بقطع ۲۲٫۵ × ۱٤ سانتیمتر است این نسخه با خط نسخ است بجز ازصفحهٔ اول تا ۶۰ واز ۷۶ تا ۲۲۰ که باخط نستعلیق تحریر یافته است اما تاریخ کتابت آن معلوم نیست .

۸ـ نسخهٔ کتابخانهٔ نافذ (استنبول) بشمارهٔ ٤٦٤ که عکس آن در کتابخانهٔ دانشگاه بشمارهٔ ۱۱۸۷، ۱۱۸۸ موجوداست . تعداد ورقهای آن ۱٤۹ بقطع ۲۲٫۵ × ۱۵٫۵ ؛ ۱۹٫۵ × ۱۲٫۵ وهرصفحه ۱۹ سطر است ؛ این نسخه بخط نسخ نوشته شده واول وآخر این نسخه ناقص است و تاریخ تحریر آن معلوم نیست و این نسخه ۶۳ مکتوب دارد .

۹ـ نسخهٔ کتابخانهٔ تیرنجیب پاشا بشمارهٔ ۳۰۱ ورق ۱۷۶ بقطع ۲۳٫۳ × ۱۶

۱۹×۲ر۱۲ است از ورق اول تا ۷۵ تمهیدات و از ورق ۷۶ ببعد مکتوبات است که بخط نسخ زیبا نوشته شده است وتاریخ تحریر ندارد.

ج ـ تاریخ انشاء مکتوبات قاضی‌همدانی

تاریخ تحریر یکی از مکاتیب بدینصورت ثبت شده است: «روز آدینه بود سابع عشر محرم چیز کی نوشتی بمرادم»[۱]. هرگاه هفدهم محرم روز آدینه بوده باشد اول آن‌روز چهارشنبه بوده‌است، ودر کتاب زبده‌آمده است که قاضی‌همدانی تا سال۵۱۶ مرید بوده‌است پس‌بایست سال ۵۱۶ تا سال ۵۲۵ عین‌القضاة این مکتوبات‌را نوشته باشد واز روی تقویم وستنفیلد[۲] معلوم شد که فقط سال ۵۲۰ در میان سالهای مذکور روزآدینه هفدهم محرم‌واقع شده‌است بنابراین تاریخ تحریرمکتوب مذکور سال ۵۲۰ میباشد.

در مکتوب دیگر تاریخ تحریر چنین آمده است: «این مکتوب شب شنبه نوشتم بعدالعشاء از حالت سلامت وعافیت و دی‌روز که غرهٔ محرم بود رقعهٔ ازآن برادر عزیز اطال‌الله بقاء آمد»[۳] اگر این مکتوب شب شنبه نوشته شده باشدآن‌روز روز جمعه بوده و روز پیش ازآن پنجشنبه اول محرم بوده است وبا مراجعه بتقویم وستنفیلد معلوم‌میشود که دربین‌سالهای ۵۱۶ تا۵۲۵ فقط سال۵۱۷ است که پنجشنبه اول محرم واقع شده بنابراین تاریخ تحریر مکتوب مذکور سال ۵۱۷ میباشد.

اینك تاریخ تحریر چند مکتوب را از اشاراتی که درآنها آمده است از روی تقویم وستنفیلد تعیین میکنیم:

۱ـ مکتوبات M ص ۱۷۹؛

۲ـ Dr. Ferdinand Wüstenfeld Vergleichungs - Tabellen der Muhammedanischen und Christlichen Zeitrechuun.

۳ـ مکتوبات M ص ۳۶۶.

صفحهٔ اشارات درمکتوبات	تاریخ تحریر باستناد بتقویم مذکور
۲۰	۵۱۹ هجری
۱۹۰	۵۲۰
۱۹۷	۵۱۷
۲۱۷	۵۲٤
۲۵۳	۵۲۱
۲۵۸	۵۲۲
۲٦۹	۵۱٦ یا ۵۲٤
۳٤۲	۵۲۰
۳٦۱	۵۱۹
۳٦٦	۵۱۷ یا ۵۲۵

ازاین جدول چنین نتیجه گرفته میشود با اینکه سال تحریر بیشتر مکاتیب ذکر نشده است لیکن میتوان گفت که غالباً کتابت آنها میان سال۵۱۷ وسال ۵۲۵ بوده است ؛ و در یکی از مکتوبات صریحاً می‌بینیم که در سال ۵۲۵ نوشته شده است « واگر در زبدة الحقایق دعوی کرده‌ام آن از ده سال باز ساخته‌ام ما درآن دعاوی عریض و طویل که اکنون مانده نیست »[1] . اگر عین‌القضاة زبدة الحقایق را در بیست و چهار سالگی نوشته باشد این مکتوب بایستی در سال مرگش نوشته شده باشد یعنی در سی وسه سالگی که مطابق با ۵۲۵ هجریست همچنین در یك مکتوب شهید همدانی تصریح میکند که مکتوب وی « ثمرهٔ پانزده سال سلوك است »[2] واز مقایسهٔ اشاراتی که در زبده موجود است گمان میشود که این مکتوب

۱ــ مکتوبات M ص ٦۱ . ۲ــ مکتوبات M ص ۲۹۰ .

درسال آخر عمر او نوشته شده باشد همچنین در بعضی مکاتیب که از خواجه احمد غزالی با کلمهٔ رضی‌الله عنه، و رحمة‌الله علیه، واحسن مثواه یاد شده[۱] معلوم میشود که تاریخ تحریر این مکاتیب پس‌از مرگ امام احمد غزالی یعنی پس از سال ۵۲۰ هجری بوده است.

۴- تمهیدات

دراین کتاب تنها از عرفان محض گفتگو شده است. عین‌القضاة تجارب روحی خودرا که عبارت ازفداکاری برای وصول بمحبوب وفنا درمعشوق وتحمل گدازعشق و دریافت لذت و صمیمیت وصفا است بیان میدارد. برای دریافت موضوعات عرفانی که دراین کتاب بیان‌شده بایستی بفهرست لغات واصطلاحات رجوع‌شود. درمقدمهٔ شکوی الغریب دربارهٔ معنای فنا وحلول از نظر عین‌القضاة بحث کرده‌ایم. اکنون نظر خوانندگان‌را بهسه موضوع که دربارهٔ تمهیدات بیان خواهد شد جلب میکنیم:

۱ـ علت تسمیهٔ کتاب به‌تمهیدات و اینکه برای که و در چه زمانی تألیف شده است.

۲ـ نسخه‌های خطی، که از کتاب تمهیدات موجود است.

۳ـ راهنمائی برای استفاده از حواشی این کتاب.

۱- علت تسمیهٔ کتاب به‌تمهیدات

اولا: مورّخان قدیم مانند سمعانی و اصفهانی و صفدی و عسقلانی از کتاب تمهیدات ذکری نکرده‌اند فقط کتاب زبدة‌الحقائق وشکوی‌الغریب‌را ازتألیفات عربی اودانسته‌اند وازترجمهٔ زبده بفارسی‌ودیگر کتابهای فارسی‌اوچیزی نگفته‌اند. اولین تذکره نویسی که ازتمهیدات نام می‌برد طبسی است و دوصفحه ازهمان کتاب‌را نقل

۱ـ مکتوبات M ص ۱۹، ۲۰، ٤۱، ٤۵، ۶۰، ۸۳، ۲۹۲.

کرده است[1]. مورخین بعد مانند جامی و مرعشی شوشتری وحاجی خلیفه تمهیدات‌را اشتباهاً ترجمهٔ فارسی کتاب زبده دانسته‌اند. همچنین بیشتر نسخه‌های خطی تمهیدات بعنوان زبدة الحقائق یا فقط زبده نامیده شده است، در بعضی نسخه‌های خطی مانند H تمهیدات بنام زبدة الحقائق فی کشف الدقائق نام گذاری شده است و در نسخهٔ M کتاب تمهیدات بنام «تماهید»[2] ثبت شده‌است.

بنظر میرسد که قاضی همدانی نامی برای این کتاب تعیین نکرده است زیرا مایل نبوده که مردم ازاین تألیف او اطلاع داشته باشند چون میدانسته که نپختگی آنها برایش ایجاد زحمت خواهد کرد.

از طرفی از تقسیم بندی این کتاب بده تمهید برای ما روشن میشود که قاضی همدانی قصد تألیف کتابی داشته‌است چون خود او درتقسیم مطالب، درتمهید چهارم چنین‌میگوید: «بعضی‌ازمعرفت نفس‌خود بشنیده‌ای درتمهیدهای گذشته وبعضی‌در تمهید دهم گفته شود بتمامی»[3]، ودرتمهید ششم‌میگوید: «تمام‌شرح شاهد ومشهود در تمهید دهم گفته شود انشاءالله»[4]. گرچه قاضی همدانی قصد داشته تمام مطالب عرفانی را دراین کتاب جمع کند ولی وسعت مطالب اورا بر آن داشته تا رؤوس مطالب و زبدهٔ حقایق را بنویسد چنانکه خودش میگوید: «ایدوست اگر دراین کتاب زبده هیچ کلمه نیستی جزاین کلمات که زبدهٔ علوم هردو جهان آمده است، بس بودی عالمیان‌را . . . دریغا چه دانی که دراین‌تمهید چند هزار مقامهای مختلف واپس گذاشتیم واز هر عالمی زبده‌ای در کسوت رموز با عالم کتابت آوردیم»[5]

۱ـ مجالس العشاق ص ٦٢ .
۲ـ تمهیدات ص ٢٥٤ .
۳ـ تمهیدات ص ٥٦ .
٤ـ تمهیدات ص ١١٥ .
٥ـ تمهیدات ص ٣٠٨ و٣٠٩ رك : ١٨٠ و٣٥٣ و٣٥٤ .

همین استعمال کلمهٔ زبده درمتن تمهیدات باعث شده که بیشتر تذکره نویسان را چنین پنداری حاصل آید که کتاب تمهیدات همان زبدة الحقایق است در حالیکه مقصود قاضی همدانی از کلمهٔ « زبده » معنای لغوی بوده نه اسم خاص.

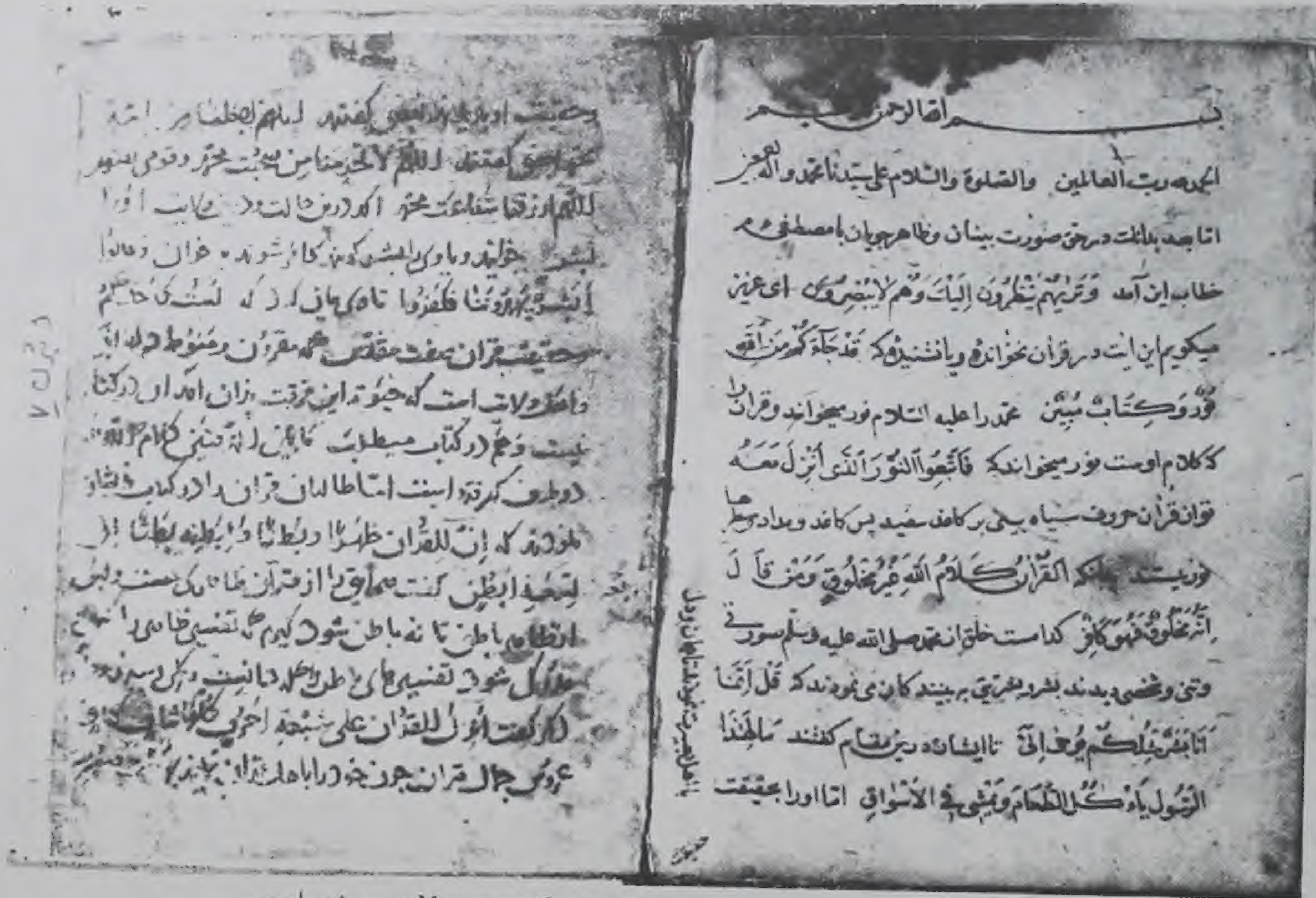
ثانیاً ـ باید دانست که این کتاب برای کدام شخص یا گروه و در چه زمانی نوشته شده است. راجع باشخاص همانطور که از متن کتاب برمی‌آید، مخاطب او شخص معلوم یا مرید خاصی نبوده با اینکه در همه‌جا عبارات او بصیغهٔ خطاب بکار رفته است. حقیقت آنست که قاضی همدانی این مطالب را برای صاحبدلان بعد ازخود نوشته‌است؛ خود او ازاین راز چنین پرده برمیگیرد: « ازخودی خود بیرون توانی آمدن تا آگاه این راز شوی ولایق شنیدن این کلمات شوی. دانم که گوئی بلی اما با تو گفته‌ام که مخاطب توئی اما مقصود مخاطبان غایبند که خواهند پس از ما آمدن که فواید عجیب‌را در کتاب بدیشان خواهند نمود»[۱].

اما راجع بزمان تألیف کتاب تمهیدات می‌بینیم که مؤلف آشکارا در متن تمهیدات اعتراف میکند که این کتاب را پس از مکتوبات یا اقلا پس از انشاء اکثر آنها تألیف کرده‌است: « بسیار رسائل بروزگار دراز به قاضی‌امام سعدالدین‌بغدادی وخواجه ... نوشتم که مجلدات بوَد »[۲] ازاین مطلب دربارهٔ تاریخ انشاء مکتوبات مفصلا بحث شده و میتوان نتیجه گرفت که سال شروع تحریر مکتوب‌های او در حدود ۵۱۸ بوده واین کار تا آخرعمر او ادامه داشته است، بنابراین کتاب تمهیدات حتما چندسال پس‌از ۵۱۸ تألیف شده است.

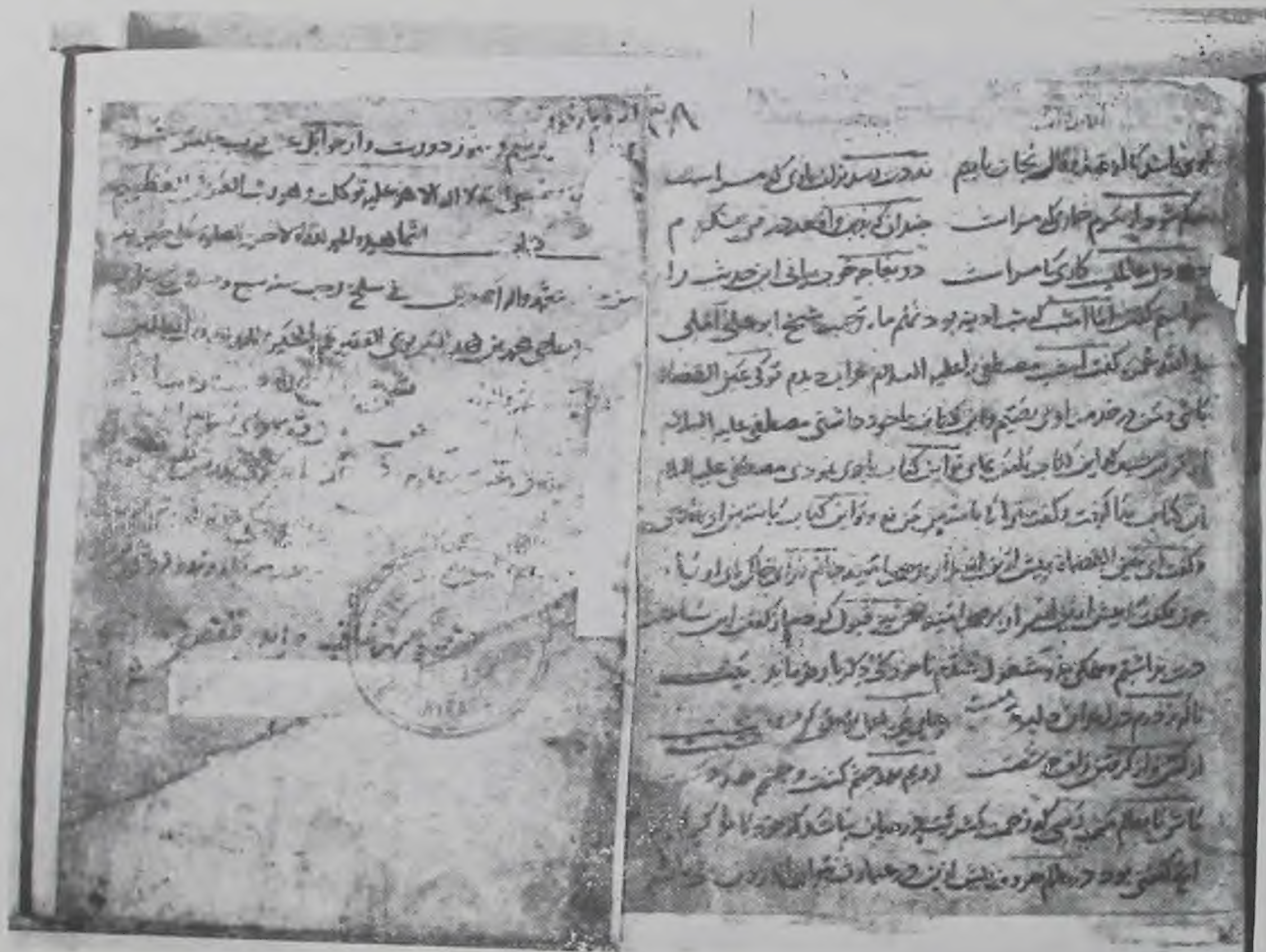
این سال کدامست؟

قاضی همدانی درآخر کتاب تمهیدات بمطلب مهم و جالبی از نظر ما چنین

۱ــ تمهیدات ص ۳۲۷. ۲ــ تمهیدات ص ۱۵.



کلیشهٔ ورقهٔ اول از نسخهٔ مانیسا گینال (استانبول) که دراین کتاب برمز M نموده شده است.



کلیشهٔ ورقهٔ آخر از نسخهٔ مانیسا گینل (تاریخ تحریر سال ۶۹۷ هجری)

اشاره کرده ومیگوید : « امشب که شب آدینه بوَد نهم ماه رجب . . . مصطفی بخواب دیدم . . گفت ای عین‌القضاة بیش ازاین اسرار برصحرا مَنِه . . . من نیز قبول کردم ازگفتن ، این‌ساعت دست بداشتم»[۱] . اگرنهم رجب آنسال شب آدینه بوده ، اول‌رجب آنسال چهارشنبه میشود . از بررسی تقویم وستنفیلد یقین حاصل میکنیم که میان ۵۱۷ و ۵۲۵ یعنی میان انشاء اولین مکتوب قاضی همدانی وسال شهادتش تنها سال ۵۲۱ است که اول ماه رجب در روزچهارشنبه واقع شده‌است ، بنابراین بدون تردید این همان سالی است که قاضی همدانی کتاب تمهیدات را تألیف کرده است .

۴ـ نسخه‌های خطی موجود ازکتاب تمهیدات

۱ـ نسخهٔ M

این نسخه متعلق بکتابخانهٔ مانیسا گینل (استنبول) بشمارهٔ ۱۰۸۶ ومشتمل‌بر ۱۳۹ورق هرصفحه دارای۱۵سطر وهرسطر ۱۰ کلمه میباشد این‌نسخه بخط نسخ تیره وناخوانا درسال ۶۶۷ نوشته شده است عکس این نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ۴۵۶ وجود دارد . کلیشهٔ ورق‌اول وآخر این‌نسخه باتمهیدات چاپ شده‌است .

اینك چند نمونه از رسم‌الخط و املای خصوصی این نسخه : هرك ، انج ،آنچ کفتند کی ، کوید که ، جتوان کفت ، نتوانی شنیدن ، دیکر ، دکر ، با دیدآید ، بدیدآید ، کردهٔ ، کرده‌ای .

۲ـ این نسخه جزوی از مجموعهٔ رسائل فلسفی متعلق بکتابخانهٔ شهید علی پاشا بشمارهٔ ۲۷۰۳ عکس آنها در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۱۰۹ و۱۱۱۰ و مشتمل بر ۳۲۴ ورق بقطع ۲۱٫۵×۱۸ ؛ ۱۸٫۵×۱۳٫۵ سانتیمتر میباشد تمهیدات از ورق ۷۸ تا ۱۶۵ بخط نسخ عادی در سال ۷۳۲ هجری نوشته شده است .

۱ـ تمهیدات ص ۳۵۳ و۳۵۴ .

آغاز : بسم‌الله الرحمن الرحیم وبه نستعین بدانکه

انجام : نعم المولی ونعم النصیر غفرانك ربنا والیك المصیر . . . وحسن توفیقه وقد وقع الفراغ من تنمیقه یوم‌الاربعاء ثانی‌عشر ذوالقعدة لسنة اثنی وثلاثین وسبعمایة علی ید . . . عبدالمجید بن محمودبن محمدبن مسعود .

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ فاتح (استنبول) بشمارهٔ ۲۶۲۶ و مشتمل بر ۱۸۲ ورق بقطع ۱۷٫۳ × ۹٫۵ ؛ ۱۴ × ۷٫۵ سانتیمتر میباشد و بنام زبدة الحقائق بخط نسخ شکسته درسال ۷۸۵ هجری نوشته شده است .

آغاز : بسم‌الله الرحمن الرحیم بدانکه .

انجام : وهو رب العرش العظیم نعم المولی ونعم النصیر تم الکتاب بعون الملك الوهاب فی یوم الاثنین فی تاریخ اول من شهر رجب سنة خمس وثمانین وسبعمایة الکاتبه الداعی الفقیر الحقیر الی رحمة ربه القدیر المسمی سید عیسی بن سید محمد الخواجکی الخوارزمی .

۴ـ این نسخه متعلق بکتابخانهٔ ملی پاریس An. fonds بشمارهٔ ۳۶ مشتمل بر ۹۳ ورق بقطع ۱۹ × ۱۴ سانتیمتر درسال ۷۹۶ نوشته شده است . کلیشهٔ ورق اول وآخراین نسخه عوض نسخه P اشتباهاً با تمهیدات چاپ شده‌است . عکس این نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه وجود دارد .

۵ـ نسخهٔ A

این نسخه متعلق بکتابخانهٔ ایاصوفیا (استنبول) بشمارهٔ ۱۸۴۲ و مشتمل بر ۳۱۷ ورق بقطع ۱۷٫۵ × ۱۱٫۵ سانتیمتر و هرصفحه دارای ۹ سطر بخط نسخ زیبا تحریر یافته‌است . عکس این نسخه در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹ وجود دارد .



کلیشهٔ ورقهٔ اول ازنسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس که دراین کتاب برمز P نموده شده است



کلیشهٔ ورقهٔ آخر ازنسخهٔ پاریس (تاریخ تحریر سال ۷۹۶ هجری).

اینك نمونه‌ای از رسم‌الخط و املای خصوصی این نسخه : هر که (هر گاه) : سیه (سیاه) ، آنچ (آنچه) ، دگر ، دیگر .

پایان : تمت الکتاب بحمدالله وحسن توفیقه والصلوة والسلام علی محمد وآله وصحبه وتبعه اجمعین علی‌ید اضعف عبادالله تعالی ابوالمکارم بن علی‌المرشدی فی‌سنة سبع وستین وثمانمایة .

۶ـ نسخهٔ S

این نسخه جزوی ازمجموعهٔ رسائل متعلق بکتابخانهٔ ایاصوفیا بشمارهٔ ۲۰۶۹ و مشتمل بر ۱۰۶ ورق بقطع ۳۵٫۵×۲۶ ؛ ۲۲٫۷×۱۷ هرصفحه ۳۹ سطر میباشد تمهیدات از ورق ۸۱ تا ۱۰۶ نوشته شده است و عکس آن در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۲۴۷ وجود دارد این مجموعه در سال ۸۷۱ تحریر یافته است .

۷ـ نسخهٔ U

این نسخه جزوی از مجموعهٔ زبدة المعارف متعلق بکتابخانهٔ دانشگاه بشمارهٔ ۱۲۳۷ تمهیدات از ورق ۱ تا ۱۴۴ بقطع ۱۸٫۵×۱۳٫۳ ؛ ۱۲٫۴×۷٫۵ هر صفحه ۱۵ سطر میباشد بخط نسخ درسال ۸۷۴ نوشته شده است .

۸ـ نسخهٔ P

این نسخه جزوی از مجموعهٔ رسائل متعلق بکتابخانهٔ پاریس بشمارهٔ ۱۳۵۶ و مشتمل بر ۲۴۴ ورق بقطع ۲۴×۱۷ ؛ ۱۶×۱۱٫۵ تمهیدات از ورق ۱ تا ۱۱۹ وهرصفحه ۱۷سطر میباشد این نسخه بخط نسخ درسال ۸۷۷ هجری نوشته شده‌است و عکس آن در کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ وجود دارد .

آغاز : توکلت علی‌الله الحی القیوم بدانکه .

پایان : تم الکتاب الزبدة بعون الله و حسن توفیقه والصلاة علی خیر خلقه

محمد و آله اجمعین یوم الجمعة فی الیوم الثانی من شهر شعبان المعظم .. لسنة سبع وسبعین وثمانمایة الهجریة المصطفویة علی ید اضعف عباداللّه المحتاج الی رحمةاللّه الفتی ابن ابوسعید درویش علی عفی‌اللّه عنه .

۹ـ نسخهٔ R

نسخهٔ متعلق بکتابخانهٔ پترسبورگ بشمارهٔ ۳٤٦٦ هرصفحه ۱۷ سطر وهر سطر ۱۱ کلمه میباشد تاریخ تحریر این نسخه ۸۸٤ هجری است این نسخه در کتابخانه ملی وجود دارد .

۱۰ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بَتَوا بشمارهٔ ۱۰٤۰ درسال ۹۲۷ نوشته شده است .

۱۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ با یزید (ولی‌الدین) بشمارهٔ ۱۷۰۲ مشتمل بر ۱۸۷ ورق بقطع ۱۷٫۵×۱۲ ؛ ۱۲×٦٫٥ سانتیمتر هرصفحه ۱۳ سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق درسال ۹۲۹ نوشته شده است .

آغاز : مانند نسخهٔ H .

پایان : تمت کتاب زبدة الحقایق علی ید اضعف العباد مراد الازهری فی بیست وهشتم ذی‌العقده سنة تسع وعشرین وتسعمایة .

۱۲ـ نسخهٔ H

نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران بعنوان زبدة الحقایق فی کشف الدقایق بشمارهٔ ۹۲۸ مشتمل بر ۱٤۹ ورق بقطع ۱۹×۱۱ ؛ ۱۲×٥٫٥ سانتیمتر هرصفحه ۱٥سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق فی اوائل صفر سنة احدی وثلثین وتسع‌مائة درمصر نوشته شده است .

۱۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ حسن حسنو بشمارهٔ ۱٥٤ مشتمل بر ۲۳۸ ورق بقطع ۱۷٫٤×۱٤ ؛ ۱۱×٦ سانتیمتر این‌نسخه درسال ۹۳۳ بخط نستعلیق نوشته شده‌است

پایان : تم الکتاب بعون‌الله تعالی تاریخ ۹۳۳ .

۱۴ـ نسخهٔ کتابخانهٔ حسن حسنو بشمارهٔ ۷۶۲ مشتمل بر ۱۱۵ ورق بقطع ۱۸×۱۱ ؛ ۲ر۱۱×۶ سانتیمتر هر صفحه ۱۷ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا درسال ۹۳۴ نوشته شده است .

پایان : تمت کتابة زبدةالحقایق بعون‌الله الملك الوهاب فی شهر شوال المکرم سنة اربع وثلثین وتسعمایة .

۱۵ـ نسخهٔ کتابخانهٔ وین Wien Mxt بشمارهٔ ۲۹۵ مشتمل بر ۱۲۲ ورق بقطع ۶$\frac{۳}{۴}$×۴$\frac{۱}{۲}$ اینچ و هرصفحه ۱۷ سطر میباشد این نسخه در سال ۹۳۴ تحریر یافته است .

۱۶ـ نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی بشمارهٔ ۱۲۱۳ مشتمل بر ۱۲۹ ورق بقطع ۷ر۱۹×۶ر۱۲ ؛ ۱۳×۵ر۷ هرصفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ درسال ۹۳۵ نوشته شده است .

۱۷ـ نسخهٔ کتابخانهٔ وین Wien N. F. بشمارهٔ ۳۳۹ مشتمل بر۶۳ورق بقطع ۷$\frac{۱}{۲}$×۵ اینچ هرصفحه ۲۳ ، ۲۴، ۳۱ ، ۳۳، ۳۴ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ درسال ۹۴۰ نوشته شده است .

۱۸ـ نسخهٔ کتابخانهٔ قاهره بشمارهٔ ۲۲شعبهٔ تصوف فارسی‌طلعت مشتمل بر۸۲ ورق بقطع ۲۱×۱۲ سانتیمتر هر صفحه ۲۳ سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق عادی درسال ۹۵۷ هجری نوشته شده است .

۱۹ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیا بشمارهٔ ۱۸۴۰ مشتمل بر ۸۴ ورق بقطع ۵ر۲۰×۵ر۱۵ ؛ ۱۵×۷ر۷ سانتیمتر هر صفحه ۱۹ سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق درسال ۹۶۶ نوشته شده است .

۲۰ـ نسخهٔ B
کتابخانهٔ دانشگاه اکسفرد (Bodlein Library) بشمارهٔ Ms. Pers. 3 وفیلم آن در دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۱۵۱ موجود است مشتمل بر ۱۶۵ ورق بقطع ۷$\frac{۱}{۸}$ × ٤$\frac{۱}{۲}$ اینچ هرصفحه ۱۳ سطر میباشد این نسخه درسال ۹٦۸ نوشته شده‌است.

۲۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیا بشمارهٔ ۱۸٤۱ مشتمل بر ٦۹ ورق بقطع ۳۰٫۵ × ۱۹ ؛ ۲۰ × ۱۱٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۲۳ سطر میباشد این نسخهٔ در سال ۹۷۱ نوشته شده است.

۲۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی پاشا بشمارهٔ ۱۲۱۱ مشتمل بر ۲۳۰ ورق‌بقطع ۲۰ × ۱۳٫۵ ؛ ۱۱٫۵ × ۷٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ شکسته درسال ۹۷۱ نوشته شده است.

پایان: ونعم النصیر وصلی‌الله علی محمد وآله واصحابه اجمعین وقع الفراغ من تحریر زبدةالحقایق فی یوم الاحد سنة احدی وسبعین وتسعمایة.

۲۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ عاطف افندی بشمارهٔ ۲۷۹۹ مشتمل بر۱٤۱ ورق بقطع ۱۹ × ۱۲ ؛ ۱۲٫۷ × ۷٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۱۷سطرمیباشد این‌نسخه بخط نستعلیق درسال ۹۹٤ نوشته شده است.

پایان: تمت . . . فی محروسه ادرنه فی تکیهٔ کریم افندی از دست درویش موسی فلورینایی (منسوب به‌فلورنیا شهر یونانی) از بندگان سلطان کشتی ۹۹٤.

۲٤ـ نسخهٔ کتابخانهٔ برون بشمارهٔ D. 11(9) مشتمل بر ۱٤۸ ورق بقطع ۲۰٫۹ × ۱٤٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ درسال۹۹۹ نوشته شده است.

۲۵ـ نسخهٔ کتابخانهٔ وین Wien بشمارهٔ (493) A. F. 300a مشتمل بر ۸۷

ورق بقطع $5\frac{1}{2} \times 7\frac{1}{2}$ اینچ میباشد این نسخه بخط نسخ در سال ۱۰۲۱ نوشته شده است .

۲۶ـ این نسخه جزوی ازمجموعه‌ای متعلق بکتابخانهٔ مسجد سپهسالار بشمارهٔ ۱۳۴۶ مشتمل بر ۲۳۶ ورق بقطع ۲۷٫۵ × ۱۷٫۵ ؛ ۱۵ × ۷ سانتیمتر هرصفحه ۱۷ سطر میباشد ، تمهیدات از ورق ۱۰۷ تا ورق ۲۳۶ نوشته شده است این نسخه بخط نستعلیق در سال ۱۰۲۵ تحریر یافته است[1] .

۲۷ـ نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب مشتمل بر ۱۹۳ ورق بقطع ۲۳ × ۱۴ ؛ ۱۴٫۵ × ۸٫۵ سانتیمتر میباشد این نسخه بخط نستعلیق درسال ۱۰۲۷ نوشته شده‌است.

۲۸ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بنگال R. S. Bengal بشمارهٔ (Oa 20) مشتمل بر ۱۶۵ ورق بقطع ۱۷ × ۱۱ ؛ ۱۳ × ۷٫۵ سانتیمتر هر صفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ درسال ۱۰۵۶ نوشته شده است .

۱ـ آغاز این نسخه ، همچنان آغاز نسخهٔ پنجاب بافرق کم بدین‌صورت آمده است : «بسم‌الله الرحمن الرحیم سپاس آن خدائی که آفرید عالم‌را نه از اصلی ونه برمثالی واستعانت نکرد بکسی ، آفریدگار بی‌عیب یعنی بی‌یاری ، ومراد وی ازآفریدن عالم نه‌این‌بود تاخود منفعتی‌ازآن طلب کند یا نصرتی ازخود دفع کند بلکه‌آفریدن و پیدا کردن و اظهار کردن عظمت را تا عاقلان بتوفیق وی راه بشناسند و بدانند که سبحانه وتعالی حی است وقدیم‌است ومرید است وسمیع است وبصیرست وحکیم است وقادر است وعالم است وباقی است یفعل مایشاء ویحکم ما یرید . هرچه خواست کرد وهرچه خواهدبکند . نه‌بطاعت مطیعان‌احدیت اورا کمالی وآرایشی ونه ازمعصیت عاصیان‌صمدیت اورا نقصانی. هرکه طاعت کرد نثاری بود که برسرخود کرد وهرکه معصیتی کرد تیری بود که برپای خود زد . از تکاپوی آب وخاك مقدس‌است جلال‌او ، وازگفت وگوی‌خلایق‌منزه است کمال‌وی ... این کتاب تصنیف کردم بده تمهید . نام‌این کتاب را زبدة‌الحقایق نهادم ازبرای عارفان واصحاب تحقیق واقفان ، معنی‌را تأملی شافی کنند و تفکری صافی نمایند و تذکری ایشان را حاصل گردد انشاءالله تعالی . تمهید اصل اول بدان که درحق ...

نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی پاشا بشمارهٔ ۱۲۱۲ مشتمل بر ۹۲ ورق بقطع ۲۰×۱۳ ؛ ٥ر۱٥×۷ سانتیمتر هرصفحه ۲۳ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا درسال ۱۰۷۱ نوشته شده است .

۲۹ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بنگال بشمارهٔ (1231) مشتمل بر ۱۱۲ ورق بقطع ۷ر۸×۷ر٤ ؛ ۷×۳ سانتیمتر هرصفحه ۳۱ سطر میباشد این نسخه کمی ناقص است ودرسال ۱۱۸۰ بخط نسخ نوشته شده است .

آغاز : بسم الله الرحمن الرحیم (باقی مثل B) .

پایان : تمام شد این کتاب زبدة من کلام قدوة العارفین عین القضاة همدانی حرره العبد الراجی ابن کربلائی حسنخان السبزواری فی سنة ۱۲۱۱ .

۳۰ـ نسخهٔ کتابخانهٔ استاد سعیدنفیسی مشتمل بر۸۹ ورق بقطع٥ر۸×۳ر٥ ؛ ۱ر٦×۳۷ سانتیمتر هرصفحه ۱۸ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا در سال ۱۲٦۱ نوشته شده است .

۳۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی تهران بعنوان زبدة الحقایق بشمارهٔ ۲٤۳۲ مشتمل بر ۲٤٤ ورق بقطع ۱۰×۱٦ ؛ ۱٦×۲۰ سانتیمتر هرصفحه ۱٦ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ در سال ۱۳۰۱ نوشته است .

پایان : کتبت انا عبدالعلی ملقب بنصرالله بن آقا میرزا محمد رضای سه دانی اصفهانی فی بیست ویکم ربیع الثانی .

۳۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملك تهران بشمارهٔ ۲۸۱۹ مشتمل بر ۱۷٦ ورق بقطع ۸ر۱۷×۱٤ ؛ ۱۲×۸ر٦ سانتیمتر هرصفحه ۱۱ سطر میباشد صفحات اول وآخر بخط نسخ و نستعلیق شکسته درسال ۱۳۰۳ نوشته شده است ولی تحریر باقی نسخه ظاهراً قدیمتر است . آغاز این نسخه تقریباً مانند آغاز نسخهٔ B و U .

نسخه‌های تمهیدات که تاریخ تحریر آنها ذکر نشده است :

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ کارالله استنبول بشمارهٔ ۱۰۱۶ مشتمل بر ۱۳۲ ورق بقطع ۱۷×۱۲ ؛ ۱۲×۷ سانتیمتر هرصفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق نوشته شده است .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیا بشمارهٔ ۱۸۳۹ مشتمل بر۱۶۲ورق بقطع ۲۴٫۷ ×۱۶ ؛ ۱۵٫۵×۸٫۷ سانتیمتر هر صفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده است .

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ بنگال بشمارهٔ I 681 مشتمل بر ۲۲ ورق بقطع ۱۰٫۵× ۶٫۵ اینچ هرصفحه ۱۷ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده است .

۴ـ نسخهٔ کتابخانهٔ اندیان اوفیس بشمارهٔ ٤٤٥ مشتمل بر ۹۲ ورق بقطع ۹ ۱/۸ × ٤ ۷/۸ اینچ هرصفحه ۲۲سطر میباشد این‌نسخه بخط نستعلیق نوشته شده‌است.

۵ـ نسخهٔ کتابخانهٔ اندیان اوفیس بشمارهٔ ۱۸۲۷ مشتمل بر ۱۷۰ ورق بقطع ۱۰ ۱/۸ × ۵ ۵/۸ اینچ هرصفحه ١٤ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده‌است.

٦ـ نسخهٔ کتابخانهٔ اندیان اوفیس بشمارهٔ ۳٦٤۰ مشتمل بر ۱۶۳ ورق بقطع ۹ ۳/۸ × ۵ ۳/۴ اینچ هرصفحه ۱۵سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق نوشته شده‌است

۷ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ Sup. Pers. ۱۰۸٤ مشتمل بر ۱۷۸ ورق بقطع ۱٦×۹ سانتیمتر میباشد این نسخه بخط نستعلیق نوشته شده‌است .

۸ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی قاهره باسم عنقای مغرب و بشمارهٔ ٤۸۲ مجامیع طلعت مشتمل بر ۱۵۸ ورق بقطع ۱۹٫۵×۱۲٫۵ ؛ ۱۵×۷ سانتیمتر هرصفحه ۱٦ سطر میباشد .

۹ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی قاهره بشمارهٔ ۳۹ مشتمل بر ۱۳۱ ورق بقطع

۱۹٫۵×۱۲ سانتیمتر هرصفحه ۱۷ سطر میباشد .

۱۰- نسخهٔ کتابخانهٔ Naok Ospakestan بشمارهٔ ۷۸۰۰ مشتمل بر ۱۴۸ ورق بقطع ۱۷×۹ سانتیمتر میباشد .

۱۱- نسخهٔ کتابخانهٔ بورسا ترکیه بشمارهٔ ۹۴۵۹ مشتمل بر ۱۹۲ ورق بقطع ۱۵٫۲×۱۰ ؛ ۱۱٫۳×۶٫۲ سانتیمتر میباشد آیات و احادیث این نسخه بجوهر قرمز نوشته شده است .

۱۲- نسخهٔ کتابخانهٔ کارالله بشمارهٔ ۱۰۰۴ مشتمل بر ۹۱ ورق بقطع ۲۱٫۵ ×۱۲٫۵ ؛ ۱۶٫۵×۸٫۶ سانتیمتر هرصفحه ۱۶ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ شکسته نوشته شده است .

۱۳- نسخهٔ کتابخانهٔ کارالله بشمارهٔ ۱۰۱۶ مشتمل بر ۱۳۲ ورق بقطع ۱۷×۱۲ ؛ ۱۲×۷ سانتیمتر هرصفحه ۱۵ سطر میباشد این نسخه بخط نستعلیق نوشته شده است .

۱۴- نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه استنبول بشمارهٔ ۵۵۸ مشتمل بر ۱۰۱ ورق بقطع ۲۳٫۵×۱۳٫۵ ؛ ۱۳٫۸×۷٫۲ سانتیمتر هرصفحه ۲۱ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا نوشته شده است .

۱۵- نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه استنبول بشمارهٔ ۱۰۴۲ مشتمل بر ۲۲۶ ورق بقطع ۱۸٫۸×۱۳ ؛ ۱۱٫۸×۷٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۱۱ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده است .

۱۶- نسخهٔ کتابخانهٔ لالا اسماعیل بشمارهٔ ۱۵۱ مشتمل بر ۱۷۹ ورق بقطع ۲۱×۱۲٫۵ ؛ ۱۴٫۵×۸٫۵ سانتیمتر وهرصفحه ۱۳ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده است .

۱۷ـ نسخهٔ کتابخانهٔ حسن حسنو بشمارهٔ ۶۰۷ مشتمل بر ۱۳۰ ورق بقطع ۱۵٫۴×۱۰٫۵ ؛ ۱۱×۷٫۵ سانتیمتر و هر صفحه ۱۷ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا نوشته شده است .

۱۸ـ نسخهٔ کتابخانهٔ تیرنجیب پاشا بشمارهٔ ۳۰۱ مشتمل بر ۷۵ ورق بقطع ۲۳٫۵×۱۶ ؛ ۱۹×۱۲٫۲سانتیمتر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا نوشته شده‌است.

۱۹ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی تهران بشمارهٔ ۲۲۹۳ مشتمل بر ۱۶۸ ورق بقطع ۱۵٫۵×۱۰ ؛ ۱۰٫۷×۶ سانتیمتر هرصفحه ۱۳ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ نوشته شده است .

آغاز : مثل R

پایان : بذات وصفات

ترجمهٔ تمهیدات بزبان ترکی

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ شهید علی پاشا بشمارهٔ ۱۲۱۴ مشتمل بر ۸۰ ورق بقطع ۲۰٫۵×۱۳٫۴ ؛ ۱۳×۶ سانتیمتر هرصفحه ۱۷ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ زیبا درسال ۹۸۸ نوشته شده است .

آغاز : بسم‌الله الرحمن الرحیم

هست کلید در گنج حکیم　　　فاتحهٔ فکرت و ختم سخن

پایان : وهو نعم المولی ونعم‌الرفیق وهوالمرشد الی‌سواء الطریق تمت بعون‌الله .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مانسیا گنیل بشمارهٔ ۵۸۶۱ مشتمل بر ۷۶ ورق بقطع ۲۱×۱۶ ؛ ۱۷٫۵×۱۱ هرصفحه ۱۶ سطر میباشد این نسخه بخط نسخ در زمان سلطان سلیم‌بن سلیمان خان (قرن دهم هجری) نوشته شده است .

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ وین Wien بشمارهٔ ۱۹۳۴ درسال ۱۰۲۴ نوشته شده‌است .

۴- نسخهٔ زبدة الحقائق و کشف الدقائق کتابخانهٔ قاهره بشمارهٔ ۵۲ مجامیع ترکی طلعت .

۵- نسخهٔ کتابخانهٔ اسعد افندی بشمارهٔ ۱۳۶۱ مشتمل بر ۶۴ ورق بقطع ۲۰٫۴×۱۵٫۷ ؛ ۱۴٫۸×۷٫۵ سانتیمتر هرصفحه ۲۱ سطر میباشد .

آغاز : حمد وسپاس وشکر . . .

پایان : ونعم الرفیق وهو المرشد الی سواء الطریق تمت تحریر الرسالة فی الیوم الرابع من شهر ذی‌القعدة فی وقت الصبح من شهور سنة خمسة وسبعین ومائة والف من الهجرة .

۶- نسخهٔ کتابخانهٔ اسعد افندی بشمارهٔ ۱۴۷۳ مشتمل بر ۷۵ ورق بقطع ۲۰٫۹×۱۴ ؛ ۱۴٫۶×۸٫۳ سانتیمتر هرصفحه ۱۵ سطر میباشد .

شرح تمهیدات از گیسودراز

منتخباتی از شرح تمهیدات گیسودراز را دنبال متن آوردیم وازاین شرح دو نسخه در دست داریم :

۱- نسخهٔ کتابخانهٔ بنگال بشمارهٔ ۱۲۱۹ .

۲- نسخهٔ پترسبورگ بشمارهٔ ۱۲۱۹،۱ .

چاپ تمهیدات

از تمهیدات دوتا چاپ در دست است :

۱- تمهیدات با شرح گیسودراز بتصحیح مولوی حافظ سید عطاحسین‌صاحب چاپ حیدرآباد دکهن سال ۱۳۲۴ هـ ق مصحح دو نسخه از تمهیدات داشته است که درحواشی ازآن دو یاد میکند . متن تمهیدات چاپ هند عموماً کاملتر از تمهیدات چاپ شیراز است .

۲ـ «زبدةالحقائق المعروف بتمهیدات عین‌القضاة همدانی» بتصحیح احمدبن محمد کریم تبریزی‌چاپ شیرازسال۱۳۴۲ه ق. ضمیمهٔ سبع‌المثانی شیخ نجیب‌الدین رضا و چند رسالهٔ دیگر مصحح میگوید که «دو نسخهٔ مغلوط بدست آورد حتی‌الامکان تطبیق وتصحیح نمود»[1].

۳ـ راهنمائی برای استفاده ازحواشی این کتاب

دانشمندان اروپائی برای اینکه بتوانند از نسخه‌های خطی قدیمی تألیفی بهتر و نزدیکتر به اصل تهیه کنند در تحقیق و تصحیح کتب خطی روشی تازه ابتکار نمودند. تاکنون اکثر آثار مهم عبری و یونانی و لاتینی و قسمتی از کتب عربی و فارسی خطی‌را با این روش تصحیح و منتشر کرده‌اند. تصحیح و بررسی یك متن قدیمی نه تنها ما را بمتن اصلی نزدیکتر وآشناتر میکند، بلکه اطلاعاتی فراوان و مهم از سبك و رسم‌الخط قرنهای گذشته در اختیار اهل تحقیق میگذارد، زیرا ناسخان چه‌ازلحاظ اشتباهات قلمی‌وچه ازنظر اصطلاحاتی که باسلیقهٔ خودشان در متون میکرده‌اند روشن میشود اغلب سبکها و رسم‌الخطهای زمان خویش را منعکس می‌نمودند و ازاین انعکاس که در نسخه‌های متعدد پیدا میشود ما میتوانیم از نسخه‌های خطی موجود، مطالب جالبی دربارهٔ سبکهای گوناگون در ادوار گذشته درمحیطها و کشورهای مختلف بدست‌آوریم. ما برای تصحیح متن‌تمهیدات از هشت نسخهٔ خطی استفاده کرده‌ایم و امروز آقای دکتر محمد معین را میتوان از ورزیدگان این فن بحساب آورد خوشبختانه چندیست در شرق بوسیلهٔ ادبا و دانشمندان این روش معمول شده است و ما کوشیده‌ایم تا همهٔ اختلافات مهم

۱ـ سبع‌المثانی ص۳

نسخه‌های این کتابرا در پاورقی ثبت کنیم. اشکال اینگونه تحقیق آنست که: اولاً باید تمام اختلافات متن نسخه‌ها ثبت شود تا خواننده بر تمام نسخی که مصحح از آنها استفاده کرده است مطلع گردد. ثانیاً باید اختلافات نسخه‌ها در کمترین جا گنجانیده شود، و گرنه کتاب بچندین مجلد برسد.

متن تمهیدات‌را سه سطر به سه‌سطر تفکیک کرده‌ایم و شمارهٔ سطرهارا با اعداد لاتینی بدین ترتیب 3 ...6 ...9 الخ... مشخص نموده‌ایم تا خواننده بتواند متن تمهیدات را با حواشی آن تطبیق کند.

طریقهٔ استفاده از حاشیه: برای این منظور قسمتی از متن تمهیدات صفحهٔ صدوشصت‌راعیناً درصفحهٔ‌مقابل‌می‌آوریم وبعنوان‌نمونه‌چند جملهٔ آنرا توضیح‌میدهیم:

۱ـ جملهٔ متن کتاب در سطر اول: «نابینا چون قفص بیند گوید» در هفت نسخهٔ USRPMHA بدینصورت است و تنها در نسخهٔ B: «اما نابینا چون قفص بیند پندارد» میباشد پس نسخه بدل این هشت نسخه درکلمهٔ «اما» و «پندارد» بود که ما آن دوکلمه را درحاشیه شمارهٔ ۱ ثبت کردیم.

۲ـ عبارات متن از آخر سطر اول تا پایان سطر سوم: «این مرغ خود قفص است: اما بینا درنگرد، مرغ را درمیان قفص بیند داند که قفص از برای مرغ باشد واز برای مرغ بکار دارند؛ اما مرغ‌را خلاص دهند قفص‌را کجا» درسه نسخهٔ SMA بدینصورت است و درنسخهٔ B: «این قفص خود مرغ است اما بینا چون در نگرد مرغ‌را درمیان قفص بیند قفص از برای مرغ دارند اما چون مرغ خلاص یافت قفص کجا» و در نسخهٔ H: «این مرغ خود قفص است اما بینا در نگرد مرغ را درمیان قفص بیند و داند که قفص از برای مرغ نگاه دارند اما چون مرغ را خلاص دهند قفص خود کجا» و در نسخهٔ UP: «این مرغ خود قفص است اما بینا در نگرد مرغ

دیگر . قفص دیگر باشد ومرغ دیگر ؛ نابینا چون قفص بیند گوید : این مرغ خود قفص است . امّا بینا درنگرد . مرغ را درمیان قفص بیند داند که قفص ازبرای مرغ باشد ، وازبرای مرغ بکار دارند ؛ امّا مرغ را خلاص دهند قفص را کجا برند .

(۲۱۵) دریغا آنچه بصفات بشریت و قالب تعلّق دارد ، چون اَکل و شُرب و جِماع و نوم ، طایفهٔ خواص این صفات را باطلاق از خود نفی کنند ؛ نگویند که خوردیم و خفتیم بلکه بخورد و بخفت و گرسنه است و تشنه است . ارباب بصایر را این احوال بطریق مشاهَدَت معلوم شده است ، و بدانسته‌اند که جان چون را کبست وقالب چون مرکوب ؛ چون کسی اسب را علف دهد و اوعلف خورد ؛ هرگز اضافت خوردن اسب با خود نکنند . این قوم همچنین روا ندارند اضافت خوردن و خفتن با

1 نابینا .. گوید A ... U اما نابینا .. پندارد B ‖ 1-3 این ... کجا SMA این قفص خود مرغ‌است امابینا چون در ... بیند قفص ازبرای مرغ دارند اماچون مرغ‌خلاص یافت قفص کجا B این ... بیند وداند ... مرغ نگاه دارند اما چون مرغ ... قفص خود کجا H این ... مرغ‌بود قفص محتاج مرغ‌باشد وازبرای ... کجا UP این ... دارند نه‌مرغ ازبرای قفص اماچون مرغ .. کجا R ‖ 3 برند SRBA بود H برد UPM ‖ 4 دریغا A ... U۔ B ‖ 5 و نوم USPMBA ـ RH ‖ طایفهٔ A ... U این احوال خوردن وآشامیدن بقالب تعلق‌دارد اماطایفهٔ B ‖ 5-6 باطلاق ... بخفت A ... U بنوع دیگران خود بازدارند و گویند که خوردیم وآشامیدیم وخفتیم اما ازطریق دیگر که آن تعلق بجان دارد گویند نخورد ونخفت ونیاشامید B ‖ 7 این‌احوال M اینPSHA این‌احوال‌جان‌وتن URB ‖ مشاهدتA ... U مشاهده H ‖ معلوم URPMHB معلوم‌شان SA ‖ 7-8 وبدانسته . . . مرکوب USPMA وبدانسته ... را کبست وقالب‌چون مرکب HB بدانسته ... مرکوب R ‖ 8-9 قالب ...نکند UPRH قالب ...نکنند SA تن‌مرکب هرچه‌مرکوب خورد راکب نخورده‌باشد B قالب ... خودبا اسب‌نکند M ‖ 9-2 اضافت ... دیگرSRMA که‌هرچه مرکوب‌خورده‌باشد راکب‌نیزخورده‌باشد حاشاو کلا که نصیب‌خورد وخواب حقیقت‌را باشد انسان‌چیزی دیگرباشد وآنچه‌خورد وخسبد چیزی‌دیگر B اضافت .. خود کنند... ذات ایشان‌چیزی ... دیگر H اضافت ... وخفتن‌بعدما ... دیگرP اضافت ... خود کنند ... دیگر U ‖

بود ، قفص محتاج مرغ باشد و از برای مرغ بکار دارند اما مرغ را خلاص دهند قفص را کجا» ودر نسخهٔ R : «این مرغ خود قفص است اما بینا درنگرد مرغرا در میان قفص بیند ، داند که قفص از برای مرغ باشد واز برای مرغ بکار دارند نه مرغ از برای قفص اما چون مرغرا خلاص دهند قفص را کجا».

پس نسخه بدل این هشت نسخه عبارت از URPHB هستند ؛ بجای کلمات و جمله‌هائیکه در هشت نسخه یك جور هستند سه نقطه «. . .» بکار برديم ؛ دراین صورت هر کلمه یا جمله یا عبارتی که درنسخه بدل بوده عیناً درحاشیه ثبت شده‌است خلاصه آنکه عبارات طولانی را در حاشیه بسه نقطه نشان داده‌ایم تا از حجم کتاب کاسته شود ؛ وهر گاه جمله یا عبارتی دریك یا چند نسخه نبود باعلامت تفریق(—) نشان دادیم مثلاً — HB یعنی در این دونسخه چنین عبارتی وجود ندارد.

۳ـ عبارات متن کتاب از سطر 9 (ص ۱۶۰) تا سطر 2 (ص ۱۶۱) : «اضافت خوردن و خفتن با خود کردن بعدما[1] که حقیقت ذات انسان چیزی دیگر باشد و آنچه خورد وخسبد چیزی دیگر» در نسخهٔ SRMA بدینصورت است ودر نسخهٔ B : «که هر مر کوب خورده باشد راکب نیز خورده باشد حاشا و کلا که نصیب خورد و خواب ، حقیقت را باشد انسان چیزی دیگر باشد وآنچه خورد وخسبد چیزی دیگر» ودر نسخهٔ H : «اضافت خوردن وخفتن با خود کنند بعدما که حقیقت ذات ایشان چیزی دیگر باشد وآنچه خورد وخسبد چیزی دیگر» ودر نسخهٔ P : «اضافت خوردن وخفتن بعدما که حقیقت انسان چیزی دیگر باشد وآنچه خورد وخسبد چیزی دیگر» ، در نسخهٔ U اضافت خوردن وخفتن با خود کنند بعدما که حقیقت انسان چیزی دیگر باشد وآنچه خورد وخسبد چیزی دیگر».

۱ـ «بعدما» : مکرر قاضی همدانی این لغت‌را بجای «پس ازآنکه» بکار برده‌است.

پس نسخه بدل این هشت نسخه UPHB هستند بجای کلمات و جمله‌هائی که درهشت نسخه یک‌جور هستند سه نقطه «. . .» بکار بردیم و دراینصورت هر کلمه یا جمله یا عبارتی که نسخه بدل بود عیناً درحاشیه ثبت شده؛ همچنین عبارات طولانی را درحاشیه بسه نقطه نشان داده‌ایم تا از حجم کتاب کاسته شود.

۴ـ شکوی‌الغریب

شکوی الغریب رساله‌ایست بزبان عربی، که عین‌القضاة در سی‌وسه سالگی[۱] هنگامیکه در زندان بغداد اسیر بوده برای دفاع از خود نوشته است. قدیمترین مورخانیکه رسالهٔ شکوی الغریب را درتألیف خود ذکر کرده‌اند عبارتند از سمعانی و عمادالدین اصفهانی تاریخ نویسان قرن ششم هجری. عمادالدین میگوید: «عین‌القضاة را رساله‌ایست که از زندان به برادران هم‌نژاد خود نوشته و در آن با سوز وگداز حال خودرا بیان داشته است این رساله پر است از طلب استرحام که اوصاف گوناگون را در آن جمع کرده است»[۲]. سبکی مورخ قرن هشتم دربارهٔ شکوی الغریب چنین نوشته است: «رساله‌ای که عین القضاة از بغداد بدوستان و برادران همدانی خود نوشته است دیدم که اگرآنرا برسنگها خوانند سنگها درهم شکسته میشوند»[۳].

عسقلانی در قرن نهم بشکوی الغریب نیز اشاره کرده و دربارهٔ شکوی ازقول سمعانی چنین نوشته است: «سپس سمعانی دربارهٔ رساله‌ایکه عین‌القضاة در زندان

۱ـ شکوی الغریب ص ۶۵؛ ۲ـ «ولعین القضاة رحمة‌الله علیه رسالة کتبها الی اخوانه بنی جنسه من حبسه یبکی فیها علی نفسه وهی فی غایة الاستعطاف قد جمع فیها کل وجه من الاوصاف» خریدة‌القصر نسخهٔ خطی ص۵۸؛ ۳ـ «ورأیت رسالته التی کتبها فی بغداد الی اصحابه واخوانه بهمذان التی اذا قرئت علی‌الصخور لانصدعت» طبقات الشافعیة جزء ۸ ص ۲۳۷؛

نوشته و درآن از حال خود شکایت کرده است سخن رانده و مینویسد : « زندان و زنجیر و اشتیاق و غربت و دوری معشوق البته این بسیار سخت است »[1] .

نسخه‌های خطی شکوی‌الغریب

تا آنجا که ما خبر داریم از رسالهٔ شکوی الغریب دو نسخهٔ خطی درآلمان و ایران موجود است :

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ Tübingen آلمان بشمارهٔ ۲۰۷٦ ؛ این نسخه جزوی از مجموعه‌ایست که ۲۰ ورق آن شامل شکوی‌الغریب میباشد از ورق ۲۸ تا ٤۸ ؛ سال تحریر این نسخه معلوم نیست . آقای محمد عبدالجلیل در سال ۱۹۳۰ این نسخه‌را تصحیح و منتشر کرده است[2] .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملك تهران بشمارهٔ ٤٦٥۷ ؛ این نسخه ناقص‌است وضمیمهٔ مجموعهٔ ینبوع الحکم و غیره میباشد قسمت شکوی شامل پنج صفحه است بقطع ۳۲×۱٤ ؛ ۱٤×۷٫٥ سانتیمتر که از قسمتهای مختلف شکوی الغریب انتخاب شده ، سال تحریر ۱۰٦۳ میباشد .

اکنون خوشوقتیم که مجدداً پس از مقابله و تصحیح ، این رسالهٔ ارزنده را با همکاری آقای حسین خدیوجم تجدید چاپ میکنیم .

III ـ آثاریکه منسوب به عین‌القضاة است

تألیفاتی که بقاضی همدانی منسوب است عبارتند از :

۱ـ شرح کلمات قصار باباطاهر ؛

۱ـ «ثم ساق ابن السمعانی رسالةعین‌القضاة‌التی کتبها وهوفی‌السجن یشکو الی‌اخوانه حاله‌وفیها :

أسجناً وقیداً واشتیاقاً وغربة و نأی حبیب ان ذا لعظیم »

میزان الاعتدال ص ٤۱۱ ؛

۲ـ ژورنال آسیاتیك ص ۲٥ـ٦۷ مارس ۱۹۳۰ پاریس .

۲ـ رسالهٔ یزدانشناخت؛

۳ـ رسالهٔ لوایح .

۱ـ شرح کلمات قصار باباطاهر

این کتاب که بزبان عربی نوشته شده در حقیقت فرهنگ سادهای از لغات و اصطلاحات متصوفه میباشد و در تفسیر لغات بمعنی ظاهری اکتفا شده است .

ازاین کتاب تا آنجا که ما اطلاع داریم سه نسخهٔ خطی موجود است :

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ آستانهٔ قدس‌رضوی بشمارهٔ ۸۴۳ تاریخ کتابت ۱۲۶۵هـ ق .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ٦٦١ ؛ تاریخ کتابت ۱۳۱٤ .

۳ـ نسخهٔ کتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۳٦۱ ؛ این‌نسخه بدون تاریخ‌است.

شك ما در نسبت این کتاب بعین‌القضاة اینست که قاضی همدانی بنوشتن چنین فرهنگ سادهای مبادرت نمیورزید مگر آنکه در اوایل عمرش این کار را کرده باشد . از طرفی در رسالهٔ شکوی الغریب می‌بینیم که قاضی همدانی تمام تألیفات دوران جوانی خودرا ولو اینکه بی‌ارزش بوده مانند چند بیت شعری که گفته است یادآوری میکند ولی از شرح کلمات قصار باباطاهر نام نبرده است . بفرض محال اگر معتقد شویم که قاضی همدانی این رساله را پس از کتاب زبده یعنی در دوران پختگی خود نوشته باشد ولی چون خود عین‌القضاة در رسالهٔ زبده چند مورد دربارهٔ مسائل فرعی فلسفی برای جلوگیری از اتلاف وقت ، خودداری کرده است ؛ محقق است که وی ببحث لغوی صرف نپرداخته . اگر قاضی همدانی حقیقةً کلمات قصار باباطاهررا شرح میکرد طبعاً بحث مفصلی درعرفان دربارهٔ لغات مذکور بیان میداشت .

۴- رسالهٔ یزدان‌شناخت

این رساله که گویا از آثار سهروردی است موضوع آن بوسیلهٔ مؤلّف آن در مقدمه چنین خلاصه شده است: «این رساله را نام یزدان شناخت نهادم و برسه باب تقسیم کردم:

۱- باب اول: دربیان باری تعالی وشناختن بعضی از صفات او.

۲- باب دوم: در معرفت نفس انسانی و کیفیت حال او.

۳- باب سوم: در نُبُوّات و معجزات و کرامات.

نسخه‌های خطی یزدان شناخت

تا آنجا که من تحقیق کرده‌ام چند نسخهٔ خطی ازاین رساله در کتابخانه‌ها موجود است:

۱- نسخهٔ کتابخانهٔ ایاصوفیا بشمارهٔ ۴۸۱۹ تاریخ کتابت ۷۳۰ ه‍ ق.

۲- نسخه‌ای که اساس چاپ آقای دکتر بهمن کریمی بوده است[1] و درسال ۱۳۲۷ درتهران طبع شده‌است تاریخ کتابت این نسخه سال ۷۳۱ هجریست.

۳- نسخهٔ کتابخانهٔ حیدریهٔ ترکیه بشمارهٔ ۱۴۴۹ و یزدان‌شناخت از ورق ۷۲ تا ۷۹ میباشد. تاریخ کتابت این نسخه درسال ۷۵۲ ه‍ ق است.

۴- این نسخه جزوی از مجموعهٔ زبدة‌المعارف متعلّق بکتابخانهٔ دانشگاه تهران بشمارهٔ ۱۲۳۷ میباشد یزدان شناخت از ورق ۱۴۴ تا ۱۵۵ در سال ۸۷۴ ه‍ ق نوشته شده است درآخر این رساله آنرا از تصانیف الشیخ افضل الکاشانی شمرده‌اند.

۵- این نسخه جزوی از مجموعهٔ مصنفات شیخ اشراق در کتابخانهٔ مجلس شورای ملی بشمارهٔ ۶۴۴ است تاریخ کتابت این نسخه درسال ۸۸۶ ه‍ ق میباشد.

۱- این‌نسخهٔ خطی‌را دوستی دراختیار آقای دکتر کریمی گذاشته است.

۶ـ نسخهٔ بریتیش میوزیم بشمارهٔ Pers. Add ۱۶۸۳۴ در سال ۱۱۱۴ نوشته شده است.

مرحوم حاج سید نصرالله تقوی رسالهٔ یزدان‌شناخت‌را بنام رساله‌ای ازمصنفات شیخ شهاب‌الدین سهروردی در تهران بسال ۱۳۱۶ شمسی تصحیح و چاپ کرده‌اند. مصحح میگوید که چهار نسخه برای تصحیح در اختیارشان بوده است که: «یکی ازآنها متعلق است بخود این بنده. دریك نسخه نسبت رساله بعین‌القضاة داده شده ودر یك نسخهٔ دیگر نسبت رساله‌را شیخ شهاب‌الدین سهروردی داده‌اند»[1] متأسفانه مرحوم تقوی اختلافات نسخ را درحاشیه ثبت نکرده‌اند.

علت تردید ما از نسبت دادن این کتاب بعین‌القضاة آنست که:

۱ـ هیچیك از تذکره نویسان این رساله را در ردیف آثار عین‌القضاة ذکر نکرده‌اند ولی در بعضی از نسخ خطی این رساله، نساخ نام مؤلف‌را عین‌القضاة ذکر کرده‌اند. مضافاً براینکه خودْ قاضی همدانی هم درهیچیك از آثار خود نامی ازاین رساله نمی‌برد.

لیکن گروهی از متأخرین را عقیده برآنست که چون مؤلف یزدان‌شناخت «در چند جای کتاب[2] محضر اورا مجلس عالی ذکر میکند»[3] پس چنین استنتاج می کنند که مخاطب مؤلف رساله، عزیزالدین اصفهانی وزیر سلطان محمود بوده است زیرا عزیزالدین مذکور از سرسپردگان خاصهٔ قاضی همدانی بوده و بیشتر مکاتیبی که از قاضی همدانی بجای مانده خطاب بهمین شخص است.

ما میگوئیم این استدلال نا درست است زیرا قاضی همدانی برای مریدان

۱ـ رسالهٔ یزدان‌شناخت تصحیح مرحوم تقوی ص۳؛ ۲ـ یزدان‌شناخت چاپ دکتر کریمی ص ۱و۲و۵۹؛ ۳ـ مقدمهٔ رسالهٔ یزدان‌شناخت دکتر کریمی ص کب؛

صاحب مقام و منصب ازاین قبیل عنوانها قائل نمیشده بلکه همیشه آنها را مانند شاگردی مخاطب قرار میداده‌است . اینك بعنوان نمونه چند جمله ازمکاتیب اورا که بعزیزالدین نوشته‌شده برای‌اثبات مدعای خود نقل‌میکنیم : «چه مینویسم تواز کجا و این سخنها از کجا ! رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست اما کار ما نیست بازی کردن و علی‌الخصوص در دین»[1] و جای دیگر بعزیزالدین مینویسد : «هیهات تو چه دانی که چه میرود ! ای مسکین در خدمت سلطان محمود عمر عزیز خود خرج میکنی . . . عاشقان راه خدا دیگرند و روندگان سلطان محمود دیگر ! چه گویی این سلطان نه‌چون تو مخلوقست ؟!»[2] .

۲ـ از مطالعه و مقایسهٔ زبدة الحقایق و یزدان شناخت بخوبی معلوم میشود که این دوتألیف را ازلحاظ سبك و مضمون نمیتوان بیك مؤلف نسبت داد زیرا از لحاظ سبك و گیرائی ولطفی که در زبدةالحقایق مشهود است در رسالهٔ یزدانشناخت اثری نیست واز نظر مضمون ، عقاید وآرای این دو کتاب اساساً باهم متعارض‌اند .

مثلا قاضی همدانی در چند مورد از کتاب زبده اثبات میکند که خدا عالم بجزئیات است ولی مؤلف یزدان شناخت عقیده دارد که خدا عالم بجزئیات نیست مگر بطور کلی .

قاضی همدانی جائی دیگر در کتاب زبده ، صدور موجودات را از مبدأ ازلی بواسطه و تسلسل نادرست میداند وصفت خلق را بخدا منحصر میکنند درصورتیکه در رسالهٔ یزدان‌شناخت عکس این مطلب اظهار شده است[3] .

تعارض دیگری که در آراء این‌دو کتاب دیده میشود برسرمفهوم ممکن‌وامکان میباشد . برای عین‌القضاة مفهوم ممکن حقیقت ندارد چنانکه دراثبات وجود خدا

۱ـ مکتوبات M مکتوب ٦٥ ؛ ۲ـ مکتوبات M مکتوب ٤۲ ؛

۳ـ رك : یزدان‌شناخت ص ۲۰و۲۱ ؛

تکیه برمفهوم حادث میکنند در صورتیکه مؤلّف رسالهٔ یزدان شناخت در مورد اثبات وجود خدا برمفهوم ممکن تکیه میکند[1].

تعارض دیگری که بین آراء این‌دو کتاب وجود دارد دربارهٔ مفهوم علم و عقل است زیرا عین‌القضاة در زبدةالحقایق معرفت را بالاتر ازعلم وبصیرت را بالاتر ازعقل دانسته است اما مؤلف یزدان‌شناخت انسان را چیزی جز عقل نمی‌داند وعقل‌را مانند فلاسفهٔ یونان قوهٔ ناطقه میداند[2]. دیگر اینکه وحی در زبده عبارت از مشاهدهٔ عالم ازل است در صورتیکه مؤلف یزدان شناخت وحی را مشاهدهٔ عالم معقولات که از عالم مادی منتزع شده است میداند[3].

در حقیقت کتاب یزدان‌شناخت خلاصه‌ای است ازآراء فلاسفهٔ اسلامی که از فلسفهٔ یونانی بسیار متأثر بودند و غزالی که استاد عین‌القضاة بود این گروه‌را تکفیر کرد در صورتیکه نوشتن زبدة الحقایق نتیجهٔ مستقیم آراء غزالی بر قاضی همدانی بوده است که کوشش میکرد مشکلاتی را از قبیل علم خدا بجزئیات و صدور عالم از واجب وغیره که باعث انحراف فلاسفه شده بود حل کند.

۳ـ رسالهٔ لوایح

لوایح رساله‌ای فارسی است که بسبك وروش سوانح احمد غزالی نگاشته شده است. قدیمترین تذکره‌ایکه درآن، ازاین رساله سخن رفته و مؤلفش آنرا از آثار عین‌القضاة شمرده مجالس العشاق طبسی است نمونه‌ای ازآن را که کم و بیش با لوایح[4] چاپی مطابق است نقل کرده است ولی تذکره نویسان قبل از طبسی هیچ‌جا

۱ـ رك: یزدان‌شناخت ص ۱۵و۱۶؛ ۲ـ رك: یزدان‌شناخت ص ۲۴ تا ۳۴؛

۳ـ رك: یزدان‌شناخت ص ۴۷ تا ۵۸؛ ۴ـ مجالس العشاق ص۷۰ ونیز در لوایح چاپی ص۷۶و۷۷؛ در طرایق‌الحقایق ج۲ ص ۶ـ۲۴۵؛ ودر ریاض العارفین ج۱ ص۷ـ۱۷۶ فقط نام لوایح عین‌القضاة ذکر شده است؛

لوایح را بعنوان یکی از تألیفات عین‌القضاة نشمرده‌اند . آقای دکتر فرمنش معتقدند که صحت نسبت این کتاب بشهید همدانی مسلم است و میگویند : « پس از تأمّل و دقت کافی دربارهٔ خصوصیات سبك نثر و نظم عین‌القضاة و همینطور عقاید وآراء صوفیانهٔ وی بویژه دربارهٔ ابلیس و طریقهٔ استشهاد او بآیات قرآنی واحادیث نبوی وامثله وحکایات و اشعاری که از خود ودیگران باستشهاد آورده بزودی مسلم شد که این همان درّ گمشده ایست که ارباب ذوق . . . در جستجوی آن هستند » . کاش آقای دکتر فرمنش اشاره کرده بودند این تشابه سبك وآراء صوفیانهٔ لوایح با سبك‌آراء دیگر تألیفات عین‌القضاة در کجا و کدام قسمت ازاین رساله است .

ما هراندازه رسالهٔ لوایح را بیشتر بررسی کردیم در مورد نسبت این اثر به قاضی همدانی هم از نظر سبك وهم از لحاظ مضمون بر تردیدمان افزوده گردید . زیرا سبك لوایح با سبك مؤلّفات قاضی همدانی مختلف بلکه متضادّ است چون سبك عین‌القضاة ساده و پرشور وعاری از تشبیه است در حالیکه درلوایح صنایع لفظی وتشبیهات واستعارات زیادی دیده میشود .

اینك برای اثبات این حقیقت چند نمونه از رسالهٔ لوایح را میآوریم و سپس نمونه‌های مشابه آنها را از تمهیدات قاضی همدانی ذکر میکنیم تا این قضیه روشن گردد . دربارهٔ سلطان محمود ، مؤلّف لوایح مینویسد : « محمود . . . چون برسریر عزت باردادی ایاز برحاشیهٔ بساط عزت بندوار برقدم حرمت ایستاده بودی و چشم انتظار گشاده باز چون در خلوتخانهٔ انس درآمدی . . . ایاز محمود شدی و محمود ایاز »[1] و قاضی همدانی چنین میگوید : « دریغا ایاز گفت : در خدمت سلطان هیچ گناه چنان نمیدانم که مرا برتخت مملکت می‌نشاند وآنگاه او زیر تخت من

۱ـ لوایح ص ۵ ؛

می‌نشیند و میگوید : ای آنکه عشق ما ازتو مراد یافته است ! ای آنکه وجود تو مملکت حضرت ما گشته است ! ای آنکه وجود ما از وجود تو زیبایی یافته است ای ما ازتو وای تو ازما »[۱] .

درمورد جفای معشوق مؤلف لوایح مینویسد : «جفای معشوق برعاشق دلیل قلعه‌گشادنست روا بود که معشوق عاشق‌را درمنجنیق بلا نهد ودر آتش ولااندازد»[۲] و عین‌القضاة در همین موضوع چنین می‌نگارد : « در عشق جفا بباید و وفا بباید تا عاشق پختهٔ لطف و مهر معشوق شود و اگرنه خام باشد واز وی چیزی نیاید »[۳] و جای دیگر میگوید : « هر که فراق معشوق نچشد لذت وصال او نیابد هر که دشنام معشوق ، لطف نداند از معشوق دور است »[٤] .

دربارهٔ قیمت عشق ، مؤلف لوایح مینویسد : « عندلیب خوش نوای عشق بر درخت سمع و بصر ترنم یکسان کند »[٥] و جای دیگر میگوید : « عشق لؤلوئیست شاهوار اما در قعر بحر جان بیکران جامی دارد اگر عاشق خواهد که شاهوار برسریر عزت برآید و پادشاه کردار دربارگاه قربت درآید مثقلهٔ طلب برپای وقت استوار باید کرد »[٦] و جای دیگر میگوید : «اگر بیچاره (عاشق) سر ازلجهٔ مودت برآرد و درعالم وداد قدمی نهند ناوك جان بردیدهٔ وقتش زند »[۷] .

در تمهیدات و مکاتیب قاضی همدانی همیشه با لغاتی مانند : دریغا ، ای‌عزیز ، ای‌دوست و صیغه‌های مخاطب و امثال‌آن بسیار برمی‌خوریم در حالی که ازاین نوع

۱ــ تمهیدات ص ۲۲۹ــ۲۳۰ . ۲ــ لوایح ص ٥۰ ؛
۳ــ تمهیدات ص ۲۲۱ . ٤ــ تمهیدات ص ۲٤٤ .
٥ــ لوایح ص ٥۱ . ٦ــ لوایح ص ۷۹ .
۷ــ لوایح ص ۸۹ ؛ رك : فهرست تمهیدات : لغات عشق وعاشق .

کلمات در رسالهٔ لوایح ابداً اثری وجود ندارد واین فرقی بزرگ است .

از طرف دیگر در مکاتیب و تمهیدات قاضی همدانی مکرر دیده میشود که دربارهٔ یك موضوع مانند عشق ، وصال ، ابلیس و غیره . جملهها و عبارات و گاهی صفحات مشابه با اختلاف اندك وجود دارد ؛ در صورتیکه از این تشابه در رسالهٔ لوایح هیچ خبری نیست .

اما تشابه آراء صوفیانه قاضی همدانی با مطالب رسالهٔ لوایح ؛ بایستی گفته شود که مؤلّف این رساله و قاضی همدانی هردو پیرو مکتب احمد غزالی بودهاند بنابراین عجب نیست که درآراء آنها تشابهی وجود داشته باشد لیکن اگر بدقت بررسی شود معلوم میگردد که بین افکار صوفیانهٔ قاضی همدانی با نویسندهٔ رسالهٔ لوایح فرق زیاد است چون رسالهٔ لوایح تقریباً همان مطالب احمد غزالی است که تکرار شده ولی درآثار عین القضاة دیده میشود که ازاین مطالب خیلی عمیقتر و مفصلتر سخن رفته است مثلاً در رسالهٔ لوایح چند بار از ابلیس عاشق خدا بطور اشاره و کنایه یاد شده .

در صورتیکه درآثار قاضی همدانی از ابلیس عاصی و عاشق خدا ومقایسهٔ او با پیغمبر اسلام بعنوان دو نمونهٔ عاشق که جلوه گاه صفات خدائی هستند بتفصیل بحث شده است . در لوایح از ابلیس چنین مینویسد : « آن سرخیل مهجوران را کمالی هست . . . ابوقاسم گرگانی ... گفتی چندین سالست تا روندهٔ ابلیس صفت طلب میکنم و نمییابم آنجا که نظر سرّ اوست کسی را بدان راه نیست . . . عاشقان دانند که یادگار معشوق را چه قدر بود ، بنزد عاشقان کار افتادهٔ دل بباد داده خلعت باید که از درگاه پادشاه بود اگر اطلس و اگر گلیم سیاه . همان عجب حالی

عاشقان‌را محنت و دولت چون از معشوق بود یك رنگ بود ورحمت ولعنت در کنه مراد هم سنگ»[۱] .

نسخه‌های خطی لوایح

از لوایح دونسخهٔ خطی در درست داریم :

۱ـ نسخهٔ کتابخانهٔ ملی پاریس بشمارهٔ Sup. Pers. ۱۱۱ که عکس آن در کتابخانهٔ دانشگاه موجود است شامل ۱۰۷ ورق بقطع ۲۳×۱۹ سانتیمتر هرصفحه دارای ۱۲ سطر میباشد تاریخ کتابت آن درسال ۷۷۲ هجریست .

آغاز : بسم‌الله الرحمن الرحیم ... می گوید که خاك قدم عاشقان تاب‌الله علیه و غفر لوالدیه که چند فصل در قلب آمد در غلبهٔ جمال و سکر عشق و العشاق لایؤاخذون ... این فصول را لوایح نام کرده شد و مدار این اصول که دراین فصول مندرج است بر سوانح امام الهدی احمد غزالی قدس‌الله روحه العزیز بوده است برای اقتدا نه برای ابتدا ... فصل روح و عشق . روح و عشق هردو در یك زمان موجود شد»[۲] .

پایان : گر حضرت او رضا دهد خوش باشد وصلی‌الله علی‌محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین تمت الکتاب بعون الملك الوهاب بخط العبد الضعیف ... احمد بن محمودبن میکائیل بن موسی المولد در ۷ شهر الشوال سنة اثنین وسبعین وسبعمائة . این کتاب لوایح از مصنفات احمد غزالی .

۲ـ نسخهٔ کتابخانهٔ مسجد سپهسالار بشمارهٔ ۱۳۴۶ ؛ ۲۰ برگ از ۸۰ تا ۱۰۱ بقطع ۱۳٫۶×۱۸ ؛ ۱۴×۹٫۶ سانتیمتر که تاریخ تحریر آن در سال ۱۰۲۵

۱ـ لوایح ص ۲۴ و ۲۵ ، رك : بلوایح ص۴ و بفهرست تمهیدات لفت ابلیس ومحمد (ص) .

۲ـ لوایح پاریس ص ۱و۲ .

هجریست . از روی همین نسخه است که آقای دکتر فرمنش کتاب لوایح را در سال ۱۳۳۷ شمسی در تهران چاپ کرده‌اند .

ترتیب فصول درین دونسخه مختلف است مثلا فصل ٥ و ۱۱۹ در نسخهٔ پاریس مقابل فصل ۲۲ و ۱٦٤ در نسخهٔ سپهسالار است همچنین گاهی فصلی از فصول نسخهٔ پاریس شامل ۲ یا ۳ فصل از نسخهٔ سپهسالار میباشد مثلاً فصل ۱۰۱ نسخهٔ پاریس مساوی فصل ۱۰۰ و ۱۰۱ نسخهٔ سپهسالار است . همچنین در بعضی از فصول این دو نسخه اختلافات زیاد در جمله‌ها وعبارات بچشم میخورد .

فصل دوم

شرح حال عین‌القضاة که بچهارمرحله تقسیم میشود :

I ـ ازآغاز تولد تا بیست ویك سالگی .

II ـ ازهنگام ملاقات او با احمد غزالی تاسال تألیف کتاب زبدةالحقایق .

III ـ عین‌القضاةِ مرشد وعارف .

IV ـ دوران زندان وچگونگی شهادت او .

I ـ ازآغاز تولد تا بیست‌ویك سالگی

ابوالمعالی عبدالله بن ابی‌بکر محمد بن علی بن الحسن بن علی المیانجی[1] بسال چهارصدو نود ودو هجری[2] درشهرهمدان تولد یافت . جدش ابوالحسن میانجی است ٠ سمعانی در کتاب (الانساب) میگوید : « میانجی منسوب به میانه است وآن شهریست که بین مراغه وتبریز واقع شده‌است ... درین شهر بود که پدر عین‌القضاة قاضی ابوالحسن علی بن الحسن المیانجی مرحوم را شهید کردند . جد عین‌القضاة ابومحمد و پدر او ابوبکر و کنیه‌اش عبدالله بوده است »[3] . زادگاه ابوالمعالی بطوریکه خودش در دو کتاب زبدة‌الحقایق و شکوی الغریب ، تصریح کرده است

۱ـ خریدةالقصر وجریدةالعصر عمادالدین اصفهانی ص۵۸ نسخهٔ Bib. Aca. Lug. Bat. av. 21f.

۲ـ مولده اثنان وتسعون واربعمائة وقبره ومزاره‌بها (ای‌بهمذان) معجم‌الآداب فی‌معجم‌الاسماء والالقاب ، ابن القوطی چاپ هند .

۳ـ کتاب‌الانساب ص ۵۴۹ ؛ معجم‌البلدان ج٤ ص٧١ .

همدان میباشد[1] . تمام مورخان اورا اهل همدان شمرده‌اند باستثنای سبکی[2] که اورا اهل خراسان دانسته است . لقبش همانطور که در تمام تذکره‌های متصوفه و مورخان ذکر شده عین‌القضاة است ، این عنوان‌را مسلماً قبل از بیست‌وهشت سالگی دارا بوده بدلیل آنکه احمد غزالی هروقت بعین‌القضاة که از شاگردان و مریدان خاصش بوده ، نامه مینوشت اورا چنین مخاطب قرار میداد : «بسم‌الله الرحمن‌الرحیم سلام‌الله تعالی علی الولد الاعز عین‌القضاة و رحمة‌الله و برکاته»[3] . از بررسی شرح حال شهید همدانی آشکار میشود که این لقب درآن زمان خیلی رایج بوده است چون ابوالمعالی در نامه‌هائیکه[4] برای مریدان و دوستان خود می‌نویسد همه‌جا از خود بنام قاضی یاد می کند ودر کتاب تمهیدات[5] ، خودرا قاضی وعین‌القضاة مینامد.

از دوران کودکی ابوالمعالی و چگونگی تحصیلاتش درآثار تذکره نویسان و مورخان هیچگونه ذکری نرفته است . همچنین دربارهٔ وضع فکری و روحی او تا دوران بیست سالگی چیزی ذکر نشده‌است ولی میتوان از دو کتاب زبدة‌الحقایق و شکوی‌الغریب اودراین زمینه معلومات جالبی بدست‌آورد . از فهرست تألیفات او که در کتاب شکوی الغریب آمده و از اصطلاحات علوم مختلفی که در این کتاب بکار رفته روشن میشود که قاضی همدانی بر ریاضیات وعلوم ادبی وفقه وحدیث وعلم کلام وفلسفه وتصوف کاملاً مسلط بوده است[6] . عین‌القضاة بدون تردید درعلوم ادبی

۱ــ «همذان هی مسقط رأسی» زبدة ص ۷ ؛ «وهمذان بها ارضعته ربات‌الحجال ... بلاد بها نیطت علی‌تمائمی» شکوی‌الغریب ص۲ .

۲ــ «ابوالمعالی ابن ابی‌بکر من‌اهل خراسان یعرف بعین‌القضاة» طبقات‌الشافعیه ج ٤ .

۳ــ مکتوبات M ص ۳۳۵ و ٤۷۰ و٤۷۳ .

٤ــ مکتوبات M ص ۲۲۲ .

۵ــ رك : تمهیدات ص ۲۵۱، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳٤۸، ۳۵۳، ۳۵٤ .

٦ــ شکوی ص ١٤ـ١٦ .

مخصوصاً علم بلاغت و صنایع لفظی استاد بوده است ، خود او در مقدمهٔ کتاب شکوی الغریب از بکار نبردن این گونه صنایع لفظی پوزش می‌طلبد و میگوید : « با اینکه صنایع لفظی طبیعةً دلنشین است لیکن پس از بلوغ ، من با آن وداع کردم و بدورش انداختم ، پس ازآن بفراگرفتن علوم دینی همت گماردم و برای پیمودن طریقهٔ تصوف آماده گردیدم ؛ زیرا برای یك صوفی واقعی از سر گرفتن مطالب و دلبستن به‌اعمالی که براثر ریاضت آنها را ترك کرده بسیار ناپسند است »[۱]

قاضی همدانی تا بیست ویك‌سالگی درعلم کلام بیش از سایر علوم زمان خود تعمق کرده است و درهمین دوران دربارهٔ موضوعی مهم از مباحث علم کلام کتابی بنام « غایت البحث عن‌معنی البعث »[۲] نوشته است . تألیف این کتاب نتیجهٔ درهم شکستن هیولای تقلید و پیروزمندی فکر او برمجهولات علم کلام بوده‌است . چون ازهنگام بلوغ یکنوع بحران فکری و بالنتیجه حس کنجکاوی در او بوجود آمده بود که در بیست ویك‌سالگی با تألیف کتاب غایت‌البحث پایان پذیرفت .

بحران فکری عین‌القضاة چه بوده ؟

قاضی همدانی مانند اکثر جوانان قرن پنجم و ششم که دارای هوشی سرشار بوده‌اند مهمترین کتب علوم ادب عربی و علوم اسلامی از قبیل حدیث وفقه وتفسیر و علم کلام وغیره . . . را خوانده است اما ازآغاز جوانی خواسته است مانند استاد خود محمد غزالی تقلید از عقاید موروث را پشت سر گذارد[۳] تا بجادهٔ حقیقت‌جوئی و روشن‌بینی واقعی برسد . کتابهای علم کلام را با اشتیاق و امید فراوان مطالعه میکرد تا حقیقت و مبنای عقاید دینی خودرا دریابد و از تعصب و تقلید خشك

۱ــ شکوی‌الغریب ص ٦ .　　۲ــ زبدة الحقایق ص ۳ .

۳ــ رك : اعترافات غزالی ترجمهٔ المنقذ من‌الضلال زین‌الدین کیائی‌نژاد ص۳۳ و۳۵ .

پیشوایان دینی دوری جوید و دل مشکل پسند خودرا قانع کند.

ولی متأسفانه علم کلام نتوانست اورا سیراب کند، بلکه برعکس اورا پریشان‌تر وسر گردان‌تر از اول گردانید وبه پرتگاه کفر و گمراهیش نزدیك کرد. عین‌القضاة چگونگی این بحران فکری و طریقهٔ رهائی ازآنرا در کتاب زبدةالحقایق چنین بیان میدارد: «ناچار بودم که در علم کلام خوض کنم چون غریقی که به امید خلاص، بهر خاشاکی تمسّك می‌جوید. اگر خداوند به‌فضل و کرم خودمرا رهائی نبخشیده بود، به پرتگاه جهنم سقوط میکردم، زیرا هرچه بیشتر کتابهای علم کلام‌را مطالعه میکردم تا از پستی تقلید به‌بلندی بصیرت مقام گیرم مقصود خودرا درآن کتب کمتر میبافتم. اساس وبنیاد مذاهب مختلف در اندیشهٔ من بهم ریخته بود. به پرتگاهی درافتادم که بیانش دراین مختصر ممکن نیست واکثر مردم از شنیدن آن سودی نخواهند برد و بیان آن برای خردهای کوتاه و دلهای ضعیف نتیجه‌ای جز زیانی بزرگ دربر نخواهد داشت. دراین بحران، سرگشته وپریشان ماندم. عیشم منغص گردید تا اینکه راهنمای سرگشتگان وادی حیرت هدایتم نمود و به کرمش یاریم کرد و بطور کلی پس از فضل خدا مطالعهٔ کتابهای شیخ الاسلام محمد غزالی، از سقوط دراین ورطهٔ هائل نجاتم بخشید. تقریباً چهار سال به‌مطالعهٔ کتب او مشغول بودم و دراین مدت از کثرت اشتغال به‌علوم، عجایب بسیار دیدم که سبب نجات من از کفر و گمراهی وسرگشتگی و کوری گردید»[1].

عین‌القضاة در کدام عقیده از عقاید اسلامی شك داشته و علت تردید او دراین عقاید چه بوده است؟

متأسفانه قاضی همدانی هیچگونه توضیحی دربارهٔ این دو سؤال نداده است.

۱ــ زبده ص ۶.

ولی میتوان حدس زد که برحسب تصادف ، کتاب خودرا دربارهٔ بعث خصوصاً ، ودر مورد حقیقت نبوت و صفات خدا عموماً ، تألیف نکرده است مگرآنکه برای شك و تزلزلی که داشته راه حلی پیدا کند تا دیگران را که مانند خود او در وادی حیرت سرگردان بوده‌اند راهنمائی نماید و پاسخ مناسب به‌پرسشهای دوستان داده باشد . خود او باین حقیقت چنین اعتراف میکند : « هنگامیکه دیدم گروهی از برادران موحد دربارهٔ ایمان بدرك حقیقت نبوت و بخصوص حقیقت صفات آفریدگار آسمان و زمین نیازمند هستند ، همّ خودرا در بیان مهمترین مطالب مربوط به‌آنها صرف کردم و رساله‌ای بنام غایةالبحث عن معنی البعث تألیف کردم و درآن از نبوت و مقدماتی که بدان مربوط است بحث مفصلی پیش کشیدم که تشنگی سالك طالب را سیراب کند »[۱] .

متأسفانه از کتاب غایةالبحث عن معنی البعث اثری نمانده تا بتوان علت شكّ عین‌القضاة و رفع آن شك را تشخیص داد ودر نتیجه برای ما روشن شود که قاضی همدانی برای رفع تزلزل عقاید خود کدامیك از کتب غزالی را مورد استفاده قرار داده است . ولی این‌را میدانیم که میان آراء عین‌القضاة و محمد غزالی در رفع تزلزل عقاید تفاوت کلی و اساسی بوده است ، غزالی معتقد بود که : وسیلهٔ نور باطنی که در دل او تجلّی میکند تمام مشکلات روحی و عقلی خودرا حل خواهد نمود ولی عین‌القضاة نور باطن یا بصیرت را فقط وسیلهٔ ادراك حقیقت عالم ازلی و امور ماوراء آن میداند ، و علم و عقل را برای ادراك حقایق این عالم عاجز و ناتوان نمی‌شمارد و میگوید که علم وعقل برای تصور حقایق عالم ازلی توانائی دارند نه برای ادراك آنها . تمام کوشش عقلی غزالی برای درهم کوبیدن آراء فلاسفه و اساس فلسفه

۱ـ زبده ص ۳ .

مبذول شده است . اما عین‌القضاة با آنکه با غزالی در مورد اینکه فقط بصیرت ، میتواند حقایق عالم ازلی را ادراك کند موافق است لیکن معتقد است که عقل بشری میتواند بطور اجمال حقایق عالم ازلی را تصوّر کند ولی درعین حال معترف است که عقل از ادراك حقایق عالم ازلی کاملا عاجز میباشد . بنابراین میتوان گفت کتاب غایة‌البحث عن معنی‌البعث برای علما وفلاسفه نوشته شده‌است تا بوسیلهٔ عقل بتوانند مسالهٔ نبوت و امور آخرت را اجمالاً تصوّر کنند . اما برای عامّه رسالهٔ جمالی را تألیف کرده و درآن مانند محمد غزالی[۱] میگوید : « انسان عقل را نباید در امور دینی بکار ببرد مگر درحالت دفاع برضد مبدعان»[۲] . دراین صورت میتوان گفت : کتاب غایة البحث عن معنی البعث نتیجهٔ این کوشش فکری او برای حل مسألهٔ نبوت میباشد . عین‌القضاة خلاصهٔ نظر خودرا راجع به‌نبوت در کتاب زبدة‌الحقایق ـ که تألیف آن بمنظور حل مسألهٔ علم بوجود خدا وصفات اوست ـ بدین‌صورت بیان کرده است : « حاصل آنچه عقل از حقیقت نبوت تصور میکند آنست که وجود چیزی را برای پیامبر بطور کلی اثبات مینماید بدون آنکه حقیقت و ماهیت آن را بتواند ادراك کند . ایمان عقلی به‌نبوت بسیار دورتر است تا ایمانیکه صاحب ذوق درامر حقیقت نبوت دارد وتصدیق حاصله از علم بحقیقت نبوت مانند تصدیق شخصی است که ذوق شعری نداشته باشد ولی به‌سلیقهٔ شاعر معتقد باشد»[۳] .

II- ازهنگام ملاقات او با احمد غزالی تاسال تألیف کتاب زبدة‌الحقایق

این دوره از هنگام ملاقات او با احمد غزالی شروع میشود و تا سال تألیف کتاب زبدة‌الحقایق (سال ۵۱۶ هجری) ادامه پیدا میکند . چون ملاقات قاضی

۱ـ رك : الاقتصاد فی‌الاعتقاد ص ۱۰ چاپ مصر ؛ ۲ـ رسالهٔ جمالی که در نسخهٔ مکتوبات M موجود است ص۲۶۲ ؛ ۳ـ زبده ص ۳و۴ ؛

همدانی با احمد غزالی بزرگترین حادثهٔ این مرحلهٔ زندگی و اساسی‌ترین محرك او برای تمام عمرش بوده است ، ناچاریم این واقعه را در مبحثی جداگانه بتفصیل مورد بحث قرار دهیم . هنگامیکه عین‌القضاة نسبت بعقاید خود یقین عقلی بدست آورد گمان برد که مقصودش پایان پذیرفته است . لیکن این حقیقت زود بر او جلوه‌گر شد که عالم‌های دیگری غیر از عالم عقلی وجود دارند و در نتیجهٔ دست یافتن به‌آن عالمها به یقین‌های دیگری خواهد رسید . این دریافت را قاضی همدانی چنین بیان میکند : « چشم بصیرت کم کم گشوده می‌شد ودراین اثناء راههائی را که نزدیك بود راه طلب مرا به‌ماوراء علوم قطع کند جستجو می کردم و تقریباً یکسال دراین‌حالت بسر بردم بدون‌آنکه بتوانم حقیقت واقعه‌ئی را که بمن روی نموده بود دریابم تا وقتی که سرور ومولا و پیر وپیشوای ارجمندم ، پادشاه طریقت و راهنمای حقیقت ابوالفتح احمد بن محمد غزالی ـ که خدای اهل اسلام را ببقای او بهره‌مند گرداند ودرمقابل‌احسانی که بمن کرده اورا پاداش‌دهاد ـ ملاقات کردم . سرنوشت ، اورا به سوی همدان که جایگاه و زادگاه من بود کشانید . از عمر من کمتر از بیست روز در خدمت او سپری نشد که پردهٔ سرگشتگی واقعهٔ مذکور بالا رفت و حقیقت امر نمودار شد . آنگاه به حقیقتی دست یافتم که در برابر آن از من وخواسته‌های دیگرم چیزی باقی نماند مگرآنچه را خدا خواسته بود . من اکنون سالهاست که کاری ندارم مگر جستجوی طریقهٔ فنا شدن دراین حقیقت و خدا مرا یاری کناد و برای انجام این هدف ومقصود یاری دهاد . اگر عمر نوح یابم وآنرا درطلب این حقیقت صرف کنم هیچ نکرده باشم زیرا ارزش عمر دربرابر این‌حقیقت ناچیز است . حقیقتی است که تمام عالم را فراگرفته ، چشم من بر هیچ چیز نیفتد

مگر آنکه وی را در آن به‌بینم هرلحظه‌ای که استغراق من از مشاهدهٔ او افزوده نگردد نامبارك پندارم»[1].

از مطالب بالا روشن میشود که در بیست ویك سالگی تجربهٔ تازه‌ئی به قاضی همدانی روی نموده و چشم بصیرت او اندك اندك گشوده گردیده است خود او میگوید: «چشم بصیرت میگویم نه چشم‌عقل»[2]. دریافت این‌تجربه چندسالی‌طول کشید ودرین فرصت عین‌القضاة کوشش میکرد پرده‌هائی را که مانع گشایش چشم بصیرتش بودند بالا زند. دربارهٔ موانع گشایش چشم بصیرت مفصّلاً در فصل سوم بحث خواهیم کرد[3].

موانعی که قاضی همدانی یادآور میشود چیست؟ آن واقعه‌ئی که در زندگی او اثری قطعی داشته چه بوده است؟

اکنون به توضیح واقعه‌ئی که قاضی همدانی یادآور شده می‌پردازیم تا از حقیقت واقعه اطلاعی بدست آوریم. در کتاب زبدةالحقایق فقط در یکجا مؤلف کلمهٔ واقعه‌را بصیغهٔ فعل واسم مفرد استعمال کرده است ودرجای دیگر لغت واقعه‌را بصیغهٔ فعل و اسم جمع بکار برده است و مقصود او دراین دو مورد بیان حادثه‌ئی بزرگ است که میگوید: «برای چشم، وقایعی پیش می‌آید که اورا کم بین می کند یعنی چشم را از درك کامل اشیاء محروم می‌سازد ... بدان که نسبت این وقایعی است که برای زمین پیش می‌آید و آنرا از فیض نور محروم می‌سازد»[4]. ممکن است که در مکاتیب یا کتاب تمهیدات که قاضی همدانی آنها را چندسال پس از کتاب زبدةالحقایق تحریر کرده است توضیحات بیشتری دربارهٔ لغت واقعه بدست

۱ــ زبده ص ۷؛ ۲ــ زبده ص ۷؛ ۳ــ رك: مقدمهٔ زبده ص۲۲ تا ۲۵؛
۴ــ زبده ص ۲۹؛

آید . عین‌القضاة در مکاتیب واقعه را یکبار بهمان معنائی که در کتاب زبدةالحقایق بکار رفته یعنی ، حادثه‌یی مهم که برمرید بگذرد ، استعمال کرده است و چنین میگوید : « ازاینجا میدان که مرید چرا واقعه با پیر گوید ، زیرا که پیر داند هر خاطری وخوابی وغیر آن که برمرید گذر کند برچه دلالت کند درنهاد او ، همچنین طبیب که به نبض وقاروره ورنگ روی استدلال کند براحوال بیمار ، تا آنچه اورا مقصودست مکشوف گردد »[۱] . در مکتوب دیگری کلمهٔ واقعه‌را معنای حالت روحی معین که در دل مرید جای گیرد بکار برده و میگوید : « ای دوست بجلال وقدرت او که چندین سال مرا این واقعه بود که نشاید هیچ آفریده را خدای نام‌برد ولیکن فرمان اوست قومی را دیده برارادت اوآمد بترك »[۲] .

در کتاب تمهیدات لغت واقعه بچهار معنی استعمال شده است :

اول ـ بمعنای حالت روحی بطور عام چنانکه قاضی‌همدانی میگوید : « نه‌علم داریم نه جهل داریم نه طلب داریم نه ترك . . . نه مستیم نه هشیار نه با خودیم نه با او . . . هرچند بدین واقعه در می‌نگرم درد دل عالمیست کاری که مراست »[۳] .

دوم ـ بمعنی احوال مریدان و سالکان و رؤیاهائی که برآنها ظاهر میشود ودر نتیجه محتاج هدایت و راهنمائی پیران میگردند بکار رفته چنانکه میگوید : « ادب دیگرآنست که احوال خود جمله با پیر بگوید که پیر اورا روز بروز یا ساعت بساعت تربیت کند ... پیراز بهر راهست بخدا ... واقعهٔ یوسف صدیق « اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رأیت احد عشر کو کبا » واقعه گفتن مریدان است با پیران ... واقعهٔ خودرا بکس مگو »[۴] .

۱ـ مکتوبات M ص ۲۴۱ . ۲ـ مکتوبات M ص ۹۴ .

۳ـ تمهیدات ص ۳۵۳. ٤ـ تمهیدات ص ۳۲ .

سوم ـ از کلمهٔ واقعه معنی فنا ازبشریت اراده شده چنانکه میگوید: «شعاعی ازآتش عشق برمرد سالك آید، مرد را از پوست بشریت و عالم آدمیت بدرآرد.. تا به‌سرحد فنا رسد. راحت ممات را بروی عرضه کنند... این واقعهٔ صدیق باشد که هرچه از وی با دنیابود مرده بود وهرچه ازخدا بود بدان زنده باشد»[1] همچنین واقعه‌را بمعنای فنا از قالب، اراده کرده و میگوید: «چون محبت «یُحِبُّهُم» تاختن آرد به ارادت... پس قالب را چون پروانه برآتش عشق و محبّت مستغرق کنند تا همگی تو چنان شود که این بیتها بانو بگوید که ترا ازاین واقعه چه بوده‌است»[2].

چهارم ـ مقصود قاضی همدانی از واقعه، مکاشفهٔ عالم غیب و رسیدن بعالم ملکوت است چنانکه میگوید: «اول مقام مرد آن باشد که اورا موت معنوی حاصل آید چون این موت حاصل آمد «فَقَدْ قامَتْ قِیامَتُه» بروی جلوه کند... دراین‌قیامت انبیاء را ـعلیهم‌السلامـ برمن عرضه کردند با امتان ایشان هرپیغامبری دونور داشت و امت اویك نور.. امّا محمدرا ـ علیه‌السّلام ـ دیدم که سراپا همه نور بود... امتان اورا دیدم که دونور داشتند... از جمله پیران جهودان یکی را دیدم، از وی واقعه پرسیدم، گفت: من نیز در تورات این نعتِ مراتب سلوك انبیاء ـعلیهم‌السّلامـ را خوانده‌ام»[3] جای دیگرمیگوید: «هرکه ازخود بدرآید ملکوت و مُلك بیند ومالك الملك شود... عیسی ـ علیه‌السّلام ـ ازاین واقعه چنین خبرداد، گفت: بملکوت نرسد هرکه دوبار نزاید... هرکه از خود بدرآید آن جهان را بیند... از «یوم تبدل‌الارض» گذشته بود و «بغیرالارض» رسیده؛ «رأی قلبی‌ربی» بیند. «أبیت عند ربی‌یطعمنی ویسقین» بچشد. فأوحی الی‌عبده ما أوحی بشنود»[4]

١ـ تمهیدات ص ٥١و٥٢. ٢ـ تمهیدات ص ١٥٦.

٣ـ تمهیدات ص ٣٢٢. ٤ـ تمهیدات ص ١٢.

مقصود عین‌القضاة از واقعه‌ای که آنرا با مساعدت احمد غزالی کشف کرده است کدامیك ازاین معانی است ؟ ممکن است عین‌القضاة واقعه را بمعنی رؤیا بکار برده باشد چه با آنکه تقریباً یکسال دراین واقعه تفکر می کرده نتوانسته است حقیقت آنرا دریابد مگر وقتی که احمد غزالی بهمدان وارد شده و پردهٔ ابهام این واقعه را بالا زده است ولی متأسفانه هیچ خبری ازاین رؤیا و حقیقت آن که در زندگی قاضی همدانی اثری قطعی داشته است درمؤلفات او دیده نمیشود . همچنین ممکن است که مقصود قاضی همدانی از واقعه فنا باشد چون خودش از آشکار شدن حقیقت این واقعه چنین می گوید : « سپس به حقیقتی دست یافتم که در برابر آن از من و خواسته‌های دیگرم چیزی باقی نماند مگر آنچه را خدا خواسته . من اکنون سالهاست که کاری ندارم مگر جستجوی طریقهٔ فنا شدن دراین حقیقت »[1]
ولی قبل از دیدار احمد غزالی هرجا صحبت ازفنا میکند مقصودش آن حقیقتی نیست که اورا بمکاشفه رسانیده و بعالم ملکوت و ازلیت رهنمون گردانیده باشد ، زیرا خودش اعتراف میکند که فقط دو سه سال بعد تجربه کرده و از محسوسات جدا گردیده است چنانکه می گوید : « جلال سلطنت ازلی برمن درخشید وعلم وعقل‌را متلاشی کرد و نویسنده‌ای از خود بی‌خبر باقی ماندم . نه ، بلکه هستی حقیقی ، وجود اورا بر گرفت و هستی مجازیش را درخود فرو برد »[2] . پس دراینجا مقصود عین‌القضاة ازفنا ، فنای ارادی است که عبارت از کوششی است که مرید سالك مبذول میدارد تا گرفتار امور دنیا نشود یا اینکه دلبستگی و شوق و لذتی است که طالب صادق در امور روحی عموماً و در امور الٓهی خصوصاً پیدا میکند . دراینصورت می گوئیم مقصود عین‌القضاة از واقعه همانست که « هُجویری » در کتاب کشف-

---

۱ــ زبده ص ۷ . ۲ــ زبده ص ۸۵ .

المحجوب تعریف کرده است: « بواقع معنی خواهند که اندر دل پدیدار آید و بقا یابد بخلاف خاطر و بهیچ حال مرطالب را آلت دفع کردن آن نباشد ... اما واقع جز بردل صورت نگیرد ... چون مرید را درراه حق بندی پدید آید که آنرا قید گویند و گویند اورا واقعه‌ئی افتاد »[1]. واقعهٔ عین‌القضاة با خواب فیلسوف فرانسوی دکارت شباهت دارد بخصوص از لحاظ تأثیر این دوحادثه در زندگی قاضی همدانی ودکارت جالب توجه است. مرحوم فروغی خواب دکارت را چنین ترجمه میکند: « شبی از شبهای پائیز دهم ماه نوامبر ۱۶۱۶ در نومبورگ ازشهرهای آلمان در حالی که در کنارآتش تفکر میکرد روش علمی تازه‌ئی براو مکشوف شد وهمان شب سه مرتبه خوابهائی دید و تعبیر آنها را چنین کرد که خداوند اورا بدنبال کردن آن رشته از تفکرات گمارده است »[2]. بطور قطع برما مجهول است که این واقعه چه بوده‌است ولی باجمال میتوان گفت: حقیقت آن بوده که احمد غزالی در زندگی معنوی عین‌القضاة اثری مهم و مسلم بجای گذاشته است واز اولین برخورد قاضی همدانی با احمد غزالی که در ۲۱ سالگی او اتفاق افتاده دلبستگی و پایداری عجیبی اسبت به استاد خود پیدا کرده که تا آخر عمراو ادامه داشته است. از نامه‌های معدودی که احمد غزالی برای شاگرد خود فرستاده و امروز بدست ما رسیده است واز اشاراتی که در نوشته‌های قاضی همدانی راجع به احمد غزالی بجای مانده حدود این دلبستگی وحقیقت آن روشن‌میشود. بعلاوه ملاقات‌های متعدد ومصاحبت‌های طولانی میان این مرشد ومرید برقرار میشده، چون غزالی در قزوین میزیسته و عین‌القضاة درهمدان بسرمی‌برده است، بواسطهٔ بُعد کم درموقع مناسب هریك بدیدار دیگری میشتافت تا تنهائی و بیگانگی از مردم را فراموش کند و عین‌القضاة برای دریافت

۱ـ کشف‌المحجوب ص ۵۰۲. ۲ـ سیرحکمت دراروپا ج۱ ص۱۳۹.

حقایق وحلّ مشکلات خود روزهای متوالی در خلوتی دور از اغیار در کنار مرشد بسر می‌برد و ناگفتنی‌ها را از استاد خردمند خود فرا میگرفت. این حقیقت را خوبست از زبان قاضی همدانی بشنویم آنجا که میگوید: «وسع کرسیه السموات والارض» ای احاط کرسیه السموات والارض، و لفظ «وَسِعَ» بر دو معنی دلالت کند: یکی احاطهٔ جسمانی چنانکه «وسع الکوزُ الماء» و یکی احاطهٔ علمی چنانکه گوید: «وسع ربنا کل شیء علما»... چگونه روا بود که شرح کرسی گویند! اما حرامست که بگویند... وسع کرسیه از کدام قبیل است؟ خواجه احمد غزالی و برادرش امام محمد غزالی را ـ احسن‌الله مثواهما ـ عقیدت آن بود که احاطهٔ جسمانی بود و ندانم مستند این ترجیح چه بود و پندارم که خود با آن نیفتادند[1] که وسع ربنا کل شیء علما؛ و غالب ظن اینست. و مرا با خواجه احمد درین معنی سخن بسیار رفته‌است وهرگز نگفت که وسع ربنا کل شیء علما وُسعتی دیگر است و درآن روزگار مهم باآن نیفتادم پس ازآن بود این علم»[2].

بنظر میرسد که احمد غزالی بهمدان بیشتر سفر میکرده تا قاضی همدانی بقزوین؛ واز متن تمهیدات چنین برمیآید که احمد غزالی برای حضور در مجالس سماع وشرکت درحلقهٔ ذکر ورقص متصوفه بهمدان سفر میکرده است، مؤید این مطلب داستانی است که عین‌القضاة در تمهیدات از پدر خود نقل میکند: «دانم که شنیده باشی این حکایت: شبی من وپدرم وجماعتی از ائمهٔ شهر ما حاضر بودیم در خانهٔ مقدّم صوفی. پس ما رقص می کردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی میگفت. پدرم دربنگریست پس گفت: خواجه امام احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد و

۱ـ افتادن دراینجا معنی رسیدن ودست‌یافتن میدهد.

۲ـ مکتوبات M ص۳۱۱.

لباس او چنین و چنان بود و نشان میداد»[۱] اگر احمد غزالی مَرّات متعدد در حلقه‌های ذکر و مجالس رقص نمی‌آمد ممکن نبود چنین واقعه بپدر عین‌القضاة روی بنماید.

عین‌القضاة بوسیلهٔ مکتوب از مرشد خود امام احمد غزالی سؤالاتی میکرد و حل مشکلات خودرا از او خواستار میشد. نوع این اشکالات و چگونگی این ارشاد را میتوان ازاین مکتوب احمد غزالی دریافت: «مدت عدت گذشت که اذنی بهشکل فرمانی یافتم در مخاطبهٔ آن عزیز و هرچه میرود در مکتوب هیچ از من نشنود، صدره گفتم هرچه بدو رسیدنی است بر گذشتنی ... نوشته بودی که هیچ از خوابت بدر نمی‌آورم، ای عزیز هرچه آدمی در خواب بیند دوقسم بود: قسمی را ازین، عالم کسوتی تواند بود که معبّر بداند که آن درخواب است. وقسمی را هیچ کسوت ممکن نبود. و قسمی دیگر در میان هردو طرف که کسوتی دارد و لیکن معبرش حقیقت ندارد؛ چون (الم وحم وطس) مثلا کسوت ممکن دارد و لیکن حقیقت ملکوتش مکشوف نیست بخلاف این که تلك الامثال نضربها للناس»[۲].

مسائل فکری وفلسفی دیگری که عین‌القضاة از استاد خود می‌پرسیده مانند مطالبی‌دربارهٔ مسألهٔ ذات وصفات است که احمد غزالی چنین جواب میدهد: «دیگر حدیث کسوت ذات و صفات، صواب آنست که قرار گرفته است برمذهب سلف؛ وآن تاختن شك که می‌آورد منبعش اشکال اول است که هرچه شنیده بود در راه سمع از درون جائی بگرو خود دارد تا وقتی که سلطان شهود، دست سطوت خود بروی خیر و شر باز نهد، واصل چون مستحق شود در اشراق هو، و گذر

۱ـ تمهیدات ص ۲۵۰ و۲۵۱.   ۲ـ مکتوبات M ص ۲۳۵ و۲۳۶.

سایهٔ همه این اشکال برخیزد »[۱]. همچنین دربارهٔ مفهوم وجود عاشق و معشوق توضیحاتی از مرشد خواسته و پاسخ سؤالات خودرا چنین دریافت داشته است: « چون کار پیدا شود مشهود شود شاهد، شاهدی خود اظهار کند، پس در اظهار خود ترا اخفا کند، پس دراخفا، وجودمجرد بربساط وحدانیّت پیدا شود «جئتمونا فُرادی» رو بنماید؛ این وجود که تو می‌بینی و میدانی ممزوج است و این علم مذمومست »[۲]. درجای دیگر رای خودرا دربارهٔ مفهوم محال وممکن وجایز برای استاد خود نوشته وچنین پاسخ شنیده است: « محال وممکن وجایز درترازوی عقل بود، او مکیالِ بوّاب الداراست، خواجهٔ خانه یعنی النفس القدسیة چون بمکیال امانت پیماید نه هرچیزی را وزنی بود! محال و ممکن خود اینجا محال بود وهذا فتح باب فتأمل »[۳].

از مطالعهٔ مکتوبات امام احمد با شاگردش چنین برمیآید که سؤالات قاضی همدانی از احمد غزالی منحصر به امور فکری وفلسفی نبوده بلکه مشکلات روحی خودرا هم با استاد درمیان میگذاشته است مثلاً درموردی که طریقهٔ فانی شدن در جان‌قدسی واستغراغ درعالم شهود را ازمرشد خود می‌پرسد وجواب چنین‌میشنود: « نقض العزایم وفسخ الهِمَم، پیدا میشود؛ ومن یهاجر فی سبیل‌الله یجد فی الارض مراغما کثیراً وسعة این جمله تنبیه داند و نظارهٔ دل و وقت را می‌بود تا خود چه فرماید وچون اشارتی‌رود البته روا ندارد پای درپیش او نهادن که هم حجاب بود »[۴]. همچنین احمد غزالی اضافه برمواعظ و تشویقات روحی که برای این شاگرد مستعدّ بیان میکند در فرصت‌های مناسب از تعلیم برنامهٔ سیر و سلوك و ارشاد او غفلت

۱ــ مکتوبات M ص ۴۷۴ و۴۷۵ . ۲ــ مکتوبات M ص ۴۷۵ .
۳ــ مکتوبات M ص ۴۷۷ . ۴ــ مکتوبات M ص ۴۷۸ .

نمی‌ورزد و دستورهای عملی‌را برای او چنین یادآور میشود: «درشب باید مشتمل بود بورد وعبادت چون نماز و ذکر صلوات برانبیاء - علیهم‌السّلام - و برخلوت که یك‌ساعت فی آخر الاوراد قصد کند تادر درون ازخیر وشر خالی کند. وردِ شکوی اما البکاء واما التباکی واما الحزن واما التحازن، دیگروردی که درعوض اهم الاوراد بود برحضرت ... کهیعص وحم عسق هرشب هفتاد بار بگوید ... طلب قوی‌تری در راه اقبال باید وکلی باید واز علل و اعتراض خالی باید، ایزد تعالی آسایشها ارزانی دارد وآنچه ترا آرزوست بلاشرط مبذول دارد تا آنچه اوراد توست موجود آید نه بتکلف، بمنه وجوده»[۱].

مشایخ عین‌القضاة

از نوشته‌های قاضی همدانی نتیجه میشود که احمد غزالی تنها استاد و مرشد او نبوده بلکه شیخ و مرشد دیگری داشته بنام **بَرَکه** که گرچه از لحاظ علمی و استعداد ظاهری و مقام از غزالی پائین‌تر است ولی از نظر شرح صدر و پارسائی برای عین‌القضاة براو مقدم است، وظیفهٔ رهبری وارشاد اورا بعهده داشته است. ولی متأسفانه هویّت این صوفی بزرگوار در هیچ تذکره‌ای ثبت نشده مگر بعض جملات کوتاهی که جامی در نفحات الانس[۲] از مکاتیب عین‌القضاة دربارهٔ او نقل کرده است واینك ما تا حدود ممکن شرح حال این صوفی را از آثار عین‌القضاة استخراج میکنیم ودر اختیار اهل تحقیق قرار میدهیم:

شیخ بَرَکه - مسلم است که شیخ بَرَکه تا سال ۵۱۶ زنده بوده و عین‌القضاة برای کسب فیض بمحضر او میرفته و معروف است که کتاب زبدة‌الحقایق را بمدد

۱- مکتوبات M ص ۴۷۵. ۲- رك: نفحات‌الانس ص ۴۱۶.

توجه معنوی و صفای روحی او تألیف کرده است . از طرفی برای ما مسلم است که عین‌القضاة کتاب زبدة‌الحقایق را در ۲۴ سالگی نوشته است و تولد او در ۴۹۲ واقع شده ، بنابراین تا سال تألیف زبدة‌الحقایق یعنی ۵۱۶ بَرَکه درقید حیات بوده است قاضی همدانی در مورد تألیف کتاب زبدة ، تأثیر مرشد خود بَرَکه را چنین بیان میکند : « چون پیش بَرَکه رحمه‌الله بنشستمی خودرا از جماعتی که رو به اسلام کردندی که قال ویقول ندانستندی که چون بود ، بسیار کمتر دیدمی وخود چنان بودی ومرا دراین حال قدرت این بود که زبدة‌الحقایق بدوسه روز تصنیف کردم که اگر حکیمی بانصاف آنرا مطالعه کند و تأملی صادق بکند درآن بداند که آن واگفت حکما خود هیچ نسبتی ندارد ؛ اما درجهان کسی نیست که علم مطلوب‌اوست لذاته بل همه عالَم را وسیلت مطلوب خود ساخته‌اند دربند آن نیستند که چیزی بدانند بلکه دربند آنند که خلق در ایشان اعتقاد کنند که عالمند چون مال وجاه دست داد علم را فراموش کردند . . . اولئك كَالأنعامِ بَلْ هُم اَضَلّ سبیلا . . . امروز ندانم که چرا دنبال این قوم افتادم »[۱] .

اکنون به‌بینیم عین‌القضاة از چه وقت برشیخ بَرَکه دلبستگی پیدا کرد ومرید او شد ؟

از بیانات عین‌القضاة چنین برمیآید که مدت هفت سال بدیدار (بَرَکه) نائل میشده ولی بمقام قرب او راهی نداشته است چون جوانی ونورسی قاضی همدانی از جهتی و پارسائی و جلالت شیخ سالخورده از جهت دیگر جرأت نزدیك شدن وسر سپردن را از عین‌القضاة سلب کرده بود واین مطلب را قاضی همدانی چنین بیان میکند : « ای‌عزیز ... چون از سرعادت برخیزی ودین‌را طلب کنی ، هزاربار نوشتم

۱ـ مکتوبات T ص ۱۲۱ .

وسود نمیدارد واز عادت آنگاه برخاسته باشی که خدمت کفش کنی و خدمت کفش نه‌آن باشد که کفش راست بنهی که تُرا هنوز این استحقاق نیست که شاید دست‌فرا کفش مردان کنی که هفت سال کم یا بیش بَرَکَه را قدس‌الله سره میدیدم و هر گز زهره نداشتمی که دست فرا کفش او کنم. پنداری مردان ندانند که نشان مردان چیست ؟ اگر صاحب دلی ترا بر گیرد بدل اگر دست فرا کفش مردان کنی آن غرور شیطان‌بود. اول درجات آنکه صاحب دل چون ترا بر گیرد آن بود که چندین سال جانت در عشق او میسوزد پس چون بماند او ترا بر گیرد»[۱].

همچنین بنظر میرسد که شیخ بر که پس از درگذشت احمد غزالی حیات داشته است چون پس‌از تاریخ ۵۲۰ یعنی‌سال درگذشت احمد غزالی ببعد عین‌القضاه هرجا نامی ازغزالی می‌برد پس‌ازنام او کلمات رحمةالله و رضی‌الله‌عنه وقدس‌الله سره را می‌نگارد وازتاریخ مکاتیب استنباط میشود که اکثر آنها پس‌از ۵۲۰ نوشته شده‌است و در یکی از این نامه‌ها که متأسفانه بدون تاریخ است ولی باحتمال زیاد میتوان کتابت آنرا پس از ۵۲۰ حدس زد معلوم میشود که بَرَکَه پس‌از سال ۵۲۰ درقید حیات بوده است بدلیل آنکه عین‌القضاة سلام اورا دراین نامه بدوستان ابلاغ کرده است : «ارجو که نامه رسیده باشد سلام بَرَکَه رسانیدم واو نیز دعا میکند وپیوسته وصیتها یاد دارد»[۲].

آیا بَرَکَه مردی عالم بوده ؟ در کدامیك ازعلوم متبحر بوده است ؟

عین‌القضاة در مکتوبات خود از سطح فرهنگی و اطلاعات علمی و معنوی بَرَکَه چنین سخن میگوید : «یقین میدانم که اهل قرآن بَرَکَه رحمه‌الله اولیترست که بود اما من بیقین خود چه توانم کرد. مغرور بودن نمیتوانم چون

۱ـ مکتوبات M ص ۴۸ . ۲ـ مکتوبات M ص ۳۴۰ .

دیگران . ای‌دوست بَرَکه رحمه‌الله مثلا جز الحمد اعنی فاتحة‌الکتاب وسورتی‌چند ازقرآن یاد ندارد و آن هم بشرط برتواند خواند وقال یقول نداند که چه بود واگر راست پرسی حدیث موزون بزبان همدانی هم نداند کرد و لیکن میدانم که قرآن او داند درست و من نمیدانم الا بعضی از آن ، وآن هم نه از راه تفسیر ؛ و غیر آن ندانستم ، ازراه خدمت او بدانستم »[1] .

عین‌القضاة از کمالات وقدرت نفس‌شیخ بَرَکه چنین‌تعریف‌میکند ومیگوید: « ای دوست این دخترك که ببغداد است که ازخواطر خلق خبر میدهد آنها که این راه خداسلوك بردند چنانکه شرط آن بود دخترك بغدادی‌را همچنان دانند ونویسند که غزالی رحمه‌الله این کودك را بینند که ابوجاد آموخته بود ؛ و شیخ بَرَکه رحمه‌الله که توبرادر ! ازو سروسبلت دیده‌ای‌از آن‌سالکان بود که قبل‌العشرین‌برامثال این مطلع‌شده بود که دخترك بغدادی در آن وامانده است و بس از آن در گذشت وتا هشتاد سال سلوك کرد ؛ چه گویی آن کس که قبل العشرین بچنین کمالات پای وانیارد شاید که حکمای عالم در سخن او تصرف کنند که بعد الثمانین گوید ؟ ! حاشا حکمای عالم ازاین شیخ هم چندین خبر دارند که جولاهان و کنّاسان از حکما لابل خود ، نه ' بس فرقست که میان جولاهان و حکماست . حاصل حکما خود پدیدست که چیست »[2] .

اکنون به‌ببینیم عین‌القضاةازشیخ بَرَکه چگونه کسب فیض‌میکرده وبَرَکه این مرید را بچه نحو ارشاد مینموده است ؟

البته اثری از بَرَکه در دست نداریم که بچگونگی ارشاد او واقف شویم ولی این حقیقت را میتوانیم از بیان عین‌القضاة دریابیم : « من هر گز ندانستم که

۱ــ مکتوبات T ص۳۸ . ۲ــ مکتوبات T ص۱۲۰ .

پیری و مریدی چه بود. بَرَکه قدس‌الله سره مرا بتُربت فتحه بفرستاد؛ دیگران میروند اما مرا اوفرستاد»[1].

در زبدةالحقایق هیچ‌جا به شیخ بَرَکه اشاره نشده و در کتاب تمهیدات[2] هم ازاین شیخ بزرگوار صراحةً ذکری نیست ودر چند مورد این کتاب لفظ «شیخ ما گفت» آمده است گمان میرود که مقصود عین‌القضاة از «شیخ‌ما» بَرَکه باشد چون بیشتر موارد که باقوال «شیخ ما» استشهاد شده راجع بتفسیر آیات قرآن است وما میدانیم که قاضی همدانی تفسیر عرفانی قرآن را نزد شیخ بَرَکه خوانده و فهمیده است و بهمین دلیل احترام خاصی برای او قائل بوده است. این اعتقاد عین‌القضاة را میتوان ازاین عبارت او دریافت: «میدانم که قرآن بَرَکه داند درست ومن نمیدانم الّا بعضی ازآن وآن‌هم از راه تفسیر وغیرآن ندانستم، ازراه خدمت او بدانستم»[3].

عین‌القضاة به‌یکی از کراماتی که از شیخ بَرَکه دیده است در کتاب تمهیدات اشاره میکند و چنین میگوید: «دانم که ترا در خاطر نگنجد که شیخ مارا چون حالت رسد و روی نماند در حوض پراز آب نشیند. چون دست درآنجا میبرند از گرمی آب دست سوخته میشود»[4].

دریکی‌ازنامه‌های عین‌القضاةدرگذشت بَرَکه‌ذکرشده وعین‌القضاة تأثرخودرا ازاین واقعه چنین بیان میدارد: «دیرگاه است تا هیچ مکتوبی نخوانده‌ام ارجو که عایق‌خیربود ومن نیز کمتر می‌نویسم چه تا بَرَکه رحمه‌الله رحیل کرد قرب دوماه است که حتی مکتوبی ننوشته‌ام وسؤالی کرده است درمعنای طریق حصول وجوابی مستوفی ننوشته‌ام بهیچ یار ... مگر اکنون وقت است وندانم چه خواهم نوشت»[5].

۱ــ مکتوبات T ص ۱۳۹. ۲ــ تمهیدات ص ٦٤ و۷۷ و۲۳۹ و۲۵۸ و۲٦۱.
۳ــ مکتوبات T ص ۳۸. ٤ــ تمهیدات ص۲٤۰. ٥- مکتوبات T ص ۱٤٦.

III ـ عین‌القضاة متفکر ومرشد وعارف

١ـ عین‌القضاة متفکر

عین‌القضاة در کتاب شکوی الغریب از تألیفات دوران جوانی خود دو کتاب نام می‌برد که نشان همت بلند وقدرت او در تفکر وتألیف میباشد ومیگوید: «بعلت گرفتاری‌های دینی وتوجه بکارهائی که برای من واجب عینی بود نتوانستم آنها را به‌پایان برسانم»[١].

مهمات دینی که برای قاضی همدانی واجب عینی بوده کدامست؟

ابوالمعالی قاضی بوده و بایستی چند روز در هفته به‌شنیدن دعاوی مردم وقضاوت میان آنها مشغول باشد همچنین دانشمندان و دوستان او بدیدارش میآمدند و اشکالات خودرا براو عرضه میکردند یا آنکه خودش به‌مسجد میرفت و بوعظ وخطابه مشغول میشد. ولی در تمام اینمدت بیشتر علاقهٔ او متوجّه امور روحی بود و اوقاتش درخانقاه بمصاحبت متصوفه صرف میشد ودر نتیجه از فیوضات و مکاشفات بهره‌مند میگردید. خودش می گوید: «دراین سه‌سال رحمت ازلی برای من‌انواع معارف غیبی و حالات گرانبهای الهامی بقدری ریزش میکرد که از بیان آنها عاجزم»[٢]. ساعتها در خلوت و مناجات می گذرانید و الطاف و عنایات خداوندی دل اورا به‌آتش عشق می‌سوزانید. بیان این شور ومستی را بهتر است از زبان خود او بشنویم: «اشك‌ها حدقه‌های چشم مرا پر میکرد. دل چون عقده‌ئی در گذرگاه گلو می‌نشست. زیادی عشق عاشق را سخت رنجور میکرد. حسرت او زیاد میشد ومی گفت: این جنون بیهوده تا کی؟ برای عاشقی که در زندان فراقست یادمعشوق چه فایده‌ئی‌دارد؟! هنگامی که سوزعشق این بیچاره افزوده گردید ولحظهٔ بازگشت

١ـ رك: شکوی ص ٤١. ٢ـ زبده ص ٤.

او بوطن اصلی فرا رسید ، قلم بدون نویسنده ماند ! فرمان قطعی حضرت سلطان برای ورود نویسنده ارائه شد ، پرنده قفس را رها کرد و بلانهٔ اصلی وجایگاه فطری خود پرید . برساعد سلطان نشست مطالبی بین او وسلطان ردّ وبدل شد که تصوّر آن امکان ندارد . هنگامیکه اجازهٔ باز گشت بدست آورد اجازه خواست که حالت خودرا برای سالکان در حضیض زمان و مکان یادآور شود »[۱] . دراینصورت طبیعی بود که قاضی همدانی از امور ظاهر منصرف شود و بگوید : « از طلب علم نفرت داشتم بحدّیکه بعید بنظرمیرسید که مرا فراغتی‌دهد تا به‌تألیف وتصنیفی بپردازم»[۲]

اما برای دوستان و آشنایان عین‌القضاة که تشنهٔ دانش سرشار و دلبستهٔ دهان پاك و دل خردمند او بودند طبیعی بود که تألیف کتابی از قاضی همدانی توقع داشته باشند و باو پیشنهاد کنند تا فصلی چند دربارهٔ آنچه خردها متوجه آن شده یعنی چگونگی علم بذات خدا و حقیقت ایمان به نُبوّت و روز رستاخیز برای ایشان بنویسد . از طرفی یقین داشتند که عین‌القضاة این عالم را پشت سر گذاشته و برای انجام این مقصود امیدی نخواهد بود لیکن عاقبت حقیقت جوئی و نیازمندی واقعی آنها در اندیشهٔ عین‌القضاة اثر گذاشت . دل او نرم شد درضمیرش اضطراب و تردیدی ایجاد گردید . نمیدانست آیا باید بدرخواست دوستان پاسخ مثبت دهد و کتابی تألیف کند یا خیر ؟ آخرالأمر در مشورت بخدا متوسل شد ودر نتیجه برای‌انجام اینکار اشراقی باو دست‌داد وبتألیف همت گمارد . خودش میگوید : « برای نوشتن فصلی چند برای دوستان پس از دریافت نیاز آنها با خدا مشورت کردم حالتی بمن دست داد که چاره‌ئی جز انجام این مقصود نداشتم . برایم یقین شد که اگر خیری دراین عمل نبود سرنوشت مرا بدین وادی نمی کشید . . . چون

۱ــ زبده ص ۸۵ و۸٦ . ۲ــ زبده ص ۲ .

بکار تحصیل سر گرم بودم و شب وروزم را حرص کسب دانش مشغول کرده بود ؛ دوستان ، این تألیف را از من خواستار شدند ولی پس از اعراض از کسب علم . . . یاران هم ازمن طمع بریدند ... چون نیاز آنها را دریافتم تشویش خاطری بمن دست داد و صدق نیت طالبین سبب شد که چند صباحی از عمرم را وقف دوستان کنم و خواسته‌های آنها را بانجام برسانم »[1] .

از سخنان عین‌القضاة چنین نتیجه میگیریم که لذت فناء درمعشوق مانع انجام وظیفهٔ او نشده و فیلسوف ما توانسته است از عالم بصیرت وذوق بدنیای عقل وعلم باز گردد و کتاب فلسفی زبدة‌الحقایق را تألیف نماید ، چون مانند استاد خود محمد غزالی دریافته بود که آراء فلاسفه همچون دام بزرگی برسر راه سالکان و مریدان قرار گرفته است .

آیا حقیقةً عین‌القضاة کتاب زبدة‌الحقایق را برای ردّ برفلاسفه نوشته است ؟

این مطلب را قاضی همدانی صریحاً در رسالهٔ شکوی الغریب چنین یادآور شده : «مقصود من از گفتن بعضی عبارات در زبدة‌الحقایق شرح حالات اهل تصوف میباشد که ظاهرشدن و فهم آن حالات بماوراء عقل بستگی دارد وفلاسفه چون در چهارچوبهٔ عقل محصورند وجود آنها را انکار میکنند »[2] .

از مطالبی که در کتاب زبده بحث شده ، مانند : علم خدا بجزئیات حدوث عالم و بعث اجساد معلوم می گردد که عین‌القضاة با همان سه اسلحه‌ای که غزالی بجنگ فلاسفه برخاسته و بتکفیر آنها اقدام کرده بود ، مسلّح شده و بابطال آراء آنها پرداخته‌است . همچنین‌در کتاب شکوی‌الغریب که مطالبی‌از کتاب زبده را نقل میکند و فلاسفه را مورد سرزنش قرار میدهد ، مقصود اصلی خودرا از تألیف کتاب

۱ــ زبده ص ۱و۲ . ۲ــ شکوی ص ۷ .

زبده چنین بیان میکند : « خدا کثیر و کل است وجز او هرموجودی ، واحد وجزء میباشد . . مقصود آن نیست که خدا بکثرت اجزاء ازجهان بزرگتراست بلکه بعظمت ذات ؛ و منظور ، ردّ برفلاسفه میباشد آنجا که میگویند که خدا جز شیئی واحد چیزی دیگر را نمی‌آفرینند »[۱] .

آیا عین‌القضاة آراء فلاسفه را در کتب فلاسفه خوانده است یا خیر ؟

از مسائل مهمی که قاضی همدانی در کتاب زبدةالحقایق مورد بحث قرارداده معلوم میشود که بوسیلهٔ تصانیف محمد غزالی باقوال فلاسفه آشنا شده است زیرا عین‌القضاة همان سه مسأله‌ئی را که غزالی بوسیلهٔ آنها فلاسفه‌را تکفیر کرده است در کتاب زبده آورده و کوشش می کند برای مشکلاتی که غزالی ازبحث عقلی در آنها خودداری کرده راه حل عقلی پیدا کند تا بدین وسیله فلاسفه را هم بحلّ صحیح عقلی قانع سازد . ولی چند سال پس‌از تألیف کتاب زبده در کتاب تمهیدات اومی‌بینیم که در نتیجهٔ مطالعهٔ کتب ابن‌سینا ، آراء فلاسفه را مخصوصاً دربارهٔ امور آخرت مانند : حالات برزخ و بهشت وصراط الخ . . . پسند میکند درحالیکه این آراء با تعلیم شریعت اسلام وبا نظر استادش غزالی تعارض مستقیم دارد .

تحول فکری قاضی همدانی

اینك تحوّل فکری عین‌القضاة را دربارهٔ امورآخرت در فاصلهٔ سال تألیف کتاب زبدةالحقایق تا سال تألیف کتاب تمهیدات مورد بررسی قرار میدهیم .

به‌بینیم قاضی همدانی از لحاظ فعالیت فکری ده‌سال آخر عمرش را چگونه گذرانیده است ؟

عین‌القضاة در کتاب شکوی الغریب صریحاً یادآور میشود که پس از تألیف

۱ـ شکوی ص ۲۷و۲۸ .

زبدةالحقایق یعنی ازسال ۵۱۶ تاسال ۵۲۵ که سال تألیف شکوی‌الغریب است کتابی ننوشته است : « کتابی را که زبدةالحقایق نام گذارده‌ام آخرین تصنیف من بود و آن وقت جوانی بیست وچهار ساله بودم و سالی که دست تقدیر مرا بدام این بلا (زندان بغداد) گرفتار کرد و سه‌سال از عمرم گذشته بود »[۱] .

آنچه مسلم است عین‌القضاة بهترین تألیف خود یعنی کتاب تمهیدات را در نهم رجب سال ۵۲۱ نوشته است و علت اینکه قاضی همدانی تألیف این کتاب را در شکوی الغریب ذکری نکرده بلکه کنایةً منکر هم شده این است که مقصودش از تألیف شکوی الغریب دفاع از اتّهام دشمنان بود وبرای رهائی ازمرگ چنین کتابی را تألیف کرده است در صورتیکه کتاب تمهیدات را فقط برای دوستان صمیمی خود و سالکان یکرنگ نوشته بود و مطالب آن بسیار زیادتر است از کتاب زبدة-الحقایق که مدرك جرم او بحساب آمده بود و برای تألیف آن میخواستند اورا بکشند چون با شرع تعارض داشت . از اینجا معلوم میشود چرا قاضی همدانی از ذکر تألیف تمهیدات چشم پوشی کرده است . حقیقت آنست که چند سال پس از تألیف کتاب زبده تحول فکری مهمی در عین‌القضاة پدید آمده وآراء ابن سینا را بجای آراء غزالی بر گزیده است . البته نه تنها آرائی که در کتابهای نجات و شفا وامثال آنها که با عقاید دینی تعارض ندارند بلکه رای‌های دیگر اورا که در رسالهٔ **اَضحَوی** است و باعث شده که غزالی بدلیل همان آراء ابن‌سینا را تکفیر کند مورد قبول قرار داده و بطور ضمنی مخالفت خودرا با استادش غزالی آشکار ساخته است . همچنین صریحاً برتری نظریهٔ ابن‌سینارا برآراء متصوفه بیان نموده است .

۱ــ شکوی الغریب ص ۴۰ .

این تحول اساسی درمکتوبات عین‌القضاة هم کم وبیش وبمقتضای حال ـ البته بصورت پراکنده ـ دیده میشود و ما هنگام بحث از عین‌القضاة پیر ومرشد اثر این تحول را در روح او روشن خواهیم کرد. بنابراین اکنون دراین بخش فقط ازآغاز و پایان این تحول فکری و روحی او که در دو کتاب زبده و تمهیدات مندرج است صحبت خواهیم کرد. تحول اساسی که میان افکار عین‌القضاة در دو کتاب زبده و تمهیدات پدیدار شده بیشتر مربوط بحقیقت امورآخرت است. قاضی همدانی در کتاب زبده می گوید: «ولایت ماوراء عقلست ونبوت ماوراء ولایت»[1]. ازبیان قاضی همدانی چنین نتیجه میشود چون نبوت از ولایت بالاتر است دراینصورت از خرد وفلسفه هم برتر خواهد بود وبدین سبب انسان نمیتواند با عقل کوتاه خود دربارهٔ اقوال انبیاء قضاوت کند بلکه بایستی چشم بسته بآنها ایمان بیاورد: «همانطور که کور نمیتواند رنگها را ازراه حواس دیگر غیراز حس بینائی درك کند مگرآنکه بگفتهٔ دیگران معتقد شود وسخن آنها را بپذیرد. مؤمن هم بایستی مانند کوران امور آخرت را بمصداق آیهٔ الذین یؤمنون بالغیب ... تصدیق کند ... اگر روان تو بچنین ایمانی آراسته نیست بدانکه شیطان ترا محاصره کرده و در دام او گرفتار شده‌ای»[2]. درهمین کتاب درمورد وجوب پیروی از انبیاء مخصوصاً در امورآخرت یادآور میشود که هر کس بخواهد سخن انبیاء را دربارهٔ امورآخرت بوسیلهٔ عقل خود دریابد برخود ستم روا داشته است: «زنهار ای انسان ضعیف بخود اجازه نده که شک و تردیدی دربارهٔ سخن انبیاء برخاطر تو بگذرد و به‌آنچه خدا برای پیامبران خویش فرستاده است کافرشوی اگر تو وامثال تو کور دلان وجود نداشتند خدا فرستادهٔ خودرا بدین‌قول: و کذب به‌قومك وهوالحق، مخاطب قرارنمیداد»[3].

۱ـ زبده ص۳. ۲ـ زبده ص ۹و۹۳. ۳ـ زبده ص۹۶.

ولی عین‌القضاة در کتاب تمهیدات تمام امور آخرت را منکر میشود واقوال قرآن و احادیثی را که بروجود آنها دلالت میکند به تمثل حمل مینماید و میگوید این اقوال و اوصاف که درقرآن آمده است برای مردم عامی آورده شده است . بهتراست اثبات این مدعا را بسخن او واگذار کنیم : « باش تا ترا بینای عالم تمثل کنند ، بینائی عالم‌آخرت وعالم ملکوت جمله برتمثل‌است ... اول تمثل که بیند گورباشد : مثلا چون مار و کژدم وسگ و آتش که وعده کرده‌اند اهل عذاب‌را ، در گور بتمثل بوی نمایند ، این نیز هم در باطن مرد باشد ... سؤال منکر ونکیر هم درخود باشد همه محجوبان روزگار را این اشکال آمده است که دو فرشته در یك لحظه بهزار شخص چون توانند رفتن ، بدین اعتقاد باید داشتن . اما ابوعلی‌سینا ـ رحمة‌الله‌علیه ـ این معنی را عالمی بیان کرده است در دوکلمه آنجا که گفت : المنکر هوالعمل السیّیء والنکیر هوالعمل الصالح ، گفت منکر عمل گناه باشد ونکیر طاعت . دریغا از دست این کلمه چه خوب گفته است ... ای‌دوست صراط نیز درخود بایدجستن »[1]

قاضی همدانی آشکارا رسالهٔ اَضحَوی ابن‌سینا را که دربارهٔ امورآخرت نوشته شده وبا عقاید دینی مباینت دارد پسند کرده ومیگوید : «ای‌دوست رسالهٔ اَضحَوی مگر نخوانده‌ئی که ابوسعید ابوالخیر ـ رحمة‌الله علیه ـ پیش بوعلی سینا نوشت که «دُلَّنی علی الطّریق ، فقال الرئیس ابوعلی فی الرسالة علی طریق الجواب : الدخول فی‌الکفر الحقیقی والخروج من الإسلام المجازی ... من میگویم که شیخ ابوسعید این‌کلمات‌را نچشیده بود اگرچشیده بودی همچنانکه بوعلی ودیگران که مطعون بیگانگان آمدند او نیز مطعون و سنگسار بودی در میان خلق ، اما صد هزار افسوس ...»[2] . پاسخ ابن‌سینا دربارهٔ کفر حقیقی واسلام مجازی که عین‌القضاة آنرا

۱ـ تمهیدات ص ۲۸۷ تا ۲۹۰ .   ۲ـ تمهیدات ص ۳۵۰ .

نقل کرده در رسالهٔ اَضحَوی که امروز دردست ماست وجود ندارد ولی در همین رساله می‌بینیم که نظر قاضی همدانی درباره امور آخرت با نظر ابن‌سینا توافق تام دارد، دراینصورت روشن میشود که علت تعریف رسالهٔ اَضحَوی وبرتری ابن‌سینا بر ابوسعید[1] فقط بواسطهٔ مخالفت او با ظاهر شریعت است اما ستودن رسالهٔ اَضحَوی بدان علت است که این رساله شامل بحثی فلسفی است دربارهٔ انکارمعاد جسمانی .

علت شک ابن‌سینا دربارهٔ مادی بودن امور آخرت این است که «اگر آنچه در شرع نسبت بامور آخرت آمده است بدون تأویل معتقد شویم نتیجه‌ئی جز امور ناپسند و محال عاید نخواهد شد»[2] . عین‌القضاة عقیدهٔ شیخ الرئیس را در کتاب تمهیدات تأیید میکند و می گوید: «سؤال منکر و نکیر هم در خود باشد همه محجوبان روزگار را این اشکال آمده است که دوفرشته در یك لحظه بهزار شخص چون توانند رفتن بدین (امر) اعتقاد باید داشت»[3] .

ولی چرا قرآن امور آخرت را بصورت مادی وصف کرده است ؟

ابن‌سینا این پرسش را چنین پاسخ میدهد: «چون برای عموم مردم قبول دعوت بامور خیر وعدالت اجتماعی درحکم امری خلاف طبع وغریزهٔ آنها میباشد و جنبش نفس حیوانی برنفس ناطقهٔ آنها برتری دارد، دعوت انبیاء را جز بقهر و ترس قبول نخواهند کرد . بدین علت بایستی برای آنها تمام احوال نیکوکاران وبدکاران را درروز بازپسین بیان نمود تا بطور مسلم آن عالَم برآنها ظاهر ومجسم گردد ... همانطور که معانی عقلی محض که انبیاء آنها را فرشته خوانند بهترین صورتی است که مردم عامی میتوانند در ذهن مجسم سازند؛ بهمین سبب انبیاء عامهٔ

۱ـ رك : پاسخ خواجه رئیس ابوعلی سینا بپرسش بوسعید مجلهٔ دانش سال سوم مقالهٔ آقای دانش‌پژوه .

۲ـ رسالهٔ اضحوی ص ۵۳ .

۳ـ تمهیدات ص ۲۸۸ .

مردم را بمژده وثواب وانذار وعقاب یا تشویق وتهدید امیدوار کرده‌اند . این ثواب و سعادت الٓهی بطور حقیقی که پرشکوه و جلال است برای عامّه بیان نشده بلکه از لحاظ لذت وراحت مادی آنطور که مطابق فهم و پسند آنها باشد مجسم گردیده است . این لذات را به‌تعداد حواس تقسیم کرده‌اند : لذت دیدن و شنیدن و بوئیدن وچشیدن وخوردن و جماع کردن که برای هریك از آنها بتفصیل سخن گفته‌اند ، مانند حورعین وولدان مخلدون وفاکهة مما یشتهون و کأس من معین . . . وجنّات تجری من تحتها الانهار من لبن وعسل . . . ؛ از طرف دیگر کناهکاران را برخلاف وعده‌های لذت بخش به‌آتش جهنم ومار وزنجیر و زمهریر ، تهدید کرده‌اند . چون اگرثواب وعقاب حقیقی که از اندیشهٔ آنها دوراست بطورمحسوس مجسم نشده‌بود ، عامهٔ مردم راغب بخیر و متنفر از اعمال بد نمیشدند . بنابراین حکمت و سیاست شرع اقتضا میکند که وجود معاد و حساب وثواب و عقاب مطابق آنچه گفته شد ضروری باشد ؛ زیرا سعادت حقیقی و لذت روحانی نزد تودهٔ مردم بدون معناست ودر عقول آنها ازعالم روحانی مفهومی وجود ندارد . . . بنظر من این شرح برای رد برنظر آنانکه به‌معاد جسمانی یا معاد جسمانی وروحانی قائلند کافی میباشد»[۱] .

اگر تعالیم قرآن دربارهٔ معاد جسمانی فقط برای عوام است بایستی اعتراف کرد که امثال فارابی و ابن‌سینا باین تعالیم محتاج نیستند چون میتوانند حقایقی را که انبیاء بتمثیل گفته‌اند دریابند . عقیدهٔ ابن‌سینا دراین مورد چنین است : «آنکس که مدد الٓهی و نیروی ازلی والهام‌آسمانی براو نازل شده بوساطت رسول و تبلیغ پیامبر نیازمند نیست»[۲] . عین‌القضاة مدعی است که بتمثیل امور آخرت احتیاج ندارد چون نه‌تنها بدون واسطه ، اسرار عالم غیب را می‌بینند بلکه آمادگی

۱ـ رسالهٔ اضحوی ص ۵۹ تا ۶۲ . ۲ـ رسالهٔ اضحوی ص ۵۰ .

خودرا برای آگاهی دیگران اعلام میدارد ومیگوید: «هر که خواهد که بی‌واسطه اسرار الـٰهیت شنود گو: ازعین‌القضاة همدانی بشنو ... هرچه درموجودات بود بروی پوشیده نباشد ... اینجا حلول روی نماید»[۱] . قاضی همدانی در مسألهٔ حقیقت نُبُوّت با ابن‌سینا موافق است و اعتقاد خودرا در اینمورد چنین بیان میکند: «مصطفی ـصلعمـ طبیب حاذق بود و مصالح و مفاسد ضرورت بود اورا نگاهداشتن زیرا که افشا کردن و ظاهر گفتن این اسرار بسیاری خلل و مفاسد گروهی را حاصل شدی وبیشتر مردم فهم نکردندی؛ لاجرم کلم‌الناس علی قدر عقولهم بکار درآورد تا همه را بر جا بداشت»[۲] .

مسألهٔ معاد مربوط به‌مسألهٔ ماهیّت انسان است یعنی اگر حقیقةً انسان تنها روح است وتن برای این روح آلت یا مرکب یا لباس میباشد معاد جسمانی بی‌اساس مینماید. علّت انکار ابن‌سینا ازمعاد جسمانی نتیجهٔ اشتباه او دربارهٔ ماهیّت انسانست. چون برای او روشن است که تن مطلقاً درمعنای اصلی انسان داخل نیست بلکه در نظر شیخ‌الرئیس تن محلی است که حقیقت انسان یا روح دراو قائم یا ساکن است یعنی تن چیزی غیر انسانست، بنابراین ذاتش خارج از ذات انسان خواهد بود. این معنی را شیخ چنین بیان میکند: «اما بطور تحقیق انسان یا آن چیزیکه معنای انسان به‌آن قائم است وبر مفهوم (من) دلالت میکند حقیقتی مسلم است؛ پس(من) خود حقیقت انسانست یعنی آن چیزیست که انسان از او شناخته میشود و ما آنرا ضرورةً (نفس) میگوئیم ...»؛ از آنچه گفته شد روشن میگردد که وقتی انسان میگوید: خوبی یابدی نصیب من‌شده، مقصود او درحقیقت تنهانصیب جان‌اوست ... و بدیها و خوبیهائی که برتن میرسد از حقیقت انسان خارج است پس اگر انسان

۱ـ تمهیدات ص ۳۰۰ . ۲ـ تمهیدات ص ۱٤٤ .

گمان کنند که اواز توابع بدن مجرد شده واز لذتها ورنجهائی که با تن او مشارکت داشته‌اند بر کنار شده است حالت اومانند حالت کسی خواهد بود که لذتها ورنجهای دوستان‌را ازیاد برده باشد. واگر پس‌از مفارقت تن برای اولذتها و رنجهای جسمانی باقی بماند، درآن هنگام تنها برای او لذت و رنج روحی، باقی خواهد ماند واین حقیقت معاد است. لیکن تسلط بر نفس وتخیل انسان که تن او حقیقت اوست باعث میشود که انسان‌روح خودرا فراموش کند وتصور نماید که‌روح، غیر اوست وحقیقت او تن میباشد، وخوبیها وبدیهای تن‌را خوبیها وبدیهای خود بداند.. وگمان کند که سعادتی جز لذّت جسمانی وجود ندارد و شقاوت چیزی جز رنج نیست. اشتباه این تصور را ممکن نیست از اندیشهٔ مردم مستقیماً خارج ساخت؛ همین امر سبب شد که پیامبران مجبور گردیدند عامّهٔ مردم را به‌ثواب ولذات جسمانی ترغیب کنند واز عذاب ورنج جسمانی بترسانند»[1].

قاضی همدانی در کتاب تمهیدات خود نظر ابن‌سینا را دربارهٔ حقیقت انسان قبول مینماید و در بعضی موارد عیناً عبارات ابن سینا را نقل میکند: «چون لفظ انسان اطلاق کنند قومی از عوام پندارند که مفهوم ازآن قالب است، اما اهل‌حقیقت دانند که مقصود ازاین خطاب و اطلاق جز جان و حقیقت مرد نباشد. چنانکه گویند: «فلان‌عالم وجاهل وقادر وعاجز وغیره.. است این‌اوصاف جانست ونعمت‌او ونشاید که قالب به چیزی موصوف باشد ازاین صفات بهیچ حال...؛ اما گروهی خواص اطلاق انسان وآدمی را جز برجان ندانند و قالب را از ذات انسان ندانند بهیچ حال، بلکه قالب‌را مرکب دانند وآدمی را که جانست راکب وسوار. هرگز مرکب از ذات راکب نباشد؛ قفس دیگر باشد ومرغ دیگر؛ نابینا چون قفس بیند

۱ـ رسالهٔ اضحوی ص ۹۴ـ۹۷.

گوید : این مرغ خود قفس است . . . دریغا آنچه بصفات بشریت و قالب تعلق دارد چون اَکل وشرب وجماع ونوم ، طایفهٔ خواص این صفات را به اطلاق از خود نفی کنند و نگویند که : خوردیم وخفتیم ، بلکه بخورد وبخفت و گرسنه است وتشنه است . ارباب بصائر را این احوال بطریق مشاهدت معلوم شده است وبدانسته‌اند که جان چون راکب است وقالب چون مرکوب »[1] .

اکنون بهتر می‌فهمیم که چرا عین‌القضاة ابن‌سینا را از ابوسعید ابوالخیر که شیخ متصوفه بحساب می‌آمده برتر دانسته است در حالیکه نزد عرفا برتری وی بر ابن‌سینا مسلم است و داستان ملاقات بوسعید و ابن‌سینا که در کتاب اسرار التوحید ذکر شده انعکاس رای متصوفهٔ قرن پنجم میباشد : « بوعلی سینا با شیخ ابوسعید در خانه شدند و درِخانه فراز کردند و با یکدیگر سه شبانه روز بخلوت سخن گفتند که کس ندانست و هیچکس نیز بنزدیك ایشان در نیامد مگر کسی که اجازت دادند وجز بنماز جماعت بیرون نیامدند . بعد از سه شبانه‌روز خواجه بوعلی سینا برفت ، شاگردان او سؤال کردند که شیخ را چگونه یافتی ؟ گفت هرچه من‌میدانم او می‌بیند . و مریدان از شیخ سؤال کردند که ای شیخ ! بوعلی را چگونه یافتی ؟ گفت : هرچه ما می‌بینیم او میداند . وبوعلی‌سینا را درحق شیخ ما ارادتی پدیدآمد و پیوسته نزدیك شیخ آمدی و کرامات شیخ میدیدی »[2] .

همچنین از توافق نظر ابن‌سینا با عین‌القضاة در مورد معاد جسمانی و آنچه مربوط به‌آنست مانند نکیر ومنکر وصراط ومیزان وغیره ... تعارض نظر آنها را با تعالیم دین‌اسلام میتوان دریافت که چرا قاضی همدانی ابن‌سینا را مطعون وسنگسار میخواند ومیگوید : « اما من میگویم که شیخ بوسعید هنوز این کلمات را نچشیده

۱ـ تمهیدات ص ۱۵۸ـ۱۶۰ . ۲ـ اسرارالتوحید ص ۲۱۰ .

بود اگر چشیده بودی همچنانکه بوعلی و دیگران که مطعون بیگانگان آمدند او نیز مطعون و سنگسار بودی در میان خلق »[۱] . بهمین جهت خودرا مانند بوعلی کافر و مطعون میداند و میگوید : « آخر شنیدهٔی که هر که با کافر نشیند کافر شود ؟ اگر صحبت من ترا هیچ اثری نکردی جز آنکه اگرچه حلولی معنوی نباشی باری حلولی مجازی می‌باشی . چگوئی آنها که مرا بی‌دین میدانند وتو بر دین من‌باشی چگوئی تو نیز بی‌دین نباشی . ایشانرا معذوردار ـ قل‌الله : ثُمَّ ذَرْهم»[۲] .

۲- عین‌القضاة شیخ ومرشد

گرچه عین‌القضاة در ده‌سال آخر عمر خود مهمترین تألیفات یعنی کتاب تمهیدات را نوشته است ولی در طول این مدّت بیشتر اوقات خودرا صرف ارشاد مریدان و راهنمائی سالکان میکرده است . این ارشاد گاهی بصورت مجالس درسی و وعظ ، و زمانی بطریق مکاتبه انجام میشده وگاهی براثر خستگی چند ماه متوالی از فعالیتهای ارشادی و نوشتن مکاتیب عاجز میمانده است . این حقیقت را قاضی همدانی چنین بیان میکند : « هرروز هفت یا هشت مجلس علم رنگارنگ با خلق مختلف گفته باشم که در هرمجلس ازآن والله اعلم کمتر از هزار کلمه نگفته باشم و ندانم که سر در زبان بازم یا درقلم . وقت باشد که دوسه ماه برآید نه درس مهم توانم گفت ونه نیز چیزی توانم نوشت ومن درآن کارم چرا چنین میرود ودولت علم و روزگار مسلمان ضایع میکنم ؟ چه توان کرد ! »[۳]

عین‌القضاة مرشد کجا زندگی میکرده ؟

از بعضی نامه‌ها که به‌مریدان خود نوشته است معلوم میشود که مریدان او

۱ـ تمهیدات ص ۲۵۰ .   ۲ـ تمهیدات ص ۳۲۸ .

۳ـ مکتوبات TM ص ۲۸٤ .

در اطراف همدان میزیسته‌اند و خودش در شهر همدان اقامت داشته است. این حقیقت را عین‌القضاة در چندین مکتوب یادآور میشود: «پنداشتم که برادر اعز بشهر خواهد آمد ونیامد ونامه ازاین سبب اینجا بماند ومرا ملامتی براه می‌آید»[۱] ودر جای دیگر اشاره میکند که اقامتش در شهر همدان بوده است: «چون بساعت واهمدان آئی شرح این نامه بمشافهه بشنوی واگرنه این را نیز در کیسهٔ حم عسق نکه میدار»[۲].

مجالس درس و وعظ عین‌القضاة درچه مجلهائی تشکیل میشده؟

میدانیم که قاضی همدانی زن وفرزند داشته است چون احمد غزالی در یکی از نامه‌هایش بعین‌القضاة مینویسد: «هرپنج حسّ همچنین است حضور محسوسات شرط بود تا ادراك صورت بندد درچیزی وهستِ آن محسوسات ادراك کند در حال غیبت ایشان مثلاً فرزندت احمد ـحفظه‌الله‌ـ ادراك کنی اگرچه غایب بود»[۳]. ولی پس از اینکه بمسند ارشاد تکیه زده غالباً دور از خانوادهٔ خود بسر می‌برده است چون هرگاه فرزند خود احمد را میدید آنرا بعنوان حادثه‌ئی برای مریدان چنین نقل میکرد: «احمد را حفظه‌الله وجعله من عباده الصالحین سه بار دیدم»[۴]. جای دیگر میگوید: «فرزندم احمد را چند بار دیدم»[۵].

قاضی همدانی در روزگار جوانی گاهگاهی شب خودرا درخانقاه مقدّم صوفی میگذرانید[۵] ولی از وقتیکه مسؤولیت ارشاد مریدان را بعهده گرفت در خانقاه ساکن شد وشب وروز خودرا درآنجا سپری میکرد وبدرس و موعظه و نامه‌نگاری

۱ـ مکتوبات M ص ۱۶۸.
۲ـ مکتوبات M ص ۱۹۵.
۳ـ مکتوبات M ص ۲۳۷.
۴ـ مکتوبات M ص ۳۴۰.
۵ـ مکتوبات M ص ۲۸۵.

مشغول بود . اگر ضرورتی خروج از خانقاه را ایجاب میکرد پس از رفع آن ضرورت بلافاصله بخانقاه برمیگشت . دراین مورد قاضی همدانی چنین یاد میکند: «این سخن را تحقیقی وغموضی هست وهمه روز در خاطر می‌بود که دراین حدیث چیزی نویسم چون نماز دیگر بر تربت فَتَحه[۱] بکردم و بخانقاه بازآمدم درخاطرم آمد که نباید نوشت و ندانم وقت چه املاء کنند»[۲] . از وجود خانقاه عین‌القضاة واز برنامه‌های مجالس درس ووعظ او اطلاعی نداریم ولی از نامه‌هائی که قاضی همدانی برای مریدان خود نوشته است میتوان معلوماتی بدست آورد زیرا مجالس عین‌القضاة و طریقهٔ ارشاد او همانست که در نامه‌هایش منعکس گردیده است چون مکاتیب او برای مریدان وسیله‌ئی بوده که پس‌از اخذ تعلیم و کسب فیض از محضر مرشد بوسیلهٔ آن نامه‌ها بتوانند از نفس پیرخود مدد گیرند وبافکار وآراء پیشوای خویش آگاهی یابند . عین‌القضاة برای‌این نامه‌ها اهمیت زیادی قائل‌بوده وپیوسته مریدان خودرا بحفظ و تأمّل مطالب آنها توصیه میکند . و چنین میگوید : « ایدوست الشفقة علی خلق‌الله برمن این معنی نوشتن در چند مکتوب بیان کرده است . نه ده سال است تا علیکم بدین العجائز روی وامن نموده است ؟ ... و بهیچ حال روا ندارم که دراین باب سخن گویم واگر بدین مبتلا گردم که کودکان را اَبجدآموزم دوستر دارم از آنکه بکسی مبتلا گردم که ازبهر اومرا قلم بر کاغذ بایدنهادن ؛ واین چنین معانی نوشتن اینقدر که دراین چند مکتوب نوشته‌ام اگرچه سخت کودکانه است عالمها بگردی وازهیچکس یك کلمه ازاین نشنوی وتجربه ازاین نیز می کن که زبانی ندارد ... واین نبشته‌ها پیوسته میخوان و چنان که یکبار فرو میخوانی

۱ـ فتحه : شیخ و مرشد شیخ برکه بوده که در مکاتیب چندبار بنام او بر می‌خوریم؛ رك : مکتوبات TM ص ۹۶ و۳۱۵ و۳۶۹ .
۲ـ تمهیدات ص ۲۵۰ و۲۵۱ .

سرسری واز دست بدهی . . . و بترس از اینکه این مکتوبها در دست نامستعدان بگردانی . . . وبترس از اینکه این مکتوبها همه دیگران را بود و ترا از آن هیچ نصیب نباشد . و تا چندین سال این مکتوبها بخواهد ماند واز این عالمی گشاده خواهد شد انشاءالله ومن کاتِبَم این را ، مزدهایم از این جمله بود که : عالِمٌ یَنفَعُ بَعدَ موتِهِ»[1] .

در فصل‌اول گفته‌ایم که عددمکتوبات قاضی‌همدانی که درچند نسخهٔ خطی‌بجا مانده‌است بیشتر ازصدوبیست‌وهفت مکتوب میباشد . ولی آنچه مسلم‌است نامه‌هائیکه عین‌القضاة طی سالهای متوالی برای مریدان ودوستان خود نوشته است حتماً بیش‌از چندین مجلّد میشده خود اواین حدس را چنین تأیید میکند : «بسیار رسائل بروزگار دراز بقاضی سعدالدین بغدادی و خواجه امام عزالدین و امام ضیاءالدین وخواجه کامل‌الدوله نوشتم که مجلدات بود»[2] . پس نامه‌هائیکه در مدت هشت‌سال یعنی از بیست وپنج تا سی‌ودو سالگی (۵۱۷-۵۲۴) هجری نوشته چندین برابر مقداریست که بدست ما رسیده است ، بخصوص که بعضی روزها بقول خودش چهار تا پنج نامه می‌نوشته است : «چند گاه است دراین سوداام وقت باشد که در شبانروز چهار وپنج نوشته نویسم هریکی‌هشتاد سطر که هر کلمه از آن گوهری‌بود بی‌قیمت ودرآنوقت من کاره باشم آن نوشتن را بچند گونه و ریاضتی میکنم که این چه بلا - است که بدان مبتلا شده‌ام»[3] . پس نامه‌های قاضی همدانی بمریدانش نامه‌های تعارفی یا نوشته‌های ساده و معمولی راجع بامور عادی زندگی نبوده است بلکه در بعضی موارد از نوشتن کتابی عمیقتر و مشکلتر بوده است چون گاهی قسمتی

۱- مکتوبات M ص ۱۵۹ و ۱۶۰ . ۲- تمهیدات ص ۱۵ .

۳- مکتوبات M ص ۲۸۳ .

ازمسائل عرفانی یا دینی یا فلسفی را که معمولا هربحث آن کتابی خواهد شد در نامه‌ئی خلاصه میکرده وبا بیانی شیوا وشرحی جامع ومفصل برای مریدان خود نوشته است مثلا می گوید: «درشرح نیت قریب سی مکتوب نوشتم (بعضی ازاین مکتوبها بده صفحه بالغ میشود) وآنگاه ازآن اعراض افتاد مگر امسال که تقدیر موافقت می‌نماید تا چیزی ازآنچه دردل بود نوشته شود»[۱]. اینك بعنوان نمونه یکی از تحلیلات فلسفی عین‌القضاة را که در شرح حدیث: «نیة المؤمن خیر من عمله» بیان داشته است نقل می کنیم: «عمل مؤمن یکی تواند بود در هرحالی، اما نیّت بهمه خیرات وطاعات میرسد. پس ثواب اعمال مؤمن محدود است که عملش محدوداست و ثواب نیّت اورا حدی نیست که خیرات و طاعات در نیت او محصور نیست. نیة المؤمن خیر من عمله این بود و نیة الکافر والفاسق هم شرٌّ من عمله آن بود که معاصی او محدود،، اما خواست او و ارادت او ونیت او در بد کردن از اندازه بیرون بود»[۲].

همچنین دربارهٔ مسألهٔ خیر و شرّ چندین صفحه توضیح فلسفی نوشته است که ازلحاظ عمق مطلب دربهترین کتب فلسفی پیدا نمیشود. گاهی درمورد موضوعهای عرفانی که نتیجهٔ پانزده سال تجربه و تحقیق خود اوست مینویسد: «ایدوست نوشته بودی که امسال مطالعت مکتوبات پارینه مفیدتر است...؛ بدان ای برادر که این ثمرهٔ مجالستی است که امسال می‌بود. و چیزی که میخوانی از مکتوبات تحقیق‌دان که آنچه فهم کنی از مکتوبات من برقدر فهم و عقل تو بود وآنرا بتحقیق فهم کردن روزگاری دراز بباید و سلوکی تمام، چه آن ثمرهٔ پانزده سالهٔ

۱ـ مکتوبات M ص ۱۰۲.   ۲ـ مکتوبات M ص ۱۳۳.

سلوك من است وباشد آنچه به‌پانزده سال برمن کشف افتاد به‌پنجاه سال بردیگری کشف نگردد »[۱] .

عین‌القضاة به نوشته‌های خود بسیار اهمیت میداده و نسخه‌ئی از هر مکتوب مهم را نزد خود نگه میداشته است : « من نوشته‌ها نزدیك فرزندم احمد ـ حفظه‌الله ـ میفرستم ندانم تا کرا میدهد ، اگر چنانکه نرسیده است نبشته‌ها را آنجا نسخه کرده‌اند وآن مهمی در کاغذ پاره نوشته‌ام»[۲] .

قاضی همدانی از فلسفی بودن و پختگی مطالب عرفانی خود با خبر بوده و پیوسته در نامه‌های خود مریدان را یادآورد میشده که در نوشته‌هایش خوب تأمّل کنند ونامه‌های مبهم را همراه خود بخانقاه بیاورند تا شرح وتوضیح لازم را حضوراً برای آنها بیان نماید : «هرچه مشکل شود بر تو می‌نویس وچون بشهرآئی چنان کن که چیزی از مکتوبات باخود داری »[۳] . مخصوصاً وقتی مکتوبات شامل نکاتی ذوقی بوده است برای روشن کردن قضیه بدیدار مرید مُصرّ بوده و چنین میگوید : « اگر چنانکه باید در چنین مکتوبات راهبری وقت ملاقات ، تدبیر آن کن که مکتوبی چند برمن خوانی تا ترا ذوق این نوع از ادراك وادید آید»[٤] .

بطورکلی اگر بخواهیم از مکاتیب عین‌القضاة طریقهٔ ارشاد اورا تحلیل کنیم چنین نتیجه میشود که قاضی همدانی برای مریدان خود معلم اخلاق وپیر طریقت بوده است .

الف ـ عین‌القضاة معلم اخلاق

عین‌القضاة بعکس وُعّاظ زمان ومعلمین اخلاق که فقط درفروع‌دین وجزئیات

۱ـ مکتوبات TM ص۵۷۱ .
۲ـ مکتوبات M ص ۳۱۸ .
۳ـ مکتوبات M ص ٦٤ .
٤ـ مکتوبات M ص ٤۱۰ .

امور اخلاقی مستغرقند همیشه به‌اصول اخلاق توجه داشته است و مریدانش را بهدف اصلی زندگی متوجه میکرده است. این‌موضوع دراکثر نامه‌های او گاهی باختصار و زمانی به تفصیل دیده میشود: «ای‌برادر! ـ اطال‌الله بقاه وسلك به‌السعادة فی‌دینه ودنیاه ـ بدانکه آدمی‌را برای کاری عظیم آفریده‌اند: اِمّا سعادت ابد خواهد و اِمّا شقاوت سرمد»[۱]. و جای دیگر همین مطلب را بصورت دیگری نقل میکند و میگوید: «بدان ای برادر که این عمر گوهری عظیم است و قیمت آن کسانی دانسته‌اند که روز و شب پاس انفاس خود داشته‌اند در طلب تعبیهٔ ازلی و چون کسی این گوهر صرف کند در کاری جز سعادت ابدی وراحت سرمدی غبنی عظیم‌است»[۲] اگر باین حقیقت معترف شویم که هدف زندگی آدمی سعادت ابدی است برهر عاقلی فرض میشود که مال وجاه وعلم وسایر امور دنیوی‌را فدای آخرت کند. این اصل را قاضی همدانی پیوسته برای مریدان خود یادآور میشود و میگوید: «مال وجاه وعلم زبان خود چنانکه توانی بخرج آخرت می کن»[۳]. دلبستگی بدنیا را نه تنها عقل ناپسند میداند بلکه تمام انبیاء و مردان خدا آدمیان را از فریب و ناپایداری آن برحذر داشته‌اند؛ عین‌القضاة توجه مریدان خودرا بدین موضوع چنین جلب میکرده است: «ای‌دوست بدان و آگاه باش ... جهد کن تا خیری چون کنی واز شری بپرهیزی و چنانکه در دنیا نپسندی که کاری کنی که سبب هلاك تو بود، در دین ... با خود گوی که صدوبیست وچهار هزار پیغمبر مرسل ونبی باتو گفته‌اند که حُبّ‌الدّنیا رأس کلّ خطیئة چرا فرمان نکنی، واگر گوید نفس تو که حبّ دین بیش است از حبّ دنیا... کو علامت حبّ دین؟ کو إنَّ المُحِبَّ لمن

۱ـ مکتوبات M ص ۱۹۲. ۲ـ مکتوبات M ص ۳۷٤.
۳ـ مکتوبات M ص ۱٦۱.

یحبّ مطیع ؟ »[1] . در بیشتر مکتوبات عین‌القضاة باین حقیقت بر میخوریم که مفصّلترین آنها از صفحهٔ ۲۹۸ تا صفحهٔ ۳۰۲ مکتوبات کتابخانهٔ ملی موجود است . یکی از مریدان قاضی همدانی که این سخن بیشتر از دیگران در او اثر کرده از مرشد خود برای رهائی از علایق دنیا سؤالی میکند که عین‌القضاة پرسش اورا چنین پاسخ میدهد : « بدان ای برادر عزیز وای دوست کریم ... که چند کرت نوشتی که نمیدانم از میان کار برخاستن اولیتر است یا بمصالح خلق قیام و بنظام کار عالم مشغول بودن ؟ ومن این مسأله را چند جواب نوشتم وبمشافهه نیز گفته‌ام. بدانکه این مسأله را شعب بسیار است ودر بسی اصول نظر باید کرد که تا استیضاح این مسأله را از میان این همه اصول بتوان کرد »[2] .

قاضی همدانی درهر مکتوب ضمن نصیحت کلی بترك دنیا برای آخرت ، توجّه مریدان را باصلاح بعضی از اخلاق ناپسند وافکار بیهوده جلب می کند ومیگوید : « شهوت وغضب وحسد وحقد وحب مال وجاه وریا الی سائر اخلاق ذمیمه مدبران را سبب آنست تا از آفتاب هیچ چیزی ندارند تا درظلمات ادبار خود باز مانند »[3] . جای دیگر میگوید : « فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم فراموش مکن . . . ویاد دار . . . تابش آفتاب نه بعلت بود ، اما ازتو قبول آن حدیث نیامد . . . الا فتعرضوا شرط تست که نفحات الطاف ازلی را انقطاع محال است ... جهد کن که بخود مشغول باشی ودل خویش را درعربده مکن وجفائی می کش که ترا به بود »[4] .

عقیدهٔ عین‌القضاة برآن بوده که اصلاح بشر بدون یاری حق ممکن نیست لذا پیوسته مریدان را بانجام نماز تشویق میکرد و بمناجات و دعا وا میداشت

۱ــ مکتوبات M ص ۳٦٤ .
۲ــ مکتوبات M ص ۲٦۸ .
۳ــ مکتوبات M ص ٤۷۰ .
٤ــ مکتوبات M ص ۳۷۳ و۳۷٤ .

و مینوشت : « جوانمردا غافل مباش از کار خود که غافل بودن نه کار مردانست . . . این قوم که بعالم محبت رسیدند . . . هرشب نماز شام این بیت :

خورشید هر کسی چو شب آید فروشود   خورشید من بر آید هر شب نماز شام

نقد جان ایشان بود و سرمایهٔ ایشان شب بود ودر سایهٔ شب پروردهٔ وصال و فراق شدند »[1] . قاضی همدانی همیشه بمریدان سفارش میکرد تا در حقش دعا کنند : « نوشته بود که برسر تربت اخی زنجانی مرا یادداشته است ، شاد شدم واللهُ لایُضیع اجرَ المُحْسنین .. روز آدینه بغنیمت دار وقت غروب ، مارا نیز بدعا یاددار . . . روز عرفه بعدالعصر ما را بدعا یاد دار که قطعاً دعا مقبول بود در آنساعت . . . درآن اوقات آن عزیز را یاد میدارم بدعا ، ارجو که مستجاب بود الله الله ما را فراموش نکنند الدُّعاءُ سِلاحُ المُؤمن »[2] .

اگر بمطالب گذشته بنگریم می‌بینیم که عین‌القضاة با اینکه دربیان مطالب اخلاقی از معلمین اخلاق پیش ازخود سنجیده‌تر و منظم‌تر و پخته‌تر سخن میگوید ولی دراین راه ابتکاری بخرج نمیدهد و خودرا در علم معامله وعلم سلوك شاگرد مکتب ابوطالب مکی ومحمد غزالی معرفی میکند وچنین میگوید : « من اگرچه خواجه امام غزالی را ندیده‌ام شاگرد مکتب او بودم در چنین چیزها . . . ای عزیز اگر چنانکه در چنین مکتوبات راه نبری بوقت ملاقات تدبیرآن کن که مکتوبی چند برمن خوانی ... ای برادر ! خواجه امام غزالی در کتب خود بسیار آورده است که اخلاق تغییر پذیرد .. ودر ریاضت نفس و تهذیب اخلاق که بیست ودو کتابست از احیاء علوم‌الدین این مسأله را بیان مستوفی بکرده است»[3] .

۱ــ مکتوبات T ص ۹۸ .   ۲ــ مکتوبات M ص ۳۵ و۲۸۶ و۳۷۲ .

۳ــ مکتوبات M ص ۴۱۰ و۴۱۱ .

بهمین سبب مکرّر دیده میشود که هنگام بحث از علم معامله و اخلاق و سلوك، مطلب را باختصار برگزار میکند و سالك را به کتاب‌های قوت القلوب ابوطالب مکی واحیاء العلوم غزالی حواله میکند و میگوید: «اگر در راه آخرت ترا کاری پیش آید ترا ازآنچه که قرآن خوانی و تازی دانی کسی باید که قرآن داند ... جوانمردا در قرآن پانصد آیت است که بعلم فقه ظاهر تعلق دارد، باقی‌همه بسلوك راه حق تعلق دارد و جز سالکان را نرسد که درآن آیات تصرف کنند. . . ای دوست اگر کسی احیاء العُلوم و قوت‌القلوب یاد گیرد و ظواهرش فهم کند توان گفت که این راه میداند»[1].

عین‌القضاة پیر طریقت

ارشاد و وعظ عین‌القضاة منحصراً برای کسانی انجام میشود که میخواهند مرید باشند نه‌فقط مردی متدین وپارسا. او مکرر یادآور میشود که اولین کار او ارشاداست نه‌اصلاح امور اخلاقی، چون پیوسته بمریدان متذکرمیشد که اگرانجام تمام اعمال اخلاقی دینی‌را هدف خود قراردهند و برای کسب صفات پسندیده کوشش کنند مرید نخواهند بود چون میل خودرا انجام داده‌اند نه اطاعت پیررا. بهتراست این‌مطلب‌را ازخودقاضی بشنویم: «هر کسی‌خود میگوید که من‌برصراط مستقیمام، واگر زمام تو دردست صاحب روزگاریست ترا از خداپرستان توان نهاد و اگر در همه حرکات و سکنات تسلیم کرده‌ای اخلاص بود؛ و اگر برقدر تسلیم تو حکم توان کرد، واگر براختیارخودی صاحب روزگاری زندگی میکنی جزهوی‌پرست نیستی: اَلهَویٰ أبغَض إله عُبِد فی الأرض»[2].

بزرگترین سفارش راکه همیشه بمریدان یادآور می‌شده اطاعت پیر طریقت

۱ـ مکتوبات T ص ۱۳۹ . ۲ـ مکتوبات M ص ۴۳۵ .

بوده است چون از نظر او هرعمل دینی و اخلاقی بدون اطاعت پیر بی‌ارزش است چنانکه میگوید: «تو چه دانی و اغلب خلق جهان چه دانند که قرآن چیست؟ قرآن خواندن تو ونماز و روزهٔ تو وحجّ وجهاد وصدقهٔ توآن بود که تقربی کنی بکفش مردی لابل خاك قدمش بامداد و شبانگاه بتوتیا در دیده میکش تا بود که چون پنجاه سال عمر درخدمتش بسر بری روزی اورا برتونظری افتد وتوبهمه دولتی برسی. چه دانی که چه می‌شنوی! مَنْ لَمْ یَذُقْ لَمْ یَعْرِفْ، بیك نظر یار صدهزار سعادت، منتظرم تا کی وقت آن نظر آید»[1] لیکن کافی نیست که مرید بخواهد بادست شیخ بیعت کند مهم آنست که شیخ مرید را بپذیرد.

مریدانی را که عین‌القضاة می‌پذیرد کیستند؟

گرچه بیشتر نامه‌های عین‌القضاة بیکی از وزرای سلطان محمود بنام کامل‌الدوله نوشته شده است ولی نمیتوان کلمهٔ مرید را بمعنای حقیقی دربارهٔ او صادق دانست چون اکثر مطالب نامه‌های عین‌القضاة برای این شخص دربارهٔ علم سلوك است نه علم مکاشفه. از نامه‌های قاضی‌همدانی برای کامل‌الدوله ومریدانی مانند او این حقیقت‌را میتوان دریافت که درك حالت جذبه وعشق وشوق عین‌القضاة برای آنها ممکن نبوده است. زیرا هنوز درطریقهٔ سلوك وتسلیم محض دربرابر پیر بمرتبه‌ئی نرسیده‌اند که جز ارادهٔ پیر چیزدیگری انجام ندهند: «ترا هنوزآگاهی نیست آنگاه که از بندگی سلطان محمود خلاص یابی چندین سال دیگر ترا خدمت مردان باید کردن تا بود که ترا بر گیرند یا برنگیرند، آنگاه شادی واندوه مریدان بدانی چون بود. ترا با حدیث اراده چکار؟ شادی وصال نیز ناچشیده ودرد فراق او نادیده وبرهیبت و اعظام او گذر نا کرده و هرروز هزار بار آرزوی مرگ

۱ـ مکتوبات M ص ۲۸۹.

ناکرده وبرآسمان و زمین ناکشیده وروی حسرت بی‌نهایت نادیده ودر دریا غرق ناشده ودر وادی خونخوار عشق خودرا هزاربار گم ناکرده واز دست خود هزاربار خاك برسرناکرده واز دست بی‌مسامحتی نیز بروی خاکستر نانشسته وخودرابفریاد آمده نادیده وهزارهزار بار زنار برمیان ـ گاه ازدست خودگاه از دست پیرـ نابسته ودر میان خاك و خون مراغه[1] نازده و نیشك نهنگ ناکامی در صمیم جگر خود ناکرده و کوه را بناخن ناکنده . ترا واین حدیث چه حساب ! جوانمردا برمن وتو وامثال ما قلم تکلیف مردان روا نیست تا غلطی نپنداری . ارجو که ما را نیز سعادت مساعدت کند واین توفیق ورفیق راه آید که رنج و راحت مردان بدانیم و ببینیم که حالی جز خاکی برسروبادی در دست مارا نیست »[2] .

گرچه میان مریدان عین‌القضاة مریدی مانند خودش نسبت به احمد غزالی و شیخ بَرَکَه یافت نمیشود ولی مریدان صادق واهل حالی در اطراف او بودند که تمام مشکلات خودرا شفاهاً یا کتباً با او در میان میگذاشتند و درد دلهای خودرا بدون پیرایه برای او بازگو میکردند و قاضی همدانی چون پدری سالخورده و مهربان و هوشمند مشکلات آنها را حل میکرد و حقایق تلخ را با زبانی شیوا و شیرین برای آنها متذکر می‌شد . یکی از مریدان شیخ که ظاهراً به‌اهمیت مقام پیر کمتر از دیگران واقف بوده به قاضی همدانی اعتراض میکند که چرا درمکاتیب خود به‌اهمیت اطاعت پیر زیاد تکیه میکند؛ وشیخ با اندوه وتعجب بسیارپاسخ این مرید را چنین یادآور میشود : « جوانمردا نوشته بودی که عنایت پیران در حق مریدان بدانم ، آنکه نوشته بودی شرم‌دار : الحیاء من‌الایمان ... مرا وترا کجا رسد که حدیث ارادت کنیم ... جوانمردا جان باختن دگر است و حدیث کردن دگر !

۱ـ مراغه : غلط زدن . ۲ـ مکتوبات M ص ۱٥٤ .

نشاید که سخن تو موزون نباشد. از رحمت خدا مأیوس نباش. ارادت طلب کن، ارجو که بدان رسی و ما را نیز به طفیل تو در آنجا راهی، وما ذلك علی الله بعزیز. من که هرگز در همه عمر خود یك نفس روی ارادت ندیدم، حدیث پیری و مریدی چون کنم!... استغفاری بکن در درون، و بگو: اللّهمّ لاتُؤاخِذنی بسوءِ أعمالی... دعوی واصلی کنی! و اصلان را خود هرگز زهرهٔ آن نبود که در خاطر ایشان بگذرد، نامردان را چه قدر بود! فتحه میگوید - رحمةالله علیه -: تا هفتاد سالیست تا میکوشم ارادت درحق، درست کنم نمیتوانم»[۱].

مرید دیگری که دستور پیر را انجام نداده و مورد سرزنش او واقع شده است برای بی گناهی خود گفتهٔ مرشد را رد میکند وچنین پاسخ میشنود: «نوشته بودی که چرا نوشتی که مسلسل و مغلول نبودی، نقادی نیز میکنی! تا دانی که اگر خواهی از تو چیزی آید همه تسلیم باش؛ ترا و آن حرف چکار! اگر گویند شب است و آفتاب بچشم بینی، بگو که من خطا بینم، فلا تَسألنی عن شیءٍ حتی اُحدثُ لك منه ذکراً، شرط کار است... ترا وآن حرف چکار که گوئی چرا چنین بود و اول چنان بایستی؟ تأدیب و نصیحت گوش دار. نه همه چیزی واتو بیان توان کرد. اگر چیزی توانی کرد مبارك وگرنه و افضول چکار! و مع هذا کلّه ثُمَّ عَفونا عَنکُم مِن بَعدُ لَعَلّکم تَشکُرون»[۲].

سالك دیگری پس از چند سال تعبّد و ریاضت صاحب مکاشفه شده و برایش تصوری پیش آمده که راه وصال را طی کرده و بحقیقت رسیده‌است؛ این پیروزی را برای پیر خود نوشته و بخود بالیده است. قاضی همدانی بلافاصله خطر را متوجه میشود و در پاسخ او چنین مینویسد: «نوشته بودی که مصطفی - صلعم - دیدم

۱- مکتوبات M ص ۳۳۱. ۲- مکتوبات T ص ۷۴.

در مجلسی . . . مغرور مباش که آدمیان باشند که اورا در بیداری علی‌الدوام می‌بینند همچنانکه تو مثلا چیزی ظاهر بینی»[۱].

مریدی دیگر شعرهای عاشقانه میخواند و دلش از احساس وجود معشوق میسوزد و این حالت نیمه وصال او را مست کرده و شور خود را طی نامه‌ای برای پیر خود حکایت میکند بگمان اینکه راه سلوك را بپایان رسانیده و بوصال حقیقی نائل گردیده است . پیر برای بیداری او مجبور میشود که چنین جواب نویسد : «نوشته‌های آن برادر میرسد و چندان عربده میکند که نمی‌باید . ای جوانمرد ! تو خود معذوری درهمه ، لیکن بس معربدی خود! اَینَ أنتَ مِنْ اَدَبِ العشّاق . . . هان هان تا نپنداری که این مقام منتهیان بود در عشق ، این هنوز در خامی بدایت عشق بود ، اما بدایت نهایت عشق آن‌بود که عاشق معشوق را فراموش کند؛ عاشق را با معشوق چه حساب! اما اگر آنکه تو مستی ـ مستحق آنگاه بنویسم ، کی طاقت داری ؟ هزارهزار چندین عربده برمن آسانتر بود . . . می‌باید که مرد چنان پروردهٔ وصال وفراق گردد که از وصالش شادی نیفزاید وازفراق، رنج؛ این را نهایت مبتدیان خوانند و بدایت منتهیان هنوز از صلب پدر بدر نیامدی . . . احوال بدایت و نهایت ندیدی و شیر لطف نخوردی، ترا کی حدیث رسد»[۲] !

اینگونه نامه‌ها و سؤالات ازطرف مریدان و اطلاع پیر برناپختگی آنها در راه عشق، که نوش‌آنرا دریافته و از نیشش بیخبربودند باعث ناراحتی قاضی همدانی میشده ، چون سالکان ناپخته ومریدان کم تجربهٔ او عشق را چیزی جز لذت مکاشفه و شوق دیدار و شادی وصال نمیدانستند ، درحالیکه برای او دور بودن از معشوق و در آتش فراق او سوختن و رنج هجرانش را متحمل کردن عشق حقیقی محسوب

۱- مکتوبات M ص ۲۵۵. ۲- مکتوبات M ص ۳۵۴ و ۳۵۳.

میشده. قاضی همدانی این اندوه بی‌پایان را در چند نامه چنین بیان میکند: «ای دوست عزیز و ای آزاد مرد کریم! کجائی تو از مسعودی تقدیر . . . سه چهار ماه است تا بمنازل سخت افتاده‌ام خوی نکرده‌ام به چنین زندگانی و پیوسته میگویم:

ای چرخ دلم زیر و زبر کردهٔ تست

وین خسته دل و جانم آزردهٔ تست . . .

به چاشت و شام ترا نان خورش چیست؟ مرغ مسمن و حلوا وقلیه، هیهات! با عشق داری تاعجبها بینی. مردان را نان و نان خورش بلا و درد و محنت است حوالت شام و چاشت ایشان با درگاه ابلیس است. بجلال قدر لم‌یزل که نمیدانی که چه میشنوی! تو این حدیث را که باشی! . . ؛ مردی باید از هردوعالم فارغ وفرد که او درد بجای آب و نان داند خورد»[1].

گرچه قاضی همدانی غالباً بعلت شفقت برادری و اقتضای مصلحت معنوی برمریدان سخت میگرفت وخودخواهی آنها را درهم میکوفت، لیکن وقتی مشاهده میکرد که مریدی درحال پیشرفت است، از تشویق و تحسین او خودداری نمیکرد و میگفت: «نوشته‌ئی که ثانی شوال نوشته بودی، ای عزیز! . . رسید و از رسیدن آن بسی شادی حاصل شد چنانکه هرگز درهیچ نوشته از آن او ندیدم. یقین دان که برقدر موزونی دل تو نوشتهٔ تو موزون تواند بود که الظاهر عنوان الباطن»[2].

باآنکه در نامه‌های قاضی همدانی مشاهده میشود که او برای تربیت وتأدیب مریدان سختگیریهای زیادی روا میداشت و قضاوت براعمال و نیات آنها را وظیفهٔ خود میدانست ولی بدین حقیقت معترف بود که نمیتواند برنیات و رازهای دیگران قضاوت کند مگر آنکه مریدان اسرار خود را با او در میان گذارند و داوری از او

۱- مکتوبات M ص ۳۵۸ ۲- مکتوبات M ص ۳۷۰

بخواهند، والا پیرطریقت هرگز دربارهٔ آنها قضاوت نمیکرد مریدی از سختگیری مرشد گله میکند، وقاضی همدانی باوچنین پاسخ میدهد: «اگر بی‌انصافی ازجانب من است خدای تعالی مرا به انصاف آراسته کناد و اگر ازجانب آن عزیز است اورا بخدا بینا کناد. می‌پنداری که کارمن‌مهمل کاریست یا اتفاقی؟ حاشا و کلا! با اهل عادت زندگانی کردن دیگر. یقین دان که:

گر شیر شوی ز دست ما جان نبری
تا آنچه بگفته‌ئی بپایان نبری

و من حکم بر کسی نکنم، اگر همگی دل و جان خود بمن تسلیم کنید باشد که براو حکم بکنم وگرنه بدان مهملی نیست بحمدالله. تا مرا باشی من خود ترا بوده‌ام و مرا بودن نه بزبانست یابقلم، من دانم که چون بود»[1]!

۳ـ عین القضاة عارف

دراین قسمت سه موضوع دربارهٔ عین القضاة بیان میداریم بدین شرح:

الف ـ مکاشفات عین‌القضاة. ب ـ کرامات عین‌القضاة.

ج ـ عین‌القضاة شیخ بی‌مرید.

الف ـ مکاشفات عین‌القضاة

از سخنان عین‌القضاة در کتاب زبدةالحقایق دریافتیم که از بیست‌ویك سالگی تا بیست وچهار سالگی برای او «معارف غیبی و حالات گرانبهای کشفی»[2] ظاهر شده است. همچنین چگونگی «جدائی اورا ازاین عالم وبار یافتنش را بدربار ازلی مشاهده کردیم»[3]؛ ولی سالهای بعد مکاشفات او بعالم غیب واستغراقش درعالم ازلیت رو به تزاید نهاد تا بحدی که بعضی ازمردم اورا جادوگر و حقه‌باز پنداشتند. این

۱ـ مکتوبات M ص۳۷۰. ۲ـ رك: زبده ص٤. ۳ـ رك: زبده ص۸۵ و۷٦.

مطلب را بهتر است از زبان قاضی همدانی بشنویم: «شیخ سیاوش با ما گفت. امشب مصطفی ـ صلعم ـ را بخواب دیدم که از در درآمد و گفت: عین‌القضاة ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای سکونت الٓهی نشده‌ایم تو یکچند صبر کن و با صبر موافقت کن تا وقت آن آید که همه قرب باشد ما را بی‌بعد...؛ چون این خواب از بهر ما حکایت کرد، صبر این بیچاره از صبر بنالید؛ و همگی در گفتن این بیتها مستغرق شدم؛ چون نگاه کردم مصطفی‌را دیدم که از در، درآمد و گفت: آنچه با شیخ سیاوش گفته بودم شیخ سیاوش دربیداری طاقت نداشت. از نور مصطفی نصیبی شعله زد وازآن نصیب ذرّه‌ئی فروآمد. در ساعت سوخته شد. خلق پندارند که سحر وشعبده است»[۱].

قاضی همدانی شبی درعالم بیداری هنگامیکه بنوشتن کتاب تمهیدات مشغول بود محمّد غزالی را که سالها قبل درگذشته وعین‌القضاة اورا در زمان حیاتش ندیده است دربرابر خود می‌بیند وازآن واقعه چنین حکایت میکند: «مدتها بود که مرا نه تن از علمای راسخ معلوم بودند ولیکن امشب که شب آدینه بود که ایام کتاب بود دَهُم را معلوم من کردند وآن خواجه امام محمد غزالی بود ـ رحمةالله علیه ـ احمد میدانستم. اما محمد را نمیدانستم. محمد نیز ازآن ماست»[۲].

پس از کشتن نفس و سرکوب کردن امیال وآرزوها عین‌القضاة محو در فنا میشود وبعالم کشف و شهود راه می‌یابد، در چنین عالمی مدعی است که بخدا قائم گردید وحقیقت انبیا را براو عرضه کرده‌اند: «دراین قیامت انبیا را ـ علیهم‌السّلام ـ برمن عرضه کردند با امتان ایشان، هر پیغامبری دونور داشت وامت او یك نور. اما محمد را ـ علیه‌السّلام ـ دیدم که از سر تا بپای همه نور بود... امتان اورا دیدم

۱ـ تمهیدات ص ۲۳۴. ۲ـ تمهیدات ص ۲۸۰.

که دو نور داشتند ... از جمله پیران جهودان یکی را دیدم. از وی این واقعه پرسیدم. گفت: من نیز در تورات این نَعت مراتب سلوك انبیاء ـ علیهم‌السّلام ـ خوانده‌ام. ایشان با امتان خود چنین گفته‌اند... همه انبیا خود نور بودند. اما محمد از همه نورتر بود»[1]. جای دیگر عین‌القضاة ادّعا میکند که نور خدا را دیده است و مشاهدات خودرا چنین بیان میدارد: (دراین مقام من که عین‌القضاتم نوری دیدم که از وی (خدا) جدا شد ونوری دیدم که از من برآمد. هردو نور برآمدند و متصل شدند وصورتی زیبا شد چنانکه چند وقت دراین حال متحیر مانده بودم... رَأَیتُ رَبّی فی أَحسَنِ صُورة. خود نشان میدهد»[2].

از گفته‌های قاضی همدانی برمیآید که نه‌تنها مکاشفاتی از عالم غیب باو روی مینموده بلکه گاهی بفاصلهٔ یك‌ماه از خود بیخود می‌شده ومانند بیهوشی در عالم ازلیت مستغرق میگردیده است: «دریغا دراین جنت قدس که گفتم یکماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتند مرا موت حاصل شده‌است پس به‌اکراهی تمام مرا بمقامی فرستادند که مدتی دیگر درآن مقام بودم، دراین مقام دوم ذنبی از من در وجود آمد که به‌عقوبت آن گناه. روزگاری چند بینی که من از بهراین ذنب کشته شوم»[3]. دراین دوران قاضی همدانی معمولاً شبها را درعالم مکاشفه بسرمی‌برده وبرایش روشن بوده است که هنگام مناجاب باخدا ومعاشقه با او زحمت وخستگی توان فرسائی برای طبیعت بشری ایجاد میشود؛ بهمین جهت کشمکش دوستانه میان خود و خدا را بمبارزه و کشتی تشبیه میکند و میگوید: «او با من کشتی میگیرد تا خود کدام ازما افتاده شود اما این همه دانم که من افتاده شوم که چون من بسیار افتادند»[4].

۱ـ تمهیدات ص ۳۲۲-۳۲۳.
۲ـ تمهیدات ص ۳۰۳.
۳ـ تمهیدات ص۲۳۱ و۲۳۲.
٤ـ تمهیدات ص ۲۳۷.

این سخن عین‌القضاة با آنچه از زبان یعقوب در کتاب مقدّس تورات آمده است شباهتی عجیب دارد. البته در تورات نتیجهٔ مبارزه به‌پیروزی یعقوب منتهی میشود؛ در حالیکه قاضی همدانی خودرا دراین مبارزه شکست خورده میداند. داستان یعقوب درتورات چنین است: «یعقوب تنها ماند ومردی باوی تا طلوع فجر کشتی میگرفت. چون یعقوب دید که غلبه بروی ممکن نیست کف پای اورا گرفت، وبسختی‌فشرد. آن‌مرد گفت: مرا رها کن زیرا که صبح در رسید. یعقوب گفت تامرا برکت ندهی‌ترا رها نکنم. آن‌مرد گفت: نام توچیست؟ گفت: یعقوب. ویعقوب از او سؤال کرده گفت: مرا از نام خود آگاه ساز، گفت: چرا اسم مرا می‌پرسی؟ و اورا درآنجا برکت داد. یعقوب آن مکان را فنایل نامیده چون خدا را درآنمکان روبروی خود دیده وجانش رستگار شده است»[۱].

آخرین مکاشفهٔ عین‌القضاة که در پایان کتاب تمهیدات ذکر شده و بدست ما رسیده است در شب جمعه واقع گردیده است: «آدینه بود نهم ماه رجب سال ۵۲۱ شیخ ابوعلی آملی ـ مدالله عمره ـ گفت امشب مصطفی را ـ صلعم ـ بخواب دیدم که توعین‌القضاة ومن درخدمت او میرفتیم؛ واین کتاب باخود داشتی، مصطفی ـ علیه‌السّلام ـ از تو پرسید که این کتاب با من نمای. تو کتاب با وی نمودی. مصطفی ـصلعمـ این کتاب‌را گرفت و گفت ترا، که به‌آستین من نه؛ تواین کتاب به‌آستین او نهادی، گفت: ای عین‌القضاة! بیش ازاین اسرار برصحرا منه، من‌نیز قبول کردم. ازگفتن این ساعت دست بداشتم و همگی بدو مشغول شدم تا خود کی دیگر باز بفرماید»[۲]. آیا پس ازآنشب، مصطفی بخواب قاضی همدانی آمده واورا به بیان اسرار الٓهی امر کرده است یا خیر؟ بی‌اطلاعیم، بهرحال چون اطلاع

۱ـ تورات سفرپیدایش سورهٔ ۳۲ آیهٔ ۲۵-۳۲.
۲ـ تمهیدات ص ۳۵۳ و ۳۵۴.

نداریم که عین‌القضاة پس از تمهیدات کتاب دیگری نوشته باشد ناچار بسکوت هستیم ولی اگر همهٔ مکتوبات موجود او بررسی شود ممکن است بعد ازاین تاریخ تألیف دیگری از او بدست آید و حقیقت روشن گردد. اگر گفته شود که رسالهٔ شکوی الغریب چهارسال پس از تألیف تمهیدات نوشته شده وآخرین اثری است که میتواند نمایندهٔ افکار عین‌القضاة باشد. پاسخ آنست که این رسالهٔ دفاعیه است وقاضی همدانی سعی داشته دراین کتاب افکاری راکه باعث زحمت او شده بود پرده پوشی کند وخودرا تبرئه نماید.

ب ـ کرامات عین‌القضاة

عمادالدّین اصفهانی قدیمترین مورّخی است که از کرامات عین‌القضاة صحبت کرده است وی در کتاب خریدة القصر چنین میگوید: «دلها با شوق، آب قبولش را می‌خورد وصیتش در کوه و بیابان منتشر شد؛ قصد دیدار او عبادت محسوب گردیده و زیارتش سودی پربرکت بحساب آمده است. اواز اولیاء وابدال خدا بود بلکه او ـ علیه‌السّلام ـ بدرجهٔ قطب‌رسید. کرامات او مانند ستاره‌ها می‌درخشید»[۱]. جای دیگرهمین عمادالدّین اصفهانی کرامات قاضی همدانی را اینطور نقل میکند: «عین‌القضاة از اکابر ائمه واز اولیاء ذو کرامات بوده است»[۲].

عسقلانی که از لحاظ عقیده و مسلك مخالف قاضی همدانی بوده است اورا ذو کرامات معرفی میکند: «سخن او دربارهٔ تصوف بدعتی فلسفی‌است، بدین‌علت واین گمراهی اورا گرفتند و بردار کردند... مردم باو اعتقاد داشتند وبه‌وی تبرّك میکردند احترامش نزد خاصّ وعامّ کامل بوده است»[۳].

۱ـ خریدة القصر ص ۵۸. ۲ـ تاریخ آل سلجوق ص ۱۳۷.

۳ـ لسان المیزان ص ۴۱۰.

عین‌القضاة در کتاب تمهیدات به‌چند معجزه که بوسیلهٔ او انجام شده است اشاره میکند : یکی ازمعجزاتی که درخانهٔ مقدّم صوفی اتفاق افتاده وقاضی همدانی قسمت اول آنرا دریکی از نامه‌های خود وتمامش را در کتاب تمهیدات بیان کرده است . بعنوان نمونه‌آنرا نقل میکنیم : «دانم که شنیده باشی این‌حکایت : شبی‌من و پدرم و جماعتی از ائمهٔ شهر ما حاضر بودیم در خانهٔ مقدّم صوفی . پس ما رقص میکردیم و ابوسعید ترمذی بیتکی میگفت پدرم در بنگریست . پس گفت خواجه امام احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد ولباس او چنین و چنان بود . شیخ بوسعید گفت . نمی‌یارم گفت ، مرگم آرزو میکند . من گفتم : بمیر ای بوسعید ! در ساعت بیهوش شد و بمرد . مفتی وقت دانی خود که باشد ؟ گفت چون زنده را مرده میکنی مرده را نیز زنده کن ، گفتم مرده کیست ؟ گفت فقیه محمود . گفتم : خداوندا فقیه محمود را زنده کن . درساعت زنده شده»[۱] .

آیا عین‌القضاة معتقد بوده که خدا اورا مانند انبیا صاحب معجزه کرده است ؟

روشنترین پاسخ را بهتر است از زبان خود او بشنویم : « مردمان از من نمی‌شنوند ومرا ساحر میخوانند همچنانکه عیسی‌را معجزه داده بودند که به‌نفخه‌ئی که بکردی از گل مرغها پدید آمدی ونابینا ، بینائی یافتی و مرده زنده گشتی ... همچنین ولی خدا باشد و کرامات باشد واین بیچاره را همچنین باشد»[۲] .

قاضی همدانی نه تنها معتقد بود که اولیاء مانند انبیاء معجزه میکنند بلکه مرتبهٔ ولایت را از نُبُوّت بالاتر میدانست : « دریغا اگر منزلت و مقام مصطفی توانی دانستن آنگاه ممکن باشد که منزلت این طایفه را دریابی ، و کجا هرگز توانی دریافتن ؟ اینجا ترا درخاطر آید که مگر ولایت اولیاء عالیتر وبهتر ازنبوت است .

۱ــ تمهیدات ص ۲۵۰ و ۲۵۱ . ۲ــ تمهیدات ص ۲۵۰ .

ای‌عزیز! درآنحضرت درجهٔ رسالت دیگر است ومنقبت قربت وولایت دیگر است؛ اما رسالت را سه خاصیّت است . . . اولیاء را؛ این سه خاصیت که کرامات خوانند وفتوح و واقعه اول ایشانست و اگر ولی و صاحب سلوك دراین سه خاصیت متوقف وساکن ماند، بیم آن باشد که ازقربت بیفتد وحجاب راه اوشود. باید که ولی ازاین خاصیتها درگذرد واز قربت تا رسالت چندانست که از عرش تا ثری»[۱].

ج - عین‌القضاة شیخ بی‌مرید

اگر نامه‌های عین‌القضاة بدقت بررسی شود اضطراب و ناراحتی درونی او پیوسته بچشم میخورد و از اینکه میان مریدان خود صاحبدلی که پخته و محرم اسرار باشد نمی‌یابد تا نتیجهٔ مکاشفات خودرا برایش بگوید، و حقیقت ابلیس وراز شقاوت و سعادت بشر و چگونگی امور آخرت وحقیقت پیری را آنطور که دریافته بیان نماید. پیوسته در عذاب روحی بسر میبرد، چون‌بیان آن حقایق از طرفی برای مریدان کم ظرفیت زیانبخش بوده و امکان داشته آنها را از جادهٔ ایمان و حقیقت دورسازد، و کتمان آن قاضی همدانی را رنج میداده است زیرا برای سالکان شناختن حقیقت را لازم و بیان آنرا بر مرشد فرض میدانسته.

اکنون‌نمونه‌ئی چندازاین‌مسائل محرمانه که تردید قاضی همدانی از کتمان یا بیان حقیقت آنها باعث پریشانی خاطر وآزردگی روح او شده بود بترتیب ذکر میکنیم:

مسألهٔاول‌بیان حقیقت پیر و مرید است که تا چه حدی مرید باید پیر را اطاعت نماید؟ پاسخ عین‌القضاة اینست: «... دراین ورق بیش نویسم اشکال بیش بود واماعلی‌الجمله‌بدانکه مرید آن‌بود که خود را درپیربازد، اول دین دربازد وپس خود

۱ـ تمهیدات ص ٤٥ و٤٦ .

را بازد ؛ دین باختن دانی چون‌بود ؟ آن‌بود که اگر پیر خلاف دین‌اورا کاری‌فرماید آنرا باشد زیرا که اگر در موافقتِ پیر خلاف راه دین خود نرود پس او هنوز مرید دین‌خودبودنه‌مریدپیر .. اگرراه‌مرادخودمیرودواوخودپرست‌بود؛ مریدی پیرپرستی بود وزنارداشتن‌درحق خداتعالی‌ورسول-صلعم- . چه‌میشنوی!دریغا نه‌قوت‌تست، ندانم که‌قوت که خواهدبود! ازهمدان تابغداد قرب‌صدفرسنگست این‌سلامت است ازتو تا این‌حدیث هزارهزارفرسنگ‌است! این کسی‌اقتراح کرده است که دراین فصول چند کلمه التماس کرد و از بهر خود نه از بهر تو . قرآن گوید : یا أَیُّها الکافِرون ؛ امّا از این کافر هیچ قوت نخورد که از غمزهٔ جمالِ معشوقان ، عاشقانِ سوخته قوت خورند ... این نوشته بغایت مشکل است و کسی که درجهان ازاین خبر دارد بغایت عزیز است که ازمیان چندین هزار سالك که براه خدای -تعالی- روند بدل و جان یکی را در مضیق ارادت نکشند . راهها بحق بسیار است واین راه غریب‌تر وعزیزتر از همه راههاست . . . در همه جهان مریدی را میجویم که پوستش پر کاه کنم و از قرص آفتاب درآویزم تا جهانیان از او عبرت گیرند . . . پنداری که مریدی کاری آسانست ! این فصلك از بهرآن نوشتم که در نوشتهٔ من بس سخن‌های غامض باریك مشکل درست وهررونده اورا درك نکند. پس غافلان کجا ادراك توانند کرد! ازاینجا که منم بایستی این مکتوبات ، ظاهر تر از این بودی، لیکن چنین آمد ؛ و چون نوشته بودم بنام تو نتوانستم گردانید، همچنین بنام تو بگذاشتم ارجو که مطالعتش وبال نبود برتو وبرما وبر دیگران ؛ اما از دیگران پنهان باید داشت . اگر کسی را چنانکه دل من خواهد از طالبان یابم ، چون دوسه سال بحکم من زندگانی کند ، کمتر نه ؛ این‌حقایق‌را بروی‌مکشوف توانم کرد بحکم آنکه در روزگار درازبدان توان رسید ؛ امّا بدایتش بسه و چهار سال به امثلهٔ ظاهر حل توان کرد ؛ اما به سی

وچهل وشصت وهفتاد سال بدان رسیدن محال بود »[۱].

مسألهٔ دوم راجع بعلم مکاشفه : هرگاه مریدی از علم مکاشفه و حقایق آن سؤالی میکرد . برای جلوگیری او وسایر مریدان امثال او از اینگونه پرسشها پاسخی کلّی وجامع که همگان را سودمند باشد می‌نوشت : « ... چیزی پرسیده بود خواندم و آن هردو سؤال را جوابدادن بتفصیل حرامست . . . و جمله علوم که ازاین قبیل است الاعلم سلوك که آنرا بیان کردن علی التفصیل حرام نیست بل مندوب‌الیه است ؛ علم‌ذات وصفات ازاین‌جمله است ، وعلم‌آخرت و گور وصراط ومیزان وبهشت و دوزخ وحوض وشفاعت در قرآن به‌ضرب امثال بگویند . . . شرح عرش و کرسی و کیفیت ارتباط احکام ارضی به‌اسباب سماوی هم ازاین جمله است »[۲].

مسألهٔ سوم راجع بحقیقت دوزخ : مریددیگری بمشکل‌محبّت خدا نسبت بمخلوق و آفرینش دوزخ برخورده و ناچار حیرت خودرا با مرشد در میان گذاشته است ومصرّاً پاسخی قانع کننده ازاو خواستار میشود . عین‌القضاة با اینکه حقیقت وجود دوزخ را منکرست پاسخی خلاف عقیدهٔ خود برای او می‌نویسد و میگوید : « ... ما گفته‌ایم که اَللهُ اَرْحَمُ بِعِبادِهِ مِنَ الوالِدِ الشّفیقِ بِوَلَدِهِ ... ولکن عین شفقت است که مادر و پدر که کودك خودرا حجامت کنند ؛ و چون معلم کود کی را بزند آن عین‌شفقت بود نه بی‌شفقتی است اگرچه کودك چنان گمان برد . یا سیّدالاُوّلین والآخرین ... باخلق‌بگوی که اگردوزخ نیافریدمی خلق‌مرا نترسیدندی وازمعاصی دست نه بداشتندی واز اسفل السافلین به اعلی علّیّین نیامدندی . دوزخ که آفریدم از کمال‌لطف و رحمت ... نباید که چیزی که صلاح نبود نوشته شود که این سرّ قدر است ؛ ومصطفی ـعلیه‌السلام‌ـ چنین گفت : إذا ذُکِرَ القَدَرُ فأَمْسکوا ... حدیث مردان

۱ـ مکتوبات M ص ۲۴۹ تا ۲۵۵ .   ۲ـ مکتوبات M ص ۳۰۹ و۳۱۰ .

با کودکان نتوان گفت ! اَنا فی وادٍ وَأَنتَ فی وادٍ ... ؛درقرآن قدیم نگر که حدیث مردان درپردهٔ حروف چون‌میگوید تا نامحرمان اینجا راه نبرند . شنیده‌ای ولیکن نه ازو ، از راه عادت طسم ، الٓم ! چه میشنوی ؟ والله العظیم الذی لااله الاهو که همه اسرار برصحرا نهادند دراین حروف ... اللهم لاتجعله وبالاً علیّ وعلی من یطالعه »[1].

مسألهٔ چهارم حقیقت وضرورت نماز : سالکی دربارهٔ انجام فرائض دینی ومخصوصاً نماز ، سؤال میکند ومیخواهد بداند که آیا سالك از انجام این فرایض بی‌نیاز میگردد . قاضی همدانی باو چنین پاسخ مینویسد : « آنها که از نماز ظاهر دست واداشتند اقسام بسیارند هرقومی را مانعی دیگر بود وشرح آن علی‌التفصیل هم حرام بود وبیشتر غالط بودندآنها که بترك نماز گفتند الّا قومی که ازمغلوبان بودند بتجلّی وصفی قاهر از اوصاف حق که برعمل مواظبت ننمودند ... ای دوست اندوه وشادی این راه دراز است نوشتن راست نباید . . . چون پیری بود همه آسان وچون نبود خطر بود ، ولادین لمن لاشیخ له سخن مشایخ است »[2] .

قاضی همدانی از بعضی نامه‌های سالکان ومریدان متوجّه خطر منکرین‌انجام فرائض میشود وبه تحلیل و نقض قسمتی ازآراء آنها می‌پردازد و چنین مینویسد : «اینجا بباید دانست که سالکان چون ندانستند که حقیقتِ نماز ، خدمت اوست ، مختلف شدند ؛ قومی گفتند ، او گوید : أنا اَغنی الأَغنیاءُ عن الشِرك ؛ پنداشتند که درنهاد ایشان ابلیس‌را نصیبی نمانده بود ، نماز کردن حرام‌بود ؛ چون إیّاكَ نَعْبُد گفتن فرض است ودر شرع دروغ حرامست پس آدمی همگی روی خودرا در او نیاورد ، إیّاكَ نَعْبُد نتوان گفت ، واگر گوید مجردلفظی‌است بی‌محصول» . عین‌القضاة بترك نماز دستور می‌دهد بشرط اینکه تارك نماز در حالت فنا باشد : «این جماعت

۱ــ مکتوبات M ص ۲۹۶ و۲۹۷ .   ۲ــ مکتوبات M ص۷۰ .

بترك نماز بگفتند ، هر که مغلوب بود قلم تکلیف بروی روان نبود ، آنچه کند اورا مسلم بود ؛ اما اگر واکسی چندانکه سر موئی تمییز مانده بود از غلط وخطا خالی نبود ؛ و اگر بترك نماز بگفتند ابلیس علیه اللّعنة برایشان راه برده بود . جماعتی که ازدست ابلیس دراین مملکت خلاص یافتند دانستند که مبتدی راه بدان رود تا بنهایت رسد ، پس قدر منتهیان دربدایت طلب نکردند ، نماز بکردند »[1] .

دراین مورد عین‌القضاة آگاه میشود که از بعضی لغات وجملات مورد استعمال اومسلم گردیده که منتهیانی که غرق‌عشق الٓهی‌وفانی در اوشده‌اند مانند بی‌تکلیفان ، فرائض دینی بر آنها واجب نیست ، بلافاصله ازاینکه اسرار ناگفتنی را بیان کرده اظهار ندامت میکند واین‌عبارات ازقلم او می‌تراود : « جوانمردا ! وقت جزر درياست و علامتش می‌بینم وطلب طالب می‌باید وحوصلهٔ خوردن ؛ سفره نهادند وبر گرفتند و نرسم که ازهمه نخوردی ... درعالم تو عزیز بیگانه‌ام ، بعالم خود نهانم و ندانم مرا دیگر کی بینی . جوانمردا ! دلم تنگ شد وبسیارند نبشتنی نه‌نبشته وأنا أستغفرالله عَمّا طَغیٰ بِهِ القَلَمُ أوزَلَّ بِهِ القَدَمُ »[2] .

در نامهٔ دیگری قاضی همدانی برای جلوگیری از لغزش مریدی تأکید میکند که او قادر بدرك رفتار منتهیان نیست : « توچه دانی مردان چرا نماز کنند ونمازنکنند ! وچه دانی که نماز ایشان چه‌بود یا افطار ایشان چه‌بود ! وچه دانی که ابوبکر ـ رضی‌الله عنه ـ چرا با مصطفی ـ صلعم ـ هجرت کرد و عمر ـ رضی‌الله عنه ـ چرا نکرد ! وچه دانی که قومی چرا شب خسبند و چرا نخسبند ! با عشق درآی تا عجبها بینی »[3] .

۱ـ مکتوبات T ص۱۱۰ و۱۱۱ . ۲ـ مکتوبات T ص۱۱۲ .
۳ـ مکتوبات M ص ۳۱ و۳۲

بهرحال پنهان کردن اسرار ، روح قاضی همدانی را چنان افسرده کرده بود که هرگاه مریدی سؤال محرمانه‌ئی از پیر طریقت که جز خودش کس دیگری نمیتوانست باشد میکرد ، ناراحتی ونا خشنودی خودرا آشکار میساخت . اکنون بنقل نامه‌ای از عین‌القضاة می‌پردازیم که در آن حدّ اعلای پریشانی او منعکس گردیده است وافسردگی او از نداشتن مریدی صاحبدل ، که محرم اسرار باشد تا بتواند ناگفتنی‌ها را برای او بیان کند ، آشکار شود : « هرچه می‌نویسم پنداری دلم خوش نیست و بیشتر آنچه دراین روزها نبشتم همه‌آنست که یقین ندانم که نبشتنش بهترست از نا نبشتن . ای دوست نه هرچه درست وصواب بود روا بود که بگویند ؛ واگر نه چنین بودی مصطفی ـعلیه‌السلام‌ـ نگفتی که إذا ذُکِرَ القَدَرُ فأمسِکُوا . . . والقدرُ سرٌ فلاتُفشُوه . ودر سخن اهل بصیرت نبودی که افشاءُ سرالربوبیة کفر . وهمچنین نگفتندی که للربوبیة سرّ لوظَهرَ بطلت النبوة ، وتفسیر این نه‌آن بود که نبوّت باطل بودی ، بل که احکام نبوّت برخاستی وقلم تکلیف نماندی وحرام وحلال نبودی ، چه تکلیف را محلّ جز پندار و اختیار تهمت بشریت نیست . وهان وهان تا نپنداری که این اندك سخنی است که این سرالاسرار است ! وَاللهُ يُطلِعُكَ عَلَيه برَحْمَته ؛ و نباید که دربحری افکنم خودرا که ساحلش پدید نبود ، وچیزها نویسم بی‌خود که چون واخودآیم برآن پشیمان باشم و رنجور . ای‌دوست می‌ترسم وجای ترس است ازمکر قَدَر : بریکی اسباب سعادت مسلّط کنند تا مضطر گردد در سلوك راه سعادت . . . وبر دیگری اسباب شقاوت مسلّط کنند تا مضطر شود درسلوك راه شقاوت و چون ارباب البصایر دراین معانی اندیشه کنند یك نقطه درد و حسرت گردند ، وهم سودی نی . حقا وبحرمت دوستی که امیدانم که این که می‌نویسم راه سعادت است که میروم یاراه شقاوت ؟ وحقّا که نمی‌توانم که ننویسم وجز گوی بودن

درمیدان تقدیر روی نیست ... خدا می‌داند که نمی‌دانم که این که نبشتم طاعتست یا معصیت! کاشکی چون نمی‌دانم یکبارگی نادانی شدمی تا از خود خلاص یافتمی! چون درحرکت وسکون چیزی نویسم رنجور شوم از آن بغایت، وچون درمعاملت راه خدا چیزی نویسم هم رنجور شوم، وچون در وجه تفضیل انبیا چیزی نویسم خود نعوذبالله! وچون احوال عاشقان نویسم نشاید، چون احوال عاقلان نویسم هم نشاید، و هرچه نویسم هم نشاید واگر هیچ ننویسم هم نشاید و اگر گویم نشاید و اگر خاموش گردم هم نشاید واگر این واگویم نشاید واگر وا نگویم هم نشاید واگر خاموش شوم هم نشاید»[1].

۱ــ مکتوبات T ص۲٤۹ و ۲۵۰؛ طالبان قسمت چهارم این فصل یعنی: «IVدوران زندان وچگونگی شهادت او» بمقدمهٔ شکوی الغریب رجوع کنند.

فصل سوم

افکار فلسفی عین‌القضاة

در این فصل ما بشرح افکار فلسفی عین‌القضاة می‌پردازیم لیکن بیان همهٔ آراء فلسفی او دراینجا برای ما غیر ممکن است فقط کافی میدانیم که بتوضیح نظر عین‌القضاة دربارهٔ مسألهٔ معرفت و شناخت که از مهمترین مسائل فلسفی محسوب میشود به‌پردازیم ولی برای ادای این مقصود ناگزیریم آراء فلسفی دیگر اورا نیز که در روشن شدن این موضوع دخیل میباشد مورد بحث قرار دهیم. البته فقط مطالبی را متعرض خواهیم شد که مارا به‌اصل مقصود هدایت کند.

آیا خرد انسانی قادر است که حقیقت ذات الٓهی و حقیقت روح و جهان را درك کند؟ آیا برایِ خرد انسان امکان دارد که دربارهٔ امور ماوراء‌الطبیعه علم یقینی حاصل نماید؟ اگر خرد آدمی برای درك این موضوع‌ها عاجز و ناتوان باشد پس خرد چیست وحدود این ناتوانی تاچه حد است؟ هر گاه انسان قادر بود که حقایق عالم ازلی را بوسیلهٔ نیرویی دیگر مانند بصیرت باطنی دریابد دراین صورت ماهیّت این وسیله و ارتباط آن با عقل چیست؟ حقایقی که نیروی بصیرت باطنی آنها را درمییابد در حالیکه خرد از دریافت آنها درمانده کدامست؟ آیا علم وآگاهی برعالم مابعد طبیعت ممکن است یا خیر؟ علم مابعد طبیعت چیست؟

این مسأله که دارای جوانب متعدد و تو درتو میباشد از مسائل مهم فلسفی

است که حل آن برای بسیاری از مسائل فلسفی لازم است. بعلاوه این مبحث، فیلسوفان و متفکران را عموماً وفلاسفهٔ دوران معاصر یعنی از عهد دکارت تا زمان حاضر را خصوصاً بخود مشغول داشته است. هرگاه نظری بمهمترین کتابهای فلسفی جدید بیفکنیم برما مکشوف میشود که در اطراف مسألهٔ معرفت وامکان علم وشرطهای این‌علم، بحث‌های جالب ومفصّلی بیان‌شده وبسیاری از کتب مشهورفلسفی درقرون اخیر به‌بحث و تحقیق‌دربارهٔ این‌موضوع پرداخته‌اند[1] باضافه این مسأله‌ایست که هرانسان عاقل باید تا آنجایی که میتواند درحل‌آن بکوشد تا اینکه به‌اندکی از مسؤولیت خود مطّلع گردد وگرنه مانند کوران بلکه گمراه‌تر از آنان در زندگی گام برمیدارد! این همان مسأله‌ایست که در زمان حاضر گریبان گیر ما شرقی‌ها شده است چون پایه و اساس تمدّن ما درائرآمیزش باغرب متزلزل شده و همچون خاشاکی در گذرگاه تندباد روزگار قرار گرفته‌ایم. اگر برای تاریخ بشر و قهرمانانش ارزشی استوار و پای برجا قائل شویم باید ازآنها الهام گرفته کمك طلبیم واز پیشینیان خیرخواه و نیکوکار که خودرا همچون قربانیان به قربانگاه

۱ـ اسامی فیلسوفان دورهٔ جدید و نام مشهورترین کتابهائیکه آنان دربارهٔ مسألهٔ معرفت تألیف کرده‌اند بدین قرار است: دکارت ۱۵۹۶ـ۱۶۵۰ «گفتاری در روش»؛ مالبرانش ۱۶۳۸-۱۷۱۰ «بحث در حقیقت»، اسپینوزا ۱۳۶۲ـ۱۶۷۷ «دراصلاح عقل»، لاك ۱۶۳۲- ۱۷۰٤ «ماهیت حقیقت» و «تحقیق در فهم بشر»، لیپنز ۱٦٤٦- ۱۷۱٦ «تفکر در معرفت وحقیقت و معانی» و «تحقیقات تازه در اندیشهٔ بشری»، برکلی ۱٦۸۰- ۱۷۵۳ «مبادی معرفت بشر»، هیوم ۱۷۷٦-۱۸۱۱ «بحثهایی درفهم بشر»، کندیاك ۱۷۱۵- ۱۷۸۰ «تحقیق دراصول معرفتهای بشر» کانت ۱۷۲۷-۱۸۰۳ «نقد خرد محض» و «نقد خرد عملی»، فیخته ۱۷٦۲- ۱۸۱٤ «مبادی اساسی نظریهٔ شناسائی»، هگل ۱۷۷۰ـ۱۸۳۱ «پدیده شناسی روان»، برگسون ۱۸۰۹- ۱۹٤۱ «معلومات بی‌واسطه وجدان»، هوسرل ۱۸۰۹ـ۱۹۳۸ «درمنطق» و «درپدیده شناسی»، لالاند ۱۸٦۷ «خرد ومعیارهای‌آن» که درسال ۱۹٤۸ منتشر شده است.

حق وحقیقت تسلیم کرده‌اند پیروی کنیم تا حلّ این مسأله‌ها برای ما آسان گردد .

ما این فصل‌را بدوقسمت تقسیم میکنیم بدین ترتیب که در قسمت‌اول اندیشه ورای عین‌القضاة را درمسألهٔ علم ومعرفت مورد بحث قرار میدهیم و سپس در قسمت دوم ملاحظاتی چند دربارهٔ نظر ورای این فیلسوف عالیقدر در مسألهٔ علم و معرفت بیان خواهیم داشت .

قسمت اول

نظریهٔ عین‌القضاة درعلم و معرفت

دراین بخش مسألهٔ علم ومعرفت‌را درچهار گفتار به‌ترتیب زیرمطرح میکنیم :

۱ـ ماهیّت علم ومعرفت .

۲ـ ماهیّت عقل و بصیرت .

۳ـ موضوعی که عقل و بصیرت آنرا درمی‌یابند .

۴ـ کیفیّت وچگونگی دریافت این موضوع بوسیلهٔ عقل وبصیرت .

تصوّر نشود که حلّ مسألهٔ معرفت بدون توجه بعلوم فلسفی دیگر امکان پذیر است زیرا بحث و گفتگو درمسألهٔ معرفت اگرچه جزئی از اجزاء فلسفه است قائم بخود میباشد بدین معنی که از علم ماوراء طبیعت یعنی فلسفه اولی Ontologie وعلم الـهی Théodiceé جدا است و نیزاز روان شناسی Psychologie متمایزمیباشد . این علوم فلسفی بکلی مستقل نیستند ، بدین جهت بحث و گفتگو دربارهٔ معرفت[۱] مارا برآن میدارد که از عقل و مفاهیم آن سخن بگوئیم ، واز مطالب روانشناسی نیز

۱ـ دربارهٔ بحث و گفتگومسألهٔ معرفت‌را درزبان‌فرانسه Théorie de la Connaissance ou Epistémologie ودر زبان انگلیسی Epistemology میگویند .

مدد جوئیم ؛ همچنین بحث و گفتگو دربارهٔ ماهیّت معرفت ما را ناگزیر می کند از وجود که خود موضوعیست که عقل به‌ادراك آن واصل میشود نیز بحث کنیم، واز فلسفهٔ اولی و علم الهی هم یاری بخواهیم. عقل ناچار است برای بحث عمیق و کامل درهر مسأله‌ای متوجه حل‌مسائل متعدد دیگر وجوانب تودرتوی آن بشود چنانکه اگر فرضاً بخواهیم فعل دیدن‌را کاملاً تعریف کنیم ناگزیر میشویم برای تعریف اشیاء مرئی از علم طبیعی استفاده کنیم ونیز به‌ناچار باید ببحث و گفتگو در ترکیبات چشم از نظر فیزیولوژی وعلم تشریح بپردازیم. اکنون بشرح یکایك این موضوعات میپردازیم :

۱ـ ماهیت علم ومعرفت درنظر عین‌القضاة.

بنا بقول عین‌القضاة: « هرچیز که بتوان معنای آنرا بعبارتی درست و مطابق آن، تعبیر نمود علم نام‌دارد ». Univoque همانطور که دانشمندان درعلوم مختلف مانند صرف ونحو و ریاضیات و منطق، الفاظ را بکار می‌برند تا بتوانند معنای مورد نظر خودرا با صداقت و امانت ادا کنند همانطور این روش باعث میشود که بیان معانی علمی برای دیگران آسان گردد چنانکه عین‌القضاة میگوید: « هرگاه آموزگار برای دانش‌آموز با الفاظ مطابق با معانی، یك یا دوبار یا بیشتر مطالبی‌را شرح دهد دانش‌آموز درآن علم با آموزگارش برابر میشود»[1]. عین‌القضاة این تعریف را درفلسفه نیز جایز میشمرد زیرا متفکّران و فلاسفه آراء خودرا با الفاظ مطابق با معانی خاص خود بیان میکنند. کلماتی از قبیل وجود، حادث، قدیم، ممکن، واجب، و صورت را بکار برده‌اند و بوسیلهٔ این الفاظ معانی مطلوب ومورد نظر خودرا بطریق کامل ادا کرده‌اند.

۱ـ زبدة‌الحقایق ص ٦٧.

امّامعرفت بقول عین‌القضاة آن معناست که : «هرگز تعبیری از آن متصور نشود مگر بالفاظ متشابه»[۱] équivoque ، الفاظ موقعی متشابه هستند که نتوانند مقصود ومفهومی راکه درآنها گنجانیده شده برسانند . ازآنجا که این الفاظ برای معانی دیگر ساخته شده‌اند هنگامیکه به سمع میرسند بناچار معانی ظاهری آنها درك میشود ؛ همچنین اگر کسی بخواهد چگونگی درك رنگها را بشخصی کور بفهماند باید معنی رنگ را برای او بیان کند تا بدان وسیله کور قادر باشد رنگ اشیاء را تصوّر کند همانطور که بوسیلهٔ بقیّهٔ حواسّ میتواند سایر اشیاء را تصوّر کند با وجود اینکه چشیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها و شنیدنی‌ها ومعقولات با درك رنگ ارتباط ندارند . تصدیق و قبول رنگها ازاین طریق برای کور بسیار مشکل است واگر هم اعتراف کرده بطور شفاهی بگویند : «اعتقاد راسخی بحقیقت رنگ یافتم ، ما میدانیم که اعتراف او ازتصورات باطل ترکیب یافته است»[۲] .

بدین دلیل الفاظی که عارف بکارمیبرد دام‌علمای قشری واهل استدلال وجدل میباشد زیرا آنان هرگاه‌آن الفاظ رابشنوند فوراً گمان میکنند که مقصود عارف‌را دریافته‌اند لیکن در واقع آنان فقط معانی ظاهر‌را فهمیده‌اند وباب فهم معانی حقیقی آن‌الفاظ برروی‌آنها بسته مانده‌است . قاضی‌همدانی این‌حقیقت‌را چنین بیان‌میکند : «زنهارزنهار ازاینکه طمع‌داشته‌باشی این‌معانی‌را ازاین‌الفاظ درك کنی ، دراینصورت نارسائی‌خرد و کندی‌هوش توآنرا بیهوده تفسیر کرده‌است»[۲] . همچنین ممکن‌است انس‌عارف‌را باحقایق ملکوتی والطاف حق ، با انس‌فیلسوف علوم‌نظری مقایسه کنی؛ لکن این نیز تصوّر باطلی است . اینجا استعمال الفاظی از قبیل انس ، عشق ، جمال

۱ـ زبده ص ۶۷ . ۲ـ زبده ص ۸۸ و۸۹ .

و الفاظ مشابه آنها برای ما ضروری است؛ پس از تشابه لفظی دومعنی مختلف فریب مخور زیرا گمراه میگردی بدون اینکه ازخود اراده داشته باشی و خرسند میشوی از معانی بیهودهٔ الفاظی که عقل ضعیف تو تحمیل میکند؛ نباید: «یك لفظ که دارای معانی مختلف است ترا بفریبد زیرا بدون اراده گمراه میگردی و از این معانی که خرد نارسای تو خیال میکند بیهوده به ترهاتی خرسند شده‌ای»[۱].

تباینی که در علم و معرفت وجود دارد منحصر بمعانیی مانند انس که متعلق به‌حالات‌نفسانی‌میباشد نیست‌بلکه‌شامل‌تمام‌معنیهائی که عقل و بصیرت ادراك میکنند میگردد. اگر عارف کلمهٔ علم را که صفت ازلیت است برخدا اطلاق میکند جزاین نیست که کلمهٔ علم را « به‌مجاز محض ... و تشبیه صرف »[۲] اطلاق کرده است؛ اما دانشمندان علوم طبیعی ازعلم جز معنی ظاهر چیزی درنیافته‌اند. بدین‌جهت چنین گمان کرده‌اند که کلمهٔ علم برعلم خدا و علم خلق بیك‌معنی اطلاق میگردد.

علت چیست که علم، لغاتی را بکار میبرد که معانی منظور را با امانتی کامل تعبیر میکند درحالیکه معرفت در تعبیر نمیتواند امین باشد؟

سبب این اختلاف خصوصیت معانی عرفانی و علمی است. الفاظی که علم‌بکار میبرد خرد اختراع کرده است تا معنیهائی را که از عالم مادی درك کرده است ادا کند، ولی بصیرت این لغات را عاریه گرفته تا معنیهای عرفانی را که ازعالم ازلی درك کرده است ادا کند. بدیهی است که الفاظ معانی عقلی‌برای‌معانی عرفانی‌لباسی ناجور است.

دراینجا سئوال میکنیم: اگر معانی عقلی و معانی عرفانی با هم هیچگونه

۱- زبدة ص ۳۰.

۱- زبدة ص ۲۲

شباهتی ندارند چگونه جایزاست که عارف الفاظ علم را بکاربرد درصورتیکه استعمال مشترك یك لغت، نوعی ازاشتراك درمعنی فرض میشود؟ پس باید میان معانی عرفانی و علمی که عارف و عالم آنها را درمییابند شباهتی باشد اگرچه آن شباهت جزئی باشد؛ زیرا اگر تباین میان معانی علمی و معانی عرفانی کامل بود چرا عارف برای یك حالت عرفانی معین مثلا انس، لغت انس را بکار میبرد نه لغت جمال یا عشق یا علم را؟

دیدیم که برای تعریف معرفت، عقیدهٔ فیلسوف ما برآنست که عارف ضرورةً الفاظ متشابه بکار میبرد درصورتیکه عالم، معانی مورد نظر خود را به امانت تعبیر میکند؛ وگفتیم که علت اختلاف بین علم و معرفت اختلاف در طبیعت آلاتی است که بوسیلهٔ آنها نفس علم و معرفت را کسب میکند.

۲- ماهیت عقل و بصیرت.

عقل وسیله برای بدست آوردن علم است، و بصیرت وسیله‌ایست که برای بدست آوردن معرفت از آن استفاده میشود. دراینصورت ماهیت عقل و ماهیت بصیرت چیست؟

عقل نیروئی از نیروهای نفسانی است که آدمی بوسیلهٔ آن معقولات را درك میکند همانطور که جان نیروئی است که بوسیلهٔ آن بدن به‌جنبش درمیآید و غریزه‌ایست که بوسیلهٔ آن محسوسات درك میشوند؛ و این دو نیرو از نیروی وهم جداهستند. همچنان نفس را نیروئی است که بوسیلهٔ آن معقولات را درمییابیم. دراین باره عین‌القضاة میگوید: «بدان که عقل انسانی از حقیقت نفس چیزی را درك نمیکند مگر آنچه که وجودش پس‌از بررسی بدن آدمی و اعراض آن الزامی باشد، بدینصورت درمییابیم که نفس را دو نیروی مدرکه و محرکه‌میباشد...

اما آنچه از بقای نفس پس از انقطاع از بدن درك شده است جز این نیست که آن موضوع از طریق تأمل درطبیعت تعقل ، درك شده است ؛ زیرا نفس محل علومست و علم قابل قسمت نیست پس ممکن نیست محلش تقسیم پذیر باشد و البته اشیائیکه دارای چنین حالتی باشند فنا را در آنها راهی نیست »[۱].

عین‌القضاة درماهیت عقل سخن جالب ومفصلی ذکرنکرده‌است ، چه اعتقادش براین بوده که فلاسفه پیش‌از او این موضوع را بکمال رسانیده‌اند ؛ وهر کس طالب دانستن بیشتر از این باشد باید به کتب فلاسفه رجوع کند . این مطلب را قاضی همدانی چنین بیان میدارد : من‌در کتاب زبدة از مشکلاتی که اهل نظر روشن کرده‌اند بحثی نمیکنم بلکه بذکر آنچه از آن اهمال ورزیده‌اند و یا کلامشان آنها را روشن نکرده است اقتصار میورزیم مانند علم خدا بجزئیات و بیان‌آنکه این علم عالمی از عوالم است که عقل به‌آنها نمیرسد و مسائل دیگری که در آنها خردمندان و اهل نظر گمراه شده‌اند »[۲].

بزرگترین حقیقتی که از نظراین فلاسفه غایب مانده است بصیرت است ، بدین‌جهت‌عین‌القضاة بیشتر کوشش‌خودرا درروشن کردن ماهیت‌بصیرت مبذول‌داشته است بنظراوبصیرت‌نیروئی است‌در نفس که‌باعقل‌اختلاف‌داردومیگوید : « چشم‌بصیرت شروع به‌بازشدن کردمنظورم‌بصیرت عقل‌نیست تااینکه ترامغرور گرداند»[۳] بصیرت، چشمی دردرون انسان‌است که‌آدمی‌بوسیلهٔ‌آن اموزالهی‌رادرك‌میکند . قاضی‌میگوید: « کوشش کن‌تا بوجود چشمی دردرون آدمی معتقد شوی ؛ هر گاه این چشم بازشود بدیهیات عالم ازلی را درك خواهی کرد »[٤]. چون معانی عالم ازلی جز بالفاظ متشابه

۱- زبدة ص ۷۹ و ۸۰ .   ۲- زبدةص۱۱.
۳- زبدة ص ۷ .   ٤-زبده ص ٦۷ .

تعبیر نمیشوند پس درك این معانی « بر گشادگی چشم معرفت درباطن موقوف است »[۱]. جای دیگر میگوید : « برای عقل ممکن نیست که چگونگی احاطهٔ علم ازلی را نسبت بجزئیات درك کند بلکه درك این چگونگی بگشودگی چشم باطن انسان بستگی دارد . عارفان بدین صفت اختصاص دارند و بدین وسیله حقیقت طور ماوراء عقل برای آنها آشکار میگردد »[۲].

بصیرت مانند عقل قوه‌ای نورانی است ولی چشم بصیرت از چشم عقل نورانی‌تر است واختلاف آنها از لحاظ درجهٔ نورانیّت کافی است براینکه آن دو نیرو متمایز و مختلف باشند ؛ یا « نسبت چشم عقل با چشم بصیرت مانند نسبت پرتو آفتاب است باذات خورشید ، و قصور عقل در ادراك معانی عرفانی مانند قصور وهم است در ادراك معقولات »[۳] . اگرچه عقل ازلحاظ نورانیّت مانند بصیرت است لیکن بصیرت سرچشمهٔ آن نورانیّت میباشد ؛ همچنین اگر بصیرت مانند مروارید باشد عقل برای این گوهر گرانبها صدف است ؛ یا اینکه اگر بصیرت را مانند جنین فرض کنیم عقل بمثابه رحم آن خواهد بود چنانکه قاضی همدانی میگوید : « خوب بیندیش زیرا عقل کوتاه تو ناچار است که بهره‌ای ازاین معنا را درك کند اگرچه ادراك حقیقی آن به گشادگی چشم معرفت مربوط است ، چون مرتبهٔ چشم بصیرت باچشم عقل مانند مرتبهٔ جنین است با رحم یا اینکه عقل بمنزل چشمی است که درنوزاد می‌یابی »[٤] .

اگر خواسته باشیم از ماهیّت بصیرت روشنتر از آنچه گذشت تعبیر کنیم میگوئیم : مقام عقل نسبت به بصیرت مانند مرتبهٔ تن است نسبت بعقل و بصیرت در برابر عقل ، بمثابه روان است ، یا اینکه عقل مانند مادّه است و بصیرت صورت این

۱ــ زبده ص ٦٥ . ۲ــ زبده ص ۲۸ . ۳ــ زبده ص ۲۸و۲۹ .
٤ــ زبده ص ٥۷ .

مادّه میباشد ، چنانکه عین‌القضاة میگویند : « یقین بدان که عقل انسانی نسبت بطوری که ورای عقل است مانند تن است نسبت به‌روان ؛ عارفان کامل دربارهٔ معرفت از دیدن کالبد عقل ، تفاوت ارواح پنهانی را که در آنها مانند آتشی در دل سنگ پنهان شده است استدلال میکنند »[1] . مادامیکه چشم بصیرت در درون آدمی باز نشده برای او امیدی بیافتن حقایق عرفانی وجود نخواهد داشت . بقول قاضی همدانی : « تا زمانیکه طمع داری از طریق مقدّمات عقلی حقیقت علم ازلی را تصدیق کنی آهن سرد می کوبی ! البته تصدیق حقیقی براین موقوف است که نوری درباطن بتابد تا بدان وسیله سینهٔ تو گشاده گردد وحوصله‌ات گنجایش آنرا داشته‌باشد تا بدان وسیله از آن نور دریابی که علم خدا با علم‌خلایق شباهت ندارد . یقیناً بدان که هرگز کسی را ایمان بصفت علم ازلی میسر نگردد مگر آنکه نور حقیقت در درونش تابیدن گیرد و این نور وقتی در دل خواهد درخشید که طور ماورای عقل پدیدار گردد »[2] .

پس بصیرت ــ چشم بصیرت یا چشم باطن یا چشم معرفت ــ با اینکه از عقل جداست نیروئی از نیروهای روان میباشد . و قاضی همدانی می گوید : « آدمی از عجز خود آگاه نمیشود مگر زمانیکه ناتوانی خودرا از راه بصیرت دریابد زیرا ادراك عجز بوسیلهٔ بصیرت آنست که آدمی ازبیان کامل عجز خود درماند برعکس ادراك عقلی »[3] .

۴ـ موضوعی که عقل و بصیرت آنرا درمی‌یابند .

عقل را محدود کردیم باینکه وسیله‌ایست برای ادراك دانش و نیروئی است نفسانی که معقولات را بوسیلهٔ آن درك می کنیم . این معقولات چیست ؟

۱ــ زبده ص ۹۷ . ۲ــ زبده ص۲۶ . ۳ــ زبده ص ۳۶ .

معقولات صورتهائی ذهنی هستند که خرد آنها را از عالم وجود میگیرد.
قاضی همدانی میگوید: «دقت کن و با عجله تکذیب نکن... خرد برای دریافت بعضی از موجودات آفریده شده چنانکه چشم برای دیدن قسمتی از موجودات دیگر خلق شده است واز دریافت شنیدنی‌ها و بوئیدنی‌ها ناتوان است همچنان عقل از ادراك بیشتر موجودات عاجز است»[۱].

موجوداتی که عقل از ادراك آنها عاجز است کدامند؟ عالمیکه خرد بادراك آن قادر نیست کدام است؟

پیش ازاین، بصیرت‌را چنین‌تعریف کردیم: بصیرت نیروئی‌است که قادرست آن معانیی را که نمیتوان از آنها جز بالفاظ متشابه تعبیر کرد درك کند.

آن معانی چیست؟ وازچه موجوداتی گرفته شده است؟ وآن عالمیکه معانی وموجودات ذکرشده را باز گو کند کدامست؟

دنیای معقولات عبارتست از دنیای زمان و مکان درحالیکه عالم بصیرت همان عالم جاوید است. این حقیقت را قاضی همدانی چنین تعریف میکند: «از محالات آشکار آنست که سالك بتواند از طریق علم، به ازلیت راه یابد زیرا آنکه جز بدانش نمی‌پردازد دربند زمانست؛ و رسیدن به ازلیت ممکن نیست مگر پس از پاره کردن این بند»[۲]. جای دیگر می گوید: «هنگامی که علاقهٔ تو بادراك مشکلات عقلی کم میشود وقتی است که گردن خودرا از بند اسارت زمان ومکان رها کرده‌ای و زبان هستی حادث در زیر پای تو قرار میگیرد»[۳].

روزی عین‌القضاة را حالتی دست داد و برایش مسلّم شد که از قید زمان

۱ــ زبده ص ۵۰. ۲ــ زبده ص ۶۰. ۳ــ زبده ص ۹۹.

و مکان رهائی یافته و عالم ازلیت رهسپار گردیده ، سپس از آن سفر عرفانی بدین جهان باز گشته است . قاضی همدانی مشاهدات و احوال خودرا از آن حالت چنین حکایت میکند : « باو[1] از سلطان ازل دستور مخصوص رسید که بر سلطان وارد شود . . . چون فرمان مراجعت باو داده شد اجازه خواست که حالات خودرا برای سالکان این دنیا حکایت کند »[2] .

در حقیقت هر گاه به تجزیه و تحلیل مفاهیم عقلی دقت کنیم می‌بینیم که از دنیای زمان ومکان گرفته شده‌اند زیرا اسماء وصفات ، الفاظی هستند که خرد آنهارا برای دلالت برمعانی انتزاع شده ازعالم زمان ومکان وضع کرده‌است ؛ وصرف افعال بگذشته‌وحال و آینده طریقهٔ آشکاریست برفرورفتن عقل‌درزمان هر گاه فردبطریق استدلال معترف بوجود روحی ناچارشود مثل اقرار بوجود روح ووجود خدا الخ ... باوجود صفاتی که بزمان‌ومکان پیوستگی‌ندارند، ذاتاًعجزش‌را از ادراك چنین‌معانی می‌بینم . عقل‌فقط میتواند بشکل‌مناسبی بامفاهیم مادّی‌خود معانی روحی‌را دریابد . عالم مادّی نیز موضوع حسّ ووهم است ، بنابراین عقل وحس وخیال جزموجودات مادّی‌را نمیتواند دریابند پس فرق میان معقولات ومتخیّلات و محسوسات چیست ؟

نتیجهٔ تمام مطالبی که عقل و حسّ و خیال در می‌یابند یکی است و آن موجودات مادّی است ، و اختلاف میان موضوعهای هریك از این مادّیات درجهٔ اختلاف میان مادّیّت آنها است ؛ پس مدرکات حواسّ بچیزی از صورتهای مادّی که ازعالم مادی جدا شده نگهداری میشود ، وبرای وهم از مادّیّت اشیاء جزصورتی مادی باقی نمیماند ولی مدرکات عقل با اینکه ازموجودات مادی انتزاع شده است

۱ــ عین‌القضاة درآثارخویش اغلب درباره خود ضمیر سوم شخص را بجای اول شخص استعمال میکند . ۲ــ زبده ص ۸۶ .

از هر گونه لباس مادّی مجرد است ، مثلا مثلّثی آهنین را فرض کنیم و ببینیم که هریك از عقل ووهم وچشم چگونه آنرا درك میکنند : چشم ، اضلاع مثلث را مادهٔ معیّن آهنی و برنگ سیاه درمیآید در حالیکه وهم آن اصلاع را صرفنظر از نوع مادّه و رنگ آن تصوّر میکند ولی عقل ازمثلّثات ، معنای اساسی آنرا درك میکند یعنی آن شکل را که مجموع زوایای آن بایستی ۱۸۰ درجه یا دوقائمه باشد .

قُرب و بُعد را عین‌القضاة برای ما مثل میزند تا فرق میان عالم حسّ وعالم عقل وعالم ازلیّت را دریابیم ، او میگوید : « قرب وبعد برسه قسم است : حسّی وعقلی وازلی ،

قسم اول : قرب حسّی ، در زمان و مکان میباشد چنانکه گفته میشود ماه ازآفتاب بما نزدیك‌تر است ؛ وعصر پیغمبر ـ صلعم ـ ازعصر موسی ع بما نزدیکتر است .

قسم دوم : قرب عقلی ، چنانکه گفته میشود شافعی از ابوجهل بابوبکر نزدیکتر است با اینکه ازلحاظ زمان ومکان ابوجهل بابوبکر از شافعی نزدیکتر است . پس هریك از دوچیزی که نسبت بدیگری بقُرب یا بُعد وصف شوند ازلحاظ زمان و مکان جایز نیست که آنها بقُرب و بُعد عقلی متصف شوند مگر از جنبهٔ تشابه لفظی ، وتوسّع درعبارت چون جایز نیست گفته شود معنائیکه شافعی بابوبکر نزدیکتر است مانند نزدیکی آسمان بزمین یا دوری آنهاست زیرا این معنا در آسمان و زمین نمی گنجند .

قسم سوم : قربی است که فقط عرفا آنرا درمییابند و علما را هرگز توانائی درك آن نیست »[1] .

مشاهده کردیم که موضوع عقل ، معانی مجرّد جدا شده از عالم زمان ومکان

۱ـ زبده ص ۷۷ و ۷۸ .

است ولی موضوع بصیرت عالم ازلی است ، این عالم ازلی چیست ؟

فیلسوف ما هنگام بحث ازعالم ازلی صفات متعدد ومترادفی برای بیان ازلیت بکار برده و زمانی آنرا عالم الٓهی یا عالم امور الٓهی نام مینهد : « هر گاه چشم حقیقت بین (معرفت) سالك گشوده شود و باندازهٔ کمال و استعداد ادر کش لطایف امورخدائی براو عرضه شود . . . وبقدر فیضان لطایف امور الهی براو ، انس با عالم ملکوت برایش ایجاد شود ، وانس بالطاف حق و عشق بجمال حضرت ازلی ؛ در چنین حالتی انس سالك تدریجاً از عالم مادّی کم میشود و علاقهٔ او بعالم الٓهی افزوده می گردد »[1] .

گاهی عالم ازلیت را عالم ملکوت نام میدهد برای مقابله با عالم مُلك ومیگوید : « اگر درباطن تو روزنه‌ای بعالم ملکوت گشوده شود و اتفاقاً بسوی آن پرواز کنی ... حالت بزرگی را درآن جای می‌بینی ... و شاید مایل باشی که معنی ازلیت و کیفیّت پروازبعالم ملکوت‌را بشناسی . ظاهر این کار مانند محالات است »[2] .
و گاهی عالم‌ازلیت وعالم‌الهی وعالم ملکوت‌را عالم‌غیب نام میهنهد واین‌عالم غیب‌مقابل است با عالم شهادت : « صاحب نظران باطن بین را که در پرده‌های غیب و سرادقات ملکوت راه یافته‌اند تردیدی نیست در وجود ، معنایی نهفته است که موجودات از آن بکاملترین صورت صادرمیشود »[3] . همچنانکه برعالم‌ازلی اسم‌خزانهٔ نبوی‌اطلاق میشود : «هر گاه استعداد خودرا آماده کنی ؛ امانت خودرا ازحجله گاهش بتونشان میدهد وآن خزائن نبوی است که ازگوشه‌های آسمان و زمین جلوه گر میشود وزمان چنان بگردش درمیآید که پس‌ازآن روز ، روز دیگری نیست . دراین‌هنگام ... با اشتیاق بسرچشمهٔ حیّ قیّوم برای آشامیدن آب حیات‌وارد میشوی . دراین‌حالت

۱ـ زبده ص ۳۰ . ۲ـ زبده ص ۵۸ . ۳ـ زبده ص ۱۳ .

راهی وصف ناشدنی از دل تو بسوی آفریدگارت باز میشود و آن راه پرواز تو بازلیت است و پیوسته خورشیدهای ازلی تا زمانی که تو بخواهی برتو طلوع میکند»[۱].

و گاهی برای قاضی همدانی عالم ازلیّت همان عالم حقایق کماهی فی ذاتها میباشد درحالیکه دنیای عقل، دنیای ظاهر و تأویل است: «بدین سبب چون موسی(ع) اراده کرده که علوم دینی را ازخضر بطریق تعلیم بیاموزد خضر خودداری کرد و گفت: دنبال من بیا... تااینکه چشم حقیقت بین(معرفت) درباطن تو گشوده شود. دراین هنگام یقین میکنی حقیقت آنچه را که ازپیش دیده‌ای؛ ولی پیش از گشوده شدن آن چشم، ترا برای ادراك آن حقایق راهی جز طریق تأویل نیست... و اگر صبر میکرد تازمان بازشدن چشم معرفت هر آینه خضر حقایق‌را برایش میگفت و آن کنایه‌ای ازدیدار حقیقت تفسیر (قرآن) است بطوریکه برای تأویل نیازی نمی‌ماند»[۲].

فیلسوف ما وجود وموجودات را بدو عالم تقسیم کرده است:

۱ـ عالم زمان ومکان یا عالم ملك وشهادت یا عالم ظاهر وتشبیه (وما میگوئیم عالم طبیعی از نظر ارسطو).

۲ـ عالم ازلیت یا عالم ملکوت یا عالم الٓهی یا عالم غیب یا عالم حقیقت (وما میگوئیم عالم مابعد طبیعت).

خرد برای ادراك عالم طبیعی آفریده شده، در حالیکه بصیرت برای ادراك عالم مابعد طبیعت اهدا گردیده است؛ اما این دلیل نمیشود که عقل مطلقاً قادر بدرك هیچ چیزی از عالم ازلی نباشد. اگرچه عقل از ادراك امور مابعد طبیعت، مثل وجود خدا وصفات او وحقیقت نفس و احوالش، کماهی عاجز است لیکن قادر است بوسیله مفاهیم انتزاع شده ازعالم طبیعی امور ازلی‌را دریابد، ولی فاصلهٔ عجیبی

۱ـ زبده ص ۹۹ و ۱۰۰. ۲ـ زبده ص ۶۷ و ۶۸.

است میان حقیقت امور الهی و ادراك عقل ازاین حقایق ، وآن مثل کسی است که بخواهد بوسیلهٔ مسموعات و بوئیدنی‌ها دیدنی‌ها را دریابد : « براستی ادراك عقل برای امور ازلی جز تشبیه محض نیست واگرعقل بدریافتن این حقایق ادّعا میکند، سخت در اشتباه است .»

چگونگی در یافتهای بصیرت برعلم و عقل تصوری انسانی پوشیده است همچنانکه در یافتهای چشم برحس بویائی و در یافتهای وهم برقوهٔ خیال و حافظه و در یافتهای بساوائی برقوهٔ شنوائی و چشائی و بدیهیات عقلی برحواس ظاهری پوشیده است . اگر برای کور دیدنی‌های رنگارنگ را وصف کنیم و او بگوید این دیدنیها را چگونه میچشند و چنان میبویند ؟ پاسخ صحیح آنست که بگوئیم علم بدیدنیها جز برای بینایان میسر نیست ، و این کور اگر بخواهد چیزی از معانی توصیفها و گفته‌های ما راکه برسبیل مقایسه بیان داشتیم تخیل کند ، مسلماً دراشتباه میافتد »[1] . دراینصورت عالم غیب و عالم حقایق ازلی و عالم مابعد طبیعت برعقل پوشیده است ولی هرگاه چشم باطن گشوده شود عالم غیب نزد آدمی عالم شهادت میگردد : « آدمی تا زمانیکه خارج پرده باشد امور قیامت براو پوشیده است و هرگاه درطریق سلوك آن پرده‌ها را درنوردد و در قرب حضرتش بیارامد اسرار قیامت براو آشکار میگردد ، و بعلت همین سر است که کسی را قدرت دیدار خداوند درین‌دنیا نیست حتی انبیاء و اولیاء را ؛ ولی محمد ـصلعم‌ـ پس ازبالازدن‌آن پرده‌ها درشب معراج ، اورا دید . . . ؛ پس‌از بالازدن پرده‌های آسمان و زمین وعبور از کنار آنها قیامت براو آشکار شد ، و چون بمحل اولیه‌که خارج پرده‌هاست باز گشت دانش قیامت مانند پیش براو پوشیده شد و فقط وراء پرده‌ها قیامت براو

۱ـ زبده ص ۹٤ .

علنی گشت بطور کلی سرّ همیشه تا زمانیکه پوشیده باشد سرّ است ، و آشکارا تازمانیکه هویدا باشد آشکار است و دراین دو ، تغییری حاصل نمیشود مگر بتغییر احوال سالکان »[۱].

عقل و بصیرت چگونه مدرکات خودرابدست میآورند ؟

در تعریف علم گفتیم : « هرمعنایی که بعبارتی مطابق باآن تعبیر شود علم نام دارد »[۲] و گفتیم که عقل وسیله‌ایست که باآن ، معانی انتزاع شده ازعالم طبیعی یا عالم زمان و مکان کسب میشود و اکنون بیان می‌داریم که چگونه عقل آن معانی‌را از عالم طبیعی بدست میآورد ؟

عقل نیروئی است که معانی‌رامجرد از هرمادیّت درك میکند گرچه آن‌معانی ازعالم‌مادی‌انتزاع‌شده باشند ، واین‌نیرودوقسمت‌است: نیروی‌حدسی ونیروی‌استدلالی. نیروی حدسی‌عبارتست ازاینکه‌عقل ، اولیات وبدیهیاتی راکه درعالم مادی جاریست ادراك کند: « مانند دریافت اینکه جزء کوچکتراست از کل وبااینکه وجودمفرد بر وجود مرکب مقدم باشد[۳] » ؛ و در نظر عین القضاة نیروی حدسی از نیروی استدلالی بحقیقت عقل نزدیکتر است چون میگوید « عقل در اصل برای دریافت اولیاتی که در آنها احتیاجی به مقدمات نیست آفریده شده است »[۴] .

اما نیروی استدلالی عبارتست از دریافت برهان‌های منطقی . و عقل بانیروی استدلالیش قادراست مجهول‌را بوسیلهٔ‌معلوم‌بیان‌دارد. پس‌هرگاه‌دوقضیه‌ازعالم‌شهادت گرفته‌شده‌وصادق‌باشندواین‌دوقضیه‌دومقدمهٔ‌برهانی‌باشندنتیجهٔ‌این‌برهان‌درست‌ویقین است . نیروی استدلالی‌عقل‌درنتایج ونظریات‌متعلق بعالم‌طبیعی که‌علوم مختلف ازآن

۱ - زبده ص ۹۵ و ۹۶ .　　۲ - زبده‌ص ۶۷ .
۳ - زبده ص ۲۰ .　　۴ -زبده ص ۲۷ .

نتایج بدست‌میآید منحصر نمیشود ، بلکه‌عقل‌بوسیله برهان‌میتواند عالم‌ماوراء طبیعت را ادراك کند و از آن معلومات درست و مسلم را دریابد . و غایت عقل برای رسیدن بعالم مابعد طبیعی آنستکه « برواجب‌الوجود بوسیلهٔ وجودیکه اعم اشیاء است استدلال کند زیرا اگر دروجود، وجود قدیمی نباشدهیچ موجودی‌دروجودنخواهد بود»[1] سپس از صفات موجودات «هرچه ضروری تشخیص شود بوسیلهٔ استدلال برای واجب الوجود ثابت میگردد همچنان عقل از موجودات و حدوث آنها، برقدم و قدرت و علم و ارادهٔ واجب‌الوجود استدلال میکند ولی دریافت ماوراء این مطلب در توانائی عقل نیست»[2] .

علمای صاحب نظر ازنیروی عقل‌استفاده کرده‌اند . ومقصودعین‌القضاة ازعلمای صاحب نظرفلاسفه هستند که دربرابرعامّهٔ مردم واهل کلام قرارمیگیرند : «دراثبات عقیدهٔ خود راه بحث عقلی ونظر برهانی را انتخاب کرده‌اند ؛ وطریقهٔ آنها در کسب دانش ستوده ترین طریقه‌هاست ، مگر اینکه پس از پیمودن منازل دانش گمان میکنند که بکمال کلی که ما، درصددآن هستیم رسیده‌اند . . . نیکوراهی استاگر درآن دام غرور نباشد»[3] . غرور عالِم، گمان اوست باینکه میتواند « مسائل‌غامض عقلی را از راه برهان صادق وقطعی‌دریابد »[4] .

قضایای عقلی که ازرسیدن‌وآشکار کردن آنها از راه برهان،عقل‌عاجز میشود کدامست ؟

عقل از درك قضایای متعلق بعالم ما بعد طبیعت که ارتباط بعالم طبیعی ندارند عاجز است : « مانند حکم بر صفات واجب الوجود که بموجود هرگز تعلّق

۱- زبده ص ۱۲، ۲- زبده ص ۲۰ .

۳- زبده ص ۹و۱۰ . ٤- زبده ص ۹۹ .

نمیگیرد چون ادراك وحقیقت آن برظهور طور ماوراء عقل موقوف است مانند صفت کبریائی وعظمت وجمال وبهاء که هرچه عقل ازاین لحاظ ادراك کند بازازحقیقت آنها دور است »[1].

همچنین ازادراك قضایای « متعلّق بروح مانند بودن آن قبل ازپیدایش تن وحالات آن پس از مرگ عاجز میباشد؛ ودریافتن امثال این مسائل مخصوصاً حقیقت علم ازلی و کیفیت احاطهٔ علم خدا بجزئیات وصفت وقدرت ازلی و حقیقت ایجاد واختراع که در شأن اوست وچگونگی مشیت ازلی و فرق آن با ارادهٔ او برای عقل دشواراست ؛ و بیشتر علمای اهل فن گمان میکنند که بمعانی این صفات احاطه دارند درحالیکه از این معانی بهره‌ای جز تشبیه محض نبرده‌اند »[2]. وحقیقت عقل با آنکه به‌یافتن نتایج مجهول ازطریق برهان‌قادر است «لیکن دریافتن غوامض نظریات ازراه استدلال عاجز است وگویا از طبیعت اصلیش خارج است[3] . . . بدان که مثل طمع علمای صاحب‌نظر برای دریافت این مسائل مانند مردیست که ترازوی کوچك طلا کشی را ببیند و بخواهد با آن کوه را بسنجد و این غیر ممکن است ؛ این دلیل آن نمیشود که ترازو در احوال و احکام خود صادق نیست . بدانکه عقل میزانی صحیح است و احکام آن صادق ویقینی است که دروغی در آن راه ندارد واو دادگریست که هرگز ستم از او متصور نمیشود با اینهمه هرگاه عاقل بسنجش هرچیزی ازامور آخرت و حقیقت نبوت و حقایق صفات ازلی طمع ورزد سعی او بی‌نتیجه خواهد ماند »[4] ولی عالم عاقل کسی‌است که ناتوانی خود را دریابد وعقل خود را درحدود امکانیتش بکاربندد . آدمی بایستی در آئینه بنگرد تابکمك آئینه‌بناتوانی عقلی آگهی یابد:

۱- زبده ص ۳۲ ۲- زبده ، ص ۷۰ ؛
۳- زبده ص ۲۷ . ٤- زبده ص ۹۸ ،

«همچنین آئینه، گواه بر اینکه عقل از دریافت بسیاری از محسوسات آشکارا ناتوانی است تا چه رسد به معقولات پوشیده! پس کسیکه بخواهد قدری از ناتوانی عقل خود را ببیند بایستی در آئینه زیاد بنگرد که آن بهترین وسیله‌ایست که عقل را بناتوانی و ادعاهای بی‌اساس برای دریافت حقایق امور آلهی آشنا میسازد. انکار نمیکنم که عقل برای دریافت مسائل مهمی از غوامض آفریده شده، لیکن دوست‌هم‌ندارم که در ادعایش از سرشت خود تجاوز کند و از مرتبهٔ طبیعی فراتر رود»[۱].

قبلا فیلسوف ما گفته است که عقل بر اثبات وجود واجب الوجود قادر است و میتواند بوسیلهٔ صفات موجودات برصفات خالق استدلال کند. اگر عقل بتواند وجود خدا را اثبات کند و بوسیلهٔ صفات مخلوقات برصفات خالق استدلال نماید در آنصورت بدرك عالم ماوراء طبیعت هم توانائی دارد. لیکن عین‌القضاة مکرراً در کتابش یادآور شده باینکه عقل از ادراك حقایق امور آلهی یعنی ماوراء طبیعت عاجز است «هر که را ازطور ماوراء عقل بهره‌ای بیشتر است خردش به ناتوانی درك حقیقت اول و دریافت صفات او بیناتر میباشد و آخرین مرحله از مراحل مدرکات معقوله آنست که عقل ناتوانی خود را از دریافت بیشتر موجودات دریابد؛ واین ناتوانی، اولین چیزیست که درطورماوراء عقل جلوه گرمیشود، و پایان حدود عقلی پیوسته است به اول حدود طورماوراء عقل است... ازخصوصیات دانشمند آنست که هر گاه دردانش‌خود ورزیده شد، بطوریقین دریابد که تصورحقیقت‌ازلی‌برایش‌ممکن نیست»[۲].

حدود عقل درنظر عین‌القضاة چیست؟

بعداز بیان رأی فیلسوف ما در چگونگی ادراك بصیرت برای عالم ماوراء

۱- زبده. ص ٤٨ ۲- زبده ص ۳۵

طبیعت ، جواب این سؤال را خواهیم داد ، چون مقایسهٔ ادراك عقل و بصیرت برای دنیای زمان‌ومکان وعالم‌ازلیّت مارا یاری خواهد کرد تا بتوانیم جواب کامل وروشنی باین دو موضوع بدهیم . بصیرت را محدود کردیم باینکه نیروئیست که میتواند معانیی را که تعبیر از آنها جز بالفاظ متشابه ممکن نیست دریابد و گفتیم که این معانی همان حقایق پیوسته بعالم ازلیّت و عالم مابعد طبیعت است .

اکنون ببینیم که چگونه ادراك بصیرت برای عالم‌ازلی تکمیل‌میشود . بصیرت حقایق ازلی را بصورت حدس درك میکند همچنانکه عقل اولیات را و همچنانکه چشم دیدنی‌ها را و همانطور که شاعر بین شعر موزون وغیر موزون را بدون مقدّمه تشخیص میدهد « بدانکه نسبت این طور (طور بصیرت) بمدر کاتش مثل نسبت قوّهٔ ذوق شاعر است بدریافت فرق میان شعر موزون و غیرموزون ، و قوّهٔ ادراك وزن احتیاجی بمقدمهٔ قبلی ندارد همچنین عارف در طور ماوراء عقل برای ادراك فرق بین حق وباطل درمسائل‌مشکله احتیاجی بمقدّمات ندارد برعکس فیلسوف که بعلّت تکیهٔ برعقل برای حلّ مشکلات بمقدمات نیازمند است ؛ همچنان که بینا بدریافت دیدنی‌ها نیازمند نیست تا اینکه بجانب آن ، قدم بردارد و وجودش را با قوّهٔ لامسه دریابد ، و کسیکه دارای ذوق شعریست برای دریافت شعر موزون از ناموزون احتیاجی بمقدّمات عروضی ندارد »[۱] .

این حقایق ازلی که بصیرت ، آنها را درمییابد همچنانکه عقل اولیّات را کدامست ؟

فیلسوف ما حقایق عالم مابعد طبیعت را بصورت ترکیبی **Synthétique** آنطور که کانت (Kant) هنگام بحث از مقولات عقل نظری عمل کرده بیان نداشته

۱- زبده ص ۲۸ .

است . لیکن بعضی اوّلیّات عالم ازلی را درحین حلّ مشکلاتی که فلاسفه و مفکّرین مُسلمان در آن اختلاف داشته‌اند ، مثل اشکال درقدیم بودن عالم وعلم خدا بجزئیات الخ . . . یادآور میشود . بعضی ازاین اوّلیّات را یادآور میشویم تا رای فیلسوف ما بچگونگی ادراك بصیرت برحقایق ازلی روشن گردد : « آنچه در وجوداست نسبتش از لحاظ وسعت علم ازلی مثل نسبت لاشیء است بهشیء نامتناهی » و این سخن را عارفان با چشم حقیقت درمییابند ... همچنانکه عقلا ادراك میکنند که کُلّ ازجزء بزرگتر است و وجود مفرد بروجود مرکب مقدّم میباشد . اینگونه ادراك نزد خردمندان ادراك یقینی است و هرگز شبهه‌ای قادر نیست آنرا مشوب نماید ؛ جانوران ازاین ادراك محرومند چون حسِ این دریافت درآنها نیست »[1].

ازاولیّات عالم ازلی آنست : « کسیکه درباطنش تصدیق ضروری غیرقابل‌شکست هویدا گردد باینکه‌درعلم‌خدا میان کثیرمطلق وقلیل‌مطلق فرقی‌وتفاوتی‌نیست ، یقین بداند که چشم معرفت در باطنش گشوده شده و بزودی باطن او سرچشمه‌ای برای امثال این قضایا میگردد »[2] ؛ و دیگر آنست که : «راه هرممکن به ممکن دیگر متناهی است وراه هرممکن بواجب الوجود غیرمتناهی است . درغیر اینصورت لازم میشود که هرمتناهی بیشتر از نامتناهی باشد واین محال است . واین قضایا از همان اولیاتی است که چشم بصیرت آنرا درك میکند وراه دریافت آنها برعقل بسته است پس با دانش وسرمایهٔ اندك خود در ادراك آن طمع مکن »[3] . از اولیاتی که بصیرت وجود آنهارا درمی‌یابد ، مقدّم بودن خداست بر وجود مخلوقات : « عارف هرگاه با چشم معرفت بنگرد گفتار مارا که هرموجودی مساوق الوجود است نسبت بوجود خدا درمییابد ... وباینکه خدا با موجودات مساوق است لیکن وجودش قبل از هر

۱ـ زبده ص ۲۰ و ۲۱ . ۲ـ زبده ص ۲۹ . ۳ـ زبده ص ۷۵ و ۷۶ .

چیزی بصورت نامتناهی است ... از انکار گفتار ما برحذر باش چون باخدا موجودی نیست وبعد ازاو هم نمیباشد ... زیرا مانند کوری میشوی که چون رنگ را درنیابی وجودش را هم منکر شوی واین مطلب راست و درست است . برای چشم معرفت ادراك اوّلیّات روشنتر وآشکارتر است تا برای چشم عقل »[1] . و همچنین تقدّم زمانی ارواح براجسام از اوّلیّاتی است که بصیرت میتواند آنرا درك کند : «خدا قبل از دنیای زمان ومکان بوده است و تقدّم خدا اگر بمقدار زمان سنجیده شود متناهی نمیباشد ولیتقدّم ارواح براجسام بمقدار دوهزارهزار سال سنجیده شده واین تقدّمرا بحمد خدا وياری او با ادراکی نیرومندتر و روشنتر از ادراك عقل بهاوّلیّات دریافت کردهام »[2] .

آخرین نمونهاز اولیاتی که بصیرت درك میکند یادآورمیشویم وآندریافت عجز عقل است بوسیلهٔ بصیرت . بصیرت بطریق حدس تمام آنچه را که از حقایق ازلی یادآور شدیم وآنچه را که برای تنگی فرصت از بیانش صرفنظر کردیم در مییابد . ادراك حدسی ، تماس مخصوصی میان بصیرت و حقایق مدرَک میباشد همچنانکه معرفت رسیدن مخصوصی بعالم ازلی است : «از محالات آشکارآنست که سالك از راه علم ، بعالم ازلی برسد ؛ بلی درك آن معنی با علم ممکن است ولیکن ادراك معنی چیزیست ورسیدن بهآن چیز دیگر»[3] .

اگر ادراك بصیرت رسیدن بحقیقت است ، یقین بدست آمده ازاین ادراك دریافت ذوقی و رؤیتی آشکارا میباشد درحالیکه یقین عقل درقضایای استدلالی یقین از پس پرده است چونکه آن یقین مستند است برحجّت و برهان ومیان این دویقین بسیار فرقاست . فلاسفه چون فرق بین این دو یقینرا درنیافتهاند بگمراهی بزرگی

۱ـ زبده ص ۷۶ . ۲ـ زبده ص ۸۱ . ۳ـ زبده ص ۶۰ .

درافتاده‌اند و گمان کرده‌اند که علم بذات خدا وصفات او عین وصول‌است : «کسیکه گمان کند علم بذات معشوق وصفات او عین وصول باوست گمراهی دامن خودرا بروی گسترده است ، و کسیکه گمان کند گرفتاری در چنگال درنده‌ای موذی با تصوّر آن گرفتاری یکی است در پرتگاه جهل سرنگون گردیده است»[1]. همچنان آنها که پنداشته‌اند که میان تصدیق عالم با تصدیق عارف دربارهٔ نبوت فرقی نیست در اشتباهند . درحقیقت ایمان عالم مستند برعقل است و ایمان عقلی «مستند به علم‌الیقین است واز راه برهان گرفته شده است . وآنچه که خرد از حقیقت نبوّت در می‌یابد بطریق اختصار آنستکه برای نبی ، اثبات وجود شیء میکند بدون دریافت حقیقت آن شیء و ماهیّت آن ؛ واین ایمان بسیار دور است از ایمانیکه برای صاحب ذوق ، بحقیقت نبوت بدست می‌آید ؛ وتقریباً تصدیق بدست‌آمده ازعلم بحقیقت نبوّت مانند تصدیق شخصی بی‌ذوق‌است بسلیقهٔ شاعر که برای اواین تصدیق از مشاهدهٔ لذّت بردن اهل ادب ایجاد میشود ؛ لیکن آن اعتقاد با حقیقت مخصوصی که منحصر باهل ذوق است بسیار دور میباشد»[2] .

قبلا گفتیم که ادراك حقیقت بوسیلهٔ بصیرت عبارتست از حدس ورسیدن بآن حقیقت واز این وصول لذّت بزرگی بدست می‌آید و همراه آن پیوستگی زیادی بحقیقت مشهود حاصل میشود که علما از تصور آن عاجزند : «هرگاه عارف وجود حق را دریابد ضرورةً برای او شوق عظیم و طلب کامل بسوی خدا ایجاد میشود ؛ وعقل نیز از ادراك وجود حق لذت میبرد لیکن این لذّت برای ادراك حق نیست بلکه آن لذّت بردن ازجهت آنست که حق معلوم گشته همچنانکه عقل از سایر معلومات مانند حساب وطبّ وغیره ... لذّت میبرد . عقل هرگاه از ادراك وجود حق

۱ـ زبده ص ۵ .　　۲ـ زبده ص ۳ و ٤ .

از جهت معلوم بودنش لذّت برد مانند چشم ظاهر است وقتیکه از درك شیئی خوش‌بو لذّت میبرد از جهت آنکه قابل رؤیت و خوش رنگ است ، واین التذاذ با بهره گرفتن حس بویائی هنگام درك بوهای خوش آن شیء بسیار فرق‌دارد ؛ همچنان درك مشك بوسیلهٔ شخص بینا با حسّ بینائی ولذّت بردن از دریافت رنگ آن است که شوق زیادی دراو ظاهر نمیشود وبرای درك مشك علاقهٔ چندانی نشان نمیدهد همچو کسیکه بوی مشك را با حس بویائی درك میکند ؛ و همچنانست کسی که وجود حق را از طریق مقدّمات عقلی درك کند نمیتواند شوقی را که خاصهٔ عارف است داشته باشد »[۱] . لذّت عارف بدیدار جمال‌خدا زیاد میشود ، پس از آن اشتیاقش بمرحله‌ای میرسد که وجود خودرا در مقابل حق فراموش میکند و ببقاء حیّ قیّوم باقی میماند « کمترین علامات اشراق متلاشی شدن در اوست ، چون برای عاشق ممکن نیست بوصال معشوق برسد مگر بعد از فنا . گمان نبری که در وصول ، زحمت وجود جا دارد ؛ و بیان مطلب متصوَّر نیست چون از حدود علم و عقل خارج است »[۲] .

گفتیم که ادراك بصیرت رسیدن بعالم ازلی است . آیا بهره‌مند شدن از این طور ماوراء عقل برای هرانسانی ممکن است ؟ شرط اساسی برای گشوده شدن چشم بصیرت در باطن انسان چیست ؟ فیلسوف ما اولین سؤال را برای خود طرح کرده و دنبال سؤال خود جواب را ذکر کرده است : « آیا میگوئی : که هرعاقلی را چاره‌ای جز رسیدن بطورماوراء عقل نیست همانطور که هرطفل شیرخواری راچون زمان معلوم برسد چاره‌ای جز رسیدن بطور تمییز ندارد ؟ بدانکه طورها زیادند وهر فردی از مخلوقات را چاره‌ای جز رسیدن بطور ماوراء عقل نیست ولو بعد از

۱ـ زبده ص ۲۹ و ۳۰ . ۲ـ زبده ص ۱۰۰ .

مرگ . اما رسیدن تمام مردم باطوار ممکنه که درحق بعضی از خاصّان میباشد جایز نیست . . . و اغلب کسی که وصول بطور ذکر شده برایش ممکن نیست بر تکذیب آن پافشاری میکند وتا دم مرگ از انکارآن دست برنمیدارد تا اینکه سرپوش حقیقت بالا رود همچنانکه قرآن در حق کفّار اشاره کرده است : فویل للّذین کفروا من مشهد یوم عظیم»[۱] .

در پاسخ سؤال دوم میگوئیم که شرایط اصلی برای گشودن چشم بصیرتی که مقصود ماست دوقسم‌اند : قسمی بریاضت عقل بستگی دارند و قسم دیگر بتربیت اراده مربوطاند . اما شرط ریاضت عقل آنست که سالك بعلوم نظری همت گمارد واز آنها بهترین گفتار علما را درحلّ مشکلات مهم‌فلسفه فراگیرد . آنگاه براو واجب است که «مکرر دربارهٔ آن مشکلات ، بررسی و تأمّل نماید تا هر کلمه درخاطرش جای گزین گردد و تخم دریافت حقیقت در دلش ریشه گیرد»[۲] . همچنانکه واجب است برسالك «که با اهل کمال علمی همنشین شود .. وتمام مشکلات واندیشه‌های خودرا در مسائل فلسفی برآنها عرضه نماید»[۳] . مقصود ما از ضرورت تأمّل درعلوم نظری و مجالست با فلاسفه آن نیست که سالك مطلقاً به قدرت عقل در حلّ غوامض و مشکلات آدمی مطمئن گردد بلکه تا سالك ناتوانی عقل خودرا دریابد وبرای آزادی از فریب عقل ناتوان مساعدت شود همچنانکه این تأمّل برای سالك روشن میکند که با عقلِ خود در برابر وجود و اسرار عالم ماوراء طبیعت طوری بایستد که گدای پریشانی در مقابل بخشنده بزرگوار میایستد ، یا مانند کودك ساده‌ای که مقابل اولیاء و معلّمینش برای بدست آوردن هرچیز چشم براه است ، چه او با نیروی خود از کسب هرچیز عاجز است . وکسانیکه حالشان چنین باشد

۱ــ زبده ص ۹۶ و۹۷ . ۲ــ زبده ص ۱۰۱ . ۳ــ زبده ص ۷۱ .

« تبحر ایشان در دانش زیاد نمیشود مگر با کوشش در طلب و اشتیاق به بصیرت واطلاع بطور ماوراء عقل »[۱] و تا هنگامیکه آدمی در ادراك اسرار وجود نامتناهی با عقل محدود خود طمع میورزد باب عالم ازلی در مقابلش بسته است : « هر گاه ... طمع سردی که برفلاسفهٔ جهت دریافت حقیقت تمام اشیاء نظری سایه افکنده از تو جدا شود حقیقت گفتار پیغمبر برتو آشکار میگردد : که فرمود ـ ازدین پیر زنان پیروی کنید ـ بدانکه طلیعهٔ این طور ظاهر شده‌است همانطور که کودك گهواره‌ای هر گاه اوّلیّات عقلی را دریابد طلیعهٔ خردش آشکار گردیده است »[۲].

مهمترین شرط ریاضت عقل وادار کردن آنست که بحقیقت بصیرت ، قبل از بازشدن چشم بصیرت در باطن آدمی ، مؤمن شود ؛ وبعالم ازلی ، قبل از راه یافتن بصیرت ،یقین پیدا کنند . واین ایمان بغیب ضربهٔ کشنده‌ایست برای خودخواهی عقل که انسانی را از بردگی میرهاند و برای پذیرش فیوضات عالم ازلی آماده میسازد « همچنانکه برای عالمان حسّی متعصّب دریافتن معنای قُرب وبُعد عقلی ممکن نیست ... همانطور برای عالمان عقلی متعصّب درك کردن حقیقت قُرب وبُعد ذکر شده درقسم سوم ـ یعنی قرب وبعد بالنسبه بعالم روح وعالم ازلی ـ غیرممکن است . پس بکوش تا بعالم ازلی ایمان پیدا کنی که ایمان بغیب شاید سبب شود که خدا حقیقت امر را برتو آشکار سازد »[۳] . ایمان بغیب قبل از وصول بآن ، شرط ضروری است ودر هرطور از اطوار ماوراء عقل این ایمان بغیب ضروریست . چشم بصیرت فیلسوف ما ، قبل از نوشتن این کتاب باز شده‌است لیکن هنوز ازحقّ‌الیقین که همان طور ماوراء معرفت ودنبالهٔ علم الیقین است بهره‌مند نشده است ، اما باین طور هم قبل از دیدارش ایمان آورده است . خودش میگوید : « امّا حقّ‌الیقین را

۱ـ زبده ص ۱۰ . ۲ـ زبده ص ۹۸ . ۳ـ زبده ص ۷۸ .

تا کنون درنیافته‌ام و در طریق دریافت آن نا امید نیستم و بآن مانند ایمان کور بوجود رنگها ایمان میآوریم»[1].

اما شروطی که باز شدن چشم بصیرت بر آن متوقف است بتربیتِ اراده پیوستگی دارد: اول اینکه سالك درتصفیهٔ باطن از اخلاق ناپسند بکوشد و بهترین یار او دراین‌راه بقول عین‌القضاة: «رفاقت وهمنشینی و خدمتگزاری اهل ذوق است از صمیم دل. و مقصود از اهل ذوق مردمانی هستند که باطنهای خودرا از اخلاق ناپسند پاك کرده‌اند تا اینکه الطافی از جانب حق شامل آنها گردیده که در بیان نگنجد ... وبالاترین سعادت‌ها برای طالب حقیقت آنست که باتمام روح و دل برای خدمت مردی که در خدا و مشاهدهٔ او فانی شده بکوشد، هنگامیکه عمرش در خدمت او تمام شود خدا اورا زنده میدارد با حیاتی پاك که ازآن برای علماء جز اسم ورسم بهرهٔ دیگری نیست»[2]. هر گاه آدمی بخواهد ازنور بصیرت بهره بر گیرد واجب است براو که میل و پیوستگی خودرا از دنیا و خواستنی‌هایش قطع کند، و کسیکه گمان کند میتواند بعالم ازلی برسد درحالیکه گرفتار دنیاست سخت در اشتباه است. گویی اینکه قاضی همدانی دراین‌باره بقَسَم متوسّل میشود ومیگوید: بجان خودم سوگند! این فلاسفهٔ ظاهر بین بسیاراند که «چون هر کدام از آنها را می‌بینیم شب و روز برای طلب دنیا و خواستنی هایش میکوشند و گمان میکنند که آن کار برای امثال آنها زیان ندارد و آنها برای آسایش بدن میکوشند و فرمان خدا را امتثال میکنند. همانطور که خدا فرموده: (بهرهٔ خودرا از دنیا فراموش مکن) واین حماقت بزرگی است که رهائی ازآن ممکن نیست مگر کسی را که عنایت حق دستگیر کند»[3].

۱ــ زبده ص ۷۸. ۲ــ زبده ص ۷۱ و۷۲. ۳ــ زبده ص ۱۰.

ممکن است انسان باطن خود را از اخلاق ناپسند پاکیزه کند و میل خود را از تعلق دنیا و خواستنیهایش قطع نماید و با اینهمه چشم بصیرتش گشوده نمیشود، چون تازمانیکه ارادهٔ او غیرحق و حقیقت چیز دیگری میخواهد هرگز عالم ازلی برای او هویدا نمیگردد. عین‌القضاة این حقیقت را چنین بیان میکند: «بلی اگر بخواهی که بحقیقت آن عالم از راه ذوق دست یابی، دنیای آلوده را با تمام پلیدیهایش برای خواستاران و طالبان آن با همتهای پستشان دور بیفکن؛ و حتی خودترا مغبون آن نکرده گرد آن‌هم مگرد که توقف درراه وصال برای عاشق ننگ و پستی میباشد. بجان خودم سوگند! بعضی از شما دنیا را خواستارید و بعضی آخرت را، لیکن‌تو کجا و مردمی که آندورا پشت سرافکنده‌اند کجا! وقرآن کریم آنهارا ستوده‌ومیگوید: یریدون وجهه[1]، پس اگر چنین کنی بخشش ازلی بدل تو عطا گردیده است، تا از آسمانها وزمین بچیزی دل نبندی، قلب تشنهٔ تو را سیراب نمیکند مگر جمال ازلی که آب زندگی است.

سالك نباید گمان کند که هرگاه چشم بصیرتش گشوده شد و از اشراق نورانی بهره‌مند گردید ممکن است که از تربیت اراده بی‌نیاز شود. چون حقیقت مقدس است و حق قدوس، طواف حرمش ممکن نیست مگر با همت صادق و قلب پاك از هرچیزی جز محبت وطلب خوشنودی او. هرگاه همت صادق، سست گردد وقلب پاك آلوده شود چشم بصیرت سالك ازجلوه میافتد و دیری نپاید که ازبلندی عالم ازلی به پستی دنیای زمان و مکان سقوط کند. همچنانکه برای انسان ممکن است بسبب اهمال پی درپی نور چشمش کم شود یا اصلا ازقوهٔ بینائی محروم گردد؛ همانطور هرگاه سالك محبت حقیقت و حق را کوچك بشمرد و اندك اندك بصیرتش

۱ – زبده ص ۸۷ .

کم میشود، و اگر در اهمال غرق شود، بینائی باطن را از دست میدهد. این حقیقت را بهتر آنست از زبان قاضی همدانی بشنویم آنجا که میگوید: «زنهار زنهار که سالك اجازهٔ ورود خاشاکی را در بصیرت بدهد زیرا بسیارند چیزهائیکه بصیرت را آلوده و کم بین میسازند وبطور کلی قوهٔ ادراك را ازاو سلب میکنند... بدان که نسبت این چیزها با چشم معرفت مثل نسبت چیزهائیست که روی زمین قرارمیگیرند و زمین را از نعمت نور آفتاب محروم میسازند»[۱].

رأی عین‌القضاة را در مشکل معرفت بیان داشتیم و گفتیم که معرفت همان معانی است که تعبیرش جز بالفاظ متشابه ممکن نیست درحالیکه علم همان معانی است که تعبیر آنها به الفاظ مطابق ممکن میباشد، سپس گفتیم که بصیرت همان قوه‌ایست که نفس بوسیله آن معارف را درك میکند، درحالیکه نفس معانی علمی‌را بوسیلهٔ عقل درك میکند، آنگاه اضافه کردیم که بصیرت معارف خود را از عالم ازلیت میگیرد درحالیکه عقل معلومات خود را از عالم طبیعت و عالم زمان و مکان اخذ میکند و پس‌از آن دیدیم که بصیرت حقایق ازلی را از راه حدس درمییابد همچنانکه عقل اولیات پیوسته بدنیای خود را ازراه حدس درك میکند. لیکن عقل میتواند حقایق مجهول را ازمعلوم بطریق برهان بدست‌آورد و بدینصورت میتواند حقایق ازلی مجهول را درك نماید لیکن نه بذات آنها بلکه بصورتیکه با مفاهیم و مقولات مادی خودش مطابقت داشته باشد.

پس‌از بیان نظریهٔ معرفت بطور عمومی سعی میکنیم که ببینیم فیلسوف ما نظر خود را با حل دو مشکل بزرگی که از اشکالات غامض انسانیت است چگونه تطبیق میکند:

۱- زبده ص ۲۹.

۱ـ مشکل وجود خدا وصفات او .

۲ـ مشکل ایجاد و آفرینش .

همچنین برای ما روشن‌میشود که این نظریه‌را بیازمائیم درحالیکه درمحک تجربه قرار دارد وبوسیلهٔ آن میتوانیم رأی عین‌القضاة را دربارهٔ ماهیّت بصیرت وعالم ازل و ماهیّت عقل ودنیای زمان ومکان بصورت دقیق‌تر و روشنتر از اول دریابیم .

مشکل اول : آیا خرد میتواند وجود خدا وصفات اورا درك کند ؟

۱ـ دلیل عین‌القضاة بر وجود خدا

عقل ، وجود خالق را «بمفهوم وجودی که اعمّ اشیاء است استدلال میکنند . پس گفته میشود که : «اگر در وجود موجودی هست ، ضرورةً وجود قدیمی لازم میآید ؛ زیرا وجود بطور انحصار به حادث و قدیم تقسیم میشود : یعنی بآنچه که وجودش آغاز دارد وآنچه که آغاز ندارد ؛ و اگر در وجود قدیمی نبود حادثی هر گز بوجود نمیآمد ، چون ایجاد خود بخود ازسرشت حادث نیست . واین اصل مسلّمی است که هیچ کس را قدرت انکار نیست .

سپس گفته میشود وجود بطور قطع معلوم است واین اصل‌دوم است که مانند اصل‌اول‌مسلّم میباشد ؛ وبعد ازاین ، نتیجهٔ ضروری دواصل مذکور وجود موجودی قدیم‌است ... ودر اندیشه نمیآید که درپی این‌بیان بیان دیگری درایجاز وتحقیق ممکن گردد»[۱] .

ادراك عقل برای وجود قدیم عبارتست از اینکه عقل ، درستی قضیّهٔ تالیه را از طریق برهان دریابد : قدیم موجود است . واگر این قضیه صادق است و حکم بوجود قدیم درست است ، پس گفتار بعدم وجود قدیم سخنی نادرست و حکمی

۱ـ زبده ص ۱۲ و ۱۳ .

خطاست. تردید نیست که در نظر عین‌القضاة وجود قدیم جزوی از عالم ازل است، وهر گاه عقل دربارهٔ وجود قدیم یقین حاصل کند یعنی اینکه بتواند عالم ازلی را درك کند و حقایق مابعد طبیعت را دریابد. مقصود یقین عقل از حقایق ماوراء طبیعت آنست که عقل آن حقایق را درك میکند. پس یقین عقل بوجود خدا ادراك وجود حق نیست، لیکن ادراك صدق نتیجهٔ برهانی میباشد که صدق آن را عقل ثابت میکند. امّا بصیرت چگونه بوجود خدا یقین حاصل میکند؟ آیا بصیرت وجود خدا را حدساً درمییابد مانند چشم که رنگها را درك میکند؟ یا اینکه مانند عقل، درستی حکم‌را بوجود قدیم ازطریق برهان درمییابد؟ دیدار خدا برای کسی بطریق حدس جز ذات حق ممکن نیست چون او بتنهائی میتواند ذات خودرا بذاته با حدس کامل دریابد و برای هیچ مخلوقی حدس وجود خدا بدینصورت ممکن نیست. عین‌القضاة میگوید: «چون او بلندتر و بالاتر از آنست که برای بیننده اندیشهٔ نگریستن بحقیقتش ممکن‌باشد، ومنزّه است ازاینکه کسی‌را طمع دیدارش بخاطر افتد چون فقط او بذات خود غالب است... واز هر کمالی که بدرك انبیاء و مقربان درآید بر کنار است تا چه رسد که ممکن باشد کمالش را سایر مردم دریابند؛ همانطور که برای نادانها از هرنقصی منزّه است»[1]. پس دراینصورت بصیرت مانند عقل از حدس وجود خدا آنطور که خدا خودرا بذات خود درمییابد عاجز است با این فرق که بصیرت در کیفیّت یقین بوجود خدا با عقل اختلاف دارد زیرا بصیرت برای بدست آوردن یقین ببرهان نیاز ندارد همچنانکه عین‌القضاة میگوید: «اهل بصیرت را که بپردهٔ غیب راه یافته‌اند تردیدی نیست... در وجود حقیقتی است که وجود ازاو بطور اکمل صادر شده و این حقیقت را خدا نامیده‌اند

۱ـ زبده ص ۱٤.

مقصود از اهل بصیرت کسانی هستند که وجود این معنا را بدون مقدّمه علمی درمییابند بخلاف اهل نظر»[۱].

بصیرت برای اطمینان بحقیقت وجود خدا مانند عقل بمخلوقات احتیاج ندارد چون میتواند خدا را بدون کمك و بطور مستقیم دریابد. قاضی همدانی این حقیقت را چنین بیان میکند: «اما اسمی برای خدا عَلَم شده ـ الله ـ شباهت تام بکلمه‌ای دارد که برای دلالت برموجودیکه نظر سالك باو رسیده، وضع شده‌است، مانند کسیکه از راه وجود حسّی بوجود عقلی سفر کرده و سلوك را به‌پایان رسانیده است تا اینکه براو درهای ملکوت گشاده گردیده چون بتدریج در دریای ملکوت غوّاصی کرده بگوهر توحید دست یافته است و کلمهٔ خدا اسم عَلَمی برای همین گوهر است نه باعتبار وجودیکه از آن صادر شده بلکه باعتبار ذات آن گوهر از حیث وجودش میباشد»[۲]. ادراك وجود خدا بوسیلهٔ عقل، نتیجهٔ برهان ضروریست که عقل آنرا وسیلهٔ دو مقدمهٔ صادق ویقینی از مخلوقات گرفته است همانطور که خفّاش در لانه تاریك که وجود آفتاب را بوسیلهٔ شعاعش درك میکنند، امّا بصیرت وجود خدا را همانطور که چشم، قرص خورشید را آشکارا می‌بیند درمییابد گرچه بین او و خورشید مسافتی نامتناهی وجود داشته باشد. نظر فیلسوف ما دراینمورد چنین است: «بدان... که عقل از دریافت خدا بصورت نامتناهی دورتر است تا چشمِ ظاهر از دریافت آفتاب؛ دوری و کمال اشراق او سبب شده که عقل ازادراکش عاجزبماند. پس‌برای عقل‌ادراك وجودخدا مانند دریافتنِ نور خورشید است بوسیله خفّاشان، وبصیرت عارف برای‌ادراك حق مانند دریافتن قرص‌خورشید است بوسیلهٔ چشم‌انسان؛ امارسیدن بخورشید درحقیقت نه‌برای‌انسان ممکن‌است نه‌برای‌خفّاش»[۳]

۱ــ زبده ص ۱۳. ۲ــ زبده ص ۱۷. ۳ــ زبده ص ۹۱.

۲ـ معرفت صفات خدا

پس از آنکه عقل، وجود خدا را اثبات کرد باید دید چگونه میتواند صفات خدارا ادراك کند. بهتر است ببینیم عین‌القضاة چگونه بوجود آمدن مفاهیم صفات خدا را درفکر بشر تحلیل میکند: «هرقومی‌را بالفظی حاجت افتد وانبیاء و اولیاء ـ علیهم السلام ـ ازآن جمله بودند که همه محتاج بودند بالفاظی موضوع. پس از جملهٔ آن معانی که دیدند اوصاف ازل بود چه جمال ازل را اوصافی دیدند که آن اوصاف‌را نام درمیان خلق نبود. پس اگرسمع اثبات کردند یابصر یا کلام معذور بودند که اورا صفتی دیدند که ادراك الوان میکرد پیش از وجود الوان. در عالَم، این صفت را هیچ نامی نبود زیرا که این صفت خودرا نبود در همه عالم، که ادراك الوان کند پیش از وجود الوان. پس چون محتاج شدند این صفت‌را باخلق بگویند از اسماءِ موضوع در میان خلق، بَصَر را میدیدند، پس گفتند: خدای بصیر است؛ وهمچنین اورا صفتی دیدند که ادراك اصوات میکرد پیش از وجود اصوات <واین صفت‌را هیچ نامی نبود بنزدیك عموم> پس سمع‌را اثبات کردند. چون دیدند که هیچکس را سمعی و بصری نیست که ادراك مسموعات و مبصرات کند پیش از وجود مسموعات و مبصرات الاجلال ازل، پس گفتند: «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ وَهُوَ السَّمیعُ البَصیرُ»[1].

یکی از مریدان از عین‌القضاة پرسید چگونه ممکن است که خدا بصیر باشد و چشم نداشته باشد آیا ممکن است کسی که چشم نداشته باشد رنگ را ببیند اگر قاضی‌همدانی پاسخ فرستاد: «ای‌دوست عزیز! چشم‌را صورتی هست وحقیقتی هست صورتش‌این مُرگبست که می‌بینی‌مشتمل‌برحدقه‌واجفان، وحقیقتش‌قوّت اِبصاراست

۱ـ مکتوبات M ص ۱۳۶ .

و خاصیّت چشم این معنیست . و چون صورت چشم بود و اِبصار نبود ، از آنجا که حقیقتست چشم نیست ... اگر در صورت چشم این معنی بسته نبودی ... وجود وعدم صورت یکسان بودی ؛ ودرحقّ باری ـتعالی ـ معنی چشم بوَد واگر صورت چشم نبودی هیچ زیان ندارد لابل صورت چشم دلالت برحدوث میکند وآن در حق باری ـتعالی ـ محال است که همه چشمی حادث بود و قدیم هرگز حادث نتواند بود ... همچنین سمع را صورتی هست و حقیقتی هست صورتش جسمانی است ، واین در حق خدای ـتعالی ـ محال بود وحقیقتش نوع ادراکیست واثبات این درحق قدیم واجبست که هیچ موجودی از علم او بیرون نیست ... وهمچنین کلام را صورتی هست وحقیقتی ... »[1]
پس « اسمی که دراصل وضع چنان اطلاق کنند که درمفهومش صفتی ازصفات نقص بود چون درحق تعالی آن اطلاق کنند آن صفت نقص در مفهومش محذوف باید که بود یانه تشبیه بود واغلب اسماء او این حکم دارد چون عالِم وقادر سمیع وبصیر ، علم مابعد وجود معلوم تواند بود و نشاید که درحق او چنین صفتی بوَد که این نقص بود . . . و همچنین سمع و بصر و چشم و گوش اطلاق کنند خلق ، زیرا که هرگز ادراک مسموعات ومبصرات بی آلت چشم و گوش ندیدند وخدای را بهیچ آلتی محتاج نیست . پس همه مسموعات ومبصرات وغیر آن درعلم او بی آلتی است واین شریفترست که ادراک بی آلت بود چه حاجت بآلت نقص بود ، وهمچنین صبور در وضع ، انسان را گویند که اورا دوباعث متضادّ بود : یکی اورا برعجله دارد ، و باعث دیگر اورا برتأنّی دارد . چون باعث عجله را مقهور خود دارد این کس را صبور خوانند ... ؛ خدای را دوباعث نبود اصلا ، و البته که او کارها همه بوقت خود نه پیش از وقت کند از عجله

۱ـ مکتوبات M ص ۱۳۸ و ۱۳۹ .

ونه از وقت تأخیر کند از تکاسل. پس . . . اگر کسی بود که اورا خود اصلا باعث عجله نباشد اولیتر بود که اورا صبور خوانند»[۱].

یکی از مریدانش از جواب استاد متعجّب مانده ودوباره پرسید، آیا مقصود استاد آنست که صفت موجود وعاقل وقادر وسمیع وبصیر وصبور . . . بطور اشتراك برخدا وانسان اطلاق میگردد؟ آیا درصفت موجودّیت وعقل وقدرت خدا، وانسان شریك میباشند؟

عین‌القضاة چنین پاسخ میدهد: «چون گوئی عالِم وقادر، از آن علم وقدرت چیزی فهم کنی؛ هرچه در فهم تو آید آن علم و قدرت تو بود. و اگر هیچ فهم نکنی پس چه اثبات میکنی؟ مردان اول باثبات رسیدند، پس بنفی رسیدند، پس باثبات دوم رسیدند، و چون اینجا رسیدند بدانند که معرفت را یك حد با تعطیل ودیگر حدّ با تشبیه دیدند ...؛ ترا دومقدّمه باید ... :

یك مقدّمه آنست که بدانی که میان جبریل وحق تعالی در اوصاف کمال چندان تفاوتست که میان آدمی و سنگ، لابل این تفاوتی که میان آدمی و سنگ بود متناهی؛ و تفاوتی که میان جبریل و حق بود نهایت را آنجا راه نیست. چه تفاوت میان قدیم وحادث بیش از آن بود که میان حادثی وحادثی، واین یك‌مقدّمه بتأمّل معلوم کند.

مقدمهٔ دوم آنست که بدانی که هرگز پشه ومورچه وسنگ‌را ممکن نیست که کمال علم و قدرت ادراك کنند، و هرچه مورچه ادراك کند درخور حوصلهٔ او تواند بود لابل سنگ را خود ادراك نیست، همچنین خدای تعالی را ادراکی هست که آدمی را اصلا و البته آن ادراك نیست، واگر آدمی را ادراکی هست آن صفت

۱ــ مکتوبات M ص ۴۶۵ و۴۶۶.

با صفت ازل هیچ مناسبتی ندارد وهمچنانست که سنگ‌را نیز صفتی است از جسمیّت ولیکن بادراك آدمی مناسبت ندارد و تفاوت میان علم ازلی و انسانی بیش از آنست که میان ادراك انسانی و جسمیّت سنگ، واز جسمیت سنگ بادراك آدمی راه، کم از آنست که از ادراك آدمی بادراك حق، اَعنی به علم ازلی. و اگر دانی که در حوصلهٔ سنگ تواند آمدن که علم آدمی چه بود بدان که در حوصلهٔ بشر تواند آمدن که علم‌خدا چه بود ... ؛ واین به‌نزدیك عموم علما تعطیل نماید. اما بنزدیك خصوص، این‌عین معرفت‌است ودرمیان چنین نفی مردی می‌باید که اثبات کند واز صدف تعطیل دُرّ ثمین معرفت بدرآورد»[1].

عین‌القضاة برای اقناع مرید خود بشرح فرق نامتناهی میان صفات قدیم و حادث می‌پردازد و چنین میگوید: «دیروز نوشته بود که تفاوت میان آدمی وخدای تعالی در علم وقدرت بیش از آنست که تفاوت میان آدمی و سنگ، واین سخن غموض دارد وبنزدیك اهل معرفت یقین است، وپندارم که آن برادر پنداشته بود که این مجاز است وبطریق مبالغت نوشته‌ام، چنانکه در مبالغت گویند: فلان را سخن روشنتر از آفتاب ... ؛ این‌سخن حقیقت است نه‌مجاز، واشکال در آن از آنجا افتاده بود که گویند: آدمی را علمی و قدرتی هست، و اگرچه علم آدمی از علم ازل بعید است و علم ازل به‌هزار هزار درجه بالاتر است از علم وقدرت آدمی. آخر هم ازمناسبت خالی نبود درسنگ خود بقلیل، کثیر علم وقدرت نیست. پس میان قدرت خدای ـتعالی‌ـ وقدرت آدمی هم تناسبکی هست وچون سنگ‌را اصلا والبته قدرت نیست آنقدر تناسب میان سنگ وآدمی هم نیست واین توجیه اعتراضاتی است که برسخن خود کردم وجواب این‌اعتراض ظاهراست اما بشرحش حاجت‌است.

۱ـ مکتوبات TM ص ۱۰۴.

بدان که تفاوت میان دوآدمی کم از آنست که میان آدمی و حیوانات عجم که نشو ونما پذیر است که حیوانات عجم را آدمی در حرکت اختیاری و انواعی چند از ادراك ، اشتراکی هست ، این اشتراك نبات‌را نیست وآدمی . و تفاوت میان آدمی و نباتِ نامی کم ازآنست که میان آدمی وسنگ که نبات را آخروا آدمی در نشو ونما اشتراکی هست و سنگ را وا آدمی این اشتراك نیست همچنین آدمی وأعراض درحدّ حدوث اشتراك دارد پس تفاوت میان آدمی و عرض کم ازآنست که آدمی و قدیم جل‌الواحد وتعالی ، پس میان هیچ دوحادث هرگز آن تفاوت نتواند بود که میان قدیم است و حادث که هرکدام حادث که تو خوانی درحد حدوث مشترك باشند وقدیم را با حادث البته بقلیل و کثیر اشتراکی نیست و اگر گوئی با حادث در معنای وجود اشتراکی دارد این غلطی بزرگ است و سهوی عظیم وخطائی فاحش »[1] .

مشکل دوم که می‌خواهیم رای عین‌القضاة را دربارهٔ آن بیان داریم مسألهٔ خلق و ایجاد است . وجود عالمِ حادث بروجود خالق قدیم دلالت میکند لیکن چگونه آفرینش عالم انجام گردیده است ؟ آیا تمام مخلوقات بدون واسطه از خدا بوجود آمده‌اند ؟ یا اینکه میان خدا وموجودات واسطه‌هائی هستند ؟ خدا ارواح را بصورت خود عاقل و مرید آفریده است ، آیا ممکن است که ببعضی از مخلوقاتش صفتِ ایجاد عطا کند تا مانند خود اوآفریدگار وموجد باشند یا اینکه صفت ایجاد ضرورة بخدا منحصر است ؟ نظر عقل وبصیرت درمسألهٔ خلق وایجاد چیست ؟

فلاسفه ظاهری گفته‌اند چون خدا یکی است و موجودات متعدّد ، ممکن نیست که از واحد مستقیماً متعدّد بوجود آید بلکه بایستی از واحد عقل اول صادر

۱ــ مکتوبات M ص ۱۵۵ و ۱۵۶ .

شود وسپس موجودات بترتیب یکی بعد از دیگری بوجود آیند. اینجا عین‌القضاة سخن فلاسفه‌را خلاصه می کند: «نزد فلاسفهٔ ظاهری روشن است که خدا جز برای یکی از موجودات سبب نمیباشد واین مخلوق اوّل علّت وجود مخلوق دوم میشود و همینطور دوم برای سوم تا اینکه انسان بوجود آمده است و بدینصورت ممکن نیست که از واحد جز واحد صادر بشود»[1]. هر گاه موجودات را با عینك عقل که خود گرفتار زمان ومکان است بنگریم ناچاریم اعتراف کنیم که موجودات بترتیب از واحد صادر شده اند، لیکن این اشتباهِ آشکاریست نزد بصیرت و قاضی همدانی معتقد است که: «موجودات را در پیدایش از خدا ترتیبی است: بعضی از آنها متقدّمند، مثل‌مفرد، قبل ازجمع، ومرکّب، قبل از بسیط. این‌را اگر بنظرعقل بنگریم صحیح باشد واگر با نظر معرفت نگاه کنیم اشتباه است، واین مطالب را عقل نمیتواند ادراك کند»[2].

ازاین سبب می‌بینیم که این مشکل را قاضی همدانی چنین حل میکند: «آنانکه با چشم عقل موجودات را می‌نگرند وآنها را بترتیبی مشاهده میکنند ودر میبابند که بعضی از دیگری ضرورةً بخدا نزدیکترند... و مصدر موجودات را یکی می‌بینند و موجودات صادر شده از واحد را کثرت میشمرند ناچار برای بیان چگونگی صدور کثرت از وحدت بجملات پیچیده و نظریات خنك متوسّل میشوند. اما آنانکه با چشم معرفت می‌نگرند برای موجودات اصلا ترتیبی قائل نیستند و بعضی را بردیگری مقدّم نمیدارند، بلکه هویّت خدا را بدون فرق‌همراه هرموجود معتقدند مانند همراهی او با موجود اول در نظر علماء»[3].

هیچکس نباید چنین گمان کند که این همراهی و معیت خدا با موجودات

۱ـ زبده ص ٤٤ و٤٥. ۲ـ زبده ص ٦٣. ۳ـ زبده ص ٦٦.

او را مقید میکند، چنانکه موجودات بوجود او مقیدند؛ زیرا خدا از هرنسبتی بر کنار است و بودن خدا با موجودات، او را محدود بمخلوق نمیکند. امّا موجودات همیشه مقید و پیوسته بوجود خدا هستند. عین‌القضاة میگوید: «بدان که خدا بوده است درحالیکه با او هیچ موجودی نبوده و همچنین بتصور نمیآید که موجودی با او بوده باشد چون برای موجودی مرتبهٔ معیت با او ممکن نیست، هیچ چیز با خدای ـ عزوجل ـ نیست لیکن او همراه تمام موجودات میباشد، و اگر معیت او با هرموجود نبود، درهستی موجودی باقی‌نمیماند»[1]. پس «بکوش تا بوجود چشمی در باطن آدمی معتقد شوی که هر گاه آن چشم گشوده شود آدمی درمییابد که وجودهویت ازلی همراهی هستی هر موجودی است، و عقل از ادراک آن قاصر است پس ناچار عقل بعضی ازاشیاء را بحی قیوم نزدیکتر ازبعضی دیگر می‌بیند»[2].

سخن عقل درمورد فیض ترتیبی مخلوقات نه تنها خطاست بلکه بنظر قاضی همدانی: «نزد اهل بصیرت کفر آشکاریست؛ پس فرق نیست میان کسی که دو قدیم واجب بالذات قائل شود و کسیکه دو سبب قائل شود که هریك بتنهائی برای ایجاد صالح باشند. لیکن براستی و بدون تردید هیچ موجودی در وجود نمیتواند سبب وجود چیز دیگر باشد مگر خدا. حقیقت سببیت عبارت از ایجاد صور وجود در معدوم است. بنابراین وجود علت برای پیدایش معلول ضروریست، زیرا معدوم برای علت بودن صالح نیست... هیچیك از موجودات ممکن، ذات و وجود حقیقی ندارند چون وجود حقیقی و ذات واجب، منحصر بخداست و بس. و آنچه که درحقیقت وجود ندارد چگونه میتواند دیگری را سبب باشد؟ و آنچه

۱- زبده ص ۶۲ و ۶۳. ۲- زبده ص ۶۷.

بنفسه وجود ندارد چگونه دیگری را بوجود میآورد ؟ براستی سبب آنست که بذاته دارای ذات کامل باشد سپس دراووجود زیاد گردد تا برنیستی‌ها چیره شود وصورتهای وجود را بر معدومات بپوشاند . اما آنچه بذاته کامل نیست بلکه وجود و صفاتش بوجود غیر ، متعلق و قائم است ذاتش درنهایت نقصانست و شایستگی ایجاد وجود ندارد »[1] .

بالطبع عقل‌ازادراك همراهی (مساوقه) وجود ازلی باهستی‌هرموجودقاصراست چون تصورصدور موجودات از واجب‌الوجود ، صدور ترتیبی اجباری است که امری پیوسته‌بتر کیب وسرشت عقل‌است وبرای عقل‌چاره‌ای‌جزاین‌نوع‌تصورنیست . لیکن آیا بصیرت قادر است که برای عقل که در بند زمان و مکان است راه حلی مناسب پیدا کند ؟ آیا برای عارف ممکن نیست که برای صدور مخلوقات بیندیشد و برای احترام بحقیقت، صفتِ ایجاد را بخدا منحصر کند وعقل را باندازهٔ فهم و استعدادش مخاطب قراردهد تا تسلسل وترتیب صدور موجودات را ازواجب‌الوجود اقرارنماید ؟ پاسخ این‌سؤال‌را بهتراست اززبان قاضی‌همدانی بشنویم آنجا که میگوید : « ازبیان صدور موجودات ازقدرت ازلی بطریقی که برای عقل ادراکش ممکن باشد چاره‌ای نداریم اگرچه درنظر عارف این خطاست . . . آنچه در خرد برای این مطلب راست مینماید آنست که گفته شود : وجود از خدا برموجود اول صادر شده و آن درنظر عقل‌نزدیکترین موجود است . . . واین وجود اول یکی ازشروطی است که استعداد شیٔ دیگری را برای پذیرش نور قدرت ازلی تکمیل میکند ، و استعداد این شیء باشرط وجود روح مانند استعداد روح است بدون شرط ، سپس این وجود دوم برای وجود سوم شرط میشود و میتواند همان دومی برای شیء سوم و چهارم هم شرط

۱- زبده ، ص ۴۵ .

باشد... و این اندازه گیری برای دریافت چگونگی پیدایش موجودات متعدد ازحق یکتا ترا بس است»[1].

دراین بیان، صفت ایجاد بواجب‌الوجود منحصر شده است باینکه بعضی از موجودات شرط تکمیل استعداد بعضی دیگرند برای قبول وجود از قدرت ازلی. اما عقل قاصر گاهی در پرسشهای خود پافشاری میکند و عین‌القضاة پرسشهای فلاسفه را مختصراً بیان میدارد و بآنها پاسخ میدهد: «اگر واجب‌الوجود از لحاظ سببیّت کامل است، چرا معلولش دیرتر ظاهر میشود و دنبال آمدن (تأخر) معلول از علت کامل، غیرممکن است؛ و اگر علت درسببیت ناقص است وسببیتش بوسیلهٔ بعضی شروط کامل میشود بایستی گفت که خدا در سببیت شریك دارد پس چه شده که دیگران را مانند خدا سبب نمیدانید با اینکه اعتراف میکنید که این چیزها هریك دروجود دیگری شرط هستند؟

رد این اشکال برای ما آسانست، ما میگوئیم: وجود شرط دراستعداد مشروط برای آمدن درو جود، اثردارد ولی نه درسببیت ذات واجب همانطور که پراکنده‌شدن ابرها در آمادگی زمین برای پذیرفتن نور آفتاب اثر دارد ولی هیچگونه اثری برای تکمیل آفتاب ندارد وهیچکس نمیتواند بگوید که پراکندگی ابر شرط است برای تکمیل سببیت آفتاب؛ یعنی پرتوافکنی آن برزمین ممکن میشود تا مشروط بوجود آید. زیرا ما میگوئیم که پراکندگی ابر زوال اوست وزوال ابرامرعدمی است و امر عدمی صلاحیت شرط بودن برای امر وجودی یعنی ایجاد کردن را ندارد پس چگونه سببیت را سزاوار است؟ واین نهایت بیانی است که در پی آن تمثیل میشود گفت و بیان دیگری برای اثبات آن ممکن نیست... اگر نور آفتاب گرفته شده و بذاته فانی ومعدوم واز بین رفتنی است پس درحقیقت نوری جز آفتاب وجود ندارد

۱ - زبده ص ٦۳ و ٦٤.

و نور ماه چیزی جز نور خورشید نیست حتی کأنه هو هو . بدینصورت ماه چگونه میتواند درپرتو افکنی نور با آفتاب شریك بحساب آید وهمانطور که نوری جزنور خورشید نیست وجودی هم‌جز وجود خدا نمیباشد . وجود موجودات خارج از وجود حق نیست بل هوهو»[1] .

دیدیم که صفت ایجاد و خلق بخدا منحصر است و موجود اول که از خدا صادر شده است در ایجاد مانند پست‌ترین موجودات از ایجاد وخلق ، عاجز است . برای ما باقی میماند باینکه بدانیم واجب‌الوجود چه وقت موجودات را آفریده است ؟ اگر فرض کنیم که موجودات بتسلسل آفریده شده‌اند پس میگوئیم : کی خدا موجود اول را آفرید ؟ آیا فاصله‌ای بین وجود خدا و ایجاد موجود اول بوده است یانه ؟ و اگر فرض کنیم که بدون تسلسل موجودات آفریده شده‌اند پس میگوئیم : عالم چه وقت آفریده شده است ؟ وآیا فاصله‌ای بین وجود خدا و ایجاد این عالم بوده است یا خیر ؟ بقول قاضی همدانی : «عقل گمان میکند که عالم باید مانند خدا قدیم باشد زیرا اگر عالم نبوده و سپس بوجود آمده چرا از پیش موجود نبوده با اینکه سبب وجودش که خدا باشد با کمال موجود بوده است ؟ وهنگامیکه عالم بوجود آمد آیا سببی برای خلقتش حاصل‌شد یانه ؟ اگر بگوئی نه ، محالست چون ازاین گفتار لازم میآید که حدوث حادثی را بدون سبب قائل شویم؛ واگر بگوئی بلی، سببی برای خلقتش پیداشده پس پیدایش سبب معدوم که در عدم بروش پیوسته‌ای بوده وسپس پیدا شده محالست زیرا پیدایش سبب معدوم درذات واجب محالست چون‌وجود دیگری ازواجب نبوده تاوجود معدوم‌شرط باشد همچنانکه فرض شده»[2] که میان خداوعدم سببی موجود است .

۱ــ زبده ص ۴۷ ۲ــ زبده ص ۷۵ .

عقل دربند زمانست ومادامیکه عقل فعل خالق را که ازلی و خارج از زمان ومکانست با مفاهیم مادی خود میاندیشد ناچارست که قدیم بودن عالم یا قدیم بودن موجود اول را فرض کند تا تناقضات تصوری را که ازقول بحدوث عالم پیدا شده حل نماید؛ لیکن تناقضات پنداری نتیجه عجز عقل ازدریافت ازلیت خداست. عقل گمان میبرد که ازلیت خدا زمان بدون آغاز است وهمچنان قدم عالم یا قدم موجود اول‌را میاندیشد. قاضی همدانی میگوید: «حقیقت آنست که قبل وبعد پس از پیدایش زمان بوجود آمده‌اند و درآن موقع جز قبلیت ذات و شرف خدا چیزی نبوده است ... وقبلیت میان خدا وموجودات حادث، حد و انتهائی ندارد دراینصورت گفتاری درست‌تر ازاین سخن نیست که: خدا بوده است قبل از موجود اول با قبلیتی نامتناهی.. واین سرّ بزرگیست. چون راه هرممکن به‌ممکن دیگر متناهی است و راه هرممکن بواجب الوجود نامتناهی است و اگر چنین نبود لازم میآمد که متناهی زیادتر ازنامتناهی باشد؛ واین‌محالست. این قضایا از اولیاتی است که فقط چشم بصیرت آنها را درك میکنند و راه دریافت آنها برچشم خرد مسدود است. بنابراین بعلم وتجربهٔ ناچیز خود در ادراك این قضایا طمع مکن»[۱].

اگر بخواهیم عقل را کمك دهیم تا ناتوانی ادراك حقیقت این راز بزرگ‌را درك کند ممکن است که شرحی بیفزائیم وبگوئیم که «کائنات ازقدرت ازلی‌بوجود آمده‌اند درصورتیکه قبل‌وبعدی در وجود نبوده‌است. اگر گفته شود که چرا پیش ازآن بوجود نیامدند؟ گوئیم: قبل وبعد دوصفت عرضی زمان هستند وزمان پس‌از وجود اجسام پیدا شده است وهمانطور که شایسته نیست گفته شود که قبل از اجسام فوق وتحتی بوده است زیرا آنها هم دوصفت عرضی مکان هستند، همچنان قبل‌وبعد

۱ـ زبده ص ۷۵ و۷۶.

نمیتوانند پیش‌ازوجود اجسام بوده‌باشند چون این‌امرمتعلق‌بوجود زمانست؛ ووجود زمان بروجود حرکت متوقف است و وجود حرکت بروجود اجسام متکی است. زمان ظرف حرکت است همانطور که مکان ظرف جسم است»[1].

حقیقت آنست که‌همراهی (مساوقه) وجود خدارا باوجود عالم‌بگذشته‌وآینده نمیتوان تعبیر کرد همچنانکه زمان حاضر که جزوی از زمانست این همراهی را نگنجد. قاضی همدانی میگوید: «پس خدا هرجاباشد گذشته وحال وآینده وجود ندارد؛ وکسیکه معتقد باشد که عالم باوجود حق همراه‌است سخت در اشتباه است زیرا خدا را زمان و مکانی نیست و او برزمان ومکان و سایرموجودات احاطه دارد؛ وپیشی (تقدم) وجودش برتمام اشیاء یکسان است چون تقدم وجودش بروجود عالم مانند تقدم اوست بروجود صورت کلمات نوشته شده دراین کتاب بدون فرق... وهستی خدای بزرگ پیش از زمان آینده مانند هستی اوست پیش از زمان گذشته بدون فرق؛ وبرای عارف این امری یقینی‌است وعلمای ظاهری ازادراك این مطلب ضرورةً عاجزند... حقیقت آنست که خدا موجود بوده درحالیکه هیچ چیز با او نبوده است و اکنون موجود است درحالیکه هیچ موجودی با او نیست و موجود خواهد بود درحالیکه چیزی با اونخواهد بود زیرا ازلیت او بدون فرق با ابدیتش همراه است»[2].

بصیرت، حقیقت فعل خدا را که ازلی وابدی‌آن یکسان است آشکارا درمییابد لیکن عارف هنگامیکه میخواهد حقیقت دریافت‌های خود را بازگو کند الفاظ باو خیانت میکنند (یعنی قدرت بیان حقیقی درآنها نیست) زیرا بقول قاضی همدانی اگر بگوید: «خدا بوده است درحالیکه با او هیچ موجودی نبوده گفتارش متشابه

۱- زبدة ص ۵۴ و ۵۵. ۲- زبدة ص۵۶ و ۵۷.

میشود چون لفظ بوده دلالت میکند بر وجود موجودی در گذشته؛ واگر بگوئیم که با او چیزی نبوده پس چگونه زمان با او موجود است؟ دراینصورت میان گفتار ما باینکه خدابوده وهست وخواهدبود فرقی نیست. واین بیان، نهایت آن چیزیست که درمضیق الفاظ و عبارات میتوان گنجانید . . .

شاید اکنون مایل باشی باینکه معنی ازلیت وچگونگی پرواز بعالم ملکوت رابدانی چون ظاهراین کارمحالست بدان کسی که گمان برد ازلیت چیزی است گذشته سخت دراشتباه است؛ واین وهمی است که برغالب مردم مسلط است زیرا هرجا ازلیت باشد ماضی ومستقبل وجودندارد؛ چون ازلیت بدون فرق بگذشته وآینده محیط است و کسیکه گمان برد کوچکترین فرق میان گذشته و آینده هست باید بداند که هنوز در بند خیال است. چون زمان حضرت آدم بازلیت نزدیکتر اززمان مانیست بلکه نسبت تمام زمانها بازلیت یکسان است . . . زیرا ازلیت بهرزمان احاطه دارد وبرهرزمان متقدم است ودرزمانی نگنجد همچنانکه علم در مکانی نمیگنجد. اگراین معانی رادریافتی بدان که میان ازلیت وابدیت درمعنا هیچ فرقی نیست بلکه هر گاه ازوجود این حقیقت نسبت بزمانهای گذشته سخن رفته است لفظ ازلیت بطور عاریت بکارمیرود؛ و برای بیان این حقیقت نسبت بگذشته و آینده ناچاریم دو لفظ مختلف بکاربریم و گرنه برای دریافت حقیقت ازلیت خدا ازجاده مستقیم منحرف شده‌ایم. اکنون دانسته‌باش که هر گاه میگوئیم خدای تعالی خواست و خواهد و شناخت و شناسد و توانست و تواند ضرورة بدینگونه تعبیر متوسل شده‌ایم زیرا اگر برای خدا گذشته و آینده معنی ندارد برای فعل‌اوهم اختلافی میان گذشته و آینده نیست (یعنی فعل او تعلقی بگذشته و آینده ندارد). بلی هر گاه اراده خدا بزمان گذشته نسبت داده شود گفته میشود خدا خواست واگر بآینده نسبت داده شود گفته میشود که میخواهد؛ و این

کلید رازهای زیاد ومشکلات بزرگی است؛ واگر اینطورباشد مسلم است که سالك از راه دانش بازلیت نمیرسد. بلی مُمکن است معنای ازلیت را بوسیلهٔ دانش دریابد لیکن دریافت معنی چیزی است و رسیدن بآن چیزی دیگر. گفته بودیم که رسیدن بازلیت از راه علم غیرممکن است زیرا طالب علم هنوز دربند زمانست وهرگز بازلیت نمیرسد مگر وقتیکه بند زمان ومکان را قطع کند»[1].

توضیحاتی برنظر عین‌القضاة دربارهٔ علم وعقل

درقسمت دوم ازاین فصل میخواهیم نظر عین‌القضاة را درمورد علم وعقل یعنی درباره توانائی عقل برای اثبات حقیقت خدا و شناخت صفات او توضیحی چند بدهیم.

فیلسوف‌ما علم‌را چنین‌محدود کرده ومیگوید: «هرچیز که بتوان معنای آنرا بعبارتی درست ومطابقِ آن تعبیر نمود علم است»[2] پس مفاهیمی که علم بکار میبرد مفاهیم‌مطابق یامتواطیء هستند Univoques لیکن‌محدود کردن علم بدینصورت جز برعلم طبیعی یا علوم طبیعی بطور عموم منطبق نیست. سپس عین‌القضاة قدرت عقل را بدریافت معانی دنیای اجسام منحصر کرده است لیکن او پس ازاین بیان با اینکه عقل‌را برای ادراك حقایق ازلی ناتوان شمرده است برای‌ادراك بعضی ازصفات عالم‌ازلی همان عقل‌را وسیله ادراك قرارداده است. بعد ازاین عجبی نیست که ببینیم فیلسوف ما برای حل مشکل عقل گاهی توانائی وگاهی عجز عقل‌را اثبات میکند.

عین‌القضاة وقتیکه مفاهیم متواطیء را درمعانی عالم اجسام منحصر کرده راه را درست پیموده است و هنگامیکه گمان کرده که عقل جز بدریافت آن علم که بمفاهیم متواطیء محصور است قادر نیست بخطا رفته است. زیرا حقیقت آنستکه:

۱ــ زبده ص ۵۸ تا ۶۰.   ۲ــ زبده ص ۶۷.

اولاً ـ علم دوقسم‌است : علم طبیعی یا علوم طبیعی و علم مابعد طبیعت . اما موضوع علم طبیعی ماهیت موجودات مادی و اعراض آنهاست ، وموضوع علم مابعد طبیعت هستی موجودات ووجود هر موجود ازحیث وجود است .

ثانیاً ـ عقل‌دونیرو دارد : نیروئیکه عقل بوسیله‌آن، ماهیت موجودات مادی و عوارض آنها را درمییابد و این ، نیروی تصوّری Ratio نام دارد ؛ و نیروئیکه هستی موجودات و چگونگی (اِنّیت) آنها را درك میکنند و نیروی تصدیقی Intellectus نامیده میشود .

ثالثاً ـ عقل مفاهیم متواطیء را برای تعبیر از علمی که بطریق تصور کسب کرده وضع‌میکند درحالیکه مفاهیم متماثل Analogiques را برای تعبیر ازدریافت اصالت هویت موجودات وخصائص متعالی وجود آنها بکار می‌برد .

اولا : فرق میان علم طبیعی وعلم مابعد طبیعت

موضوع علم طبیعی یا علوم طبیعی بطورکلی ماهیت اجسام و اعراض آنهاست آن اعراضی که بتوانیم بوسیله ابزار وآلات علمی امروزی که درعصر ما بحد اعلای ترقی و پیشرفت رسیده بسنجیم ؛ درحالیکه موضوع علم مابعد طبیعت به‌هستی از نظرهستی منحصر است . پرمانید Parménides اولین فیلسوفی است که صفت اطلاق در هستی را دریافته است واز این جهت اورا براستی مکتشف علم ماوراء طبیعت نامیده‌اند . اما مؤسس این علم ارسطو است زیرا او اول کسی است که موضوع علم متافیزیك را ازدیگر علوم تفکیك کرده است .

هرعلم ازعلوم طبیعی درمظهری از مظاهر وجود منحصر شده است : موضوع ریاضیات دروجود کمّی است وموضوع فیزیك ، وجود متحرك است وموضوع جانور شناسی وجود زنده است و موضوع روان‌شناسی وجود ذی‌روح است وغیره . . . اما

موضوع علم مابعد طبیعت منحصر درهستی از نظر هستی ودر خواص هستی است. فلاسفه قرون وسطی وبعضی فلاسفه بعد از آنها نظریه ارسطو را درباره تحدید علم مابعد طبیعت قبول کرده‌اند اگرچه در دریافت مقصود از هستی بین خود اختلاف نظر دارند وما می‌بینیم که ابن‌سینا پس از ارسطو وبروش او موضوع متافیزیك را بطور روشن مورد بحث قرار داده است چنانکه میگوید: «علم برین با موضوع وی نه چیزیست جزئی بلکه هستی مطلق است از آن جهت که وی مطلقست؛ ومحمولات مسائل وی آن حالها است که هستی‌را ازقبل خودست واورا ذاتیست ... هستی را خرد خود بشناسد بی‌حد وبی‌رسم که اورا حد نیست که اورا جنس وفصل نیست که چیزی ازوی عامتر نیست واورا رسم نیست زیرا که چیزی ازوی معروفتر نیست»[1]. امامسائل مربوط بوجود ازحیث وجود اینست «کلی‌بودن وجزئی‌بودن، وبقوت بودن وبفعل بودن، و شاید بودن و هرآینگی بودن، وعلت بودن و معلول بودن، وجوهر بودن وعرض بودن از قبل آنست که وی هستیست... واندرین علم باید که نگردیده آید اندرسببهائی که مرهمه هستی‌را بود نه مرریاضی‌را یاطبیعی‌را وبس، بل‌آنکه همهٔ هستی را بود؛ و شناختن آفریدگار همهٔ چیزها و یگانگی وی و پیوند همهٔ چیزها بوی هم اندرین علم بود؛ واین پاره ازاین علم که اندر توحید نگرد اورا خاص علم الٓهی خوانند وعلم ربوبیت گویند واصلهای همه علمها اندرین علم‌درست شود»[2]. اگر از ابن‌سینا تعریف وجود از حیث وجود را روشنتر بخواهیم بایستی بکتاب نجات او رجوع کنیم آنجاکه میگوید: «وجود از حیث وجود را نمیتوان جز بتسمیه بیان داشت چون وجود مبدأ اول برای هر تعریفی است پس تعریفش ممکن نیست بلکه بدون واسطه صورت ذهنی دارد».

---

۱ ــ دانش نامه علائی ص ۷۱ و۷۲. ۲ــ دانش نامه علائی ص ۷۲.

اگر سخن ابن‌سینا بپذیریم که مفهوم Concept وجود، اسم است این تعریفی برای وجود میباشد چون اسم همان چیزی است که عقل تصور میکند مانند کلمه انسان که برمعنائی دلالت میکند که عقل تصور کرده است نسبت بسایر افراد بشر. همینطور کلمه حیوان و جسم... واگر بگوئیم که وجود اسم است معتقد شده‌ایم که آن مفهومی متواطیء است، ولی‌سبب ناتوانی عقل ازتعریف وجود آنست که تعریف عبارت ازبیان مجهول بوسیله معلوم وهر تعریف بمفاهیمی معلوم فی حد ذاته نیازمند است که آن مفاهیم احتیاجی بتعریف ندارند. هگل Hegel تعریف وجودی را که از اعم مفاهیم متواطیء است قبول کرده لیکن این نظر را که این مفهوم موضوع مهمترین علوم بشری یعنی موضوع علم متافیزیك است رد کرده است. دراین نظر حق با اوست زیرا مفهوم اسم وجود جز «تجرید صرف ونفی محض و عدم بالذات نیست... وجود وعدم جز دومفهوم تو خالی چیز دیگری نمیباشند وهریك به‌تنهائی از دیگری توخالی‌تر هستند»[۱]. اما برگسون در انتقاد مفهوم وجود از هگل جلوتر رفته وبا دلیلهای متعدد بیان میکند که مفهوم عدم از مفهوم وجود غنی‌تر است: «زیرا مفهوم شیئی ناموجود ضرورةً مفهوم شیئی موجود است مزیدا براینکه تصور وجود را ازشیئی نفی کرده‌ایم»[۲].

نظرهگل وبرگسون صحیح است اگرلفظ وجود را مفهومی انتزاعی‌متواطیء بشمریم ولی بقول ملاصدرا حقیقت آنست: «که وجود گاهی برمعنی انتزاعی عقلی که از معقولات ثانیه است دلالت میکند و این وجود از مفاهیم مصدری است که جز درذهن تحقق‌پذیر نیست وآنرا وجود اثباتی نامند و گاهی وجود بامری حقیقی

۱ـ هگل: دائرةالمعارف اصول علوم فلسفی بزبان‌آلمانی ج ۷۲ ص ۶۰.

۲ـ تطور سازنده Evolution Créatrice ص ۲۹۸ تا ۳۲۲.

که مانع پیدایش عدم و یا چیزی از ذات و ماهیت است دلالت میکند. . . ماهیت محض بدون وجود عینی‌اش وجود خارجی ندارد برعکس تصور متأخرین. این گروه سخت اشتباه کرده‌اند وقتی گفته‌اند: حقیقت عینی از تعریف وجود نیست بلکه وجود جز امر انتزاعی عقلی چیز دیگری نمیباشد»[1].

هنگامیکه میگوئیم موضوع علم متافیزیك وجود از حیث وجود است مقصود از وجود عینیّت و انیّت و هویّت هر موجود است و فعلی که موجود بآن، وجود دارد زیرا فعل هرموجود «بودن آن موجود است در خارج»[2]؛ واین آن چیزی است که مانع پیدایش عدم برای موجود میشود؛ و دراین حالت مقصود بمفهوم وجود من‌حیث وجود تمام موجودات خارجی است زیرا ازنظر وجود، یعنی مانع پیدایش عدم بروجود، هیچ فرقی میان موجود و موجود دیگر نیست. پس میان موجودی که واجب‌الوجود است وموجود حادث، فرقی نیست؛ همچنین میان موجود روحی و موجود مادی فرقی نیست، چون تمام موجودات در فعلی که مانع عدم آنها میشود مشترکند. معنی وجود: بودن در خارج است و این معنی میان تمام موجودات مشترك است. و کرکی‌گرد Kierkegaard درست گفته است: «اگر مگسی در وجود آید موجودیتش کمتر از موجودیت خدا نیست وموجودیت خدا زیادتر از موجودیت آن مگس نمیباشد». شکسپیر همین حقیقت را در نمایشنامهٔ هملت از زبان قهرمان داستان چنین بیان کرده: «بودن یا نبودن، مسأله اینست»[3].

بعضی از فلاسفه مانند استوارت میل صفت موجودیت یا انیّت یا هویّت

۱ــ اسفار ج۱ ص ۶۰ و۶۶. ۲ــ شرح حکمت‌العین ص ۸.

۳ــ To be or not to be this is the question.

موجودات را بموجودات مادی منحصر کرده‌اند و هویت را بآنچه با حواس درك شده ویا میشود تعریف کرده‌اند . اگر این نظریه درست باشد لازم میآید که تمام آنچه راکه در عالم خواب حس میکنیم وجود حقیقی داشته باشند . در حقیقت احساس ما به هستی قلم ، علت موجودیت قلم نمیگردد بلکه احساس ما نتیجه موجودیت قلم است ، واین هستی فعلی است که از احساس ما مستقل است چون هستی قلم قبل از احساس ما بوده وپس از احساس ماهم خواهد بود ؛ بنابراین وجود قلم از احساس مستقل است با اینکه وجودش سبب احساس ما است . حقیقت آنست که وجود اجسام ازحیث مادی امری است متکی بماهیت آنها نه بوجود خارجی آنها چون موجودیت باجسام منحصر نیست بلکه شامل هستی تمام موجودات میباشد .

همچنانکه بعضی از فلاسفه مثل دکارت Descartes گمان برده‌اند که موجودیت عبارتست از تفکر و دکارت حدس فعل تفکر را بنیان یقین برهستی قرارداده وسپس ادراك فعل تفکر را اساس علم مابعد طبیعت پنداشته است درحالیکه میگوید : «من فکر میکنم پس هستم» . دریافت فعالیت فکری انسان ، تابع دریافت وجود خود او وموجودات اطراف میباشد پس من تفکر را درنمییابم بلکه وجود خودرا با آنچه که از فعالیت فکری وغیر فکری از آن صادر میشود درك میکنم . پس وجود جسم من کمتر از وجود عقلم نیست وعقلم از لحاظ موجودیت - از موجودات مادی اطرافم بیشتر نمیباشد .

موضوع علم مابعد طبیعت ، وجود از حیث وجود است ؛ و مقصود از وجود وجود انتزاعی نیست بلکه هستی‌موجودات و انیّت آنهاست : بعضی ازهویت‌ها دارای ماهیات و اعراض محسوس هستند مانند حالت تمام موجودات مادی و بعضی از هویتهای دیگر دارای ماهیات واعراض غیر محسوسی هستند مانند حالت عقول

مجرده ، موضوع مابعد طبیعت در دسته‌ای از این موجودات بخصوص منحصر نمیشود بلکه تمام هویتهای موجودات و موجودیت هرموجود را شامل میشود . و هر صفت متعالی که در هستی موجودات قرار گرفته جزوموضوع علم متافیزیك است . صفات متعالی Transcendantaux وجود دو دسته‌اند ذاتی و اضافی : صفات ذاتی وجود عبارتند از وحدت و تشخیص تمیّز ؛ وصفات اضافی وجود عبارتند از حقیقت و خیر وجمال این هر دو صفات را صفات متعالی نامیده‌اند زیرا تمام هستی‌هارا شامل میشوند : هستی خدا وهستی عقول مجرده وهستی سایر موجودات . صفات دسته اول متعالی را ذاتی نامیده‌اند زیرا صفات وجود ازحیث وجود با صفات موجودیت بالذات موجود هستند ؛ اما صفات متعالی دسته دوم را از آنرو صفات اضافی نامیده‌اند که با اینکه ازصفات متعالی هستند لیکن موجودیت را نمیتوانند بذاتها وصف کنند بلکه وصف موجودیت درصورت اضافه شدن بچیز دیگر ممکن میگردد پس وقتیکه میگوئیم : هرموجود حقیقتی دارد ، حقیقت را بموجود بوسیله عقل اضافه کرده‌ایم ؛ همانطور وقتی که میگوئیم : هرموجود خیر است ، صفت خیر بوجود بوسیله اراده ما اضافه گردیده است ؛ همچنین وقتی میگوئیم : هرموجودی زیباست ، زیبائی را بوجود بوسیله ادراك تناسب ترکیب موجود اضافه کرده‌ایم .

گفتیم که موضوع علم مابعد طبیعت ، هستی و انیّت موجودات‌است درحالیکه علوم طبیعی بماهیت وعوارض اجسام منحصر گردیده‌است حقیقت آنست که هرموجود از دومبدأ اساسی ، ماهیت و هویت ، ایجاد شده : مثلا ماهیت منزل غیر از هویتش میباشد چونکه میتوانیم نقشهٔ منزلی زیبارا بدست بیاوریم بدون اینکه خود منزل را دراختیارداشته باشیم . تمییز بین هویت وماهیت درهرموجودی جزخدا (زیراماهیت خدا عین ذات اوست) ضروریست ، چون ماهیت هرموجودی مبدأی است که بوسیله

آن ، هستی هر موجودی از هستی موجودات دیگر مشخص میگردد ؛ و اگر برای هر موجود ماهیتی جداگانه نبود هستی تمام موجودات یکی بود و مذهب حلولی Panthéisme مذهبی حقیقی بحساب میآمد . دبیران کاتبی قزوینی ضرورت تشخیص را در هر موجودِ حادث میان ماهیت و هویت چنین تعبیر کرده است : «وجود ، خود ماهیت نیست و داخل در تعریف ماهیت هم نمیباشد و گرنه تعقّل هر ماهیت ممکن ، تعقل وجود آن ماهیت است یا اینکه تعقل وجود هر ماهیتی مستلزم وجود همان ماهیت میباشد ، واین دوفرض باطل هستند ؛ زیرا ممکن است ما وجود مثلث را تعقل کنیم درحالیکه در وجودش شك داریم . بعلاوه اضافهٔ وجود بماهیت مانع صدق وصف هردوی آنها بیك صفت میگردد ، واین درست نیست زیرا صفت سیاهی تنها قابل وجود وعدم میباشد و سیاهی اگر بوجود اضافه شود اضافهٔ صفت وجود وعدم برای آن صادق نمیباشد »[۱]

واگر بگوئیم که هر موجودی از دو مبدأ متافیزیکی متمایز ایجاد شده مقصود آن نیست که هویت حقیقتی است مستقل و قائم بالذات مانند حقیقت جسم و روح ؛ همچنانکه مقصود از تشخیص میان هویت و ماهیت آن نیست که هویت عرضی است که بماهیت اضافه میشود « بلکه هویت ، خود وجود ماهیت است نه وسیلهٔ اثبات شیء دیگری برای ماهیت تا اینکه وجود جزء ثبوت ماهیت گردد »[۲] و «هویت فعل نهائی برای تمام موجودات و تمام صورتهاست وآن کمال است برای هرچیز »[۳] .

۱ـ شرح حکمت العین ص ۹ . ۲ـ ملاصدرا : اسفار ج۱ ص۴۳ .

۳ـ توماس اکوینی : دائرةالمعارف الهی بزبان‌لاتینی قسم‌اول سؤال‌چهارم تعلیق ، فصل‌اول .

فرق میان نیروی تصوری Ratio و نیروی تصدیقی عقل Intellectus

موضوع مابعد طبیعت ، موجودیت هر موجودیست لیکن چگونه عقل بشری موجودیت تمام موجودات را درمییابد ؟ برای عقل دو نیروی اساسی وجود دارد : نیروئی که بوسیله آن ، ماهیت موجودات مادی را درك میکند و نیروئیکه با آن موجودیت موجودات را درمییابد .

اما نیروی تصوری نیروئی است که عقل بوسیله آن دریافتهای خودرا از موجودات مادی انتزاع میکند . آدمی از محیط خارج بصورتهای مختلف ، متأثر میشود واز اشیاء خارجی بوسیلهٔ حواس ظاهر وباطن تصورات گوناگون میاندوزد . سپس عقل از این احساسات معانی یا معقولاتی را که ماهیات موجودات مادی هستند تفکیك میکند . نیروی تصوری عقل باین تفکیك منحصر نمیشود بلکه قادرست معانی دیگری راکه از عالم مادی انتزاع نشده با ابتکار مخصوصی دریابد . درحقیقت این کار ، ابتکار کامل نیست زیرا نیروی تصوری عقل نمیتواند ماهیتی‌راکه بعالم مادی شباهتی ندارد دریابد ؛ ازاین سبب می‌بینیم که عقل بشر با نیروی تصوری خود از ادراك ماهیت عقول مجرده و موجوداتِ عالم ازلی عاجز است ودر نتیجه از ادراك وجود وصفات خدا ووجود روح و وجود عقول مجرده عاجز خواهد بود . واگر عقل‌را جز نیروی تصوری نیروی دیگری نباشد عین‌القضاة و کانت در گفتار خود اشتباه نکرده‌اند ؛ چون مفاهیم عقل تصوری نمیتوانند جز معانی دنیای زمان ومکان ، معانی دیگری را بیان نمایند ودراینصورت قادر بدرك معانی عالم ازلی نیستند ؛ واگر بخواهیم آن معانی روحی‌راکه مابدان نزدیك هستیم دریابیم می‌بینیم که از ادراك آنها عاجزیم مگر وقتیکه معقولات انتزاع شده از عالم مادی را بکار بریم . ببینیم مثلا معنی وجود روحی چیست ؟ پاسخ آنست که وجود روحی غیرمادی

است و معنی کلمهٔ آزادی چیست؟ آزادی بعکس موجودات مادی عبارتست از تسلیم نشدن در برابر تأثرات خارجی: ازلیت چه معنی دارد؟ ازلیت استمرار زمان نامتناهی است.

نیروی تصوری عقل نیروئیست منحصر بعقل بشری یعنی نیروئیکه محرك ومبدأ حیات بدن‌است. این نیرو جز بوسیله حواس نمیتواند معقولات‌را درك کند در حالیکه‌عقول‌مجرده وخدا، حقیقت‌ماهیت‌عالم‌مادی‌را بوسیله‌معقولات‌منتزعه‌ازاعراض حسی درك نمیکنند، بلکه مستقیماً وبدون واسطه آنهارا درمییابند. نیروی تصوری تحقق پذیر نیست مگر آنکه عقل، مفاهیم تصوری (موصوف و صفت یا محمول و موضوع) را بهم مرتبط سازد مثلا گفته شود غول ترسناك است؛ لیکن نتیجهٔ تصدیق این حکم، اضافهٔ صفت برموصوف است یعنی اضافهٔ غول برترس نه تأکید برای اصالت وجود آنها این نوع تصدیق را درزبانهای لاتینی تصدیق تصوری نامند jugement d'attribution زیرا چنین تصدیقی جز تصور چیز دیگری نمیباشد. اگرچه عقل درتصدیق حکم میکند لیکن غرض ازاین‌حکم، صدق قضیه است فقط ازلحاظ منطقی. پس تصدیق درحکم تصوری، امری عرضی است و وسیله‌ایست که عقل آن محمول‌را بموضوع اسناد میکند تا بدین‌صورت محمول وموضوع‌را دریابد.

اما نیروی دوم عقل که از اولی مهمتر است نیروی تصدیقی عقل است Intellectus وآن نیروئی است که عقل بوسیله آن، اصالت موجودیت را دریابد. درزبانهای لاتین این حکم را تصدیق وجودی jugement d'existence گویند: مثلا قلم هست، غول نیست؛ ودر زبانهای سامی لغت «موجود» را برای تأکید اصالت وجود بکار میبرند، چون کلمهٔ «موجود» دومعنی دارد: یکی اسم و دیگر صفت: اسم‌است وقتی برشیئی از اشیاء اطلاق گردد، وصفت‌است وقتیکه برموجودی

که دارای وجود حقیقی‌است دلالت کند. همچنین در زبان فارسی که فعل«بودن»را بدو صیغه «است وهست» بکار میبرند برای دلالت بر فرق میان تصدیق تصوری وتصدیق وجودی‌است. در تصدیق تصوری گفته میشود: غول ترسناك است، ولی در تصدیق وجودی، گفته میشود: غول هست؛ و در زبانهای لاتین برای دلالت براین دوتصدیق تعبیری مخصوص ندارند مگر اینکه لغت est که گاهی ازادات ربط است وگاهی فعل که برای تأکید اصالتِ وجود بکار میرود. نیروی اصلی عقل، تصدیق وجود است زیرا کار اساسی عقل دریافت وجود از حیث وجود است ودر نتیجه اصالت وجود را درمییابد؛ واین نیروی تصدیقی میان خدا و عقول مجرده وآدمی مشترك است.

اگر صفت اولی عقل از حیث عقل، قدرت دریافت اصالت وجود باشد باید دانست که این دریافت و ادراك بصورت متجانس میان عقول واقع نمی گردد زیرا عقل نامتناهی ذات خود و تمام مخلوقات را در ذات پاك خویش درمییابد. قاضی همدانی میگوید: «چون وجود علم ازلی بر وجود موجود متوقف نیست بلکه وجود هرشیئی بروجود خدا متوقف است»[۱] در حالیکه علم عقول متناهی باصالت وجود موجودات، مربوط است بتماس عقل بموجودات؛ و چون عقل بشری بهتن آدمی متعلّق است و نیروی تصورش بدنیای زمان ومکان مقیّد است نمیتواند مانند عقول مجرده، موجودات مادی و روحی را مستقیماً دریابد. لیکن نیروی تصدیقی عقل میتواند موجودات روحی را که اثر مادی دارند درك کند: مثلاً اگر عقل آثار وافعال مادی نفس را تجزیه وتحلیل نماید از روحانیت وخلود نفس مطمئن میشود. نیروی تصدیقی عقل تنها وسیله‌ایست برای دریافت اصالت

۱ـ زبده ص ۲۲

وجود ، و آدمی برای تمییز حق و باطل وسیلهٔ دیگری دراختیار ندارد . بنابراین عقل تنها ترازوی صادق است .

اما عین‌القضاة چون درعقل فقط نیروی تصوری را دیده پنداشته است که عقل بغیر از بعضی موجودات مادی چیز دیگری را نمیتواند درك کند ومیگوید : « عقل برای ادراك بعضی موجودات آفریده شده است همانطوریکه چشم برای ادراك بعضی از موجودات آفریده شده واز ادراك بوئیدنی‌ها وشنیدنی‌ها عاجز است همچنان عقل از ادراك بیشتر موجودات ناتوان است »[1] . درست است که عقل با نیروی تصوری خود تنها بادراك ماهیت موجودات مادی قادر است همچنانکه هریك از حواس پنجگانه برای درك بعضی از موجودات توانائی دارند ؛ لیکن نیروی تصوری عقل مانند حواس نمیتواند اصالت وجودی را که درك میکند دریابد : مثلا چشم سیب را درك میکند وبینی بوی آنرا می‌بوید لیکن آدمی از کجا میداند که آنچه‌را حواس او درك میکنند موجود وهم و خیال نیستند ؟ همچنان نیروی تصوری عقل ، معقولات را از احساسات انتزاع میکند لیکن چگونه آدمی درمییابد که افکار انتزاع شده از احساسات مطابق حقیقت هستند ؟

پاسخ اینست که : نیروی تصدیقی عقل فقط میتواند باصالت وجود حکم کند . این وجود خواه وجود ماهیتِ موجود مادی باشد یا وجود اعراض محسوس برای آن ؛ خواه آن وجود روحی باشد چون نیروی تصدیقی؛ عقل تنها قادرست وجود از حیث وجود را دریابد ؛ بهمین سبب گفته شده که فقط او مشخص بین حق وباطل گردیده است . بنابراین حواس مانند نیروی تصوری عقل ، اشتباه نمیکنند بعلت آنکه خطا وصواب بکسی محصور است که دارای قدرت تشخیص حکم باشد ،

۱ــ زبده ص ۵۰ .

واین قدرت به نیروی تصدیقی عقل محصور میباشد. ابن‌سینا فرق میان دو نیروی تصوری و تصدیقی عقل را چنین بیان کرده است: «عقل قضایا یا سخنان قطعی را تصور میکند و سپس درباره آنها حکم مینماید؛ واین عمل بدو صورت انجام میشود: تصوری وتصدیقی. قضیهٔ تصوریست بدانجهت که دارای معنی است مانند: انسان حیوانست؛ ودر صورتیکه معنای متصور در ذهن باوجود خارجی مطابقت داشته باشد قضیه تصدیقی نام دارد»[1].

بعضی گمان کرده‌اند که میان تصدیق تصوری وتصدیق وجودی فرقی نیست چون عقل درهردو حالت صفت را برموصوف حمل میکند. لیکن اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که میان هردو تصدیق فرقی زیاد وجود دارد. اولاً از لحاظ پایان حکم که برای این دوتصدیق یکسان نیست یعنی حکم درتصدیق تصوری فقط برای تصورمعنیست درحالیکه حکم‌درتصدیق‌وجودی برای‌اصالت وجودِ این‌معانی‌درخارج است. ثانیاً ازلحاظ محك صدق هردوتصدیق، فرقی‌میباشد زیرا صدقِ قضیهٔ تصوری فقط مربوط بمراعات قوانین منطقی است درحالیکه صدق قضیه وجودی بر «مطابق بودن حکم با موجود خارجی است»[2]؛ چون پایان تصدیق وجودی «مطابق بودن معنی ذهنی شیء است با وجود همان شیء در خارج»[3]. و بدین سبب «تصدیق وجودی، وسیلهٔ علمی‌است که با علمِ تجربی‌اختلاف دارد وازآن برتر است»[4]. در نتیجهٔ مقایسه نظرهای مختلف مسلم شد که دونیروی متمایز وغیر منفصل در عقل بشری موجود است: نیروی تصوری و نیروی تصدیقی؛ و براین حقیقت تکیه

۱ــ ابن‌سینا: شفاء، کتاب برهان فصل اول. ۲ــ توماس اکوینی: کتاب حقیقت بزبان لاتینی سؤال‌اول فصل‌اول پاسخ‌اول. ۳ــ ابن‌رشد: تهافت التهافت ص۳۰۲.

٤ــ ژلسون: وجود وماهیت بزبان فرانسه ص ۲۸۶.

میکنیم زیرا اشکالی که برای عین‌القضاة در تحدید عقل و بصیرت پدید آمده بدین وسیله حل میشود. برای آدمی عقل و بصیرت دو نیرو نیستند؛ همچنانکه حقیقت، دو حقیقت نیست که بتوان گفت: حقیقتی که عقل ادراك میکند یا حقیقتی که بصیرت درمییابد.

اگر بگوئیم که عقل، یگانه وسیله برای ادراك حقیقت و تشخیص حق از باطل است هم در دنیای زمان ومکان وهم درعالم ازلی، مقصود آن نیست که وحی و معلومات یقینی را درباره عالم ازلی که ازاین طریق حاصل میشود منکر هستیم بلکه عقل بتنهائی برای تشخیص حق وباطل از طریق دریافت طبیعت موجودات توانائی دارد درحالیکه انسان برای تشخیص حق وباطلِ حقایق وحی شده، بخدای وحی کننده اطمینان میکند که گمراه نیست و کسی را هم گمراه نمیکند.

همچنین اگر علمِ یقینی را بعقل منحصر کنیم مقصود آن نیست که بصیرت را که وسیله دریافت عشق الهی و حقیقت ازلیست منکر شده‌ایم. لیکن میگوئیم اگر بصیرت عبارت باشد از اراده و نیروئی که انسان بوسیلهٔ آن بامیل ورغبت بسوی خیر کشانیده میشود ودر نتیجه بخیر علاقه‌مند میگردد؛ دراینصورت باید گفت: بصیرت درامور الهی به تشخیص حق و باطل قادر نخواهد بود چون اراده نیروی شوق ورغبت وعشق است نه‌قوهٔ تمییز وتشخیص. اما اگرمقصود ازبصیرت نیروی‌عقلی باشد که برای دریافت حقایق موجودات بکمك اراده بتواند از همهٔ موانعی که خواهشهای نفسانی درسر راهش قرار میدهند بگذرد، باید گفت: بصیرت نیروئی غیراز عقل نمیباشد.

عین‌القضاة سخن عقل و بصیرت را که دو نیروی متمایز هستند از استادان خود

محمد[1] و احمد[2] غزالی گرفته است. این تعریف نادرست که عقل و بصیرت دو نیروی متمایز هستند در فکر محمد غزالی رسوخ کرده و تألیفاتش را پر نموده است لیکن حجةالاسلام در کتاب احیاء العلوم تعریفی مناقض برای قوهٔ مدرکهٔ آدمی بیان میکند که بنظر نادرست است. درتعریف قوه مدرکه چنین میگوید: «انسان جامع تمام نیروها و غرائز است... این غرائز درنهاد آدمی بیهوده جای نگرفته بلکه هرنیرو وغریزه‌ای برای کاری از کارهای مناسب با سرشت آن غریزه آفریده شده است: غریزه میل بغذا برای بدست آوردن احتیاجات غذائی بدن آفریده شده است، و نیروهای شنوائی و بینائی و بویائی برای شنیدن ودیدن و بوئیدن خلق شده‌اند، همچنین دل را غریزه‌ایست که نور خدائی نام گرفته است؛ این غریزه را گاهی عقل وزمانی بصیرتِ باطن وهنگامی نور ایمان و یقین نام گذاری کرده‌اند. تعداد اسامی جز برای بیان اصطلاحات گوناگون، معنی‌دیگری ندارد و کوته‌خرد ممکن است گمان برد که در معانی اختلاف است چون انسانِ ناتوان معانی را از الفاظ می‌طلبد واین عکس عمل عقلاست... دل ازسایر اجزاء بدن جدا ومتمایز میباشد بصفت درك آن معانی، که در خیال نمیآیند و نامحسوس هستند مانند ادراك آفرینش عالم یا نیازمندی آدمی به‌آفریدگار قدیم و مدبر حکیم و سایر صفات الهی را که فقط دل میتواند درك کند وبس... این غریزه را در صورتی عقل میشمریم که از کلمهٔ عقل دریافت‌های مجادله‌ای و مناظره‌ای مفهوم نگردد، چون نزد عده‌ای عقل جز وسیلهٔ مجادله و مناظره چیز دیگر نیست وبدین جهت گروهی

۱ـ رك: احیاء علوم‌الدین چاپ‌مصر ج۸ ص ۳۳ و ۳۸ و ۱۱۸ ج۱۲ ص ۱۰۳ ج۱۶ ص۱۲ـ ۱۴ الخ...

۲ـ رك: الذخیرة لأهل‌البصیرة، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه بشماره ۳۹۶ ص ۸ تا ۱۰، ۱۱ و۲۶.

از متصوفه آنرا مذمت کرده‌اند وگرنه صفتی که آدمی را از حیوانات مشخص میکند وخدای را میشناسد برترین صفتهاست و نباید مذموم شمرده شود؛ و این غریزه برای شناختن حقایق تمام امور آفریده شده است و مقتضای طبع این غریزه معرفت وعلم است»[۱].

فرق میان مفاهیم متواطیء Univoques و متشابه Equivoques و متماثل Analogiques

دیدیم که عقل با نیروی تصوری خود ماهیات و اعراض موجودات مادی را بعداز آنکه از محسوسات انتزاع میکند درمییابد و سپس بوسیلهٔ مفاهیم متواطیء تصورات خود را تعبیر میکند درحالیکه با نیروی تصدیقیش وجود ازحیث وجود وصفات موجودیت هرموجود را درك میکند وپس‌از آن بوسیلهٔ مفاهیم متماثل‌اصالت وجود درك شده را تعبیر میکند.

مقصود از مفهوم متواطیء ومفهوم متماثل چیست؟

مفهوم متواطیء اسمی است عام که برمعنی تمام افراد هرجنس مطابقت دارد و «اشیائی که‌اسماء آنهامتواطیء هستند در تعریف جوهرشان‌نام‌یگانه ومشترك‌دارند وبحسب‌دلالت‌همان اسم‌نیز یگانه‌میباشند. مثلا کلمهٔ‌حیوان‌بر آدمی‌واسب‌اطلاق‌میشود چون‌اسم حیوان برجوهر یگانه هردومنطبق‌است وتعریف حیوان عبارتست از«جسم غذاخورنده وحساس»[۲]. چون مفاهیم متواطیء الفاظی هستند که عقل‌بوسیله آنها معانی راکه با نیروی تصوری از موجودات‌مادی دریافته است درك میکند این اسماء مانند نیروی تصوری عقل به تعبیر ماهیات و اعراض موجودات مادی منحصر اند.

۱- امام محمد غزالی : احیاء علوم‌الدین . ج ۱٤ ص ٦۲ و ٦۳ .

۲- ابن‌رشد : تلخیص کتاب مابعدالطبیعة .

همچنین این مفاهیم متواطیء از تعبیر برماهیات عقول مجرده و ماهیت خدا عاجز هستند زیرا ماهیت عقول مجرده مانند ماهیت خدا بوسیلهٔ حواس دریافته نمیشود.

مفهوم متشابه برعکس مفهوم متواطیء است چون افراد منضمّ در زیر مفهوم متشابه دارای اشتراك لفظی هستند نه معنوی و حقیقی: مثلا لغت (شیر) که برای حیوانی درنده ومایعی سفید رنگ وابزار بستن منفذآب بکاربرده میشود فقط ازلحاظ لفظ برآنها دلالت میکند: یا کلمهٔ (ماه) که هم بر کرهٔ قمراطلاق میگردد وهم ظرف زمان میباشد. مفاهیم متشابه برای کسب علم، مناسب نیستند چون هریك برمعنای معیّن دلالت نمیکنند.

اما مفهوم متماثل «اسمی است که تمام افراد مشترك در آن بطور نسبی دریك معنی شریك هستند»[1] مانند مفهوم وجود. عقل، وجود ماهیت و اعراض قلم را مانند رنگ و جسم وغیره... درك میکند؛ همچنین عقل، وجود روح آدمی را که اعراضش با اعراض موجودات مادی شباهت ندارد مانند دریافت وجود و دریافت مسؤولیت درك میکند. عقل، معنای مشترك وجود را که قلم و روح درآن اشتراك حقیقی دارند درمییابد، و این معنی عبارتست از موجودیت که عدم را درآن راه نیست. با اینکه اشتراك قلم و روح در موجودیت حقیقی است لیکن این اشتراك متواطیء نیست زیرا قلم وروح درمعنی موجودیت اشتراك متجانس ندارند همچنانکه سقراط و سعدی در معنای انسانیت شریك هستند. همانطور اشتراك قلم و روح درموجودیت اشتراك متشابه نیست زیرا اشتراك قلم وروح درمعنای موجودیت فقط اشتراك لفظی نیست بلکه اشتراك موجودیت آنها اشتراك حقیقی نسبی است یعنی هردو باهم بطورنسبی متماثل هستند: وجود قلم نسبت بهقلم مانند وجود روح است

۱- یوحناقدیس توماس: کتاب منطق، بزبان لاتینی ج اول سؤال سیزدهم فصل سوم.

نسبت بروح . مفهوم متماثل دوصفت متعارض دارد : یکی آنکه برهرمعنی مشترکی که تمام افرادش بدان مطابقت دارند دلالت میکند .

دوم آنکه بنابرتباین اساسی که میان هرفرد آنها وجود دارد دلالت میکند . خاصیت مفهوم متماثل اجتماع دو صفت متعارض است و بهمین سبب مفهوم متماثل را فلاسفه مفهوم متعالی نامیده‌اند چون باآنکه شامل تمام موجودات است برموجودیت هرفرد آنها هم دلالت میکند .

مهمترین مفاهیم متماثل کدامند ؟ .

اولین دسته ازمفاهیم متماثل، مفاهیم متعالی هستند[1] : وحدت وتشخیص وتمییز؛ این صفات را ذاتی گویند . وحقیقت وخیر و زیبائی ، واین صفات را اضافی مینامند . گروه اول را بدانجهت ذاتی نامیده‌اند که موجودات را بذاته وصف میکنند: مثلا هیچ موجودی باقی نمیماند مگر آنکه واحد و یگانه ، ومتشخص باخود و قائم بالذات ، و درعین حال از تمام موجودات متمایز باشد . اما گروه دوم را که اضافی نامیده‌اند بدان علت است که وجود را بااضافه بچیزدیگر وصف میکنند : مثلا صفت حقیقت را بروجود میافزایند وقتی عقل، اصالت موجودرا دریافته باشد ؛ همچنان صفت خیررا برموجودی اضافه میکنند که اراده درآن موجود ، رغبت داشته باشد ؛ وصفت زیبائی وقتی برموجود اطلاق میگردد که ذوق ، تناسب و ترتیب اجزاء موجود را دریافته باشد .

چون این مفاهیم متعالی، مفاهیم متماثل هستند طبیعی است که بایددرهرمفهومی از آنها دوصفت متباین یافته شود : صف اول آن که تمام موجودات درمفهوم متعالی اشتراك

---

۱ - هر که خواهد بحث مفصلی درمسأله تماثل Analogie واهمیت آن درعلم مابعد طبیعت داشته باشد رك . زبدة مقدمهٔ ص ۵۱ .

دارند؛ صفت دوم آنکه این اشتراك نسبی است: مثلاً وجود خدا که حقیقی وخیّر وزیباست ووجود سنگ وانسان که حقیقی‌وخیّر وزیبا هستند بنابراین‌میگوئیم که خدا و انسان و سنگ در مفهوم حقیقت و خیریّت و زیبائی اشتراك دارند؛ ولی‌این اشتراك درهرموجود بطور نسبی وجود دارد چون حقیقت و خیریت و زیبائی خدا با حقیقت و خیریت و زیبائی انسان و سنگ فرق دارد. همینطور مفاهیم وحدت و تشخیص و تمییز، دارای دو صفت متباین هستند یعنی با اینکه افراد هرمفهوم اشتراك حقیقی دارند لیکن اشتراك آنها نسبی است: مثلا خدا یکی است، همچنین انسان وسنگ یکی هستند؛ چون اگر هرموجود بذاته یکی نباشد باقی نمیماند؛ ولی وحدت موجودات، وحدت ریاضی ومفهوم متواطیء نیست بلکه مفهوم متمائل است یعنی تحقق معنای وحدت باختلاف موجودات متغیر است چون وحدت سنگ از ذره‌های متجانس پدید آمده در حالیکه وحدت درخت و اسب وآدمی وحدتی‌است که هرچه درمراتب موجودات بالاتررود پیچیده‌تر و گرانبهاترمیگردد؛ و پیچیدگی وحدت درموجودات، علت از بین رفتن وحدت آنها نیست بلکه ارزش آنهارا بالا می‌برد.

مبادی وقوانین[1] وجود مانند مفاهیم متعالی، متمائلند: مبدأ ذاتیّت (وجود عین ذات)، ومبدأ عدم تناقض (موجود موجود است)، و مبدأ وسط مرفوع (میان وجود وعدم فاصله‌ای نیست)، و مبدأ علّیّت (برای پیدایش موجود تمام علل لازم بایستی آماده باشد)، و مبدأ غائیّت (برای هرفعلی مقصدیست). این مبادی وجود، شامل‌تمام موجودات بطور عموم وخصوص میگردد؛ واین مبادی برموجودات بطور

۱ــ یوسف کرم: کتاب العقل والوجود ص ۱۳۸ تا ۱۴۶، لالند: فرهنگ فلسفی بزبان فرانسه ص ۸۰۷.

تواطیء یا تشابه اطلاق نمیگردد بلکه اطلاق آنها بصورت تماثل نسبی میباشد: مثلا وجود قلم مانند وجود آدمی، عین خودش میباشد؛ و ممکن نیست که در آن واحد، وجود وعدم داشته باشد؛ یا بوجود آید بدون آنکه وسائل وجودش آماده باشد؛ یا آنکه وجودش غایت نداشته باشد؛ لیکن تحقق این مبادی درقلم وآدمی بطور تماثل جای گرفته‌است یعنی مبدأ ذاتیت با اینکه میان قلم و آدمی مشترك است بطور مختلف درهردو ثابت میباشد چون ذات قلم با ذات آدمی اختلاف جوهری دارد؛ واین سخن برسایر مبادی هم صدق میکند.

بعضی مفاهیم دیگررا بایستی بمفاهیم متعالی ومفاهیم اولیهٔ وجود که هردو از مفاهیم متماثلند اضافه کنیم مانند: مفاهیم عقل، سبب، قدرت و غیره که از صفات کمال هستند ودر مبحث صفات خدا ازآنها سخن خواهیم گفت. اساساً این مفاهیم متواطیء هستند لیکن عقل میتواند آنها را مفاهیم متماثل کند. مفهوم عقل اگر بر گروهی ازموجودات عاقل دلالت کند مفهوم متواطیء است مثلاً: اگر گفته شود زن ومرد، چینی وهندی، سرخ پوست وسیاه پوست عاقل هستند ولی اگر برخدا وعقول‌مجرّده وانسان‌اطلاق شود صفت متواطیء بودنش ازمیان برمی‌خیزد ودرنتیجه روشنی دریافت تصوری آن ازبین میرود ومفهوم متماثل میگردد یعنی برصفت «عاقل» که میان خدا وانسان وعقول مجرده مشترك است جز تماثل نسبی دلالت نمیکند. مفهوم متماثل کلمهٔ عاقل، تمام موجوداتی راکه از حقیقت موجودیت ادراك روحی میکنند شامل میشود در حالیکه مفهوم متواطیء کلمهٔ عاقل جز برعقل بشری که حقیقت موجودات را از محسوسات میگیرد اطلاق نمیگردد.

اگر کانت وهمفکران او در ازلیت‌را برعقل بسته‌اند علت آنست که عقل‌را جز نیروی تصوری چیزی‌دیگر ندیده‌اند ولی‌درحقیقت عقل‌همچنانکه قبلا گفتیم؛ بیش

از هرچیز نیروی تصدیقی است که وجود از حیث وجود و صفات متعالی و مبادی وقوانین وجود و سایر مفاهیم متماثل را درك میکند . اما عین‌القضاة با اینکه مانند «کانت» عقل را فقط نیروی تصوری برای درك معقولات ومفاهیم متواطیء شمرده است ولی برعکس کانت اشتباهاً پنداشته که عقل با نیروی تصوری و مفاهیم متواطیءاش میتواند معانی عالم ازلی مانند اثبات وجود وبعضی ازصفات خدا وخلود نفس را دریابد ؛ ولی اگر دربرهانی که قاضی همدانی دربارهٔ وجود خدا داده و«آنرا روشنترین و مختصرترین آنچه که عقل میتواند برای اثبات وجود خدا بیان نماید شمرده است»[1] دقت کنیم می‌بینیم که برهان او ، وجود خدا را ثابت نمی کند زیرا نتیجهٔ برهان یعنی اثبات قدیم ، نزد او درمقدمهٔ کبری امری مسلّم است . بایستی براین قیاس دقیقاً نظر افکنیم تا حقیقتش را دریابیم :

«۱ـ **مقدمهٔ کبری** : اگر در وجود ، موجودی باشد ضرورةً اثبات‌وجود قدیم لازم میآید چون وجود منحصراً به‌حادث وقدیم منقسم است .

۲ـ **مقدمهٔ صغری** : وجود بطور قطع معلوم است .

۳ـ **نتیجه** : قدیم موجود است»[2] .

در مقدّمهٔ کبری فرض‌شده که وجود بردوقسمت است : حادث وقدیم ؛ ولی‌از کجا معلوم شده که وجود بردوقسمت است ، زیرا اول بایستی بدانیم که مقصود از وجود چیست آنگاه مسلم خواهد شد که‌آیا وجود بردوقسمت است یاخیر ؟

قاضی همدانی وجود را بعام‌ترین اشیاء تعریف میکند ومیگوید که : بعضی‌از اشیاء ، حادث و بعضی قدیمند . بطور قطع میدانیم که اشیای حادث یعنی آنهائیکه وجودشان آغاز دارد ، موجود هستند ، اما اشیاء قدیم یعنی آنهائیکه وجودشان

۱ـ زبده ص ۱۱ . ۲ـ زبده ص ۱۲ .

آغاز ندارد ، بود و نبودشان برما معلوم نیست . آیا مفهوم قدیم شباهتی بامفهوم عدم ندارد ؟ وبجز فرضی محض و میان خالی از هرمعنای ایجابی چیز دیگری نیست ؟ درصورتیکه مفهوم‌قدیم ، مفهوم سلبی می‌باشد لفظ وجود جز برموجود حادث‌دلالت نخواهد کرد . اگر سخن قاضی همدانی را فرضاً قبول کردیم که مفهوم قدیم مفهوم ایجابی‌است ووجود منحصراً بردوقسمت است بدان معنی نخواهد بود که اگر حادث موجوداست قدیم هم‌باید وجود داشته باشد زیرا از اصالت معنای یك‌مفهوم نمیتوان اصالت وجودش را استنتاج کرد چون اگرچه هرموجود معقولست ولی هرمعقول وجود خارجی ندارد .

توماس اکوینی ، برهان وجود خدا راکه بنایش فقط برصدق مفهوم متکی است (مانند کسانیکه از درستی مفهوم کمال یا درستی مفهوم نامتناهی ، وجود خارجی آنهارا اثبات میکنند) ردّ کرده‌است . اما کانت ، این‌مطلب‌را ازتمام فیلسوفان پیش از خود روشنتر بیان کرده ودر انتقاد چنین برهانی میگوید که عقل حق ندارد از درستی ذاتی و منطقی دو مقدمه ، درستی وجود خارجی را حکم کند زیرا درستی منطقی مقدمهٔ قیاس جز درستی منطقی نتیجه صحیح دیگری‌را بدست نمی‌آورد . برهان بروجود خدا اقتضا دارد که « وجود خدا اثبات شود ولی نه مثل یك مفهوم منطقی یا مانند اموری که عقل میتواند آنها را تصور کند بلکه باید اثبات وجود خدا مانند اثبات وجود هرموضوع دیگر که در زندگی روزانهٔ خود اثبات میکنیم اثبات شود »[۱] . مثلاً : از منزل خارج شدم و ظرف شکر را روی پشت بام جا گذاردم ؛ تصادفاً باران آمد نتیجه گرفتم که شکر من خیس شده ونتیجهٔ من درست است زیرا مقدّمهٔ قیاس من که عبارت است از ریزش باران ورو باز

۱ـ ژلسون : وجود وماهیت ص۲۵۲ .

بودن شکر نه تنها صدق منطقی بلکه صدق وجودی هم دارد و بدینصورت نتیجهٔ قیاس من هم صادق صدق وجودی است؛ همچنان برهانیکه وجود خدا را اثبات میکند باید دومقدمهٔ صادق صدق وجودی داشته باشد.

مقدّمهٔ کبری: وجود ازعدم نمیآید.

مقدّمهٔصغری: موجودات ـ وجودما ووجود موجوداتی که باآنها تماس‌داریم ـ حادثند یعنی بعداز نبودن بوجود آمده‌اند.

نتیجه: موجودات حادث از موجود مُحدِث که خودش مُحْدَث نیست صادر شده‌اند.

بیشتر مردم دراین اندیشه هستند که چرا باید بموجودی خلق کننده وخلق نشده که علت پیدایش، بذات او بستگی‌دارد متوقف شویم؟ وچرا نگوئیم که صدور موجودات از یکدیگر بطور تسلسل نامتناهی بوده است و میخواهند بدینصورت وجود هرحادثی‌را بموجود حادثی دیگر مرتبط سازند تا بی‌نهایت.

ارسطو اولین فیلسوفی است که اشتباه نظریه وجود حادثاتِ نامتناهی را آشکار کرده است و پس ازاو اکثر فلاسفه شرق و غرب جهت اورا تأیید کرده‌اند. نظر ارسطو دراین‌باره اینست که قول‌بحادثات نامتناهی، مبدأ علّیّت را باطل میکند زیرا تسلسل نامتناهی در پیدا کردن علّت متضمّن عدم‌وصول بعلّت اولی است اگرچه ازمعلول بعلّت یا ازعلّت بمعلول رفته باشد درنتیجه موجودات حادث بی‌علت شمرده خواهند شد.

اقرار بحقیقت وجود خدا امری تخمینی نیست، چنانکه استاد محمود عقاد در کتاب «الله» خودهنگام بحث دربارهٔ زبدهٔ براهین فلسفی درمورد وجود خدا چنان پنداشته است که «فایدهٔ برهان مؤمنان بروجود خدا قانع کننده تر است تا برهان

منکران وجود او»[1] بلکه برهان قطعی است که از آن، حقیقت وجود خدا بطور قطع حاصل میشود زیرا هردو مقدمهٔ این برهان صادق صدق وجودی هستند ودر اینصورت نتیجهٔ برهان هم صادق صدق وجودی خواهد بود. اگر بگوئیم که عقل بشر بطور قطع قادر براثبات حقیقت وجود خدا میباشد مقصود آن نیست که اکثر مردم ایمان‌خودرا درمورد حقیقت وجود خدا بریقین عقلی بنا کرده ومیکنند بلکه منظور آنست که اثبات یقینی حقیقت وجود خدا بحدّ ذاته ممکن است وآدمی برای یقین کردن بدین حقیقت جزعقل وسیلهٔ دیگری در اختیار ندارد. ولی بیشتر مؤمنان، حقیقت وجود خدا را برعقل بنا نکرده‌اند بلکه آنرا برعلل اخلاقی وعاطفی بنیان نهاده‌اند وتعداد این علل باندازه افراد بشر میباشد وبهمین جهت سخن بعضی ازعرفا باینکه تعداد راههای وصول بحق‌باندازهٔ افراد بشراست صحیح میباشد.

علّت اشتباه قاضی همدانی در برهان حقیقت وجود خدا این است که عقل را به نیروی تصوری منحصر کرده است و پنداشته که صفت موجودیت مفهوم متواطیء است که درآن خالق و مخلوق نمیتوانند مشترك باشند و چنین میگوید: «اگر بگوئیم که قدیم وحادث درمعنای وجود مشتر کند سخت دراشتباه هستیم زیرا اگر قدیم بذاته ضروری، وحادث بذاته عدم‌باشند چگونه میتوانند درصفت وجودمشترك باشند؟.. حادث درخود جز عدم صرف چیز دیگری نیست و نمیتواند باشد مگر آنکه نیست گردد درحالیکه اشتراك شیء دروجود متضمن وجودآن‌شیء میباشد»[2].

اگر موجودات عدم هستند افعالشان هم عدم میباشد. این‌حقیقت را عین‌القضاة چنین بیان‌میکنند: «براستی‌هرموجودی جزخدا دارای‌ذات ووجود نیست بنابراین‌چگونه میتواند سبب گردد؟ بلی جایز است که در نظر عامه آن فعل، سبب نامیده شود

۱ــ محمود عباس‌العقاد: کتاب‌الله ص ۲۳۲.

۲ــ عین‌القضاة: مکاتیب ص ۱۰۸.

و وجودش را موجود بدانند ... وچون وجودش حقیقت ندارد ، همچنان فعلش ، که صفتی ازصفات تابع وجود است نمیتواند حقیقت داشته باشد »[1] .

اعتقاد بعضی از فلاسفه و اکثر متصوّفه درمورد عدم اشتراك خالق و مخلوق بصفت موجودیت سبب گردیده که بوحدت وجود قائل شوند چون پنداشته‌اند که صفت موجودیت را فقط میتوان بخدا نسبت داد ، زیرا تنها خداست که موجود بالذات است ودر نتیجه تنها اوموجود حقیقی است ؛ وصفت موجودیت برغیر اوبطور تشابه محض اطلاق میگردد . حق آنست که اعتراف بوجود خدا بذاته «فقط متضمن آنست که صفت موجودیت اولاً برخدا اطلاق میگردد ؛ این مانع آن نیست که موجودات دیگر ، موجودیت حقیقی‌داشته باشند . وجود که محمول ذاتی‌است برهر موجودی‌اطلاق میگردد اگرچه این موجود مانند خدا بذاته موجودباشد ، یا مانند جوهر که بوسیلهٔ خدا آفریده شده است ولی بذاته موجود نیست یا مانند عرض که فقط بغیرخود موجود است »[2] .

اگر با نظر عین‌القضاة با اینکه وجود حادث عدم است موافق باشیم این‌سؤال پیش میآید : چگونه اثبات وجود خدا برای عقل ممکن میگردد ؟ آنانکه برای برتری وجود واجب الوجود میگویند که موجودات حادث ، وجود حقیقی ندارند وکسانیکه برای برتری فعل واجب‌الوجود میگویند که موجودات حادث فعل حقیقی ندارند فراموش کرده‌اند که عقل بشر جز وجود حادث چیز دیگری برای اثبات واجب‌الوجود در اختیار ندارد ؛ بنابراین اگر وجود حادث وفعلش عدم باشد اعتراف بواجب‌الوجود مطلبی بی‌اساس‌خواهد بود ؛ چون‌عدم ، احتیاج بخالق ندارد . وآنانکه موجودیت را در واجب‌الوجود منحصر میکنند واعتقاد دارند که عقل برای

۱ـ زبده ص ٤٤ . ۲ . یوسف کرم: العقل والوجود ص ۱۱۳ و۱۱٤ .

شناسائی خدا قادر است مانند کسی هستند که مویهای خودرا با دست خود گرفته و میخواهد خودرا بدون انکاء بمحلی از زمین، بلند کند.

همچنین بعضی از فلاسفه و متصوّفه پنداشته‌اند صفت موجودیت که برخالق و مخلوق اطلاق میگردد مفهومی متواطیء است و بهمین سبب بمذهب حلولی قائل گردیده‌اند ومیگویند که تمام‌موجودات، مظاهر مختلف‌وجودی یکتاست. برکناری خدا ازهر نوع اشتراك بامخلوق درصفت موجودیت، امکان علم‌بحقیقت خالق‌رامنهدم میسازد. همچنین تشبیه وجودخدا بوجود مخلوقات واطلاق‌صفت موجودیت برهردو بطور متشابه، عقل‌را ازادراك حقیقت خالق که واجب‌الوجود است عاجزمیسازد.

حقیقت آنست که صفت موجودیت نه مفهوم متواطیء است ونه مفهوم متشابه بلکه مفهوم متماثل‌است یعنی موجودیت معنی متعالی‌است که درآن خالق ومخلوق اشتراك حقیقی دارند لیکن تحقق این اشتراك در خارج یعنی در خالق و مخلوق، اختلافی تام دارد. بعضی از فلاسفه کوشیده‌اند تا راه میانه‌ای برای مفهوم صفت موجودیت انتخاب کنند و گفته‌اند که صفت موجودیت برخالق و مخلوق از راه مفهوم متواطیء یا مفهوم متشابه ممکن نمیگردد بلکه صفت موجودیت بتشکیك برخالق ومخلوق اطلاق میگردد. عده‌ای ازاین فلاسفه مانند ابن رشد تشکیك را بدین نحو بیان کرده‌اند؛ تشکیك عبارتست از نسبت دادن اشیاء بیك شیء واحد بطور تقدّم وتأخر مانند وسائل طبّی که بطبّ منسوب شده وآلات جنگی که بجنگ نسبت داده شده یا وسائل بهداشتی که بسلامتی نسبت داده شده‌اند همینطور وقتی: « بگوئیم که هوای سالمی است وغذای سالمی است ومحل سالمی است مانند آنهائی که علّت یا وسیله یا اثری برای سلامتی هستند و بر حیوانات بطور عمومی اطلاق میگردند ودر تعریف تمام وسائل سلامت ذکر شده داخل هستند؛ سلامتی را بطور

تشکیك بر تمام آنها اطلاق کرده‌ایم »[1] . بنابراین اطلاق صفت موجودیت برخالق و مخلوق بطور تشکیك نتیجه میشود که خالق ومخلوق درصفت موجودیت اشتراك حقیقی ندارند بلکه صفت موجودیت فقط برخالق اطلاق حقیقی میگردد و برای مخلوق تنها بعلت پیوستگی او بخالق اطلاق میشود .

اگر این نظر را بدقت بنگریم می بینیم که صفت موجودیت بطور معکوسی برخالق و مخلوق اطلاق گردیده است زیرا عقل صفت موجودیت را اولا در مخلوق درمییابد و سپس آنرا برخالق که علت موجودیت مخلوقست اطلاق میکند ، چون میان خالق و مخلوق در موجودیت ، تماثلی هست ؛ اگر میان علت و معلول تماثلی نباشد عقل نمیتواند از معلول، علت را دریابد . بهرحال تقدیم و تأخیر اطلاق صفت موجودیت برخالق و مخلوق ، سبب تعریف این صفت نمیگردد بلکه چگونگی دریافت آنرا وسیلهٔ عقل بیان میکنند . عقل موجودیت را از مخلوق درمییابدآنگاه باشتراك آن پی می‌برد ومسلم میدارد که این اشتراك نه متواطیء ونه متشابه‌استونه حالت‌تشکیك دارد بلکه اشتراك متماثل است .

گروه دیگر مانند ملاصدرا گفته‌اند که تشکیك عبارتست از اشتراك حقیقی اشیاء درصفت موجودیت ؛ و این اشیاء در کمال یا نقص و درشدت یا ضعف صفت موجودیت مختلف هستند . چون موجودیت یا وجود، حقیقت یگانه بدون جنس و فصل است و افرادی که دارای صفت موجودیت هستند درحالیکه به هویت خود موجود میباشند در صفت موجودیت شریك هستند واین افراد بذات و ماهیت بعضی بربعضی دیگر تقدم دارند و از لحاظ تشکیك در اولیت و عدم و تقدم و تأخر و قوت و ضعف مختلف هستند »[2] . مقصود از شدت و ضعف در اینجا چیست ؟ آیا در خود

۱- ابن‌رشد . تلخیص مابعدالطبیعة ۲-ملاصدرا : اسفار . ص ۴۳۳ و ۴۳۴

اعراض شدت و ضعف، مانند فرق میان آدم بیمار و سالم و باسواد و بی‌سواد، موجود است ؟ یا مقصود از شدت و ضعف در کم و زیادی ماهیت آنهاست ؟ صدرالمتألهین دارابودن شدت و ضعف را برای اعراض معتقد نیست ؛ چون شدت و ضعف امریست که بر کم و کیف اطلاق میگردد و این امر بر آنها نه ازجهت موجودیتشان بلکه از جهت آنکه عرض هستند اطلاق میشود : مثلا وقتی بگوئیم فلانی شریف‌تر یا بلندتر از دیگرانست مقصود برتری در شرافت و بلندی است نه موجودیت آن صفتها همچنان ملاصدرا خوب میدانست که اختلاف شدت و ضعف در ماهیت ممکن نیست بهمین سبب تصور کرده که اختلاف موجودات در شدت و ضعف نسبت بقوهٔ فاعلهٔ آنهاست چون درنظر ملاصدرا تعریف موجودات بوسیلهٔ قوهٔ فاعله با تعریف آنها بوسیلهٔ اعراض و ماهیت اختلاف دارد « گاهی تعریف بحسب ذات است و زمانی تعریف برحسب امریست که بذات ارتباط دارد و گاهی تعریف بحسب هردوی آنها میباشد: مثلا تعریف پادشاه و بناء ازلحاظ حقیقت ذات آنها و ازنظر اضافه شدن آنها بامور مربوط بخودشان مختلف میباشد ؛ دراینصورت تعریف شاه بمملکت‌داری و تعریف بناء بساختمان سازی ازتعاریف دستهٔ دوم محسوب میشوند . این دو تعریف قابل انفکاك هستند چون در تعریف نفس از جهت تحریك و تدبیر بدن ، تعریف بذات نیست بلکه ازآنجهت است که نفس به تن ارتباط و پیوستگی دارد . . . همانطور که زیادی افعال بنائی موجب است که بناء بعنوان بناء دارای نیروی کامل باشد همینطور زیادی اعمال تدبیری موجب میگردد که نفس از حیث نفس دارای نیروی تدبیر کامل گردد . ازنظر اینکه مطلب روشن شود میگوئیم : چون وجود نفس و نیروهای مادی که دارای ذوات وافعال هستند ثابت گردد تعریف هریك ازآنها برحسب هردو اعتبار تعریفی است جامع که اگر بریکی اطلاق گردد

دیگری را بعینه شامل میشود زیرا دراین اعتبارمغایرتی نیست . فلاسفه پذیرفته‌اند که لازم است تعریف نیروها از افعال گرفته شود . . و معلومست که کثرت افعال مستلزم آنست که نیروی فاعل ازجهت فاعل‌بودنش شدت داشته‌باشد واین چگونگی عیناً برذات منطبق است »[۱] .

ما میگوئیم : تعریف یا بماهیت است یا به اعراض ، ولی تعریف ذات بوسیلهٔ افعال چیزی جز تعریف ذات به عرض نیست چون تعریف بوسیلهٔ نیروی فاعله تعریفی جداگانه از دو تعریف سابق نیست زیرا مقصود از نیروی فاعله یا افعال بذاته هستند یا خودآن نیروست . درصورت اول نیروی فاعله همان اعراض خواهند بود و درصورت دوم نیز طبیعت خواهد بود چون افعال بدون طبیعت ممکن نیست همچنان حقیقت طبیعت جز بافعال ظاهر نمیگردد .

اکنون بشرح و تعلیق برنظر قاضی همدانی درباره مسأله ذات و صفات خدا میپردازیم . دراین مبحث اهمیت نیروی تصدیقی عقل و مفاهیم متماثل در علم الهی روشنتر بیان خواهد شد . عین‌القضاة میگوید که علمای کلام و فلاسفه برای خدا صفات حی وقیوم و غیره . . . را قائل شده‌اند و براین عقیده متفق هستند که « عقل برای خدا آنچه راکه بوسیلهٔ استدلال از موجودات و صفات آنها درمییابد اثبات میکند و ازاین مرحله نمیتواند فراتر رود . بدینصورت عقل از موجودات وحدوث آنها ، برقدم و علم و اراده خدا حکم میکند »[۲] چون تمام مخلوقات عبارتند از آئینه‌ای بزرگ که درآن صفات خالق منعکس میگردد زیرا « باید هرچه در معلول وجود دارد در علت فاعلی هم وجود داشته باشد چون ممکن نیست که علت

۱- ملاصدرا: اسفار . ص ۴۴۲ و۴۴۳ .

۲- زبده . ص ۲۰ .

معلول را ایجاد کند بدون آنکه این معلول بالقوه درعلت وجود داشته باشد»[۱].

مسأله صفات خدا دو مشکل مهم ایجاد کرده اول: مدلول صفاتی که برخدا اطلاق میکنیم چیست؟ مثلا وقتی میگوئیم خدا حی و تواناست مدلول ومعنای این کلمات چیست؟ آیا صفات خدا از یکدیگر متمایزند؟ دوم: علاقه صفات با ذات خداوندی چیست؟ آیا صفات اوعین ذاتش میباشد؟

این دومسأله با آنکه مختلف هستند ولی حل اولی طبیعةً دومی را هم حل خواهد کرد. اکنون به‌بینیم نظر عین‌القضاة درباره مسأله صفات خدا چیست؟

«اگر بگوئی که خدا دانا وتواناست از دانش وتوانائی انسان این حقیقت را دریافته‌ای؛ و اگر از کلمه دانش و توانائی چیزی درنیابی چرا آنها را بخدا نسبت میدهی؟ مردم اولا برای این کلمات معنائی وضع کرده‌اند سپس آنرا نفی نموده وآنگاه معنی و دانش دیگری که حد متوسط بین تشبیه و تعطیل است برای آن کلمات اثبات کرده‌اند»[۲] معانیئی که درمخلوقات ثابت شده وسپس نفی گردیده است کدامست؟ وعلم بصفات خدا که حد متوسط بین تشبیه وتعطیل است چیست؟

اگر در سخن قاضی همدانی که در کتاب زبده، راجع بمدلول صفاتی که عقل از مخلوقات گرفته وبرخدا اطلاق کرده است دقت کنیم می‌بینیم که اشتراك حالی را در مدلول این صفات نفی کرده است. چون وقتی میگوئیم که خدا دانا و آدمی داناست، صفت دانا را برغیر خدا «بطور مجاز محض وتوسع بعید و تشبیه صرف»[۳] اطلاق کرده‌ایم. مدلول صفت دانا که برآدمی اطلاق شده برای ما معلومست ولی وقتیکه برخدا اطلاق میگردد چه مدلولی دارد؟ اگر میان دانش ما ودانش خدا

۱ــ توماس اکوینی: اسمای الهی بزبان لاتینی جلد پنجم فصل اول.

۲ــ عین‌القضاة: مکاتیب M ص ۱۹۴. ۳ــ زبده ص ۲۲.

تماثل‌حقیقی وجود ندارد چگونه دانش‌خدا ودانش آدمی‌را با یك کلمه ادا میکنیم؟ در حقیقت نظر عین‌القضاة درمسأله مدلول صفات نزدیکتر است به نظریه پیروان تعطیل تا عقیده اهل سنت که حد وسط را قائلند. اما در مسأله پیوستگی صفات خدا با ذات او قاضی همدانی عقیده اهل سنت را تأیید میکند که صفات نه عین ذاتست نه‌غیر ذات لیکن هنگامیکه میخواهد سخن اهل سنت را تشریح کند گفتار آنها را عوض نموده ومیگوید: «صفات عین ذات هستند اگر آنها را از طرف ذات بنگریم؛ بدینصورت صفات هرگز باذات مغایرتی ندارند؛ واگر ازنظر تقسیم‌وجود و تعدد موجودات برآنها دقیق شویم می‌بینیم که صفات با ذات متغایر و متعدد هستند»[۳]. دراین بیان هم قاضی همدانی بیشتر به تعطیل متمایل بوده است تا بحد متوسط اهل‌سنت. زیرا اگر صفات عین‌ذاتست مقصود آن‌میشود که صفات‌خدا اموری اعتباریست که ذهن ما آنها را ساخته است؛ همانطور که تمییز میان مفهوم وجود وملحقات آن همچنان تمییز مفهوم جنس و نوع، امری اعتباریست. متفکران اسلام برای‌حل‌این‌دو مسأله مطالب گوناگونی بیان‌داشته‌اند که اینك بذکر آنها میپردازیم:

۱ـ رای‌مشبّهه دربارهٔ مدلول‌صفات وعلاقهٔ آنها باذات

مشبّهه گفته‌اند که مدلول صفات الٓهی مدلولی متواطیء است یعنی صفات بر خالق ومخلوق دلالت متجانس دارند، چون صفات خالق از لحاظ کیفیت و جنس با صفات مخلوق شباهت دارند وتنها از نظر کمیت با صفات مخلوق فرق دارند. اگر صفات خالق مانند صفات مخلوق با یکدیگر متمایز هستند پس صفات خداوند مانند صفات مخلوق متعدد خواهد بود زیرا قدرت آدمی با اراده و خردش مختلف است بنابراین ذات با حیات و بقیهٔ صفات انسان متمایز هستند پس

۱ـ زبده ص ۳۸.

دراینصورت صفات خدا هم غیرذات او خواهد بود.

۲ـ رای معتزله واکثر فلاسفه مسلمان

این جماعت پنداشته‌اند که صفات الٰهی مدلول سلبی دارند چون وقتی گفته شود خدا زنده است مراد آنست که خدا را مانند جمادات نباید مرده و خالی از دانش وشعور دانست؛ واگر گفته شود که خدا داناست مقصود آنست که خدا نادان نیست. همچنین برای سایر صفات خدا این سخن جاریست. هنگامیکه انسان صفات الٰهی را مدلول معطل و معانی سالبه می‌پندارد ناچار میشود که بگوید صفات خدا عین‌ذات اوهستند؛ بقول شهرستانی: «خدا داناست بدانشش، ودانش او عین ذات او میباشد. وخدا تواناست بتوانائیش و توانائی‌او ذات اوست؛ همینطورخدا بزندگیش زنده است وزندگی‌او ذات اوست. ابوهذیل علاف این رای را از فلاسفه‌ایکه معتقد بوده‌اند که ذات یگانه‌است ودر او کثرتی نیست، اقتباس کرده است»[۱].

۳ـ رای اهل‌سنت

این گروه کوشیده‌اند تا حقیقت را ازدو رای معتزله و مشبّهه دریابند. بر خلاف معتزله صفات کمال را مدلول ایجابی شمرده‌اند یعنی این صفات برمعنای حقیقی که درخدا موجود است دلالت میکنند چون وقتی‌میگوئیم خدا حکیم است مقصود از اثبات صفت حکمت، مدلول ایجابی است که غیر از دانش و توانائی و زندگی وغیره.. میباشد وبرای اثبات این مطالب علمای سنت از قبیل البیّاضی چنین استدلال کرده‌اندکه: «دانا و توانا و سایر صفاتِ مشتق، اسمائی هستند که هریك از آنها مدلولی خاص دارند چون مقصود از هریك اثبات معنائی است که علت اشتقاق برای‌آن شده است واین اسم جز برای دلالت برمعنی فایده دیگری ندارد...

۱ـ الشهرستانی: الملل والنحل ج‌اول ص ٦۲ و٦۳.

مفهوم ذات با مفهوم صفات فرق دارد ومفهوم هرصفتی با صفتهای دیگر مغایراست ، بدین علت صفتهای مختلف را برخدا حُمل میکنند . . . پس ضرورةً بایستی برای خدا تمام معانی صفات اثبات گردد چون خالی بودن خدا ازاین معانی نتیجه میشود که نادان وناتوانست واین برای او نقص است »[1] .

درمورد مدلول صفات گفتیم اهل سنت با مشبهه هم عقیده هستند ولی باید دانست که این جماعت تمام عقاید مشبهه را دراینمورد قبول نکرده‌اند چون بااینکه بحقیقت ایجابی صفات معتقد گردیده‌اند ولی برخلاف مشبهه در مورد ماهیت وچگونگی این صفات سکوت اختیار کرده‌اند . مثلا جوینی معتقد است که : «هر کس برای دریافت خالق خود قیام کند اگر بموجودیکه خردش دریافت اطمینان کند در زمره مشبّهه محسوب میگردد ؛ و اگر به‌نفی محض قائل شود در زمره معطله قرارمیگیرد ؛ و اگر وجود موجود را قطعاً اثبات کند و عجز خودرا از دریافت حقیقت ابراز دارد در ردیف موحدان قرار گرفته است »[2] . اهل سنت که برای صفتهای الـهی مدلول ایجابی قائلند میگویند که در چگونگی این مدلول نباید بحث کرد . امثال ابن‌رشد عقیده دارند که : «مردم فقط آنچه را که شرع درباره صفات خدا تصریح کرده است بایستی بدانند یعنی بایستی بوجود مدلول ایجابی صفات‌بدون تفصیل اعتراف کنند »[3]. چون اهل‌سنت مدلول صفات‌را متمایزشمرده‌اند وبدون شناسائی چگونگی آن (بلا کیف) قبول کرده‌اند بهمان صورت مسأله دوم یعنی رابطهٔ صفات خدا با ذات اورا حل میکنند و میگویند که صفات عین ذات نیستند وبدین‌طریق ازتعطیل میگریزند ، وغیر ذات هم نیستند ودر نتیجه از تشبیه

۱ــ البیاضی : اشارات المرام من عبارات الامام ص ۱۱۹ و ۱۲۰ .

۲ــ الجوینی : العقیدة النظامیة ص ۱٦ . ۳ــ ابن‌رشد : تهافت التهافت ص۳۰٤ .

بر کنار میمانند. تردیدی نیست که نظریهٔ بلا کیف (نمیدانم) اهل‌سنت درباره حل مسألهٔ مدلول وتعدد صفات وپیوستگی صفات باذات، برای‌حفظ ونگهبانی رشد ونمو دین ازدو نظر تشبیه وتعطیل قوی‌تر وبهتر است؛ ولی‌سخن بلا کیف با اینکه خطر تشبیه وتعطیل‌را ازبین میبرد لیکن دومشکل مدلول صفات وبستگی آنها را با ذات حل نمیکند.

مدلول صفاتیکه برخدا اطلاق میگردد چیست؟ آیا برای هرصفتی در خدا مدلولی هست که آن صفت را عقل برای خدا اثبات کند؟ یا اینکه صفات زنده ودانا وتوانا وغیره ... که برخدا اطلاق میگردد مدلول ایجابی‌درخدا دارند تا اطلاق آنها برخدا صادق باشد؟ بلی هرصفتی که عقل بخدا نسبت دهد مدلول ایجابی دارد زیرا اگر درخدا این معنی که مفهوم صفت برآن دلالت کند وجود نداشته باشد تمام مفاهیم صفات، مفاهیم اعتباری وتمییزهای منطقی‌محض خواهند شد ودر نتیجه قادر بمعرفی طبیعت الهی نمیباشند. درحقیقت عقل‌آدمی معنای صفتهای الهی‌را درسه مرحله درمییابد:

۱ــ عقل برای خدا صفات کمالی مخلوقات را اثبات میکند.

۲ــ عقل تحقق این صفات را در خارج مانند تحققشان در مخلوقات از خدا نفی میکند.

۳ــ عقل‌تحقق صفات‌را درخدا بطوریکه مناسب کمال خدا باشد اثبات‌میکند.

۱ــ صفتهای کمالی مخلوقات آنست که عقل‌آنهارا برای‌خالق با استدلال‌صفات علت بصفات معلول، اثبات میکند؛ چون مخلوقات، موجوداتی‌حادث[1] ودقیق‌الصنعه

۱ــ حادث بزمان Temporel یعنی آنچه بعدم زمانی مسبوق است وبدین معنی حادث در برابرقدیم است؛ وحادث بالذات یعنی در وجود خود محتاج بغیر میباشد وبدین معنی‌حادث در برابر واجب‌الوجود میباشد. وما دراین‌بحث حادث‌را بمعنی اخیر بکار برده‌ایم.

هستند پس باید علتی که قائم بالذات است سبب آفرینش آنها باشد. چرا بعضی از صفات مخلوقات را برخدا اثبات میکنیم وبعضی را نفی؟ از وجود موجودات ثابت شده که خالق آنها، واجب الوجود است یعنی موجودیکه قائم بالذات باشد. دراین صورت ممکن‌نیست صفاتی که متعارض بصفت‌واجب‌الوجود است دراو باشد. بنابراین خدا ازصفت حدوث منزه است زیرا این صفت مختص بموجود حادث است که ناقص میباشد همچنین تمام صفات مخلوقات که برزیان ونقص‌دلالت میکنند بایستی ازخدا نفی گردند؛ ولی صفاتی را که بر کمال دلالت میکنند مانند حیات و قدرت و عقل وحکمت بایستی برواجب نسبت داده شود.

۲ـ عقل تحقق این صفات‌را درخارج مانند تحققشان درمخلوقات از خدا نفی میکند.

صفتهای کمالی مخلوقات را برای خدا اثبات کردیم ولی نگفتیم که مدلول آنها چیست. آیا مدلول این صفات در خدا ومخلوق یکی است؟ آیا صفت زنده را برخالق ومخلوق بطور تشبیه اطلاق میکنیم؟ آیا خدا وجانداران درمعنی زندگی شریك هستند؟

فایدهٔ تشبیه آنست که چیزی را بوسیله مانندش معرفی میکنند؛ لیکن آیا زندگی ما با زندگی خدا شباهت دارد تا بگوئیم که خدا زنده است؟ در حقیقت تشبیه برای کسب دانش سزاوار نیست چون ازمجهول جزآنچه بمعلوم شباهت دارد چیز دیگری معلوم نمیگردد واز «اوصاف یك چیز جزآنچه با دیگری اشتراك دارد مانند دلاوری درشیر وانسان دلالت نمیکند»[1]. دلیری درشیر معنائی متواطیء است که درآدمی وشیر وجود دارد ولی در هردو فقط عرضا (یعنی از لحاظ شدت

۱ـ الجرجانی: التعریفات ص ۵۰.

و ضعف) مختلف هستند ؛ اگر صفت دلیری را برخدا اطلاق کنیم گرفتار تشبیه میشویم چون دلالت این‌صفت قابل تنزیه نیست ؛ زیرا اگر بخواهیم خدارا ازمعنای متواطیء منزه کنیم درمفهوم دلاوری معنای دیگری وجود ندارد تا بخدا نسبت‌داده شود . همچنین اگر صفات توانا ودانا و عقل را بخدا نسبت دهیم واز آنها معانی متواطیء اراده کنیم دراینصورت تعریفی حقیقی برای خدا نکرده‌ایم بلکه موجودی مانند خودرا وصف کرده‌ایم . مادامیکه درصفات جز معانی متواطیء معانی‌دیگری نجوئیم نمیتوانیم خدا را ازاین صفات بشری منزه کنیم زیرا معنای مفهوم متواطیء یکی است وقابل تجزیه نمیباشد ، چون هرجا معنای متواطیء را اطلاق کنیم این معنی بطور متجانس وجود خواهد داشت : مثلا اگر بگوئیم خدا زنده است ومقصود از مفهوم زنده معنای متواطیء باشد تنزیه خدا ازاین معنی سبب تعطیل میگردد ، اگر صفات خدا جز برمعانی متواطیء دلالت دیگری نداشته باشند بایستی اقرار کنیم که فلاسفه درقول بتعطیل صفات اشتباه نکرده‌اند ؛ ولی اگر صفات کمالی را که برخدا اطلاق میشود معانی‌متماثل بشمریم ومیان « معنای‌اصلی هرصفت وتحقق آن درخارج تمییز دهیم برای این مشکل راه حلی حقیقی که حد متوسط تشبیه وتعطیل است پیدا میشود . دراینصورت اگر بگوئیم صفت حی معنی اصلی را دلالت میکند این صفت برخدا و موجودات ذی‌روح دلالت حقیقی خواهد کرد ، و دلالت این معنی برخدا اولیتر و درست‌تر میباشد . ولی اگر بصفت زنده تحقق معنای آن درخارج دلالت شود دراینصورت صفت زنده برای دلالت برتحقق این صفت در خالق صلاحیت ندارد بلکه فقط میتواند برتحقق این صفات درمخلوقات دلالت کند »[1] .

پس هرگاه صفتی‌را بذات‌خدا نسبت دهیم‌مقصود از اطلاق‌این‌صفت برخدا فقط

۱ـ کژتان : شرح دائرة المعارف علم‌الهی بزبان لاتینی جلداول سؤال‌اول فصل سوم .

معنای اصلی آن میباشد که درخدا وجود دارد ؛ وبدین علت خطاست که گفته شود صفات خدا نسبت بذات او مترادف هستند ، چون موجودیت در خدا برمعنائی جدا از زندگی وعقل و توانائی دلالت میکند . بنابراین معانی اصلی صفات کمالی درخدا موجود هستند. ولی باید بدانیم که خدا فقط از نوع تحقق این صفات در مخلوق منزه میباشد زیرا وجود خدا درخارج غیراز وجود ماست ؛ و وجود زندگی وعقل وتوانائی اوهم درخارج غیراز وجود این صفات است در مخلوقات «اگر عقل بشری برای دریافت معانی متعالی ومتماثل از وجود بعضی ازموجودات قادر نباشد هرگونه کوشش برای علم بخدا وصفات او بی‌نتیجه خواهد ماند . عقل بوسیله موجودات ، صفتِ خیررا درمییابد و معنای متعالی ومتماثل را که درهر موجودی تحقق متماثل دارد درك میکند »[1] ؛ و مفهوم متماثل خیر« برتحقق خیر درآدمی یا فرشته یا خدا دلالت نخواهد کرد بلکه درمعنای اصلی این صفت که متعالی ومتماثل است ودرآدمی و فرشته و خدا تحقق متماثل دارد دلالت خواهد کرد . همینطور درباره مفهوم موجودیت باید گفته شود چون معنی اصلی مفهوم موجودیت بذاته نمیتواند بریکی از موجودات زیادتر از دیگری دلالت کند بلکه برتمام آنها بطور تماثل دلالت خواهد کرد »[2] .

همچنان درباره مفهوم متماثل که شامل تمام گیاهان و حیوانات و آدمیان و فرشته‌ها وخدا میگردد بایستی بطور تماثل بآنها نسبت داده شود و بدینصورت موجودات زنده بمعنای اصلی مفهوم زندگی که مبدأ حرکت آنها در وجودشان میباشد اشتراك حقیقی دارند لیکن تحقق این معنای متعالی ومتماثل درخارج برحسب

۱- پنیدو : اهمیت تماثل درعلم الهی بزبان فرانسه ص ۱۸۹ .
۲- اهمیت تماثل درعلم الهی ص ٤٤ .

انواع موجودات زنده اختلاف دارد چون زیستن گیاهان با زیستن آدمی اختلاف دارد همینطور زیستن آدمی با فرشته فرق دارد . همچنین درباره مفهوم عقل بایستی گفته شود که معنای اصلی مفهوم عقل ، وجود از حیث وجود را تمثل روحی میکند ولی تحقق این معنای متعالی و متماثل درخارج برحسب انواع موجودات عاقل مختلف میباشد چون تعقل درخدا با تعقل درفرشته مختلف است ، وتعقل فرشته با تعقل آدمی اختلاف دارد ؛ ما میتوانیم عقل را در وجود هم از لحاظ معنای اصلی آن مفهوم وهم ازلحاظ تحققش درخارج درك کنیم وبدین علت میتوانیم دلالت صفت عقل را از تحقق آن صفت درخارج تمییز دهیم ؛ لیکن ازعقول مجرده وعقل الٓهی چیزی را جز معنای اصلی صفت عقل نمیتوانیم دریابیم زیرا تحقق مفهوم عقل را درعقول مجرده وخدا نمیتوانیم درك کنیم چون عقل ما جز موجودات مادی چیز دیگری را مستقیماً نمیتواند دریابد .

۳ـ گفتیم که عقل آدمی معانی صفات خدا را در سه مرحله درك میکند : درمرحله اول ، عقل، صفات کمالی مخلوقات را برای خدا اثبات میکند وعلت این اثبات تشابه مخلوقات با خدا نبوده بلکه تماثل آنها بخدا سبب اثبات گردیده است یعنی اشتراك حقیقی خدا با موجودات در معنای اصلی صفات کمالی که متعالی و متماثل هستند علت اثبات گردیده است . درمرحله دوم گفتیم که بایستی در هرصفتی میان معنای اصلی وتحقق آن معنی درخارج تمییز داده شود وبرای خدا تنها معانی اصلی صفات اثبات گردد چون خدارا بایستی ازتحقق این صفات درخارج آنچنانکه درمخلوقات موجود است منزه داشت . درمرحله سوم ، عقل ، تحقق معانی اصلی صفات را درخدا بطوری که مناسب کمال اوباشد اثبات میکند .

عقل ما بطور یقینی دریافت که صفات خدا مفاهیم مترادف یا مفاهیم سلبی

نیستند و درنتیجه مفاهیم اعتباری نخواهند بود بلکه برای هر صفت معنائی متمایز از دیگر صفات، موجود است زیرا اگر در خدا معنای خاص هرصفتی موجود نباشد تمام صفات الهی مفاهیم اعتباری خواهند داشت. همچنین عقل ما بطور یقینی دریافت که بهیچوجه ممکن نیست که واجب‌الوجود قابلیت امکان تحول و تحقق وجود یعنی وجود بالقوه داشته باشد چون وجوداواز هرلحاظ بالفعل است وهستیش بسیط و خالی ازهرعلت تحول وتبدل و امکان میباشد. دراین حالت عقل میپرسد که چگونه وجود معانی صفات متعدد که در خدا بطور حقیقی نه اعتباری موجودند با بسیطی طبیعت الهی سازگار است؟ آیا در تشخیص معنای اصلی صفات الهی ترکیبی موجود است که مانع نسبت این صفات بخدا گردد؟

قبلاً گفتیم درهرموجود صفات متعالی ومتماثل، بطور نسبی متحقق میباشند و بدین علت تحقق معنای اصلی هرصفت در خارج مختلف است باختلاف حامل آن صفت چون‌هستی آدمی مرکب است و بسیط نیست بطور ترکیبی این صفات دراو تحقق میبابند: مثلا دانش آدمی غیر از توانائی اوست و توانائیش با ارادهٔ او فرق دارد الخ... و صفات‌آدمی نه تنهابمعنای اصلیشان متعدد هستندبلکه تحقق معنای اصلیشان هم درخارج متعدد است چون اراده آدمی درخارج با توانائیش فرق دارد زیرا گاهی چیزی را میخواهد و بیافتنش قادر نیست و زمانی چیزی را مایل نیست و از دفع آن عاجز است؛ لیکن معانی صفات کمالی در هستی الهی که بسیط است بطور وحدت و بدون‌ترکیب‌تحقق میبابند. توماس‌اکوینی میگوید: «اگر وحدت طبیعت الهی وحدت ریاضی باشد ممکن نمیگردد صفات او که در معنی متمایز ومتعدد هستند در ذاتش یکی شوند؛ چون وحدت طبیعت الهی وحدانیت کمال نامتناهی است که تصور آن از قدرت‌آدمی بیرون‌است. بنابراین در یگانگی طبیعت

الهی برای مفهوم هرصفتی معنائی مختلف موجود است که بر گوشه‌ای از ین طبیعت یگانه دلالت میکند و درنتیجه اطلاق صفات برخدا اطلاق حقیقی‌است نه‌اعتباری»[۱]

پس‌مفاهیم صفات خداهمانطور که درعقل‌ما متباین هستند درخدا هم متباین میباشند ؛ این خلاف رأی ابن سیناست که گفته : ارادهٔ واجب‌الوجود درخارج غیر از علم او نیست . همچنین مفهوم اراده خدا غیر از علم او نیست ؛ این پاسخ اشتباه است و ابن‌سینا بدون توجه باهمیت این مشکل بزرگ این سخن‌را درباره مدلول مفاهیم صفات گفته است . ما نمیگوئیم که صفات خدا متمایز و متعددند مانند وجود آنها در عقل ما، والا کثرت را بذات الهی نسبت داده‌ایم . امامیگوئیم اگرچه این تمیز و تعدد وجود خارجی ندارند لیکن با سایر مفاهیم ذهنی اعتباری که اساس خارجی ندارند مختلف هستند چون مفاهیم صفات در کمال طبیعت الهی اساس عینی دارند».[۲]

اکنون برای روشن شدن حقیقت علاقهٔ تعدد صفات با وحدت ذات ، مثالی ذکر میکنیم شاید اندیشهٔ ما را در تصور امری که ماورای تمام اوهام وخیالهاست‌یاری کند . پنیدومیگوید:«فرض کنیم که‌عکسهای زیادی‌ازیك مجسمه بزرگ گرفته شده و در هرعکس قسمتی از این مجسمه ظاهر گردیده‌است؛آیاتعدد عکسها وحدت مجسمه‌را درهم می‌شکند؟ درست است که یك‌عکس به‌تنهائی یا تمام آنها یکجا قادر نیستند که وحدت مجسمه را در خارج آشکار کنند لیکن این عکسها برای تعریف حقیقت این مجسمه سودمند میباشند . در مسأله علم بخدا و صفات او خصوصاً و در علم ماوراء طبیعت عموماً باید ضرورةً میان یقین تصدیقی

۱- توماس‌اکوینی: دائرة‌المعارف علم‌الهی جلد۱ سؤال۱۳ پاسخ۲ .

۲- یوسف کرم: کتاب الطبیعة ومابعدالطبیعة . ص۱۷۹.

عقل و یقین تصوریش در یك حقیقت تمییز داده شود. چون عقل بشری با نیروی تصوریش جز موجودات محسوسی چیز دیگری را نمیتواند دریابد وبدین علت نباید ازعقل انتظار داشت که برای تصورحقایق مابعد طبیعت و مخصوصاً چگونگی تحقق تعدد صفات در یگانگی ذات الهی که بسیط است قادر باشد. برای تصور علم الهی و ارادهٔ او بذاته، یعنی همانطور که علم واراده در خدا هستند، کوشش آدمی بی‌فایده میباشد چون این نوع تصور برای انسان غیر ممکن است زیرا ماهیّت الهی ازنیروی تصوری عقل بشری خارج است همچنانکه میان عقل‌بشر وحقیقت الوهیت فاصله‌ای نامتناهی است»[۱].

از این ناراحتی و کشمکش که نتیجهٔ مبارزهٔ دو یقین عقلی است (یعنی مبارزه یقینی که بنیانش نیروی تصوری عقل با یقینی که بنیادش نیروی تصدیقی عقل است) انسان نه‌تنها در یقین کردن بحقایق مابعد طبیعت خودرا برنج می‌افکند بلکه هر زمان که میخواهد حقیقت علت را از معلول درك کند یا حقیقت امر غایبی را از امری ظاهر دریابد این ناراحتی و زحمت دامن گیرش میشود و از تصور این حقیقت مجهول عاجز میماند.

عقل بشری قادر بدریافت خدا و صفات او نیست مگر که:

اولاً ـ حقیقت‌اشتراك خدا باتمام‌موجودات‌را درصفت موجودیت‌دریافت کند.

ثانیاً ـ انسان باید بداند که عقل‌تنها با نیروی تصدیقی‌خود میتواند این‌صفت موجودیت را درك کند.

ثالثاً ـ بر آدمی لازمست بداند که تنها مفاهیم متماثل قادرند دلالت کنند بر صفت موجودیتی که عقل آنها را بانیروی تصدیقی خود درك کرده است.

---

۱ ـ پنیدو : اهمیت تماثل درعلم الهی ص ۱۵۳ .

این سه مطلب حقیقتی واحدند ؛ اگر از این حقیقت بزبان علم وجود (متافیزیك) تعبیر شود میگوئیم : اشتراك تمام موجودات درصفت موجودیت است Participation ، و اگر بزبان علم روانشناسی تعبیر شود میگوئیم : این حقیقت ، نیروی تصدیقی‌وجود عقل‌است Intellectus ، واگربزبان منطق بیان‌شود میگوئیم: این حقیقت ، تماثل‌است Analogie .

درپایان برخود فرض‌میدانیم ازسروران ارجمندی که دراین راه مارا بهرنوع یاری کرده‌اند اظهار امتنان کنیم . از عنایت جناب آقای دکتر احمد فرهاد رئیس محترم دانشگاه تهران که با طبع‌این کتاب جزء انتشارات دانشگاه موافقت‌فرمودند تشکر می‌نمائیم الطاف جناب آقای دکتر سیاسی و راهنمائیهای استادان محترم آقایان دکتر ذبیح‌الله صفا و دکتر محمد معین و سایر استادان گرامی‌را میستاییم همراهی‌جناب‌آقای پرفسور هنری کربن که روش تصحیح علمی‌مصنّفات عین‌القضاةرا از ایشان فراگرفتیم شایان لطف ومحبت است و زحمات‌ارزندهٔ دوست گرامی‌آقای حسین خدیو جم درتنقیح متن ومقدمه برای ما قابل ستایش است .

ازبرادرعزیز آقای محمّدحسین تسبیحی که درتصحیح متن‌تمهیدات واستنساخ زبدة‌الحقایق ما را یار بوده و رنج غلط‌گیری در چاپخانه را برما آسان کرده‌اند سپاسگزاریم وامیدواریم درکارهای علمی بازهم مارا برادر ویار باشند .

ازکارگران چاپخانهٔ دانشگاه تهران مخصوصاً آقای سیّد مصطفی برقمی که با مهارت و سلیقهٔ خاص خود در حروفچینی و تنظیم حواشی بما کمکهای گرانبهائی کرده‌اند قدردانی میکنیم .

دکتر عفیف عسیران

طهران { ۲۶ اوت ۱۹۶۲
۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۸۲
٤ شهریور ۱۳٤۱ }

بسم الله الرحمن الرحیم

(۱) و بِهِ نَستَعین ، الحمدُلله ربِّ العالَمین ، والعاقبةُ لِلمُتّقین ولا عُدوانَ إلّاعلی الظّالِمین ، والصلوةُ والسلامُ علی خَیرِ خَلقه محمدٍ وآلِه أجمعینَ الطّیّبین الطّاهِرین ، وعلی أصحابِه رِضوانُالله تعالی علیهم . جمعی دوستان در خواستند که از بهر ایشان سخنی چند درج کرده شود که فایدهٔ روزگار در آن بود . ملتمس ایشان مبذول داشته آمد ، واین کتاب به **زبدة الحقایق فی کشف الدقایق** بر ده تمهید تمام کرده شد تا خوانندگان را فایده بود .

تمهید اصل اول

< فرق علم مکتسب با علم لدنی >

(۲) بدانکه درحق صورت بینان وظاهرجویان بامصطفی ـصلعمـ خطاب این

---

1 - 5 بسم . . . . علیهم UB بسم‌الله تیمناً بسم . . . الرحیم‌الحمد . . . العالمین وصلی‌الله‌علی سیدنا محمدو آله‌وصحبه اجمعینSA بسم ... الرحیموالصلوة ... وآله وصحبه اجمعین H بسم ... الرحیم الحمد... العالمینوالصلوة . . علی‌سیدنامحمدو آله‌اجمین M توکلت‌علی‌الحی‌القیوم P بسم ...والسلام‌علی خاتم الرسالة والهادی‌من‌الضلالة محمدالمصطفی‌و آله وصحبه R || 5-8 جمعی... بود B ـ USRPMA هذا کتاب زبدة الحقایق فی کشف الدقایق للعالم الربانی عین‌القضاة الهمدانی قدس‌الله روحه العزیز H این کتاب تصنیف کردم بده تمهید ونام این کتاب را زبدة الحقایق نهاده‌ام ازبرای عارفان واصحاب ایقان تادرین کتاب تأمل شافی کنند و تفکرصافی نمایند وتذکری ایشان را حاصل گردد انشاءالله تعالی L || 9 تمهید اصل اول SA اما بعد URMH ـ P تمهید اول R || 11 صلی‌الله علیه وسلم SRPHBA علیه السلام UM ||

آمد: « وتراهم یَنظُرون إلَیْكَ وَهُمْ لایُبصِرون » . ای عزیز می گویم: مگراین آیت در قرآن نخوانده‌ای و یا نشنیده‌ای که « قَد جاءَکم مِنَ‌اللهِ نورٌ و کتابٌ مُبین »؟ محمد را نور می‌خواند، و قرآن را که کلام خداست نور می‌خواند که « و اتّبعوا النورَ الذی اُنزل مَعَه » . تو از قرآن حروف سیاهی می‌بینی بر کاغذ سفید، بدانکه کاغذ و مداد و سطرها نور نیستند، پس « القرآنُ کلامُ اللهِ غیرُ مخلوق » کدامست؟

(۳) خلق ازمحمد صورتی وتنی‌وشخصی دیدند، وبشر وبشریَتی‌به بینند گان می نمودند که «قُلْ إنما أنابشرٌ مثلُکم یوحی إلیّ» تاایشان‌درین‌مقام گفتند که «وقالوا مالِهذا الرسولِ یأکُل‌الطعامَ‌ویمشی‌فی‌الأسواق» . امّااورا بااهل‌بصیرت‌وحقیقت‌نمودند تابجان‌ودل، حقیقت اوبدیدند . بعضی گفتند: «اللهُمّ اجعَلْنا من اُمةِ محمد»، بعضی گفتند: «اللهم‌لاتَحرِمنا من‌صحبة‌محمد» وقومی گفتند: «اللهم‌ارزُقنا شفاعةَ‌محمد» . اگر دراین‌حالت ودرین‌مقام ولایت، اورا بشرخوانند ویاوی‌رابشر دانند، کافرشوند؛

1 آمد M آمد که A . . . U ‖ سورة۷ (الاعراف) آیة ۱۹۸ ك ‖ مگر SRHBA ـ M مگر که P که مگر U ‖ 2 نشنیده‌ای HB ندیده‌ای USRPMA ‖ سورة ٥ (المائدة) آیة ١٥ م ‖ 3 خداست USRPA اوست جل‌جلاله B اوست MH ‖ 4 سورة ۷ (الاعراف) آیة ١٥۷ م ‖ سیاهی می‌بینی RP سیاه بینی USMHBA ‖ 5 سفید بدانکه B . سفید پس SRPMHA سفیدش U ‖ 5 ـ 6 پس . . . مخلوق USRPBA بدانکه القرآن . . . غیر مخلوق و من قال مخلوق فهو کافر MH ‖ 7 خلق RMHB ـ USPA ‖ شخصی URPMHB ـ SA ‖ بشر A . . . U بشری B به بینندگان A . . . S ـ U ‖ 8 می‌نمودند SPMBA که آن می‌نمودند R می‌دیدند U ‖ سورة ٤١ (فصلت) ١٨ (الکهف) آیة ٦ ك ١١٠ ك ‖ 9 سورة ٢٥ (الفرقان) آیة ۷ ك ‖ 9 ـ 10 اما . . . تا B اما . . . و URPA اما اورا بحقیقت با اهل بصیرة نمودند تا MH ‖ 10 حقیقت RHB قالب وحقیقت SA وحقیقت M قالب UP ‖ 10-11 محمد . . . صحبة‌محمد MH محمد USRPBA ‖ 12 مقام H ـ USRMBA ‖ خوانند RPMHB جویند USA ‖ ویرا USPMBA ـ RH ‖ دانند R گویند A . . . U ‖ شوند A . . . U شونداین آیت B ‖

برخوان : « وقالوا أَبَشَرٌ يهدوننا فكفروا » تاوی بیان کرد که « لَستُ كأحدِكم »

(٤) وحقیقت قرآن که صفت مُقدَّس است ، مقرون ومنوط دلهای انبیا واهل ولایت است که حیوة این فِرقت بدان آمد . آن در کتاب نیست وهم در کتاب می طلب . « ما بَينَ الدفتَين كلامُ الله » هر دو طرف گرفته است . اما طالبان قرآن را در کتاب بدیشان نموده اند که « إنَّ للقرآن ظهراً وبطناً وَ لِبَطنه بطناً الى سبعة أَبطُن » گفت . هر آیتی را از قرآن ظاهری هست ، و پس از ظاهر باطنی تا هفت باطن . گیرم که تفسیر ظاهر را کسی مدرك شود ، اما تفسیرهای باطن را که دانست و که دید ؟ و جای دیگر گفت که « أُنزل القرآنُ على سبعةِ أَحرُف كُلُّها شافٍ كاف . » عروس جمال قرآن ، چون خود را باهل قرآن نماید ، بهفت صورت اثر بینند و همه صورتها باشفاف تمام . مگر که ازینجا گفت : « أهلُ القرآن أَهَلُ الله وخاصتُه » که چون مُقری بکتاب « وعنده ام الكتاب » رسید بمعانی قرآن برسد ، و جمال پرتو قرآن ، اورا چنان ازخود محو کند که نه قرآن ماند و نه قاری و نه کتاب ، بلکه

1 سورهٔ ٦٤ (التغابن) آیهٔ ٦ م ‖ کرد URPMHB فرمود SA ‖ 2 که . . . مقرون UHB صفت مقدس که مقرون SRMA که . . . ومقرون P ‖ 3 فرقت A . . . U فرق R ‖ آن در A . . . S در U ‖ 4 طرف A . . . U طرف را R ‖ گرفته USPMBA فرو گرفته RH ‖ 5 بدیشان URPMHB بایشان SA ‖ نموده A . . . U نمودند M ‖ سبعة HB تسعة USRPMA ‖ 6 آیتی را RPMHB آیتی SA آیت را U ‖ هفت باطن HB بنه شود USRPA نه باطن شود M ‖ 8 دید UPA رسید MHB دید و که شنید وبکه رسید R شنید S ‖

قرآن که بلفظ ومعنی آن بی بدل است — برهفت حروفش این نزول ازل است

امراست ودگر نهی وپس آنکه رجا است — پس وعد ووعید وقصص وپس مثل است

A - I . . . U ‖ 9 چون A . . . S - U ‖ بینند USPHBA به بیند RM ‖ 10 شفاف B شفاو A . . . U ‖ گفت M گفت که A . . . U ‖ 11 سورهٔ ١٣ (الرعد) آیهٔ ٣٩ م ‖ رسید M رسد A . . . U ‖ بمعانی قرآن برسد A . . . U ومعانی قرآن برو تجلی کند R ‖ 12 وجمال پرتو USPMA پرتو جمال RHB ‖ نه . . . کتاب URPMHB نه قراءت . . . کتابت SA ‖

همه مقروء بود وهمه مکتوب باشد .

(٥) اما مقصود آنست که بدانی که جز بن بشریت حقیقتی دیگر، وجزین صورت معنیی دیگر ، وجزین قالب جانی ومغزی دیگر ، وجزین جهان جهانی دیگر .

ما را بجز این جهان جهانی دگراست
جز دوزخ وفردوس مکانی دگراست

آزاده نسب زنده بجانی دگر است
وآن گوهر پاکشان زکانی دگراست

قلاشی و رندی است سرمایهٔ عشق
قرّائی و زاهدی جهانی دگر است

ما را گویند کین نشانی دگراست
زیرا که جزین زبان زبانی دگراست

(٦) أمّا آیت « وما مِنّا إلاّ لَهُ مَقامٌ معلوم » بیان وشرح این همه کرده است ؛ « والله فضَّل بعضَکم علی بعضٍ فی الرزق » عذر این همه بخواسته است ؛ « تلكَ الرُّسُل فضّلْنا بعْضهم علی بعض » پدید کرده است « وفوقَ کُلِ ذی علم علیم » ظاهر شده است . این همه چیست ؟ وچه معنی دارد « وما یعلَمُ تأویلَه إلاّ اللهُ و الراسِخون

1 مقروء RPMHB مقرون USA ‖ مکتوب USRPMA مکتوب مکنون HB ‖ 2 که بدانی HB ـ USRBMA ‖ 3 صورتی RHB معنی USPMA ‖ مغزی UP حقیقتی SRMHBA ‖ وجزین جهان ... دیگر USRPMA ـ HB ‖ 4 ما را بجز UPHB بیرون تر SRMA ‖ جهان جهانی USRPMA زمان زمانی HB ‖ 5 دوزخ UP جنت SRMHBA ‖ 7 وآن A . . . U وین M ‖ پاکشان USPMHA بی‌نشان B پاکسان R ‖ 8-9 قلاشی... است I ـ A ... U ‖ 10 نشانی A . . . U نهانی M ‖ 12 آیت A . . . S این آیت U ‖ سورهٔ ٣٧ (الصافات) آیهٔ ١٦٤ ك ‖ 13 سورهٔ ١٦ (النحل) آیهٔ ٧١ ك ‖ است SA ـ URPMHB ‖ 14 سورهٔ ٢ (البقره) آیهٔ ٢٥٣ م ‖ سورهٔ ١٢ (یونس) آیهٔ ٧٦ ك ‖ 15 این. . . دارد SRPHBA که این . . . دارد M این . . . وچه یعنی U ‖ سورهٔ ٣ (آل عمران) آیهٔ ٧ م ‖

فی العلم »؟ این تأویل که خدا داند و راسخان درعلم. راسخ درِ علم کدام باشد؟ برخوان: « بَلْ هو آیاتٌ بیناتٌ فیصدور الذین اوتوا العلم ». این صدر کجا طلبند؟ « أفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صدرَه للاسلام فهوعلی نورٍ من ربّه فوَیلٌ للقاسِیة قلوبُهم. » این نور کجا جویند؟ « إنَّ فیذلك لَذِكْری لِمَن كانَ لَهُ قلب »! گم راه را این همه گم، و راهنمایی‌را این‌همه پیدا شده است وزبهر این گفت مصطفی ـصلعمـ: « إنَّ مِنَ العلمِ كهَیأةِ المكنون لایعْلَمُه علماءُ الا العلماءُ بالله فإذا نطقوا به لم ینكرْه إلاّ اهلُ الغِرَّة بالله ».

(۷) علمها سه قسم آمدند: قسم‌اول علم بنی آدم آمد، وقسم‌دوم علم فرشتگان وقسم سوم علم مخلوقات و موجودات، اما علم چهارم علم خداست تعالی و تقدس که علم مکنون و مخزون میخوانند پس علم مکنون جز عالِم خدا کس نداند، و ندانم که هرگز دانسته‌ای که عالم خدا کیست؟ « أطلبُوا العلمَ وَلَوْ بالصّین » ترا بچین و ما چین باید رفت، آنگاه « عُلَماءُ اُمّتی كأنبیاء بنی إسرائیل » بیابی.

1 این . . . باشد R این . . . داند و راسخ در علم‌کدام باشد USPHA این را تأویل خدای تعالی‌داند وراسخ . . . باشد B این . . . داند وراسخان در علم‌کدام باشد M ‖ 2 سورهٔ ۲۹ (العنکبوت) آیهٔ ۴۹ ك ‖ 3 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۲۲ ك ‖ 4 سورهٔ ۵۰ (ق) آیهٔ ۳۷ ك ‖ سورهٔ ۵۰ (ق) آیهٔ ۳۷ ك ‖ 4 ـ 5 گم . . . شده B راهنمای این همه RSMA گمراهان را این همه‌گم شده است ورهنمایرا این‌همه شده H گمراه را این همه‌گم UP ‖ 5 وزبهر RM وازبرای SPA واز بهر HB وزبرای U ‖ صلی‌الله علیه وسلم SRHBA علیه السلام UM علیه الصلاة والسلام P ‖ 8 سه‌قسم‌آمد M سه قسم‌آمدند B برسه‌قسم‌اند USRPHA ‖ قسم‌اول . . . دوم SRBA قسمی علم . . . وقسمی‌علم UPMH ‖ 9 خداست تعالی‌وتقدس RMHB خدای تعالی‌است SA خداستUP ‖ 10 خوانند A . . . S خواند U ‖ پس USRPHA فرمود این H گفت این M ‖ خـدا SMA بخدا URPHB ‖ 11 کیست USRPMA کیست و علم چیست HB ‖ 12 آنگاه USRPMA تا HB ‖ بیابی A . . . U بیابی که M ‖

بر کدام راه می‌باید رفت ؟ برراه عمل ، عمل تن نمی گویم برراه عمل‌دل می گویم و معلوم است که گفته است : «مَنْ عَمِلَ بِما عَلِم وَرَّثَهُ اللهُ عِلْمَ مالا یَعْلَم».

(۸) دریغا «کَلِّم الناس علی قَدَرِ عقولِهم» پندی تمامست ؛ أمّا درین ورقها بعضی سخنها گفته شود که نه مقصود آن عزیز بود ، بلکه دیگر ازمحبان باشد که وقت نوشتن حاضر نباشند ، ایشان را نیز نصیبی باید تا نپنداری که همه مقصود تویی . زیرا که هر که چیزی شنود که نه مقام وی بود و نه درقدر فهم وی باشد ، ادراك و احتمال آن نکند . تو ای عزیز پنداری که قرآن مجید خطابست با یك گروه یا باصد طایفه یا با صدهزار ؟ بلکه هرآیتی و هرحرفی خطابست با شخصی ، ومقصود شخصی دیگربلکه عالمی دیگر . وآنچه درین ورقها نوشته شد ، هرسطری مقامی وحالتی دیگر است ، واز هر کلمه‌ای مقصودی و مرادی دیگر ، وبا هرطالبی خطابی دیگر که آنچه با زَید گفته شود نه‌آن باشد که با عمرو بود ، وآنچه خالد بیند بـکر مثلاً نبیند .

1 برراه USPHBA براه RM 1 ـ 2 عمل . . . است RM دل و عمل معلوم می‌گویم که گفته است USPA علم وعمل تن نمی . . . براه عمل می‌گویم که گفته است HB ‖ 3 کلم SRHBA نکلم M امرنا ان نکلم UP ‖ 4 شود URPMHB شد SA ‖ عزیز بود RM عزیز است USPA عزیزان بودند HB ‖ باشد USA باشند RPMHB ‖ 5 ایشانرا نیز USPHBA امـا ایشانرا RM ‖ 6 شنود A . . . U بشنود M ‖ 5 ـ 6 پنداری . . . باشد USRPA پندارید که همه مقصود شمایید در خواستید زیـرا که هر چیزی که بشنوند که نه مقام وقدر فهم شخص باشد HB پنداری . . . بود M ‖ 7 تو A . . . U جز در پرده‌ای و رمزی نتوان گفت و نمود H ‖ ای عزیز USPBA ـ RMH ‖ 10 مقامی A . . . U مقام M ‖ و از . . . خطابی USPA وهر کلمه‌ای مقصود مریدی و طالبی RMHB ‖ 11 بود USRPMA ـ B گفته شود H ‖ 12 مثلا UP ـ SRMHBA ‖

(۹) ای عزیز ! تو پنداری که « الحمدُلله رب العالمین » بوجهل شنید ، یا مقصود او بود ؟ او از قرآن « قُل یا اُیها الکافرون » شنود ، و نصیبش این بود ؛ اما « الحمدلله » نصیب محمد بود و محمد شنید . و اگر باور نمی کنی از عمرخطاب بشنو که گفت : مصطفی ـصلعمـ با ابوبکر سخن گفتی که شنیدم و دانستم ، و گاه بود که شنیدم وندانستم ، ووقت بود که نشنیدم وندانستم ، چه گویی ؟ از عمر دریغ می‌داشت ! نه‌حاشا و کلا ، ازو دریغ نمی‌داشت ، لیکن فرزند طفل را که رضیع بود از برهٔ بریان و حلوای شکر نگاه دارند که اورا معده احتمال نکند ، تا رسیدهٔ روزگار شود آنگاه مَأکولات ومَشروبات ، مُضِرِ او نشود .

(۱۰) عبدالله بن عباس می گوید که اگر این آیت را که « إنّ رَبّکم اللهُ الذی خَلق السموات والارضَ فی ستةِ ایامٍ ثم استوی علی العرش » تفسیر میکنم « لَرَجَمتمونی بالحِجارة » یعنی صحابه ـرضی‌الله عنهم ـ مرا سنگسار کنند . ابوهُریره ـرضی‌الله عنهـ گفت که اگراین آیت‌را شرح کنم که « اللهُ‌الذی خَلق‌سَبعَ سمواتٍ ومن الارض مِثلَهُنّ یَتنزّلُ الامرُ بینهُنّ » ، « لَـکَفّرتمونی » ، یعنی خَلق مرا کافرخوانند .

(۱۱) عبدالله بن عباس می گوید : شبی با علی بن ابی‌طالب ـ کرم‌الله وجهه ـ بودم تا روز ، شرح بای بسم‌الله می کرد « فرأیتُ نفسی کالجرّةِ عند البحرِ العظیم »

---

1 ای عزیز B ـ A . . . U ‖ سورهٔ ۱ (الفاتحه) آیهٔ ۲ ‖ شنود M شنید A . . . U ‖ 2 سورهٔ ۱۰۹ (الکافرون) آیهٔ ۱ ك ‖ 3 محمد B . . , U محمد صلی‌الله علیه وسلم A ‖ 4 گفتی A . . . U گفت گفت B ‖ گاه A . . . U ـ M ‖ 7 شکر SRMHBA بشکر UP ‖ 8 آنگاه A . . . U تا آنگاه که M ‖ نشود URPMHB نباشد SA ‖ 9 ـ 10 سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۳ م ‖ 10 بگویم A . . . U میکنم B ‖ 11 رضی‌الله عنهم USPA ـ RMHB ‖ 12 رضی‌الله عنه A . . . S ـ U ‖ آیت را URPMHB آیت SA ‖ 12 ـ 13 سورهٔ ٦٥ (الطلاق) آیهٔ ۱۲ م ‖ 14 کرم‌الله وجهه URP ـ SMHBA ‖

یعنی خودرا نزد وی چنان دیدم که سبویی نزد دریایی عظیم. از دریا، چه برتوان گرفت؟ تا ساکن دریا نشوی، هرچه یابی قَدَری و حَدّی دارد؛ ملاّح از دریا، چه حدّ و وصف کند، وچه بر گیرد؟! زیرا که هرچه بر گیرد باز بریزد که مقام در بحر دارد، اما بَرّ ازبحرچه خبردارد؟ «ظَهَرالفسادُ فی‌البرّ والبحر». هرچه‌آموختهٔ خلق باشد برّوبرّی باشد، و هرچه آموختهٔ خدا باشد که «الرحمنُ عَلَّم القرآن» بحروبحری باشد، وبحر نهایت ندارد «ولا یُحیطون بشیءٍ مِن علمه».

(۱۲) چه می‌شنوی ای عزیز! شمه‌ای ازین حدیث که «اَلمؤمنُ مِرآةُ المؤمن» بدینجا لایق است. هر که چیزی نداند و خواهد که بداند او را دو راهست: یکی آن باشد که بادل‌خود رجوع کند بتفکُّر وتدبُّر تا باشد که بواسطهٔ دل خود خودرا بدست آرد. مصطفی ـعلیه‌السلامـ ازاینجا گفت که «إستَفتِ قَلبَكَ وَ إنْ أفتاكَ المُفتون» گفت: هرچه پیش آید، باید که محل و مُفتی‌آن صدق دل باشد. اگردل فتوی دهد امرخدا باشد می کن؛ واگر فتوی ندهد ترك کن، واعراض پیش گیر که «إنّ لِلمَلَكِ لَمّةً و للشیطان لَمّةً». هرچه دل فتوی دهد خدایی باشد، وهرچه رد کند شیطانی باشد، ونصیب این دو لَمّه درهمهٔ جسدها هست از اهل کفر

1 وی URPMHB او SA ‖ 3 زیرا A . . . U که او بریست زیرا R ‖ 4 بر USRPMHB بری UA ‖ سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۴۱ ك ‖ 5 بر URPMHB براست SA ‖ وهر . . . که R وآموختهٔ خدا که A . . . U ‖ سورهٔ ۵۵ (الرحمن) آیهٔ ۱ م ‖ 6 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲۵۵ م ‖ 8 هر A . . . U بهره‌آنست که هر H ‖ 9 یکی . . . که SRMHBA آنکه UP ‖ دل A . . . U آن‌دل P ‖ 10 خودرا USPMA ـ RHB ‖ 11 افتاك(المفتون) افتاك‌المفتیون H افتوك افتوك USRBA افتوك افتك P ‖ محل . . . صدق SRHA محك ومفتی‌صدق‌آن UPMB ‖ 12 امرخدا A . . . U آن امر از خدا B ‖ فتوی SRMHBA ـ UP ‖ 13 لمة: خطوة اودنو ‖ دهد RMH کند USPBA ‖

و اسلام. کارهای ما دشوار بدانست که مفتی ما نفس امّاره است که «إِنَّ النَّفس لَأمّارةٌ بالسوءِ». هر کرا مفتی‌دلست اومتقی وسعید است، وهر کرا مُفتی نَفس‌است اوخاسر وشقی است؛ واگر شخصی این اهلیّت و استعداد ندارد که بواسطهٔ دل خود بداند، دل کسی دیگر بجوید وبپرسد که این‌اهلیّت یافته‌باشد «فَأسألوا أهلَ الذِکر إن کُنتُم لاتعلَمون» تادل غیری آینهٔ توباشد.

(۱۳) ای دوست دلها منقسم است بردوقسم: قسمی خود درمقابلهٔ قلم الله است که بروی نوشته شده است که «کَتَبَ اللهُ فی قلوبهم الایمان» و یمینُ الله کاتب باشد؛ پس هرچه نداند، چون با دل خود رجوع کند بدین سبب بداند. قسم دوم هنوز نارسیده باشد، و خام در مقابلهٔ قلم الله نبود؛ چون از یکی که دلش آینه ولوح قلم‌الله باشد بپرسد ومعلوم کند، او ازاینجا بداند که خدا را درآینهٔ جان پیردیدن چه باشد. پیر، خود را درآینهٔ جانِ مرید ببیند، اما مرید در جانِ پیر خدا را بیند.

(۱٤) ومثال همه که گفتم آنست که جماعتی بیماران برخیزند و بنزد طبیب

1 واسلام USRPMA واهل‌اسلام HB ‖ دشوارRMH دشخوارUSPBA ‖ بدآنست SRMHBA ازآنست UP ‖ 1-2 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۵۳ ک ‖ 2 مفتی‌نفس USPHBA نفس RM ‖ او UPHB - SRMA ‖ 3 شخصیRMH این‌شخص USPBA ‖ 4 وبپرسد URPMHB - SA ‖ اهلیت RPMHB اهلیت‌واستعدادSA ‖ 4-5 سورهٔ۲۱(الانبیاء)۱٦(النحل)آیهٔ ۷ک٤۳ک ‖ 7 شدهUSRPMHA - B ‖ که...AU- M ‖ سورهٔ ۵۸ (المجادلة) آیهٔ ۲۲م ‖ 8 دل RMHB - USPA ‖ 9 خام A . . . U خادم R ‖ یکیA . . . Uآن‌یکی H ‖ 10 بپرسد وURPMHB - SA ‖ اوRMاورا USPHBA ‖ بداند RSMHBA بدانی UP ‖ 11 باشد SRMHB بود UPA ‖ خود را . . . به بیند RMH در جان . . . خودرا بیند USPBA ‖ 13 جماعتی .. برخیزند RMHB بیماری که علت حرارت دارد برخیزد SA جماعتی برخیزد P جماعتی برخیزند U ‖

روند، وعلاج خود بجویند. طبیب نسخهای مختلف بجهت تسکین امراض بدیشان دهد، اگر کسی گوید: این اختلاف نسخها ازجهل طبیب است، غلط گفته باشد وجاهل این گوینده باشد که این اختلاف نسخها که افتاد از اختلاف علل‌افتاد. پس علتها گوناگونست، نسخت همه علتها بیك علت باز دادن سخت جهل وخطا باشد؛ آنها که دانند که چه گفته می‌شود خود دانند.

(۱۵) اکنون علت دین و اسلام، قالب یك رنگ باشد. « بُنِیَ الاسلامُ علی خمس » خود نسخهای معین داده است که پنج نسخت است که علاج ودوای جملهٔ مؤمنان است؛ امّا کارباطن وروش‌قلب، ضبطی واندازه‌ای ندارد. لاجرم بهروارِدی پیری بباید که طبیب حاذق باشد که مرید را معالجه کند، واز هردردی مختلف درمانی مختلف فرماید. آنها که ترك علاج وطبیب کرده‌اند، خودآن بهترباشد که درعلت فروشوند زیرا که « و لَوْ عَلِمَ اللهُ فیهم خیراً لَاَسْمَعَهم ». پس چون طبیب حاذق درراه رونده بباید، باجماع مشایخ ـقدّس‌اللهُ ارواحهمـ فریضه باشد؛ وازاینجا

1 روند MH شود SPA دوند RB شوند U ‖ و علاج خود بجویند U و حال خود بگوید SPA و حال خود عرض بکنند B و علاج جویند بجهت امراض M و علاج خود جویند RH ‖ 1 ـ 2 طبیب ... دهد RHB طبیب نسختی بجزازنسخت حرارت باودهد SPA اگرطبیب ازبرای امراض‌ایشان نسخهای مختلف بدهد M طبیب نسختی بجز آن نسخهٔ دیگر بدان دهد U ‖ 2 این اختلاف نسخها RMHB ـ USPA ‖ 4 بیك URPMHB یك‌علت بازندارد وبیك SA ‖ 6 دین و۸ . . . U دین B ‖ قالب A ... U ـ R ‖ 7 معین A . . . U ـ P ‖ 8 روش URPMHB روشنیSA ‖ واردی SMA دارد B وادی URPH ‖ 9 و از RPMHBA تـا او از هر US ‖ 11 شوند SPMHBA روند UR ‖ سورهٔ ۸ (الانفال) آیهٔ ۲۳ م ‖ 12 باجماع U اجماع A . . . S ‖ رونده . . . باشد USRPMA رونده پررنج بیابد و اجماع . . . باشد B رونده را فریضه باشد که در ملازمت مداومة نماید واجماع ... ارواحهم براینند H ‖

گفته‌اند : «مَنْ لاشیخَ له لادینَ له» . وشیخ را نیز فریضه بود خلافت قبول کردن، وتربیت کردن مریدانرا فرض راه بود . اگر تمامتر خواهی از خدای تعالی بشنو که گفت : «هوالذی جَعَلکم خلائف فی‌الارض وَ رَفَعَ بَعْضَکم فَوْق بَعْضٍ دَرَجات» . وبیان خلافت باطن جای دیگر گفت : «لَیَستَخْلِفَنَّهم فی الارض کما استَخْلَفَ الذین من قَبْلِهم» بیت :

کس را ز نهان دل خبر نتوان کرد
ز احوال دل خویش حذر نتوان کرد
کس عالَم شرع را زَبَر نتوان کرد
انسانی را زِ خود بدر نتوان کرد
محجوبانرا بدین، نظر نتوان کرد
با خویش بکوی او گذر نتوان کرد

(۱۶) دریغا قفل بَشریّت بردلهاست ، وبند غفلت برفکرها ، ومعنی «أفَلا یَتَدَبَّرون القرآن أمْ علی قُلوبٍ أقفالُها» این باشد . چون فتوح فتح ونصرت خدای تعالی درآید که «إذاجاء نَصْرُاللهِ والفَتْح» ، این قفل ازدل بردارد . «سَنُرِیهم آیاتِنا

2-1 وشیخرا ... راه‌بود SRHA شیخ راه بروی‌فریضه بودبخلافت ... مریدرا ... بود B وشیخ را ... مریدانرا M وشیخراه برفریضه‌بود وخلافت‌شیخ راوتربیت کردن مریدرا... بودUP ‖ 2 تمامتر H تمام A . . . U ‖ 3 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١٦٥ م ‖ 4 گفت URPMHB فرمود SA ‖ سورهٔ ٢٤ (النور) آیهٔ ٥٥ م ‖ 7 زاحوال . . . حذر USA احوال دل از کسی حذر RPMHB ‖ 8 کس عالم SPMHBA کین‌عالم R کین‌حاکم U ‖ 9 انسانی راز RMH که انسانی‌راز SPBA وانسانی‌خود U ‖ 10 بدینA . . . U بدین‌ازخود M ‖ 11 اوUH کوی‌ویRMB کوی‌ما SA بکوه‌دوست P ‖ 12 ومعنی RMH و معنیها SPBA ـ U ‖ 13 سورهٔ ٤٧ (محمد) آیهٔ ٢٤ م ‖ چون A . . . S ـ U ‖ و نصرت A . . . U نصرونصرت P ‖ 14 سورهٔ ١١٠ (النصر) آیهٔ ١ م ‖

فی الآفاقِ وفی انفُسِهم» پدید آید، و نباتِ «واللهُ أنبَتَکُم مِن الارض نباتا» حاصل شود. ازخود بدرآید، ملکوت و مُلک بیند ومُلک ومالك المُلك شود که «کذلك نُرِی ابراهیمَ ملکوت السمواتِ والارض» ازخود بدرآید.

(۱۷) عیسی ـعلیه‌السلام‌ـ ازین واقعه خبر چنین داد که «لایَدْخُلُ ملکوتَ السمواتِ مَنْ لَمْ یولدْ مرّتین» گفت: بملکوت نرسد هر که دوبار نزاید یعنی هر که ازعالم شکم مادر بدرآید این جهانرا بیند، وهر که ازخود بدرآید آن جهانرا بیند. «أبدانُهم فی الدنیا وقلوبُهم فی الآخرة» این‌معنی باشد. آیینهٔ «یَعْلَمُ السِرَّ فی‌السمواتِ والارض» کتاب وقت اوشود. «مَنْ عَرَفَ نفسه» اورا روی نماید، «فقد عَرَف ربَه» نقد وقت اوشود. از «یومَ تُبَدَّلُ الأرضُ» گذشته بود و «بِغَیرِالأرضِ» رسیده «رأی‌قلبی‌ربی» بیند. «أبیتُ عِندَ ربی یُطعِمُنی ویَسْقِین» بچشد. «فأوْحی إلی عَبْدِه ما أوْحی» بشنود.

(۱۸) ای‌عزیز اگر خواهی که جمال این اسرار برتو جلوه کند، از عادت پرستی دست بدار که عادت پرستی بت پرستی باشد. نبینی که قدح این جماعة چگونه می کند «إنّا وَجَدْنا أباءَنا علی امةٍ و إنّا علی آثارهم مُقتدون»! و هرچه

1-14 سورهٔ۴۱ (فصلت)آیهٔ۵۳ ك ‖ 1 سورهٔ۷۱ (نوح)آیهٔ ۱۷ك ‖ 2 ملك ... ملك M وملك ببیند URHBA ملك بیندوملك P ‖ 3 سورهٔ ۶ (الانعام) آیهٔ ۷۵ ك ‖ 3 ازخودبدرآید B-SRPMHA ازخودبدرآمدن بود U ‖ 4-5 انجیل‌یوحنا سورهٔ۳ آیهٔ ۳ ‖ 5 گفت A . . . S می گوید U ‖ 6 عالم M ـ A ... U ‖ جهانرا SRHBAجهان UPM ‖ 7 آیینه A ... Sآیینه+ سورهٔ ۲۷(النمل)آیهٔ ۲۵۵ UR ‖ 7-8 سورهٔ۲۵ (الفرقان)آیهٔ ۶ك ‖ 8 فقد ... شود SRMA ـ UPHB ‖ 9 سورهٔ ۱۴(ابراهیم) آیهٔ ۴۸ م ‖ گذشته بود SA درگذشته باشد RPMB گذشته UH ‖ 10 رسیده URPMHB رسیده بود SA ‖ سورهٔ ۳۶ (الشعراء) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 10-11 سورهٔ ۵۳ (النجم)آیهٔ ۱۰ك ‖ 12 جلوه کند SRPHBA جلو کند M جلوه دهد U ‖ 13 نبینی A ... S نمی‌بینی U ‖ 14 چگونه URPMHB چون SA ‖ سورهٔ ۴۳ (الزخرف)آیهٔ ۲۳ك ‖ مطیة USRMBA مظنه UH ‖

شنوده‌ای از مخلوقات فراموش کن « بِئْسَ مَطِيَّةُ الرَّجل زَعْمُه » . وهرچه شنوده‌ای ناشنوده گیر که « لايَدْخُل الجنَّة نَمّام » . وهرچه بنماید نادیده گیر « ولا تَجَسَّسوا » . و هرچه برتو مشکل گردد جز بزبان دل سؤال مکن ، و صبر کن تارسی « وَلَوْ أنَّهم صَبروا حتى تَخرُجَ إليهم لَكان خيراً لَهُم » . نصیحت خِضر قبول کن « فلا تَسْألْني عن شيءٍ حتى أُحدِثَ لك مِنهُ ذِكْرا » .

(۱۹) چون وقت آید خود نماید که « سَأُرِيكُم آياتي فلا تَستَعْجِلون » ؛ و می‌طلب که زود بیابی که « لَعَلَّ اللهُ يُحْدِثُ بعْدَ ذلك أمْراً » . چون روی رسی وبینی ؛ و هر گز تا نروی نرسی « أفَلَمْ يَسيروا في الارض فَيَنْظُروا » . « ألَمْ تَكُنْ أرضُ اللهِ واسعةً فَتُهاجِروا فيها » امراست برسَیْروسَفَر ؛ اگر روش کنی عجایب جهان بینی درهر مَنزلی « وَ مَنْ يهاجِر في سبيلِ الله يَجِد في‌الارض مُراغَماً كثيراً وَسَعَة » . در هرمنزلی تراپندی دهند وپند گیری « فَذَكِّرْ فإنَّ الذِكْرى تَنفَعُ المؤمِنين » .

(۲۰) این همه‌آیتها جز بمثل ندانی که « مَثَلُ الجنَّة التي وُعِدَ المتَّقون » . ترا بجایی رسانند که سدّها و کوهها چون پشم رنگین شود « وَ تكونُ الجِبالُ كالْعِهْنِ

1 شنوده‌ای SRPBA بشنیدی MH نشنوده U ‖ 2 سورهٔ ٤۹ (الحجرات) آیهٔ ۱۲م ‖ 3 گردد A ... U شود B ‖ رسی USRMHBA رسی‌نه‌بینی P ‖ 3-4 سورهٔ ٤۹ (الحجرات) آیهٔ ٥م ‖ 4-5 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۸۰ م ‖ 6 آید خود RM بودخود URPHA بود باتو B ‖ سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۳۷ ك ‖ 7 می A . . . U آنگاه می B ‖ بیابی A ... U یابی M ‖ سورهٔ ٦٥ (الطلاق) آیهٔ ۱ م ‖ وبینی URPMHB ـ SA ‖ 8 سورهٔ ٤۰ (غافر) آیهٔ ۸۲ ك ‖ فینظروا M فینظروا آیت دیگر A ... U ‖ 9-8 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۹۷م ‖ سفر ... روش A . . . U سفرها گردش وسفر ‖ 10 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۰۰ م ‖ 11 منزلی‌تراپندی UP منزل تراپندی RMHB منزل‌پند SA ‖ سورهٔ ٥۱ (الذاریات) آیهٔ ٥٥ ك ‖ 12 سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳٥۱ م ‖ 13 رسانند URPMB رساند SHA ‖ سدها A ... U بندها P ‖ سورهٔ ۱۰۱ (القارعة) آیهٔ ٥ ك ‖

المَنفوش» . « إنّ یأجوجَ وماجوجَ مُفسدون فی الارض » ترا بنمایند . بدانی که این همه درتن آدمی کدام صفتهاست ؟ پس دجّال، حال نفس امّاره را دریابی «أَعدی عَدُوِّكَ نَفْسُكَ التی بَیْنَ جَنْبَیْكَ» . پس « جذبةٌ مِنْ جَذَباتِ الحق تُوازی عَمَل الثقَلین» درآید وترا بمیراند وفانی کند که « مَنْ أراد أنْ یَنظُرَ إلی مَیّت یمشی علی وجه الأرض فلْیَنْظُر إلی ابن ابی قُحافَة » . پس زنده شوی « أَوَمَنْ کان مَیتاً فاحییناه» . چون باقی شدی تـرا بگویند که چه کن وچه باید کرد « والذین جاهَدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنا» . آنگاه ترا در بوتهٔ عشق نهند، و هرزمان گویند : « وجاهِدوا فی اللهِ حَقَّ جِهادِه» تا آتش ترا سوخته گرداند . چون سوخته شدی نور باشی «نورٌ علی نورٍ یهدی‌اللهُ لِنوره مَنْ یَشاء» ، وخود نور توباطل است ونور وی حق وحقیقت . نوراو تاختن آرد ، نور تومضمحل شود وباطل گردد . همه نوروی باشی« کَذلكَ یَضْرِبُ‌اللهُ الحقَ والباطِل بل نقذِف الحق علی الباطل فیدمغه»

(۱۲) پس اگر هیچ نشانی نتوان دانستن « فَهُوَ عَلی نورٍ مِنْ رَبّه » خود می گوید که کار چونست وچون باشد . کار را باش اگر سر کارداری ، واگرنه بخود مشغول باش . مگر که از ذوالنون مصری نشنیده‌ای که چه گفت : « إنْ قَدِرتَ علی بَذلِ الروح فتَعالَ وَ إلاّ فَلاتَشْتَغِل بتُرَّهات الصوفیة» . اگر برگ آن داری که اول

---

1 سورهٔ ١٨ (الکهف) آیهٔ ٩٤ م ‖ بنمایند SRPMA روی نمایـد UHB ‖ 2 دجال حال RB دجال SMA درحال دجال UPH ‖ 4 وترا SRHBA ترا UPM ‖ 5 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١٢٢ ك ‖ 6 شدیRMHB شویUSPA ‖ بگویند ... کرد RMHB گویند کردن USPA ‖ سورهٔ ٢٩(العنکبوت) آیهٔ٦٩ك ‖ 7 نهند... گویند SHBA نهد... گویدURPM ‖ 7_8 سورهٔ٢٢(الحج)آیهٔ٧٨م ‖ 8-9 سورهٔ ٢٤(النور)آیهٔ ٣٥م ‖ 9 وخود نورتوUPH نوروجود توSRA وجودنورتو M ‖ وی‌حق‌و RMHB اوحق USPA ‖ 10 شود A . . . U ـ B ‖ 10 - 11 سورهٔ ١٣ (الرعد) آیهٔ ١٧م ‖ 12 دانستن MH داشتن SA دادن UPB دانستن‌دادن R ‖ سورهٔ ٣٠(الزمر)آیهٔ ٢٢ ك ‖ 15 برگ SPMHBA ترکUR ‖

قدم، جان دربازی برسازباش ، واگرنتوانی تُرّهات صوفیان ومجاز وتکلّفات صوفیانه تراچه سود دارد ؟ خواجه ابوعلی‌سرخسی این بیتها رامبحث سخت وارد ولایق گفته است درمعنی قول ذوالنون :

درآی جانا با من بکار اگر یاری — وگرنه روبسلامت که برسر کاری
نه‌همرهی‌تومراراه‌خویش گیروبرو — ترا سلامت بادا مرا نگوساری
مرا بخانهٔ خمار بر بدو بسپار — دگر مرا بغم روزگار نسپاری
نبیذ چند مراده برای مستی را — که‌سیر گشتم‌ازین‌زیرکی‌وهشیاری

(۲۲) با تو گفتم اگرچه مخاطب تویی‌اما مقصود وفایده دیگری ، وغایبی بر خواهد داشت . ازآن‌بزرگ نشنیده‌ای که گفت : سی‌سالست که سخن باخدای تعالی میگویم وخلق می‌پندارند که با ایشان می گویم . ای‌عزیز معذوردار . قاضی فضولی همدانی ازکجا ، واین سخنهای اسرار از کجا ؟ گوینده نمیداند که چه میگوید ، شنونده چه داند که چه میشنود !

(۲۳) بسیار رسائل بروزگار درازبقاضی امام سعدالدین بَغدادی وخواجه امام عزّالدین و إمام ضیاء الدین وخواجه کامل الدولت والدین نوشتم که مجلدات بود ،

---

1 صوفیان ومجاز PM مجازی BSPHBA ‖ 2 دارد A . . . U ـ M ‖ بیتها را ... لایق USPA بیتها را ... دارد ولایق RHB بیتها مبحث ... لایق M ‖ 3 در... النون PHB در معنی ذوالنون SRA درین معنی M ‖ ‖ 4 جانا بامن URPM بامن یارا SHBA ‖ برسر SRMHBA سر UP ‖ 5 نگوساری RPMH نگونساری SBA ‖ 6 دگر UPHB نگر SMA وگر R ‖ 8 با SRMHBA نه‌با UP ‖ 8-9 دیگری... خواهد RPM دیگری ... خواهد بر SBA دیگران‌خواهند بر H ‖ 9 داشت SRMHBA گرفت UP ‖ با RMHB تابا USPA ‖ 10 باایشان URPMHB بایشان SA ‖ دار SRMHBA داری UP ‖ 10-11 فضولی همدانی A . . . U فضولی همه‌دانی B ‖ 11 اسرار A ... U ـ B ‖ 12 داند A . . . U می‌داند P ‖ 13 رسائل ... بقاضی SA سالها بقاضی B رسالها بروزگار MH رسائل‌روزگار UP روزگار دراز R ‖ 14 الدولت‌والدین UPMHB الدولت SRA ‖ که USPHBA که‌در آن RM ‖

أمّا این ساعت مدتی بود که بنوشتن عزم نداشتم، وتقصیر می‌بود و می‌افتاد. وچنان قصد که دراوقات ماضی می‌بود بمن اکنون نمی‌بود، از بهرآنکه مدتی بود که دل این شیفته اززبان می‌شنود، که زبان قایل بودی ودل مُستمع. درآن وقت قصد و عزم نوشتن بسیاری می‌افتاد؛ اکنون مدتیست که زبانم ازدل میشنود، دل قایل‌است و زبان مستمع؛ و این بیچاره را اوقات و حالات بوالعجب روی می‌نماید، مدتها و وقتها می‌باشد.

(٢٤) أمّا سیّدرا ـ صلوات‌الله وسلامه علیه ـ هرلحظه وهرلَمحه خود هردوحالت که گفته شد بودی. «وَما یَنطِقُ عَنِ الهوی إنْ هو إلاّ وحی یوحی» خبرده این معنیست. چون خواستی که زبانش از دل شنود، گفتی: «أرِحنا یا بلال» ما را از خودی خود ساعتی با حقیقت‌ده؛ وچون خواستی که دل مُستمع زبان باشد، گفتی: «کَلِّمینی یا حُمَیْرا» ای عائشه مرا ساعتی از حقیقت باخود ده، ومرا با خودآر؛ تا جهانیان فایده یابند، تاوی‌عبارت می کند که «بُعِثتُ لِأُتَمِّمَ مَکارِمَ الأخلاق».

(٢٥) این‌خود رفت، مقصود آن‌آمد که آنچه‌آن عزیز بزرگوار نکتهٔ چند

1 بود SPMHBA شد R ‖ می USRMHBA ـ P ‖ می‌افتاد SRPMA ـ UHB ‖ 2 دراوقات ماضی‌SRBA درماضی UPMH ‖ بمن‌اکنون R ـ A . . . U ‖ نمی‌بودUSRPMA اتفاق‌نمی‌افتادHB ‖ مدتی بود که USRPMH ـ A آن مدت B ‖ 3 می‌شنو MHB شنیدی USPA می‌شنید R ‖ قصد و URPMHB ـ SA ‖ 4 می SRPMHBA نمی U ‖ مدتیست SRH مدتی آمد PB مدتی UMA ‖ می‌شنود RM شنیدی USPHBA ‖ 5 اوقات . . . نماید UB درمدتها ووقتها می‌باشد SHA اوقات و حالات وی‌نماید ... می‌باشد RPM ‖ 7 سیدرا USPMBA سیدکائنات RH ‖ 8 شد A ... Uشده H ‖ سورهٔ ٥٣ (النجم) آیهٔ ٣ ك ‖ 12 تاوی ... کند RMH تا وی ... عبارت کند USPA واین عبارت میفرماید B ‖ 13 آن‌آمد SMAآنست URPHB ‖ نکته ... من RMA بسؤالها ازمن‌طلب کرد SA سؤال‌میکند B مرابسؤالها می کشد UP ‖

درخواست کرد برطریق سؤال ، در جوابِ آن دستوری با نهاد و حقیقت خود بردم، و حقیقتم ونهادم دستوری بادل برد ودلم دستوری با جان مصطفی -علیه‌السلام- برد ، وروح مصطفی ازحق تعالی‌دستوری یافت ، ودلم‌ازروح مصطفی -صلعم- دستوری‌یافت ؛ حقیقتم ازدل دستوری‌یافت وزبانم ازنهاد وحقیقتم دستوری یافت .

(٢٦) پس هرچه در مکتوبات وامالی این بیچاره خوانی وشنوی از زبان من نشنیده باشی ، ازدل من شنیده باشی ازروح مصطفی -علیه‌السلام- شنیده باشی ؛ وهر چه ازروح مصطفی -علیه‌السلام- شنیده باشی ، ازخدا شنیده باشی که «ما یَنطِقُ عَنِ الهوی إنْ هو إلاّ وَحیٌ یوحی» . بیان دیگر «مَنْ یُطِعِ الرسولَ فقد أطاعَ اللهَ» . «إنَّ الذین یُبایعونَك إنما یُبایعون اللهَ یَدُ اللهِ فوق أیدیهم» همین معنی‌دارد . «و یَسئلونَك عَنِ الرّوح قُلِ الرّوحُ مِنْ أمرِ ربّی» منبع این همه شده است . ای عزیز «لَقَدْ كان فی قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولی الألباب» إذنی وگستاخی داده است بسخن گفتن وواقعه‌نمودن پیران‌بامریدان «و كُلاً نَقُصُّ عَلیك مِنْ أنباءِ الرُسلِ‌ما نُثَبِّتُ بهِ‌فؤادَك» گفت: ماقصّهٔ‌انبیا ورسل‌برتومیخوانیم ومقصوداز آن‌همه‌آرام وآسایش‌دل تومیجوییم.

2-1 در... بردUPMHA جواب... دلB من‌بجواب ...دستوری‌بادل‌دم‌حقیقت ...می‌نهادم... برده دلم... برد RS ‖ 3 - 4 وروح ... یافت SHA وروح ... یافت وحقیقتم از دل دستوری یافتْ وزبانم از نهاد و حقیقت دستوری یافت B روح . . . تعالی دستوری یافت و حقیقتم UPM یافت M از نهاد و حقیقتم ودلم از حقیقت مصطفی . . . یافت و زبانم از دل دستوری یافت R ‖ 5 وشنوی USRPMA-HB ‖ 6 نشنیده ... باشی R نشنیده باشی زیرا هرچه از زبان من شنیده باشی ازدل من نشنیده SA نشنیده .. نشنیده‌باشی MB نشنیده‌باشی H شنیده ... شنیده UP ‖ 7-8 سورهٔ ٥٣(النجم)آیهٔ٣ ك ‖ 8 دیگر A . . . U کرد H ‖ سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ٨٠ م ‖ 9 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ١٠ م ‖ 10 سورهٔ ١٧ (الاسراء)آیهٔ ٨٥ ك ‖ 11 سورهٔ ١٢ (یوسف) آیهٔ ١١١ك ‖ اذنی وگستاخی USPMA اذنی و دستوری HB حکایت اذنی وگستاخی R ‖ 12 سورهٔ ١١ (هود) آیهٔ ١٢٠ ك ‖ 13 میجوییم USRPMA میخواهیم HB ‖

(۲۷) چون حال چنین آمد که گفتم من نیز چنانکه آید گویم، واز آنچه دهند بمن من نیز زُبده برخوانِ کتابت نهم، وترتیب نگاه نتوان داشت که سالك رونده را اگر متلوّن بود ودر تلوّن بماند متوقف‌شود و ساکن گردد، وسخن گفتن حجاب راه او باشد امّا اگر سخن گوید، واگر نه برچه خطر باشد! امّا ترتیب ونظم وعبارت در کِسوتی زیباتر نتوان آوردن. این هنوز نصیب خاصّ باشد «مَنْ عَرَفَ اللهَ کَلَّ لِسانُه» همین معنی باشد. این‌سخن هنوز تحقیق وحکمت نباشد. امّا خاصّ الخاصّ خود رسیده باشد واورا با خود ندهند، واگر دهند روزگار بحساب گذارند وخود بجایی باز نماند که آنگاه از آن وصف کند. مقام بی‌نهایت دارد، اگر دستوری یابد از خدا با اهلان، سخنهای چنداز بهر اقتدا واهتدای مریدان بگوید، وترتیب نگاه نتواند داشتن.

(۲۸) امّا اصل سخن سخت قوی و برجای باشد امّا هر کسی خود فهم نکند، زیرا که در کِسوتی و عبارتی باشد که عَیان آن درعین هر کسی نیاید. درین مقام «مَنْ عَرَفَ اللهَ طالَ لِسانُه» بود که چون خودرا غایب بینم آنچه گویم مراخود اختیار نباشد، آنچه بوقت اختیار دهند خود نوشته شود «واللهُ غالِبٌ علی أمره» یعنی برامر

---

1 چنین آمد USRMA اوچنین HB چنین P ‖ وازB – A ... U ‖ 1-2 دهند ... داشت PMHB دهد . . نتوان نگاه A دهندمن ... داشت R دهند ... نتوان نگاه داشت US ‖ 3 تلون RPHB تلوین USMA ‖ 3-4 گردد ... باشد URPHB ماند ... شود MA ماند ... باشد S ‖ 4 واگر ... چه HB اگرچه با USRPMA ‖ 5-6 نصیب . . . هنوز A . . . U – B ‖ 6 تحقیق URPMHB حقیقت SA ‖ نباشد URPHB باشد نه‌حقیقت‌حکمت SA باشد M ‖ 6-7 خود ... ندهند URP رسیده خودباشد که با خودش ندهند SA ورسیدهٔ خودآن که این‌سخن هنوزمردرا باخود ندهندش HB خودرسیده بخودباشد که اورا ندهند M ‖ 7 گذارند URMHB گذارند SA گذرانند P ‖ 8 کند A . . . U کنند P ‖ 9 چند A ... U خدا P ‖ بگوید ... نتواند SRMHBA و ترتیب ... نتوان UP ‖ 11 کسوتی و عبارتی A . . . U کسوت P ‖ عیان A ... U عنان R ‖ هر کسی A . . . U – M ‖ 12 که‌چون URPMHB پس من نیزچون SA ‖ 13 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۲۱ ك ‖

عباده « يَفعلُ مايشاءُ ويحكُم ما يُريد» واللهالهادی .

تمهید اصل ثانی

< شرطهای سالك در راه خدا >

(۲۹) بدان‌ای عزیزبزرگوار که اول چیزی ازمرد طالب ومهمترین مقصودی ازمریدصادق، طلبست وارادت یعنی‌طلب حق وحقیقت ؛ پیوسته درراهِ طلب می‌باشد تاطلب روی بدونماید که چون طلب ، نقاب عزت ازروی جمال خود بر گیرد وبُرقُع طَلعَت بگشاید ، همگی مرد را چنان بغارتد که از مرد طالب چندان بنماند که تمیز کند که اوطالب‌است یانه . مطلوب اورا قبول کند . «مَنْ طَلَبَ وَجَدَ وَجَد» این حالت باشد .

(۳۰) ای عزیز طالبان از روی صورت بردوقسم آمدند : طالبان و مطلوبان . طالب آن باشد که حقیقت جوید تا بیابد . مطلوب آن باشد که حقیقت، ویراجوید تا بدان اُنس یابد . انبیا ـعلیهم‌السّلامـ باجماعتی ازسالکان، طالب خدا بودند. سَرِ ایشان ابراهیم خلیل وموسی کلیم بودند ـصلوات‌الله علیهماـ نعتشان بشنو: «ولمّا جاء موسی لِمیقاتِنا »آمد بما موسی؛ این ، طلب باشد . « وَ اتخَذَاللهُ ابراهیمَ خلیلا» ابراهیم را دوست گرفت ؛ در اصل دوست نبوده باشد آنکس که دوستش گیرند ، چنان نباشد

---

1 سورهٔ ۱٤ (ابراهیم) ۲۲ (الحج) آیهٔ ۲۷ك ۱۸م ‖ والله الهادی M ـ USHBA صلی‌الله‌علی خیرخلقه محمدوآله‌اجمعین الطیبین‌الطاهرین RP ‖ 4 مهمترینURPHB مهمترSMA ‖ 6 بدوRPMHB ازوSA با وی U ‖ روی A ... S پیش U ‖ 7 طلعت SMA بی‌علت طلعت RB بی‌علت UPH ‖ بغارتد A ... U بغارتت P ‖ 7 بنماند USPMBA بنمایدRH ‖ 8 یا نه‌مطلوبUPM تابمطلوبی SA یامطلوب HB نامطلوب R ‖ 9 حالت USPHBA ـ RM ‖ 10 بر PMHBA ـ UP ‖ آمدند A ... U اند H ‖ 12 ازSRMHBA ـ UP ‖ 13-14 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱٤۳م ‖ 14 بما SRMHBA یعنی‌بماUP ‖ سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۲۵ م ‖ 15 که . . . نباشد SRMHBA که اورا دوست گیرند و چنان نبود UP ‖

که‌خود در اصل دوست بوده باشد. این طلب را فقر خوانند، اوّلش «الفَقرُ فَخری» باشد. باصطلاحی دیگر فنا خوانند، انتهای او آن‌باشد که «إذا تَمَّ الفقرُ فهوالله» نَقدِ وقت شود.

(۳۱) امّا گروه مطلوبان سرِ ایشان مصطفی آمد ـعلیه‌السّلام‌ـ و اُمت او بِتَبَعیّتِ وی که «یُحِبُّهم و یُحِبُّونَه». محمد اصل وجود ایشان بود ودیگران تُبَع. موسی را گفتند: «جاء» آمد؛ مصطفی‌را گفتند: «اَسری» اورا بیاوردیم. آمده چون‌آورده نباشد اَنبیا بنامها وصفاتهای خدا سوگند خوردند، اما خدابجان‌وسر وموی وروی‌او سوگند یاد کرده «لَعَمْرُكَ والضُحی واللیلِ إذا سَجیٰ». موسی را گفتند «اُنظُرْ إلی الجبل» بکوه نگر؛ مصطفی را گفتند: ما بتونگرانیم، تونیز همگی نگران ما شو «اَلَمْ تَرَ إلی رَبِك کَیفَ مدَّ الظِلَّ». جماعت امتانِ اورا بیان کرد که «من تَقَرَّبَ إلیَّ شِبْراً تَقَرَّبْتُ إلیه ذِراعا، وَمَنْ تقربَ إلیَّ ذراعاً تقرَّبْتُ إلیه‌باعا، وَمَنْ أتانی‌یمشی اَتیتُه هَرْوَلَةً»، تا اگریك روش‌طالب‌را بود، دو کشش مطلوب رابود. امّا از آنجا که حقیقت است، طالب خود مطلوب است که اگر نجویندش نجوید، و اگر آگاهیش نکنند آگاه نشود.

1 بوده URPMA ـ SHB ‖ 2-3 باشد ... شودRMH باشد ... نقدشودSA بود ... آن‌بود که نقد شود UPB ‖ 4 گروه A ... U گروهی از H ‖ مطلوبان . . . مصطفی SRMBA مطلوبان سرور ایشان مصطفی H مطلوبانرا سرو پیشوا مصطفی UP ‖ 5 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ٥٧ ك ‖ بیاوریم USRPMA بیاوردندHB ‖ 6-7 آمده ... سرSRMHBA آورده چون‌آمده ... بنامهای‌خدا وصفاتهای او ... بجان UP ‖ 8 یاد کرده R خورد SMA میکند HB خوردند UP ‖ سورهٔ ٩٣ (الضحی) آیهٔ ٢١ م ‖ 8-9 سورهٔ٧ (الاعراف) آیهٔ ١٤٣ ك ‖ 9 تونیزهمگی SA تونیزهمگی RMHB همگی UP ‖ 10 سورهٔ ٢٥ (الفرقان) آیهٔ ٤٥ ك ‖ جماعت امتان URPHA جماعت امت SB جماعتی امتان M ‖ 12 طالبUSRHBA مطلوب‌طالب Mطلب P ‖ 13-14 آگاهیش‌نکنند USPMA آگاه‌نکنندش RHB ‖

(۳۲) باطایفهٔ مطلوبان هر لحظه خطاب اینست «ألا طالَ شَوقُ الأَبرارِ الی لِقائی وَ إنّی الی لقائهم لأشدُّ شوقا» ! شوق از حضور و رؤیت باشد نه ازغیبت و هجران «واشوقاً الی لقاء اخوانی» گواه اینست. «إنّی لَأَجِدُ نَفَس الرحمنِ من قِبَلِ الیمن» جواب دهِ این همه شده است. باصطلاحی دیگر این مقام را بقا خوانند ومسکنت. «اللهُمَّ احیِنی مسکیناً و اَمِتنی مسکیناً وَ احشُرنی فی زُمرَة المساکین» علم این سخن آمده است؛ وازین طایفه بعبارتی دیگرخبر داد که «اِنّ لله عِباداً یُحییهم فی عافیةٍ ویُمیتُهم فی عافیة ویَحشُرُهم یومَ القیامةِ فی العافیة ویُدخِلُهم الجنة فی عافیة». دانی که این کدام عافیَت است؟ آن عافیت است که شبِ قَدر خواستی دردعا «اللهم إنی اسألُك العَفو والعافیة».

(۳۳) امّا ای عزیز شرطهای طالب بسیارست درراه خدا که جملهٔ محققان خود مجمل گفته‌اند. امّا یکی مفصّل که جملهٔ مذاهب هفتاد وسه گروه که معروفند، اوّل درراه سالك دردیدهٔ او، یکی بود ویکی نماید؛ واگر فرق داند ویا فرق کند، فارق و فرق کننده باشد نه طالب. این فرق هنوز طالب را حجاب راه بود که مقصود طالب از مذهب آنست که باشد که آن مذهب که اختیار کند اورا بمقصد رساند. وهیچ مذهب بابتدای حالت بهتر از ترك عادت نداند چنانکه از جملهٔ ایشان یکی گفته است:

1 هر لحظه A . . . U ـ B ‖ 2 شوق . . . باشد SRHB حضور باشد UPA از حضور باشد شوق M ‖ 4 دیگر این مقام SMA این B دیگر این‌قوم این حالت UP این‌قوم این‌مقام RH ‖ 6 داد A ... U داده R ‖ 8 آن عافیت‌است URPMHA انك B ـ S ‖ خواستن دردعا USRPMA دعا کرد و دردعا میخواست HB ‖ 10 جملهٔ ... اند RMHB وجمله‌خود ... اید SA وجمله خود ... اند UP ‖ 11 مفصل آنست A ... U مفصلست B ‖ وسه گروه A ... U دوملت B ‖ 11ـ12 اول درراه RSMHBA دراول‌راه UP ‖ 12 سالك H سلوك A . . . U ‖ نماید A ... U نماند R ‖ یافرق URMHBA یا SP ‖ 13 وفرق کننده A . . . U حامل او P ‖ راه A ... U ـ M ‖ 12ـ15 A...U‐P ‖

بِالقادِسیَّةِ فِتنَةٌ ما اَنْ یَرَوْنَ العار عارا

لا مُسلمین ولا مَجوسَ ولا یهودَ ولا نصاری

چون بآخر طلب رسد خود هیچ مذهب جز مذهب مطلوب ندارد. حسین منصور را پرسیدند که تو بر کدام مذهبی؟ گفت: «أنا علی مذهبِ ربّی» گفت: من بر مذهب خدااَم زیرا که هر که برمذهبی بود که آن مذهب نه پیروی بود، مُختَلِط باشد؛ و بزرگان طریقت را پیر خود خدای تعالی بود؛ پس برمذهب خدا باشند و مخلص باشند نه مختلط. اختلاط توقّفست واخلاص ترقّی، واخلاص درطالب خودشرط است «مَنْ اَخلَصَ لله أربَعینَ صباحاً ظَهَرتْ یَنابیعُ الحکمة من قَلبِه علی لِسانه». او از مذهبها دوراست، ایشان نیزدور باشند گواهست برین «تَخَلَّقوا بِأخلاقِ الله». مگر نشنیده‌ای این دوبیت:

آنکس که هزار عالم از رنگ نگاشت

رنگ من و تو کجا خرند ای ناداشت

این رنگ همه هوس بود یا پنداشت

او بی رنگست رنگ او باید داشت

(۳٤) اگرمذهبی مردرا بخدا می‌رساند آن مذهب اسلامست واگر هیچ آگاهی

---

3 طلب URMHBطالب SPA ‖ حسین A ... Uچون‌حسین R ‖ 5ـ6 که آن ... باشندSBA وآن مذهب پیروی‌نباشد مختلط باشد وبزرگان طایفهٔطریقت ... بود RH آن مذهب منع‌باشد مختلط باشد وبزرگان ... خداباشد M آن مذهب‌پیروی باشدوبزرگان ... بود U ‖ 7 طالب USMA طلبRHB ‖ 9 ایشان... باشند UM یعنی‌ازخدای‌ایشان نیزازخود دورباشند SHBA یعنی‌بخدای‌ایشان... باشد R ‖ گواهست ... بیت SMA چنانکه گفته‌اند HB گواهست مگراین دوبیت نشنیده‌ای R گواهست برین مگر ... بیت U ‖ 11 نگاشت A . . . U بنگاشت H ‖ 12 خرند B بخرد USRHA ‖ 14 او A ... S از U ‖ 15 می‌رساند Aرساند URMHB برساند S ‖ آن‌مذهب HB ـ USRMA ‖ 15ـ1 P‌ـU...A ‖

ندهد طالب را ، بنزد خدای تعالی آن مذهب از کفر بترباشد . اسلام نزد روندگان آنست که مردرا بخدا رساند، و کفر آن باشد که طالب را منعی یا تقصیری درآید که ازمطلوب بازماند . طالب‌را بانهندهٔ مذهب کارست نه‌بامذهب . بیت

آتش بزنم بسوزم این مذهب و کیش
عشقت بنهم بجای مذهب در پیش
تاکی دارم عشق نهان در دل ریش
مقصود رهی تویی نه دینست ونه کیش

(۳۵) توچه دانی که چه می گویم ؟ می گویم طالب باید که خدا را درجنّت و دردنیا و درآخرت نطلبد ، و درهرچه داند وبیند نجوید . راهِ طالب خود دراندرون اوست ، راه باید که درخود کند «وَفی اَنفسِکم أَفَلا تُبصِرون» . همه‌موجودات، طالب دل رونده است که هیچ راه بخدا نیست بهترازراه دل « القلبُ بَیتُ الله» همین معنی دارد . بیت

ای آنك همیشه درجهان می‌پویی — این سعی ترا چه سود دارد گویی
چیزی که توجویان نشان اویی — با تست‌همی، توجای دیگرجویی!

---

1 ندهد USRMBA ندهند H ‖ باشد A . . . S بود U ‖ اسلام ... باشد SMA اسلام‌نزد ... و اگر کفرآن باشد B اسلام پیش ... باشد RH نزد روندگان راه خدا اسلام آنست ... باشد U ‖ 2-3 درآید ... ماند URMHB بازدیدآید که‌ازمطلب بازماند A بازدیدآید ... مطلب بازنماند S ‖ 4 کیش USRMBA خویش H ‖ 6 ریش H خویش USRMBA ‖ 7 دینست و نه کیش USRMBA این مذهب و کیش H ‖ 8-9 جنت ... وبیند USRMA جهت‌ودر ... ودربهشت HB ‖ 10 اوست URMHB ویست SA ‖ سورهٔ ۵۱ (الذاریات) آیهٔ ۲۱ ك ‖ 11 است USMA اند RHB ‖ که ... دل RMHB که ... ازآن‌راه‌دل SA زیراکه ... دل که U ‖ 13 پویی USMHA بودبی RB ‖ 14 جویان USRMA جویای B جویانی RH ‖ همی A ... U وهمی M ‖ 1-14 P-U...A ‖

(۳٦) داود پیغمبر -علیه السّلام- گفت: الٰهی ترا کجا طلب کنم، و تو کجا باشی؟ جواب داد که «أنا عِند المُنکَسِرةِ قلوبُهم لِأجلی» ازبهر آنکه هر که چیزی دوست دارد ذکر آن بسیار کند «مَنْ أَحبَّ شیأً أَکثَرَ ذِکرَه» «أنا جَلیسُ مَنْ ذَکَرَنی» همین معنی دارد. «لایَسَعُنی أرضی ولاسمائی ووسِعَنی قلبُ عَبْدی المؤمن». آسمان با اوچه معرفت دارد که حامل او باشد؟ وزمین با اوچه قربت دارد که موضع او بود؟! قلب مؤمن هم‌مونس اوست وهم‌محبّ اوست وهم موضع اسرار اوست «قلبُ المؤمن عَرشُ الله». هر که طواف قلب کند مقصود یافت، وهر که راه دل غلط و گم کند چنان دورافتاد که هرگز خودرا بازنیابد! شبی درابتدای حالت ابویزید گفت: الهی راه بتوچگونه است؟ جواب آمد. «إرْفَع نفسَكَ مِنَ الطَّریق فَقَدْ وَصَلْتَ» گفت تواز راه برخیز که رسیدی؛ چون بمطلوب رسیدی طلب نیز حجاب راه‌بود، ترک‌کش واجب باشد.

گفتم مَلِکا تراکجا جویم من — وزخلعت تو وصف کجا گویم من
گفتا که مرا مجو بعرش وبیهشت — نزد دل خود که نزد دل پویم من

1 طلب کنم RMHB طلبم USA ‖ 2 لاجلی USRMA لاجلی‌والمندرسة قبورهم‌لاجلی HB ‖ 3 من ... ذکره USRMBA ـ H ‖ 5 آسمان A . . . S ای‌عزیز آسمان R ‖ که ... باشد USRA وکی‌موضع اوراشاید HB که ... شود M ‖ 5-1 P‗U...A ‖ 6‗5 با... مؤمن UPRM با اوچه‌قربت که... اوباشد ... مؤمن SA قلبست HB ‖ 6 محب‌اوست USRPMA ـ HB ‖ 7‗8 هر که ... دور UPMHB هر که... غلط کرد وگم کرد ... دور SA ای‌عزیزهر که ... قلب کرد ... غلط وگم کرد چنان در R ‖ 8 نیابد ... ابتدای SRMHBA نیارد در ابتدای UP ‖ ابو A USPMB شیخ ابا H شیخ العارفین ابو R ‖ 9 نفسك وجودك UP ـ SMHBA R ‖ 10 که‌رسیدی HB رسید USPMA رسیدی R ‖ 10-11 ترکش ... باشد UR ـ SPMHBA ‖ 12 جویم ... گویم URSMHB یابم ... یابم A جویم...جویم P ‖ 13 خود که‌نزد USHBA چون که نزد M جو که نزد P خود جو که بدو R ‖

(۳۷) باش تا ازخود بدرآیی بدانی که راه کردن چه بود «ولوأرادوا الخروجَ لَأَعدّوا لَهُ عُدَّةً». زنهار تا نپنداری که قاضی می گوید که کفر نیکست واسلام چنان نیست. حاشا و کلا! مدح کفر نمی گویم یا مدح اسلام. ای‌عزیز هرچه مردرا بخدا رساند اسلام‌است، وهرچه مردرا ازراه خدا بازدارد کفرست؛ وحقیقت آنست که مرد سالك خود هرگز نه کفر باز پس گذارد ونه اسلام که کفر واسلام دوحالست که از آن لابدّ است مادام که باخود باشی؛ امّا چون ازخود خلاص یافتی، کفر وایمان اگر نیزترا جویند درنیابند. بیت

در بتکده تا خیال معشوقهٔ ماست
رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
گر کعبه ازو بوی ندارد کُنش است
با بوی وصال او کُنِش کعبهٔ ماست

(۳۸) تا از خود پرستی فارغ نشوی خدا پرست نتوانی بودن؛ تا بنده نشوی آزادی نیابی؛ تاپشت بر هردوعالم نکنی بآدم وآدمیّت نرسی؛ وتا ازخود بنگریزی

1 باشیA . . . U ای عزیزباش R ‖ بدرآیی A . . . U بدرآی P ‖ 1-2 سورهٔ ۹(التوبة) آیهٔ ٤٦ م ‖ 3 حاشا ... مدح RHB مدح کفر می کند وقدح USPMA ‖ ای‌عزیز ... هر USPMBA بدانکه هر H هرچه ... هر R ‖ 3-4 بخدا ... مردرا A . . . U - S ‖ 4 راه‌خدا SHBA راه UPM خدا R ‖ 4-5 وحقیقت ... اسلام که RMB وحقیقت ... نه کفرباز گذارد ونه اسلام که SAوحقیقت ... سالك کفر واسلام باز پس گذارد که H وحقیقت ... درخود رود نه کفر واپس گذارد نه اسلام درپیش گیرد که UP ‖ 6 که ... اما UPB که تو ... اما H که ... که SRMA ‖ ایمان A . . . U اسلام H ‖ 7 جویندرنیابند MHB طلبددرنیابد USPA طلبنددرنیابند R ‖ 8 دربت ... ماست SRMHBA ازنجا که جمال آن بت دلبرماست UP ‖ 10-11 «کنش» مخفف «کنشت» است که آتشکده ومعبد یهودان‌باشد ‖ 11 اوA ... U تو R ‖ 12 تا A ... U ای‌عزیزتا R ‖ 13 آزادی‌نیابی A . . . U آزاد نکردی R ‖ 13-1 بنگریزی...خودراUPMHB بنگریزی‌بخودنرسی‌واگرخودSAدرنگذری‌وخود R ‖

بخود درنرسی ؛ و اگر خودرا درراه خدابازی وفدا نکنی مقبول حضرت نشوی ؛ وتا پای برهمه نزنی وپشت برهمه نکنی همه نشوی وبجمله راه نیابی ؛ وتا فقیر نشوی غنی نباشی ؛ وتا فانی نشوی باقی نباشی .

تا هرچه علایقست برهم نزنی   در دایرهٔ محقّقان دم نزنی
تا آتش در عالم و آدم نزنی   یك روزمیان کم زنان کم‌نزنی

(۳۹) ای‌عزیز آشنایی درون‌را اسباب است وپختگی‌اورا اوقات است وپختگی میوه‌را اسباب است؛ کلّی آنست که آشنایی‌درون چنان‌پدیدآید بروزگار که پختگی درمیوه وسپیدی درموی سیاه و طول وعرض درآدمی که بروزگار زیادت میشود و قوی میگردد ، امّا افزونی و زیادتی که بحسّ بصر و چشم سرآنرا ادراك نتوان کرد الّا بحسّ اندرونی و بچشم دل ؛ و این زیادتی خفی التّدریج باشد ، درهر نفَسی ترقّی باشد چون سفیدی در موی سیاه و پختگی در میوه و شیرینی در انگور ؛

1_3 خدا .. نباشیMB خدا ... تاهمه‌برهم ... نکردی . . نباشی SHA خدا ... تاهمه‌برهم .. نباشی UP فنا نکنی قبول حضرت نکردی وتاهمه برهم ... وبهمه راه ... نباشی R ‖ 5 درعالم و آدم A ... U عشق دردوعالم R ‖ 6 درون‌را SMHBA را دردرون UP اندرون را R ‖ 6-7 وپختگی ... کلی MHB و پختگی ... است چنانکه میوه را . . . است یکی SA و پختگی ... است چنانکه پختگی ... است UP وپختگی تمامست چنانکه پختگی میوه چند علامت بروی بگذرد تاپخته گردد اسباب درونی یکی R ‖ 7 آنست ... که SMHA آنست ... آشنایی درون ... چون B آشنایی . . . که UP آنست ... دردرون ... که R ‖ 8 سیاه ... که SPMHBA و زیادتی ونقصان که R وطول ... که U ‖ 9 افزونی . . . چشم A . . . U فزونی . . . بچشم B ‖ نتوان USPMHA نتوانی RB ‖ 10-11 اندرونی ... ترقیA ... U اندرونرا بچشم سرادراك این .. التدریج کرد وسالك همه‌وقت در ترقی R ‖ 11 باشد SRMA بود UPHB ‖

امّا بیك ساعت پیدا نشود بلکه هرساعتی نو افزونی وزیادتی پذیرد . امّا پختگی که درمیوه پدیدآید آنرا اسباب است : خاك بباید وآب بباید وهوا بباید وتابش آفتاب و ماهتاب بباید « واختِلافُ اللّیلِ والنّهار» بباید ؛ این اسباب ظاهراست . واسبابی دیگر بباید چون زحل ومشتری ، و ستارگان ثابت بباید ، وهفت آسمان وبعضی از عالم ملکوت بباید چون فریشتگان مثلاً : مَلَكُ الرّیح فریشتهٔ بادوفریشتهٔ زمین وفریشتهٔ باران وفریشتهٔ آسمان ؛ ومعبود این همه یکیست که اگر نه او بودی، خود وجود همه محو بودی . وجملهٔ معدومات بتقدیر، موجود بودی وجملهٔ موجودات بتقدیر، عدم بودی .

(۴۰) همچنانکه پختگی میوه را اسباب است ، بعضی مُلکی وبعضی مَلَکوتی؛ همچنین آشنایی درون را اسباب است، هم ملکی وهم ملکوتی . هرچه بظاهر وقالب تعلّق دارد ، مُلکی بود چون نماز و روزه و زکاة وحجّ وخواندن قرآن و تسبیح و اذکار وآنچه افعال قالب بود که ثواب بدان حاصل شود . وهرچه بباطن تعلّق دارد

1-2 هر...آفتاب A . . . U درهر ... زیادتی‌پدید میآید وپختگی‌میوه را سببها بایدچنانکه خاك وآب‌وهوا وآتش‌وآفتاب R ‖ 3 ماهتاب SRMHBA ماه UP ‖ سورهٔ ۱۴(ابراهیم)آیهٔ ۵۷ك ‖ این ... اسبابی SPHBA این ... اسباب M این ... اسبابی R ‖ 4 ثابت‌بباید USMA ثوابت B ثوابت بباید P چون ثوابت R ‖ 5-6 بباید ... معبود USPMA بباید ... وفرشتهٔ ... آسمان وزمین‌ومعبود B چون‌فریشتگان ملك‌وفرشتهٔزمین وفرشتهٔ آسمان ببایدتاپختگی‌درمیوه پیدا کند ای‌عزیزمعبود R ‖ 6 یکیست I بعدما A ... U ‖ خودوجود همه MH وجودهمه SA همه‌وجود UB همه وجودخود RP ‖ 7 معدومات... بودی URPA معلومات بتقدیرمعدوم بودی‌وجملهٔ بتقدیرناچیزبودی HB معدومات ... بوندی M ‖ 8 همچنانکه USRMBA وچنانکه PH ‖ 8-9 اسباب ... درون‌را A . . . U باید H ‖ 9 هم‌ملکی‌وهم B ... U بعضی‌ملکی وبعضی SA ‖ 9-10 هرچه ... بود M هرچه بظاهرقالب .. ملکی باشد چون ... روزه وخواندن ... بود SA هرچه بظاهر قالب ... ملکی نماز وروزه وخواندن ... بود B هرچه ... داردچون... بودH هرچه بظاهرقالب .. اسباب‌ملکی ... وروزه‌وقرآن خواندن ... قالب است UP ای‌عزیز هرچه بظاهرقالب ... روزه‌وقرآن ... بود R ‖ 11 شود A . . . U آید B ‖

بعضی ملکوتی باشد چون حضور وخشوع ومحبّت وشوق ونیّت صادق ؛ همچنین دل آدمی بروزگار آشنا گردد واین اسباب چنانکه بایددست فراهم ندهد الاّ درصحبت پیری پخته «ومَنْ لاشیخَ لَهُ لادینَ له» که پیران‌راصفت «یَهْدی مَنْ یشاءُ» باشد، واز صفت «یُضِلُّ مَن یشاءُ» دورباشند. «ومِمَّنْ خَلَقْنا امةٌ یهدون بالحقّ» تربیت‌وآداب ایشان است. «أصحابی کالنُجوم بِأَیِّهِم اقتَدَیتُمُ اهتَدَیتم» احوال پیرومرید است.

(٤١) دریغا این بیتها جمال خویش واخلق نمودندی تا خلق همه از حقیقت خودآگاه شدندی. بیت

آنرا که دلیل ره چون مه نیست
او درخطر است وخلق ازو آگه نیست
از خود بخود آمدن رهی کوته نیست
بیرون ز سر دو زلف شاهد ره نیست

---

1 بعضی A ... U بعضی‌ملکی‌وبعضی H ‖ 2-3 ندهد ... پیران‌را USMH ندهد ... که A نیارد الا بصحبت پیری «ومن ... پیران را B ندهند ... پیران را P ندهد مگربعلم یا درصحبت ... پیران R ‖ 3 باشد A ... U دارند R ‖ 3-4 سورهٔ ١٦ (النحل) آیهٔ ٣١ ك ‖ واز صفت MHB پیرانرا واز A ازUSP ‖ 4 باشند SRPMA باشد UHB ‖ سورهٔ ٧ (الاعراف)آیهٔ ١٨١ ‖ 4-5 آداب ایشان است SA اذن‌ایشان است HB دادن ایشان‌است RM دادن ایشان‌بود UP ‖ 5 احوال پیرومرید است SMA احوال پیر ومریدانست B احوال پیران و مریدانست UPH ای عزیز احوال پیر ومریدآنست R ‖ 6 دریغا ... نمودندی M دریغا ... خود باخلق نمودند A دریغا اگراین ... خود باز نمودندی B دریغا ... خویش باز نمودندی H دریغا ... خودرا اگر با خلق نمودی P که پیر بدان منزل باشد که مرید راه‌نماید اگراین بیت جمال خود نمودی R دریغا ... خود باخلق ننمودندی S دریغا ... خودرا اگرواخلق نمودی U ‖ 6-7 تا ... خود SMBA تا همه ... خود H تا ... ازحقیقت خودی ازحقیقت‌کار UP از حقیقت خود R ‖ 8 ره چون مه USPMB مه چون مه A رخ چون مـه RH ‖ 9 در MHB بر USRPA ‖

توچه دانی ای‌عزیز که این شاهد کدامست؟ وزلف شاهد چیست؟ وخدّوخال کدام مقام است؟ مرد رونده را مقامها ومعانیها است که چون آنرا درعالم صورت و جسمانیّت عرض کنی وبدان خیال انس گیری و یادگار کنی، جز در کِسوت حروف وعبارات شاهد وخدّ وخال وزلف نمی‌توان گفت ونمود. مگراین بیتها نشنیده‌ای.

خالیست سیه بر آن لبان یارم — مُهریست ز مشك برشکر، پندارم
گرشاه حبش بجان دهد زنهارم — من بشکنم آن مُهر وشکربردارم

(٤٢) دریغا چه میشنوی خال سیاه مهر محمّد رسول الله می‌دان که برچهرهٔ «لاإله الاّ الله» خَتم و زینتی شده است. خدّ شاهد هرگز بی خال کمالی ندارد. خدّ جمال «لاإله الاّ الله» بی خال محمّد رسول الله هرگز کمال نداشتی و خود متصوَّر نبودی، وصد هزار جان عاشقان در سراین خال شاهد شده است. میان مرد ومیان لقاء الله یك حجاب دیگر مانده باشد، چون ازین حجاب در گذرد جز جمال لقاء الله دیگرنباشد؛ وآن‌یك حجاب کدامست؟ مصراع: بیرون رسردوزلف شاهد ره نیست این مقام است.

2_1 توچه ...مقام‌است A . . . U دانی ... کدام است میقات R ‖ 2-3 ومعانیها ... جسمانیت SMA ومعانیها . . . صورت جسمانیت RB ومعانیها ... چون اورا ... صورت جسمانیت H ومنازل ... صورت جسمانی UP ‖ 3 کنی ... کنی SMA وخیال ومونس میکنی B کنند خیال ومونس ... میکنی H کنی و خیال ومونس ... میکنی URP ‖ 4 عبارات URPMHB عبارت SA ‖ خد ... نمود A ... U خط وخال نمی‌توان گفت وبشنود H ‖ 5_6 مهریست ... زنهارم USRPMA گرشاه ... پندارم HB ‖ 8 ختمA . . . U ختم کرده‌است R ‖ خد UPMH خط B ـ R خود SA ‖ کمالیUSPMHA جمالB و زلف کمال R ‖ 9 متصور A ... U مقصود R ‖ 10-11 عاشقان ... باشد SMA عاشق در سرخال این شاهد رفته است ودرمیان مرد سالك ولقاء ... است RHB عاشقان ... این‌مرد ... باشد UP ‖ 11-12 جمال ... نباشد A ... U لقاءالله هیچ نبیند R ‖ 12 آن‌یك حجاب A ... U این‌یك حجاب‌دیگر M ‖ 13 این مقام‌است UMB ـ SRPHA ‖

(٤٣) دریغا چه دانی که شاه حبش کیست؟ پرده دارِ «الاّ الله» است که تواورا ابلیس میخوانی که اغوا پیشه گرفته است، ولعنت غذای وی آمده است که «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». چه گویی شاهدِ بی زلف زیبائی دارد؟! اگر شاهد بی خدّ وخال و زلف، صورت بندد رونده بدان مقام رسد که دوحالت بود ودونور فرا پیش آید که عبارت از آن یکی خالست ویکی زلف، ویکی نورمصطفی است ودیگر نور ابلیس؛ وتا ابد با این دومقام سالك راكارست.

(٤٤) ای دوست اینجا ترامعلوم شود که نشانِ پیرِ راه رفته آن باشد که جملهٔ افعال واقوال مرید ازابتدا تا انتها داند ومعلوم وی باشد زیرا که پیر که هنوز بلوغ نیافته باشد وتمام نرسیده باشد، او نیزخود مریدوطالب باشد، پیرئی را نشاید. مریدی جانِ پیر دیدن باشد، چه پیر آیینهٔ مرید است که دروی خدا را ببیند، ومرید آیینهٔ پیر است که درجان اوخودرا ببیند؛ همه پیرانرا تمنّای ارادتِ مریدانست. دریغا هر که

2 میخوانی B ... U خوانی A ‖ غذاء USHBA غذای PM خدای R ‖ آمده است A ... U
آمد H ‖ 2-3 سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۸۲ ك ‖ 3 گویی ... اگر A ... U گویی ... دارد یانه اما H ‖
3-4 خد ... وزلف A ... U خط وخال B خط ... وزلف R ‖ 4 صورت ... حالت SMA صورت نه‌بندد
رونده‌چون ... حالتش B نه‌بندد ونباشد رونده چون ... که اورا دوحالت RH زیبایی دارد دونده ...
که اورا دوحالت P زیبایی دارد رونده ... حالت U ‖ بود ... آید USRPA بود ... اوآید HB ودو
... آید M ‖ 5 ودیگرURPHB ویکی SMA ‖ 6 با ... سالك‌را PM باین‌دومقام B بدین درRH بااین
دومقام USA ‖ 7-8 آن ... ازUSPMA آن ... جملهٔ‌افعال ... از B آن ... جملهٔ افعال ... اواز H چه
باشد آن ... از R ‖ 8 پیر که A ... U اگر نداند R ‖ 9 باشد SRMHA بود UPB ‖ باشد او
UPMHB او SRA ‖ نیزخود USPMA هنوز RHB ‖ پیریرا A ... U این پیر R ‖ 10 باشد ... در
وی SA باشد پیر ... در وی RHB باشد پیر ... مریدی ... دروی M باشد پیر ... درجان او UP ‖
ببیند ... ببیند M بیند... بیند USPA ببیند ... پیرباشد B ببیند H ببیند ... دراوخودرا ببیند R ‖
11 تمنای... مرآنست SPMA تمنای... مریدباشد B تمنا ... مریداست RH ... مریدآنست U ‖

بر راه وطریق پیر رود مرید باشد مرپیررا · وهر که برطریق ارادت خود ومراد خود رود مریدِ مراد خودباشد . مریدی، پیرپرستی باشد وراه ارادت خود، زُنّار داشتن در راه خدا ورسول او. اوّل مریدرا درراه‌ارادت این باشد که گفته شد .

(٤٥) امّا مرید را ادبهاست : یکی ادب آن باشد که از پیر، معصومی وطاعت نجوید چنانکه دانستی ؛ ودیگر آنکه اورا بصورت وعبارت‌طلب نکند، واورا بچشم سَرْ نبینند که آنگاه قالب مجرّد بیند از گوشت وپوست، بلکه حقیقت و مغز علم و معرفت وی ببینند بچشم دل . چه گویی ابوجهل و ابولهب وعتبه وشیبه ، مصطفی را ظاهرمی‌دیدند بچشم سر، همچنانکه ابوبکر وعمروعثمان وعلی می‌دیدند ! امّادیدهٔ دل نداشتند تا قرآن بیانِ نادیدن ایشان کرد که « وَ تَراهُمْ یَنْظُرون إلَیْكَ وهم لایُبْصِرون » آنچه حقیقت مصطفی بود نتوانستند دیدن . مقصودآنست که پیرحقیقت ومعنی‌باید طلبیدن‌وجستن ، نه‌قالب وصورت؛ زیرا که مرید باشد که درمشاهدهٔ پیر

1 طریق A ... U طریقت H ‖ مرپیررا ... خود MHB مرپیررا ... خویش SA وهر ... خود P وهر که برطریق‌وارادت خود R پیررا ... خود U ‖ 2 مریدی ... زنار M مریدی ... باشد و زنار USPA مریدی پیر پرسیدن باشد و زنهار B مُریدی ... باشد وارادت وزنار H مرید ... وزنار R ‖ 3 خدا ... اواول USPMHA ارادت این‌باشد که خداورسول اول B خدا ورسول R ‖ که R ـ A ... U ‖ 4 اما . . . باشد A ... U مرید . . . آنست B ‖ ادبها SPMHBA در راه ارادت این R آداب U ‖ 5 نجوید . . . اورا A ... U نطلبد و از او H ‖ و دیگر SRMHBA دیگر UP ‖ و عبارت USRMHA و معنی B عبارت P ‖ 6 بلکه علم PM بلکه مغز حقیقت و علم SA حقیقت وعلم B بلکه حقیقت و علم H بلکه حقیقت و مغز وعلم U ‖ 7 وی USPMA او HB ‖ و شیبه PMHB ـ USA ‖ 8 ابوبکر . . . اما A ... U طالب الغالب علی آنها B ‖ 9ـ10 سورهٔ ٧ (الاعراف) آیهٔ ١٩٨ ك ‖ 10 آنچه A ... U وآنچه M ‖ نتوانستند A ... U نمی‌توانستند P ‖ 10–11 که . . . جستن SMA که از ... دیدن B که از ... حقیقت معنی ورموز . . . دیدن H که ... طلبیدن و دیدن UP ‖ 11در USPM ازUB ‖ 6ـ12 آنگاه ... پیر A ... U ـ R ‖

صد هزار فایده یابد.

(٤٦) ادب دیگر آنست که احوال خود جمله با پیر بگوید که پیر اورا روز بروزوساعت بساعت تربیت‌میکند، واورا ازخطرها وروشهای مختلف آگاه میکند. «نَحنُ نَقُصُّ علیكَ أحسَنَ القَصَص» ازین کلمه نشان دارد که پیر ازبهر راهست بخدا وآنچه بدین پیر تعلّق دارد آن باشد که راه نماید، وآنچه بمرید تعلّق دارد آن باشد که جز پیربکس راز نگوید وزیادت ونقصان نگذارد. واقعهٔ یوسف صِدّیق «إذقالَ یوسفُ لِأبیه یا أبَتِ إنّی رَأیتُ أحدَ عَشرَ کَوکَباً» واقعهٔ گفتن مریدانست باپیران. پس یعقوب گفت: «یابُنَیَّ لاتَقصُصْ رُؤیاكَ علی إخوَتِكَ». اوّل‌وصیّت که پیرمرید را کند آنست که گوید: واقعهٔ خودرا بکسی مگو. پس هرچه فرا پیش مرید آید باید که آنرا احتمال کند، وآنرا خود، ازمصلحت، درراه پیرنهاده باشد تا مرید را عُجبی نیاید. پس‌چون مرید ازین‌همه فارغ گردد، پیررا نشان با مریدآن باشد که

1 یابدSPMHBA یاود U ‖ 2 خود HB ـ USPMA ‖ که پیرUSPMHA تاپیر B ‖ 3 از... مختلف MHB از خطرتها ورسمها SA از خطرها وخاطرها SP ‖ میکند USPMA میگرداند HB ‖ 4 سورهٔ ۱۲ (یوسف)آیهٔ ۳ م ‖ نشان MB نشانی USPHA ‖ دارد USPMHA درآرد B ‖ 4-5 که پیر ... وآنچه SA دلهابخدا بدین‌راهست ... آنچه B ازبهرآنکه دلها بخدا نشان وراه‌دارد ... آنچه H واین ازبهر ... بخدا ونشان راه دارد بخدا وآنچه UPM ‖ 5 پیر SMHBA نیز UP ‖ که راه نماید USRMA که مرید را راه نماید بخدای تعالی B که مریدرا راه نماید بخدای H ‖ باشد که UPM بود که واقعه SA باشد که واقعه HB ‖ 6 جز . . . راز M جز ... کسی را SA جز با پیربا کسی دیگر B جز پیر کسی‌را UP ‖ 6-7 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ٤ ك ‖ ۷ با پیران UPMHB باپیر A که با پیر S ‖ 8 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ٥ ك ‖ 9 خود را PMHB خود USA ‖ بکس مگو USPMHA بکسی مگوی B ‖ فرا M وا USPBA ـ H ‖ 10 خود USPHBA ـ M ‖ پیر . . . مرید M مرید نهاده باشند مرید SA مرید B مرید . . . مرید UPH ‖ 11 چون USPMHB چنین A ‖ آن باشد USPMHA آنست B ‖ 12-1 A ... U ـ R ‖

«وَ كَذلكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِن تأويل الأَحاديث» ، و راه ومقصود مريد با وی نماید تا ویرا نیزاستادی درآموزد که «ويُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكونوا تعلمون» . چون تَخَلَّقوا بِأخلاق الشيخ حاصل آید کار بجایی رسد که «وَ رَفَع أبَوَيْه علی العرش وَ خَرّوا له سُجّدا» .

(۴۷) ادب دیگر آنست که مرید مبتدی حضور وغیبتِ پیر نگاه دارد ، ودر حضور صورت مُؤدّب باشد وبغیبت صورت مُراقِب باشد ، وپیر را همچنان بصورت حاضر داند اما مرید منتهی را حضور وغیبت ، خود یکسان باشد . آن نشنیده‌ای که آن روز که جان مصطفی را وَعْده در رسید که پیش خدای تعالی بَرَند ؛ عبدالله زید انصاری را فرزندی بود بنزدیك اورفت ، واز برون رفتن مصطفی ازین جهان پدر را خبر کرد ؛ پدر گفت : نخواهم که پس از مصطفی این دیدهٔ من کس را بیند ، و دعا کرد و گفت : «اللّهم أعمِ عينَيَّ» خداوندا چشم من کور گردان . حق تعالی دعای وی اجابت کرد «فَعَمِيت عيناه» در ساعت کور شد . معلوم است که عشق ابوبکر وعمر

1 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۶ ك ‖ وراه ... مرید M معنی وراه مقصود مرید SBA معنی وراه مقصود ومرید H یعنی راه مقصود مرید UP ‖ 2 استادی USMHBA پیر P ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۵۱م ‖ 3 آید ... که SPHA آمد ... که MB آید که U ‖ 3–4 سورهٔ ۱۲(یوسف) آیهٔ ۱۰۰ك ‖ 5 ادب دیگر MHB دیگر ادب USPA ‖ 6 بغیبت ... همچنان USPMBA در غیبت ... همچنان داند که H ‖ 7 داند USPMA بیند HB ‖ خود یکسان باشد SMHBA یکسان بود UP ‖ 8 آن ... را MB این ... جان‌پاك مصطفی صلعم‌را SA آن ... روزی ... را H آن نشنودهٔ ... جان‌پاك ... را P آن شنیدهٔ ... جان‌پاك ... را U ‖ 8 رسید UPMHBA رسد S ‖ که USPMHA که‌با B ‖ برند SMBA بردند UPH ‖ زید SMHBA ـ UP ‖ 9 بنزدیك SMHBA بنزد UP ‖ او USPMHA پدر B ‖ 10–9 پدررا ... پس SMHBA دادپدررا... پس P خبرداد... پیش U ‖ 10 بیند USPMHA نه‌بیند B ‖ 11 چشم من USHBA چشمم M چشم مرا P ‖ کور USPMA نابینا HB ‖ وی SMHB او UPA ‖ 1–12 ابو... با USPMHA طالب‌الغالب وعلی‌رضوان‌الله علیهم‌اجمعین‌با B ‖ 1–12 A ... U ـ R ‖

وعثمان وعلی -رضی‌الله عنهم- با مصطفی هزارچندان وبیشتر بود. چرا این معنی بر خاطر ایشان گذر نکرد؟ ای عزیز عبدالله زیدقوت ازظاهر وصورت مصطفی می‌خورد و می‌چشید که چون غیبت صورت آمد، موت چشم حاصل آمد؛ وقوت وغذای ابوبکر از دل وجان مصطفی بود وآن دیگر صحابه که «ما صَبَّ اللّهُ فی صدری شیئاً إلاّ و صَبَبْتُهُ فی صدر ابی‌بکر». ابوبکر را -رضی‌الله عنه- همچنان غذای جان می‌دادند. دریغا مصطفی -علیه‌السلام- آن روز که ازدنیا بیرون خواست رفت اشارتی لطیف کرد دراین معنی و گفت: «أَلْیَوْمَ تُسَدُّ کُلُّ فُرْجَةٍ إلاّ فُرْجَةُ أبی‌بکر» گفت همه روزنها بسته گردد الاّ روزن ابی‌بکر و ابوبکر صفتان که همچنان پهن گشاده باشد.

(٤٨) اُوَیْس قرنی - رضی‌الله عنه- چونکه مصطفی را می‌دید بحقیقت قصد صورت را بصورت ننمود زیرا که مَقْصود از دیدن صورت معنی بود، چون دیدن معنی حاصل شد، صورت حجاب آمد. عالِمان نارسیدهٔ روزگار عذرِ مادَرْ در پیش

1 وبیشتر بود USPHBA بودبیشتر M ‖ 2 ازظاهرو USPMHA ـ B ‖ 3 که SMHBA ـ UP ‖ 4 از A ... U ودیگر صحابه H ‖ بود UPMHB ـ SA ‖ وآن ... که USPMA ـ HB ‖ 5 ابوبکر را ... عنه USPMHA علی بن ابی‌طالب B ‖ 6 دریغا USPMA ـ HB ‖ رفت SHBA رفتن UP شدن M ‖ 6-7 اشارتی ... دراین SMHBA اشارت ... بدین UP ‖ 8 گردد الا SBA گردند الا H کردند مگر M گشت مگر P کنند مگر U ‖ ابی‌بکر و ابوبکر USPMHA علی بن ابی‌طالب ‖ صفتان USPMBA صفتان را H ‖ پهن ... باشد SMHA پهن گشاده باشند بدیشان گشاده B پهن بود گشاده باشد P پهن گشاده بود گشاده باشد U ‖ 1-8 A ... U ـ R ‖ 9 اویس ... بحقیقت A ... U ای عزیز باید که پیر را بچشم بصیرت بیند چنانکه ابوبکر R ‖ 9-10 قصد صورت را RMHB قصد آمدن نگیرد SA قصد صورت UP ‖ 10 بصورت ننمود URSPMA ننمود B بظاهر نمود H ‖ مقصود USPHA غرض MB قصد R ‖ 11 شد ... آمد RM آمد ... آید USPHBA ‖ 10-11 زیرا ... آمد URPMHB ـ SA ‖ عالمان ... عذر USPMA عالمان ... عذر حضور HB وعالمان ... همین عذر R ‖ 11-1 مادر ... ام اصلی UPM که مادر ... ام اصلی SA مادر ... مادر اصلی HB مادر ازبرای اویس درپیش نهادند ای عزیز اویس -رضی‌الله عنه- مادر اصلی داشت R ‖

نهند؛ مادر بود امّا «أمّ أصلیٌ» که «وَعِندَهُ أمُّ الکِتاب». مادراصلی را چگونه گذاشتی و کی آمدی که اوخود مادر اصلی بود که چون مادر را میدید صورت که فرزنداو باشد که محمداست هم تبع آن باشد؟ مگر که آن نشنیده‌ای که مجنون را گفتند که لیلی آمد، گفت: من‌خود لیلی‌ام وسر بگریبان فروبرد، یعنی لیلی با منست ومن بالیلی.

(٤٩) ای‌دوست بدانکه هر کاری که پیر، مریدرا فرماید خلعتی باشد الهی که بدو دهند، و هرجا که مرید باشد در حمایت آن خلعت باشد که فرمان پیر فرمان خدا باشد، «مَنْ یُطِعِ الرَّسولَ فقَدْ أطاعَ‌اللهَ» همین توان بود. «وجَعَلْنا مِنکُم أئِمةً یهدون بِأمرِنا» بیان این‌همه شده‌است.

(٥٠) این شیفته را مدّتی حالتی ووقتی روی نمودی که اندرسالی چند اوقات نام خدای -تعالی- برزبان نتوانستمی راندن تا جمالِ «نَ والقلَمِ وما یَسْطُرونَ» این بیچاره را بنواخت، وقبول کرد و گفت: بگو «قُلْ هواللهُ أحَدٌ». چه توانی دانستن

2–1 مادر . . . آمدی A ... U ـ H ‖ چگونه . . . صورت USPMA چگونه ... آمدی که چون . . . صورت B که او ... صورت H چون گذاشتی و آمدی که چون مادر اصلی بود که معنی مادر میدید و صورت R ‖ 3 باشد UPMHB بود SRA ‖ که A ... U یعنی صورت R ‖ آن A ... U او H ‖ که آن A ... U ـ R ‖ نشنیدهٔ A . . . S نشنید U ‖ 4 خود A . . . U ـ M ‖ و سر . . . یعنی USRMHA ـ B وسر بگریبان خود ... یعنی P ‖ 5 بالیلی A . . . U خود بالیلی H ‖ 7 دهند URMH می‌دهد SBA دهد P ‖ 8 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١٣ ‖ توان USPMA تواند RHB ‖ 9–8 سورهٔ ٣٢ (السجدة) آیهٔ ٢٤ ‖ 10 شیفته A ... U آشفته H ‖ مدتی URPMHB مدتی بود SA ‖ نمودی RM نمود USPBA می‌نمود H ‖ 11–10 اندر ... نام M اندرسال ... نام USA اندرچند سال ... نام PB اندرچند سال ... بود که نام RH ‖ 11 نتوانستمی A ... U نتوانستم B ‖ سورهٔ ٦٨ (القلم) آیهٔ ١ك ‖ 12 بگو A ... U بگوی B ‖ سورهٔ ١١٢ (الاخلاص) آیهٔ ١ ك ‖

که این در کدام مقام باشد و در کدام حالت شاید گفتن ؟! خواندن حقیقی آن باشد که خدارا بخدا خوانی ؛ وقدیم را بزبان مُحْدَث وآفریده خواندن حقیقی نبود . از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت «مَنْ عَرَفَ اللّهَ لایقولُ اللهَ وَمَنْ قالَ اللّهَ لایعرِفُ اللهَ» گوش‌دار تا بدانی که چه می گوید ؛ گفت : هر که خدارا شناسد هرگز نگوید که «الله» وهر که «الله» رابگفت خدارا نشناخت ونشناسد . چه‌دانی که خدارا بخداچگونه توانی خواندن ! تانقطه‌ای نشوی «الله» گفته نباشی .

(۵۱) از جمله آنکه پیر ، مرید را فرماید در اوراد ؛ یکی اینست که گوید : پیوسته می گوی «لا إلهَ إلاّ اللّهَ» . چون ازین مقام در گذرد گوید بگو : «الله» . نفی وفنای جمله در «لا» بگذارد ، ورخت درخیمهٔ «إلاّ اللهَ» زند . چون نقطهٔ حرفِ «هو» شود ، دو مقام که درمیان دولام است واپس گذارد که این دو مقام واین دو ولایت که مسکن ومعاد جملهٔ سالکان راه خداست واپس گذاشته باشد ، چون مرید

1 این A . . . U ـ M ‖ کدام SRMHBA چه UP ‖ 2 بخدا A ... U بخود P ‖ و آفریده خواندن URHB وآفریده . . . قراءت SA وآفریده . . . قرآن PM ‖ 3 که A . . . U چه R ‖ 4 گوش‌دار تا RMHB گوش دار که SA بگوش تا UP ‖ می گوید A ... U گفته میشود R ‖ نگوید که USPMHA نگوید B نتواند گفتن R ‖ 5 الله را A ... U الله M ‖ نشناخت و A ... U ـ R ‖ 5 ـ 6 چگونه ... نباشی USPMA چگونه توان . . . نباشی HB خواند چگونه باشد ای عزیز تا ... نگفته باشی R ‖ 7 ازجمله A ... U ـ R ‖ اینست A . . . S آنست U ‖ گوید A ... U فرماید R ‖ 8 می گوی URPHB گوید SA گو M ‖ گذرد USRPMA گذری HB ‖ گوید بگو ... لا URPMB بگوید الله ... لا SA بگوی الله نفی فنای جمله در H ‖ 9 ورخت ... زند A ... U ودست در دامن الله زند H ‖ الاالله RM الله USPBA ‖ 10 دومقام USPHBA ومقام M ومقامی R ‖ دو . . . که URPMBA ـ H و مقامی که میان‌دو«لا» است R ‖ این‌دو SRMA درآن‌دو B دربن‌دو H این UP ‖ 11 که SMHBA ـ URP ‖ معادجملهٔ A ... U مقاموجملهٔ R ‖ 11-1 راه ...تا SMHBA راه ... باشدتا M استدرراه‌خدا واپس گذاشته بود ... تا UP سالکان است که ازسلوك بخداتعالی بازپس ... باشد ... تا R ‖

بدین مقام رسد پیر اورا فرماید تا پیوسته گوید: «هوهوهو»، درمیان این دومقام «الله» فرماید گفتن، چون اِعراض ازهمه باشد جز «هو» هیچ دیگر نشاید گفتن. «قُلْ هوالله أَحَدٌ» پس ازین توحید باشد. خواندن باید که در آن توحید و یگانگی باشد.

(۵۲) دریغا گویی که مُستمِعِ این رمزها ومُدرِكِ این سخنها که خواهد بود و که فرا گیرد؟! وذوق این کرا چشانند؟ وخلعت این‌فهم در کدام قالَب قلب مطالعه کننده پوشانند؟! امّافرا گیراین وِرْدها؛ که این‌ضعیف بیچاره، بسیاری فتوح روحی دیده است ازین وردها. اگرچه اذکار ووردهای خدا خودهمه مرتبتی بلند دارد امّا این اذکارخصوصیّتی دیگر دارد. ابتدا کرده شد «بسمِ‌اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیم أَلحمدُلِلّه ربِّ العالمین» والصلوةُ والسّلامُ علی محمّدٍ وآله أجمعین. و در همه اوقات این دعا

1 دوA ... U ـ R ‖ 1ـ2 اورا... گفتنR فرماید گفتنUSPMHA فرمایدبگفتن B ‖ 2ـ3اعراض ... باشد SHA اعراض از همه نباشد . . . ازین پس توحید بود B اعراض باشد . . . بود M از همه اعراض ... هیچ نشاید ... احد ازین ... بود UP ازین مقام هم اعراض کردن که هیچ هو نتوان گفتن الا قل ... الصمد ازین‌توحید بود R ‖ 3 سورهٔ۱۱۲ (الاخلاص) آیهٔ ۱ك ‖ 3ـ4 آن ... باشدA . . . U آب . . . بود R ‖ 5 این رمزها A ... U ازین کفتها و رموزها چه میشود ‖ 6 و که . . . چشانند USPMA و که ... چشاند HB که ... چشانند R ‖ وخلعت این‌فهم R وفهم‌این خلعت A ... U ‖ قالب قلب RHB ـ USPMA ‖ 7 کننده پوشانند R کننده پوشند USPMA کنند پوشند B کننده‌پوشیدند H ‖ اما A ... U اما ای عزیز R ‖ که A ... U ـ M ‖ بسیاری فتوح A ... U بسیار فتوحی R ‖ 8 دیده ... وردها SRMA ازین دیده است B دیده است H ازوی دیده است UP ‖ 8ـ9 وردهای ... اذکارA ... U وردهاخدا ... بلندآرد ... اذکارخود R ‖ 9 خصوصیتی RPMHB خصوصی USA ‖ ابتدا . . . بسم UM ابتدا شدی به‌بسم SA که یاد کرده میشود باید که پیوسته خوانند دعابسم HB بسم P ابتدا کرده شد این وردها واینست بسم R ‖ 9ـ10 سورهٔ ۱ (الحمد) آیهٔ ۱، ۲ ‖ 10 آله A ... U آله وصحبه R ‖

مُجرَّبست، ومَرویست از ائمّهٔ کِبار «اَللّهم إنّی أدعوکَ باسمِکَ المَکنونِ المَخزون، السّلامُ المُنزَّل القُدسِ المُقدّسِ الطّهرِ الطّاهر، یا دَهرُ یا دَیهورُ یا دیهارُ، یا أزلُ یا مَن لَم یَزل، یا أَبد یامَن لم یلِد ولم یولَد، یاهو یاهو یاهو یامن لااله الّاهو، یامن لایَعلم ما هوالّاهو، یامن لایَعلم أینَ هوالّاهو، یاکائنُ یا کَینانُ یاروحُ، یا کائناً قبل کلِّ کونٍ ویا کائناً بعدَ کلِّ کونٍ، یا مُکَوّناً لِکلِّ کونٍ، یا اهیا شراهیا آذونی اصباوث، < یاقهّارُ یاربَّ العسکرِ الجرّار > یا مُجلّی عظائمَ الأُمورِ، سبحانك علی حلمك بَعدَ علمك، سبحانك علی عفوك بعد قدرتك «فَإن تَوَلَّوا فَقُل حَسْبِيَ اللهُ لاالهَ الّاهو علیه تَوَکَّلتُ وهوربُّ العرشِ العظیم. لیسَ کَمِثْلِهِ شیءٌ وهوالسّمیعُ البَصیرُ». أَللّهمّ صلِّ علی محمّدٍ وعلی آلِ محمد بِعَدَدِ کلّ شیء کما صلَّیتَ علی ابراهیمَ وعلی آل ابراهیم، وبارِك علی محمد و آلِ محمد کما بارَکتَ علی إبراهیمَ وعلی آل إبراهیمَ إنّك حمیدٌ مَجیدٌ.

(۵۳) دریغا ندانم ای عزیز که قدر این دعا دانسته‌ای یانه؟ دریاب که این دعا بر صدر لوح محفوظ نوشته است، و قاری این‌دعا جز محمّد ـعلیه السّلامـ نیست، و دیگران طُفَیلی باشند. خدای ـتعالیـ مارا از ثواب این‌دعا محروم مگردانا دوبلطف و کَرَم خویش بِمَنّه ولُطفِه.

---

1 مجربست . . . کبار B مجرب ومرویست ... کبار A مجربست ومروی از ... کبار است H مجربست مروی ... کبار M مجرب مرویست SR مجربست مردی از ائمه کبار روایت کند UP ‖ 2 السلام A ... U ـ P ‖ القدس المقدس UP المقدس SMA القدوس RHB ‖ 3 یزل A ... U یزل ولم یزال R ‖ الاهو A ... U الاهویا من‌لاهوالاهو R ‖ 6 این‌جمله «یا اهیا ... اصباوث» بزبان‌عبریست ‖ 7ـ8 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۱۲۹ ـــ ‖ 9 بعدد A ... U وبعد R ‖ 11 ندانم A ... U نمی‌دانم R ‖ دانستهٔ SMA دانی URPHB ‖ 12 نوشته USRPMA بنشته HB ‖ این ... نیست A ... U این‌مصطفی‌است صلعم R ‖ 13 طفیلی MHB طفیل USRPA ‖ باشند A ... U باشد H ‖ مگردانا USRPMA مگردان B مگرداند H ‖ 14 بمنه‌ولطفه USRPMA انه مجیب‌الدعوات HB ‖

تمهید اصل ثالث

< آدمیان برسه‌گونه فطرت آفریده‌شده‌اند >

(٥٤) بدان‌ای‌عزیز که خلق‌جهان‌سه قسم‌آمدند، وخدای‌ـتعالی‌ـ ایجاد ایشان برسه گونه فطرت وخِلْقَتْ آفرید. قسم‌اوّل صورت و شکل‌آدمی دارند امّا ازحقیقت و معنی‌آدم خالی باشند. وقرآن درحقّ این طایفه خبر چنین می‌دهد که « أولئكَ كالأَنعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ » . چرا چنین‌اند؟ زیرا که « أُولئِكَ هُمُ الغافِلون » . ازین قوم‌ذکر وشرح کردن بس‌مهمّ نیست، ذکرایشان درقرآن که کرد، ازبرای دوستان کرد تا دوستان بدانند که با ایشان چه کرامت کرده است. با مصطفی ـعلیه‌السّلام‌ـ گفتند: ترا ازبهر سلمان وصهیب وبلال وهلال وسالم وابوهریره و اَنَس بن مالك و عبدُالله مسعود وابی کعب فرستادیم نه ازبرای ابولهب وابوجهل وعُتبه وشیبه وعبدالله سلول. یا محمّد ترا با ایشان چکار! « ذَرْهُمْ یأكُلوا وَ يَتَمَتَّعوا وَ يُلهِهُمُ الأَمل » . وجای دیگر گفت « فَذَرْهُم یخوضوا ویَلعَبوا حَتّی یُلاقوا یومَهم الّذی یوعَدون » .

(٥٥) ای‌محمّد با مُدبِران بگو: « قُلْ یا أیُّها الكافِرون » یعنی شکل‌آدم شما را وحقیقت آدم مارا؛ در عالم حیوانی میباشید فارغ، وما در عالم الٰهی بی‌زحمت.

3 سه . . آمدند SMA سه ... آمد B سه ... اند UPH برسه ... آمده‌اند R ‖ 4 و خلقت آفریدA ... U وقسمت کرد R ‖ وشکلRMHB شکلUSPA ‖ 5 معنی M معانیA ... U ‖ 5-6 سورهٔ ۷ (الاعراف)آیهٔ ۱۷۹ ك ‖ اند A ... U آمد R ‖ 7 کردن A ... U کرد P ‖ نیست A ... U نیست زیراکه در عالم حیوانیت‌اند و R ‖ 7-8 که کرد ... کرد USMBA بیان‌که کرد .. کرد H که کردن ... کردن P که کرد . . دوستان خود کرده R ‖ 9 گفتند A ... U گفت R ‖ انس بن R انس A ... U ‖ 10 فرستادیم A ... U فرستاده‌ایم R ‖ 11 سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۳ ك ‖ 12 گفت A ... U گفت که R ‖ سورهٔ ٤۳ (الزخرف) ۷۰ (المعارج) آیهٔ۸۳ك ٤۲ ك ‖ 13 یعنی USRPBA ـ MH ‖ 14-1 در ... اند M در ... ایشان‌نهاده USPA شمادر... نه‌برای ... اند B در... ایشان میکنید که این... نهاده‌اند H شمادرعالم ... شما یامحمد طلب ... اند یامحمد R ‖

شما طلب ایشان مکن که این خلعت نه ازبرای ایشان نهاده‌اند، نصیب ایشان ادبار وجهل وبخود بازماندن نهاده‌اند «فَإنْ أعرَضوا فَقُلْ أنذَرْتُكُم صاعِقَةً» «وإنْ كَذَّبوكَ فَقُلْ لی عَمَلی وَ لَكُمْ عَمَلُكُم أنتُم بَريئون مِمّا أعملُ وأنا برى مِمّا تَعمَلون». که اگر خواستِ ما بودی، جمله درفطرت یکسان بودندی که «وَ لَوْشاءَاللّهُ لَجَمَعَهُمْ علی الهُدی فلاتكونَنَّ مِنَ الجاهلین» همین معنی دارد. وجای دیگر گفت «ولَوْشاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فی الأرْض كُلُّهم جمیعاً أفَأنتَ تُكرِهُ النّاسَ حَتّی یكونُوا مُؤمنین». ای محمّد رسالت تو ایشان را دباغت نتواند کرد که کیمیا گری ارادت، ایشانرا از نُبُوَّت تو محروم کرده است. ای محمّد «لَیْسَ لَكَ مِنَ الأمْرِ شیءٌ ولایَزالون مُخْتَلِفین» که متفاوت آمده‌اند درفطرت چه شاید کرد «كذلِكَ خَلَقَهُمْ وتَمَّتْ كَلِمةُ رَبِّك» همین معنی دارد. تو ایشان را هر آینه پندی میده که «وأنذِر عَشیرتَكَ الأقرَبین» که اگر پند دهی ایشانرا؛ واگر ندهی که اهلیّت نیابند، واهل ایمان وحقیقت نشوند که «سواء علَیْهِم أأنذَرْتَهُم أمْ لَمْ تُنذِرْهم لایُؤمنون». زیرا که پرده‌ای ازغفلت وجهل بر دیدهٔ دل ایشان فروهشته‌است؛ چه بینند که «وَجَعَلْنا علی قُلوبِهم أكِنَّةً أنْ یَفْقَهُوهُ»!

2-3 سورهٔ ٤١ (فصلت) ١٣ ك ‖ 3 سورهٔ ١٠ آیهٔ ٤١ ‖ 4 بودندی A ... U بودی R ‖ 4-5 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٣٥ ك ‖ 5-6 سورهٔ ١٠ (یونس) آیهٔ ٩٩ ك ‖ 6 ای A ... U پیغمبر ـ صلعم ـ میخواست هم خلق مؤمن باشند ندا آمد که ای R ‖ 7 دباغت URPMHB آن دباغت SA ‖ کرد URPHB کردن SMA ‖ کیما گری ... نبوت USPMBA کیمیای ... رسالت RH ‖ 8 ای محمد A ... U ـ H ‖ سورهٔ ١١ (هود) آیهٔ ١٨٨ ك ‖ 9-10 آمده ... تو M آمدند ... تو USPA آمده ... چه توان کرد ... تو RB چه شاید کردن ... ای محمد تو H ‖ 9 سورهٔ ١١ (هود) آیهٔ ١١٩ ك ‖ 10 هر آینه USPMA ـ HB ‖ سورهٔ ٢٦ (الشعراء) آیهٔ ٢١٤ ك ‖ 11 ایشانرا SRPMHA ـ RB ‖ ندهی SRPHBA نه UM ‖ اهلیت نیابند A ... S ـ U ‖ نشوند A .. U نشنوند H ‖ 12 سورهٔ ٢ (البقرة) آیهٔ ٦ م ‖ پرده‌ای از... هشته USPMA پردهٔ غفلت ... دیده ودل ... بسته RB ازپردهٔ غفلت وجهل دیده ودل ایشانرا فروبسته H ‖ 13 وچه بینند A ... U چون بینند I ـ R ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٢٥ ك ‖

و جای دیگر گفت : « وَ إذا قَرَأتَ القرآنَ جَعَلْنا بَیْنَكَ و بَیْنَ الذین لایُؤمِنون بالآخرةِ حِجاباً مَسْتورا » . این حجاب دانی که چه باشد ؟ حجاب بُعداست ازقربت که « أولئكَ یُنادُون مِن مَکانٍ بعید» خود همین گواهی میدهد .

(٥٦) قسم دوم هم صورت وشکل آدم دارند ، وهم بحقیقت از آدم آمده‌اند و حقیقت آدم دارند . « وَ لَقَدْ كَرَّمنا بَنی آدمَ وَحَمَلْناهُم فی البَرِّ والبَحر و رَزَقْناهُم مِن الطَّیبات و فَضَّلْناهُم علی کثیرٍ مِمَّنْ خلَقْنا تَفضیلا » ؛ تفضیلی که دارند نه از جهت زر و سیم دارند بلکه از جهت معنی دارند که گوهر حقیقت ایشان در قیمت خود نیاید . چنانکه آدم را مُزَیَّن کردند بروح قدسی که « ونَفَخْتُ فیه مِن رُوحی » که مسجود ملایکه آمد ، جان هریکی از روح قدسی مملوّ کردند که « وأیَّدْناهُ بروحِ القُدُس » .

(٥٧) این طایفهٔ اول دردنیا خود در دوزخ بودند که « کَلّا بَلْ رانَ علی قُلوبهم ماکانوا یَکْسِبون . کَلّا إنَّهُم عن رَبِّهم یَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبون » . امروز درحجاب معرفت

2-1 سورهٔ ١٧ (الاسراء) آیهٔ ٤٥ ك ‖ 2 چه باشد USRMB چیست SA چه حجاب باشد H ‖ بعداست A ... U بعدو دوریست H ‖ 3 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ٤٤ ك ‖ خود ... میدهد A ... U ـ P ‖ 4 دوم USPMA دوم طایفه باشند که RHB ‖ صورت و شکل USRPMA شکل آدم و هم حقیقت B صورت و هم شکل H ‖ آمده‌اند RMHB آمدند USPA ‖ 5 سورهٔ ١٧ (الاسراء) آیهٔ ٧ ك ‖ 6 تفضیلی USA تفضیل RPMB تفضیل و کرامت H ‖ دارند A ... U است که دارند M ‖ 8 کردند USPMHA کرد RB ‖ سورهٔ ٥ (الحجر) ٣٨ (ص) آیهٔ ٢٩ ك ٧٢ ك ‖ 9 جان A ... S ـ U ‖ 9- 10 یکی . . . القدس USPBA یکی . . . القدس این باشد H یکی را ... قدسی جلوه کردند . . . القدس RM ‖ سورهٔ ٢ (البقرة) آیهٔ ٨٧ م ‖ 11 این . . . خود USPMA آن ... خود B طایفه ... خود H ای عزیز آن ... اول خود در دنیا R ‖ 11-12 سورهٔ ٨٣ (المطففین) آیهٔ ١٤،١٥ ك ‖

باشند ، وفردا بحسرت ازرؤیت‌ومشاهدت خدامحروم باشند .

(۵۸) امّا طایفهٔ دوم امروز با حقیقت ومعرفت باشند ، ودر قیامت با رؤیت و وصلت باشند ، ودرهر دوجهان دربهشت باشند که «إنّ الأَبرارَ لَفی نَعیم و إنّ الفُجّارَ لَفی جَحیم» . مَقْعَدومقام این‌طایفه ، علیّین باشد که« کَلّا إنّ کتاب الأَبرار لَفی علّیّین وما أدْراكَ ما عِلّیّون . کتابٌ مرقومٌ یَشهدُهَ المُقرَّبون » . بقربت و معرفت ، رفعت وعُلوّ یابند . «إنّ لِلّه عباداً خَلقَهُم لِمَنافع النّاس» این گروه باشند، وخاصّگان حضرت باشند . مقام‌شفاعت دارند « ولایَشفَعون إلّالِمَنْ ارتَضی» . خلق ازوجود ایشان بسیاری منفعت دنیوی واخروی بیابند وبر گیرند .

(۵۹) امّا قسم سوّم طایفه‌ای باشند که بِلُبّ دین رسیده باشند ، وحقیقت یقین چشیده و درحمایت غیرت الهی باشند که « أولیائی تَحتَ قِبائی لایَعرِفُهم غیری » . و بتمامی‌ازاین طائفه حدیث کردن ممکن نبود زیراکه خود عبارت ازآن قاصرآید ، وافهام خَلق آنرا احتمال نکند ، وجز در پرده‌ای ورمزی نتوان گفت : ونصیب خلق

1 باشند B ... U باشد A ‖ بحسرت ... مشاهدت USPMA از ... مشاهدت HB ازمشاهدت R ‖ 2 اما A ... U ـ M ‖ 3-4 سورهٔ ۸۲(الانفطار) آیهٔ۱۳ك ‖ 4-5 سورهٔ ۸۳ (المطففین)آیهٔ ۱۸، ۱۹ ‖ که کلا ... بقربت RM ودر ... از قربتUSPHBA ‖ 5 رفعت USPMBA ـ RH ‖ 6-7 باشند ... دارند A ... U وخاصگان... ومقام ... دارند که B ‖ 7 سورهٔ (الانبیاء)آیهٔ ۲۸ك ‖ خلق A ... U ای عزیز R ‖ بسیاری USPMA بسیار RHB ‖ 8 منفعت A ... U منفعتهای R ‖ بیابند و بر گیرند SPMHBA بر گیرند R بر گیرند وبیابند U ‖ 9 بلب A ... U بلب‌دریای P ‖ وحقیقت SHBA بحقیقت UPM وبحقیقت R ‖ 10 چشیده... غیرت SMHBA رسیده باشند ودر ... غیرت P واصل شده چشیده ... عزت R ودرحمایت غیرت U ‖ 11 ازین A ... U صفت این R ‖ کردن ... نبود USPHBA کردن ... نباشد M گفتن ... نگردد R ‖ خود USRPMA - SA ‖ 12 جز URPMHB خبر SA ‖ ورمزی A . . . U رمزی R ‖

ازمعرفت این طایفه جز تشبیهی وتمثیلی نباشد « وما یَتَّبِعُ أکْثَرُهُمْ إلاّ ظَنّاً إنّ الظنّ لایُغنی مِنَ الحقّ شیئاً » . دریغا ما خود همه در تشبیه گرفتاریم و مشبّهی را لعنت می کنیم که « فَسَتَذْکُرُونَ ما أقولُ لَکُمْ وَ اُفوِّضُ أمری إلی الله إنّ الله بصیر بالعباد » . شمّه‌ای درقرآن ذکراین طایفه چنین کردند که « رِجالٌ صَدَقوا ما عاهدوالله علیه » ؛ وازآن عهد چه بیان توان کردن ، وچه نشان توان دادن ؟ واگر گفته شود که فهم کند ! جایی دیگرفرمود « إنّ فی اختِلافِ اللیلِ و النهارِ لَآیات لِأُولی الالباب » . ازهمه چیزهاشرح توان کردن تا بِلُبّ رسند ، چون بلُبّ رسیدند چه‌شاید گفت ؟ واز لُبّ جز خاصیّتی نتوان نمود ، و بِرَمْز با مصطفی ـ علیه‌السّلام ـ این خطاب فرمود که « سلامٌ علی آل یاسین » .

(٦٠) برادرِ سیّدِ باشند و نعتِ « لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الکونین » دارند . اگروجود او با این طایفه نبودی ، موجودات و مخلوقات خود متصوّر و متبیَّن نشدی « قُلْ إنْ کُنْتُم تُحبّونَ الله فاتّبِعونی یُحْبِبْکُم اللهُ » . « لَیتَنی لَقیتُ إخوانی » این گروه باشند.

1 وتمثیلیURPMHB ـ SA ‖ 1ـ2 سورهٔ ١٠(یونس)آیهٔ٣٦ ك ‖ 2 خودهمه USRMH همه خود A همه PB ‖ ومشبهی را USPHBA ومشبهرا RM ‖ 3 سورهٔ ٤٠(غافر)آیهٔ ٤٤ك ‖ 4 شمه‌ای A . . . U ـ H ‖ کردند USRPBA کرد HB ‖ سورهٔ٣٣ (الاحزاب) آیهٔ ٢٣ م ‖ 5 وچه ... دادن A . . . U ـ R ‖ 6 فرمود SHBA ـ M گفت URP ‖ سورهٔ ٣ (آل‌عمران) آیة ٧ م ‖ 7 چیزها.. رسند MHB خبرها . . نتوان ... رسد RA چیزها .. رسد P چیزها ... نتوان ... رسد S چیز ... رسند U ‖ رسیدندMB رسیدهSA رسیدURPB ‖ شایدA ... U توان R ‖ 8 فرمودSA کردURPMHB ‖ 10 برادر ... نعت PM برادر ... باشند SHBA برادران ... نعت R برادر آن سید ... نعت U ‖ الکونین ... اگر A ... U الافلاك . . . ای عزیز اگر R ‖ 11 او با SPMHBA مصطفی و R ـ U ‖ ومخلوقات‌خود SRPHB ومخلوقات MA ـU ‖ نشدیA ... S نبودی U ‖ 12 سورهٔ٣ (آل‌عمران) آیهٔ ٣١ م ‖ لیتنی A ... U چنانکه رسول عص فرمود : لیتنی R ‖ اخوانی M اخوتی A ... U ‖

«ارِنا الأشیاءَ کما هی» ازاین جماعت پای کفش درمیان دارد. مصطفی ـعلیه‌السّلامـ ازاین‌طایفه خبرچنین داد «إنّ لِله عباداً قُلوبُهم أنوَرُ مِنَ الشمس وَ فِعلُهم فِعلُ الانبیاء وَهُمْ عندالله بِمَنزِلَة الشُهداء» گفت: دل‌ایشان ازآفتاب مُنوّرتر باشد چه جای آفتاب باشد؛ امّا مثالی وتشبیهی که می‌نماید، نوردلی درآن‌عالم، آفتابی نماید؛ وآفتاب‌دنیا رانسبت باآفتاب دل‌همچنان بود که نورچراغ درجنب‌آفتاب دنیا. وفعل‌ایشان فعل انبیا باشد و پیغمبر نباشند؛ امّا کرامات دارند که مناسب معجزات باشد. و درجهٔ شهیدان دارند و شهید نباشند. شهید را مقام این بود که «بَلْ أحیاءٌ عند رَبِّهم» باشد.

(٦١) این‌جماعت یك‌لحظه ازحضور ومشاهدت خالی‌نباشند. مگراین حدیث دیگرنشنیده‌ای که گفت: «إنّی لَأعرِفُ أقواماً هُمْ بِمَنزِلتی‌عندالله، ماهم بأنبیاءَ ولا شهداءَ یَغبِطُهم‌الأنبیاءُ والشهداءُ <لِمَکانَتِهم> عندالله وَهُمُ المُتَحابّون بروح‌الله» گفت: جماعتی‌ازامّت من‌مرا معلوم کردند، منزلت‌ایشان بنزدخدای ـتعالیـ همچون‌منزلتِ

1 پای کفش RPMH پایهٔ کفش USA، پای کفشش B ‖ 2 ازین ... داد UPMB ازین ... میدهد A ازین‌طایفه ... داد H ازین‌جماعت وبا این‌قوم گفتی درمیان‌دارد ومصطفی ـصلعمـ چنین‌فرمود که R ازین . . . کرده S ‖ 4 باشد USPMBA باشند H ـ R ‖ که می‌نماید MB می‌نماید USPMA می نمایند R ‖ دلی PM دلی‌درآن‌دل‌ایشان USBA دل H دل‌دردرون R ‖ درآن‌عالم A ... U ـ R ‖ آفتابی A ... S آفتاب U ‖ 4-5 نماید ... همچنان USPHA بماند . . . همچنان B باشد ... به‌آفتاب . . همچنان M نماید ... دل ایشان R ‖ 5 نور A ... U ـ H ‖ جنب A ... U ـ M ‖ فعل A ... U چون فعل R ‖ 6 پیغمبر ... باشد A ... U پیغامبر ... انبیا R ‖ 7 وشهید .... که UPMHB وشهید ... مقام SA اما شهیدان . . . شهید را واز مقام R ‖ سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۱۶۹ م ‖ 8 باشد SA باشند M ـ URPHB ‖ 9 این M اما این A ... U ‖ 10 گفت A ... U مصطفی عص فرمود که R ‖ 11 <لمکانتهم> لمکانهم A ... U ‖ 12 مرا ... کردند UPMHB معلوم گردد SA مرا ... کردند وبشناسانیدند که R ‖

من باشد. پیغمبران و شهیدان نباشند بلکه انبیا وشهدا را غبطت وآرزوی مقام و منزلت ایشان باشد، واز بهر خدا بایکدیگر دوستی کنند.

(٦٢) دریغا اگر منزلت ومقام مصطفی توانی دانستن آنگاه ممکن باشد که منزلت این طایفه رادریابی، و کجا هرگز توانی دریافتن! اینجا ترا در خاطر آید که مگر ولایت اولیا عالی‌تر وبهتر از نُبوّتست. ای عزیز درآن حضرت، درجهٔ رسالت دیگراست، ومنقبت قربت‌ولایت دیگر.

(٦٣) اما رسالت را سه خاصّیّت است: یکی آنکه بر چیزی قادر باشد که دیگری نباشد چون شقّ‌قمر واحیاء موتی‌وآب ازانگشتان بدرآمدن وبهایم باایشان بنطق‌درآمدن، ومعجزات بسیار که خوانده‌ای. خاصّیّت دوم آنست که احوال آخرت جمله اورا بطریق مشاهدت ومعاینت معلوم باشد چنانکه بهشت و دوزخ وصراط و میزان وعذاب گور وصورت ملایکه وجمعیّت ارواح. خاصّیّت سوم آنست که هرچه عموم عالمیان‌را مبذول است درخواب از ادراك عالم غیب، اِمّا صریح واِمّا درخیال،

---

1 باشد . . . شهدا A ... U باشند . . . شهیدان S ‖ غبطت A ... U در غبطت H ‖ 2 باشد USRPMA باشند HB ‖ وازSA از URPMHB ‖ با یکدگر A ... U ایشان باهمدیگر R ‖ 3 دریغا ... توانی A ... U ای‌عزیز ... توانستی R ‖ آنگاه USRPBA آنگه MH ‖ 4 کجا ... توانی در SA کجا ... درتوانی HB کجا وهرگز درنتوانی M هرگز کجا توانی UP کجا ... توانی R ‖ ترا در A ... U ترا معلوم شود ودر R ‖ 5 ولایت SRMHBA در ولایت وسرای UP ‖ عالی‌ترو A ... U ـ R ‖ درآن حضرت P-SRMHBA ازحضرت U ‖ 6-5 درجهٔ ... ولایت USPMA است‌منقبت ... ولایت B درجهٔ ... وولایت H درجهٔ ... است وصفت قربت و ولایت R ‖ 7 را ... است A ... U پیغمبران عصس ... دارد R ‖ چیزی A ... U چیزها P ‖ 7-8 باشد . . . نباشد UMHB باشند . . . باشند SA باشند . . . نباشد RP ‖ 8 بدرآمدن A ... U بیرون آوردن R ‖ 8-9 با ... آمدن MHB با ... بنطق‌آمدن SA با ... در نطق درآمدن UP را بنطق آوردن R ‖ 9 خواندهٔ A ... U شنیدهٔ اما R ‖ 10 بطریق ... معاینت A ... U عیان‌باشد وبطریق‌مشاهده R ‖ 11 جمعیت ارواح A ... U ارواح معاینه بیند R ‖

اورا در بیداری آن ادراك و دانستن حاصل باشد . این هرسه خاصیّت انبیاء و رسل ـعلیهم‌الصلوة والسلام‌ـ است . اولیا را این‌سه خاصیّت که کرامات خوانند ، وفتوح و واقعه ، اول حالت ایشان است ؛ واگر ولیّ وصاحب سلوك درین سه خاصیّت متوقف شود وساکن‌ماند ، بیم آن باشد که از قربت بیفتد وحجاب راه او شود . باید که ولیّ ازاین‌خاصیّتها در گذرد . وازقربت تارسالت چندانست که ازعرش تاثری .

(٦٤) دریغا ابراهیم و موسی از رسل واولوا العزم بودند ؛ یکی چرا گفت : « اِجعل لی لسانَ صدقٍ فی‌الآخرین » ؛ و آن دیگر گفت : « اللّهم اجعلنی من اُمّة محمّد » ؛ مگر که ازآن بزرگ نشنیده‌ای که گفت : رسولان در زیر سایهٔ عرش بار خدا باشند ، وخاصّگان امت محمّد در زیر سایهٔ لطف وقربت ومشاهدت خدا باشند زیرا که مقام آدم بهشت‌آمد ، ومقام ادریس همچنان ، و مقام موسی کوه طور ، و مقام عیسی چهارم‌آسمان ؛ اما مقام و وطن‌طایفهٔ خواص « فی مَقْعَدِ صدقٍ عِنْد ملیكٍ مُقْتَدِرٍ » آمد .

1-12 اما ... دانستن UM وامادر ... دانستنSA اما... خیال‌در... دانستن B اما ... خیال‌و اما ... ادراك دانستن H اما ... بیداری از ادراك ودانستن P اورا در بیداری آن R ‖ 2 علیهم ... والسلام A ... U ـ M ‖ اولیا ... فتوح USPHA اولیا ... خوانند فتوح B اولیا را دیگرست خاصیت ... وفتوح M اما اولیا علیهم الرحمة و الرضوان که این کرامات ... و فتوح R ‖ فتوح و UP فتوح SRMHBA ‖ 3 ولی و A ... U ولیR ‖ سه A ... U ـ R ‖ 4 آن A ... U ـ B ‖ بیفتد HB بیفتند USPMA بیفتد واینها R ‖ 4-5 باید ... تا SA باید ... به URP واگرازین‌سه خاصیت ... به Bواگر ازین ... گذرد ازقربت به H ولی باید، که ازین ... تا M ‖ 6 موسی از رسل وA ... U موسی علیهما الصلوة والسلام از رسل H ‖ 7 سورهٔ ٢٦ (الشعراء) آیهٔ ٨٤ ك ‖ 9 خاصگان A ... U خاصه‌گان B ‖ قربت A ... U قرب R ‖ 10 آدم ... همچنان USMHA آدم ... آمد وازآن مقام ... همچنان B آدم ببهشت ... همچنان P آدم و ادریس بهشتست R ‖ 11 چهارم آسمان USRPMA آسمان چهارم HB ‖ اما ... وطن SRMHB اما مقام A اما ... مقعد UP ‖ طایفه خواص USPHBA طایفه خاص M خاصان R ‖ سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ٥٥ك ‖ 12 آمد A ... U ـ R ‖

(۶۵) معلوم شد که آن بزرگ چه گفت، یعنی انبیا و رسولان بیرون پردهٔ الـهیّت باشند، و گدایان امّت محمّد درون پردهٔ صمدیّت باشند. دریغا مگر که فضیلِ عیاض ازاین‌جا جنبید که گفت: «ما مِنْ نبیّ، اِلاّ ولَهُ نظیر فی اُمّته» گفت هیچ پیغامبر نباشد که چون خودی و نظیری هم در قوم خویش ندارد. این نظیر پیغمبر دررسالت، محالست؛ امّا اگر اورا رسالت‌باشد یکی ازامّت اورا ولایت‌باشد، واگر اورا علامات مُشافَهه‌باشداورا امارات مخاطبت باشد، واگر اورا رسول‌جبرئیل-علیه‌السلام- باشد ویرا بیك «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَباتِ الحق تُوازی عَمَل الثَقَلَین» باشد. بگذارد سلسلهٔ دیوانگان مجنبان «دَعِ الشریعَة ولاتُحَرِّك سلاسِل المجانین».

(۶۶) ای عزیز گوش دار که «ثُمَّ أوْرَثْنا الکتاب الذین اصطَفَیْنا من عبادنا فَمِنْهُم ظالمٌ لِنَفْسه وَ مِنْهُم سابقٌ بالخیرات بِإذن الله» این سه گروه که بیان کردم ازآدمیان، درین آیت بجمع بیان کرده است. آنرا که نه کفر دارد و نه اسلام او را ظالم خواند که همگی همّت او جز دنیا نباشد، و معبود او هوای او باشد که

1 معلوم شد USRPMA اما معلوم شد HB ‖ این ... بیرون USPMHA این ... نه B انبیا و رسل R ‖ 3 ازین‌جا جنبید که گفت BM ازینجا جنبید و گفت H ازین ... گفت USPA ازینجا گفت که R ‖ 4 نظیری‌هم M هم‌نظیری A ... U ‖ پیغامبر USRPA پیغامبر -علیه‌الصلوة‌والسلام- MHB ‖ 5 اورا A ... U پیغمبررا R ‖ یکی HB یکی‌ازامت اورارسالت باشدیکی USRPMA ‖ 5-7 ازامت ... ویرا USPMA ازامت ... ویرا بیك HB سالك‌را ولایت باشد واگر پیغمبر را علامات مخاطبت باشد ولی‌را امارات مشافهه باشد واگر پیغمبررا جبریل باشد ولی را R ‖ 7 بیك M ـ A ... U ‖ 8 دیوانگان A ... U دیوانگی R ‖ الشریعة A ... U السر R ‖ 9 - 10 سورهٔ ۳۵ (فاطر) آیهٔ ۳۲ ك ‖ 10 الله A ... U الله ای عزیز R ‖ 10-11 این . . . آیت UPM فرقت سه‌گانه و طایفه گذشته ودرین‌آیت SRHBA ‖ 11 بیان ... آنرا UPB بجمع‌بیان فرموده است‌آنرا SA بجمع‌خود بیان ...آنرا RH بیان ... بجمع‌آنرا M ‖ دارد A ... U باشد R ‖ 12 اورا ... خواند USPMB اورا ... خوانند RA ظالم خوانند H ‖

«أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخذَ إِلهَهُ هواهُ» ومعبود اودنیا ووجود اوست، واومی‌پندارد که بندهٔ خداست! اومحبّان خود را بخود میخواند که «و اللهُ يَدْعو إلى دارِالسَّلام»؛ واین مُدْبِر ظالم در تمنّای آنکه مرا نیز میخواند و بر تمنّا تکیه زده، و خدا با ایشان بزبان حال میگوید:

من برسر کوی، آستین جنبانم　　تو پنداری که من ترا می‌خوانم
نی نی غلطی که من ترا کی خوانم　　خود رسم منست که آستین جنبانم

(٦٧) «و مِنْهم مُقتَصِدٌ» کافِر را مقتصد میخواند. دریغا که چه فهم خواهی کردن! کفر میانه مرتبت عبودیّت است واوسط طریق حالتست، وآخر هدایت جز نصفی نیست باضافت با ضَلالت، وضلالت همچنین نسبت دارد باهدایت «يُضِلُّ من يَشاءُ وَ يَهدي من يشاءُ». شیخ ما یك روز نمازمیکرد وبوقت نیّت گفت: کافرشدم و زُنّار

1 سورهٔ ٢٥ (الفرقان) آیهٔ ٤٣ ك ‖ و معبود ... ست USPHMA معبود ... ست B ومعبود اودنیا خود وهوای‌اوباشد R ‖ 1-2 او ... اوA ... U واو ... حق‌تعالی R ‖ سورهٔ ١٠ (یونس) آیهٔ ٢٥ م ‖ 2-3 واین ... آنکه UPM واو نیز تمنای آنکه SHBA درتمنای آنند که R ‖ 3 مرا ... ایشان SMA مرا ... زده باایشان B مرا ... تکیهٔ کردهٔ ... ایشان H مرا نیز میخواند بر... ایشان UPمارا ... اوبامحبان‌خود R ‖ 4 میگویدURPMHB میفرمایدSA ‖ 6 نی‌نیSRMHBA رورو UP ‖ 7 ومنهم A ... U ومنهم ای عزیز R ‖ 7-8 کافر ... کردن MB کافر مقتصد ... کردن USA کافر ... کرد H کافران ... کردن P چه ... کرد R ‖ 8 کفر ... حالتست SMHBA کفر ... مرتبت است مرعبودیت را ... حالتست P کفر ... پردهٔ عبودیت و واسطهٔ آن حالتست R کفر ... مرتبت عبودیت‌و ... حالتست U ‖ وآخر MHB آخر USRPA ‖ 8-9 هدایت ... باهدایت SHA هدایت ... و ضلالت به نسبت B هدایت جز تصرفی ... هدایت M هدایت جز نصفیتی هست ... بنسبت ... هدایت UP ضَلالت نصفیست باضافت با هدایت و هدایت همچنین که R ‖ 9-10 سورهٔ ٣٥ (یس) آیهٔ ٨ ك ‖ 10 شیخ ... روز SMHBA ابابکر روزی P شیخ ما مودود رحمه‌الله یك روزی R بابك رحمةالله علیه روزی U ‖

برخود بستم. «اللهُ اکبر»! چون از نماز فارغ شد گفت: ای محمّد توهنوز بمیانهٔ عبودیّت نرسیده‌ای، و بپردهٔ آن نور سیاه که پرده دار «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجمعین» ترا راه نداده‌اند؛ باش تادهندت:

بی دیده ره قلندری نتوان رفت   دزدیده بکوی مُدبِری نتوان رفت
کفر اندر خود قاعدهٔ ایمانست   آسان آسان بکافری نتوان رفت

(۶۸) از کفر نمی‌دانم که چه فهم می کنی! کفرها بسیار است زیرا که منزلهای سالك بسیاراست. کفروایمان هرساعت رونده‌را شرط ولازم‌باشد، چنانکه سالك‌خبری‌دارد وهنوزخودرا چیزی‌باشد، ازدست‌راهزنِ «وَ لَأُضِلَّنَّهُم» خلاص‌نیابد؛ چون خلاص یافت بِسِدرةِ المنتهی‌رسد، اورا درآن راه داده‌اند؛ امّا چون ازانتها و ابتدا ووجود وعدم وامر ونهی و آسمان‌ها وزمین‌ها وعرش وفرش و جملهٔ موجودات واپس گذاشت، وازبند رسیدن ونارسیدن خود برخاست، وازتوقعِ دیدن ونادیدن

1 گفت SRMHBA باخود گفتUP ‖ ای‌محمد توهنوز UPHB ای‌محمد هنوزSMA هنوز R ‖ 2 نرسیدهٔ SPMHA نرسید B نرسیده UR ‖ وبپرده ... دار SPMBA وبپردهٔ‌آن نورسیاه H وبه‌پرده دار نور سیاه R ونبود آن ... دار U ‖ سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۸۲ ك ‖ 4 بی A ... U دریغا بی R ‖ 5 کفر ... قاعدهٔ USPMHA درکفرهمین فایدهٔ B کفر ره ما قاعدهٔ R ‖ 6 ازA ... U دریغا از H ‖ نمی ... کنی MH نمی ... کردهٔ USRPA دانم چه فهم کردهٔ B ‖ 7 منزلهای URPMHB منزلتهای SA ‖ کفر A ... U پس کفر H ‖ ساعت A ... U زمان R ‖ و لازم A ... U لازم B ‖ 8 خبری . . . . . . باشد HBA چیزی ... پندارد M صبر ... خودپندارد SRP خبری ... خود پندارد U ‖ راهزن A ... U راهزنان H ‖ سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۱۹ م ‖ 8-9 نیابد ... یافت UPMB نیابد تا SHA نشود تا R ‖ 9 بسدرة ... رسدMHB وبسدرة ... رسید UP بسدرة ... برسد R بسدرةرسی S ‖ 9-10 اورا ... ابتدا A ... U واین سدرة المنتهی کدام باشد آنست که از ابتدا تا انتها R ‖ 10 آسمانها . . . موجودات RMHB آسمان و زمین . . . موجودات UP ـ S ‖ 11 گذاشت UPMHB گذشته است R گذشت S ‖ 9-11 بسدرة ... نادیدن B . . . U ـ A ‖

پاك شد، ازهمهٔ آفتها و بلاها رست. هیچ بلای سخت‌تر ازوجود تو دراین‌راه نیست، وهیچ زهری قاتل‌تر دراین‌راه ازتمنّای مریدان نیست. ازسرهمه برباید خاست:

ما را خواهی تن بغمان اندر ده
چون شیفتگان سر بجهان اندر ده
دل پر خون کن بدیدگان اندر ده
وانگه ز ره دو دیده جان اندر ده

(۶۹) ای عزیز اگر تمام‌تر ازاین خواهی که گفتم، ازاین‌سه‌طایفه بیان وشرح خواهی، گوش دار و ازمصطفی ـعلیه‌السلام‌ـ بشنو «النّاسُ علی ثَلاثَةِ أقسام: قِسْمٌ یُشبِهونَ البَهائمَ، وقِسْمٌ یُشبِهونَ الملائکةَ، وقِسْمٌ یُشبِهونَ الانبیاءَ». گفت: بنی‌آدم سه‌قسم شده‌اند: بعضی‌مانند بهایم باشند، همه همّت ایشان اکل وشرب بود وخواب

---

1 - 11 خود . . . شد UPHB خود . . . دیـدن پاك شد M و از توقع . . . شدنست R برخاستی . . . شدی S ‖ 1 – 2 رست . . . خاست M برست . . . تو نیست . . . زهر قاتل‌تر . . . خاست B برست . . . خواست H دست ... خواست UP رسته باشی ای عزیز هیچ تمنای سخت‌تر از خواست وجود خود نیست و هیچ زهر قاتل‌تر ... از طمع مریدان ... خواست تا بهمگی او شوی R رستی ... راه‌نیست ازسر ... خاست S ‖ 3 ده SPM نه URHB ‖ 4 ده RPMHB نه US ‖ 5 دل ... کن SRMHB خونابهٔ دل UP ‖ 6 ره دو URPHB پی در SM ‖ 7- 8 ازین ... خواهی M که گفتم ازین‌خواهی ازین ... شرح RB ازین که گفتم شرح ازین سه ... خواهی USPH ‖ 8 خواهی B ... U خواهم کردن R ‖ بشنو B ... U بشنوآنجا که گفت H ‖ 9 گفت B ... U فرمود B ‖ 10 سه M مانند سه B . . . U ‖ باشند همه UP اند B اند همگی H باشند SM باشند و R ‖ 10–2 همت . . . همتUP وبعضی‌مانند فریشتگان وبعضی‌مانندانبیا اما آنها که بهایم صفت‌اند همگی‌همت ... اضل وآنها که‌فرشته‌صفت‌اند همت ... باشدوایشان که صفت پیغمبراند همت B همت ... شرب‌وخواب باشد اولئك ... اضل‌اینهااند وبعضی... همت H همت... باشدوخواب ... وبعضی‌پیغمبران ورسولان همتSM همت... باشدوخواب ... اضل‌قسم‌دوم فریشتگان باشندهمگی‌همت R ‖ 1-10 پاك شد... خواب B..،U - A ‖

و آسایش، « أُولئك کالأنعام بَلْ هُمْ أضلُّ » این گروه باشند؛ و بعضی مانند فریشتگان باشند، همّت ایشان تسبیح و تهلیل و نماز و روزه باشد، فریشته صفتان باشند؛ و بعضی مانند پیغامبران وشبه رسولان، همّت ایشان عشق و محبّت وشوق و رضا وتسلیم باشد. زهی حدیث جامع مانع.

(۷۰) گروه سوّم را کسی شناسد که این جمله را دیده باشد، و برهمه گذر کرده! توخود هنوز یك مقام را ندیده‌ای، این همه چگونه فهم توانی کردن؟! چون عنایت ازلی خواهد که مرد سالك را بمعراج قلب در کار آرد، شعاعی از آتش عشق « نارُ الله الموقدةُ التی تطّلِعُ علی الأفئدة » شعله‌ای بزند، شعاعی برمرد سالك آید، مردرا ازپوست بشریّت وعالم آدمیّت بدرآرد. درین حالت، سالك رامعلوم شود که: « کُلُّ نَفسٍ ذائقةُ الموت » چه باشد، ودراین موت راه میکند، « کُلُّ مَنْ علیها فان » روی نماید تا بجایی رسد که « یَومَ تُبَدَّلُ الارضُ غیرَ الأرض » باز گذارد. تا بسرحدّ

2 صفتان A ... U صورتان M ‖ 3 شبه URPHB باشند SMA ‖ 4 باشد SRMHBA بود UP ‖ زهی ... مانع URPH ـ B زهی ... نافع SMA ‖ 6-5 گروه ... این‌همه MA این گروه سیم‌را ... باشد وازهمه اعراض کرده توهنوز ... نادیده این‌را B گروه ... که جمله ... باشد و ازهمه اعراض کرده تو ... ندیدهٔ این‌را H گروه ... جمله دیده ... مقام ندیدهٔ این‌را UP این گروه پیغمبر صفتان باشند وایشانرا کسی داند که این ... وازهمه اعراض کرده‌تو ... یك‌مقام نادیده حالات این قوم‌را R گروه سوم کسی ... جمله دیده ... وازهمه ... این را S ‖ 6 توانی کردن SRMHA کرد UPB ‖ 7 بمعراج URPMHB معراج SA ‖ شعاعی A ... U شعاع M ‖ 8 سورهٔ ۱۰٤ (الهمزه) آیهٔ ٦ ك ‖ بزند USPMHA زند B برزند R ‖ 8-9 شعاعی... مردرا USPMBA شعاعی.. افتدمردرا H پرتوی... اورا R ‖ 9 پوست USRHBA بوته M ـ P ‖ وعالم ... آرد SMA وعالم ... بیرون آید B و ازعالم ... بیرون آید و H وقشر ... دارد UP بربوبیت وعالم ... آرد R ‖ 10 سورهٔ ۲۹ (العنکبوت) ۳ (آل عمران) ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۵۷ ك ۱۸۵ م ۳۵ ك ‖ چه ... میکند SRMA درین صورت راه میکند B درین راه چه‌باشد H چه ... میکنند P چه‌بود ... میکند U ‖ سورهٔ ۵۵ (الرحمن) آیهٔ ۲٦ م ‖ 11 بجایی RMHBA جایی USP ‖ سورهٔ ۱٤ (ابراهیم) آیهٔ ٤٨ ك ‖

فنا رسد، راحت ممات را بروی عرضه کنند و آنرا قطع کند وبذبح بی‌اختیاری از خلق جمله ببرد که «مَنْ أراد أن ینظُر الی مَیّت یَمْشی علی وجه الارض فَلْیَنظُرْ الی ابن ابی قُحافة»: این واقعهٔ صدّیق باشد که هرچه‌ازوی بادنیا بود مرده بود، وهرچه ازخدا بود بدان زنده باشد. «مَنْ ماتَ فقد قامَت قیامتُهُ» این بود. آنگاه احوال قیامت بروی عرض دهند.

(۷۱) پس بدایت توحید، مردرا پیدا گردد. مردرا از دایرهٔ این قوم بدرآرد که «وَ مِنَ النّاس مَن یقولُ آمنّا بالله و بالیَوْم الآخرِ وما هُمْ بِمؤمنین». نامش در جریدهٔ آنها ثبت کنند که «وَ بالآخِرَةِ هُمْ یوقنون» زیرا که از «یُؤمنونَ بالغیب» در گذشته باشد، وبعالم یقین رسیده یقین درمشاهدت باشد، وایمان درغیب وهجران باشد. ازاینجا ترا معلوم شود که چرا با مصطفی خطاب کردند که «ما کُنتَ تدری ما الکتابُ وَلا الایمان» اورا باکراه بعالم کتاب وایمان آوردند از بهر انتفاع خلق

---

1 فنا ... ممات UPM فنا . .. زحمت ممات SHBA فنا ... رخت تمامی R ‖ عرضه PMHB عرض USPA ‖ و آنرا MHBآنرا USPA پس بدایت آنرا R ‖ بذبح USPMBA برنج RH ‖ 2 جمله A . . . U ـ R ‖ 3 این... باشد کهA ... U ابوبکررا این‌واقعهٔ صدیقی‌بود یعنی R ‖ 4 از... باشد M ازآن‌وی‌بود مرده‌شود واز... شود SA ازوی‌بود مرده‌شدواز... شد B ازوی‌بود... شد UPHازوی‌بود ... باشدچه باخدابود زنده که R ‖ 4ـ5 این... دهند UPآنگاه ... دهند SAآنگاه ... کنندMB این ... کنند RH ‖ 6 مرد را A ... U مرورا R ‖ 7 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۸م ‖ 8 جریده A ... U دریچهٔ B ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ٤ م ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۳ م ‖ 9 باشد وبعالم RMHB باشند و بعالم SA بود وبعلمUP ‖ یقین ...باشد USMA یقین... هجران HB ویقین ... بود ... هجرانUP ‖ 10 اینجا . . . خطاب کردند RMHB اینجا معلوم ... خطاب کرد USPA ‖ 10-11 سورهٔ ٤۲ (الشوری) آیهٔ ۵۲ ك ‖ 11 اورا ... بعالم A ... U باکراه‌درعالم B ‖ آوردند ... خلقM کشیدند ... زحمت ... وخلق USPA کشیدن از . . . و زحمت ایمان و خلق B کشیدند . . . و زحمت ایمان خلق H کشیدند . . . ایشان R ‖

برحمت ایشان، وخلق قبول کرد زیرا که صفت رحمانیّت داشت که «وما أرسَلْناكَ الاّ رحمةً للعالمین» این معنی میدان که او خودرا با کتاب «وَ عِنده أمُّ الکِتاب» داد، وایمان واسلام را بخودراه داد نصیب جهانیانرا؛ وگرنه اواز کجا وغیبت از آن حضور از کجا ورسالت و کتاب از کجا؟!

(۷۲) دریغا که سالك در عالم یقین خودرا محو بیند، وخدا را ماحی بیند. «یَمْحُواللهُ ما یشاءُ» باپس پشت گذاشته باشد، و«یُثْبِتُ» اثبات کرده باشد؛ بقا را مقام وی سازند، وآنگاه اهل اثبات را واهل محو حقیقت را بر دیدهٔ اوعرض دهند. مردِاینجا اثباتی باشد نه‌محوی، واهل محورا باپس پشت گذاشته باشد.

(۷۳) اما درین همه مقامات و درجات نامتناهی باشد تاخود هرکسی در کدام درجه فرودآید؛ «وما تَدْری نَفْسٌ بِأیِّ أرضٍ تَموتُ» بیان‌این‌می کند. دریغا که چه خوف دارداین آیت باخود؟ اگرخواهی ازمصطفی -علیه‌السلام- بشنو که گفت:

---

1 که A ... U که مصطفی عص R ‖ رحمانیت A ... U خلقت رحمانیت M ‖ 1-2 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۷ م ‖ 2 او A ... U چون B ‖ سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳۹ م ‖ 3 داد و ایمان USMBA داد H داده‌بود UP ‖ راه‌داد B راه SPMA داد برای H راه‌داد از R برای U ‖ 3-4 او... وکتاب UP او ... وکتابت SA او ... وغیب ورسالت B او ... وغیبت رسالت H اوازآن ... ورسالت M او ازکجا و زحمت ایمان بغیب ورسالات ازکجاها دریاب که چه گفته میشود R ‖ 5 که سالك ... خودرا M که سالك ... حقیقت خودرا SA سالك ... حقیقت خودرا B سالك ... خود را H که سالك ... خودرا در ... یقین UP که سالك ... خودی خودرا R ‖ 6 سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳۹ م ‖ 6-8 باپس‌پشت SMHA باپس B وباپس H واپس UP ‖ 6-7 کرده ... سازند A ... U کرده بقارا ... باشد R ‖ 7-8 اثبات‌را ... محوی M اثبات واهل حقیقت بر ... محو SA اثبات واهل حقیقت بروی عرضه ... محوی B اثبات‌را واهل‌حقیقت بروی عرض کنند ... اثبات ... محو H اثبات‌را واهل اثبات‌را بر... محوی UP اثبات‌را واهل‌حقیقت ... دهند دراینجا اثباتی‌شود نه‌محوی U ‖ 10 سورهٔ ۳۱ (لقمان) آیهٔ ۳۴ ك ‖ این URPHB آن SMA ‖ 11 اگر URPMHB واگر SA ‖

«إنَّ فی قَلبِ ابنِ آدمَ اَودِیةً، فی کلِّ وادٍ شُعْبَةٌ فَمَنِ اتَّبع قَلبُه الشُّعَبَ لم یُبالِ اللّهُ فی أیِّ وادٍ أهلَکَهُ» گفت: دردل بنی‌آدم وادیهای فراوان و عظیمست، وهر که متابع آن وادیها و مغارها شد بیم آن بود که هلاك شود. وجای دیگر گفت «مَثَلُ القلبِ کَریشةٍ بِأرضٍ فَلاةٍ تُقلِّبُها الریاحُ»؛ بادِ رحمتِ عشقِ لایزالی دل‌را در ولایتهای خود میگرداند تا جایی ساکن شود و سکون یابد. وقلب، خود متقلّبست یعنی گردنده است از گردیدن نایستد. ای عزیز «أمّا إذا أرادَ اللّهُ قَبْضَ روحِ عبدٍ بِأرضٍ جَعَلَ لهُ فیها حاجةً» چون خواهند که درولایتی نیاز دل‌سالك را آنجا متوقف گردانند وقبض روح او کنند، درآن مقام اورامحتاج ومشتاق آن زمین ومقام گردانند تا سر بدان مقام فرود آرد وبدان قانع شود.

(٧٤) درعالم فنا همه سالکان هم‌طریق وهم راهند که «کُلُّ مَنْ علیها فانٍ»؛ اما تاخود بعالم بقا کرا رسانند؟ وتا که خودرا باز یابد وتاخود هر کسی کجا فرود آید؟ «ویَبقَی وَجهُ رَبِّكَ» همین معنی دارد. «وما مِنّا إلاّ لَه مقامٌ مَعلومٌ» عذرهمه سالکان بخواسته است ونهایت هریکی پدید کرده. ای عزیز ازارض چه فهم می کنی؟

2 فراوان SRMBA فراخ UPH ‖ 2-3 متابع ... شد UP متابع و ادبهای عجایب شد SRBA مبایع آن‌وادیها ومغازه‌ها باشد MH ‖ 4 الریاح A ... U الریاح ظهراً وبطناً B ‖ ولایتهای URPMHB ولایت SA ‖ 6 گردنده‌است URPHB گردیده‌است SA گردنده M ‖ 5-6 یعنی... نایستد A ... U- B ‖ 6 نایستد USRPMA نیستند H ‖ 7 گردانند SRMHBA دارند UP ‖ 8 و مقام URPMHB - SA ‖ 9 فرود A ... U فرو M ‖ 10 هم ... راهند RMHB همراهند و هم طریق USPA ‖ سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ٥٦ م ‖ 11 اما ... وتا SA اما خود ... بقا تا کرا ... وتا URPB اما تا ... بقا کرارسانند وHM ‖ یابد USRPMA بیند HB ‖ فرود USRPA فروMHB ‖ 12 سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ٥٦م ‖ سورهٔ ٣٧ (الصافات) آیهٔ ١٦٤م ‖ 13 یکی ... کرده USRPM کسی بدیگر کرد A یکی ... کرده‌است HB ‖ می کنی URPM کردهٔ SHBA ‖

«إنَّ الأرضَ لِلّٰه یورِثُها مَنْ یشاءُ مِنْ عِبادِه» این زمین خاك نباشد که زمین خاك فنا دارد، خالق‌را و باقی‌را نشاید؛ زمینِ بهشت وزمینِ دل‌میخواهد. فردا که بدین‌مقام رسی برتولازم شود گفتن: «وقالوا الحمدُ لِلّٰه الذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وأوْرَثَنا الأرضَ نَتَبَوَّأُ من الجَنَّةِ حَیثُ نشاء فَنِعْمَ أجرُ العامِلین». وجایی دیگر بیان می کند: «ولقد کَتَبْنا فی الزبورِ مِنْ بَعْدِ الذِکْرِ إنَّ الأرضَ یَرِثُها عبادیَ الصّالِحونَ».

(۷۵) چون زمین‌فنا وقالب بزمین بقا ودل مبدّل‌شود، مردرا بجایی رساند که عرش مجید را در ذرّه‌ای بیند، و در هر ذرّه‌ای عرش مجید بیند. از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: در هرذرّه‌ای سیصد وشصت حکمت خدا آفریده است؛ امّا من می گویم که در هر ذرّه‌ای صد هزار حکمت نا متناهی تعبیه است، و این ذره در موجودات نگنجد، و جملهٔ موجودات نسبت با این ذرّه، ذرّه‌ای نماید؛ «وَ إنْ مِنْ شیءٍ إلاّ یُسَبِّحُ بِحَمْدِه» همین معنی دارد. دریغا که مرد منتهی درهر ذرّه‌ای هفت آسمان وهفت زمین بیند. زهی ذرّه‌ای که آینهٔ کُلّ موجودات و مخلوقات آمده،

1 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۲۸ ك ‖ خاك A ... U خاکی H ‖ نباشد SRMHBA نبود UP ‖ 2 فردا که USPMA که فردا که B تافردا که H که فردا R ‖ 3-4 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۷٤ ك ‖ 4-5 وجایی ... الصالحون A ... U ـ H ‖ 4-5 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۵ ك ‖ 6 چون RH جود USPMBA ‖ زمین ... مردرا USPMA زمین ... بشدمردرا B زمین ... برزمین ... مردرا H مردسالك خیمه اززمین فنا وبشریت برزمین بقای دل‌زند سالك‌را R ‖ 7 مجیدرا USPBA مجید RMH ‖ در ... بیند USPMBA هرذره بیند H ذره‌نماید R ‖ 7-8 مجید ... ذره‌ای A ... U بیندباش تابرسی‌وخود به بینی‌ازآن ... ذره حق‌تعالی R ‖ 8-9 خدا ... که A ... U آفریده‌است اما این‌بیچاره می گوید R ‖ 9 نامتناهی‌تعبیه A ... U آفریده R ‖ 10 نسبت RH بنسبت USPMBA ‖ 10-11 سوره ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ٤٤ ك ‖ 11 که‌مرد URPMHB که اگرمردم A که‌مردم S ‖ در A ... U ـ R ‖ هرذرهٔ A ... U این‌ذره‌را H ‖ 12 بیند URPMHB بینند SA ‖ زهی A ... U ـ R ‖ کل A ... U ـ P ‖ آمده A ... U آمد H ‖ 1-12 ومخلوقات ... موجودات A ... U ـ R ‖

چون در ذرّهٔ موجودات ببینند، ندانم که از موجودات چه بینند «سَنُرِیهِم آیاتِنا فی الآفاقِ وَ فی أَنْفسِهِم». «ما نَظَرْتُ فی شیء إلاّ وَرَأَیتُ اللهَ فیه» همین معنی دارد که همه چیز آینهٔ معاینهٔ او شود، واز همه چیز فایده و معرفت یابد. «یُسَبِّح لِلّهِ مافی السموات وما فی الارض» این همه بیان که گفته شد بکرده است.

تمهید اصل رابع

< خودرا بشناس تا خدا را بشناسی >

(٧٦) ای عزیز بزرگوار گوش دار. خبر «مَنْ عَرَف نَفْسَه فَقَدْ عَرَفَ رَبَّه» را که پرسیده‌ای احوال مُختلف نمی گذارد که ترتیب کتابت حاصل آید، امّا چه کنم «واللهُ غالِبٌ علی أَمرِه»! بعضی ازمعرفت نفس خود بشنیده‌ای درتمهیدهای گذشته وبعضی درتمهید دهم گفته شود بتمامی، شمّه‌ای وقدری چنانکه دهند وچنانکه آید گفته شود.

(٧٧) چون مرد بدان مقام رسد که ازشراب معرفت مست شود، چون بکمال

---

1 از A ... U در H ‖ 1ـ2 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ٥٣ك ‖ 2 ما USPMBA چنانکه گفت علی بن ابی‌طالب رضی‌الله عنهما H همه دروی جمع بیند که ما R ‖ همین A ... U این حدیث جامع همین R ‖ دارد URPMHB باشد SA ‖ 3 همه ... یابد USPMHA هرذره آینهٔ ... یابد B همه ... معاینهٔ سالك شود که ازهمه خبریابد ومعرفت R ‖ 3-4 سورهٔ ٥٧ (الحدید) ٥٩ (الحشر) ٦١ (الصف) آیهٔ ١م ‖ 4 این ... است UPMH این ... که کرده SA این‌همه گفته ... است B ـ R ‖ 7 را URPMHB ـ SA ‖ 8 کتابت A ... S ـ U ‖ 9 سورهٔ ١٢ (یوسف) آیهٔ ٢١ ك ‖ از A ... U که از R ‖ بشنیده URPMHB بشنیدی SA ‖ گذشته A ... U دیگراما R ‖ 10 شود A ... U شده B ‖ 10ـ11 بتمامی ... شود UPSMHA بتمامی ... چنانکه دست‌دهد وچنان آید B شمهٔ چنانکه ... آید گفته شودبتمامی R ‖ 12 چون A ... U ای عزیز چون R ‖ 12-1 که انتهای SMA که از شراب معشوق مست ... انتهای HB بنهایت انتهای UP که ... شود وبنهایت انتهای R ‖

مستی رسد و بنهایت انتهای خود رسد، نفس محمّد را که «لَقَدْ جاءَکم رسولٌ مِنْ أَنْفُسِکُم» بروی جلوه کنند. «طوبی لِمَنْ رآنی وآمَنَ بی» طراز روزگار وی‌سازند. دولتی یابد که ورای‌آن دولت، دولتی دیگر نباشد. هر که معرفت نفس‌خود حاصل کرد معرفت نفس محمّد اورا حاصل شود؛ وهر که معرفت نفس محمّد حاصل کرد پای همّت درمعرفت ذات‌الله نهد. «مَنْ رآنی فَقَدْ رأی الحق» همین معنی باشد. هر که مرا دید خدارا دیده‌باشد، وهر که خودشناس نیست محمّد شناس نباشد، عارف خدا خود چگونه باشد؟ چون معرفت نور محمّد حاصل آید، وبیعت «إِنَّ الذین یُبایِعونَك إِنَّما یُبایِعون الله» بسته شود؛ کار این سالك دردنیا وآخرت تمام شد که «الیومَ أَکْمَلْتُ لَـکُمْ دینَکم» باوی گوید: نعمت معرفت تو کمالیّت یافت برسیدن

1 محمدرا URPMB محمدSA محمد رسول‌الله H ‖ سورهٔ ۹(التوبة) آیهٔ ۱۲۸ك ‖ 2 بروی ... کنند UPMHB برو همی ... کنند SA عزیز بروی ... کند R ‖ طراز ... سازند A ... U ای عزیز R ‖ 3 که ... خود USPMA که ... دولت دیگر ... خود B که ... خودی خود H آنکس‌که محمد علیه‌الصلوة والسلام را به‌بیند وایمان بخدای تعالی آورد که ... نباشد هر که معنی معرفت ... خود R ‖ 4 کرد USRPMA کرد وB داند H ‖ نفس URPMHB این‌نفس SA ‖ 4_5 محمد ... نهد USPMHA محمد رسول‌الله ... نهد B محمد... حاصل‌یافت پای ... نهاد که R ‖ 5 الله URPMHB الله تعالی و تقدس SA ‖ معنی URMHB ـ SPA ‖ باشد SMHBA باشد میگوید UP گفت R ‖ 6 دیده باشد A ... S دیده‌بود U ‖ نباشد A ... U نیست U ‖ 6_7 عارف ... آید SMA عارف خدا چگونه ... معرفت نفس محمد ... آمد B عارف خدا تعالی ... معرفت نفس‌محمد ... آمد H عارف خداچگونه بود ...آمد UP ای‌عزیز دانی که عارف چون‌باشد ... محمد رسول‌الله آید R ‖ 7_8 سورهٔ ٤٨(الفتح) آیهٔ ۱۰م ‖ 8 بسته ... آخرت SMA بسته ... ازدنیا و ازآخرت B بسته کار شود این ... ازدنیا و از آخرت H بسته شد . . . و آخرت UP چون این بیعت کرده کار . . . وآخرت R ‖ 9 سورهٔ ٥ (المائدة) ۳ م ‖ گوید MA گویند UPHB گوید که R گفت S ‖ کمالیت A ... U کمال R ‖ برسیدن B ... U برسید A ‖

وحاصل آمدن ؛ معرفت محمّد که خاصّ برتو نیست عموم وشمول را آمده است که «لَقَدْ مَنَّ اللهُ علی المؤمنین إذْ بَعَثَ فیهم رسولاً مِنْ أنفُسِهم» .

(۷۸) براین‌مردسالك شکر ، لازم وواجب آید وشکر نتواند کرد ؛ ازبهروی شکر کنند . دریغا معرفت ربّ ، مردرا چندان معرفت خود دهد که درآن معرفت نه‌عارف‌راشناسد ونه معروف‌را . مگر که‌ابوبکر صِدّیق ـرضی‌الله‌عنه‌ـ ازاینجا گفت: «العَجْزُ عن دَرْكِ الإدراكِ إدْراكٌ» یعنی معرفت وادراك آن باشد که همگی عارف را بخورد ، تاعارف ادراك نتواند کرد که مُدْرِكْ است یانه .

(۷۹) «سُبْحانَ مَنْ لَمْ یَجْعَل للخَلْق سبیلاً الی معرفَتِه إلاّ بالعَجْزِ عن مَعْرِفَتِه» . هر کس را راه نداده‌اند بمعرفت ذات بی‌چون او ، پس هر که راهِ معرفتِ ذات او طلبد نَفْس حقیقت خودرا آینه‌ای سازد ودرآن آینه‌نگرد ، نفس‌محمّد ـعلیه‌السّلام‌ـ رابشناسد . پس‌ازآن نَفْس‌محمّدرا آینه سازد ، «وَرَأیتُ ربی لیلةَ المِعْراج فی أحْسَن

1 معرفت ... آمدهMH معرفت معرفت محمد خاص ... شمول‌آمده SA معرفت نفس محمد رسول‌الله خاص ... آمده B که خاص .ﭘ شمول‌آمده UP ومعرفت رسول‌الله خاص وعام شامل‌آمده R || است که USPMHA که او خاص برتو شاملتر آمده است B که او خاص برتو شاملتر و کاملتر آمده است R || 2 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱٦٤ م || 3 براین ... آید MB برید ... شکرواجب آید USPA برین ... سالك‌را ... آید H آنکه برمرد ... شکر واجب‌شود R || کرداز USPMHA کردن از B کرد اما از R || 4 خود A ... U ـ M || آن A ... U ـ B || 4-5 معرفت ... که SA چنان‌مستغرق معروف شود که HB معرفت‌را ... باشد URPM || 7 تا ... مدرك USPA تاعارف فرق نتواند کردن که مدرك HB تا ... کردن که عارف M و نیست کند تا ... مدرك R || 9 هر ... که MBA هیچ کس ... او H هر ... دادند بمعرفت ... او USP ای‌عزیز هیچکس راه معرفت ذات‌خدای تعالی‌نداند برد R || 9-10 ذات‌او ... خود B او ... خود USPMA ذات طلبد او ... نفس وحقیقت خود H او ... حقیقت نفس‌خود R || 11 نفس ... سازد A ... U ـ R ||

صورة» نشان این آینه آمده است. و در این آینه، «وجوهٌ یومئذٍ ناضِرةٌ الی رَبِّها ناظرة» می‌یاب، و ندا در عالم می‌ده که «وما قَدَروا اللهَ حقَّ قَدْرِه» ای: «ما عَرَفوا اللهَ حقَّ مَعرِفَتِه». واین مقام عالی و نادراست، اینجا هر کس نرسد، هر کسی نداند.

(۸۰) ای عزیز معرفت خودرا ساخته کن که معرفت در دنیا تخم لقاء الله است در آخرت. چه میشنوی؟ میگویم هر که امروز با معرفت است، فردا با رؤیتست. از خدا بشنو «ومَنْ کان فی هذه الدُنیا أعمی فهو فی الآخرةِ أعمی وأضلُّ سبیلا». هر که در دنیا نابیناست ازمعرفت خدا، در آخرت نابیناست از رؤیت خدا. از مصطفی ـعلیه السلامـ بشنو که گفت: «یکی در قیامت گوید که یا ربِّ، ندا آید که مرا مخوان که توخود در دنیا مرا نشناختی «لِأنّكَ لم تعرِفنی فی دارالدنیا»، پس در آخرتم چگونه شناسی؟ «نَسوا اللهَ فأنساهُم أنفُسَهم» همین معنی دارد. هر که نفس خودرا فراموش کند اورا فراموش کرده باشد، و هر که نفس خود را یاد آرد اورا با یاد آورده باشد «مَنْ عَرَفَ نَفْسَه عَرَف رَبّه، ومَنْ عَجِزَ عن مَعْرِفة نفسِه فأحری أن یَعْجَزَ عن

1 آینه USPMHA آینه‌معرفت R-B ‖ سورهٔ ۷۵ (القیامة) آیهٔ ۲۳ ك ‖ 2 می‌یاب USPMHA درياب B ياب R ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ 3 اینجا هر A ... U بهر M ‖ کس . . . نداند USPMHA کسی‌بدین... نداند B کسی‌بدین‌مقام نرسد ونداند R ‖ 4 ای عزیز A ... U دریغا R ‖ معرفت USPMHA معرفت الله B معرفت خدای تعالی R ‖ 4-5 است ... میگویم A ... U باشد در آخرت R ‖ 6 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۷۲ ك ‖ 7 هر A ... U آخرت شناخت و معرفت میدان و دنیا جهل‌وغفلت می‌شناسی هر R ‖ خدا ... خدا SMA خدا B خدا ... نیزنابینا ... خدا H خود ... خدا UP خدا... ست R ‖ 8 که گفت RMHB که جای‌دیگر گفت USPA ‖ 9 توخود M توUSRPHA تو خودرا B ‖ 9-10 پس... شناسی UPM - SRHBA ‖ 10 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ٦٧ م ‖ 11 اورافراموش A ... U خدای‌تعالی‌رافراموش R ‖ آرد ... یاد SRHA آرداورایاد B آورد ... یاد M آرد ... خدا یاد P دارد ... یاد U ‖ 12 باشد A ... U باشدچنانکه مصطفی عصم گفت که R ‖

معرفةِ ربِه» . سعادت ابد درمعرفت نفس مرد، بسته است ؛ بقدرمعرفت خودهریك‌را ازسعادت نصیب خواهد بود .

(۸۱) ومعرفت خدای تعالی برسه نوع‌است : یکی‌معرفت ذات، ودیگرمعرفت صفات، ودیگرمعرفت افعال واحکام خدا . امّا ای عزیز معرفت افعالِ الله واحکامِه از معرفت نفس حاصل‌شود « وَفی أنفُسِکم أفَلا تُبصِرون »؟ « سَنُریهِم آیاتِنافی الآفاقِ وفی أنفُسِهم » . هرگاه که معرفت نفس خود کاملتر ، معرفت افعال خدا کاملتر ؛ و معرفت صفات خدای آنگاه حاصل آید که معرفت نفس محمّد که « لَقَدْ جاءَکم رسولٌ مِنْ أنفُسِکم » حاصل آید ؛ و معرفت ذات او -تعالی- کرا زهره باشد که خود گوید : « تَفَکَّروا فی آلاءِ اللهِ ولا تَفَکَّروا فی ذاتِ الله » . جز برمزی معرفت خدا حرامست شرح کردن .

(۸۲) ای عزیز بدانکه افعال خدای -تعالی- دو قسم است : مُلکی و مَلَکوتی .

1 ابد ... است SPMBA ابدی ... مرد سالك .. اند H ابدی . . . است و R ابد ... نفس بسته U ॥ 1-2 خود... نصیب A ... U- R ॥ 3-4 دیگر.. دیگر USPMBA دوم... سیم RH ॥ 4 خدا A ... U- B ॥ ای‌عزیز A ... U- R ॥ 5 حاصل‌شود USPHMA خود ... شود B خود .. شود که R ॥ سورهٔ ۵۱ (الذاریات) آیهٔ ۲۱ ك ॥ 5-6 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ۵۳ ك ॥ 6 که A ... U در H ॥ 6-7 معرفت .. آید USPMBA درمعرفت ... آید H باشد درمعرفت خدای تعالی کاملتر و روشنتر باشد ومعرفت خدای تعالی آنکه حاصل شود R ॥ 7 محمد A ... U محمد حاصل شود R ॥ 7-8 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۱۲۸ ك ॥ 8-9 ومعرفت ... گوید UPM درمعرفت .. گوید B ومعرفت .. که گوید SA الله تعالی که را زبهره ... گوید M و معرفت ... خدای تعالی .. باشد و مصطفی عص فرمود که R ॥ 9-10 جز ... کردن USPMBA جز ... شرح ... حرامست H این احوال جزبرمزی نتوان گفت اما معرفت‌ذات حق‌تعالی ... کردن R ॥ 11 بدانکه ... دو A ... U افعال ... بردو R ॥ ملکی UPSMHB ملکست SA ॥

این جهان و هرچه در این جهان است مُلك خوانند؛ و آن جهان و هرچه در آن‌جهان است ملکوت‌خوانند؛ و هرچه جز این‌جهان و آن‌جهان‌باشد جَبَروت خوانند. تا مُلك نشناسی و واپس نگذاری بملکوت نرسی؛ و اگر ملکوت را نشناسی و واپس بگذاری بجبروت نرسی؛ و خدایرا ـ تبارك و تعالی ـ در هر عالمی از این عالمهای سه‌گانه خِزینه‌ای هست که «وَ لِلّٰهِ خَزائِنُ السموات والأرض» و لیکن هر کسی نداند. ای عزیز بجلال قَدرِ لَمْ یَزَل که چندان سلوك می‌باید کرد که از مُلك بملکوت رسی، واز ملکوت اسفل تا بملکوت اعلی رسی چندان سلوك می‌باید کرد.

(۸۳) پس آنگاه سلوك باید کردن تا جمال این آیت روی نماید که «سُبْحان الذی بِیَدِهِ مَلکوتُ کُل شیء وَ إلیه تُرْجَعون». در این آیت جمالِ خالقِ ملکوت را بیند، «عَرَفَ رَبَّه» اورا روی‌نماید. امّا «عرف ربّه» تمام نباشد تا از پردهٔ ربوبیّت بپردهٔ جمال الهیّت رسد، واز پردهٔ الهیّت بپردهٔ عزّت رسد؛ واز پردهٔ عزّت بپردهٔ عظمت رسد؛ واز پردهٔ عظمت بپردهٔ کبریا رسد. در پردهٔ کبریاء الله دنیا و آخرت

1 این‌جهان SMHA یعنی‌این جهان و آن‌جهان B این‌جهان و آن جهان URP ‖ 1-2 و آن ... خوانند USPHMA وهر ... خوانند B ـ R ‖ 3 و واپس A ... U واپس R ‖ اگر A ... U تا R ‖ وواپس‌بگذاری A ... U ـ R ‖ 4 تبارك وتعالی SRMHBA ـ UP ‖ هر A ... U همه P ‖ 5 خزینه‌ای هست A ... U خزینه‌ایست R ‖ سورهٔ ٦٣ (المنافقون) آیهٔ ۷ م ‖ 5-6 ای ... قدر A ... U بجال قدر R ‖ 7 تا ... کرد MHB چندان ... کرد تابملکوت اعلی‌رسی USRPA ‖ کرد M کردن A ... U ‖ 6 - 8 که ... کردن تا A ... U تـا R ‖ 8 روی A ... U برتو روی R ‖ 8 - 9 سورهٔ ٣٦ (یس) آیهٔ ۸۳ م ‖ 9 دراین A ... U چون R ‖ خالق USPMBA خالق مخلوقات را وHB ‖ 10 بیند A ... U به‌بیند R ‖ نماید UPMHB نموده باشد SRA ‖ اما USPMHA پس RB ‖ تا A ... U تا آن وقت که R ‖ ربوبیت A ... U ربوبیت درگذرد B ‖ 11 جمال SRMHBA ـ UP ‖ بپردهٔ ... عزت A ... U ـ R ‖ 11-12 رسد SRPBA نرسد PMH ‖ پردهٔ ... الله USPHBA پرده کبریاء M آینهٔ کبریاء که الله است R ‖

محو بیند، «کُلُّ مَنْ علَیها فانٍ» بدو گوید: «أُنظُرالی وَجهِه اللهِ الکَریم». همه «وَ یَبقی وَجهُ رَبِّك» باشد.

(۸٤) اینجا هیچ از عارف نمانده باشد، و معرفت نیز محو شده باشد، همه معروف باشد: «ألا الی الله تَصیرُ الأُمور» همین می گوید. دراین مقام، «یُحِبُّهم وَ یُحِبّونه» یکی نماید. پس این نقطه، خود را بصحرای جبروت جلوه دهد. پس حسین جز «أنا الحق»، و بایزید جز «سُبحانی» چه گویند؟! اینجا سالك هیچ نبود، خالقِ سالك باشد. ورای این مقام چه مقام باشد؟ و بالای این دولت کدام دولت باشد؟! وازبرای عذر وی، ندا درمُلك وملکوت دهند «وَ إذا شِئْنا بَدَّلْنا أمثالَهم تَبْدیلا».

(۸٥) دریغا چه می‌شنوی؟! اگر نه آنستی که هنوز وقت زیر و زبر بشریّت نیست! والاّ بیم آنست که حقیقت، این‌معانی شریعت‌را مقلوب کند. دریغا شنیدی

1 سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ٢٦ م ‖ بدو گوید B بازونمایند SA بازو گوید MH بازو گویند UP باوی گوید R ‖ 2 وجه ... باشد A ... U الله تعالی همه آن بیند که ویبقی ... ربك R ‖ سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ٢٧ م ‖ 3 ومعرفت ... باشد USPMHA ومعرفت نیزمحوباشد نعارف B ـ R ‖ 4 سورهٔ ٤٢ (الشوری) آیهٔ ٥٣ ك ‖ می گوید ... مقام USPMHA معنی می گوید . . . مقام B معنی دارد که R ‖ 4-5 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ٥٤ م ‖ 5 خودرا ... جبروت UP خودرا ... ملکوت SMA خود را بر... ملکوت HB معنی‌خود بر... ملکوت R ‖ 6 جز A . . . U ـ R ‖ سبحانی A ... U سبحانی ما اعظم شأنی H ‖ 6-7 چه ... باشد USPBA نیکو بند ... باشد M چه .. هیچ نگوید خالق . . . گوینده‌باشد H گویند که ... سالك نبودخالق .. باشد R ‖ 7 بالای A ... U ورای R ‖ 8 عذر ... ملکوت USPMBA این عذر... درعالم‌ملکوت RH ‖ دهند A ... U افتد R ‖ 8-9 سورهٔ ٧٦ (الانسان) آیهٔ ٢٨ م ‖ 10 آنستی A ... U اینستی B ‖ بشریت A ... U شدن بشریت‌راوقت H ‖ 11 بیم A ... U بیم آن S ‖ شریعت A ... U بشریت B ‖ مقلوب SMA مغلوب UPHB ‖

« وَ إذا شِئْنا بَدَّلْنا أَمْثالَهم تَبْدِيلا » چه معنی بود ؟ يك ساعت مرا باش تا بدانی که «تبديلا» چه باشد : نورالله باشد که بر نهاد بنده آید . هرچند که رسد وتا بد ازمرد چندان بنماند که خود را با خود بیند « بَلْ نَقْذِفُ بالحق علی الباطِل فَيَدْمَغُه فإذا هو زاهِق » . زهی کیمیاگری ! از کجا تا کجا ؟! « فهوعلی نورٍ مِن ربّه» نور با نور شود ونارازمیان برخیزد که چون شعاع آفتاب بتابد ومحیط ستارگان آید، ستارگان را حکمی نماند . اینجا سالك مراد خودرا بهمه مرادی دربازد ، و دیدهٔ خودرا بهمه دیده دربازد تاهمه دیده شود ؛ ابوالعبّاس قصّاب درسماع پیوسته این بیتها گفتی :

در دیدهٔ دیده دیده‌ای بنهادیم   وآنرا ز ره دیده غذا می‌دادیم
ناگه بسر کوی جمال افتادیم   ازدیده ودیدنی کنون آزادیم

(۸۶) ای عزیز مناظرهٔ قالَب بین با دل ، که قالَب بادل چه میگوید . از بهر آنکه قالَب چه‌داند که دل‌را چه افتاده است که بیشتر آنست که دل برقالب بپوشاند ؛ ودل قالَب راچه جواب می‌دهد ؟ گوش دار :

ای دل بچه زهره خواستی یاری را
کو چون تو هلاك کرد بسیاری را

1 سورهٔ ۷٦ (الانسان) آیهٔ ۲۸ م ‖ چه معنی بود USMA ـ B چه ... بود شنیدی که H چه معنی دارد P ‖ تا PHB ـ USMA ‖ 2 چه A ... U چه معنی H ‖ 10ـ2 دریغا ... باشد A ... U يك ساعت ... باشدالله نورالسموات والارض R ‖ 3 بنماندA ... U نماند R ‖ 3ـ4ـسورهٔ ۲۱(الانبیاء)آیهٔ ۱۸ ك ‖ 4 سورهٔ ۳۹ (الزمر)آیهٔ ۲۲ ك ‖ 5 ستارگان‌آید A ... U ـ R ‖ 6 نماند A ... U بنماند H ‖ بهمه A ... U تا H ‖ 6ـ7 ودیدهٔ ... بازد SA-UPRMHB ‖ 7 قصابA ... U قصاب علیه‌الرحمة H ‖ 8 دیدهٔ ... غذا UPM دیدهٔ ... آنرا بکمال خود غذا SRBA دیدها ... وانگه‌زره ... غذا H ‖ 9 جمال USPMA کمال RHB ‖ از UPMH[B] شد RA ‖ 10 که ...دل A . . . U ـ H ‖ 11 که دل‌را A ... U ـ R ‖ بیشتر آنست A ... U ـ R ‖

دل گفت که باش تا شوم همی یکتایی
این خواستن از بهر چنین کاری را

(۸۷) این سخن درجهان خود که داند الاّ مَحْرمان اُنس الهیّت که از اوصاف بشریّت باوصاف الهیّت رسیده باشند، و حقیقت ایشان با بشریّت پیوسته این بیتها می گوید:

در عشق، حدیث آدم و حوّا نیست
ای هر که ز آدمست او از ما نیست
ما را گویند: کین سخن زیبا نیست
خورشید نا محرمست کسِ بینا نیست

زیادت ازاین ساعت نمی‌توانم گفتن بعد ما که جملهٔ تمهیدها خود بیان «مَنْ عَرَف نَفْسَه فَقَدْ عَرَف ربّه» آمده است. نیك طلب می کن و باز می‌یاب، و نگاه می‌دار وازمن شنیده می‌باش تادانی.

تمهید اصل خامس

< شرح ارکان پنجگانهٔ اسلام >

(۸۸) ای عزیز مصطفی ـعلیه السلامـ گفته است که «طَلَبُ العِلمِ فریضةٌ علی

---

1 همی A ... U ـ M ‖ 3 سخن ... خود USPA سخن هنوز درجهان نگنجد RHB سخن‌خود درجهان M ‖ 4 باشند UPMHB اند SA باشد R ‖ پیوسته MH ـ USRPBA ‖ 9 نامحرمست R که محرمست H بتافت‌ایك USPMBA ‖ 10 این‌ساعت A ... S سعادت U ‖ 11 است RHB آید SA اند UPM ‖ می کن A .. U کن B ‖ 12 می‌باش SRHBA نباشی M مباش UP ‖ تادانی USPMA تادانی والله‌اعلم HB و آنرا می‌نوش R ‖ 15 گفته SRMHBA گوید P می‌فرماید U ‖

كُلِّ مُسلم و مُسلمةٍ » . و جایی دیگر گفت : « أُطْلُبوا العلم وَ لَوْبالصین » . طَلَب علم یضه است ، وطلب باید کردن اگر خود بچین وما چین باید رفتن . این‌علم « ص » بحریست بمکّه که « کان علیه عَرشُ الرَحمن اذلالَيلَ وَلأنهارَ ولأ أرضَ ولاسماءَ » . کدام مکّه ؟ در مکّهٔ « أوّلُ ما خَلَقَ اللّهُ نوری » . تا دل تو از علایق شسته نشود که « أَلَمْ نَشْرَح لَكَ صَدْرَكَ » دل تو پر از علم ونور و معرفت « أَفَمَنْ شَرَحَ اللّهُ صدرَه للاسلام فهُوَ علی نورٍ مِن رَبّه » نباشد . علم صین علم « صَ و القرآن ذی الذِکْر » است . قرآن أرض بمکّه آمد ، تو نیز مکّی شو تا تو نیز عربی باشی « من أسلم فهو عربِيّ وقلبُ المسلم عربِيّ » .

(۸۹) اکنون ای عزیز علم بردونوع است : یکی آنست که بدانی که رضا و ارادت حق تعالی در چیست ، و سخط و کراهیت او در کدامست . آنچه مأمور باشد درعمل‌آوری ، وآنچه مَنهیّ باشد ترك کنی . پس هرعلم که نه‌این‌صفت دارد ، حجاب باشد میان مرد ومیان معلوم زیرا که علم را حدّ اینست که « مَعْرِفَةُ المعلوم علی ما هُوَ به » باشد .

---

2 اینA ... U برای‌این H ‖ 3-2 علم‌ص بحریست USPMBA علم صین‌دانی که کدام علمست H ق والقرآن المجید که علم بحریستR ‖ 4 کدام مکه درUSPBA کدام مکه H در M کدام‌مکه طلب باید کرد R ‖ توA ... U ای‌عزیز تو R ‖ 5 سورهٔ ۹٤(الشرح) آیهٔ ۱ك ‖ پر SRHBA – UPM ‖ 5-6 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۲۲ ك ‖ الم . . . نباشد A ... U الم ... صدرك فهو علی نور . . . نیاید R ‖ 6 سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۱ك ‖ 6-7 علم ... نیزA ... U وهم‌علم‌چین نیابی‌تا ازحضرت خدای -تعالی- نیابد وبمکه قالب تونرسد R ‖ 7 باشیURMHB شوی SPA ‖ 8 بر A ... S –U ‖ 10 در ... کدامست USPMA در چیست و دوم آنکه سخط وارادت او کدامست HB برچیست وخشم و ... چیست R ‖ 11 آوری A ... U آری H ‖ منهی URPMHB مناهی SA ‖ صفت URPMHB صفات SA ‖ 12 را ... که SRBA – UPMH ‖

(۹۰) چه گویی ذات و صفات خدای ـ تعالی ـ درعلم آید یانه ؟ بلی ! چون تَخَلُّق بعلم الهی حاصل آید که « تَخَلَّقوا بِأخلاق اللهِ » ، نصیبی از قطرهٔ « قَطَر قَطْرَةً فی فمی عَلِمْتُ بها عِلم الاولین والآخرین » در دهان دل او چکانند تا « آتَیْناهُ رَحْمةً مِنْ عِنْدِنا وعَلَّمْناه مِنْ لَدُنّا عِلماً » پدید آید . « إنَّ مِنَ العِلم کَهَیْأَةِ المَکْنون لایَعْلَمُها إلاّ العُلماءُ بالله » این باشد که آنرا علم لَدُنّی خوانند ، علم خدا باشد و بر همه خلق پوشیده باشد . مُؤدِّب این علم خدا باشد که « أدَّبَنی رَبّی فَأَحْسَنَ تأدیبی » ؛ و مُعلِّم این علم « الرَّحمنُ عَلَّم القرآن » است .

(۹۱) < و کن اول شهادة است > ای عزیز بدانکه مصطفی ـ علیه السلام ـ می گوید « بُنَی الاسلام علی خمس » اسلام و ایمان را پنج دیوارها پدیـد کرده است . اسلام چیست و ایمان کدامست ؟ « إنَّ الدّینَ عندالله الاسلام » دین خود اسلام است ، و اسلام خود دینست امّا بمحل متفاوت می‌شود . و اگر نه اصل یکیست که « و أسْبَغَ علیکم نِعَمَهُ ظاهِرَةً و باطِنَةً » . نعمتِ قالب و ظاهر است چون نمـاز و روزه و زکاة و حج ، و ایمان فعل دل و نعمت باطنست

1 یانه بلی‌چون UPMH یانه SA یانه چون B بلی‌چون R ‖ 2 دهان RMHB دهن USPA ‖ تا A ... U ـ H ‖ 2-3 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ٦٥ ك ‖ 5 خدا A ... U خدایی H ‖ 5-6 وبر ... که UPM ـ SRHBA ‖ 6-7 ومعلم ... است UP و سراین کتاب از علم ... باشد SBA وسر کتاب این ... H و معلم کتاب این ... القرآن M نظیر این کلمات الرحمن ... القرآن‌درياب R ‖ 9 اسلام ... است SBA ایمانرا خود حدود کرده‌اند که H اسلام را و ایمانرا پنج ... کرد M اسلام ... را خود حدود پدید کرده‌اند که UP اکنون بدانکه که R ‖ 10 سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۱۹ م ‖ 11 اما . . . شود UPMB اما محل . . . بود SA الابمحلی . . . شود H الابمحلی . . . شوند R ‖ 11-12 واگر ... که R- A ... U ‖ 12 سورهٔ ۳۱(لقمان)آیهٔ ۲۰ك ‖ 13 حج A ... U حج اینهارا یکی میدان R ‖ فعل دل‌ونعمت MB فعل‌ونعمت SA دل‌نعت H نعمت‌دل وUP فعل ونعت R ‖

چون ایمان بخدا و به پیغامبران و فریشتگان و کتابهای او وبروز قیامت و آنچه بدین ماند.

(۹۲) دریغا مگر که ازاینجا گفت «مَنْ أَسْلَمَ فَهُوَ مِنّی». کارِ دل، مسلمان دارد. درقیامت هیچ چیز بهتر ازقلب سلیم نباشد «یَوْمَ لایَنْفَعُ مالٌ ولابنونَ إلاّ مَنْ أتی اللهَ بِقَلْبٍ سَلیم». با ابراهیم خلیل الله همین خطاب آمد که دل، مسلمان کن «إذْ قال لَهُ رَبُّه أَسْلِمْ قال أَسْلَمْتُ لِربِّ العالمین». گفت دل‌را مسلمان کردم. دریغا «قالَتِ الأعرابُ آمَنّا قُلْ: لم تؤمنوا وَلَكِنْ قولو أَسْلَمْنا» همه مؤمنان مسلمان باشند اماهمه مسلمانان مؤمن نباشند. ایمان کدامست واسلام چیست؟ «فَمَنْ أَسْلَمَ فأولئك تَحَرَّوا رَشَدا». هر که ازما دون‌الله سلامت ورستگاری یافت مسلمان باشد، وهر که ازهمه مراد و مقصودهای خود ایمن گردید ودر دوجهان امن یافت او مؤمنست.

(۹۳) مگر نشنیده‌ای از آن بزرگ که گفت: «جملهٔ خلایق بندهٔ ما آمده‌اند. مگر با یزید که «فَإنَّهُ أخی» که او برادر ما آمده است که «المؤمن اخوالمؤمن». ای‌عزیز شمّه‌ای ازاین احوال باشد که خدا مؤمن و بندهٔ مؤمن. دریغا «ما کانَ اللهُ لِیُنْذِرَ المؤمنین علی‌ما أَنْتُم علیه حتی یُمَیِّزَ الخبیثَ مِنَ الطیّب» گفت: مرد، مؤمن

1 پیغامبران A ... U به‌پیغامبران H ‖ و کتابهای او M ـ A ... U ‖ 4 در A ... U درروز R ‖ چیز MB ـ USRPHA ‖ 5-4 سورهٔ ۲٦ (الشعراء) آیهٔ ۸۹ ک ‖ 6 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۳۱ م ‖ دل را A ... U دل M ‖ 7 سورهٔ ٤۹ (الحجرات) آیهٔ ١٤ م ‖ 8 مسلمانان . . . نباشند URPM مسلمانان باشند که مؤمن‌نباشند SA مسلمان باشد که مؤمن‌نباشد B مؤمن‌نباشد H ‖ 8-9 سورهٔ ۷۲ (الجن) آیهٔ ١٤ ک ‖ 9 مسلمان RMHB مسلم USPA ‖ 10 گردید ... مؤمنست A ... U گشت ... یافت R ‖ 12-13 مگر ... دریغا USPBA مگر با یزید «فانه اخی» او ... ازین باشد ... دریغا H مگر ... المؤمن دریغا شمهٔ این باشد ... ای‌عزیز M مگر ... فانه اخی والمؤمن ... شمهٔ این باشد ... مؤمن دریغا R ‖ 13-14 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱۷۹ م

نباشد تا خبیث‌را ازطیّب پاك نگرداند! خبیث، جرم آدمیّت وبشریّت است، وطیّب، جان ودل است که ازهمه طهارت یافته است.

(٩٤) دانی که جمال اسلام چرا نمی‌بینیم؟ از بهر آنکه بت پرستیم، واز این قوم شده‌ایم که «هَؤلاء قومُنا اتّخذوا مِنْ دونِه آلهةً». بتِ نفس امّاره را معبود ساخته‌ایم. «أَفَرَأَيتَ مَنِ اتَّخَذَ إلَهَهُ هواه» همین معنی دارد. جمال اسلام آنگاه بینیم که رخت از معبود هوایی بمعبود خدایی کشیم. عادت پرستی را مسلمانی چه خوانی؟ اسلام آن باشد که خدا را مُنقاد باشی، واورا پرستی؛ وچون نفس‌وهوا را پرستی بندهٔ خدا نباشی. از مصطفی ـعلیه السلامـ بشنو که چه می گوید: «الْهوى أبغَضُ إلهٍ عُبِدَ فی الارض» گفت: بدترین خدایرا که در زمین می‌پرستند هوا و نَفس ایشان باشد. جای دیگر فرمود که «تَعسَ عَبْدُ الدِّرْهَمِ، تعسَ عَبْدُ الدِّينار و الزَّوجَةِ».

(٩٥) ابراهیم خلیل را بین چه می گوید! از بت پرستی شکایت می کند که

---

1 پاك ... جرم A ... U جدانکند ودانی که این خبیث کدامست جرم R ‖ است A ... U و نفس‌است R ‖ 1-2 وطیب ... است UMBA وطیب ... کههم ازطهارت آمده‌است UPH وطیب‌چیست جان ... کههمه ازطهارت الله باشد R ‖ 3-4 واز ... که A ... U وآن بت‌جرم بشریت است که R ‖ 4 سورهٔ ١٨ (الکهف) آیهٔ ١٥ ك ‖ 4-5 بت ... ایم A ... U ـ R ‖ 5 سورهٔ ٢٥ (الفرقان) آیهٔ ٤٣ ك ‖ 6 هوایی ... خدایی USMHBA هوا . . . خدا RP ‖ کشیم USPMHA بریم B کشیم و عادت پرستی ترك کنیم R ‖ مسلمانی چه A ... U چه مسلمانی H ‖ 7 اسلام ... نفس و MHB اسلام . . . پرستی‌چون نفس SA اسلام ... که چون‌نفس و UP ـ R ‖ 8 خدانباشی A ... U اوباشی H ‖ 9 خدا ... می A ... U خلق خدای آن قومند که در . . . می R ‖ 11 والزوجة SRHBA تعس وانتکس و اذا شیك فلانتقش UP تعس عبدالدرهم و عبد القمیص R ‖ 12 بین چه میگوید SA بین که MHB که URP ‖

« و اجْنِبْنی وَ بَنِیَّ أنْ نَعبُدَ الأَصنامَ » . از آن میترسید که مبادا که مُشرك شود. «وما کان مِنَ المُشرکین » . اورا بری کردند از نَفْس وهوا پرستی تا شکر کرد که « وَجَّهتُ وجهِیَ للذی فَطَر السموات و الأرضَ حنیفاً » . چون مسلمان شد او را «حَنیفاً مُسلِماً » درست آمد . مگر که مصطفی ازاینجا گفت : « من أسلَمَ فَهُوَ مِنّی » . دریغا که خدای -تعالی- همه اهل اسلام را با خود می‌خواند که « وَ مَنْ أحسَنُ قولاً مِمَّن دعا الی‌الله و عَمِلَ صالحاً و قال إنَّنی منَ المسلمین » . و جایی دیگر فرمود : « یا أیُّها الذین آمَنوا اُدخُلوا فی‌السِّلْم کافَّةً » .

(٩٦)وازجملهٔ مؤمنان یکی حارثه است . گوش‌دار: روزی مصطفی -علیه‌السلام- حارثه‌را گفت : « کَیفَ أصبَحْتَ یا حارِثَةَ » ؟ تاحارثه گفت : «أصبَحْتُ مؤمِناً حَقّا» . مصطفی اورا آزمون کرد و گفت : «اُنظُرْ ماتقولُ فإنَّ لِکُلِّ حقٍ حقیقةً فَماحقیقةُ ایمانِكَ یا حارِثة» ؟ از زبان قالَب ، این جواب گفت که « عَزَفَتْ نفسی عن الدّنیا و أسهَرتُ لیلی و أظمَأتُ نهاری و استَوی عندی ذَهَبُ الدنیا ومَدَرُها و حجرُها» . این نشان صورت بود .

1 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٣٥ ك ‖ میترسید ... شود SMBA میترسد ... شود H میترسد ... شوند URP ‖ 2 سورهٔ ٣ (آل‌عمران)آیهٔ ٦٧ م ‖ کردند M کرد A ... U ‖ 3 سورهٔ ٦(الانعام) آیهٔ ٧٩ ك ‖ 3-4 اورا . . . آمد USPMBA اورا ... آید H هیچ شرك بنماند مسلم باش که حنیفا مسلما آید R ‖ 4 سورهٔ ٣ (آل‌عمران) آیهٔ ٦٨ م ‖ 5-6 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ٣٣ ك ‖ 6 فرمود A ... U گفت H ‖ 7 سورهٔ ٢ (البقرة) آیهٔ ٢٨ م ‖ 8 دار A ... S داری U ‖ 9 تا . . . گفت UPMHB گفت SA جواب داد R ‖ 10 آزمون A ... U آزمایش R ‖ 11 از ... گفت M یا ... از نشان ... داد USPA یا ... ازنشان حالت ... گفت B حارثه نشان داد به‌این ... گفت H حارثه نشان قالب چنین‌داد R ‖ 13-1 صورت ... نشان UPMH صورت ... حقیقت و ... نشان SA بود ازصورت و ازحقیقت نشان B صورت‌بود اما حقیقت خبر R !

(۹۷) ازحقیقت جان‌چه نشان‌داد ؟ گفت : « کَأَنّی أنظرُ الی عرشِ رَبّی بارزاً وَ کَأَنّی انْظر الی أهلِ الجنّة یَتزاوَرونَ و الی اهل النّار یَتغاوَرُونَ ». مصطفی ـعلیه السلام ـ چون این نشان ازو بشنید ، دانست که او مؤمنست . گفت : « أَصَبْتَ فَالْزَمْ » . سه بار بگفت : محکم‌دار و ملازم این ایمان باشی . این حالت هنوز خود مؤمن مبتدی را باشد ، مؤمن منتهی را از این ایمان بایمان دیگر می‌خواند که « یا أیها الذین آمَنوا آمِنوا بالله ورسوله » . مؤمن منتهی مرغیست که درعالم الهیّت می‌پرد ، و بی‌سبب وحیلتی روزی بوی می‌رسانند . از مصطفی ـعلیه‌السلام ـ بشنو که گفت : « المؤمِنُ فی الدنیا بِمَنْزِلة الطَّیر فی أوْکارِها والله یَرْزُقُها بغیر حیلة » . این رزق چه‌باشد ؟ لقاءالله باشد که « لاراحَةَ للمؤمِن دون‌لقاءِالله ـتعالی ـ » . با تصدیق‌باش ای‌عزیز ! که اوّل درجات ، تصدیقست .

(۹۸) اقلِّ درجاتِ این تصدیق آن باشد که باعث باشد مردرا برامتثال اوامر واجتناب نواهي ؛ چون این‌مایه از تصدیق حاصل آمد مردرا بر آن دارد که حرکات وسکنات خود بحکم شرع کند ؛ چون درشرع محکم وراسخ آمد اورا بخودی‌خود

2 یتزاورون ... و یتغاورون MHB ـ SRA یتزاورون ... ویتغاوون P یتزاورون ... ویتعاوون U ‖ 3 دانست ... مؤمنست URPMHB ـ SA ‖ 4 بگفت UPMHB گفت SRA ‖ محکم‌دارو A ... U ـ R ‖ 4–5 حالت ... باشد UPMH هنوز ... باشد SRA هنوز مؤمن مبتدیرا بود R ‖ 5 بایمان ... میخواند USPMBA بایمانی ... میخوانند H ایمانی ... میخواهد R ‖ 6 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۳٦ م ‖ عالم A ... U عالم غیب و R ‖ 7 می‌پرد URPMHB پرواز می کند SA ‖ سبب و A ... U سببی و بی B ‖ 8 حیلة A ... U حیلة ای‌عزیز دانی که R ‖ 10 اول درجات تصدیق‌است A ... U اول M ‖ 11 اقل ... این USPMBA اقل ... تصدیق و B ـ R ‖ 12 چون ... آمد UPMHB چون ... شد SA تصدیق ... آید R ‖ دارد A ... U ـ H ‖ 13–1 آمد ... نمایند UPMHB آمد خودرا بخودی خودرا راه‌نمایند SA گرداند تاخدای ـتعالی ـ اورا بخودی خودراه نماید R ‖

راه نمایند که «و إنْ تُطیعوا تَهْتَدوا». از طاعت جز هدایت نخیزد «والّذین جاهَدوا فینا لَنَهْدِیَنَّهم سُبُلَنا». چون این هدایت پدید آید تصدیق دل یقین گردد. أمیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب ـ رضی‌الله عنه ـ از این حالت خبر چنین داد که «او کُشِفَ الغطاءُ ما أزْدَدْتُ یقیناً». این تصدیق تربیت صورت باشد اهل دین را در راه دین، و اهل سلوك‌را درراه سلوك. تصدیق چندان باعث باشد که عمل‌صالح مؤثر آید؛ چون‌عمل صالح مؤثرشد عمل‌خود مردرا بیقین رساند؛ چون بیقین رسد «یوم تُبَدَّلُ الأرضُ غیرَ الارض» بردیدهٔ او عرض کنند. آخرت و احوال آن عالم وعلوم و معارف آن جهان‌اورا خود ذوق گردد.

(۹۹) تا اکنون‌درتشبیه بود که «فلا تَعْلَمُ نَفسٌ ما أُخْفِیَ لهم مِنْ قُرَّةِ أعْیُن». چون‌ازشكّ وتشبیه فارغ گردد نَفْسِ اورا برنگ‌دل او گردانند. ازاین‌قوم شود که «أبدانُهم فی الدّنیا وقلوبُهم فی الآخِرة» تنش در دنیا باشد و دلش بعُقبی وآخرت باشد. یقین اوپس ازدنیا باشد که چون او ازدنیا برفت، علم الیقین نقد شود؛ آنگاه

1 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ٥٤م ‖ از USPHBA اورا از RM ‖ 1-2 سورهٔ ۲۹ (العنکبوت) آیهٔ ٦۹ ك ‖ 4 تربیت صورت SA مرتبت صورت HB ترتیب ضرورت UPM ضرورت R ‖ 5 سلوك را A ... U ـلوك R ‖ تصدیق A ... U این حالت R ‖ 5-6 آید ... رسد MB آید ... رسید USPHA شود بعد ازآن اعمال خود ... رساند این معنی باشد که R ‖ 6-7 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٤٨ ك ‖ 7-8 آخرت ... ذوق UPM علوم آن جهان ... ذوق SA دنیا وآخرت وعلوم‌آن جهان اورا ذوق HB آخرت وعلوم‌آن‌جهان اورارزق R ‖ 9 بود A ... U بودچون این‌آیت روی‌نماید R ‖ سورهٔ ۳۲ (السجدة) آیهٔ ١٧م ‖ 10 شك A ... U تنگ R ‖ گردد URPHB شود SMA ‖ دل A ... U ـ H ‖ گردانند USRPMA گرداند HB ‖ 11 تنش MB تنش وقالبش USPA تن‌وقالب او H نفس وقالبش R ‖ بعقبی وآخرت SMA در آخرت و عقبی HB در عقبی UP در آخرت R ‖ 12 یقین او SMA یقین UPHB واهل یقین‌باشد R ‖ از ... باشد USPMA از ... نباشد RB از اهل ... باشد H ‖ برفت علم A ... U فنا گردد عین R ‖ نقدشود A ... U نقد اوباشد H ‖

هرچه در آیینهٔ دل ببیند عین‌الیقین باشد. باش تا آخرت نیز گذاشته شود تاخودهمه حق الیقین باشد. و حق الیقین کاری عظیمست و مرتبتی بلند. جملهٔ علمها با حق‌الیقین همچنان باشد که خیال مرد متخیّل با عقل مخیّل، یا صورتها که بواسطهٔ آیینه وغیره بیند.

در دیده رهی ز تو خیالی بنگاشت
بر دیدن آن خیال عمری بگذاشت
چون طلعت خورشید عیان سر برداشت
در دیده غلط نماند ودر سر پنداشت

(۱۰۰) ای‌عزیز ازاین‌حدیث چه فهم کرده‌ای که مصطفی -علیه‌السلام- گفت: «الایمان نَیِّفٌ و سبعون باباً، أَدْناها إماطَةُ الأَذی عن الطریق وأعلاها شهادةُ أَنْ لاإله الاالله»؟ گفت: کمترین درجات ایمان ترك ایذا باشد، واعلی و بهترش گفتن «لااله الاالله» باشد. دریغا مصطفی‌را -علیه‌السلام- فرموده‌اند که خلق‌ومردم را کُشد تا «لااله الاالله» قبول کنند، چون این‌کلمه بگفتند، مال وخون ایشان معصوم شد. ای عزیز هر که بدنیا مشغول باشد و این کلمه از سرزبان گوید، فایدهٔ او از این

---

1 عین SRBA علم UPMH ‖ باش . . . همه USPBA تا از ... نیز هم ... شود همه H باش ... خودهمه M تا ازآخرت‌هم ... شود R ‖ 3 مرد ... یا SA بامرد مخیل وصورت با B مرد مخیل با H مرد باعقل مخیل یا M باعقل یا UP بامرد مخیل و R ‖ 4 وغیره A ... U غیره H ‖ 6 دیدن ... عمری URPMHB دیده آن خیال عجزی SA ‖ 7-8 چون ... پنداشت A ... U در ... برداشت B ‖ 8 نماندUPMHB بماند SPA ‖ 10 بابا A ... U شعبة H ‖ 11 درجات I ـ A ... U ‖ ایذا R کردن دنیا A ... U ‖ باشد A ... U کنند R ‖ 12 که‌خلق و SRMHBA که P تا U ‖ 12-13 کشد ... کنند USRMA کشتند تابگویند لااله ... وقبول کنند اورا پیغمبری B کشد بگویند لااله ... کنند H بکشد ... کنند P ‖ 13 بگفتند URPMHB گفتند SA ‖ شد URPMHB ماند SA ‖

«لااله الاالله» جز نگاه داشتن مال وتن او نباشد ازشمشیر. دریغا حرام و دروغ گفتن شرط نیست، ودروغ گفتن خود حرام است؛ وهرجا که از دروغی عصمت مال‌وخون مسلمانی حاصل شود وبطریقی دیگر حاصل نشود، آن‌دروغ واجب باشد، ودروغ ننهند در شرع. «لاإله إلاّالله» بزبان گفتن که دل از آن خبر ندارد و دروغ باشد، و دروغ حرام باشد؛ امّا چون عصمت مال وخون جز بدین کلمات حاصل نمی‌آید، این دروغ‌مباح شود. دریغا بنزدیك مختصر همّتان وقاصردیدگان مُصَوَّر شده است که این‌کلمات گفتن بزبان راست‌آید.

(۱۰۱) گوش‌دار وبشنو که این‌کلمات بنزدیك ارباب بصایرچه ذوق دارد، و گفتن ایشان چگونه باشد. ای عزیز ندانم که تواز «لاإله إلاّ الله» چه ذوق داری. جهد آن کن که «لاإله» واپس گذاری وبحقیقت «الاّالله» رسی. چون به «إلاّالله» رسی، امن یابی‌وایمن شوی «لااله إلاّالله حِصْنی، فَمَنْ دَخَل حِصنی أَمِنَ مِن عذابی» ای‌عزیزچون نقطهٔ کبریاء الله ازذات‌احدیّت، قَدَم دردور لم‌یزل ولایزال‌نهاد؛ برهیچ چیزنزول نکرد تا صحرای صفات خود درعالم ذات بگسترانید، وآن نیست الاّجمال «وما أرسَلْناكَ الاّرحمةً لِلعالمین»، وجلال «إنّ عَلَیْكَ لَعْنَتی الی‌یوم الدین».

1 جز SRPMHB گفتن جز UA ‖ وتن SRPMHB ونگاه داشت تن UA ‖ 1–2 حرام ... دروغیْ SMBA دروغ ... بلکه حرام ... دروغ H حرام ... بلکه حرام ... دروغی UP حرام در مذهب مردان و دروغ گفتن خود وهرجا از دروغی R ‖ 3 مسلمانی A ... U مسلمان H ‖ 3-4 ودروغ ننهند A ... U ـ R ‖ 3-5 ودروغ ... اما A ... U اما B ‖ 5 چون R ـ A ... U ‖ 7 آید SRMHBA نباید UP ‖ 8 گوش . . . که A ... U حاشا و کلا ! ای درویش R ‖ 10 آن کن که SMA کن‌تا URPHB ‖ 12 : لم یزل UP ازل SRMHBA ‖ 13 بگسترانید SBA بگسترانید H باز نگسترانید M باز گسترانید UP باز گسترد R ‖ 14 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۷ ك ‖ سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۳۵ ك ‖

(۱۰۲) دریغا ازدست خود نمی‌دانم که چه گفته‌می‌شود! «لاإله» عالمِ عُبودیّت است و فِطرَت، و «إلاّ الله» عالم الهیّت و ولایت عزّت. دریغا روش سالکان در دور «لاإله» باشد «إنّ اللهَ خَلَقَ الخلقَ فی ظُلمة»؛ پس چون بدور «الاّ الله» رسند دردایرهٔ «الله» آیند. «ثم رَشَّ علیهم مِنْ نوره» این نور باوی بمناجات درآید. «لا» دایرهٔ نفی است؛ اوّل قدَم، دراین دایره باید نهاد: لیکن متوقّف وساکن نباید شد که اگر دراین مقام سالك راسکون وتوقّف افتد، زُنّار وشرك روی نماید. از «لاإله» چه خبر دارد! هرصد هزارسالكِ طالبِ «الاّالله» یابی دردایرهٔ لای نفی قَدَم نهادند بطمع گوهر «إلاّالله»؛ چون بادیهٔ مادون‌الله بپایان بردند، پاسبان حضرتِ «إلاّالله» ایشانرا بداشت سرگردان وحیران.

(۱۰۳) دانی که پاسبان حضرت کیست؟ غلامِ صفتِ قهراست که قدِ اَلِف دارد که ابلیس است. درپیش آید، وباشد که راه برایشان بزند تا آن بیچارگان درعالم نفی «لا» بمانند، وهوا پرستند ونفس پرست باشند. «أَفرَأَیتَ مَنِ اتَّخذَ إلٰهَهُ هواهُ» همین معنی‌دارد. مگر که این معنی نشنیده‌ای؟ بگوش هوش‌بشنو:

---

1 از دست A ... U من R ‖ 2 فطرت A ... U فطرت است H ‖ الهیت SMA الهیت است URPHB ‖ 3 باشد A ... R بود US ‖ 3-4 دردایره ... آید M دردایره ... نوره .. با USPBA که ثم ... نوره بمناجات درآید RH ‖ 4-5 لا . . است A ... U- R ‖ 5 لیکن ... شد A ... U و درین مرده متوقف نبایدشد R ‖ 6 زنار A ... U زنا R ‖ از لااله MHB واز إلاالله SA ازالاالله URP ‖ 7 هر ... طالب USRPBA صد ... طالب سالك H صد ... سالك و طالب M ‖ إلاالله A ... U الله M ‖ قدم UPMHB - SRA ‖ نهادند A ... U نهاده‌اند B ‖ 8-9 چون . . . وحیران A ... U ایشانرا سرگردان دارد و حیران بمانند R ‖ 11 ابلیس . . . راه M ابلیس درپیش راه‌آید USPA ابلیس در پیش آید که راه HB ابلیس در پیش . . . راه R ‖ 12 هوا ... باشند A ... U هواپرست ونفس . . . باشند R ‖ سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ۴۳ ك ‖ 13 معنی A ... U بیت M ‖ مگر ... بشنو PM مگر ... نشنیدهٔ USHBA - R ‖

گرآب زنی بدیده آن میدان را روبی بمژه درگه آن سلطانرا
صدجان بدهی برشوه آن دربان را گوید که خطر نباشد آنجا جانرا

(۱۰۴) دریغا چه دانی که دایرهٔ «لا» چه خطر دارد؟ عالمی را در دایرهٔ «لا» بداشته است، صد هزار جان را بی‌جان کرده است و بی‌جان شده‌اند. دراین راه جان، آن باشد که به «الاّ الله» رسد. آن جان که گذرش ندهند به «الاّ الله»، کمالیّتِ جان ندارد، چون کشش جذبةٌ من جَذَبات درآید، مرد از دست او نجات و خلاص یابد که «وَ إنّ جُندَنا لَهُمُ الغالبون» نصرت کنندهٔ اوشود، وتوقیع نصرتِ «نَصْرٌ مِنَ الله وفَتح قریب» باوی دهند:

افکند دلم رخت بمنزلگاهی کآنجا نبود بصد دلیلان راهی
چون‌من دوهزارعاشق اندرماهی می کُشته شود که برنیارد آهی

(۱۰۵) سلطنت ابلیس بر کاهلان ونا اهلان باشد، واگرنه با مخلصان چه‌کار دارد! «إنّما سلطانُه علی‌الذین یَتَولّونه والذین هُمْ بهُمشرکون» همین معنی‌دارد.

---

1 بدیده SMHBA زدیدهٔ URP ‖ درگه آن RB در SMA تو درگه H تودر UP ‖ 2 بدهی UPM آری SRHBA ‖ گوید ... آنجا RMB گوید خطر . . . اینجا SA گوید . . . باشد اینجا H گویند خطرچه باشد اینجا UP ‖ 4 وبی ... اند SRBA ـ است M ـ UPH ‖ 4-6 دراین ... جان A ... U هرجان که در «لااله» نماند وگذرش ... کمالیت R ‖ 6 من جذبات A ... U ـ M ‖ و خلاص M ـ A ... U ‖ 7 سورهٔ ۳۷ (الصافات) آیهٔ ۱۷۳ ك ‖ کنندهٔ A ... U دهندهٔ R ‖ 7-8 نصرت ... دهند USRPBA نصرمن ... قریب وی دهد H نصرمن . . . دهند M ‖ سورهٔ ۶۱ (الصف) آیهٔ ۱۳ م ‖ 9 کآنجا . . دلیلان MHB کآنجا نبرد بصددلیلان SA کآنجا نبردهیچ دلیلی UP کآنرا نبرد بصد دلیل آن R ‖ 10 ماهی A ... U راهی B ‖ نیارد MB نیایید USRPHA ‖ 11 ابلیس USRPBA او MH ‖ بر ... نااهلان M برکاهلان SRBA باکاهلان H برنااهلان UP ‖ چه A ... U چه‌زهره وچه R ‖ 12 سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۱۰۰ ك ‖ همین معنی‌دارد SRMHBA ـ UP ‖

بندگان مخلص آنگاه باشند که ازاو بر گذرند که «إلاّ عبادَكَ مِنهُم المُخلِصین» ؛ وعباد مخلص پس ازاین باشد «وما اُمِروا إلاّ لِیَعبُدوا اللهَ مخلصین لَهُ الدین حُنَفاءَ» .

(۱۰٦) دریغا سالك مخلص را بجابی رسانند که نور محمّد رسول‌الله بروی عرض کنند ، بداند سالك دراین نور که «إلاّالله» چه‌باشد . «عَرَفَ نفسه» نورمحمّد حاصل آید ، و «عَرَف ربّه» نقد وی شود . دریغا اگر نور محمّد رسول الله بنور «لااله إلاّالله» مقرون و متّصل نبینند ، این شرك باشد که «لَئِنْ أشْرَكْتَ لَیَحْبَطَنَّ عملُكَ» . ازشرك درباید گذشت ؛ اینجا ترا معلوم شود که مصطفی -علیه‌السلام- چرا گفتی که «أعوذُ بِكَ الشركِ والشَكِّ» .

(۱۰۷) دریغا دانی که این‌شرك چه‌باشد ؟ نورالله‌را درپردهٔ نورمحمّد رسول‌الله دیدن باشد یعنی خداه‌را درآینهٔ جان محمّد رسول‌الله دیدن باشد . «رأیتُ ربی لَیلَةَ المِعْراج فی أحسنِ صورةٍ» . مبتدی راآن باشد که جز درپردهٔ محمّد خدایرا نتواند دیدن ؛ امّاچون منتهی‌شود ، نورمحمّد ازمیان برداشته شود ؛ «وَجَّهْتُ وجهی للذی» نقد وقت شود ؛ «لانَعْبُد إلاّ ایّاهُ مُخلصین» قبلهٔ اخلاص او شود زیرا که نور محمّد

---

1 ازو ... المخلصین A ... U ازوجود خود بر گذرند واز تیغ ابلیس مفارقت کنند که إلا ... المخلصین R ‖ سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۸۳ ك ‖ عباد USPMBA عبادت RH ‖ 2 سورهٔ ۹۸ (البینة) آیهٔ ٥ م ‖ 4 بداند سالك A ... U آنگاه سالك بداند R ‖ 4-5 نفسه ... وی شود R نفسه نفس محمد حاصل‌شود ... وقت‌او گردد H نفسه نفس‌محمد حاصل‌شود ... نقدوقت وی گردد USPMBA ‖ 6 نبینند RM بینند USPHBA ‖ 6-7 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ٦٥ ك ‖ 7 از . . . گذشت A ... U ای عزیز از شرك وخودی .. گذشت تا بحق رسی H ‖ 8 گفتی UPMHB گفت SA پیوسته گفتی R ‖ 9 شرك R شك A ... U ‖ 9-10 نور ... آینهٔ A . . . U ـ R ‖ 10 محمد رسول‌الله H محمد A ... U ‖ 11 نتواند A ... U نتوان M ‖ 12 بر . . . شود USRPMA برخیزد B برخیزد نور H ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 13 وقت USPMA ـ RB او H ‖ قبلهٔ اخلاص SRMHBA اخلاص قبلهٔ UP ‖ او A ... U ـ R ‖

رسول‌الله مُتلاشی ومَقهور بیند در زیر نورالله.

(۱۰۸) دریغا اگرچه فهم نخواهی کردن امّا سالك منتهی را دو مقام است: مقام اوّل نور «لاإله إلاّالله» درپردهٔ نور محمّد رسول الله همچنان بیند که ماهتاب در میان آفتاب. مقام دوّم آن باشد که نور محمّد را در نورالله چنان بیند که نور کواکب را درنور ماهتاب. دریغا تواز «لاإله الاّالله» حروفی گویی ویاشنوی، وبا-یزید ازاین توبه کند آنجا که گفت: «تَوْبَةُ الناس مِن ذُنوبِهم وتَوبَتی مِنْ قَولِ لاإله إلاّالله»! دریغادانی که از «لاإله إلاّالله» چراتوبه می کند؟ مصطفی ـعلیه‌السلام- از اینجا گفت: «أفْضَلُ ما قُلْتُه أنا والنبیون من قَبْلی لاإله إلاّالله». چه گویی که «لاإله إلاّالله» پیغامبران و اولیا را از گفتار زبان باشد یا گفتار دل؟ «لاإله إلاّالله» گفتن دیگراست، لااله الاّالله بودن دیگر. بعزّت خدا که اگرجمال «لاإله إلاّالله» ذرّه‌ای بر مُلك و ملکوت تابد، بجلال قَدَر لم یزل که همه نیست شوند. باش تاد لاإله إلاّالله» را راه روباشی؛ پس «لاإله إلاّالله» را بینی نصیب عین توشده؛ پس «لاإله إلاّالله» شوی، «أُولئك هُمُ المؤمنون حقّاً» مؤمن این‌ساعت باشی.

1 الله A ... U الله‌خود H ‖ 2 دریغا UPRB ـ SMHA ‖ 5 کواکب‌را A ... U کواکب M ‖ دریغا A ... U ای عزیز R ‖ حروفی SRMHBA حرف UP ‖ وبا A ... U با M ‖ 6 ازاین ... کند USPMHA ازاین‌توبه کننده باشد B ازاین‌حروف توبه کرد R ‖ 7 دریغا A ... M چه‌دانی که چه گفته میشود R ‖ 8 چه گویی USRHBA چوگویی M چگوی P ‖ 8-9 چه... دل A ... U گفت بهترین گفتار من وانبیای گذشته این گفتار باشد ای‌عزیز R ‖ 9 واولیارا USPMHA وانبیا را RB ‖ 9-10 از ... است‌لا A ... U گفتار ... است‌ولا H ‖ 10 دیگر A ... U دیگراست B ‖ که A ... S ـ U ‖ جمال A ... U نور R ‖ 11 تابد A ... U بیامد R ‖ بجلال ... لمیزل SRMHBA ـ UP ‖ شوند USPMHA شود RB ‖ 12 تالا ... نصیب SMHA تالا ... نصب B تالا ... راه‌رفته ... نصیب UP تابلا ... الله وارسی لاإله ... بینی که R ‖ 13 سورهٔ ۸ (الانفال) آیهٔ ٤م ‖ باشی URPMH باشد SBA ‖

(۱۰۹) ای عزیز چون جذبهٔ جمال‌الله در رسد ، از دایره‌ها بیرون آمدن سهل باشد . ای‌عزیز دانستن و گفتن و شنیدن این ورقها ، نه کار هر کسی باشد ؛ و زنهار تا نپنداری که بعضی ازاین کلمات خوانده است یا شنیده ! خوانده است امّا ازلوح دل که « کَتَبَ فی قُلوبِهِم الایمان » ؛ شنیده است ولیکن از تَعلیم خانهٔ « وَلَوْعَلِمَ‌اللهُ فیهِم خیراً لَأَسْمَعَهُم » . اینجا ترا معلوم شود که « مَنْ قالَ لاإله إلاّ‌الله دَخَل الجنة » چه باشد . مگر نشنیده‌ای که روح اعظم تا در وجود آمده است الله آغاز کرده است ، ومی گوید تا قیامت ؛ وچون قیامت برخیزد ، هنوز بکنه وانتهای الله نرسیده باشد . هرچه در عالمِ خداست همه درطَیّ عِزِّ « الٓمٓ » است . دریغا که خلق بس قاصر فهم آمده‌اند و مختصر همّت ، واز حقیقت خود سخت غافل مانده‌اند ! و حقیقت ایشان ازایشان غافل نیست «وما کُنّا عَنِ الخَلْق غافِلین» .

(۱۱۰) رکن دوم نماز است که حق تعالی بیان و شرح آن میکند که

2-1 ای . . . باشد SRPMBA ای ... بود ـ UH ‖ 2 ای . . . این UPMH ای عزیز این SBA ـ R ‖ 2-3 ورقها ... که USPMBA ورقها ... کسی‌بود ... که H زنهار ... که گوینده R ‖ 3 خوانده ... دل UPM شنیده یا خوانده است بلی خوانده ... دل SA خوانده ... خوانده است از ... دل B خوانده ... شنیده است ... دل H خوانده شنیده بلی ... لوح R ‖ 4 سورهٔ ۵۸ (المجادلة) آیهٔ ۲۲ م ‖ ازتعلیم خانه USMHA ـ RPB ‖ 4-5 سورهٔ ۸ (الانفال) ۲۳ م ‖ 6 نشنیده‌ای ... الله A ... U نشنودهٔ ... لااله‌الاالله R ‖ 7 تا ... قیامت A تاقیامت URHB تا قیامت وقیامت M تا قیامت وقیامت SP ‖ هنوز . . . وانتهای A ... U وهنوز بکنه B ‖ 8 عز A ... U ـ H ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) ۳ (آل‌عمران) ۲۹ (العنکبوت) ۳۰ (الروم) ۳۱ (لقمان) ۳۲ (السجدة) آیهٔ ۱، ۱، ۱، ۱، ۱م آیهٔ ۱، ۱، ۱ک ‖ 8-9 قاصر ... مختصر SMHBA مختصر ... ومختصر P قاصر مهم افتاده‌اند و مختصر R دصر ... ودون U ‖ 9 وحقیقت ... ازایشان A ... U اماحقیقت ایشان R ‖ 10 سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) آیهٔ ۱۷ک ‖ 11 بیان ... میکند A ... U بیان‌آن ... می‌فرماید R ‖

«حافظوا علی الصلوات والصلوةِ الوُسطی وقوموا لِلّهِ قانتین» . ومصطفی -علیه‌السلام- نیز بیان کرد که «الصلوةُ عِمادُ الدّینِ فَمَنْ تَرَکَها فَقَدْ هَدَمَ الدّینَ» . و نیز گفت : «المُصلّی یناجی رَبَّه» .

(۱۱۱) اما شرط صحّت نماز موقوفست برطهارت که بی طهارت ، نماز حاصل نیاید . از مصطفی بشنو که «مِفتاحُ الصلوةِ الطَّهور» . درجهٔ اوّلِ طهارت پاك کردن اعضا واندامست از نَجاست . امّا بآب یابخاك ؛ این طهارت اعضاست . ودرجهٔ دوم پاکی جُستنِ اندرونست از خصال ذمیمه ، چون حَسَد و کِبْر وبُخل و حِقْد و حِرص و مانند این خصلتها . چون ازاین خصلتهای بد ، درون خودرا پاك کردی ، بتوبه و ریاضت ومجاهدت تجدید وضو ترا حاصل آید «من جَدَّدَ الوضوءَ جَدَّدَ اللّهُ ایمانه» .

(۱۱۲) از شبلی مگر نشنیده‌ای که گفت : «الوضوءُ انفصالٌ و الصلوةُ اتّصال فَمَنْ لَمْ ینْفَصِلْ لَمْ یتَّصِل» . اگر انفصال از مادون‌الله در وضو حاصل نیاید ، اتّصال «لِی مَعَ‌اللّهِ وَقتٌ» در نماز حاصل نیاید . «لایَمَسُّه إلاّ المُطَهَّرون» این خطاب با کسانی باشد که جزطهارتِ صورت فهم نکنند . «لایَقبَلُ اللّهُ صلوةً بِغَیرِ طَهورٍ» هیچ نماز مقبول حضرت نباشد مگر با چنین وضو و طهارت که شنیدی . چون وضو و

---

1 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲۳۸ م ‖ 4 شرط A ... U ـ R ‖ موقوفست بر طهارت A ... S طهارت است U ‖ 6 از ... دوم A ... U بآب . . . دوم طهارت باطن R ‖ 7 جستن A ... U ـ R ‖ خصال‌ذمیمه USRPMA خصلتهای‌بد HB ‖ 8 این‌خصلتها A ... U آن B ‖ کردی A ... U کند R ‖ 9 تجدید ... آید USPHBA تجدید ... آمد M تا تجرید اورا حاصل آید R ‖ 9-10 من ... گفت A ... U ـ R ‖ 11 از M ـ A ... U ‖ در وضو A ... U ـ R ‖ 12 در SRMHBA ـ UP ‖ سورهٔ ۵۶ (الواقعه) آیهٔ ۷۹ ك ‖ این R و A ... U ‖ 13 کسانی ... نکنند USPA کسانی ... صورت وبدن فهم‌نکنند B کسانی ... صورت وبدن فهم‌نکنند H کسی ... نکنند M کسانی ... که از طهارت جز وضوچیزی دیگرفهم نکنند R ‖ 14 حضرت A ... U ـ B ‖ نباشد A ... U نشود H ‖

طهارت تمام‌شد نماز حاصل آید « أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلوكِ الشَّمسِ » .

(۱۱۳) ای عزیز نماز را شرایط بسیار است : از آن یکی قبله است . اگرچه قبلهٔ قالَب این آمد که « قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وجهِك فی السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبلَةً تَرضاها » . قبلهٔ جان نه این قبله‌باشد ، قبلهٔ « لا أُقسِمُ بِهذا البَلَدِ وَأَنتَ حِلٌّ بِهذَا البَلَدِ » ؛ گویی مکّه‌باشد یامدینه ؟ مکّه هست ولیکن آن مکّه که « ص » بحر بمکّهٔ چین « کانَ علیه عَرْشُ الرحمنِ إذْلا لَیْلَ ولانهارَ ولاأرْضَ ولاسماءَ » .

(۱۱٤) دانم که ترا در خاطر آید که صلوة چه‌باشد ؟ اشتقاق صلوة از صِلتست واز صَلَّیتُ ، دانی که صِلَت چه باشد ؟ مُناجات وسخن گفتن بنده باشد با حق ـتعالی ـ که « المُصلّی یُناجی رَبَّهُ » این‌باشد . « والّذین هُمْ علی صَلاتِهم یُحافِظون ، والّذین هُمْ علی صَلاتهم دائمونَ » این ، نه آن نماز باشد که از من وتو باشد از حرکات قیام وقعود ورکوع وسجود . ازاین نمازعبدالله یُناجی بیان‌می کند که « إستِخلاءُ الطاعةِ

1 تمام . . . آید A ... U حاصل شد نماز تمام آید R ‖ سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۷۸ م ‖ 2 یکی A ... U یکی‌قیام و M ‖ 2-3 چه ... این A ... U قبلهٔ قالب R ‖ 3 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱٤٤ م ‖ 4 نه A ... U ـ R ‖ 4-5 قبلهٔ ... مدینه SPMBA لا ... توگویی که این بلد مکه‌ست یا مدینه‌باشد H لا ... گویی که این‌مکه باشد یا کعبه R قبله جان ... البلدبود توگویی این بلد مکه بود یا مدینه U ‖ 4 سورهٔ ۹۰ (البلد) آیهٔ ۲۰۱ ك ‖ 5 مکه ... بمکهٔ PHB هست بمکهٔ USMA ولیکن آن مکه است که بحریست که ص بحر بمکه R ‖ 5-6 چین . . . سماء UM چین لا ... نهار SPA حین‌لا ... نهار B لا ... نهار RH ‖ 7-8 صلتست . . . باشد SPMA صلتست دانی . . . باشد B وصلتست دانی که چه . . . باشد H صلتست دانی ... باشد R صلتست و ازتصلیه « وسیصلون سعیرا » دانی ... چه بود ... بود U ‖ 9 سورهٔ ۷۰ (المعارج) آیهٔ ۳٤ ك ۲۳ ك ‖ 10 باشد از A ... U در وجودآید ازاین R ‖ 11 ازاین‌نماز A . . . U ـ R ‖ یناجی UPM زیاجی علیه‌الرحمة چنبن R ‖ الطاعة A ... U الصلوة والطاعة R ‖

ثَمَرَةُ الوَحشةِ مِنَ‌اللهِ تعالی » گفت : حَلاوت یافتن طاعت ثمرهٔ وحشت باشد ؛ حلاوت ازفرمایندهٔ طاعت باید یافتن نه‌ازطاعت .

(۱۱۵) دریغا چه میشنوی ! «وَیلٌ لِلمُصَلّین الذینَ هُمْ عَنْ صَلاتِهم ساهون»! از مصطفی بشنو که گفت : « یَأتی عَلی أُمّتی زمان یَجتَمِعون فی المَساجِدِ ویُصَلّون ولَیسَ فیما بَینَهم مُسْلِم » . این نماز کنندگان که شنیدی ، ما باشیم . نماز آن باشد که ابراهیم خلیل طالب آنست که « ربِّ اجعلنی مُقیمَ الصلوةِ وَمِنْ ذُرّیَتی » .

(۱۱۶) ای عزیز صلوة خدا آنست که با بنده مناجات کند ، وبا بنده گوید ؛ وصلوة بنده‌آنست که باحق-تعالی- گوید . آن‌شب که مصطفی‌را -علیه‌السلام- بمعراج بردند جایی رسید که با او گفتند : « قِف » . چرا گفتند ؟ « لِأنّ اللهَ تعالی یُصَلّی » . مصطفی گفت : «وَماصلوتُه » ؟ گفت : نمازوی چگونه باشد ؟ گفتند : «صلوتُه الثناءُ علی نَفسِه سُبّوحٌ قُدّوسٌ ربُّ المَلائکةِ والرّوح» .

(۱۱۷) باش ای‌عزیز تا این حدیث که «الأنبیاء یُصَلّون فی قُبورِهم» ترا روی نماید ؛ آنگاه بدانی که چرا «صوتُ الدیكِ ، صلوتُه» آمد . «وذَکَرَ اسمَ رَبِّه‌فصَلّی»

1-2 گفت ... فرمایندهٔ A ... U حلاوت و ثمرهٔ این R ‖ 3 سورهٔ ۱۰۷ (الماعون) آیهٔ ٤ م ‖ 4 أمتی M الناس A ... U ‖ 5 مسلم UMH مؤمن SRPBA ‖ این ... کنندگان USPMHB این کنند A هان ای‌عزیز بعضی نمازکنندگان ایننند R ‖ که ... باشیم UB ما باشیم که شنیدی SPMA که نه ما باشیم H که شنیدی ما اما R ‖ 6 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٤٠ ك ‖ 8 بنده USPMHA بنده‌سخن H بنده‌راز R ‖ آنست A ... U ـ A ‖ تعالی USRPMA تعالی‌رازHB ‖ 9 رسید USRMHA برسید PB ‖ با او A ... S او را U ‖ 8-10 و صلوة ... صلوته A ... U آنست که مصطفی R ‖ 12 الانبیاء A ... U الانبیاء احیاء H ‖ 13 که . . . آمد A ... U که الصلوة هوالثناء R ‖ سورهٔ ۸۷ (الاعلی) آیهٔ ١٥ ك ‖

همین معنی باشد. از برای خدا که این کلمه را گوش‌دار؛ روزی شبلی برخاست تا نماز کند «فَبَقِیَ زماناً طویلاً، ثم صلّی؛ فَلمّا فَرَغَ مِنْ صلوتِه قال: یاوَیلاهُ واللهِ إنْ صَلَّیتُ جَحَدْتُ، و إنْ لَمْ أُصَلِّ کَفَرْتُ» گفت: اگر نماز بکنم مُنکِر باشم، و اگر نماز نمی‌کنم کافر می‌شوم. پنداری که شبلی از این جماعت نبود که «الّذین هُمْ علی صلوتِهم دائمون»؟!

(۱۱۸) صِلت راشرح شنیدی «صَلَّیتُ» را نیز بشنو. چون نماز کننده گوید: «اللهُ أکبَر»، «بَلْ نَقْذِفُ بالحقّ علی الباطِل فَیَدْمَغُهُ» اورا بخورد؛ «صَلَّیتُ» خود را در آتش افکندن باشد. چه گویی در آتش «فَیَدْمَغُهُ» شود! هیچ باقی نماند. «کان رسولُ اللهِ یُصلّی وَ فی قلبِه أزیزٌ کأزیزِ المِرْجَلْ» همین باشد. کلّاوحاشا که هیچ بنماند! پس اگر ازباطل هیچ‌نماند، همه، حقّ را ماند «أبیَ اللهُ أنْ یکون لِصاحِبِ النّفس إلَیه سَبیلاً». پروانه که عاشق آتش است قُوت ازآتش خورد، چون خود را بر آتشْ زند آتش «فَیَدْمَغُه» اورا قبول کند، نفی غیرت دهد. از همه آتش

---

1 از ... که A ... U ـ R ‖ 1-2 شبلی ... صلی A ... U شیخ شبلی رحمةالله علیه برخاست ... طویلا R ‖ 2 والله RMB ـ USPHA ‖ 3 گفت A ... U شیخ گفت R ‖ بکنم SRPHBA کنم UM ‖ 4 پنداری A ... U تو پنداری R ‖ نبود UMH بود SRPBA ‖ 4-5 سورهٔ ۷۰ (المعارج) آیهٔ ۲۳ ك ‖ 6 صلت ... نیز USMA صلوة را ... نیزشرح B صلوة راشرح شنیدی ... نیز H صلت‌را شرح اکنون ... نیز P ای‌عزیزصلوة‌را ... نیز R ‖ بشنو A ... S بشنوی U ‖ 7 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۸ ك ‖ بخورد A ... U بخود صلیت کند و R ‖ 7-8 صلیت ... درآتش USRPBA وصلت ... گویی H صلیت ... بود چه گویی درآتش M ‖ 8 باشد RMHB بود USPA ‖ شود UM ـ SRPHBA ‖ نماند SRBA ماند UPH بماند M ‖ 9 همین USRPMA همین معنی HB ‖ کان ... باشد A ... U ـ R ‖ 10 نماند SMA بماند اورا رنگ B بنماند URPH ‖ حق‌را A ... U حق R ‖ 11 که USRPMA ـ HB ‖ 12 برآتش M بمیان‌آتش SA میان‌آتش HB برمیان‌آتش UP درمیان‌آتش R ‖ دهد ازهمه M دهد USPBA دهدوهمه از H کند وهمه‌از R ‖

قوت‌خورد تا چنان شود که قوت او همه از خود باشد بی‌زحمت غیر، و وجود پروانه همه غیر است.

(۱۱۹) دریغا نمی‌دانم که چه می گویم! اندراین‌مقام، جهت‌برخیزد. هرچیز که جان‌روی بدو آرد، آن چیز قبلهٔ او شود. «فأَيْنَما تُوَلّوا فَثَمَّ وَجْهُ‌اللهِ» آنجا باشد: نه‌شب‌باشد نه‌روز. پنج اوقات نمازچگونه دریابد؟! «لَيْسَ عِنْدَ رَبّي صَباحٌ ولا مَساءٌ» همین معنی باشد. دریغا از دست راه زنان روزگار، عالمان با جهل، طفلان نارسیده که این راه را از نمط و حسابِ حلول شمرند! جانم فدای خاکِ قَدَم چنین حلولی باد!!!

(۱۲۰) ای‌عزیز شرط دیگر نمازرا نِیّت است که نماز بدان منعقد شود؛ وتو چه دانی که نِیّت چه باشد؟! ازسهل عبدالله تُسْتَری بشنو که چه گوید: «النیةُ نورٌ لِأَنّ حَرْفَ النُونِ إشارَةٌ الی النور، و حرفَ الیاء یَدُاللهِ علی عَبْدِه، و حرفَ الهاء هِدایَةُاللهِ تعالی فَإنّ النِیّةَ نَسیمُ الرّوحِ. فَرَوحٌ وریحانٌ و جنةُ نَعیم». «الأَعمالُ

1 او ... خود RM اوخود ازو USPBA اوهم از آن خود H ‖ بی‌زحمت R بلا، زحمت SMA بلازحمت UPHB ‖ 2 همه ... است A ... U هم نیست‌کردد R ‖ 3-4 هرچیز که USPMBA وهرچیز که H که R ‖ 4 جان روی UPMB روی جان SRHA ‖ بدوآرد M بدان‌آرد USPHBA بدوآورد R ‖ شود USRPMA باشد HB ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۱۵م ‖ 4-5 آنجا باشد نه‌شب باشد ونه‌روز M اینجا ... روز USPA اینجا نه‌شب ونه روز B اینجا نه‌شب ماند ونه روز H آنجا نه‌شب باشد ونه روزباشد R ‖ 6 باشد A ... U دارد R ‖ راه ... جهل A ... U ره ... وعالمان باجهل و R ‖ 7 این ... حساب UMH این راه از SA این‌را ... نمط B این‌نمط وحساب را R این‌را ازنمط وحساب S ‖ 7-8 چنین حلولی MHB چنین حلول USPA این حلول R ‖ 9 منعقد شود SRBA منعقد می‌شود H منعقدباشد M درست‌شود UP ‖ 10 باشد SRMHBA بود UP ‖ چه A ... U – M ‖ 12 الروح RMH ریح الروح SA الریح B الروح والریحانUP ‖ 1-12 الاعمال بالنیات A ... U – R ‖

بالنِیّات» همین معنی باشد . نیّت ازعالمِ کسب نباشد ، ازعالم عطا وخلعت الهی‌باشد . وازاینجا بود که بِشرِحافی برجنازهٔ حسن‌بصری نمازنکرد «وقال: لم تَحْضُرْنی النِیّةُ» گفت : نیّت هنوز حاضر نیست . و طاوس الحزین را گفتند ؛ از بهر ما دعایی بکن « فقال ؛ حتّی أجِدَ لهُ النِیّةَ » گفت : باشید تانیّتِ دعا کردن بیابم .

(۱۲۱) ای عزیز ازاین خبر چه فهم کرده‌ای که « بَیْنَ العَبْدِ و بَیْنَ الـکُفْرِ تَرْکُ الصَلوةِ » ؟ «اللهُ أکبر» نیّت شنیدی ، اکنون فاتحة الکتاب را نیز گوش دار که مصطفی ع.م. گفت : «لاَصلوةَ إلاّ بفاتِحة الکتاب» . ای‌عزیز ! هر گز دراستقبال « إنّی ذاهبٌ الی ربّی » رفتی ؟ هر گز در«الله اکبر» که گفتی وجودِ مُلك ومَلکوت را محو دیدی ؟ هر گز در تکبیر ، اثبات بعد المحو دیدی ؟ هر گز در « الحمدُالله کثیراً » شکر کردی بر نعمت اثبات بعدالمحو ؟ هر گز در «سُبْحانَ الله» مُنَزّهیِ او دیدی ؟ هر گزدر « بُکرَةً » بدایت آدمیان دیدی ؟ هر گزدر «أصیلا » نهایتِ مردان دیدی ؟ « فَسُبْحانَ اللهِ حین تُمْسُونَ وحینَ تُصْبِحون » باتو بگوید که « یولِجُ اللّیلَ فی النَهارِ ویُولِجُ النَهارَ فی اللّیل » چه معنی‌دارد .

1 همین ... الهیA ... U این... عطا H ‖ 2 بشرحافیA ... U ابن‌سیرین B ‖ 3 نیستUSPMA نیامده‌است RHB ‖ الحزین USPMA الحرمین RHB ‖ دعایی‌بکن SMA دعا کن RHBدعایی کن UP ‖ 4 بیابمURPMHB یابم SA ‖ 5 کرده‌ایA ... U کرده‌اید H ‖ 6 الله... اکنونUSPMHA الله ... ونیت‌را شرح شنیدی B نیت‌شنیدی R ‖ را ... دارSMHBA را... بشنوUP گوش‌دار R ‖ 8 انی ... ربیA ... U قبلهٔ انی ... سیهدین R ‖ که ... وجود UPMHB که گفتی SA ـ R ‖ 8-9 ملکوت را ... درتکبیر R ملکوت... تکبیر M ملکوت... تکبیرا کبیرا USPHAملکوت ... درتکبیر B ‖ 9-10 المحو... کردی A ... U الموت ...دیدی R ‖ 10-11 هر گز... دیدیUSPMBA دیدی... دیدیH ـ R ‖ 11 آدمیان USPMA مردانHB مریدان R ‖ 10-11 سورهٔ۳۳(الاحزاب)آیهٔ ۴۲م ‖ 12 دیدی A ... U شناختی آنگاه R ‖ سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۱۷م ‖ 12-13 سورهٔ ۳ (آل‌عمران)آیهٔ ۲۷م ‖

(۱۲۲) هرگز بعد از این احرام گرفتی که «وَجَّهْتُ وجهِيَ للذی»؟ هرگز پای «وجهی» را دیدی که درمیان دریای «لِلّذی» غرقه‌شده؟ هرگز در «فَطَرَ» خودرا گُم دیدی؟ هرگز در «السّموات و الأرضَ» دو مقام را دیدی؟ «فَلاٰ أُقسِمُ بِما تُبصِرُونَ وَمالاٰتُبصِرونَ» این باشد. هرگز در «حنیفاً مِلّةَ ابراهیمَ» را دیدی که گفت: «وَما أنا مِنَ المُشرکین»؟ اینجا بدانی که بامصطفی ـعلیه‌السلام‌ـ چرا گفتند که «إتَّبِعْ مِلّةَ ابراهیمَ». هرگز در «مُسلِماً» إستِغفار از قول کردی؟ هرگز در «وما أَنا مِن المُشرکین» خود را دیدی که دست بر تختهٔ وجود تو زدند تا فانی گردی؟ درآن حالت پس در مشرکین، صادق شدی. چون مرد در «وما أَنا مِنَ المشرکین» نیست شد، مُشرِکِیّت اینجا چه کند؟ «کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ» مشرك کجا باشد؟!

(۱۲۳) پس دیدی که «إنّ صَلوتی‌وَ نُسُکی‌وَ مَحیایَ‌وَ مَماتی لِلّهِ ربِّ‌العالمین» پیش

1–2 هرگز ... میان A ... U بعد ... گرفتن ... دریاء ... که در R ‖ 1 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 2 دریای ... فطر USPBA دریای للذی غرقه است . . . فطر H یاءالذی . . . فطرت M دریای‌الذی غرقه‌است یانه و ... فطر R ‖ 3 هرگز... دیدی A ... U درالسموات ... دیدی که R ‖ 3–4 سورهٔ ٦٩ (الحاقة) آیهٔ ۳۸ ك ‖ 4 ابراهیمرا A ... U ابراهیمخلیل M ‖ 5 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 6 سورهٔ ٤ (النساء) ۳ (آل عمران) آیهٔ ٦۷،۱۳۵ م ‖ 6 ـ7 قول ... خودرا URPM قول ... خدا SA قول ... خدایرا B قول قبول ... خدایرا H ‖ 7–8 که . . . حالت UMBSHA که . . . زند... حالت که ... زد ... حالت P تادست برتوآید وترا فانی‌گرداند R ‖ 9 مشرکیت USRPHA در مشرکیت B مشرکت M ‖ سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ٢٦ م ‖ 8–9 در ... فان A ... U چون در مشرکین نیست شدند شرکت اینجا چگونه ماند وچه‌کند ... فان فانی شود R ‖ 11 دیدی A ... U بینی R ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱٦۲ م ‖ 11–1 پیش ... آمد M ازین ناطق ... آمد USPA پیش ازناطق ... آمد B پس‌ازناطق ... آمد H پیش ازتوگویا وناطق‌آید ودل‌وزبان توگویاآید R ‖

از تو ناطق وقت آمد ، و دل تو زبان او آمد ؛ پس زبان مستنطق و گویا آمد ؛ پس بگفتن « ربِ العالمین » روی تقلید دیدی . « لاشریكَ لَهُ » خود ، معنی این حدیث با تو بگوید . اگر گوش داری تمامی این در « وَ بِذلِكَ أُمِرتُ » بدانی و بشنوی . هرگز دیدی « وَأنا أوّلُ المُسْلمین » ترا مسلمانی آموخت ؟ پس « أعوذُباللهِ » دراین مقام درست باشد . بدایت « بِسمِ اللهِ » گفتن ضرورت باشد . « الرَّحمنِ الرَّحیم » مُهر صفات اوست که برذات نهد ؛ چون نقش که تو بر درِ درگاه نهی ، او آن مُهر بنهاد . پس « الحمدُلله » شکر است بر ترتیب . « الرَّحمنِ الرَّحیم » بعد از الله ، یعنی صفات و ذات « رَبِ العالمین » مُهر دیگر که با « الله » زیبا باشد . چنانکه « الرَّحمنُ الرَّحیم » بالله زیبا بود ، پس الله وبالله یکی گردد . « الرحمنُ الرحیم » اینجا تکرار

1 مستنطق ... آمد USPMBA منطق ... آمد ‖ مستنطق آمد R ‖ 2 بگفتن SMA بگفتی B درگفتن R–UPH ‖ 2-3 روی ... با SBA روی قاب ... با H روی ... له معنی‌این حدیث‌خود با M روی ... له‌معنی ... با UP درآید که لاشریك ... با R ‖ 3 در SMA همه‌در RB همه‌از H ازP‌U ‖ 3-4 بدانی وبشنوی R– A ... U ‖ 4 دیدی A ... U – R ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١٦٣ ك UPM « وما إنا من‌المسلمین » سورهٔ ١٠ (یونس) آیهٔ ٩ م SRHBA ‖ 4-5 آموخت ... باشد SMA آموخت یانه ... مقام‌گفتن ... باشد HB آموخت یانه ... بود UP آموخت یانه ... مقام‌برهمه سیر کرده است پس‌هیچ شریك نمانده باشد درین مقام اعوذبالله ... باشد R ‖ 5 بدایت A ... U آنگاه R ‖ 6-7 نهد . . . بنهاد UP نهدچون وی نقش باشد کار تونکند درمهرنهادن SA نهد که چون وی نفس‌بود ودرکار تو کند واوآن مهرنهادت B نهد که چون نفس‌وی بود ودرکار توکند H نهد چون وی نقش بودکار تو کند برمهرنهادن M 〈درهامش M : چون‌نقش تو بردرخود نهد اوآن مهر〉 بشریت نهد که چون‌در نفس بشریت مهربرکار نهد R ‖ 7-8 پس . . . مهر UM پس ... بجزآن الله ... مهری SA پس . . . بجزالله ... مهری B پس بجز ... صفات رب ... مهری H پس ... است ترتیب . . . مهری P الحمدلله شکراین را درآید الرحمن ... ازخزانهٔ الله ... العالمین R ‖ 8 بالله زیبا UMB بالله وبنا SA بالله زیبا RPH ‖ 9 زیبابود URPHB ربناباشد SA زیبا باشد M ‖ 8-9 مهر ... پس A ... U اورا خلعت دهد پس اینجا R ‖ وبالله HB ولله USRPMA ‖

ضرورت باشد.

(۱۲۴) دریغا هیچ فهم نخواهی کردن! «مالِكِ یَوْمِ الدِّین» دنیا را در آینهٔ آخرت بیند که آخرت را در دنیا جای نیست. ای عزیز! ازسورت فاتحه اگر هیچ شراب طَهور نوش کردی، از دست «وَ سَقاهُمْ رَبُّهم شراباً طَهورا» ممکن باشد که بدانی که چه گفتم! پس، از آن مست شوی؛ پس، از آن هشیار گردی. «إیّاكَ نَعْبُدُ» را کمر بندگی بندی، واز حال گذشته یاد آری؛ «إیّاكَ نَسْتَعین» بگفت درآید. پس، طمع ترا در رباید که روی جمال وفضل دیده باشی. «إهدِنا الصراطَ المُستَقیم» بگویی.

(۱۲۵) پس ازرفیقان که باتواز آن شراب می‌خوردند یاد داری. گویی: «صِراطَ الذین أنعَمْتَ علَیْهِم». پس مَحْرومان و مَهجوران را بینی بر دربمانده؛ چون خلق بردر وتو درون خانه نشسته، «غیرِ المَغضوبِ علیهم» بگویی. پس، معلوم تو شود

1 باشد RMHB بود USPA ‖ 2 کردن SRMHBA کرد UP ‖ دنیا A ... U دانی که چه باشد دنیا R ‖ 3 بیند URPH بینند SBA ببیند M ‖ که USPMBA و RH ‖ جای A ... U جا P ‖ نیست A ... U نیست وآخرت در دنیا نتوان دید R ‖ 3-4 از . . . شراب UP اگر از ... فاتحه شراب SRHBA ازسورت ... شراب M ‖ 4 کردی A ... U کرده‌ای یانه R ‖ سورهٔ ۷۶ (الانسان) آیهٔ ۲۱ م ‖ ممکن A ... U ای اگر نوش کرده‌ای ممکن R ‖ 5 پس . . . کردی A ... U وچون هشیار گردی این‌بریان درآید R ‖ 6 کمر ... آید USPMA کمربندی اگرحال ... آید HB کمر بندگی در ... آوری ... نستعین آید R ‖ 7 در ... فضل SMBA در ... وصل H بر . . . فضل UP در ... داشت ازآنکه . . . وصال R ‖ 9 ازآن RPMHB آن USA ‖ داری A ... U آوری R ‖ 9-11 گویی . . . تو شود R گویی ... چون حلقه تو شد SA گویی ... چون حلقه . . . تو شد B چون حلقه . . . تو H گویی . . . محرومان و محجوبان . . . چون حلقه . . . تو شود UPM ‖ 11 بگویی A ... U یاد آری R ‖

که «لاصَلوةَ إلاّ بِفاتِحَةِ الکتاب» چه معنی‌دارد . نماز بی‌فاتحه درست نباشد ؛ وفاتحه اینست که شنیدی . چرا با خود لاف زنی که من نیز نمازمی کنم ؟! هَیْهات هَیْهات !

عمرخود بباد بیگانگی برمده . آشنائی را ساخت باش :

بفکندنیست هر آنچه برداشته‌ایم

بستردنیست هر آنچه بنگاشته‌ایم

سودا بودست هرآنچه پنداشته‌ایم

دردا که بعشوه عمر بگذاشته‌ایم

(۱۲۶) رکن سوم ای‌عزیز زکاة است که مصطفی «علیه السلام» بیان کرد و گفت : « الزَکوةُ قَنطَرَةُ الإسْلام» . آن طایفه که مال دارند و زکوة مال برایشان واجب‌آید ، خود علم آن و کیفیّت آن دانند ؛ أمّا ندانم که « إنّما الصَدَقاتُ لِلْفُقراءِ والمَساکین» ازاین هشت گروه تو چه فهم کرده‌ای که درعمری یکی بدست نیاید ؟

1 نماز . . . وفاتحه SMHBA. نماز . . . نبود وفاتحه UP راستست که نماز بی‌فاتحه چنین که که شنیدی نباشد وفاتحه از فتوح گرفته‌اند R ‖ 2 نماز A ... U لاف R ‖ می کنم URMHB کنم SA کردم P ‖ 3 مده ... باش M مده ... کن SBA مده ... ساخته کن چنانکه گفت H دادی اکنون . . . ساخته کن UP مده . . . ساخته کن چنانکه گفت R ‖ 4 بفکند SMHBA افکند P وافکند R افکنده U ‖ 5 بسترد A ... U استرد R ‖ آنچه SRMHBA چه UP ‖ 4-5 بفکند ... بنگاشته‌ایم USPHBA بسترد ... داشته‌ایم RM ‖ 6 بود A ... U بر B ‖ 6-7 سودا . . . بگذاشته‌ایم A ... U دردا ... پنداشته‌ایم H ‖ 8 ای ... که RPMHB زکوة است که SA زکوة است ای عزیز که U ‖ بیان A ... U چنین بیان R ‖ 9 و زکوة URPHB که زکوة SA زکوة M ‖ 10 خود . . . آن USPMBA خود علم H علم آن R ‖ 10-11 ندانم ... از USPMBA نمی‌دانم ... از H اما که . . . چیست R ‖ سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۶۰ م ‖ 11 که USPMBA ازاین قومی H این قوم R ‖ عمری A ... U عمر M ‖

این جماعت هشت گانه که علما گویند دیگر باشند ، وآن جماعت که محققان گویند وایشانرا خواهند دیگر .

(۱۲۷) این جهان اگرچه ازبهر اولیای خدا آفریدند امّا ایشان خودرا بدنیا وباکسب ندهند . ازز کوة خدا که اصل وفرع ، هردوخود ازبهر وجود ایشان ظاهر شد ؛ نصیبی بهریك باید دادن تا مدار وقرار قالب ایشان باشد . امّا این گروه که مال وز کوة دادن نعت ایشان باشد ایشان راخود مال نباشد ، ایشان را علم لدنّی باشد که «لا کَنْزَ أَنفعُ مِنَ العِلْم» . ازآن کنز وعلم ورزق که ایشان‌را دهند «وَمَنْ رَزَقْناهُ مِنّا رِزْقاً حَسَناً» ، هم قرینان وهم صحبتان ومریدان را ازآن ز کوتی ونصیبی دهند که «أَلعِلمُ لایَحِلُّ مَنْعُهُ» ؛ آن بقدر حوصلهٔ خلق نثار کنند ، و این آیت را کار بندند «وَ مِمّا رَزَقْناهم يُنفِقون» .

1 این SA ازین UPMHB امااین R ‖ گویند A ... U می گویند R ‖ دیگر ... آن UPMH دیگرباشد وآن SBA ایشان بسیارباشند واما ازآن R ‖ 2 وایشان‌را ... دیگر USPMBA ایشانرا خوانند دیگر H ایشان کم باشند R ‖ 3 اولیای خدا آفریدند USPHBA اولیا خدا آفرید RM ‖ 4 با ... فرع USPMHA باکسب وبادنیا ... فرع B بادنیا ... اصلست وزکوة ومال که‌فرعست R ‖ 5 نصیبی بهریك UMHB یکی SPA زکوة اصلی‌وقت حال ایشان میدان که قرار روح بدان باشد از زکاة فرعی نیز نصیب R ‖ وقرار RHBA ـ USPM ‖ 5 ـ 6 این ... ایشانرا USPMBA این دو H زکوة مال که بدیشان میدهند ایشانرا صفت و نعت ایشان که شنیدی و این قوم را R ‖ 6 لدنی MB آخرتی USRPHA ‖ 7 کنز SRMHBA کثیر UP ‖ از ... دهند SMA از ... علم رزق ... دهند B ازآن کنز علم ورزق ایشانرا دهند H ازآن گفتن وعلم ... دهند P یعنی ازآن گنج رزق‌ایشانرا دهند که R ازآن کثیر وعلم ... دهند U ‖ 7ـ8 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۷۵ك ‖ 8 زکوتی ونصیبی A ... U زکوة ونصیبی R ‖ 9 آن A ... U زکوة که ازآن علمست وجز هر کسی‌آنرا R ‖ بقدر RMB برقدر USPHA ‖ حوصلهٔ ... نثار PB حوصلهٔ . . . ایثار USMHA حوصله خود بر خلق ایثار R ‖ بندند A ... U ببندند که R ‖ 10 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۳ م ‖

(۱۲۸) خَلق از معرفت گنج «کُنتُ کَنزاً مَخفیّاً فَأحبَبتُ أن أُعرَفَ» نصیبی دهند وهم صحبتانرا. امّا عموم خلق‌را ازدعای ایشان وازبرکت ایشان، ازبلاها واز رنجها خلاص دهند. وروز قیامت نیز زکوة رحمت خدا نِثار کنند؛ هریکی هفتاد هزار محجوب مستحقِ عقاب را اهل بهشت گردانند. هان! توچه دانی که زکوةِ «کُنتُ کَنزاً مَخفیّاً» چیست؟ آن گنج رحمت است که «کَتَبَ رَبُّکُم علی نَفسِهِ الرَّحمَةَ». پس زکوة این گنج کرا دهند و که خواهد ستدن؟ دریغا «وما أرسَلناكَ إلّا رَحمَةً لِلعالمین» خود گواهی میدهد مراین سخن را. پس مصطفی ـعلیه السلامـ آن رحمت را قسمت کند بر خُصوص امّت و خصوصِ خصوص که «هُوَ الذی أنزَلَ السَّکینَةَ فی قلوب المؤمنین» تا ایشان قسمت کنند برعموم خلق که «شَرُّالنّاسِ مَن أکَلَ وَحدَه». تا هر که در عصر او بود، در دنیا و آخرت از نصیبی از آن رحمت خالی نباشد. و پیش از این زکوةِ این کلمات آن عزیز را نتوان دادن که دلها

1 خلق USPMA خلق‌را HB آنچه درصدد سینهٔ ایشان ازفتوح روحی پدیدآید ازآن زکوة برخلق ایثار کنند که زکوة اصلی باشد و خلق را R ‖ نصیبی A ... U هریکی را نصیبی R ‖ 2 وهم USPMHA مرهم B خصوصا R ‖ را ازدعای A ... U ازبرکت R ‖ 3 دهند A ... U یابند R ‖ رحمت خدا A ... U راحمت R ‖ نثار P ایثار A ... U ‖ هریکی MHB هریکی را SA هریك را UP وهر یکی R ‖ 4 عقاب‌را MHB عقوبت‌را USPA عقاب‌را از R ‖ 5-4 هان‌تو ... آن R تو ... از A ... U ‖ 6-5 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١٢ ك ‖ 6 کرا ... دریغا UPMB اکر... دریغا SA کرا ... خواهدشد دریغا H کرا دهند محجوبانرا دهند که R ‖ 7-6 سورهٔ ٢١ (الانبیاء) آیهٔ ١٠٧ ك ‖ 7 مراین A ... U مرین R ‖ 8 امت USRPMA ـ HB ‖ وخصوص‌خصوص SMA وبرخصوص‌الخصوص HB ـ URP ‖ 9-8 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ٤ م ‖ 9 تا ایشان USRMBA ایشانرا H با ایشان P ‖ بر... که A ... U امانصیب عموم‌را یك جهت دیگرویك نوع دیگر آمد که R ‖ 11-10 تا ... نباشد A ... U بدترین خلق آنند که دریك مقام‌ایستند وتنها خورند R ‖ 11 وپیش ... عزیزرا USPMBA وپیش ... عزیز H ای‌عزیز پیش ... زکوة «کنت کنزا مخفیا» بعموم خلق R ‖

برنتابد، وخاطرها در ورطهٔ هلاك افتد. واین هنوز یك نصیب است ازصدهزار نصیب «ما صَبَّ اللّهُ فی صَدْری شیئاً إلاّ وَ صَبَبْتُه فی صَدْرِ أبی بَكْرٍ» ! اما نوش می کن، «فَهَلْ مِنْ مَزید» می‌طلب.

(۱۲۹) رکن چهارم ای‌عزیز صَوْمست؛ وصوم‌درشرع عبارتست از امساك طعام وشراب که روزهٔ قالب‌است. امّاصوم‌درعالم حقیقت، عبارتست ازخوردن طعام‌وشراب؛ کدام‌طعام؟ طعام «أبیتُ عِند ربّی». کدام شراب؟ شراب «وَ کَلَّمَ‌اللّهُ موسی تکلیماً» این‌را صوم معنوی خوانند، روزهٔ جان باشد؛ این صوم خدا باشد که «الصّومُ لی». چرا؟ زیرا که در این صوم جز خدا نباشد که «وأنا أجزی بِه» همین معنی دارد. چون این صوم خدایی باشد، جزای این صوم جز خدا نباشد که «و أنا أجزی به یعنی أنا الجزاءُ».

(۱۳۰) از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: «الصومُ الغَیْبَةُ عن رُؤْیَةِ ما دونِ اللّهِ لِرُؤْیةِ اللّهِ تعالی». صوم ما دون الله را بیان می کند. مریم می گوید که «إنی نَذَرْتُ للرَّحمنِ صَوماً» که افطار آن جز لِقاءُ اللّهِ تعالی نباشد. مصطفی

1 نتابد ... افتد A ... U نیابند. . افتند I ‖ واین USPMBA این H واکل‌وحده دانی که چیست؟ این‌رنج ارکان ظاهرست که گفتیم اما این R ‖ 2 ما A ... U که ما R ‖ 2-3 نوش می ... طلب A ... U گوش کن... می گویی R ‖ 3 سورهٔ ۵۰ (ق) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 5 طعام وشراب A ... U طعام‌و شراب+وسقاهم ربهم‌شرابا‌طهورا R ‖ 6 سورهٔ ۲٦ (الشعراء) آیهٔ ۷۹ ك ‖ سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱٦۳ م ‖ 7 راصوم USPMA راصوم صوم R صوم‌را صوم HB ‖ خوانند USPMA خوانند و HB گوید که R ‖ باشد M باشد که USPA باشد و RHB ‖ 7–9 الصوم ... که M الصوم لی وانا اجری به SA جزای این ... که الصوم‌لی HB الصوم ... اجزی‌به UP الصوم R ‖ 13 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۳۵ م ‖ که A ... U صوم مادون‌الله این‌باشد R ‖ لقاء A ... U بلقاء B ‖

-علیه‌السلام- ازاینجا گفت: «لِلصائم فرحَتان فَرْحَةٌ عِند إفطاره وفَرْحَةٌ عند لقاءِ ربّه» دریغا از خبر «صوموا لِرُؤْيتهِ وأفطروا لِرُؤْيته» چه فهم کرده‌ای؟ و ازآن صوم چه خبر شاید دادن؟ که ابتدای آن صوم از خدا باشد، وآخر افطارآن بخدا باشد. «الصَوْمُ جُنَّة» سپر و سلاح صوم بر گیر. گاهی صایم باش، وگاهی مُفطر که اگر همه صوم باشد، محرومی باشد؛ واگر همه افطار باشد، یك رنگی باشد. مگر که مصطفی -علیه السلام- از اینجا گفت: «مَنْ صام الْأَبَدَ فَلا صِيام لَهُ». صایم ابد خود یکی آمد که «الصَمَد» نعت‌اوبود. «وهو يُطْعِمُ ولا يُطْعَم» این معنی‌بود. صایم‌الدهر اوبود -جلّ جلاله- دیگرانرا فرموده است که «صوموا ساعةً وأَفْطِروا ساعةً» تا خود صوم هر کسی ازچیست وافطار هر کسی بچیست. شنیدی که صوم چه‌باشد.

(۱۳۱) رکن پنجم حج است «وَ لِلّهِ عَلَى النّاس حَجُّ البَيْتِ مَن استطاعَ إليه سَبيلاً». ای‌عزیز بدانکه راه خدا نه‌ازجهت راست‌است ونه‌ازجهت چپ، ونه بالاونه زیر، ونه دور ونه نزدیك؛ راه خدا دردلست، ویك قَدَم است: «دَعْ نَفْسَك وتعالَ». مگر ازمصطفی -علیه‌السلام- نشنیده‌ای که اورا پرسیدند: «أينَ الله» خدا کجاست؟

2 ازخبرA ... U ازین‌خبر H || 3 ابتدای‌آن‌صوم RHB ابتدای ...آن SMA ابتدا آن‌صومUP || وآخر USRPMA ـ HB || 4 سپر ... صوم USPMA سپر وسلاح HB ای عزیزسپر ... صوم R || گاهی A ... U وگاه H || 5 محرومی SPM محروم URHBA || رنگی B ـ A ... U || باشد A ... U بود B || مگر که A ... U چنانکه R || 7 نعت اوبود SMA نعت اوآمد HB نعته باشد UP نعت او باشد R || سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١٤ ك || 7-8 وهو ... جلاله USPMA ـ HB واورا پناه‌نباید ونباشد بغیری R || 8 تاخودMHB تاUSPA این‌باشدالناس‌لباس‌ای‌عزیزتاخود R || 9 کسی‌از USRPMA کسی را B یکی H || هر کسیA ... U هریکی H || باشدUSRPBA باشدای‌عزیز M باشد هان‌دریاب‌وهل‌من مزید میگوی R || 10-11 سورهٔ ٣ (آل‌عمران) آیهٔ ٩٧ م || 11 بالاونه A ... U ازبالاو H || 12 ویك ... است A ... U ـ R || 13 اورا USPMA ویرا HB گفت چون‌ازو R ||

فقال : ـعلیه السلام ـ « فی قُلُوبِ عِبادِهِ المُؤمِنین » گفت : در دل بندگان خود . « قَلْبُ المؤمِنِ بَیْتُ الله » این باشد . دل طلب کن که حجّ ، حجِّ دلست . دانم که گویی : دل کجاست ؟ دل آنجاست که « قَلْبُ المؤمن بَیْنَ اِصْبَعَیْنِ مِنْ أصابعِ الرّحمن » .

(۱۳۲) ای عزیز حجِّ صورت ، کار همه کس باشد ؛ امّا حجِ حقیقت نه کار هر کسی باشد . درراه حجّ زر وسیم باید فشاندن ، درراه حقّ جان ودل باید فشاندن . این کرا مسلّم باشد ، آنرا که از بند جان بر خیزد . « مَن اْستَطاعَ الیه سَبیلاً » این باشد .

(۱۳۳) ای عزیز این کلمه را گوش دار . عمر خطّاب ـرضی الله عنه ـ بوسه بر حجرالاسود می‌داد ومی گفت : « إنَّكَ حَجَرٌ لا تَضُرُّ وَلا تَنفَعُ لَوْلا أنی رَأَیتُ رسولَ الله ـصلّی اللهُ عَلَیه وسلَّم ـ قبَّلَكَ لَما قَبَّلْتُكَ » گفت : مصطفی‌را دیدم که برین سنگ بوسه داد ، و اگرنه من ندادمی . امیرالمؤمنین علی ـرضی الله عنه ـ گفت : « مَهلاً یا عُمرُ بَلْ هُوَ یَضُرُّ وَیَنفَعُ » آن عهد نامهٔ بندگان خدا در میان اینست که « مَن اتَّخَذَ عند

2 دل A ... U ای عزیز دل R ‖ 3 دل ... که A ... U ـH ‖ 4 الرحمن A ... U الرحمن ازین‌دست واصابع چه فهم کردی یکی‌اصابع ملکی که درعالم کثیف است وآن‌دیگری ملکوتی که در عالم علویست می‌شناسی R ‖ 6 راه ... حق SMHBA راه . .. فشاند ... حق UP راه ... این .. اما در راه آن حج R ‖ 7 این USPMHA ـ B واین R ‖ 7ـ8 من ... این A ... U دانکه من ... حاصل آید این R ‖ 7 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۹۷ م ‖ 9 ای عزیز A ... Uـ R ‖ 10 الاسود A ... U اسود R ‖ ومیA ... U می‌و R ‖ 11ـ12 بر... داد SMA بر... می‌داد RB برتوبوسه می‌دادUPH ‖ 13 اینست RMHBآنست USPA ‖ 13ـ1 سورهٔ ۱۹ (مریم) آیهٔ ۸۷ ك ‖

الرَّحمن عهداً » . آن بوسه ، بر روی عهدِ ازل می‌دهند نه برسنگ . دریغا « الحَجَرُ الأسْوَدُ یمینُ‌الله فی أرْضه » اورا دست خدا خوانند ، و تو اورا سنگ سیاه بینی ! ای‌عزیز آنچه موسی -علیه‌السلام- طالب ومشتاق کوه طور سینا بود ، آن کوه سنگ نبود بلکه حقیقت آن سنگ بود « و أنَّ المساجِدَ لِلّه فلا تَدْعُوا مَعَ‌اللهِ أحداً » . جمال کعبه نه دیوارها و سنگهاست که حاجّیان بینند ، جمال کعبه آن نور است که بصورت زیبا درقیامت آید ، وشفاعت کند ازبهر زایران خود .

(۱۳٤) ای عزیز هر گز در عُمر خود یك بار حَجِّ روح بزرگ کرده‌ای که « الجُمْعَةُ حَجُّ المساکین» ؟ مگر که این نشنیده‌ای که بایزید بسطامی می‌آمد ، شخصی‌را دید گفت : کجا میروی ؟ گفت « إلی بَیْتِ‌الله تعالی » . بایزید گفت : چند درم داری ؟ گفت : هفت درم‌دارم . گفت : بمن‌ده وهفت بار گرد من بگرد ، وزیارت کعبه کردی . چه می‌شنوی !!! کعبهٔ نورِ « أوّلُ ما خَلَقَ اللهُ تعالی نوری» در قالب

---

1 آن ... میْدهند M آن ... می‌دادند SA آن . . . می‌داد B آن ... برعهد ... می‌دهند H مصطفی‌آن ... میدهد P آن ... عهدنامهٔ می‌دهند R آن ... میدهد U ‖ دریغا A ... U ای‌عزیز R ‖ 2 خوانند SRPMHB خواند A می‌خواند U ‖ 2-3 اورا . . . ای عزیز USPBA اورا ... سنگ بینی ای‌عزیز H اورا ... سیاه ای‌عزیز M دانی که این دست کدامست که «وأیدناه بروح‌القدس» روحست در کالبد بشری وحجر این کالبد میدان و R ‖ 3-4 کوه ... بود RMB کوه ... نبود حقیقت ... بود SA سنگ‌نبود حقیقت ... بود که H کوه سنگ نبود P کوه وسنگ نبودحقیقت ... بود U ‖ 4 سورهٔ ۷۲ (الجن) آیهٔ ۱۸ ك ‖ 5 جمال ... بینند M جمال ... نه‌دیباها وسنگها ... USPHA جمال ... نه این دیوارها . . . بینند B مراد جمال ... می‌بینند R ‖ 6 آید ... کند USPMBA آید و شفاعت H بوجود آید ... کند R ‖ از URPMHB او از SA ‖ خود A ... U کعبهٔ خود کند H ‖ 7 بار ... بزرگ SMHA باری ... اعظم UPB بار روح کرده یاروح بزرگی‌طوف R ‖ 9 یزید USPHBA یزید را M شهقه بزد و تبسمی گردد R ‖ 10 زیارت A ... U طواف R ‖ 11 کعبهٔ . . . در USMBA نور کعبه ... در PH کعبه ... میدان‌در R ‖

بایزید بود ، زیارت کعبه حاصل آمد :

محراب جهان جمال رخسارهٔ ماست
سلطان جهان در دل بیچارهٔ ماست
شور و شر و کفر و توحید و یقین
در گوشهٔ دیدهای خون خوارهٔ ماست

(۱۳۵) درهر فعلی و حرکتی درراه حجّ ، سرّی وحقیقتی باشد ؛ اما کسی که بینا نباشد خود نداند . طواف کعبه و سعْی و حَلق و تجرید ورَمی حجر و اِحرام و اِحلال وقارِن ومُفْرد و مُتمتع در همه احوالهاست « وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائرَاللّه فإنّها مِنْ تَقْوَی القُلوب » . هنوز قالبها نبود ، و کعبه نبود که روحها بکعبه زیارت می کردند « وأذِنْ فی الناس یأتوكَ رجالا » . دریغا که بشریّت نمی گذارد که بکعبهٔ ربوبیّت رسیم ! و بشریّت نمی گذارد که ربوبیّت ، رخت بر صحرای صورت نهد ! هر که نزد کعبهٔ گِل رود خود را بیند ، و هر که بکعبهٔ دل رود خدا را بیند . انشاءالله

1 زیارت کعبهA ... U طواف کعبهازو R ‖ 2 جمال‌رخسارهٔA ... U ابروی‌جانانهٔH ‖ 4 و کفر R شرك و کفرA ... U ‖ 6-7 که ... نداند SMA باید که بیناباشد خودبداند که SPB باید که بینا باشدخود بدانکهH باید که خودبینا باشد وبداند که R ‖ 7 کعبه ... رمی USPMA وسعی ورمی B کعبه ... وسعی ورمیH وسعی وخلق وتجرید روحیو R ‖ 8 قارن ... ست M قرآن ... ست USA ومفرد ... ومفرد در ... ست B قرآن ومفرد در... ست H قارن وافراد ... ست P قارن ومفرد R ‖ 8-9 سورهٔ ۲۲ (الحج) آیهٔ ۳۲ م ‖ 9 قالبها A ... U قلبها R ‖ و کعبه نبود A ... U ودرهمه احوال بودن چه‌باشد وچه تمثیلست وچون دراندرون خود این‌همه یافت داند که کعبه چه باشد وماخود همه درتشبیه وصورت بمانده‌ایم این‌احوال چون‌دانیم باش‌تاترا این‌احوال روی‌نماید و R ‖ که HB که در USRPMA ‖ 10 سورهٔ ۲۲ (الحج) آیهٔ ۲۷ م ‖ که‌بشریت USPMBA بشریت RH ‖ 11 رسیمA ... U رسم M ‖ 11-12 ربوبیت ... رود USMHBA رسد P رخت‌برصحرا نهد ... رود R ‖

تعالی که بروزگار دریابی که چه گفته میشود! انشاءالله که خدا ما را حجِ حقیقی روزی کند.

تمهید اصل سادس

< حقیقت وحالات عشق >

(۱۳٦) ای عزیز این حدیث را گوش دار که مصطفی ـ علیه السلام ـ گفت: «مَنْ عَشِقَ وَعَفَّ ثُمَّ کَتَمَ فماتَ ماتَ شهیداً». هر که عاشق شود و آنگاه عشق پنهان‌دارد وبر عشق بمیرد شهید باشد. اندراین تمهید عالمِ عشق راخواهیم گسترانید. هرچند که می کوشم که ازعشق در گذرم، عشق مرا شیفته و سرگردان می‌دارد؛ و با این‌همه، اوغالب می‌شود ومن مغلوب. با عشق کی توانم کوشید؟!

کارم اندر عشق مشکل می‌شود   خان و مانم در سر دل می‌شود
هرزمان گویم که‌بگریزم‌زعشق   عشق پیش ازمن بمنزل می‌شود

(۱۳۷) دریغا عشق فرضِ راه است همه کس را. دریغا اگرعشقِ خالق‌نداری باری عشق مخلوق مهیّا کن تا قدر این کلمات ترا حاصل‌شود. دریغا ازعشق چه‌توان

1 انشاءالله A ... U آری باشد R || حقیقی USRPMA حقیقت HB || 5 دار A ... U کن R || گفت SRMHBA میگوید UP || 6 شهیدا A ... U شهیدا وقال افضل الزهد جفاءالزهد R || 7 بر ... اندراین A ... U در ... در R || گسترانید A ... S گسترانیدن U || 8 کوشم ... گذرم RMH کوشم ... گذریم USPBA || مرا A ... U ما را R || 9 با این B با A ... U || کی توانم کوشید UPM که تواند کوشید SA کی تواند کوشید RB کی تواند کشیدن H || 10 اندر عشق USRPMA من از عشق تو HB || خان ومانم SRMHBA نام وننگم UP || 11 هر ... گویم SRMHBA من همی خواهم UP || 12 دریغا ... کس‌را SMHA عشق فرضست همه کس را B دریغا ... کسی را UP عشق فرضست همه‌را R || 13 ترا حاصل‌شود SMHBA بدانی URP ||

گفت ! وازعشق چه‌نشان شاید داد ، وچه عبارت توان کرد ! درعشق قَدَم نهادن کسی را مُسَلَّم شود که باخود نباشد ، وترك خودبکند ، وخودرا ایثارعشق کند . عشق آتش است هرجا که باشد جز او رخت دیگری ننهد . هرجا که رسد سوزد ، و برنگ خود گرداند .

درعشق کسی قَدَم نهد کِش جان نیست
با جان بودن بعشق در سامان نیست
درماندهٔ عشق را از آن درمان نیست
کانگشت بهرچه برنهی عشق آن نیست

(۱۳۸) ای‌عزیز بخدا رسیدن فرض است ، ولابدّ هرچه بواسطهٔ‌آن بخدارسند فرض باشد بنزدیك طالبان ؛ عشق ، بنده را بخدا رساند ، پس عشق از بهر این معنی فرضِ راه‌آمد . ای‌عزیز مجنون صفتی باید که ازنام لیلی شنیدن جان توان‌باختن ، فارغ را از عشق لیلی چه باك وچه خبر ! وآنکه عاشق لیلی نباشد آنچه فرضِ راه مجنون بود ، او را فرض نبود . همه کس‌را آن دیده نباشد که جمال لیلی بیند و عاشق لیلی‌شود ؛ تا آن دیده یابد که عاشق لیلی‌شود که این‌عشق‌خود ضرورت‌باشد .

1 شاید داد RPB شاید دادن MA توان داد UH ‖ کرد UP کردن RMHBA ‖ 2 شود URPHB باشد MA ‖ ایثار A ... R نثار U ‖ 3 ننهد URPMA ننهند HB ‖ سوزد UMHBA سوزاند RP ‖ 6 سامان UPHA آسان MB ایمان R ‖ 7 درماندهٔ RMHBA وامانده UP ‖ 8 کانگشت M انگشت A ... U ‖ نهی UPMBA زنی H نهند R ‖ 9 رسند RMHBA رسد UP ‖ 11-10 فرض ... فرض A ... U نزد طالبان آن هم فرض راه آمده R ‖ 11 توان باختن MA توان درباختن UP تواند درباخت RHB ‖ 13 فرض نبود A ... R نبود U ‖ همه . . . دیده UPMB همه‌آن A همه‌کس چنان RH ‖ 14 تا UPHB با M‍ـ AR ‖ 13 - 14 آن ... باشد MB که عشق خودضرورت بودآن دیده‌بیابد که ... شوداما این‌عشق ازضرورت باشد UPA که این ... باشد H لیلی خوان جداست ولیلی‌دان جدا R ‖ 1-14 A ... U‍ـ S ‖

کار آن عشق دارد که چون نام لیلی شنود، گرفتار عشق لیلی شود. بمجرّد اسم عشق، عاشق شدن کاری طُرفه واعجوبه باشد:

نادیده هر آنکسی که نام تو شنید
دل، نامزد تو کرد و مهر تو گزید
چون حسن و لطافت جمال تو بدید
جان بر سر دل نهاد وپیش تو کشید

(۱۳۹) کارِ طالب آنست که در خود جز عشق نطلبد. وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه زندگانی کند؟! حیات از عشق میشناس، وممات بی عشق می‌یاب:

روزی دو که اندرین جهانم زنده
شرمم بادا اگر بجانم زنده
آن لحظه شوم زنده که پیشت میرم
وآن دم میرم که بی تو مانم زنده

(۱٤۰) سودای عشق از زیرکی جهان بهتر ارزد، و دیوانگی عشق برهمه عقلها افزون آید. هر که عشق ندارد، مجنون وبی حاصل است. هر که عاشق نیست خود بین وپر کین باشد، و خود رای بود؛ عاشقی بی‌خودی وبی راهی باشد.

1-2 بمجرد ... باشد A ... U نام آنکس عاشق نبود R ‖ 5 لطافت UPHBA ملاحت RH ‖ 7-9 وجود ... یاب A ... U وخود ... دان R ‖ 10-13 روزی ... زنده URPM آن روز که ... زنده A ـ HB ‖ 14 از ... دیوانگی R ورز که ازجهان بهتروجنون HA می‌ورز که بزرگی‌همه جهان بهتر وجنون B مختصر بزرگی این جهان بیشتر ارزد و جنون UPM ‖ 15 عقلها ... آید UPMHB عقلهای عالم ارزد RA ‖ 16 و پر کین باشد UPMA ـ RHB ‖ 16-1 A ... U ـ S

دریغاهمه جهان وجهانیان کاشکی عاشق بودندی تاهمه زنده وبا درد بودندی !

عاشق شدن آیین چو من شیداییست
ای هر که نه عاشقست اوخود راییست
در عالم پیر هر کجا برناییست
عاشق بادا که عشق خوش سوداییست

(۱٤۱) ای عزیز پروانه قوت از عشق آتش خورد . بی آتش قرار ندارد ، ودر آتش وجود ندارد تا آنگاه که آتش عشق اورا چنان گرداند که همه جهان آتش بیند ؛ چون بآتش رسد ، خودرا برمیان زند . خود نداند فرقی کردن میان آتش و غیرآتش ، چرا ؟ زیرا که عشق ، همه خودآتش است :

اندر تن من جای نماند ای بت بیش
الا همه عشق تو گرفت ازپس و پیش
گرقصد کنم که برگشایم رگ خویش
ترسم که بعشقت اندر آید سر نیش

چون پروانه خودرا برمیان زند ، سوخته شود ؛ همه نارشود . از خود چه خبردارد !

1 دریغا URPMA ـ HB ‖ همه . . . کاشکی UPB همه ... کاشکی A کاشکی همه جهان MH که R ‖ بادرد A ... U نادر B ‖ 2 چو A ... U ـ R ‖ 6 عشق آتش PMHB عشق A آتش UR ‖ 6-7 ودر ... اورا MHB وبی ... اورا UA ودر ... آنگاه اورا P ودر ... آنگاه R ‖ 6-8 ودر ... زند A ... U ـ R ‖ 8 چون . . . فرقی MA چون ... فرق، B و چون ... رسید ... آتش زند خود زیرا که ... فرق H چون . . . رسید ... زند خود فرق URP ‖ 9 چرا UP ـ RMHBA ‖ همه خود A ... U خود همه H ‖ 11 پس A ... U کم R ‖ 12 قصد A رای B ... U ‖ 13 بعشقت URPHB بعشق MA ‖ 14 برمیان UPMHA بر B برمیان آتش R ‖ سوخته ... شود UPMA سوخته ... نار B چون همه سوخته شد RH ‖ خود A ... U ـ B ‖ دارد A ... U ـ H ‖ 14-1 A ... U ـ S ‖

وتا با خود بود ، درخود بود ؛ عشق میدید ، وعشق قوّتی دارد که چون عشق سرایت کند بمعشوق ، معشوق همگی عاشق را بخود کشد وبخورد . آتشِ عشق پروانه را قوّت‌میدهد ، واورا می‌پروراند تاپروانه پندارد که‌آتش ، عاشق پروانه‌است ؛ معشوقِ شمع همچنان با ترتیب و قوّت باشد بدین طمع خودرا برمیان زند . آتشِ شمع که معشوق باشد باوی بسوختن درآید تا همه شمع ، آتش باشد : نه عشق ونه پروانه . وپروانه بی‌طاقت وقوّت این می گوید :

ای بُلعجب از بس که ترا بُلعجبیست
جان همه عشّاق جهان ازتو غمیست

مسکین دل‌من ضعیف وعشق توقویست
بیچاره ضعیف کِش قوی باید زیست

---

1 بود عشق UPMA عشق RHB ‖ عشق قوتی MHB عشق قوتی وقوتی A عشق وقوتی UP و چون قوی R ‖ دارد . . . عشق A ... U گردد و R ‖ 2 بخود A ... U چنان بخود R ‖ و بخورد RMHBA بخورد وخودش کند UP ‖ 2-3 عشق ... پروراند A ... U پروانه راکه اول دل اورا قوی میدهد وزیادت میکند R ‖ 3 پندارد A ... U نپندارد M ‖ آتش ... پروانه M آتش‌شمع ... پروانه A تبش آتش B آتش عشق UPH آتش R ‖ 3-5 معشوق ... باوی MA معشوق . . . میان‌آتش زند که ... باوی B بدین‌طمع ... میان‌آتش زند ... تاوی H بدین ... باوی UP خودرا بطمع نور برمیان آتش زند شمعَ معشوق باشد آنکه R ‖ 5 همه ... پروانه UPMA همه ... وآتش باشند ... پروانه B همه ... عشق ماند ونه پروانه H پروانه همه شمع گردد وآتش باشد آنکه نه‌عشق ماند ونه عاشق جانم فدای این عشق باد R ‖ 6 وپروانه ... گوید UPM وپروانه این بیت بی ... وقوت A وپروانه ... این بیت میگوید B پروانه . . . وبی‌قوت این میگوید H پروانه ... وبی قوت این سخن می‌راند گوش دار وبشنو R ‖ 7 بلعجب RMBA بوالعجب UPH ‖ 8 جان M وهم B ... U ‖ غمیست MHB عمیست A غمبیست P غنیست R بریست U ‖ 10-1 A ... U‒ S ‖

(۱۴۲) بدایت عشق بکمال ، عاشق را آن باشد که معشوق را فراموش کند که عاشق را حساب با عشق است ' با معشوق چه حساب دارد ؟ مقصود وی عشق است و حیات وی از عشق باشد ، وبی عشق اورا مرگ باشد . در این حالت وقت باشد که‌خودرا نیز فراموش کند که عاشق‌وقت باشد که ازعشق‌چندان غصّه ودرد وحسرت بیند که نه دربند وصال باشد ، ونه غم هجران خورد زیرا که نه ازوصال اورا شادی آید ، ونه ازفراق اورارنج وغم‌نماید . همهٔ خودرا بعشق داده باشد .

چون از تو بجز عشق نجویم بجهان
هجران و وصال تو مرا شد یکسان
بی عشق تو بودنم ندارد سامان
خواهی تووصال جوی خواهی هجران

(۱۴۳) ای عزیز ندانم که عشق خالق گویم ویا عشق مخلوق . عشقها سه گونه آمد ، امّا هرعشقی درجات مختلف دارد : عشقی صغیر است ، و عشقی کبیر ، وعشقی میانه . عشق صغیر عشق ماست باخدای تعالی ، و عشق کبیر عشق خداست با بندگان

1 بدایت ... عاشق را UPMBA بدایت عشق H ای عزیز کمال عشق R || 2 وی A ... U وی از B || 3 باشد . . . باشد M باشد وبی عشق چه بیند A باشد وبی‌عشق بمیرد چه‌بیند HB باشد وبی عشق‌بمیرد UP است واگر بی‌عشق یك‌لحظه باشدبمیرد R | دراین UPMHA در B ودراین R || 4 که خودرا . . . باشد A ... U‌ـ B || عاشق A ... U عشق‌را H | چندان A ... U چندانی M || وحسرت A ... U‌ـ B | 5 ونه ... خورد UPMA ونه ... هجران B ونه دربند غم هجران H ونه درغم فراق و هجران R || شادی RMHBA یاد UP | 6 نماید RMHBA نماند P ماند U || همهٔ خود را UPMA همگی B همه H و همه R || 9 بودنم A ... U بوده‌نم H | 10 جوی PMHBA جوی و UR || 11 مخلوق RMHB خلق UPA | گونه B ... U‌ـ A | 12 آمد اما UPMBA آمده‌است H اندو R | عشقی صغیر UPMHA عشق‌صغیری B عشقی‌صغیری R || 13-1 A ... U - S |

خود ، عشق میانه دریغا نمی‌یارم گفتن که بس مُختَصر فهم آمده‌ایم ! امّا انشاءالله که شمّه‌ای برمز گفته شود .

(۱٤٤) ای عزیز معذوری که هرگز « کهیعص » با تو غمزه‌ای نکرده است تا قدر عشق‌را بدانستی . ای عزیز آفتاب که در کمال اشراق خود جلوه کند ، عاشق را از آن قوّتی‌وحظّی نباشد ؛ وچون درسحاب خودرا جلوه کند ، قرار وسیری‌نیابد . ازمصطفی ـعلیه‌السّلام‌ـ بشنو که می گوید : « إنّ لِلّهِ‌سبعینَ أَلْفَ حجابٍ مِنْ نورٍوظُلْمَةٍ لَوْ کَشَفَها لَأَحْرَقَتْ سُبُحاتُ وَجْهِهِ کُلَّ مَنْ أَدْرَکَهُ بَصَرُهُ » این حجابها از نور و ظلمت خواص را باشد ؛ امّا خواصِ خواصّ را حجابهای نور صفتهای خدا باشد ؛ و عوامّ را جز ازاین حجابها باشد هزار حجاب باشد : بعضی ظلمانی و بعضی نورانی ، ظلمانی‌چون شهوت وغَضَب و حِقْد وحَسَد وبُخْل و کِبر وحُبّ مال وجاه وریا و حِرص وغَفْلَت الی سایرالاخلاق الذّمیمه ، و حجابهای نورانی چون نماز و روزه وصَدَقه و تَسبیح وأذکار الی سایرالاخلاق الحمیده .

---

1 خود ... دریغا A ... U وعشق‌میانه‌را H ‖ یارم RMHB آرم A توانم UP ‖ گفتن A ... U گفت H ‖ 3 هرگز A ... U ازآنکه R ‖ نکرده M نزده A ... U ‖ 4 قدر A ... U قدری P ‖ عشق ... ای M عشقت حاصل‌آمدی ای PHBA عشقت حاصل آید ای R عشق حاصل آمدی ای U ‖ کمال‌اشراق UP کمال بااشراق MA بها اشراق B باشراق RH ‖ خود UPMA ـ RHB ‖ جلوه‌کند RMHBA جلوه دهد UP ‖ 5 درسحاب خودرا B سحاب خود را UPMA سحاب H خودرا در سحاب سبحات R ‖ کند MA دهد URPHB ‖ 1-5 A ... U ـ S ‖ 5-6 قرار ... که PMHBA قراری . . . نیابد که R قرار وسیری از عشق بشنو که S قرار . . . بیابد . . . که U ‖ 7 ادرکه A ... U انتهی الیه H ‖ 8 خواص خواص A ... U خاص الخاص P ‖ حجابهای . . . خدا SRBA حجبها بود صفتهای خدا H حجابها صفات خدا UPM ‖ 9 باشد M اند USPHBA ـ R ‖ 11 نماز USPMBA حب حج و RH ‖

(۱۴۵) دریغا ندانی که چه می گویم! آفتاب «أَللّٰهُ نورُ السَّموات والأَرْض» بی آیینهٔ جمال مُحمّد رسولُ اللّٰه دیدن دیده بسوزد، بواسطهٔ آیینه مطالعهٔ جمال آفتاب توان کردن علی الدّوام؛ وچون بی آیینه معشوق دیدن محالست، درپرده دیدن ضرورت باشد. عاشقی منتهی را پرده وآینه جز کبریاءالله وعظمت خدای تعالی دیگر نباشد. ازمصطفی بشنو که «لَیسَ بَینَهم وبین أنْ یَنظُروا الی ربّهم فی الجنة إلّا رداءُ الکبریاءِ علی وَجهِه».

(۱۴۶) دریغا گویی: مصطفی را -علیه السّلام- درعشق، آیینه چه بود؟ گوش دار از حق تعالی بشنو: «لَقَدْ رأی مِنْ آیات رَبِّه الکُبری»؛ ابوبکر الصِّدّیق پرسید که یا رسول الله این آیات کبری چیست؟ «فقال: رَأَیتُ ربّی عَزَّوَجَلَّ لَیسَ بینی وبینَهُ حِجابٌ الاّحجابٌ مِنْ یاقوتةٍ بیضاءَ فی روضةٍ خضراء». جانم فدای آنکس باد که این سخن را گوش دارد. این نشنیده‌ای که رسول الله -علیه السلام- جبریل را پرسید که «هَلْ رَأَیتَ ربّی»؟ ای جبرئیل! خدایرا تبارك و تعالی دیدی؟ جبرئیل گفت: «بینی وبینَه سبعون حِجاباً مِنْ نورٍ لَوْ دَنَوتُ واحداً لَاحتَرَقتُ» گفت: میان من که جبرائیل‌ام، ومیان لقاءالله هفتاد حجاب باشداز نور؛ اگر یکی ازاین حجابهای

1 ندانی SPMHBA ندانم UR ‖ می گویم A ... U می‌شنوی می گویم R ‖ سورهٔ ۲۲ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 2 مطالعهٔ SRMBA اومطالع H اومطالعهٔ UP ‖ 3 علی‌الدوام وچون RMHB چون USPA ‖ بی ... دیدن SRMHBA بی‌آیینه دیدن معشوق UP ‖ 4 عاشقی منتهی را M عاشق را منتهی SA عاشق منتهی‌را URPHB ‖ دیگر A ... U خبری دیگر R ‖ 5 که A ... U که گفت H ‖ 8 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۱۸ ك ‖ 9 یا ... فقال A ... U درشب معراج خدای تعالی را دیدی؟ فرمود R ‖ 10 آنکس URPMHB کسی SA ‖ 11 این‌نشنیده‌ای M نشنیده‌ای URPH شنیده‌ای SA آن نشنیدی B ‖ 12 ربی A ... U الرب R ‖ 13 واحداً USPMBA ادمله؟ ارمه H خطوة R ‖ 14-1 باشد ... شوم SMA باشد ... نماند سوخته شوم B هست ... شوم H بود ازنور که اگرازین حجب یکی‌را نزدیك‌شوم سوخته گردم UP باشد ... مرابرخیزد ... شوم R ‖

نور مرا نماید، سوخته شوم.

(۱۴۷) ای‌عزیز ببین که باموسی ـعلیه‌السّلام‌ـ چه‌می گوید: «وَقَرَّبْناهُ نَجِيّا»؛ مُجاهِد اندر تفسیراین آیت می گوید که بالای عرش هفتاد حجابست از نور وظلمت، وموسی ـعلیه‌السّلام‌ـ سلوك می کرد دراین حجابها تا جمله‌را واپس گذاشت، تا یك حجاب بماندمیان موسی ومیان خدای تعالی، گفت: «ربِّ أرِنی أنظرْ إلیك» موسی آوازی شنید که «نودِيَ مِنْ شاطِئِ الوادی الأيمنِ فی البُقعةِ المبارَكةِ مِنَ الشَّجَرةِ أنْ: يا موسى إنّی أنااللهُ ربُّ العالمين». این درخت، نور محمّد را می‌دان که کلام ورؤیت بواسطهٔ اوتوان دید وشنید.

(۱۴۸) دریغا دانی که چرا این همه پرده‌ها و حجابها درراه نهادند؟ از بهر آنکه تا عاشق روز بروز دیدهٔ وی پخته گردد، تا طاقت بار کشیدن لقاءالله آرد بی حجابی. ای عزیز جمال لیلی دانه‌ای دان بردامی نهاده؛ چه دانی که دام چیست؟ صیّاد ازل چون خواست که ازنهاد مجنون، مرکبی سازد ازآن عشق؛ خود که اورا

2 سورهٔ ۱۹ (مریم) آیهٔ ۵۲ ك ‖ 3 اندر RMB در USMHA ‖ می گوید A ... U آورده است R ‖ حجابست A ... U هزارحجابست R ‖ 5 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۴۳ م ‖ 5-6 موسی ... شنید URPMHB ـ SA ‖ 6-7 سورهٔ ۲۸ (القصص) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 8 دید وشنید USPMA دیدن و شنیدن H دیدوشنید ای‌عزیز این‌محمد قال: ذاك‌نوره RB ‖ 9 دریغا A ... U ـ R ‖ همه A ... U ـ B ‖ در SRMHBA بر UP ‖ نهادند USPMA نهاد RB نهاده‌اند H ‖ 10 روز USRPMA درعشق روز HB ‖ پخته گردد A ... U روشن میگردد و پخته میشود H ‖ 10-11 آرد بی‌حجابی SMA دارد بی حجاب RB دارد بی‌حجابی UP داند بی‌حجاب R ‖ 11 لیلی ... دان A ... U لیلی‌را ... می‌دان R نهاده A ... U لیلی نهاده H ‖ 12 از نهاد A ... U بردامی نهاده‌اند وآن دام قالب آدم میدان ای عزیز صیاد ازل خواست که از نهاد R ‖ ازآن... که USPMBA وبرای... که H از عشق خود زیرا که R ‖

استعدادآن نبود که بدام جمال عشق ازل افتد که آنگاه بتابشی ازآن هلاك شدی بفرمودند تا عشق لیلی را یك چندی ازنهاد مجنون مرکبی ساختند؛ تا پختهٔ عشق لیلی‌شود، آنگاه بار کشیدن عشق الله راقبول تواند کردن.

(۱٤۹) ای‌عزیز تو ببین که باموسی چه می گوید: «وقرّبناه». آن ندیده‌ای که چون مرکبی نیکو باشد که جز سلطانرا نشاید؟ اول رایضی باید که برنشیند، تا توسنی وسرکشی ویرا برامی و سکون بدل کند. این خود رفت، مقصود آنست که ذات‌آفتاب نوازنده است، وشعاعش سوزنده است. این‌آن مقام دان که عاشق بی معشوق نتواند زیستن وبی‌جمال او طاقت وحیوة ندارد، وبا وصال وشوق معشوق هم بی قرار باشد وبارِوَصلِ معشوق کشیدن نتواند؛ نه طاقت فراق و هجران دارد، ونه وصال معشوق تواند کشیدن، ونه اورا تواند بجمال دیدن که جمال معشوق دیدهٔ عاشق‌را بسوزاند تا برنگ جمال معشوق کند:

---

1 بدام‌جمال USPMBA دردام H دردام جمال R ‖ ازل A ... U- R ‖ که USRPMA - HB ‖ بتابشی URMH نبایستی SA بتابش PB ‖ شدی USRPMA شود HB ‖ که ... شدی A ... U- R ‖ 2 بفرمودند USPMA بفرمود RHB ‖ عشق لیلی را A ... U- H ‖ چندی A ... U چند M ‖ ساختند USMHBA ساختندی P ساخت R ‖ تا A ... U وآن‌مرکب جسم بود که بی‌عشق لیلی قرار نداشت و چون R ‖ 3 را A ... U- H ‖ 4 ای ... آن M ای عزیز آن USPHBA - R ‖ 5 مرکبی ... رایضی A ... U مرکب نیکو بود جز . . . راضی H ‖ باید که A ... U- R ‖ 6 ویرا . . . رفت USPMBA ویرا بسکون ... رفت H ازوجود وی‌بسکون‌آرد R ‖ 7 آفتاب... است و A ... U آفتاب اگرچه ... است‌اما R ‖ سوزنده ... دان URPB سوزنده‌است مقام‌باشد SA نوازنده این‌آن مقامست H سوزنده ... مقام‌باشد M ‖ 8 وبی A ... U ودل R ‖ وشوق A ... U- R ‖ 9 نه A ... U وعاشق‌آن باشد که R ‖ طاقت A ... U چاره R ‖ وهجران A ... U هجران M ‖ 9-10 نه طاقت ... کشیدن USRPMA - HB ‖ 10 وصال ... کشیدن A ... U بار وصال R ‖ ونه ... که USPMBA ونه اورا بکمال‌تواند دیدن که H زیرا که R ‖ 11 کند A ... U شود که معشوق رنگ‌ندارد وبی‌رنگست R ‖

غمگین باشم چوروی تو کم بینم — چون بینم روی تو بغم بنشینم

کس نیست بدینسان که من مسکینم — کز دیدن و نا دیدن تو غمگینم

(۱۵۰) ای عزیز یاد آر آن روز که جمال «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ» بر تو جلوه می کردند، وسماع «وإنْ احدٌ من المُشرکین اسْتجارَكَ فَأَجِرْهُ حتّی یَسْمَعَ کلامَ اللهِ» می‌شنیدی! هیچ جان نبود که نه ویرا بدید، و هیچ گوش نبود اِلاّ که ازوی سَماع قرآن بشنید. امّا حجابها بر گماشت تا بواسطهٔ آن حجابها بعضی را فراموش شد، و بعضی را خود راه ندهند تا مقام اوّل، و کار بعضی موقوف آمد برقیامت، وبعضی جز این نمی گویند:

اوّل که بُتم‌شراب صافی بی دُرْد — می‌داد، دلم‌زمن بدین‌حیله ببرد

وآنگاه مرا بدام هجران بسپرد — بازار چنین کنند با غَرچه‌و گرد

(۱۵۱) دریغا شغلهای دینی و دنیوی نمیگذارد که عشق لم یزلی رخت بر صحرای صورت آرد! مگر که مَصْلَحت در آن بود! والاّ بیم سودای عظیم بودی!

---

2 سان USPMBA صفت RH ‖ 3 یادآر USPMBA یادباد H بایادار R ‖ آن URPMHB از آن SA ‖ سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۷۲ ك ‖ 4 کردند A ... U کرد R ‖ سورهٔ ۹ (التوبه) آیهٔ ٦ ك ‖ 5 می‌شنیدی M شنیدی USPA ـ RHB ‖ جان ... بدید SPMA جان ... ندید B جان‌نبودی که‌ویرا ندید H چشم که اوراندید R جان ... ندید U ‖ سماع A ... U آواز R ‖ 6 بشنید USPA نشنید RMHB ‖ گماشت USPMBA گماشتند RH ‖ 7 خود ... تا RMB خود ندادند A خود . . . ندادند H بخود ... بر P خود . .. با US ‖ کار A ... S ـ U ‖ بعضی را ... وکار A ... U ـ R ‖ موقوف آمد USPMBA موقوف ماند H از خلق موقوف آمدند R ‖ 8 گویند A ... U گوید H ‖ 10 گرد A ... U کرد M ‖ 11 دینی ودنیوی USPBA دنیا RH دینی و دنیایی M ‖ 11-12 رخت ... آرد MH رخت ... نهد RSA رخت صحرا ... آرد UPB ‖ 12 والابیم UPM که SA که بهم B که بیم RH ‖

وجنون مُفرِط غفلت دیگراست ، وسهو ونسیان دیگر . بیگانگان خودرا ونااهلان، عشق‌را حجاب غفلت وبُعْد درپیش نهاد تادور افتادند که «لقد کُنْتَ فی غَفلَةٍ مِنْ هذا». ازاین جماعت جای دیگر شکایت میکند که «یَعلَمون ظاهراً من الحیوة الدنیا وَهُمْ عَن الآخرةِ هُمْ غافلون» . عشق کار معیّن است خود همه کس دارند ، اما سروکار معشوق هیچ کس ندارد . این‌غفلت نشان بدبختیست .

(۱۵۲) امّا غفلتی که از سعادت خیزد که آنرا سهو خوانند که در راه نهند ، آن‌خود نوعی‌دیگرباشد . سهو درراه مصطفی نهادند که «انّی لاأسهُو ولَـکِنْ أُشْهی» گفت : مرا سهو نیفتد ، اما سَهْو در راه من نهادند تا ابوبکر ـرضی‌الله عنه‌ـ گفت : «لَیتَنی کُنتُ ذلك السَهْو» گفت ، ای کاشکی من این سهو بودمی که اگر چه سهو می‌خواند امّا یقین جهانیان باشد . «حُبِبَ إلَیَّ مِن دُنیاکُمْ ثَلاثَةٌ» همین معنی دارد که اگر نماز و طِیب و نِسا را محبوب او نکردندی ، ذرّه‌ای در دنیا قرار نگرفتی . این محبّت سه گانه را بند قالَب او کردند تاشصت واندسال زحمت خلق اختیار کرد ؛

---

1 جنون USPMHB جنونی SA ‖ وجنون ... را A ... U ای عزیز جنون محبت دیگر است وجنون غفلت و شهوت ونسیان دیگر اما ... خود R ‖ 1-2 اهلان . . . نهاد USPMBA اهلان . . . نهادند H اهلان‌را حجاب غفلت‌در ... نهادند R ‖ 2 سورهٔ ۲۱(الانبیاء)آیهٔ ۹۷ك ‖ 3 ازاین A ... U وازین R ‖ 3-4 سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۷ ك ‖ 4-5 عشق ... ندارد UP عشق ومعیشه خود دارند اما سرکار ... ندارند SA عشق ... خود دارند ... ندارند B عشق ندارد MH این‌قوم معیشت خود دانند اما بسر معشوق کار ندارند R ‖ 5 غفلت A ... U- R ‖ 6 که USRPMA - BH ‖ سهو خوانند RMH سهو را خوانند USPA سهو گویند B ‖ 7 باشد ... نهادند A ... U سهورا ... نهاده‌اند H ‖ 8 گفت ... نهادند SRMHBA می گوید ... نهاده‌اند UP ‖ 9 کاشکی من این A ... U کاشك من آن H ‖ که USRPMA - HB ‖ 11 نکردندی USPMBA نکر RH ‖

واگرنه، دنیا از کجا و او از کجا؟ و خلق از کجا وهمّت محمّد از کجا؟! «مالی وللدُّنیا وما لِلدُّنیا ومالی»! هر کسی را بمقامی باز داشته‌اند، وآن مقام‌را مقصود و قبلهٔ او کرده‌اند، هر کسی را بدان راضی کرده؛ چون وقت «النَّاس نِیامٌ فَإذا ماتوا انْتَبَهُوا» بکار درآید و همه را ازحقیقت خود آگاه کنند، آنگاه بدانند که جز بت هیچ نبوده‌اند، وجزسودا وغفلتی ودور افتادنی نبوده‌است:

زان یك نظر نهان که ما دزدیدیم — دوراز تو هزار گونه مِحْنت دیدیم
در کوی هوس پردهٔ خود بدریدیم — تو عشوه فروختی وما بخریدیم

(۱۵۳) عاشق مُبتدی را که دنیا حجابش آمد، هنوز پخته نبود. عشق ازلی راچون آوردند، درمیان‌جان ودل‌پنهان بود؛ چون که دراین‌جهان محجوب آمد راه با سِرّعشق نَبَرد وعشق خود اورا شیفته ومدهوش می‌داشت، واوخود می‌داند که اورا چه‌بوده است. پیوسته با حزن واندوه باشد. ای‌عزیز این مثال را گوش‌دار. کودك

1 دنیا ... کجا A ... U اوازکجا و ... کجا H ‖ محمد A ... U محمدی H ‖ 1 - 2 ما ... لی RMHB مالی وللدنیا USPA ‖ 2 بمقامی SRMHBA در مقامی UP ‖ 3 اند SRBA اندو H - UPM ‖ کسی را SRMHBA یك را UP ‖ وقت URPHB - SMA ‖ 4 درآید و SA درآید HB درآرند M دارند UP در آمد R ‖ آنگاه URPHB - SMA ‖ جزبت M جز بر SRA جزین HB که بر UP ‖ 5 نبوده A ... U بوده P ‖ غفلتی A ... U غفلت H ‖ افتادنی SMHBA افتادن UP افتادگی R ‖ 6 نظر ... ما A ... U نظری نهان که ما ازتو H ‖ دور ... گونه SRMHBA در راه تو ما هزار UP ‖ 8 حجابش SRMHBA حجاب او UP ‖ آمد A ... U آید M ‖ 9 را ... آوردند SRMA اورا دید B که H - UP ‖ پنهان ... که USRPMA پنهان ... چون B اوبنهاد بود چون H ‖ 10 با A ... U بر H ‖ وعشق ... مدهوش SPMBA وجود عشق او ... مدهوش UH وعشق ... مدهوش ومحجوب R ‖ خود می‌داند USPA خود داند B خودرا نداند H خودنداند RM ‖ 11 با ... باشد A ... U حسرت واندوه می‌باشد R ‖

دەساله زنان را دوست دارد، امّا هنوز اَهلیَّتِ فراش ندارد تا وقت بُلوغ؛ چون بالغ شود، قصد مراد خود کند. اگر مرادش حاصل شود فهوالمراد، واگر نشود آن حُبّ و اقتضای شهوت بلوغ سر از درون او برکند، و درطلب قوت و مقصود خود آید. وبعضی باشند که ازاین مقام جز اضطراب و بی‌شکیبایی حاصل ایشان نباشد، و ندانند که اورا چیست.

(۱۵٤) اوّل مقام ازمقام مرد رونده این باشد که درمانده و مُتحیّر باشد. داند که اورا حالت «أَلَسْتُ بِرَبِّکُم» بوده است؛ امّا جز خیالی از آن باوی نمانده باشد، ودر آن خیال مُتحیّر وشیفته مانده باشد:

یك روز گذر کردم در کوی تومن — ناگاه شدم شیفتهٔ روی تومن
بنواز مرا که ازپی بوی تومن — ماندم شب وروز در تکاپوی تومن

(۱۵۵) طالب گوید: کاشکی یکبار دیگرباسر آن حالت افتادمی تا نشان راه خود با دست آوردمی که راه خیال چنان نباشد که راه عیان! وآن راه که از سَرِ فراغت بخود کنند، چنان نباشد که بمعشوق و عشق کنند. اگر چه فَترتی از راه صورت، و حجابی از راه بشریّت دامن گیر شود، این خود بلای راه همه بود.

---

2 شود A ... U شد H ‖ آن‌حب USRPMA حب‌آن HB ‖ 3 برکند ... مقصود USRMBA پرکند و درطلب مقصود H برکند ... طلب قرب ومقصود P ‖ 4 وبعضی باشند URPB وبعضی باشد SMA بعضی باشند H ‖ اضطراب A ... U اضطرار B ‖ شکیبایی SRMHBA آرامی UP ‖ 6 مرد A ... U ـ H ‖ رونده A ... U زنده R ‖ داند SMBA نداند URPH ‖ 7 حالت USPMBA مقام حالت RH ‖ سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۷۲ ك ‖ باوی URPHB بازو SA باز M ‖ 9 در USPMBA بر RH ‖ 10 بنواز RHB بنوار USPMA ‖ 11 کاشکی یکبار SRMHBA ای کاشکی باری UP ‖ 13 بخود UPH وبیخود SA وتحقیق MB وبخود R ‖ فترتی از SRPMBA فترتی ازین H فرقی U ‖ 14 شود URPMB شد SHA ‖

با خود گوید : اگر این بار با سر حقیقتِ خود افتم ، عهدی بکنم که دیگر بجز عشق ومعشوق پروای دیگر کس نکنم ، وجان‌را بعد ازاین فدا کنم :

آیا بود آنگه که باز بینم رویت ‌ ‌ ‌ دردیده کشم چوسرمه‌خاک کویت
گرقدر تودی همی ندانست رهی ‌ ‌ ‌ امروز همه جهان وتای مویت

(۱۵۶) دانی ای‌عزیز که جمال‌لیلی‌با عشق‌شیفتهٔ مجنون چه گوید؟ می گوید: ای مجنون اگر غمزه‌ای زنم ، اگر صد هزار مجنون صفت باشند که همه از پای درآیند وافتادهٔ غمزهٔ ماشوند . گوش‌دار که مجنون چه می گوید . می گوید : فارغ باش که اگرغمزهٔ تو فنا دهد مجنون را ، وصال ولطف توبقا دهد . مجنون عاشق را اگرچه فنا ازمعشوق باشد ، امّاهم‌بقا ازمعشوق یابد . دل فارغ‌دار :

گررنگِ رُخت بباد برداده شود ‌ ‌ ‌ باد ازطربِ رنگِ رخت باده‌شود
ورتو بِمثل بکوه بر بوسه دهی ‌ ‌ ‌ کوه ازلب توعقیق وبیجاده شود

(۱۵۷) مَحْرَمانِ‌عشق ، خود دانند که عشق‌چه حالتست ؛ امّا نامردان ومُخَنَّثان را از عشق جز مَلالَتی و مَلامَتی نباشد . خِلْعَت عشق ، خود هر کسی را ندهند؛

1 باخود ... بار RPMHB اگر دیگر بار SA ‖ 1-2 بجز ... دیگر A ... S - B ‖ 2 کس ... جان‌را SPMBA نکنم وندارم جانرا H کس ندارم و جانرا R ‖ 4 تودی A ... S بود R ‖ وتای M فدای‌تار A ... S ‖ 5 عشق A ... S عاشق H ‖ شیفتهٔ مجنون A ... S مجنون شیفته R ‖ چه گوید SMBA چه‌می گوید RPH ‖ می گوید SRPBA ـ MH ‖ 6 غمزه‌ای A ... S شمهٔ H ‖ صفت . . . همه A ... S باشند که B ‖ پای A ... S جای H ‖ 7 می گوید SRPBA ـ MH ‖ 8 دهد A ... S دهد دیگر آنرا R ‖ مجنون عاشق را B ... S مجنون را و عاشق A ‖ 9 اگر A ... S از R ‖ باشد A ... S ـ B ‖ هم‌بقا A ... S بقاهم H ‖ یابد SPMHA باشد B باید R ‖ 10 بر A ... S در H ‖ 11 دهی RPMHB نهی SA ‖ بیجاده SPMBA بیچاره H یاقوت R ‖ 13 نباشد A ... S نباشند R ‖ 13-1 باخود ... ندهند A ... S ـ U ‖

وهر کسی خود لایق عشق نباشد، وهر که لایق عشق نباشد خدایرا نشاید؛ وهر که عشق رانشاید، خدایرا نشاید. عشق باعاشق توان گفت، وقَدْرِ عشق خود عاشق داند. فارغ ازعشق جزافسانه نداند، واورا نامِ عشق ودعوی عشق، خود حرام باشد:

آن راه که من آمدم کدامست ای جان
تا باز روم که کار خامست ای جان
در هر نفسی هزار دامست ای جان
نامردان را عشق حرامست ای جان

(١۵٨) «عَلَیکُمْ بِدینِ العَجائز» سخت خوب گفت که ای عاجز که تو سر وطاقت عشق نداری، اَبلَهی اختیار کن که «أکْثَرُ أهْلِ الجَنَّةِ اَلْبُلْهُ وَلِلْمُجالَسَةِ قومٌ آخَرُون». هر که بهشت جوید، اورا اَبله می‌خوانند. جهانی طالب بهشت شده‌اند، ویکی طالب عشق نیامده! از بهر آنکه بهشت، نصیب نَفْس ودل باشد وعشق، نصیب جان وحقیقت. هزار کس طالب مُهره باشند ویکی طالب دُرّ وجوهر نباشد، آنکس که بمجاز قَدَم درعشق نهد، چون بمیانهٔ عشق رسد گوید که من می‌دانستم که قَدَم

1 نباشد ... نشاید M نباشد خودرا نشاید SA باشد . . . شاید RB بود . . . شاید H باشد خدارا شاید P ‖ 2 نشاید . . . نشاید RMHB شاید SA نشاید خودرا نشاید P ‖ عشق با SMHBA سخن ازعشق با H سخن عشق R ‖ 3 نام ... باشد SMHBA نام عشق‌بودن ودعوی عشق کردن ... بود RP ‖ 4 راه SPMBA ره RH ‖ 6 درهر ... جان SRPMA نامردانرا ... درهر .. ای جان HB ‖ 8 عاجز که SPMBA عاجز RH ‖ 9 و طاقت عشق SMBA و سودای PH وطاقت سودای عشق R ‖ قوم A ... S اقوام R ‖ 10 می A ... S ـ H ‖ جهانی SMHBA خلق RP ‖ 11 یکی A ... S یکی کس P ‖ نیامده SPMBA نیامده‌اند RH ‖ 12-13 ویکی ... عشق SMBA که یکی . . . در گوهر ... عشق H ویکی ... نبود آنکس ... در دایرهٔ عشق P ویکی ... در دایرهٔ عشق R ‖ که من A ... S من R ‖ 1-13 وهر کسی ... قدم A ... S ـ U ‖

در نمی‌باید نهادن، لاجرم بباید کشیدن. بزور و کراهیت خودرا در راه عشق آورده باشد. امّاعشق رانشاید؛ وآنکس که طاقت بار کشیدن عشق ندارد گوید:

با دل گفتم که ای دل زرق فروش
کم گرد بگردِ عشق با عشق مکوش
نشنید نصیحت و بمن بر زد دوش
تا لاجرمش زمانه می‌مالد گوش

(۱۵۹) دریغا مگر که گوهر جانت را عَرَض، عشق نیست؟ که هیچ جوهر نیست که ازعرض خالی باشد، وبی عَرَض نتواند بودن. جوهر عزّت را عرض، عشق ماست. این حدیث را گوش دار که مصطفی ـعلیه السلامـ گفت: «إذا أحبَّ اللهُ عَبداً عَشِقَه وعَشِقَ علیه فیقول: عبدی أنتَ عاشقی ومُحبّی، و أنا عاشِقٌ لكَ ومُحِبٌّ لك إنْ أرَدْتَ اَوْ لَمْ تُرِدْ» گفت: او بندهٔ خودرا عاشق خود کند؛ آنگاه بربنده عاشق باشد، و گفت: بنده را گوید: تو عاشق و محّب مایی، وما معشوق و حبیب توایم قال‌الله تعالی: «أنا لکم شِئْتُم أمْ أبَيْتُم». اگر توخواهی واگرنه. دانستی که جوهر عزّتِ ذاتِ یگانه را عَرَض، وعَرَض جزعشق نیست؟

1 بایدنهادنMHB بایست‌نهاد SPA بایست نهادن R ‖ کشیدن SMHBA کشیدبار گران‌عشق خودرا P کشیدن بار گران‌عشق R ‖ خودرا A ... S ـ P ‖ 2 باشد... نشاید SMA باشد... نشناسد RPB باشند... نشناسند H ‖ 3 با A ... S وبا H ‖ 1–3 درنمی‌باید ...فروشA ... S ـ U ‖ 5 نصیحت وبمن USPMBA نصیحتم بمنRH ‖ 6 میA ... U خود H ‖ 7 مگر ... جانت‌را A ... U نباشد R ‖ هیچ جوهرUSPMBA گوهرRH ‖ 8 باشدA ... U نباشد R ‖ نتواندبودن SMBA تونتواند بودن RH نتواندبودUP ‖ 8–9 جوهر... ماستUSMHBA ـ Pوجوهر... ماست R ‖ 11 خود ...آنگاهA ... U کند انك B ‖ 12 باشد SMA شود URPHB ‖ گفت A ... U گوید B ‖ گویدتوA ... U ـ B ‖ محب A ... U محبوب B ‖ 14 عزت ... عرضUSPMA ذات‌عشق ... عرضB عزت ... یگانه‌عرض‌است RH ‖ عرض جزRB غرض جزاز SMHA غرض جزUP ‖ 13-14 دانستی ... نیست URPHB ـ SMA ‖

(۱۶۰) ای دریغا هرگز فهم نتوانی کردن که چه گفته میشود! عشق خدای ـتعالی‌ـ جوهرِ جان آمد، وعشق ما جوهرِ وجود اورا عَرَض آمد. عشقِ ما اورا عَرَض وعشقِ اوجان ما را جوهر. اگر چنانکه جوهر بی عَرَض مُتَصَوَّر باشد، عاشق بی معشوق وبی عشق مُمکن باشد؛ و هرگز خود مُمکن ومُتَصَوَّر نباشد. عشق وعاشق ومعشوق دراین‌حالت قایم بیکدیگرباشند، ومیان ایشان غیرِیّت نشاید جستن مگر این بیت‌ها نشنیده‌ای:

چون آب و گل مرا مصوّر کردند جانم عرَض وعشق توجوهر کردند
تقدیر وقضا قلم چو می‌تر کردند عشق تو و جان ما برابر کردند

(۱۶۱) اگرچنانکه مردی وعشق مردان داری، این‌سه نوع‌عشق را که برمز گفته شد دراین‌بیتها که خواهم گفتن، بازیاب که قطعه‌ای‌سخت بامعنی‌آمده است. دریغا مُطرِبی شاهد بایستی و سَماع تا این بیتها برنَمَطِ «أَلَسْتُ بِرَبِّکُم» بگفتی، ومن و آن عزیز حاضر بی‌زحمت دیگری؛ آنگاه آن عزیز را سَماع مَعلوم شدی

1 ای دریغا USRPMA دریغا تو HB ‖ 3 متصور باشد USPMA مقصود باشد B بودی H وعرض بی‌جوهر باشد R ‖ 4 باشد ... متصور A ... U بودی وهرگز ممکن H ‖ 5 بیکدیگر A ... U یکدیگر B ‖ نشاید A ... U نباید R ‖ 5ـ 6 مگر . . . نشنیده‌ای B ... Uـ A ‖ 7 آب . . . مرا URPM حاصل و واصل ما SA حاصل اصل‌ما B حاصل ذات ما H ‖ جانم USPA جانرا RMHB ‖ 8 وقضا ... تر USRPMA قضا را چوقلم بر H خدایرا قلم‌تر R ‖ جان ما RMB عمرما USHA غمها P ‖ 9 چنانکه URPMH ـ SBA ‖ وعشق ... داری A ... Uـ B ‖ سه ... را URPMB چهار عشق را SA چهارعشق H ‖ که A ... Uـ B ‖ 9–10 برمز ... شد SPMBA گفته شد H برمز گفته شده‌آید M برمز گفته آمد R ‖ 10 یاب که A ... U یابی H ‖ 11 دریغا A ... Uـ B ‖ مطربی SRMA مطرب و HB مطرب UP ‖ سماع ... بگفتی A ... U سماعی ... بگفتم H ‖ سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۷۳ ك ‖ 12 بی A ... U وبی H ‖ سماع A ... U ازسماع R ‖

که‌عشق چیست ، وشاهد بازی‌چه بود ! پیشهٔ توشدی ، و بت‌پرستی ترا قبول کردی ؛ مست ازتو صادرشدی ، کون ومکان ترا خادم‌آمدی ، آنگاه «بِسم اللهٰ» برتو گشاده شدی . پس ترانقطهٔ بای بسم‌اللهٰ کردندی . دراین مقام شبلی‌را مَعذور داری آنجا که گفت: «أنا نُقطَةُ باءِ بسم‌الله» . گفتندویرا که تو کیستی ؟ گفت: من‌نقطهٔ بای «بسم‌اللهٰ» ام ، ونقطهٔ «بسم‌اللهٰ» ازاصل «بسم‌اللهٰ» نیست ، وغیر «بسم‌اللهٰ» نیست ؛ اصل بسم‌اللهٰ را بنقطهٔ با حاجت باشد که اظهار بسم بدان باشد ، امّا نقطهٔ «ب» بی‌اسم ببین چه‌باشد . این بیتها را بخوان :

بر سین سر بر سرّ ، سپاه آمد عشق
بر کاف کلام کُلّ ، کلاه آمد عشق
بر میم ملوك مُلك ، ماه آمد عشق
با این همه یك قدَم ز راه آمد عشق

---

1 که ... بود UP ـ SMA که ... بازی RB شاهد ... بود H ‖ 1-2 تو ... مست SMBA او بت ... ومستی H تو ... مست وبدمستی URP ‖ 3-4 شبلی . . . گفت SMA تاذرهٔ زمان شبلی . . . دارید ... گفت B حضرت علی‌بن ابی‌طالب ـ رضی‌الله عنه ـ میگوید H شبلی ... داشتی ... گفت URP ‖ 4 گفتند ... کیستی SRMBA ـ H آنجا که اورا گفتند UP ‖ 5 نقطهٔ بسم SRMHBA نقطهٔ ب بسم UP ‖ نیست A ... U هم نیست H ‖ 5-6 اصل ... که USM اصل ... است که A اسم‌را بنقطهٔ با ... تا B اصل ... بای بسم‌الله حاجت ... که RH بسم‌الله را ... که P ‖ 6 بسم USPMHA بسم‌الله RB ‖ 6-7 اما ... بخوان A ... U چون تولدی ازشخصی پدیدآید آنرا بدو خوانند یعنی به‌پدر یا بمادر آنگاه راست ودرست شود اماچون نقطهٔ با شنیدهٔ اسم به‌بین چه باشد این بیتها بشنو تا باز یابی R ‖ 7 را URPHB ـ SMA ‖ 8 سرسپاه SPMA چوشاه RB سرشاه H سرسیاه U ‖ 9 کاف ... کل USPMA تارك ترك جان B کاف کلاه کل RH ‖ 8 - 11 مصراع ۱و۲و۳و٤ بدین ترتیب در A ... U مصراع ۱و٤و۳و۲ در B ‖

(۱٦۲) ای عزیز دانی که شاهد ما کیست؟ وما شاهد که آمده‌ایم؟ شرح عشق کبیر وعشق میانه را گوش دار، وشاهد ومشهود بیان این هردو شاهدها نموده است. میانه عشق را فرقی توان یافتن میان شاهد ومشهود، امّا نهایت عشق آن باشد که فرق نتوان کردن میان ایشان؛ امّا چون عاشقِ منتهی، عشق شود وچون عشق شاهد ومشهود یکی شود، شاهد مشهود باشد ومشهود شاهد. تواین از نمط حلول شماری واین حلول نباشد، کمال اتّحاد ویگانگی باشد؛ و درمَذهب محقّقان جزاین دیگر مَذهب نباشد. مگراین بیتها نشنیده‌ای؟!

آنرا که حیوتش آن بت شاهد نیست
در مذهب کفر زاهد و عابد نیست
کفر آن باشد که خود تو شاهد باشی
چون کفر چنین است کسی واحد نیست

(۱٦۳) تمامی شرح شاهد ومشهود در تمهید دهم گفته شود انشاءالله؛ امّا در اوراق اوّل گفتم که مَذهب و مِلّتِ مُحِبّان خدا چیست و کدامست. ایشان برمَذهب و مِلّت خدا باشند؛ نه، بر مذهب و ملّت شافعی و ابوحنیفه و غیرهما نباشند،

1 ای . . . دانی A ... U می‌دان ای عزیز B ‖ 2 کبیر A ... U اکبر R ‖ دار و شاهد SRMBA دار واین شاهد UPH ‖ هر دو شاهدها SMA هردو شاهدان B هردو شاهد RH دو شاهد UP ‖ 3 میانه ... توان A ... U از عشق میانه فرقی نتوان B ‖ باشد A ... U بود H ‖ 4 عشق ... عشق USRPMA درعشق B عشق ... عشق شد H ‖ 5 باشد ... این A ... U شود . . . اینرا H ‖ 7 مذهب A ... U ـ B ‖ 8 حیوتش آن URMHB حیوة آن SA حیوة از P ‖ 10-11 خود... است A ... U شاهد خود باشی ... بود H ‖ 11 کسی A ... U دو کس R ‖ 12- 13 تمامی ... کدامست A ... U ای عزیز تمامی ... گفتیم که ایشان برمذهب وملت غیره R ‖ 13 مذهب MB مذهب عشق USRPHA ‖ 14 وملت A ... U ـ R ‖ 13- 14 ایشان ... نه MHB ـ USPA ای عزیز R ‖

ایشان برمذهب عشق ومذهب خدا باشند تبارك وتعالی. چون خدارا بینند لقای خدا دین ومذهب ایشان باشد؛ چون محمّدرا بینند لقای محمّد ایمان ایشان باشد؛ وچون ابلیس را بینند این مقام دیدن نزد ایشان کفر باشد. معلوم شد که ایمان و مذهب این جماعت چیست، و کفر ایشان از چیست. اکنون هریك را از این مقامها دراین بیتها بازیاب:

دین ماروی وجمال وطَلعَت شاهانه‌است
کفر ما آن زلف تارو ابروی ترکانه است
از جمال خدّ و خالش عقل ما یوانه است
وازشراب عشق اوهر دوجهان میخانه است
روح ماخودْآن بتست وقلب مابتخانه‌است
هر کرا ملّت نه اینست اوزما بیگانه است

(١٦٤) شاهد را شنیدی که کیست، خدّ و خال و زلف و ابروی شاهد را

---

1 عشق SMBA وملت عشق خدا UPH وملت عشق R ‖ ایشان . . . وتعالی USPA الا RMB — H ‖ 2 چون محمدرا A ... U چون محمد رسول‌الله H ‖ 3 این ... معلوم SRMA نزد ... معلوم B این مقام ویا مذهب وغیره نزد ... معلوم H دیدن ... معلوم UP ‖ شد USPRA - MHB ‖ 4 و کفر ... دراین A ... U اکنون ... ازاین B ‖ هر URPMHA یك SB ‖ 5 یاب A ... U می‌یاب H ‖ 6 وجمال ... شاهانه MB وجمال آن بت عاجانه SA جمال آن بت جانانه RH وجمال آن بت بیگانه UP ‖ 7 زلف ... ابروی RMB ابروی، وزلف سیه SA زلف و ابروی سیه UPH ‖ 8 خد SRPHBA وخد UM ‖ 9 واز USPMA از B وز RH ‖ عشق او RMB عشقش H عشقش این UP-SA ‖ 10 خود ... وقلب SMA خود آزرست وقلب HB خود آزرست و قالب UP ازآن اوست R ‖ 8 - 11 مصراع ٤و٥ در URPMHB - SA ‖ 12 شاهدرا USRMHA شاهد P ای‌عزیز شاهد را B ‖

گوش‌دار . ای عزیز چه دانی که خدّ وخال و زلف معشوق با عاشق چه می کند ! تا نرسی ندانی ! خدّ و خال معشوق جز چهرهٔ نور محمّد رسول‌الله مدان که « أوَّلُ ما خَلَقَ اللهُ نوری » . نور احمد خد وخال شده‌است برجمال نوراحد ؛ اگر باورت نیست بگو : «لاإله إلّاالله مُحمدٌ رسولُ‌الله» . دریغا اگر دل گم نیستی در میان خدّ و خال این شاهد ، دل بگفتی که این خدّ و خال معشوق با عاشق چه سرّها دارد . امّا دل که ضالّ شد ، و درمیان خدّ وخال متواری و گریخته شد ؛ این دل را که بازیابد ؟ اگر بادست آید بگوید آنچه گفتنی نیست :

آن بت که مرا داد بهجران مالش
دل گُم کردم میـان خدّ و خالش
پرسند رفیقان من از حال دلـم
آن دل که مرا نیست چه دانم حالش

(۱۶۵) ای عزیز اگر بدین مقام رسی کافریرا بجان بخری که خدّ و خال دیدن معشوق جز کفر و زنّار دیگر چه فایده دهد ؟ باش تا رسی و بینی ! آنگاه

---

1 ای‌عزیز A ... U- B ‖ معشوق USMBA وابروی RPH ‖ 1-2 کند ... رسول‌الله A ... U گوید . . . محمد H ‖ 3 نوری URPMHB روحی SA ‖ اگر باورت URPMH اگرت باور SA ای عزیز اگرباورت B ‖ 4 دریغا ... دل A ... U اگردلم B ‖ 5 این A ... U- B ‖ 5-6 معشوق ... و خال A ... U- B ‖ 6 که A ... U که چنان R ‖ شد ... که A ... U شده‌است ای‌عزیز این دل‌را کی B ‖ 7 اگر ... آید SRMHA و چون دل بازیافت کی B اگر مرا دست آید UP ‖ گفتنی نیست USRPMA گفتنی است B گفتی است H ‖ 8 بت ... مالش A ... U دل . . . نالش H ‖ 10 رفیقان USPHBA حریفان M حریقان R ‖ حال دلم A ... U احوالش H ‖ 13 دیدن USPMBA — RH ‖ جز A ... U جز بترك و تجرید حاصل نیابد و جز B ‖ زنار . . . دهـد A ... U زنار دیدن دیگر . . . دهد اما H "

این بیچاره را معذور داری بگفتن این کلمات. هرگز مسلمان کافر را دیدی؟ از حُسن وجمال محمّد رسول‌الله جملهٔ مؤمنان کافر شده‌اند، و هیچ کس را خبر نیست! تا این کفرها نیابی بایمان بت‌پرستی نرسی، وچون بِسَرحَدّ ایمان رسی وبت‌پرستی را بینی، بردرگاه «لاإله إلّاالله محمّد رسول‌الله» نقش شده و ایمانت تمام، این وقت باشد؛ و کمالِ دین وملّت دراین حال نماید. این بیتها برخوان:

معشوقهٔ من حسن وجمالی دارد برچهرهٔ خوب خدّ و خالی دارد
کافرشود آنکه خدّوخالش بیند کافر باشد هرآنکه خالی دارد

(۱۶۶) خدّ و خال این شاهد شنیدی. زلف و چشم و ابروی این شاهد دانی که کدامست؟ دریغا مگر که نور سیاه برتو، بالای عرش عرضه نکرده‌اند؟! آن نور ابلیس است که از آن زلف، این شاهد عبارت کرده‌اند و نسبت با نور الهی،

---

1 معذور SMHBA عاشق و معشوق دانی ومعذور URP ‖ کافر را A ... U کافر ای‌عزیز B ‖ 2 جملهٔ ... نیست A ... U است جمله ... ازین خبر نیست مگر موحدان B ‖ 3 - 4 تااین . . . بینی RM تا این کفر نیابی ایمان بت‌پرستی نرسی SA تا این کفر نیابی بایمان بت‌پرستی نرسی و چون رسی B چون ... بایمان بت وبت‌پرستی نرسی آنك برحد ایمان‌رسی بت وبت ... بینی H چون سر ... ایمان رسی بت وبت ... بینی UP ‖ 4 بردرگاه A ... U- B ‖ نقش . . . وایمانت URPMH - SBA ‖ 5 دین ... نماید USPMA درین حالت نماید HB دین . . . بماند R ‖ برخوان A ... U بخوان H ‖ 6 و جمالی . . . خالی RM و جمال . . . خالی USPHA و جمال . . . خال B ‖ خوب A ... U چون M ‖ 7 شود . . . خالی A ... U نبود ... حالی R ‖ 8 وابروی A ... U- B ‖ 9 کدامست ... که USRPMA چیست هر که جزاو خالی‌دارد کافر یقین میدان مگر HB ‖ بر ... عرش RMHB بربالای عرش برتو USPA ‖ عرضه . . . اند USRMHA جلوه . . . است B عرضه نکردند P ‖ آن A ... U- B ‖ 10 ابلیس ... ونسبت USPMA ابلیس را زلف این‌شاهد عبارت کرده است بنسبت B است ... زلف شاهد ... اند بنسبت H است ... اند نسبت R ‖

ظلمت خوانند؛ واگرنه، نوراست. دریغامگر که ابوالحسن بُستی باتو نگفته است، وتو ازواین بیتها نشنیده‌ای؟

دیدیم نهان گیتی واهل دوجهان وزعلّت و عار برگذشتیم آسان
آن نور سیه زلا نقط برتر دان زان نیز گذشتیم نه‌این ماندو نه‌آن

(۱٦۷) دانی که آن نور سیاه چیست؟ «وکان مِنَ الکافِرین» خِلعَت اوآمده است. شمشیر «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغوِیَنَّهُم أَجمَعین» کشیده است. در ظُلُماتِ «فی ظُلُماتِ البَرِّ والبَحر» فضولی و خود را بی‌اختیار کرده است. پاسبان عزّت آمده است. دربان حَضرَتِ «أعوذباللهِ مِن الشیطان الرَّجیم» شده است. دریغا از دست کسی که شاهد را بیند با چنین خدّ وخال و زلف و ابرو، و حسین وار «أنا الحقّ» نگوید؟! باش تا بایزید بسطامی این معنی باتو درمیان نهد، وترا ازحقیقت این کار آگاه کند. این بیتها را نیز گوش‌دار:

1 خوانند ... تو UPM خوانند واگرچه نورباشد دریغا ... باتو SRA خوانند این نور ابلیس را مگر شیخ ابوالحسن بسطامی باتو B باشد دریغا . . . با تو این بیتها H ‖ 2 وتو . . . نشنیده‌ای USRPMA ـ HB ‖ 3 واهل دو H واصل A ...U ‖ عار A ... U معلول M ‖ بر A ... U ـ B ‖ 4 برتردان URPMHB بیرون بود SA ‖ 5 آن R از USPMA این HB ‖ سیاه A ... U ـ B ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۳٤ م ‖ 6 سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۸۲ ك ‖ 5-6 آمده است ... کشیده A ... U آمد ... بر کشیده B ‖ 6-7 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۷ ك ‖ 7 پاسبان ... است USRPMA وپاسبان ... آمده B دریغا H ‖ 8 است A ... U است هان تا سالك را این مذهب با دید نیاید و شمشیر «فبعزتك» در وجود ظلمانی برنکشد از عالم کثرت بعالم احدیت یکی نشود B ‖ 9 با A ... U یا با R ‖ زلف A ... U بالا H ‖ وحسین . : . نگوید RPMB و بالا و نگوید انا الحق SA تا حسین جز انا الحق نگوید H وحسین منصور را إنا الحق نگوید U ‖ 10 از . . . کند URPMH ازین حقیقت آگاه کند B از ... آگاهاند SA ‖

آنرا که حیوتش آن دل و دلبر نیست
وآن خال وخد وآن لب چون شکّر نیست
جان و دل را چو ابرو و زلف ببرد
در هردو جهان مُشرك وهم کافر نیست
از کُفر بکفر رفتنت باور نیست
زیرا که ازو جزاو دگر درخور نیست

(۱۶۸) قومی را هرلحظه در خرابات خانهٔ «فَأَلْهَمَها فُجورَها» شربت قهر و کفر می‌دهند؛ و قومی را در کعبهٔ «أنا مدینةُ العِلمِ وَعَلِيٌّ بابُها» شربت «أَبیتُ عِندَ رَبّی» می‌دهند، «وتَقْویها» این حالت باشد؛ و هردو شربتها پیوسته برکارست، و هردو طایفه «هَلْ مِن مَزید» را جویانند. مستان او در کعبهٔ «عِندَ ملیكٍ مُقتَدِرٍ» از شربت «وَسَقاهم رَبُّهم شَراباً طَهورا» مستی کنند. و طایفهٔ دیگر در خرابات «فَأَلْهَمَها فُجورَها» بی عقلی کنند. مگر که هرگز «یُوَسْوِسُ فی صُدورِالنّاس» باتو

1 آن‌دل و SMHA آن دل P ازبت R ازدل UB ‖ 2 خال وخد M خدوخال USRPHA خد وجمال B ‖ چون A ... U ـ M ‖ 3 جان ... ببرد MH جان ودل اودو ابرو زلف نبرد SA جان‌ودل ازو دوابرو نبرد B جان ودل‌او درابرو زلفش نیست UP آن دل او دوابرو و ... نبرد R ‖ 4 درهر A ... U اندر B ‖ و هم RMHB وجز SA جز UP ‖ 5 رفتنت A ... U رفتنش B ‖ 6 جزو دگر USRPMA جزو وجود او B جزازو H ‖ 7 خانهٔ A ... U ـ B ‖ سورهٔ ۹۱ (الشمس) آیهٔ ۸ ك ‖ 8 میدهند . . . شربت A ... U میدهد ... شراب B ‖ 9 می‌دهند A ... U ـ B ‖ سورهٔ ۹۱ (الشمس) آیهٔ ۸ ك ‖ 9 ـ 10 وهر ... دو USPMA هر ... درکار ... دو B هردو شربت ... درکار ... هرقوم شراب H وهر ... درکار ... دو R ‖ 10 سورهٔ ۵۰ (ق) آیهٔ ۳۰ ك ‖ جویانند A ... U مزینند و میجویند ای‌عزیز H ‖ او A ... U ـ B ‖ سورهٔ ۵۴ (القمر) آیهٔ ۵۵ ك ‖ 11 شربت A ... U شراب H ‖ سورهٔ ۷۶ (الانسان) آیهٔ ۲۱ م ‖ 11 ـ 12 کنند A ... U می کنند B ‖ 12 سورهٔ ۹۱ (الشمس) آیهٔ ۸ ك ‖ سورهٔ ۱۱۴ (الناس) آیهٔ ۸ ك ‖

حرب نکرده است ؟! ازشیخ بربطی این بیتها بشنو :

زلف بت من هزار شور انگیزد   روزی که نه از بهر بلا برخیزد
وآن‌روز که رنگ عاشقی آمیزد   دل‌دزد دوجان‌رباید وخون‌ریزد

(۱۶۹) خَلق از ابلیس نام شنیده‌اند ؛ نمی‌دانند که اورا چندان ناز در سَر است که پروای هیچ کس ندارد ! دریغا چرا ناز در سر دارد ؟ از بهرآنکه هم قرین آمده است با خدّ و خال . چه گویی ! هرگز خدّ و خال ، بی‌زلف و ابرو و موی کمالی‌دارد ؟ لاوَاللّه کمال ندارد . نبینی که درنماز «أعوذُ بِاللّه مِنَ الشَّیطانِ الرجیم» واجب آمد گفتن ! از بهراین معنی در سر گرفته است ناز و غنج ودَلال ، واو خود سَر متکبّران و خود بینانست . « خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَه مِنْ طین» همین نازست . این بیتها بشنو :

گویی‌دوزلف یارم در سرچه نازدارد ؟
کز دلبری و کَشّی کاری دراز دارد

1 حرب A ... U حرف M ‖ بربطی M واسطی SA حسین بربطی B بوسطی UP - H واسطی بطی R ‖ بیتها URPHIB بیت SMA ‖ 2 منA ... U ما H ‖ 3 وآن A ... Uآن B ‖ جان A ... U جهان H ‖ 4 اورا B ... U ـ A ‖ 5 دریغا A ... U ـ B ‖ 5–6 آنکه . . . وابرو A ... U پروای هیچکس ندارد وهم ... خال اما ای‌عزیز چه . . . زلف B ‖ 7 کمالی RMH کمال USPBA ‖ لا ... نماز A ... U لابالله ... ندارد از بهرآن درنماز میگوید B ‖ 8 واجب ... دلال M از بهر ... است SA واین معنی ... است B واجب‌آمد ازبهر ... است H واجب ... غنج UP واجب ... بهرآنکه این ... دلال R ‖ 8 ـ9 او ... بینانست USPMA اوسر ... بینانست B او ... بینان آمده H یا او ... بینانست R ‖ 9 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۲ ك ‖ 9 - 10 همین ... بشنو URPMH خود همین ... بشنو SA مران چون‌خود بین‌شود وخودی خود بازیابد که «من‌عرف نفسه فقد عرف‌ربه» آنکه کامل باشدهمین معنی‌دارد B ‖ 11 ناز USPMBA کار H باز R ‖ 12 کشی کاری A ... U کیشی کار H ‖

با گُـل حدیث گوید با لاله پای کوبد

بر مه زره نگارد با زُهره ساز دارد

(۱۷۰) اگر باورت نیست از خدا بشنو : «الحَمْدُ لِلّٰه الذی خَلَقَ السموات و الأَرضَ و جَعَل الظلماتِ و النور» . دریغا سیاهی بی‌سپیدی و سپیدی بی سیاهی چه کمال دارد ؟ هیچ کمال نداشتی . حکمت الهی اقتضا چنین کرد . حکیم دانست که بحکمت خود چنین باید و چنین شاید ، و براین درگاه جمله بر کارست ؛ و اگر ذرّه‌ای نقصان درآفرینش دریابد ، نقصانِ حکیم و حکمت باشد . موجودات و مخلوقات در نورها مُزَیَّن و مُشَرَّف آمده‌اند .

ابروی تو با چشم توهم پهلو به — همسایهٔ طرّار یکی جادو به
آن خَدِ ترا نگاهبان گیسو به — داندهمه کس که پاسبان‌هندو به

(۱۷۱) ای عزیز آن بزرگ را گوش دار که چه گفت مر این دو مقام را . گفت : «إنَّ الـکُفْرَ والإِیمانَ مَقامانِ مِنْ وراءِ العَرْش حِجابانِ بَیْنَ اللّٰهِ وبَیْنَ العَبْدِ»

---

2 مه ... نگارد SMA ماه خشم گیرد RHB مه خشم نگارد UP ‖ 3-4 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ١ ك ‖ 5 چه ... نداشتی USRPMA هیچ کمال ندارد B چه ... ندارد ای‌عزیز H ‖ 5-6 حکیم ... درگاه USPMA حکیم‌می‌دانست ... باید کرد و دربن‌درگاه B دانست ... درگاه H حکیم ... دانست بحکمت خود که ... درگاه R ‖ 6-7 بر... یابد I بر ... ذره‌ای ازآفرینش‌دربابد A ... U بر کارست مصراع : اندرین ملك چو طاوس بکارست مگس. اگر ذره‌ای درآفرینش دربابد H ‖ 7 نقصان . . . باشد SMBA نقصان حکیم بود و منافی عقل وحکمت باشد H نقصان بود و منافی عقل UP نقصان در (جرها؟) ومنافی علم R ‖ 8 در ... اند SMHA جمله در ... اند B چیزها مزین ... اند RP چیزها مزین ... است U ‖ 9 طراریکی A ... U یك طرازیك B ‖ 10 آن ... گیسو USRPMA وان روی پراز نگاربان گیسو B وآن . . . گیسو H ‖ 11 ای ... بزرگ را A ... U ـ B ‖ مراین A ... U مرین R ‖ 12 گفت A ... U ـ B ‖

گفت : کُفر وایمان بالای عرش دو حجاب شده‌اند میان خدا و بنده زیرا که مرد باید که نه کافر باشد ونه مسلمان . آنکه هنوز با کفر باشد و با ایمان هنوز دراین دوحجاب باشد ؛ و سالكِ مُنتَهی جز در حجابِ « کبریاءِ اللهِ و ذاتِه » نباشد ، شنیدی که مصطفی ـعلیه السّلام‌ـ چه می گوید ؟ « لِیَ مَعَ‌اللهِ وقتٌ لایَسَعُنی فیهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلا نَبِیٌّ مُرسَلٌ » خود گواهی می‌دهد براسرار این مقامها تا أَبَدِالأَبِدین و دهرِ الدّاهرین . ازاین مقامها که خواهد جُستن ؟

از عشق نشانه ، جان و دل باختن است
وین کون ومکان‌هردو برانداختن‌است
گه مؤمن و گاه‌گاه کافر بودن
با این دو مقام تا ابد ساختن است

(۱۷۲) چه دانی که چه گفته می‌شود ؟ دریغا که از عشق اللهِ که عشق کبیر است هیچ نشان نمی‌توان دادن که بیننده درآن باقی بماند ؛ امّا آن چیز که درهر

2-1 مرد ... ایمان USPMBA نه کافر ... باشد یا با ایمان H هنوز نه کفر باشد ونه‌ایمان R ‖ 3 شنیدی A ... U ای عزیز شنیدی B ‖ 5 خود A ... U این حدیث B ‖ 6 و دهرالداهرین USRPMA ـ HB ‖ مقامها که خواهد A ... U مقامهای سالکان‌خواهند چه H ‖ 7-8 از ... انداختن است M ازعشق نشان . . . انداختن است USPBA در عشق نشان عقل و جان . . . این ... است H از ... باختنیست زین . . . انداختنیست R ‖ 9- 10 که . . . ابد SRMBA گاهی ... این مقام تا بابد H که کافر و که مؤمن شدن ای جان جهان UP ‖ 7-10 ،صراعها در B باین ترتیت ٤و۳و۱و۲ ‖ 11 چه ... دریغا که USPMA چه ... دریغا B دریغا H توچه ... دریغا که R ‖ کبیر MH کبریا SA اکبر URPB ‖ 12 نشان‌نمی‌توان‌دادن USPMA نشانی‌نمی‌توانی‌داد B نشان توان‌دادن H اکبر می‌توان دادن توچه دانی که‌آن چیست که‌نشان اوتوان داد R ‖ که بیننده ... در USPMA چه‌دانی که‌آن چیست ؟ و که نشان اومی‌توان داد ازآنکه بیننده درآن نماند آن‌مقام B توچه دانی که آن چیست که نشان نتوان‌داد که بنده درنماند ... که در H که بنده‌نماند ... که‌در R ‖

لحظه جمال خوبتر و زیباتر نماید و عالم تَمَثُّل را بر کار دارد، هیچ عبارت ونشان نتوان داد جز «لَیسَ کَمِثْلِهِ شَیءٌ»؛ دیگر عبارت وشَرح نباشد «لاأُحصی ثَناءً عَلَیكَ أنتَ کما أثْنَیتَ عَلَی نَفسِكَ». چون او عذر بی ادراکی و بی نهایتی بخواست، دیگران چه بیان کنند؟ بیان آنجا قاصر آید، فهم آنجا گداخته شود، مرد آنجا ازخود برست! دریغا این بیتها بشنو:

چون‌عشق‌تو بی‌نشان جمالی‌دارد   دراصل وجود خود کمالی دارد
هر لحظه تَمَثُّل و خیالی دارد   این‌عشق دریغا که چه حالی‌دارد

(۱۷۳) اگر عشق حیلهٔ تَمَثُّل نداشتی، همه روندگانِ راه کافر شدندی؛ از بهر آنکه هرچیزی که اورا در اوقات بسیار بریك شکل و بریك حالت بینند، از دیدن آن وقت اورا وقت ملامت آید؛ امّا چون هرلحظه و یا هرروزی در جمالی زیادت و شکلی افزون‌تر بیند، عشق زیادت شود، و ارادت دیدن مشتاق زیادت‌تر. «یُحِبُّهم» هرلحظه تَمَثُّلی دارد مر «یُحِبُّونَه» را، و «یُحِبُّونَه» هم چنین تَمَثُّلی دارد.

---

1 جمال RPMHB جمالی USA ‖ بر کار RMHB بکار USPA ‖ 1-2 هیچ . . . نباشد A ... U وهیچ ... نشان ازآن نتوان ... جزاین که لیس ... وشرح B ‖ 2 سورهٔ ۴۲ (الشوری) آیهٔ ۱۱ ك ‖ 3-4 او ... کنند USPMA اوعذر بی‌نهایتی درخواست ... کنند B مصطفی عذر ... خواست کنند که H او ... کنند وچه توانند کرد ای‌عزیز R ‖ 5 از ... دریغا RM ازخود برسد دریغا SA پخته گردد B فانی‌شود H ازخود برسد UP ‖ 6 چون RMB ای SHA این UP ‖ 6-7 دارد A ... U داری H ‖ 7 این A ... U ای H ‖ 9 اورا در اوقات URPMH دراوقات SA اورا در اوقات خود B ‖ بینند UPMHB بیند SRA ‖ 10 آن‌وقت اورا SA آن اورا HB آن‌وقت RM اووقت UP ‖ ویا A ... U یا H ‖ 10-11 در ... زیادت‌تر USRPMA جمال ... عشق زیادتر . . . و اشتیاقی زیادتر B جمال زیادتر ... مشتاق بیشتر H ‖ 12 سورهٔ ۵ (المائدة) آیهٔ ۵۴ م ‖ همچنین A ... U همگی H ‖

پس در این مقام عاشق هرلحظه معشوق را بجمالی دیگر بیند، و خودرا بعشقی کمال‌تر و تمام‌تر:

هرروز ز عشق تو بحالی دگرم   وزحسن تو دربند جمالی دگرم
توآیت حسن را جمالی دگری   من آیت عشق را کمالی دگرم

(۱۷۴) هرگز دانی که قُوت و حَظّ معشوق از چیست؟ و عاشق نصیب از چه یابد؟ و عاشق خود بچه زنده است؟ و از عشق نیز بیان نتوان کرد جز برمزی و مثالی که از عشق گفته شود، و اگرنه از عشق چه گویند وچه شاید گفت؟! اگر عشق درزیرِ عبارت آمدی، فارغانِ روزگار از صورت ومعنی عشق محروم نیستندی امّا اگر باور نداری ازاین بیتها بشنو:

ای عشق دریغا که بیان از تو مُحالست
حَظّ تو زخود باشد وحَظّ ازتومُحالست
اُنس تو بابـرو و بآن زلف سیاهست
قُوت تو زخدّست و حیوة تو ز خالست

2-1 وخودرا ... کمال SMA وخودرا بعشق وی کامل B وبعشقی کمال UPH وخودرا بعشقی باکمال R ‖ 3 هر ... جمالی RH هرلحظه ... و درحسن ... جمالی SA هرروز بعشق تو جمال . . . زحسن ... کمال B هر ... و درحسن ... جمالی PM هر ... بند محالی U ‖ 4 جمالی . . . کمالی A ... U جمالی دگرم ... کمال H ‖ 6 عاشق RM عشق USPHBA ‖ نیز ... کرد USPMHA خود نیزچه بیان بتوان کردن B نیز ... کردن R ‖ 7 چه‌گویند و USPMHA ـ B چه‌گوید و R ‖ 8 از ... محروم SRMHA بدانستندی که عشق چه باشد از ... محروم B از ... فارغ UP ‖ نیستندی MB بنشستندی USPHA نبودندی R ‖ 9 نداری ازاین USRPMA نمیداری این B نمیکنی‌ازین H ‖ 10 بیان‌از ... محالست H بیان‌تو ... محالست USRPBA بیان... خیالست M ‖ 12-13 بابرو ...خالست SMBA بابروست وبآن ... خالست H بابروست وآبا ...خالست UP بابرو... وحیوت‌زخیالست R ‖

اسم تو شریعت است و عَین تو گناهست

جان ودلِما تویی دگرخود همهقالست

ای عزیز هرگز دانستهای که عاشق با معشوق چون سوگند خورد، سوگند بچه یاد کند؟ بدانکه چون معشوق با عاشق خود غمزهای زند، و سوگندی یاد کند، باشد که گوید: بجان من که چنین کن که «فَوَرَبِّ السماءِ و الأرض» بدین ماند، و باشد که چون معشوق با عاشق سوگند یاد کند گوید که بموی و روی من. مگر که «والشَّمسِ و ضُحاها والقمرِ إذا تلاها والنّهارِ إذا جلّاها واللّیلِ إذا یَغشاها» همین معنی دارد.

(۱۷۵) دانی که این آفتاب چیست؟ نور محمّدی باشد که از مَشرِق ازلی بیرون آید؛ و ماهتاب دانی که کدام است؟ نور سیاه عزراییلی که از مَغرِب ابدی بیرون رود. «ربُّ المَشرِقَینِ وَ ربُّ المَغرِبَین» این سخن بغایت رسانیده است، و

1ـ 2 اسم ... قالست M اسم ... دگرهمه قالست SHBA اسم . . . شریعت وعین توکمالست ... ودل ماجویی دگرقال وبالست R اسم ... ونهاد تو . . دگر قال وبالست P اسم ... ونهاد تو ... دگرقال ومقالست U ‖ 10ـ 2 مصراع ۱و۳و٤و٥ بدین ترتیب در B ۱و۲و۳و٤ در R ‖ 3 عاشق با معشوق... خورد B عاشق ... سوگند SMA عاشق ... خودرا H معشوق ... وسوگند UP معشوقغمزه زند وسوگند خورد سوگند R ‖ 4ـ 5 وسوگندی ... باشدکه RM سوگند. . . باشدکه USPA و سوگندی یادکند B وسوگند خورد و H ‖ 5 گوید ... کن که A ... U گویدکه ... کن B ‖ سورۀ ٥۱ (الذاریات) آیۀ ۲۳ ك ‖ بدین ماند URPB ـ SMHA ‖ 6 باعاشق A ... U واعاشق P ‖ 6ـ7 یادکند ... مگرکه A ... U خورد گوید ... روی تویعنی B ‖ 7 سورۀ ۹۱ (الشمس) آیۀ ۱و۲و۳و٤ ك ‖ 10 آید USPMHA آمده باشد B آمد R ‖ عزراییلی USPMBA عزازیلی H عزازیل R ‖ 11 رود USRPMA تابد B آید H ‖ سورۀ ٥٥ (الرحمن) آیۀ ۱۷ م ‖ 11-1 سخن ... این A ... U سخنرا ... این سوگندها H ‖

بیان این‌شده است. هرگزاین سوگندها ترا روی نموده است که «والطّورِ، والتّینِ، واللّیلِ، والضّحی»؟ این همه بدان ماند که می گوید: بجمال تو، و بروی زیبای تو. لَعَمْرُكَ بجان پاك تو، و بِقَدّ و بالای تو؛ و چون گوید: و اللّیلِ، بدان ماند که گوید: بِزُلف عَنبَر بوی تو، وبگیسوی چون هندوی تو.

(۱۷۶) دریغا که این همه را یك مقام خواهی دانستن، عین جهل و محض ضلالت باشد؛ این مقامها بسیار است. تمامی عشق، انشاءالله که در تمهید دیگر گفته شود که عاشق را عشق هنوز حجاب راه باشد. و عشق حجاب است میان عاشق و معشوق. البته عشق باید که عاشق را چنان بخورد، و چنان فارغ گرداند که جزاین بیت حالت اونباشد:

چندان غم عشق ماه رویی خوردیم
کو را بمیان اندهش گُم کردیم
اکنون ز وصالش و فراقش فردیم
کو عشق و چه معشوق کرا پروردیم؟

(۱۷۷) پس از عشق عالَم محبّت پیش خواهد آمد، و روی خود خواهد نمود

2-1 سورهٔ ۹۵ (التین) ۹۲ (اللیل) ۹۳ (الضحی) ‖ 3 بجان پاك A ... U بخاك پای R ‖ 4 گوید ... بوی A ... U می گوید ... بار R ‖ 5-6 دریغا . . . باشد UP دریغا . . . دانستن SMA دریغا ... همه‌را یکی‌خواهی ... باشد B دریغا ... مقام دانستن خطاست ازآنکه H که این . . . مقام دانستن خطاست ازآنك R ‖ 6-7 دیگر ... که A ... U دهم گفته شود H ‖ 7 راه A ... U داده R ‖ 9 جزاین RHB جزین این USPMA ‖ 10 رویی A ... U رویان R ‖ 11 بمیان ... گم USPA برجان خویش پنهان B بمیان اندهان گم RMH ‖ 12 وصالش A ... U وصال R ‖ 13 کرا USPHA وکه می B و کرا RM ‖ 13-10 خوردیم، کردیم، فردیم، پروردیم USMHBA خوردم، کردم، فردم، پروردم RP ‖ 14 پیش ... آمد A ... U خواهد آمدن H ‖

ای‌عزیز «یُحِبُّهم و یُحِبُّونَه» را گوش‌دار. «یُحِبُّونَه» آنگاه درست آید که همگی خودرا روی در «یُحِبُّهم» آری؛ آنگاه اورا برسد که گوید: یُحِبُّهم» که او بهمه اندر رسد. آفتاب همه جهانرا تواند بودن که روی او فراخ است؛ امّا سرای دلِ تو تا همگی روی خود درآفتاب نیارد، از آفتاب هیچ شُعاعی نصیب او نتواند بودن. «وَ مِنْ آیاتِهِ الشَّمسُ» خود گواهی می‌دهد که «یُحِبُّهم» چگونه صفتِ واسِعیَّت دارد، همه کس را تواند بودن. امّا «یُحِبُّونَه» تا همگی اورا نباشد، بهمگی ازو شُعاع نیابد. «یُحِبُّهم» خود درخَلوت خانهٔ «یُحِبُّونَه» می گوید که محبّت چیست، و محبوب کیست. دریغا هرگز در خلوت خانهٔ «کهیعص» هم سرّ «فَأَوْحی الی عَبْدِهِ ما أَوْحی» بوده‌ای؟ و شنیده‌ای هرگز این بیتها، و گفته‌ای بزبان حال؟

دوش آن بت من دست درآغوشم کرد
بگرفت و بقهر حلقه درگوشم کرد

گفتم صنما زعشق تو بخروشم
لب برلب من نهاد و خاموشم کرد

---

1 ای‌عزیز A ... U– B ‖ سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ٥٤ م ‖ 1 ـ 2 همگی ... که‌او USPMA همگی خود روی ... آنگاه اورا رسد . . . یحبهم B بهمگی روی خود در ... اورا رسد ... که او H همگی ... اورا نرسد که او R ‖ 2-3 بهمه ... او SRMHA تا بهمه . . . بودن ازآنکه روی B بهمه بود که روی‌او UP ‖ 4 روی‌خود UPM خود روی SRA خودرا روی B روی H ‖ 5 سورهٔ ٥(المائدة) آیهٔ ٥٤ م ‖ 6 همه ... بهمگی UPMB همه را ... بود ... بهمگی SA همه ... تا همه او ... بهمگی H همه ... نباشد R ‖ 7 نیابد A ... S نیاید U ‖ خود ... خانه USPHBA در ... خانه‌با M در ... خانه R ‖ 8 سورهٔ ١٩ (مریم) آیهٔ ١ ك ‖ 8-9 سورهٔ ٥٣ (النجم) آیهٔ ١٠ ك ‖ 9 بوده‌ای . . . و گفته‌ای RM بوده وشنیده ... این بیت راگفته USPBA بودی وشنیدی ... بیتها گفته H ‖ 10 دوش A ... U دوك H ‖ 11 وبقهرحلقه M بقهرحلقه URSPA بقهروحلقه HB ‖ 12-13 گفتم ... خاموشم A ... U من‌بانگ همی زدم که‌گوشم گوشم لب ... خاموش H ‖

(۱۷۸) « تَخَلَّقوا بِأَخلاقِ اللهِ تعالی» در این خلوت خانه حاصل آید. دریغا اویس قرنی‌را بین که «فَأَوْحی‌الی عَبْدِهِ ما أَوْحی» چه خبرمی‌دهد وچه می گوید که « اذا تَمَّتِ العُبودِیَّةُ لِلعَبْدِ یکونُ عَیشُه کَعَیْشِ اللهِ تعالی» گفت: چون بندگی تمام شود، عیش بنده همچون عیش معبود شود. دریغا هرچه او را باشد که خداوند است، از نصیبِ «تَخَلَّقوا» بنده را نیز باشد از صفات او، چون سَمْع و بَصَر وقُدرَت و ارادت وحیوة وبقا و کلام؛ از آن اوقدیم، ازجهت بنده باقی ودایم باشد.

(۱۷۹) دریغا ازدست کلمهٔ دیگر که ابوالحسن خرقانی گفته است! چه گفت؟ « فقال: أنا أقَلُّ مِنْ رَبّی بِسَنَتَیْن» می گوید: او از من بدوسال سبق برده است، و از من بدوسال پیش افتاده است: یعنی که من بدوسال ازو کمتر و کهتر باشم. «وَ ذَکِّرْهُم بأیّامِ اللهِ» این سالها سالهای خدا باشد. هر ساعتی روزی باشد. وهر روزی هزار سال باشد که «إنّ یوماً عِندَ رَبِّكَ کَأَلفِ سَنَةٍ مما یَعُدّون».

(۱۸۰) دریغا دراین مقام حسین منصور را نیز معذور باید داشت چون که گوید: «لافَرقَ بینی و بَیْنَ رَبّی إلّا بِصِفَتان: صِفَتُ الذاتِیَّةِ وَ صِفَتُ القائمیّة، قیامُنا بِه وذواتُنا منه» گفت: هیچ فرق نیست میان من ومیان خداوند من مگر بدوصفت:

1ـ 2 دریغا ... ماأوحی SA - UPMH فأوحی ... ماأوحی B از فاوحی ... ماأوحی دانی R ‖ 2 وچه می A ... Uـ H ‖ 3 تمت ... للعبد R اتم العبودیة A ... U ‖ بندکی USPMHA بنده را بندکی RB ‖ 4 همچون ... شود A ... U عیش معبودباشد H ‖ 5 تخلقوا R تخلق A ... U ‖ 6 آن اوقدیم M آن‌قدیم USRPA خدای تعالی قدیمو B اوقدیم و H ‖ 7-8 چه گفت ... می گوید A ... U فقال ... گفت H ‖ 8 سال A ... U چیز B ‖ 10 سورهٔ ۸۸ (الغاشیة) آیهٔ ۲۱ ك ‖ این ... باشد A ... U امااین ... باشد که H ‖ 11 سورهٔ ۲۲ (الحج) آیهٔ ۴۷ م A ... Uـ R ‖ 12- 13 باید ... گوید USRPMA دار ازاین که گفت B باید داشتن که گوید H ‖

صفتِ ذات که وجود ذوات ما ازو آمد و حاصل ما از او حاصل شد، و قوام وقیام ما بدو آمد و ازوست. چه خوب بیان کرده است!

(۱۸۱) مگر استاد ابوبکر فورك از اینجا جُنبید که گفت: «الفقیرُ هوَ الذی لایَفتقِرُ الی نفسه ولاإلی رَبِّه» فقیر آن باشد که نه مُحتاج خود باشد، ونه مُحتاج خالقِ خود؛ زیرا که احتیاج هنوز ضعف و نقصان باشد، و فقیر بکمالیّت رسیده باشد. «إذا تَمَّ الفقرُ فهُوَالله» اورا نقدِ وقت شده باشد. «تَخَلّقوا بِأخلاقِ الله» سرمایهٔ او آمده باشد. دریغا این مرتبه بلندست! هر کسی را آن توفیق ندهند که ادراك این تواند کرد، وامّا باهمه می‌باید ساخت.

(۱۸۲) ای دوست دانی که قصّهٔ یوسف -علیه‌السّلام- چرا احسن القصص آمد؟ زیرا که نشان «یُحِبُّهم ویُحِبّونه» دارد. از سِرّ «یُحِبُّهم ویُحِبّونه» آنگاه خبر یابی که آیت «وما کان لِبَشَرٍ أنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ إلّاوَحیاً اَوْمِنْ وَراءِ حِجابٍ اَوْیُرْسِل رَسولاً فَیوحی بإذْنِه‌ما یَشاءُ» ترا روی نماید وبیان این جمله با تو بگوید، و یا در نقطهٔ

1-2 صفت ذات ... ازوست BA یکی ... وجود ذات ... حاصل ماازوست وقوام ... بدوست H صفت ... حاصل ما از حاصل او حاصل آمد وقوام ... ازوست M صفت ... حاصل ما ازحاصل او ... وقوام ماازوست وبدوست UP صفت ... حاصل‌ما ازحاصل او ... وازوست S حاصل ما ازحاصل اوحاصل آمد ... وازوست R ‖ 3 فورك ... که USPMA فوز کی ... جنبید B فورك‌ازینجا RH ‖ 4 خودباشد A ... Uخودبود B ‖ 5-6 خالق... رسیده‌باشدSMA خالق‌خودبود... رسیده باشدوچون‌بکمال‌رسد که B خالق ... نقصان‌استوفقیر بکمال‌رسیده‌بود H خدای‌خود ... رسیده باشدUP خالق... زیرا که محتاجی ... خود رسیده باشد R ‖ 6 شده باشد SRMHBA بودUP ‖ 7 او ... کسی را USPHBA او ... کس را M باو... دریغا که این ... کس‌را R ‖ 8 همه می‌باید USRPMA این‌همه بباید HB ‖ 9-10 یوسف ... سر USRPA یوسف‌را ... القصص خواند ... سر B یوسف ... ای‌عزیزازسر H یوسف ... ویحبونه ازسر M ‖ 10 یابی SRMHA داری UPB ‖ 11-12 سورهٔ ۴۲ (الشوری) آیهٔ ۵۱ ك ‖

«طـٰه» جمله ترا بنماید و تو ببینی و بدانی که «یُحِبُّهم ویُحِبّونه» چیست. انگبین و شکر بزبان گفتن دیگر باشد، و بچشم دیدن دیگر باشد، و خوردن و چشیدن دیگر. عاشق بودن لیلی دیگر است، ونام بردن لیلی دیگر، و قصّهٔ مجنون بروی خواندن و شنیدن دیگر. جوانمردا «یُحِبّهم» با «یحِبُّونه» در خلوت خانه هم سرّ شده است «ولازَحمة فی البَین»!!!

تا من بمیان خَلق باشم با تو
تنها ز همه خلق من وتنها باتو
خورشید نخواهم که بر آید باتو
آیی. بر من سایه نیاید با تو

«یحبهم ویحبونه» سودای خود با یکدیگر می گویند چنانکه «لایَطَّلِعُ علیه مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لانَبيٌّ مُرْسَل» یعنی که نه مَلَك نه نبی از آن آگاه باشند و خبر ندارند؛ «مَنْ كانَ لِلّهِ كانَ اللّهُ لَه» این معنی دارد. دریغا آفتاب هیچ خانه را نتواند بود، و درهیچ خانه نگنجد، آفتاب صد وشصت چنداست که از مشرق تا بمغرب، در

1-12 وبیان ... چیست UP وبیان ... وبا درنقطهٔ ... ترا ننمایند وتو نبینی وندانی ... چیست SA وتوببینی ... چیست یعنی B وبیان ... طه‌روی جمله ... یحبونه کیست H وبیان جمله ... بگویند ... بنمایند ... چیست M وبیان . . . ونبینی و ندانی ... چیست R ‖ 2 باشد SMHB است RA بود UP ‖ 3 عاشق ... دیگر USPMA دریغا عاشق ... دیگر RB ـ H ‖ 4 هم سر A ... U هم سر وهم قرین B ‖ 5 زحمة H رحمت A ... U ‖ 6 تا ... باتو U تا بمیان رسول یابم باتو SPA تا من برتو رسول‌باشم یاتو RB تامن . . . باتو H یامن برتو رسول یابم یاتو M ‖ زهمه ... باتو USRPHA همه خلق ومن تنها باتو B زهمه ... تنهاتو M ‖ 7 باتو A ... U تاتو H ‖ 8 گویند A ... U گوید H ‖ 9 یعنی ... ندارند PH از ... نباشند ... ندارند SA یعنی ... آگاه احوال ایشان خبر ندارند B از ... نباشد ... ندارد M از . . . باشد ... دارد R از ... باشد ... ندارد U ‖ 10 معنی RMHB نعت USPA ‖ هیچ خانه را URP هیچ خانه‌ها را SMA در هیچ خانه HB ‖ 11 آفتاب ... بمغرب SRMA آفتاب یك‌جزوش صد ... که جملهٔ زمین‌این آفتاب B زیرا آفتاب صدوشصت وشش بارچند ... بمغرب H آفتاب ... شصت وهشت ... بمغرب UP ‖

خانهٔ پیر زنان کجا گنجد؟ امّا ترا با همگی آفتاب چه شمار؟ نصیب تو از آفتاب آن باشد که خانهٔ ترا همگی روشن کند.

(۱۸۳) ازاین آیت چه فهم کرده‌ای که «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیكٍ مُقْتَدِرٍ»؟ دانی که «مَقْعَدِ صِدْق» چه باشد؟ «مَقْعَدِ صِدْق» سریرِ سرّست که محبّان خودرا بر آن نشاند. از مصطفی ـعلیه‌السّلام‌ـ بشنو که با جابر بن عبدالله چه گفت آن روز که پدرش عبدالله بن رواحه کشته شد روز اُحد، و شهید گشت گفت: خدای ـتعالی‌ـ پدر ترا زنده کرد، واورا بر عرش مجید با موسی ـعلیه‌السّلام‌ـ بداشت، وعرش مجید را مقام او کرد.

(۱۸٤) دریغا از حقّ تعالی در خانهٔ «نَ والقَلَم» صد وچهار ده‌هزار بار کلامِ «وکَلَّمَ موسی تَکلیما» شنیده بود؛ یکبار در درون «کهیعص» وحی خدا که «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» اورا از سرّ گفتن با محبان خود از امّتان مُحمّد آگاه کردند که می‌گفت: «یا أَحِبّائی مِنْ أُمَّةِ مُحمّد، ویا مساکینَ أُمّةِ محمّد، و یا فقراء امّةِ مُحمّد». از لَذّت استماع این نِدا که بایشان می کرد، با آنکه آن همه

1 چه شمار SRPM چه شمار بود UA چه کار وچه شمار HB ‖ نصیب SRMHBA حظ UP ‖ 2 خانهٔ A ... U خانهٔ من‌و B ‖ 3 سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ٥٥ ك ‖ 4 دانی A ... U هیچ دانی B ‖ 5 نشاند USRPMA نشانند HB ‖ 6 روز احد . . . گشت A ... U‌ـ B ‖ 8 ـ 9 مقام . . . تعالی A ... U‌ـ B ‖ 9 سورهٔ ٦٨ (القلم) آیهٔ ١ك ‖ 10 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١٦٤م ‖ یکبار... خدا A ... U ودر . . خدا آمد R ‖ سورهٔ ١٩ (مریم) آیهٔ ١ ك ‖ 11 سورهٔ ٥٣ (النجم) آیهٔ ١٠ ك ‖ 11-12 اورا . . . گفت USPMA آمد و اورا از سخنهای گفتند با محبان امت خود محمد آگاه کرد و موسی ـعلیه‌السلام‌ـ شنید برطور سینا که گفت B اورا ... محبان خود که امتان محمداند آگاهی‌داد حق که می گفت H اورا ... خود ازامتنان ... گفت R ‖ 13-1 باآنکه ... افتاد SHA باآنکه بازآنکه ... افتاد RPM موسی مکاشف این‌سخن شد وباآنکه این همه کلام ازخدا بشنیده‌بود موسی مدهوش این سخنها شد که فخر ... اینجا افتاد B بازآن که همه ... افتاد U ‖

کلام ازو شنیده بود، اورا بی‌هوش کرد، «فَخَرَّ موسی صَعِقاً» ازاینجا افتاد. چون اورا با خود دادند دعا کرد «اَللّهُمَّ اجعلنی مِنْ اُمّة محمد». مغنّی و مُطرِب این جماعت که محبّان خدا اند، خود او باشد که «فَهُمْ فی رَوْضَةٍ یُحبَرون» بیان‌سماع می کنند که او با بندگان خود باشد. سخن و کلام با همه کس گویند، اما سِرّ جز با دوستان و گدایان امّت محمد نگویند. از سِرّ وَحی تا کلام، بسیاری مراتب و درجات است.

(۱۸۵) دریغا در مَقام اعلی، شَبِ مِعراج با محمّد ـعلیه السّلامـ گفتند: ای محمّد وقتهای دیگر قایل من بودم و سامع تو، و نماینده من بودم و بیننده تو، امشب گوینده تو باش که محمّدی و شنونده من، و نماینده تو باش و بیننده من. دریغا دراین مقام که مگر معشوق، مصطفی بود و عاشق او که عاشقان، کلام معشوقان دوست دارند. آن نشنوده‌ای که مجنون چون لیلی را بدیدی از خود برفتی، و چون سخن لیلی شنیدی با خودآمدی؟ این مقام خود مصطفی را عجب

1 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۴۳ ﻙ ‖ 2 اورا . . . دادند A ... U موسی با هوش‌آمد B ‖ 3 خود ... بیان A ... U ازوجودمحمد باشد که ... یحبرون ای‌عزیز دانی که روضت چیست؟ روح‌را میدان بیان B ‖ سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۱۵ ﻙ ‖ 4-5 که او . . . جز USPMA خدای تعالی با بندگان خودسخن ... گوید اماسر B که اورا ... کلام باهر کس ... جز H که اورا ... گوید ... جز R ‖ 5-6 نگویند ... است UHP نگویند ازسر و وحی ... است SMA بگوید از ... کلام فرقی باشد بلی‌آنجا که وحی‌است وآنجا که کلام است بسیارمراتب ... باشد B نگوید هان وحی تاکلام ... است R ‖ 7 محمد ... گفتند A ... U مصطفی ... وحی آمد B ‖ 9 که محمدی A ... U- B ‖ 10 دریغا A ... U- B ‖ که مگر USPMHA مگر که B مگر R ‖ 11 نشنوده‌ای RPH نشنیده‌ای USMBA ‖ بدیدی SRPMHA بدیدی سردر گریبان بردی‌و B دیدی U ‖ 12 خودمصطفی‌را SPMHA ازمصطفی B بزرگ خود مصطفی‌را UR ‖

نیست . ابوالحسن خرقانی ازاین‌مقام نشان باز می‌دهد ؟ گفت : که مرا وقتی با دید آمدی که در آن وقت گفتمی که من معشوق تو ، ودر حال دیگر گفتمی که ای تو معشوق من ؛ و وقتی گفتمی که ای خدا مرا از تو دردی بادید آمده است ، واز تو دردی دارم که تا خداوندی تو برجای باشد این درد من برجای باشد ، و خداوندی توهمیشه باشد ، پس این درد من همیشه خواهد بودن . واز حالت « فَأَوْحى إِلى عَبْدِهِ ما أَوْحى » جای دیگر بیان می کند ، گفت که اگر جان بَلسَنوا ــ یعنی بوالحسن زبان روستایی ــ که جانم فدای او باد حاضر نبود ، آنجا « فَأَوْحى الى عَبْده ما أوْحى » رفت . پس چه بُلحسن وچه تُشبه وچه شَبْیه ؛ یعنی کافرم اگر آنجا حاضر نبودم .

(۱۸٦) ای عزیز از اَسرار وحی خبر نتوان دادن زیرا که این آن مقام باشد که مردرا بقربت بجای رسانند که در آن مقام سؤال کردن حرام باشد : مثلاً چون

---

1 ابوUSRPMA نشنیدهٔ که B که‌ابو H ‖ 1-3 بادید ... واز USM بادید آمده است واز A بادید ... دیگر گفتمی که تو ... واز B بادید ... که ای من معشوق تو و درحالی . . . وان H بدید آمدی ... واز P بدید آید ... وقت گویم . . . گویم ... گویم . . . واز R ‖ 3 - 4 تو . . . باشد USRPMA دردی است که تا ... جای‌است B ودردی ... باشد H ‖ 4-5 این درد ... بودن A ... U آن‌باشد ای‌عزیز H ‖ 5-6 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ٥٤ م ‖ 6 جای ... گفت A ... U دیگر ... کند B ‖ بلسنو A ... U بولحسن H ‖ 6-7 یعنی ... آنجا USRPMA فدا نباشد درآن‌حالت B یعنی ... فدای‌تو . . . نبودی آنجا که H ‖ 8 یعنی ... نبودم A ... U کافرم اگر آنجا که فاوحی بود منی بوالحسن بود الاهمه فنا شده وبدوبقا وباقی بوده B ‖ 9 ای . . . باشد USPA ازاسرار دادن وهر چه گویی غیر ازآن باشد زیرا که این مقام آن باشد که B ازاسرار ... این مقام آن باشد که H ای ... وحی‌چه خبرنتوان ... زیرا که M ای ... وحی چه خبر توان ... باشد که R ‖ 10 بجای رسانند M جای رساند USRHA رساند B جای رسانند P ‖ سؤال کردن A ... U سؤال کردن و گفتن و شنیدن ازین‌همه قاصرباشند زیرا که سؤال درمکان باشد وآنجا لامکان‌باشد سؤال کردن آنجا B ‖

مکان او جُستن وهم سِرّ و مقصود او طلبیدن ، و مانند این ؛ وآنچه بدین تعلّق دارد گفتن و پرسیدن حرام باشد ، و خطری تمام با خود دارد . دراین مقام اگر آنچه او نداند معلوم او کنند ، ببیند وبداند ؛ واگر نکنند سؤال کردن ، اورا قَطیعَت وُ فُرقَت آرد که اگر سلطان ، اسرار مملکت خود با یکی بگوید رتبتی عالی باشد امّا نشاید که کسی از سلطان این اسرار پرسد بهیچ حال ؛ چه اگر سلطان گوید که قیام و پادشاهی من بِتُست هیچ خطری نباشد ، وامّا اگر سلطانرا گویی که قیام و پادشاهی تو بمنست و از منست ، کار بر خطر باشد . «والمُخلِصونَ علی خَطَرٍ عَظیم» همین معنی دارد .

(۱۸۷) دریغا مگر که ببهشت نرسیده‌ای ، و «وُجوهٌ یَوْمَئذٍ ناضِرةٌ الی رَبِّها ناظِرةٌ» باتو غمزه‌ای نزده است ؟ آن بهشت که عامّه را وَعده کرده‌اند زندان خواص

1 سرUSPMA سری RHB ‖ او A ... U‐ H ‖ 1-2 ومانند ... باشد A ... U وآنچه مانند این باشد همه حرام بود B ‖ 2 وخطری ... دارد URPMH ـ SA خطر ... دارد B ‖ 2-3 اگر ... بداند M آنچه ... بداند USA اگرآنچه بنده نداند اورا معلوم کند رتبتی عالی باشد اورا B اگر آنچه‌او ... بداند H آنچه اورا ندارد ... بداند P اگرآنچه اوبداند وخدا اورا معلوم کند به‌بیند وبداند R ‖ 3-4 نکنند . . . اگر USMHA نکند و بنده سؤال کند قطیعت قربت آرد واز قربت بیفتند ای‌عزیز مثال اینکه چون B نکنند . . . قطیعت فرقت ... اگر P نکند ... اگر R ‖ 4 باشد A ... U آنکس باشد B ‖ 4-5 اما ... بهیچ URPMH اما شاید ... بنهج SA اما ... پرسد B ‖ 5-6 حال . . . نباشد M حال که اگر ... نباشد SPA زیرا که پرخطر باشد که اگرسلطانرا ... پادشاهی بمن‌است B حال اگر ... خطری ندارد H جمال که اگر ... بمن نیست ... نباشد R حال که اگر ... من بتونیست ... نباشد U ‖ 6-8 اما اگر ... دارد M اگر ... وزمنست ... دارد UPA کار او برخطر است ... معنی‌باشد B واگر ... دارد H واگر... توبتو نیست وزمنست ... دارد P واگر ... توبمن است وزمنست ... دارد R ‖ 9 دریغا A ... U‐ B ‖ سورهٔ ۷۵ (القیامة) آیهٔ ۲۲ ک ‖ 10 نزدهA ... U پرده R ‖ آن ... عامه A ... U آن ... عوام B ‖

باشد چنانکه دنیا زندان مؤمنانست. مگر یحیی معاذ رازی از اینجا گفت که «الجَنَّةُ سِجْنُ العارِفین کما أنَّ الدُّنیا سِجْنُ المُؤمِنین». خوّاص با خدا باشند. چه گویی! خدای ـ تعالی ـ در بهشت باشد؟! بلی در بهشت باشد، ولیکن در بهشت خود باشد؛ در آن بهشت که شِبلی گفت: «ما فی الجَنَّةِ أَحدٌ سِوَی اللهِ تعالی» گفت: در بهشت جز خدا دیگری نیست و نباشد، و اگر خواهی از مصطفی نیز بشنو که گفت: «إنَّ لِلّهِ جَنَّةً لَیْسَ فیها حُورٌ ولاقُصورٌ ولالَبَنٌ وَلاعَسَلٌ». دراین بهشت دانی که چه باشد؟ آن باشد که «مالاعَیْنَ رَأَتْ ولا أُذُنَ سَمِعَتْ وَلاخَطَرَ علی قَلْبِ بَشَرٍ». کسی را که بهشت این باشد، اورا بهشتِ عوامّ طلب کردن خطا باشد که این طایفه را بزنجیرهای نور ولطف ببهشت کشند، و نروند و قبول نکنند که «یا عَجَباً لِقَوْمٍ یُقادون إلی الجنَّةِ بالسَّلاسِل وَهُمْ کارِهون». همّت عالی چنان باید که زن فرعون آسیه را بود که در دعا می‌خواهد «رَبِّ ابن لی عِندكَ بیتاً فی الجنّة». این «عِندَكَ» جز بهشت خواصّ نباشد.

(۱۸۸) دریغا از «فی عِیشَةٍ راضِیَةٍ فی جَنَّةٍ عالِیَةٍ قطوفُها دانِیَةٌ» چه فهم

1 دنیا R دینار A ... U ‖ مگر A ... U بهشت زندان خواص است مگر شیخ B ‖ 2 - 5 باشند ... نباشد USRPMA باشند نه‌با بهشت ولیکن دربهشت خدای تعالی باشند چنانکه شبلی ... تعالی یعنی در بهشت جز خدا دیگری نباشد B باشند ... بلی ولیکن ... خدا نیست و نباشد H ‖ 7 باشد A ... U باشد که مصطفی علیه‌السلام فرمود B ‖ 8 بهشت این ... طلب URPMH این بهشت ... طلب SA بهشت این ... چه کاوطلب B ‖ عوام A ... U عام P ‖ 9 لطف ... نروند USPMA لطف بدین بهشت ... وایشان نروند B لطف ... کشند نروند H لطف ربانی ... بروند R ‖ لقوم A ... U لاقوام M ‖ 10-11 زن ... رب A ... U موسی دعا خواندی که رب B ‖ 11 بود ... خواهد MB باشد ... خواهد USPHA بود ... خواست R ‖ سورهٔ ٦٦ (التحریم) آیهٔ ۱۱ م ‖ 13 سورهٔ ٦٩ (الحاقة) آیهٔ ۲۱ ك ‖

کرده‌ای؟ اگر خواهی بدانی در نقطهٔ «سُبحان الّذی أسری بعَبده لیلاً»، عُبودیّت خود درست کن تا این خطاب با تو نیز باشد که «یا أیُّها النَّفسُ المُطْمَئِنَّة إرجِعی الی ربِّك راضِیةً مَرضِیّةً فادْخُلی فی عِبادی و اُدخُلی جَنّتی» گفت: در دل بندگان من درآی تا در بهشت من توانی آمدن. آن بزرگ را بین که ازو پرسیدند: «ما فَعَلَ اللهُ بِكَ»؟ گفت: «أدْخَلَنی رَبّی جَنَّةَ القُدُس یُخاطِبُنی بِذاتِه وَ یُکاشِفُنی بِصِفاتِه» گفت: مرا در بهشتِ قدسِ خود آورد، گاهی مُکاشَفهٔ صفات می کنم، گاهی مخاطبهٔ ذات می‌یابم. «فی عیشةٍ راضِیةٍ فی جنَّة عالِیَة» این مقام باشد. قُطوفُها دانِیةٌ» رزق باشد در این بهشت. آخر دانی که جز از رزق مِعده رزقهای دیگر هست: رزق قلبست و رزق روحست؛ رزق قالب همه کس را دهند که «وَ هُوَ الّذی یَرزُقُکُمْ مِنَ السَّماءِ و الأرضِ»، امّا رزق جان و دل هر کسی را ندهند «و مَنْ رَزَقْناهُ مِنّا رِزْقاً حَسَناً».

(۱/۹) دریغا هرچند که بیشتر می‌نویسم بیشتر می‌آید، و افزون‌تر می آید! امّا ای دوست از سعادت، محبّت خیزد واز محبّت، رؤیتِ خیزد. ندانم که هرگز از محبّت هیچ عَلامت دیده‌ای؟ عَلامت محبّت آن باشد که ذکر محبوب بسیار کنند که «مَن أحَبَّ شَیئاً أکثَرَ ذِکْرَه». دریغا «والذین آمنوا أشَدُّ حُبّاً لِلّه»

1 سورهٔ ۷۰ (الاسراء) آیهٔ ۱ ك ‖ 2-3 سورهٔ ۸۹ (الفجر) آیهٔ ۲۷ ك ‖ 4 درآی RH داری USPMBA ‖ بین A ... U ـ R ‖ 6 خود ... میکنم USPMBA خود در... میکنم H خود ... صفات R ‖ 7 فی RMH این فی USPBA ‖ 8 دراین USRMHA در PB ‖ از A ... U ـ H ‖ 9 قلبست A ... U قالب امت M ‖ 9-10 سورهٔ ۳۵ (فاطر) ۳ ك ‖ 10 کسی‌را M کسی A ... U ‖ 10-11 سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۷۵ ك ‖ 12 چند که بیشتر A ... U چندی که M ‖ آید UPB یابد SA نماید H باید MR ‖ 13 رؤیت خیزد A ... U رؤیت پیدا آید H ‖ 15 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۶۵ م ‖

محکّهای بسیار باخود دارد. علامت محبّت خدا آن باشد که محبوبات دیگر را دربازد، و همه محبّتها را ترك کند و محبّت خدا را اختیار کند؛ اگر نکند هنوز محبّت خدا غالب نباشد. زن و فرزند ومال وجاه و حیوة و وطن همه ازجملهٔ محبوبانست؛ اگر حبّ این محبوبات غالب باشد، نشان آن باشد که نگذارد که زکوة وحجّ و صدقه از تو در وجود آید که هریکی خود محکّیست. تا خود بزیارت خانهٔ خدا و رسول او تواند رفت؛ بود که این همه محبوبات را وداع کند، ومحبّت خانهٔ خدای -تعالی- اختیار کند. مأکولات و مشروبات همچنین محبوبست؛ بامساك این محبوبات، اختیار محبوبِ زکوة کند، و صوم را اختیار کند. همچنین از علامات یکایك می‌شمار. اگرچنانکه این حُبِ مَحْبُوبات غالِب آمد برحبّ خدا، بدانکه اورا باخدا هیچ حسابی نیست. از خدا بشنو: «قُلْ إنْ کانَ آباؤُکُم و أبناؤُکم و إخوانُکُم و أزواجُکم وَ عشیرَتُکُم و اموالٌ اقترَفْتُموها و تِجارةٌ تَخْشَونَ کسادَها و مساکنُ تَرْضونَها أحبَّ إلَیکُم مِنَ اللهِ و رسوله و جِهادٍ فی سَبیلِهِ فَترَبَّصوا حَتّی یأتِیَ اللهُ بأمرِهِ».

(۱۹۰) دریغا این آیت همه را از خدا باز داشته است. ترا اینجا در خاطر آید که مصطفی گفت: «حُبِبَ إلَیَّ مِن دُنیاکم ثلاثٌ»؛ و با عایشه گفت: «حُبُّكِ

1 محکهای A ... U علامتهای H ‖ 3 نباشد A ... U نباشد نشان آن باشد که H ‖ 5 که ... تا USPMBA هر . . . تا H که ... محکیست R ‖ 6 رفت بود SA کردن PB رفت RMH شدن U ‖ 7-8 بامساك ... علامات USPMBA امساك ... اختیار کند و محبوبات زکوة و صوم اختیار کند همچنین این علامت H بامساك ... ازین علامات R ‖ 8 یکایك A ... U یك‌یك R ‖ 9 این ... آمد USPMBA حب این ... باشد H حب‌این ... آمد R ‖ 10-13 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۲٤ م ‖ 15 که مصطفی گفت H که USRPBA که بمصطفی‌نه بگفت M ‖

فی قَلبی کالعُقدةِ فی الحَبْل» ؛ جای دیگر گفت : «أولادُنا أکبادُنا» . امّا بدانکه این محبّت اصلی نباشد ، این محبّت ، خود مَصْلحت باشد ، ودر راه نهاده باشد هم تأکید محبّت خدا را ؛ امّا محبوبات دیگر که اصلی باشد ، ترك آن واجب باشد ، و محبّت خدا بر آن غالب باشد . امّا مگر که این خبر نشنیده‌ای که «لَوْ کُنْتُ مُتَّخِذاً خلیلاً لاتَخَذْتُ أبابَکرٍ خلیلا» . اگر دوست گرفتمی ابوبکر را دوست گرفتمی ، امّا دوستی خدا مرا بآن نمیگذارد که بوبکر را دوست گیرم . امّا اینجا ای عزیز دقیقه‌ای بدان : چیزی را دوست داشتن بتَبَعِیَّتْ در کمال عشق و محبّت ، قدح و نُقصان نیارد . مگر که این بیت نشنیده‌ای :

أُحِبُّ لِحُبِّها تَلَعاتِ نَجْدٍ — و مَا شَغَفی بِها لَوْلا هَواها

وَما حُبُّ الدِّیارِ شَغَفْنَ قَلْبی — وَلٰکِنْ حُبُّ مَنْ سَکَنَ الدِّیارَ

اگر مجنون را باسگ کوی لیلی محبّتی و عشقی باشد ، آن محبّت نه‌سگ راباشد، هم عشق لیلی‌باشد . مگر این بیت را نشنیده‌ای !

مجنون روزی سگی بدید اندر دشت
مجنون‌همگی برسرسگ‌شادان گشت
گفتند که برسگی ترا شادی چیست
گفتا روزی بکوی لیلی بگذشت

2 باشد A ... U باشند R ‖ 2-3 هم ... دیگر A ... U همه . . . محبوبات که H ‖ 3 آن R - A ... U ‖ 6 بآن SRMHB با آن UPA ‖ اما اینجا A ... U- H ‖ 11 باشد USPHBA بود RM ‖ 13-14 مجنون ... سگ USPBA مجنون ... دجال بدیدنش H نان‌داد بدان سگ وهمی MR ‖ 15 که ... چیست P بوی‌برسگت این‌شادی چیست SBA که برسگ که تراشادان چیست H چرا شدی برین‌سگ مفتون M که چرااین سگ‌مفتون R بمجنون برسگت این‌شادی چیست U ‖

(۱۹۱) هر محبّت که تعلّق بمحبوب دارد، آن شرکت نباشد که آن نیزهم ازآثار حبّ محبوب باشد: مَثَلاً اگر عالِم، قلم و حِبر و کاغذ دوست دارد، نتوان گفت که بهمگی عاشق علم نیست. محبوب لذاته یکی باید که باشد، امّا چیزهای دیگر اگر محبوب باشد از بهر محبوب اصلی، زیان ندارد. هر که خدا را دوست دارد لابدّ باشد که رسول اورا که محمّداست دوست دارد، وشیخ خودرا دوست‌دارد، و عمر خودرا دوست دارد. از بهر طاعت و نان وآب دوست دارد که سَبَب بقای اوباشد، و زنان را دوست دارد که بقای نسل منقطع نشود، و زر وسیم دوست دارد که بدان مُتوسِّل تواند بود بتحصیل آب ونان. لابدّ سرما و گرما وبرف و باران و آسمان و زمین دوست دارد بآن معنی که اگر آسمان و زمین نباشد گندم ازسنگ برنروید، و برزگر را همچنین دوست دارد. آسمان و زمین را دوست دارد که صُنع و فِعل خداست که «وَ لِلّهِ مُلكُ السّمواتِ و الأرض» مثال این چنان باشد که عاشق خَطّ و فِعل معشوق دوست دارد. همه موجودات فعل و صنع اوست،

3-2 نتوان ... بهمگی A ... U نتواند ... همگی M ‖ 4 هر که A ... U که هر که R ‖ 5 که محمداست M محمدرا USPHBA ـ R ‖ وشیخ ... دارد A ... U ـ R ‖ 6 ازبهر طاعت A ... U ـ H ‖ ونان ... دارد A ... U ـ H ‖ 7 اوباشد و زنان A ... U جسم اوباشد وزن B ‖ که بقای ... نشود USPBA که‌بقای نسل بدیشان باشد H ازبهربقای نسل تامنقطع نشود M ازبهربقای ... نشود R ‖ 8 متوسل SRMBA متوصل UPH ‖ تواند بود بتحصیل A ... U می‌تواند بود بحاصل کردن B ‖ لابد USPMBA لابدست‌بلکه H ـ R ‖ 9 بآن ... وزمین USRPHA آن دوستی‌را خلل وآفتی‌نباشد واگر این باشد جزآنك اگر B ازآن ... وزمین M ‖ 10 برزگررا USP برزگرانرا RMHBA ‖ آسمان USPMBA که سبب منافع خلق باشد ودیگرآسمان H احوال همچنین میدان وآسمان R ‖ 11 صنع B صنعت A ... U ‖ وفعل A ... U ـ B ‖ سورهٔ ۲۴ (النور) ۴۵ (الجاثیه) ۴۸ (الفتح) آیهٔ ۴۲ م ۴۷ ك ۱۴ م ‖ 12 وصنع RPHB وصنعت USA صنع M ‖

و بتبع محبّتِ او دوست‌داشتن ، شر کت نباشد ؛ امّا اصل و حقیقت این‌محبّتها شر کت باشد ، وحجاب راهِ محبّ و بازماندن ازمُحبوب اصلی نباشد . گوش‌دار که چه گفته میشود والله الهادی .

تمهید اصل سابع

< حقیقت روح و دل >

(١٩٢) ای عزیز گوش‌دار سؤال خودرا که پرسیده‌ای که «وَ یَسْأَلونَكَ عَنِ الرّوحِ قُلِ الرّوحُ مِن أمْرِ رَبّی» . امّا ندانم که جملهٔ چیزها که در باطن تو پوشیده است بدانستی ؟ آنگاه پس از شناس این همه ، طالب حقیقت روح باشی . دانم که تو گویی : من بجز از قالب و روح دیگر چه چیز باشم ؟ اکنون گوش دار انشاءالله که بدانجای رسی که هرصفتی از صفاتِ تو برتو عرض کنند ، چون آنجا برسی

1 وبتبع ... داشتن USRPMA دوست داشتن بتبع درمحبت خدا B بتبع دوست داشتن H ‖ 1ـ 2 اما ... باشد H اما ... وحقیقت کردن این ... شر کت باشد SA اما ... و حقیقت کردن واز خدا غافل بودن این شر کت باشد B اما ... شر کت نباشد RM ـ UP ‖ 2 وحجاب ... نباشد RM وحجاب‌را وباز ... نباشد SA وحجاب ... اصلی B وحجاب ... محب بازماند از ... باشد H وحجاب وبازمانده‌را از ... نباشد P وحجاب راه محب‌از ... نباشد U ‖ گوش A ... U هان ای عزیز گوش B ‖ 3 والله الهادی RPH وبالله‌التوفیق والعصمة A ـ B وبالله التوفیق SM وصلی‌الله علی محمد وآله U ‖ 4 اصل سابع RB سابع‌اصل سابع USPMHA ‖ 6 ای‌عزیز ... پرسیده‌ای که URPMH ای‌عزیز گوش‌دار SA ای عزیز ... داد از آن سؤال روح که کردهٔ B ‖ 6-7 سورهٔ ١٧ (الاسراء) آیهٔ ٨٥ ك ‖ 7 ندانم URPMHB ندانستم SA ‖ 8 بدانستی ... همه USPMHA بدانستی یانه پس بازشناسی این همه‌آنك B ندانستی ... همه R ‖ 8-9 باشی . . . تو A ... U باش دانم که B ‖ 9-10 اکنون ... هر U اکنون ... بدان رسی که هر SPHA هان اکنون ... بدان وقت رسی که درهر B اکنون ... که درهر M اکنون ... که درهرلحظه R ‖ برسی USPMA رسی RHB ‖

هفتاد هزار صورت برتو عرض کنند، هر صورتی را برشکل صورت خود بینی، گویی که من خود یکی‌ام هفتاد هزار از یکی بودن چون صورت بندد؟ واین آن باشد که هفتاد هزار خاصیّت وصفت در هریکی از بنی‌آدم متمکّن و مندرجست، ودر همه باطنها تعبیه است؛ هر خاصیّتی و هر صفتی شخصی و صورتی دیگر شود. مرد چون این صفات‌را ببیند پندارد که خوداوست، او نباشد ولیکن ازو باشد. این صفات بعضی محموده و صفات خیر باشد، و بعضی مذمومه و صفات شرّ باشد. و این صفات بتمام نتوان عَدّ و شرح کردن، این بروزگار در نتوان یافت ودید. امّا در قالب تو، چون تو‌یی تعبیه کرده‌اند وتو بحقیقت، آن لطیفه که حامل‌قالب توآمده است، نتوانی یافت؛ و چون بدان لطیفه رسی بدانی که «إذا تَمَّ الفَقْرُ فهُوَالله» چه باشد.

(۱۹۳) دریغا هرگز ندانسته‌ای که قلب لطیفه است واز عالم علوی است، و قالب کثیف است و از عالم سفلی است. خود هیچ الفت و مناسبت میان ایشان

1 صورتی‌را ... بینی UMH صورتی ... خود SPA صورتی را ... خودآنکه B صورتی درشکل دیگر صورت خودبینی R ‖ 2 خود A ... U ـ P ‖ ازیکی SMA یکی UPHB یکی‌را R ‖ 2-3 واین ... که USPMA واین B واین‌معنی‌آن باشد که RH ‖ 3 متمکن ومندرجست RM متمکن ودرجست USPHA درجست B ‖ 4 باطنها SHBA بطنها PM درونها و باطنها R درونها U ‖ است A ... U هست B ‖ شخصی A ... U شخصیتی P ‖ 5 مرد RPH مرو SA ومرد B فر UM ‖ 5-6 او ... محموده USPMA اماو ... واین ... محمود B واو ... محموده RH ‖ 6 مذمومه A ... U مذموم B ‖ 7 این ... ودید USPMA اما بروزگار ... یافت B این ... بروزگار توان یافتن و دیدن H این‌را ... ودید R ‖ 8 تعبیه ... لطیفه A ... U تو تعبیه ... تعبیه B ‖ حامل UP حاصل SRMHBA ‖ قالب B قلب A ... U ‖ 8-10 توآمده ... باشد B آمده‌است A ... U ‖ 11-12 واز ... کثیف است A ... U ـ R ‖ 12 خود USPMHA ترا خود B چون‌خود R ‖

نبود و نباشد؛ واسطه و رابطهٔ میان دل و قالب بر گماشتند که «إِنَّ اللّٰهَ يَحولُ بَيْنَ الْمَرْءِ و قَلْبِهِ» تا ترجمان قلب و قالب باشُد تا آنچه نصیب دل باشد دل با آن لطیفه بگوید و آن لطیفه با قالب بگوید.

(۱۹۴) دریغا از «أَلَمْ نَشْرَح لَكَ صَدْرَك» چه فهم کرده‌ای؟ اگر قلب را مُجَرَّد در قالب تعبیه کردندی، قلب با قالب قرار وانس نگرفتی، و قالب باحوال قلب طاقت نداشتی و گداخته شدی. این لطیفه حقیقت آدمی را واسطه و حایل کردند میان قلب وقالب. دریغا این قدر دانی که قلب ملکوتیست و قالب مُلکی؛ در مُلك کسی زبان ملکوت نداند اگر زبان جبروتی نباشد. اگر خواهی مثالش بشنو: عجمی زبان عربی فهم نکند إلّا بواسطهٔ ترجمانی که هم عربیّت داند و هم عجمیّت. آخر معلوم باشد که جزاین پنج حواسّ صورتی، پنج حواسّ معنوی و باطنی هست. اکنون این همه در نهاد تو تعبیه است.

---

1 نبود ونباشد USRPMA نبوده است که بدانی‌بچه HB ‖ میان دل ... گماشتند R دل ... بر گماشتند USPMA دل برقالب گماشتند B قلب‌وقالب بر گماشتند H ‖ 2 تاترجمان A ... U از آن بود که تاترجمان B ‖ قلب وقالب A ... U گفتن دل R ‖ 2-3 دل ... بگوید USRPA بگرید و دل باقالب گوید وقالب گویاشود B باآن ... این‌لطیقه ... بگوید H دل ... بگوید این‌لطیفه ... بگوید M ‖ 4 سورهٔ ۹۴ (الشرح) آیهٔ ۱ك ‖ چه A ... U ازاین آیت B ‖ قلب‌را A ... U دل‌را B ‖ 6 این ... حایل SPMA اما لطیفه از عالم غیب واسطه ... کردند B این ... حایل کردند H این ... واسطه حایل کردند R این لطیفه را که حقیقت آدمیست واسطه ... کردند U ‖ 7 دانی A ... U ندانی H ‖ 8 کسی ... نباشد A ... U کس ... ملکوتی نداند چون زبان جبروتی داند B ‖ 8-9 ملکوت ... زبان A ... U- R ‖ 9 فهم A ... U نداند وفهم B ‖ 9-10 ترجمانی . . . عجمیت USHBA آن که هم‌عربیت ... عجمیت H ترجمانی که هم عربی داند وهم عجمی RM ‖ 10 آخر ... که A ... U چون کسی این هردوزبان داند بداند هرآینه که عرب چه‌میگوید وعجم چه میگوید بدانکه B ‖ پنج ... صورتی A ... U- R ‖ وباطنی A ... U- H ‖ 11 نهاد A ... U- B ‖

(۱۹۵) دریغا توقلبی وابن‌نهادی لطیفه که گفته شد ، ونفسی وقلبی وروحی، وجز از روح اگر چیزی دیگر هستی چون آنجا رسی ، خود به‌بینی که مصطفی ـصلعمـ طبیب حاذق بود ، و مصالح و مفاسد ضرورت بود اورا نگاه داشتن ؛ زیرا که افشا کردن و ظاهر گفتن این اسرار بسیاری خَلَل و مفاسِد گروهی را حاصل شدی ، و بیشتر خلق فهم نکردندی . لاجرم « کَلِّم النّاسَ علی قَدَرِ عُقولِهِمْ» بکار درآورد تا همه را برجای بداشت .

(۱۹۶) دریغا ابن عبّاس ـ رضی‌الله عنه ـ در تفسیر این آیت می گوید که «أنْ یأتِیَکُمُ التابوتُ فیه سَکینَةٌ مِنْ رَبِّکُم » گفت : این سکینة آنست که در میان آن تابوت بود که دل انبیا ـعلیهم السّلامـ درآنجا بود و درآنجا نشستند . باش تا این آیت ترا روی نماید که «یَوْمَ یَکونُ النّاسُ کالفَراشِ المَبْثوث» . وجای دیگر گفت : « کأنَّهُم جَرادٌ مُنْتَشِر» . این پروانها و این ملخها که از گور برآیند ؛ سیرت وحقیقت تو باشد . چنانکه امروز صورتست ، فردا سیرت برنگ صورت باشد ؛

1 دریغا ... A ـU B || قلبی P قالبی ... A U || نهادی لطیفه USRPMA لطیفه B نهادی لطیفی H || 2 وجز ... هستی USPMA اگرجز ازروح چیزی دیگرهستی B جز . . . دیگر H وجز ازروح چیزی اگرهستی R || به‌بینی ... A U بینی B || 3 طبیب ... اورا A ... U خودطبیب ... اوراً ضرورت بود نگاه داشتن B || زیرا USPMHA زیرا که RB || 4 ظاهر ... A U اظهار B || بسیاری USRPMA بسیارHB || 4-5 خلل ... وبیشتر ... A ـU R || 5 نکردندی ... A U نکردی H || کلم RPM کلموا USHBA || 6 جای ... A U حال خود B || 8 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲۴۸ م || آنست ... A U روحست B || 9 آن USRPMA ـ HB || دل ... A U دلهای R || السلام ... A U السلام است و B || نشستند URP نشسته SA نشیند HB بنشستند M || 10 سورهٔ ۱۰۱ (القارعة) آیهٔ ٤ ك || 11 سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ۷ ك || گور برآیند RM گور برآید USPA گور وجود برآیند B گورها برآیند H || 12 باشد USRPMA باشند HB ||

این همه نهادهای خلق باشد، مگر که مصطفی ـ علیه السّلام ـ از اینجا گفت که «إنَّ الأَرْواحَ جُنْدٌ مِنْ جُنودِاللهِ، لَیْسوا بِمَلائکَةٍ لهم‌رؤسٌ وَ أیدٍ وَ أرْجُلٌ یَأْکُلونَ الطَّعامَ».

(۱۹۷) هرگز شنیده‌ای که روح دست‌دارد، وپای‌دارد، وطعام‌خورد؟ اگر آن عزیز می‌خواهد که تمام بداند، از مجاهد بشنو که گفت: «إنَّ فی جَسَدِ ابنِ آدَمَ خَلْقاً مِن خَلْقِ اللهِ کَهَیْئَةِ النّاسِ وَ لَیْسوا بِنَاسٍ» گفت: در تن آدمی خلقی و صورتی باشد همچون آدمی، وصورت مردم دارد امّا آدمی نباشد، واز عالم قالب و بشریّت نباشد ازعالمِ «فَتَبارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الخالِقینَ» باشد. دریغا جایی دیگر از مصطفی ـ علیه السّلام ـ بشنو که «إنَّ فی جَسَدِ ابن آدمَ لَمُضْغَةٌ إذا صَلُحَتْ صَلُحَ الجَسَدُ کُلُّهُ و إذا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ کُلُّهُ ألا وَ هِیَ القَلْب» گفت: در تن آدمی مُضغه‌ای است که چون آن بصلاح باشد قالب بصلاح باشد، وچون تباه وفاسد باشد قالب نیز فاسد باشد، وآن نیست مگر دل. قالب را شرح شنیدی، ونهاد و لطیفهٔ خود بدانستی.

1–12 برنگ ... مگر که URPM رنگ ... یابد این ... مگر که SA رنگ . . . یابد واین نهادهای . . . باشد افعال سبعی و دیوی همه آدم گردد و B رنگ . . . مگر که H ‖ 2 ان ... الله A ... U الارواح ... الله مجندة B ‖ 4 شنیده‌ای H نشنیدهٔ A ... U ‖ 4-5 اگر ... بداند A ... U میخواهی که تمام بدانی H ‖ 6 لیسوا بناس URMB لیس من الناس H لیس الناس SPA ‖ 7 همچون آدمی‌و A ... U همچو B ‖ 7-8 دارد ... باشد USRPMA دارند ... نباشند ... باشند HB ‖ 8 سورهٔ ۲۳ (المؤمنون) آیهٔ ۲۴ ك ‖ دریغا A ... U ـ B ‖ 10 مضغه‌ای‌است USRPMA مضغهٔ هست B گوشت پارهٔ‌یست H ‖ 11 آن A ... U او B ‖ قالب A ... U قالب نیز H ‖ وچون A ... U وچون‌آن R ‖ 12 نیست ... دل A ... U دانی که چیست ؟ آن دلست B ‖ قالب A ... U قلب B ‖ شنیدی ... بدانستی USPMHA نشنیدی نهاد ... بدانستی یانه ای‌عزیز B نشنیدی ... بدانستی R ‖

نفسهای سه گانه آمد: نفس امّاره و نفس لوّامه و نفس مطمئنّه دراین مقام خود با تو نمایند، وچون بدین مقام رسی بی‌شنیدن معلوم توشود، و شمّه‌ای در تمهید دیگر ازنفسها گفته شود «إنْ شاءَاللّهُ»

(۱۹۸) دریغا ای عزیز که قلب نداری که اگر داشتی آنگاه با تو بگفتی که قلب، چیست کارِ دل دارد. دل‌را طلب کن، وبادست آر. دانی که دل کجاست؟ دل‌را «بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ من أَصابِعِ الرَّحمن» طلب می کن. دریغا اگر جمال «إِصْبَعَیْنِ مِن أَصابِعِ الرَّحمن» حجاب کبریا برداشتی، همه دلها شفا یافتندی. دل داند که دل چیست، و دل کیست: منظور الٰهی دل‌آمد، و خود دل‌لایق بود که «إنَّ‌اللّهَ لایَنظُرُ إلى صُوَرِكُمْ وَلاإلى اعمالِكم و لٰكِنْ یَنظُرُ إلى قلوبِكُمْ». ای دوست! دل نظرگاه خداست، چون قالب، رنگ دل گیرد وهم رنگ دل‌شود. قالب نیز منظور باشد.

(۱۹۹) ای‌دریغا ندانم که فایده وحظّ ازاین سخنها که خواهد برداشت! جانم فدای اوباد. معذوردار مرا که «مَثَلُ القَلْبِ مَثَلُ رِیشَةٍ بِأرْضٍ فَلاةٍ تُقَلِّبُها الرِّیاحُ». دلهارا باد رحمت الٰهی‌درعالمهای خود می گرداند، ودلها درعالم دوانگشت جَوَلان

---

1 نفسهای . . . آمد M نفسها سه‌اند B نفسهای سه گانه USPHA نفسهای سه گانه‌اند R ‖ 2-1 مطمئنه ... نمایند A ... U مطمئنه این نفسها درین . . . نماید B ‖ 2 بدین مقام RMH بدانجا SPBA بدینجا U ‖ رسی بی‌شنیدن A ... U رسیدی بی گفت B ‖ 3 گفته A ... U دیگر گفته M ‖ 4 ای عزیز A ... U- B ‖ که ... آنگاه USA که‌آنك قلب B اگرقلب داشتی خود H که آنگاه PM که اگرقلب داشتی R ‖ 5 دانی A ... U اگرپرسی دارد H ‖ دل‌را A ... U دل درمیان H ‖ 7 دل داند A ... U دانی B ‖ 8 لایق SPMHBA لایق نظر او UR ‖ 9 قلوبکم USPMA قلوبکم و احوالکم RB قلوبکم و نیاتکم H ‖ 10 باشد A ... U شود R ‖ 11 ای دریغا USRPMA - HB ‖ که ... برداشت URPMH که برخواهد داشت SA که‌را خواهد بود B ‖ 12 باد . . . که A ... U است B ‖ الریاح A ... U الریاح ظهراً لبطن R ‖ 13 عالمهای USPMHA عالم RB ‖

میکند . از إِصْبَعِین جزاین دو مقام که مَسکَن سالکان باشد فهم مکن که این باد کدام باشد که دلهارا می گرداند ؟ از مصطفی -علیه‌السّلام- بشنو که گفت : «لاتَسُبّوا الرّیحَ فَإِنّها مِن نَفَس الرَّحمن» . این وادی «قَلبُ المُؤمِن بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ مِن أَصابِعِ الرَّحمن» باشد . این رحمن کدامست ؟ «الرّحمنُ علی العَرْش اَستَوی» . دریغا این رحمن چرا جمال بخلق ننمود تا بدانستندی که «قَلبُ المُؤمِنِ عَرْشُ الرَحمن» چه باشد ؟! زهی دل که صِفَت واسعیَّت دارد ! مگر سهل عبدالله از اینجا گفت که «القَلبُ هُوَ العَرشُ والصَّدرُ هُوَ الکُرْسِيُّ» گفت : عَرش دل باشد وصدر کرسی .

(۲۰۰) دریغا «بَلْ هُوَ قُرآنٌ مَجیدٌ فی لَوْحٍ مَحفوظٍ» ابن عبّاس گفت : این لوح محفوظ ؛ دل مؤمنانست . مگر که مصطفی – علیه السّلام – از اینجا گفت که «إِنّ العَرْشَ یَنالُ جَمیعَ ما خَلَقَ الله» یعنی عرش مجید ، محیط جملهٔ مَخلوقات و مَوجودات آمده است . باش تا بدانی که «ما وَسِعَنی أَرْضی وَلاسَمائی وَ لَکِنْ وَسِعَنی قَلبُ عَبْدِیَ المُؤمِنِ» زمین مرا بر نتابد و آسمان طاقتِ ما ندارد ؛ عَرش درخورِ ما

1 میکند UP میکنند SRMHBA ‖ فهم مکن که USPMHA چیزی دیگر فهم مکن B فهم مکن R ‖ 2-3 از ... وادی USPMA واین دومقام دانی که کدام باشد ازمصطفی بشنو که ... الریح فانها ... وادی B لاتسبوا ... الرحمن باشد این‌وادی H از ... الرحمن باداین باد باشد ودوای R ‖ 4 این ... دریغا USPMA باشد دانی که این رحمن کدام باشد . . . باشد دریغا B این . . . کدام باشد . . . دریغا H باشد این ... کدام باشد . . . استوی R ‖ سورهٔ ۲۰ (طه) آیهٔ ٥ ك ‖ 5 ننمود A ... U ننموده‌است H ‖ 6 دارد SRMHBA داری UP ‖ عبدالله A ... U عبدالله‌تستری B ‖ 7 باشد وصدر A ... U است وسینه R ‖ 8 سورهٔ ۸٥ (البروج) آیهٔ ۲۲ ك ‖ 9 دل A ... U دلهای H ‖ 10 ینال ... الله USPMA یحول ... خلق B یحول ... الله H یحول ویسأل‌الله جمیع ... الله R ‖ محیط A ... U محیط ونگهبان B ‖ 12 زمین USPMHA چه باشدخدای ـتعالی‌ـ گفت زمین B چه‌بود زمین R ‖ وآسمان طاقت A ... U وطاقت من ندارد وآسمان تحمل B ‖

نیامد، ودل مؤمن مارا قبول کرد؛ نخست ما، اورا قبول کرده بودیم.

(۲۰۱) روزی یکی ازمصطفی پرسید که «أَینَ اللّٰهُ»؟ گفت: «فی قُلوبِ عبادِهِ» در دل بندگان خود باید جُست؛ «وَ هُوَ مَعَکُمْ أَینَما کُنتُم» این معنی باشد. چون دل ترا حاصل آمد و دل را بازیافتی، روح خود جمال عزّت باتو نماید. دریغا اگر شریعت، بند دیوانگیِ حقیقت آمده نیستی، بگفتمی که روح چیست؛ أمّا غیرت الٓهی نمی گذارد که گفته شود. عیسی ـعلیه‌السّلامـ کمال و رفعت که داشت از آن داشت که اورا خلعت روح القدس درپوشیده بودند، واورا همه روح کرده «وَأَیَّدْناهُ بروحِ القُدُس». آدم وآدم صفتان که کرامت کمال و فضیلت یافتند بر دیگران، بروح یافتند که «وَأَیَّدَهُم بِروحٍ مِنْهُ». و روح را از عالم خدا بقالب فرستادند که

1 نیامد . . . مؤمن USRPMA نیاید الاول مؤمن که HB ‖ ما USRPMA ما خود HB ‖ 2 یکی ... گفت USRPMA صحابی... رسول ـعلیه‌السلامـ گفت B عبدالله برعمر ـرضی‌الله‌عنهماـ از ... گفت H ‖ 2-3 عباده ... باید USRMA عباده المؤمنین خدارا دردل بندگان مؤمن باید B عباده گفت دردل . . . باید H عباده . . . بباید P ‖ 3 سورهٔ ۵۷ (الحدید) آیهٔ ۴ م ‖ 4 آمد . . . عزت USPMA شد ودل مؤمن ... روح تو ... عزت جل ذکره خود B آمد ودل . . . عزت H آید . . . عزت R ‖ 5 شریعت بند A ... U بندشریعت در H ‖ دیوانگی... غیرت PM دیوانگی حقیقت نبودی بگفتمی . . . غیرت SA دیوانگان حقیقت نیامدی بگفتمی ... اما ای عزیز غیرت B دیوانگی ... اما عزت H دیوانگی ... آمده هستی بگفتمی ... غیرت R دیوانگی . . . آمد نیستی . . . غیرت U ‖ 6 الهی نمی گذارد H الهیت نگذارد A ... U ‖ شود A ... U شود دانی که کمال ورفعت عیسی زچه بود B ‖ کمال و A ... U کمال R ‖ 6-7 آن ... اورا A ... U آن بود که B ‖ 7 در . . . کرده M در ... اورا روح کرده USPA درو . . . بود واوهمه روح کرده B درو ... اورا روح گردد که H در ... واوهمه روح کرده R ‖ 7-8 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۸۷ م ۲۵۳م ‖ 8 وآدم MHB ـ USRPA ‖ کمال USPMBA ـ RH ‖ 9 سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۲۹ک ‖

«وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی» این باشد. باش تا این آیت که «وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ روحاً مِنْ أَمْرِنا» ترا روی نماید؛ آنگاه ترا بگوید که «یَسْأَلونَکَ عَنِ الرّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی» چه معنی‌دارد.

(۲۰۲) دریغا ازدست غیرت‌الله که «إنّ اللهُ غَیورٌ وَ مِنْ غَیْرَتِهِ حَرَّمَ الفَواحِش»! او غیورست؛ از غَیْرت، اوهمه مُحرَّمات را حرام کرد؛ و شرح جان نیز کردن، از غیرت حرام کرد:

ای دریغا جان قدسی در درون دو جهان
کس ندیدستش عَیان و کس ندادستش نشان
گر کسی گوید که دیدم درمکان ولامکان
بر درخت غیرتش آویخته شد پیش ازآن

شب قَدْر که منزلت و قَدر یافت، از روح و ملایکه یافت که «تَنَزَّلُ الملائکةُ والرّوحُ فیها». جمال روح چون جلوه کند، هرجا که پرتو این جمال رسد آن

1 سورهٔ ۳۸(ص) آیهٔ ۷۲ك ‖ این ... باش URPMH این باشد SA همین معنی باشد باش B ‖ 1-2 سورهٔ ۴۲ (الشوری) آیهٔ ۵۲ك ‖ 2 ترا بگوید A ... U بدانی B ‖ 2-3 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۸۵ ك ‖ 4 دریغا ازدست A ... U روح ازامرخدلست وازامر وگفتهٔ خلق‌نیست ای‌دوست B ‖ 5 از A ... U واز B ‖ 5–6 نیز ... کرد USPMH نیز از . . . کرد A نیز حرام کرد برایشان B کردن از غیرت نیز حرام کرد R ‖ 7 دو A ... U ـ M ‖ 8 کس ندادستش RSMBA وکس ندانستش UH کس ندیدستش P ‖ 10 بر RPMHB در USA ‖ آویخته ... آن USRBA آویختست او پیش ازآن H آویخته است ... آن M آویختند اندر زمان P ‖ 11-12 سورهٔ ۹۷ (القدر) آیهٔ ۴ ك ‖ 12 جمال ... چون USPMA جمال‌روح برتو B بهرحال جمال ... چون H هر کجا که جمال ... چون R ‖ 12-1 هرجا ... ای‌عزیز USPMA وترا ادراك آن حالت دهدآن شب قدرمیدان B یا پرتو ... ای‌عزیز H هرجا ... آن‌جمال ... ای‌عزیز R ‖

چیز را قَدر دهد و آن چیز قَدر یابد. ای عزیز «قُلِ الرّوحُ مِن أمرِ ربّی» خود شرح تمامست ولیکن اهل معرفت را؛ زیرا که روح از امر باشد، و امرخدا ارادت و قُدرت است، از آیت «إنَّما أمرُه إذا أرادَ شیئاً أنْ یَقولَ لَهُ کُنْ فَیَکون» بشنو.

(۲۰۳) دریغا مگر مُقاتل -رحمةالله علیه- ازبهر این معنی گفت که «مِنْ أمرِ ربّی» یعنی «مِنْ نُورِ ربّی». دریغا مگرامام ابوبکر قَحْطَبی ازاینجا گفت: «الرّوح لایَدْخُلُ تَحتَ ذُلِ کُنْ» گفت: روح در «ذُلّ کُنْ» نیاید؛ چون در «کُنْ فَکانَ» نباشد، ازعالم آفریده نباشد از عالم آفریدگار باشد، نعتِ قِدَم وازلیّت دارد. دریغا امرچون فرماینده و پدید کنندهٔ اشیا و مخلوقات آمد، و روح از جملهٔ امر باشد: پس آمر باشد نه مأمور، فاعل باشد نه‌مفعول، قاهر باشد نه مقهور. ازبرای خدا که این خبررا نیز گوش دار که عبدالله بن عمر روایت می کند که مصطفی -علیه السّلام- می گوید که ملایکه گفتند: بار خدایا بنی آدم را مسکن ووطن کردی که دردنیا می‌خورند و می آشامند، چون دنیا نصیب ایشان کردی آخرت را سرای ما گردان «فَأوْحی اللهُ -تعالی- إلَیهِم: إنّی لاأفعَلُ ولا أجعَلُ مَنْ خَلَقْتُ بِیَدی کَمَنْ قُلتُ لَهُ کُنْ

---

1 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۸۵ ک ‖ 1-2 خودشرح MH خودشرحی B شرح USRPA ‖ 2 ولیکن M - B ولکن USRPHA ‖ 2 امر A ... U امر خدا H ‖ وامر A ... U وامر از B ‖ 3 از. . . بشنو A ... U که انما ... فیکون B ‖ 3 سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۸۲ ک ‖ 4 دریغا. . . معنی A ... U مگرمقاتل -رضی‌الله‌عنه- ازینجا B ‖ 5 دریغا مگر A ... U بفرمود وخبر کرد مرا روح من‌ازخدای من‌دریغا B ‖ قحطبی RMBA محطی H واسطی SP- U ‖ 6-7 تحت . . . نباشد USPHA تحت‌الذل گفت: روح ذلیل نباشد و کاژ نباشد و B تحت ... کن فکان نباشد M تحت ... در کن کون و کان نباشد R ‖ 7 وازلیت A ... U ازلیت H ‖ دریغا A ... U- B ‖ 8-9 اشیا. . . باشدنه A ... U جملهٔ مخلوقات باشد روح امرباشدنه B ‖ 10 بن‌عمر A ... U عمر B ‖ 11 مسکن USPMBA دنیامسکن RH ‖ دردنیا USRPMA وایشان B دروی H ‖ 12 نصیب A ... U سرای B ‖

فَکان» گفت : ای فریشتگان ! آن کس که اورا بِیَدِ قدرت خویش پدید کرده باشم چنان نباشد که آنکس که گفته باشم : وجود اورا که بباش آنگاه بباشد یعنی که «خَلَقْتُ بِیَدَی» مَخلوقات «بِیَدِاللّٰه» چنان نباشد که مخلوقِ «فِعْلُ‌اللّٰه وَصُنعُ‌اللّٰه».

(۲۰۴) دانم که ترا در خاطر آید که «إنَّ اللّٰهَ – تعالی – خَلَقَ الأرْواحَ قَبْلَ الأجسامِ بِألفَی ألفِ سَنَة». نزدیك مُحَقِّقان ، این خَلق و خَلقیَّت روح عبارت از اظهار و عرض آمد مرصفتِ فطرت و ارادت را بصفت قدرت و خلقت ، و «ألفَیْ ألفِ سَنَةٍ» هرسالی خود دانی که چند باشد ؟ روزی هزارسال باشد ! بکنه «ألفَی ألفِ سَنَة» که رسد ؟ ! آنگاه اورا در عالم تَقدیر کَمیّت و کَیفیَّت آورد . آسمان کجا بود ؟ و زمین خود نبود ، و روز و شب خود کجا باشد ؟ که «ألفَی ألفِ سَنَةٍ» خود پدید باشد ! جانرا چنان مپندار که مخلوقات دیگر ؛ جان عزّتی و لطافتی دیگر دارد . مگر که

1 فکان A ... U فیکون ازخدای –تعالی– وحی‌آمد بایشان B ‖ 1-2 خویش . . . یعنی که USPMA پدید ... آنکس که گویم بباش‌آنکه بباش B پدید ... آنکس که گفتم بباش‌بباشد یعنی که H خویش ... گفته باشم اورا که نباش پس‌بباشد یعنی R ‖ 3 مخلوقات . . . وصنع‌الله USPMA هان بشنو که مخلوق فعل‌الله یا صنع‌الله باشند B مخلوقات یدالله . . . که موجودات فعل ... الله آمد H مخلوقات یدالله ... که مخلوقات ... الله R ‖ 5 بألفی A ... U بالف B ‖ خلقیت A ... U خلقت H ‖ 6 وعرض ... بصفت USRPMA وعرض آمد برای صفت ... وارادت‌را و B جوهر وعرض ... بصفت H ‖ 6-7 وخلقت ... روزی USRPMA این‌الف الف سنة دانی که چند سال باشد هرروزی B وخلقت ... هرسال ... روزی H ‖ 7-8 بکنه ... رسد A ... U بحساب الفی ... که تواند رسید ای عزیز B ‖ 8 اورا A ... U او را پیدا گردد H ‖ کمیت RMHB وکمیت USPA ‖ آورد USRPMA آرد B– H ‖ 8-9 بود ... پدید باشد RM بود ... نبودست ... بدید باشد USPA که باشد وزمین وروز وشب واختلاف نباشدتو B بود ... خود نبوده‌است ... پدیدباشد H ‖ 10 مخلوقات دیگر USRPMA مخلوقاتی دیگر ای‌عزیز B چون‌مخلوقات دیگرباشد H ‖

استاذ ابوعلی دَقاق -رحمةالله علیه- این‌بیتها ازجهت این معنیها گفته است :

شهر و وطن جان زجهان بیرونست
وز هرچه مثل زنی از آن بیرونست
این راز نهفته از نهـان بیرونست
یعنی که خدا از دو جهان بیرونست
جانها زحق‌است وحق زجان بیرونست
آن با نقط است ونقطه زان بیرونست

(۲۰۵) این روح را قدسی خوانند ؛ و دو روح دیگر که هستند اطبّا وحکما یکی‌را حیوانی ومتحرّک خوانند ، وآن‌دیگررا علما ، روحانی‌خوانند ؛ وبروحانی آن خواهند که با قالب ، آنرا اضافت کنند . واضافت کردن این روح روحانی‌باقالب بردو وجه باشد :

(۲۰۶) **وجه اول** : آنست که چنین توان دانستن که جان آدمی حقیقت آدمی باشد ؛ وآن را دوحال باشد : در حالی مُتصرِف باشد ، و در حالی دیگر نباشد .

---

1 استاد A ... U شیخ H ‖ علی M بکر A ... U ‖ 2-3 جان ... وز RMH مازنشان بیرون ... وز SPA مازنشان ... بر B جان زنشان ... وز U ‖ 4 این . . . نهان USRPHA آن ... از جهان B آن ... نهان M ‖ 6 جانها زحق‌است M جانم زحقست SHBA جان ازحق‌است P جانها ازحق‌است R جانت زحق است U ‖ جان RMHB جانرا USPA ‖ 7 استو SRHA ـ UPMB ‖ 8- 9 ودو ... حیوانی‌و A ... U ای عزیز چند روحست : یکی را قدسی و دیگر حیوانی وسیوم روحانی روح قدس آنست که شنیدی اماروح حیوانی‌حکما آنرا B′ ‖ 9 متحر که A ... U محر که R ‖ 9-10 وبروحانی . . . آنرا A ... U وآن روح را بقالب B ‖ 10 اضافت ... با قالب A ... U- R ‖ 11 باشد A ... U خوانند B ‖

واین جان درتن است ، وتصرّف او درقالب چنان دان که تصرّف من دراین قلم : اگر خواهم ساکن دارم ، واگر خواهم متحرّك دارم . اکنون متصرّف بودن ، جانرا دراین قالب حیوة خوانند ؛ و این تصرّف را منقطع شدن ، موت خوانند ؛ و باز دادن این تصرّف را بعد انقطاعِه ، احیا خوانند وبَعْث خوانند ؛ واین انقطاع یا جزوی باشد که نوم خوانند ، یا کُلّی بود که مرگ خوانند ؛ و باز دادن روح هم چنین ، یا جزوی باشد که انتِباه خوانند ، یا کلّی باشد که بَعْث خوانند وقیامت خوانند . « وَ هُوَ الذی یَتوفّاکُمْ باللَّیل » انقطاع جزوی می‌دان ؛ « ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فیه » باز آمدن جزوی می‌یاب . تا چه بود ؟ « لِیُقْضَی أَجَلٌ مُسَمّی » تا مُدَّت بودن او در قالب بسر آید ، و

1 واین ... است USRPA جان درتن‌است B واین‌جانرا H واین‌جان درتن M ‖ 1-2 تصرف ... اگرخواهم A ... U قلم دردست کاتب اگرخواهم ... دارد واگر خواهد B ‖ 2 دراین A ... U درتن‌و B ‖ 3 تصرف‌را ... موت USPMBA چون منقطع شود موت H منقطع شدن‌را موت R ‖ 4-5 بعث ... نوم A ... U بعث نیز ... آنرا نوم B ‖ 6 خوانند A ... U خوانند روحهای مخلوقات جمله برسه وجه‌است : یکی‌قدسی وآنرا حیوة‌خوانند ، ودیگرحیوانی وآنرا مرگ خوانند وسیم روحی و آنرا روحانی‌خوانند وآنرا نوم‌خوانند یعنی‌صواب رامیدان . مخلوقات بعضی‌حیوة دارند وبعضی‌ممات ومرگ‌دارند وبعضی‌نوم وخواب دارند . روح قدسیست که ازجملهٔ مخلوقات خبردارد B ‖ 6-8 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٦٠ك ‖ 7 انقطاع جزوی A ... U انقطاعش جزوی ازموت B ‖ باز MB ـ USRPHA ‖ 7-8 آمدن ... بود USRPHA آمدن‌احیاء بعدازانقطاع می‌باب تادیگراحوال چه‌میشود B آمدن کلی می‌دان تاچه‌بود M ‖ 8-1 تا ... شود USRPMA مدت بودن‌روح ازقالب بسرآید واوازدنیا باز رهد وهمه اوشود دنیا وجودرا میدان که هیچ دنیاوی‌سخت‌تر ازوجود نیست امادرین‌راه روح حیوانی فاضل‌تراست بچندین‌درجات‌ازروح حیوانی‌ومخلوقات متحرك . دانم که درخاطرت آید که چرا ازآنك روح‌روحانی درنوم‌است وروح حیوانی‌درعالم مرگ شخص‌مرده چون شخص خفته‌باشد «ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی» چون شب بروی بگذرد لاشك که روزآید و مرده را شب وروز نزد وی یکسان بود ، نه‌شب‌داند که شب‌است ونه‌روزداند که روزاست برخفته‌خود «وهوالذی یتوفاکم باللیل» بگذرد ونهار که روزاست بداندوزنده شود وخودرابدان مردخدابشناسد B تامدت‌بودن اورادر ... شود H ‖

وقت بودن او دردنیا منقضی شود.

(۲۰۷) دریغا «اللّٰهُ یَتَوَفّی الأَنفُسَ حِینَ مَوْتِها والّتی لَمْ تَمُتْ فی مَنامِها»! اگر مُدّت بودن در قالب بآخر رسیده باشد. خود تَصَرّف جان بیکبارگی مُنْقَطِع شود، ودیگر تَصَرُّف نکند، وازخواب بازنیاید«فَیُمْسِکُ الّتی قَضی عَلَیْها الموتَ». واگر از اَجَل وعُمْرِ مسمّی پدید کرده چیزی مانده باشد، دیگر باره پس از خواب بتصرُّف درآید «وَیُرْسِلُ الأُخری إلی أَجَلٍ مُسَمّی». و مصطفی ـعلیه السّلامـ بوقت خواب همین معنی دردعا گفتی: «اللهُمَّ هذِهِ نَفْسی أَنْتَ تَتَوَفّاها، لَكَ مماتُها و مَحْیاها إنْ أَمْسَكْتَها فأَنْتَ مالِكُها فاغفِرْ لَها، وَإنْ أَرْسَلْتَها فَاعْصِمْها بما تَعْصِمُ بِهِ عِبادَكَ الصّالِحین».

(۲۰۸) اگر آن عزیز می‌خواهد که جمالِ «یُلْقی الرّوحَ مِنْ أَمْرِه علی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ» ترا جلوه کند، از کَوْن و مکان در گذر؛ چون ازهر دوجهان در گذشتی، ازخود نیز در گذر تا روح را بینی برعرش مستوی شده که «الرَّحْمَنُ علی العَرْشِ اسْتَوی». پس از عرش نیز در گذر تا «رَفیعُ الدَّرَجاتِ ذوالعَرْشِ» را بینی درعالمِ «ما قَدَروا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهِ»؛ پس دراین مقام، تو خود کلید و مقالید آسمان

---

2 دریغا A ... Uـ B ‖ 2-6 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۲ ٤ ك ‖ 3 منقطع A ... U ازمرد منقطع B ‖ 4 نکند A ... U نکند وازخود مرده شود وبحق باقی‌ماند B ‖ 5 اجل ... چیزی RMH اجل ... وپدید ... چیزی SPA اجل و عمرمسمی چیزی دیگر B اجل مسمی وعمر پدید ... چیزی U ‖ پس A ... U کس R ‖ 6 آید A ... U آید و همه را فرا گرداند B ‖ 7–8 لك . . . فانت مالکها USPHBA لك ... امسکتها M بك ... فانت حاکمها R ‖ 10 آن ... می‌خواهد USRPMA ای‌عزیز می‌خواهی HB ‖ 10-11 سورهٔ ٤۰ (غافر) آیهٔ ۱۵ ك ‖ 12-13 سورهٔ ۲۰ (طه) آیهٔ ٥ ك ‖ 13 سورهٔ ٤۰ (غافر) آیهٔ ۱۵ ك ‖ 14 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ توخود A ... U بوجود R ‖

و زمین شدی که « لَهُ مَقالیدُ السّمواتِ و الأرض » . از شیخ ما بوسعید ابی‌الخیر ـ رحمةالله علیه ـ بشنو که چه می گوید وچه خوب می‌فرماید :

ای دریغا روح قدسی کز همه پوشیده است
پس که دیدست روی او ونام او کشنیده است
هر که بیند در زمان از حسن او کافر شود
ای دریغا کین شریعت گفت ما ببریده است
کَوْن و کان برهم‌زن وازخود برون شوتارسی
کین‌چنین جانی‌خدا ازدوجهان بگزیده‌است

(۲۰۹) تو خود هنوز دل خودرا ندیده‌ای جان را کی دیده باشی ؟! و چون جانرا ندیده باشی خدا را چگونه دیده باشی ؟ چون وقت باشد تورا درعالم « الرَّحمَنُ عَلَّمَ القُرآن » آرند ، و جملهٔ اسرار الٓهی در دایرهٔ باء بسم‌الله ویا در میم بسم‌الله بتو نمایند ، پس « عَلَّمَ بالقَلَم عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَمْ یَعلَم » مُعَلِم تو شود . این همه دردل تو

1 شدی USPMA شوی‌ودرها چه‌خواهی‌برخود بگشایی‌وازخود بخدارسی تا ازخود درنگذری بخدای خود نرسی B شوی RH ‖ 2 می گوید ... فرماید RM گوید USPA گوید وچه‌نشان میدهد B گوید ... فرماید H ‖ 3 روح RMHB جان USPA ‖ 4 دید ... کشنیده URP دیده روی او کز همه پوشیده SA کس‌ندیده روی او . . . کشنیده B دیده روی ... که‌شنیده H دید ... بشنیده M ‖ 6-5 از ... گفت USPMBA آن ... کفر RH ‖ 7-8 کون ... جانی USPHA کون ... وزخود برون شودتا ... جایی B کن فکان ... جانرا RM ‖ 9 توخود SRMHBA تو UP ‖ 9-10 وچون . . . تو USPMA وچگونه دریابی چون وقتش درآید تورا B وچون ... ترا H وچون ... وقت‌آید تورا R ‖ 11-10 سورهٔ ۵۵ (الرحمن) آیهٔ ۲م ‖ 12 نمایند URPMH نماید SBA ‖ سورهٔ ۹۶ (العلق) آیهٔ ۴،۵ ‖ معلم USPMBA معلوم RH ‖

مُنَقَّشْ شود ؛ دل تو لوح محفوظ شود . «بَل هُوَ قُرآنٌ مجیدٌ فی لَوْحٍ مَحْفوظٍ» ترا خود گوید آنچه با روح الأمین گفت . پس قطره‌ای از علم لَدُنّی در دهان دل تو چکانند که علم اوّلین و آخرین برتو روشن و پیدا گردد . «فَقَطَرَ قَطْرَةً فی فَمی عَلِمْتُ بها عِلْمَ الأَوَّلین و الآخرین» این مقام باشد ؛ چنانکه انبیا و رسل را پیکِ «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمینُ علی قَلْبِكَ» بر کار بود ، ترا نیز جَذْبَةٌ من جَذَباتِ الحقّ در پیغام و راه باشد .

(۲۱۰) دریغا نمی‌دانم که چه فهم خواهی کردن ! می گویم که چون محبّتِ «یُحِبُّهم» تاختن آرد بارادت ، و ارادت تاختن آرد بامر که «إِنّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شیئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکون» . این امر کدامست ؟ «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبّی» گواهی میدهد که امر کیست و بر چیست . پس امر کیمیا گری کند با نقطهٔ عبودیّت که تو آنرا قالب خوانی . پس قالب را چون پروانه بر آتش عشق و محبّت مُسْتَغْرَق کند تاهمگیِ توچنان شود که این بیتها با توبگوید که ترا ازاین واقعه چه بوده است :

1 محفوظ شود A ... U محفوظ گردد و زبان توقلم گردد B ‖ سورهٔ ۸۵ (البروج) آیهٔ ۲۱ ك ‖ 3 چکانند SRMHA چکاند UPB ‖ که ... روشن USPMA وعلم ... برتوجلوه کند B که ... روشن شود H پس‌علم ... روشن R ‖ 5 سورهٔ ۲۶ (الشعراء) آیهٔ ۱۹۳ك ‖ بر کار A ... U بروزگار B ‖ 7 خواهی کردن SRPMA کرده‌ای B کرده‌ای وخواهی کردن H خواهی کرد U ‖ 8 سورهٔ ۵ (المائدة) آیهٔ ۵۷ م ‖ 8-9 سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۸۲ ك ‖ 9 این A ... U همه او باشد و این B سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۸۵ ك ‖ 10 وبرچیست A ... U امر قلب میدان B ‖ 10-11 با . . . قالب URMH تا ... قالب SA تا ... قلب B تا ... قالب P ‖ 11 پس A ... U واپس B ‖ قالبرا . . . کند USRPMA گذارد چون پروانه درآتش ... مستغرق شود B قالبرا ... عشق و عبودیت مستغرق کند H ‖ 12 تا همگی ... بوده است USRPHA این بیتها با تو بگوید B تا همگی . . . بگویند . . . بوده است M ‖

گر عشق همی مونس وهم خانهٔ ماست
غمها همه یك جرعهٔ پیمانهٔ ماست
از عقل فرا گذر کـه در عالم عشق
او نیز غـلام دل دیوانـهٔ ماست

(۲۱۱) قلمَالله خود با لوح دل توبگوید آنچه گفتنی باشد ، ودل تو خود باتو بگوید آنچه باشد . این جمله آنگاه باشد که توخادم و مرید دل باشی . چون‌دل ، پیر باشد . وتو مرید ، دل مخدوم باشد وتو خادم ، و دل‌آمر باشد وتو مأمور ؛ آنگاه که این‌همه اهلیّت درتو پدید آید دل‌ترا قبول کند ، وترا تربیت کند تا کار توبجایی رسد که جزا ومزد خدمت تو هرروز بتورساند ، وتو باخود این‌بیتها می گویی :

بستم کمر عشق بنام دل خویش
بردم بر دلبرم پیـام دل خویش
حاصل کردم مُراد و کام دل خویش
ای من ز میان جان غلام دل خویش

(۲۱۲) باش تا بدانی که جانرا بقالب چه نسبت است : درونست یا بیرون .

3 فرا A ... U فرو R ‖ 6 آنچه USRHBA این که M آن که P ‖ این‌جمله آنگاه A ... U واین چیز کی B ‖ 7 پیرباشد ... مأمور USRA پیرباشد وتومرید باشی لاجرم هرآینه پیرتو ومرید تو وخادم‌تو ومخدوم‌تو وآمرتو ومأمورتو B پیرشد ... مأمور H پیرباشد ... پیرمخدوم ... مأمور M پیرباشد ... مرید ونیز باشد P ‖ 8 این URPHB ـ SMA ‖ کند تا USPHBA دهد با M دهد تا R ‖ 8-9 کار ... جزا و A ... U کاری تو بجایی رساند که B ‖ 12 مراد و A ... U من ازو P ‖ 14 بقالب USRPMA باقالب HB ‖ 1-14 درونست . . . روح USRPMA دریغا جان B درونست یابیرون سپس‌بدانی که خدارا باعالم چه‌نسبتست درونست یابیرون دریغا روح H ‖

دریغا روح هم داخل است وهم خارج ، اونیز هم داخل باشد باعالَم وهم خارج ؛ وروح هم داخل نیست و نه خارج ، اونیز با عالَم نه‌داخل باشد و نه خارج . دریغا فهم کن که چه گفته میشود : روح با قالب متّصِل نیست و منفصِل نیزهم نیست ، خدای ـ تعالی ـ باعالَم ، متّصل نیست ومنفصل نیز نیست . این بیتها گوش‌دار :

حقّ بجان اندر نهان وجان بدل اندر نهان
ای نهان اندر نهان اندر نهان اندر نهان
این چنین رمزی عیان کوبانشانست وبیان
ای‌جهان اندرجهان اندرجهان اندرجهان!

(۲۱۳) وجه دوم : اضافت کردن این جان با قالب چنان باشد که اضافت و اطلاق لفظ انسان با آدمی ؛ چون لفظ انسان اطلاق کنند قومی از عوامّ پندارند که مفهوم ازاین ، جزقالب نیست ؛ امّا اهل حقیقت دانند که مقصود ازاین خطاب واطلاق جز جان و حقیقت مرد نباشد چنانکه گویند : « فُلانٌ عالِمٌ و جاهِلٌ و قادِرٌ وعاجِزٌ وَسَخیٌّ وَبَخیلٌ ومُؤمنٌ و کافِرٌ » . این همه اوصاف جان است ونعت او ، و نشاید که قالب بچیزی موصوف باشد ازاین صِفات بهیچ‌حال ، امّابرقالب نیز « مِنْ طریقِ المجاز »

1-2 با ... نیست USPMA با ... نه داخل است HB در عالم . . . نه‌داخل است R ‖ 3 هم A ... U ـ R ‖ 3-4 خدای ... نیست URPMB ـ SA خدای ... ومنفصل نیست H ‖ 7 کو ... وبیان USPMA گویی که آرد دربیان B گویا ... وبیان RH ‖ 9 قالب A ... U قالب ومتعلق شدن قالب با جان B ‖ 10 چون ... کنند USRPMA که‌این‌لفظ فلان‌نفس گفت تن‌وقالب همچوسخنست وشخص‌جان تاشخص‌لفظ نگویداطلاق‌نتوان کرداما B چون‌لفظ انسان‌باوی‌اطلاق کنند H ‖ 11 اطلاقA ... U گفتن B ‖ 12 نباشدA ... U دیگرچیزرا اطلاق‌نکنند ونه‌بینند B ‖ 13-14 ونعت... بچیزی USPMA بی قالب‌وقالب‌را ازآن نصیبی‌نباشد B ونعت‌او واونشاید ... بچیزی H ونعت‌اونشاید ... بچیزی R ‖ 14 باشد ... حال SRMHBA نباشد ازین‌صفات UP ‖ من‌طریق‌المجاز USRPMA ازطریق‌مجازHB ‖

هم اطلاق کنند أَعنی لفظ انسان و آدمی چنانکه گویند: «زیدٌ قصیرٌ و طَویلٌ وعَریضٌ و أَعمی وأَصَمُّ»؛ امّا کافری و مسلمانی و سخاوت وبخل وعلم وَجهل، این مخصوص بجان باشد بی نصیب قالب؛ امّا کوتاهی ودرازی و کوری و کری ومانند این، نصیب قالب باشد وجانرا از آن هیچ نصیب نباشد. پس فرق باشد میان اطلاق مجازی برقالب، ومیان اطلاق حقیقی برجان و دل.

(۲۱٤) دراین معنی خلق سه گروه آمده‌اند: گروهی ازعوامّ چنین می‌پندارند که آدمی جز قالب نیست چنانکه خدای -تعالی- می گوید: «إِنّا خَلَقْنا الإِنسانَ مِنْ نُطفَةٍ أَمْشاجٍ نَبْتَليهِ»؛ و جایی دیگر گفت: «إِنّا خَلَقْناهُمْ مِنْ طينٍ لازِبٍ» وگروهی دیگر ازعلما، هم‌جان فهم کنند وهم‌قالب، چنانکه خدای -تعالی- گفت: «وَ صَوَّرَكُم فَأَحْسَنَ صُوَرَكُم». یعنی «صَوَّرَكُم بالقالب فأَحْسَنَ صُوَرَكُم بالرّوحِ». امّا گروهی خواصّ اطلاق انسان و آدمی را جزجان ندانند؛ و قالَب را ازذات انسان ندانند بهیچ حال، بلکه قالب‌را مَرْکب دانند، وآدمی را که جانست راکب وسوار؛ هرگز مَرْکب ازذاتِ راکب نباشد. اگر کسی براسب نشیند او دیگر باشد واسب

---

1 اعنی USPMHA ـ RB ‖ 2 اما RMHB وUSPA ‖ این USPMHA این‌جمله RB ‖ 14-3 موصوف . . . اما A ... U اما اگر B ‖ 3 و مانند این USPMHA و مانند این صفت همه B و کری ومانند R ‖ 5 بر ... ودل A ... U که قالب است ومیان . . . حقیقی که آن جان ودل است B ‖ 7 می گوید A ... U بیان می کند R ‖ 7-8 سورهٔ ۷٦(الانسان) آیهٔ ۲ م ‖ إنا ... گفت A ... U ـ R ‖ 8 سورهٔ ۳۷ (الصافات) آیهٔ ۱۱ ك ‖ 9 هم جان . . . کنند A ... U همچنان فهم می کنند B ‖ 10 سورهٔ ٤۰ (غافر) آیهٔ ٦٤ ك ‖ بالقالب URPMHB بالقلب SA ‖ 11 گروهی A ... U گروه H ‖ جز USPMA برجان کنند غیرآن قالب وآدمی‌را جز B برجان کنند وآدمی‌را جز H جزبرجان نکنند وجزین R ‖ ذات A ... U ارادت H ‖ 12 مرکب A ... U مرگ R ‖ 13 ذات ... نباشد A ... U تن‌مرکب باشد B ‖

دیگر. قفص دیگر باشد ومرغ دیگر؛ نابینا چون قفص بیند گوید: این مرغ خود قفص است، امّا بینا درنگرد، مرغ را درمیان قفص بیند داند که قفص از برای مرغ باشد، واز برای مرغ بکار دارند؛ امّا مرغ را خلاص دهند قفص را کجا برند؟

(۲۱۵) دریغا آنچه بصفات بشریّت و قالب تعلّق دارد، چون اَکل و شُرب و جِماع و نوم، طایفهٔ خواصّ این صفات را باطلاق از خود نفی کنند: نگویند که خوردیم و خفتیم بلکه بخورد و بخفت و گرسنه است و تشنه است. ارباب بصایر را این احوال بطریق مشاهَدت معلوم شده است، و بدانسته‌اند که جان چون راکبست وقالب چون مرکوب؛ چون کسی اسب را علف دهد و اوعلف خورد، هرگز اضافت خوردن اسب با خود نکند. این قوم همچنین روا ندارند اضافت خوردن و خفتن با

---

1 نابینا ... گوید A ... U اما نابینا ... پندارد B ‖ 1-3 این ... کجا SMA این‌قفص خود مرغ‌است امابینا چون در ... بیند قفص ازبرای مرغ‌دارند اماچون مرغ خلاص‌یافت قفص کجا B این ... بیند وداند ... مرغ نگاه‌دارند اما چون‌مرغ ... قفص خود کجا H این ... مرغ بود قفص محتاج مرغ‌باشد وازبرای ... کجا UP این ... دارند نه‌مرغ ازبرای قفص اماچون مرغ ... کجا R ‖ 3 برند SRBA بود H برد UPM ‖ 4 دریغا A ... U ـ B ‖ 5 ونوم USPMBA ـ RH ‖ طایفهٔ A ... U این احوال‌خوردن وآشامیدن بقالب تعلق‌دارد اماطایفهٔ B ‖ 5-6 باطلاق ... بخفت A ... U بنوع دیگر از خود بازدارند و گویند که خوردیم وآشامیدیم وخفتیم اما ازطریق دیگر که آن تعلق بجان‌دارد گویند نخورد ونخفت ونیاشامید B ‖ 7 این‌احوال M این‌PSHA این‌احوال‌جان‌وتن URB ‖ مشاهدتA ... U مشاهده H ‖ معلوم SRPMHB معلوم‌شان SA ‖ 7-8 وبدانسته ... مرکوب USPMA وبدانسته ... راکبست‌وقالب چون‌مرکب HB بدانسته ... مرکوب R ‖ 8-9 قالب... نکند UPRHقالب ... نکنند SA تن‌مرکب هرچه‌مرکوب خورد راکب نخورده‌باشد B قالب ... خودبا اسب‌نکند M ‖ 9-2 اضافت ... دیگرSRMA که هرچه‌مرکوب خورده‌باشد راکب‌نیزخورده باشد حاشاو کلا که‌نصیب‌خوردوخواب حقیقت‌را باشدانسان چیزی‌دیگرباشد وآنچه‌خورد وخسپد چیزی‌دیگرB اضافت ... خود کنند ... ذات ایشان چیزی ... دیگر H اضافت ... وخفتن بعدما ... دیگر P اضافت ... خود کنند ... دیگر U ‖

خود کردن بعد ما که حقیقت ذات انسان چیزی دیگر باشد وآنچه خورد و خسبد چیزی دیگر.

(۲۱۶) امّا ای‌عزیز هر که گوید که آدمی مجرّدِ قالب است وبپوسد وبریزد در گور، و جانرا عَرَض خواند وجز عرض نداند؛ چنانکه اعتقاد بعضی متکلّمانست وگویند که روزقیامت خدا بازآفریند؛ واعادت معدوم ازاین شیوه دانند؛ این‌اعتقاد باکفر برابر باشد. اگر آدمی بمرگ فانی شود، پس مصطفی ـعلیه السلامـ بوقت مرگ چرا گفت: «بَلِ الرَّفیقُ الأعلی والعَیْشُ الأصفی والکَمالُ الأوْفی»؟ وآنکه گفت: «القَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِیاضِ الجَنّةِ اَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النِّیران»؟ وآنکه گفت با دختر خویش ـ رضی‌الله عنها ـ و وی بخندید که «و إنّكِ أسرَعُ لِحاقاً بی»؟ دریغا چرا بلال حَبَشی بوقت مرگ گفت: «غداً نَلقی الأحبّةَ؛ محمّداً وحِزبَه». و تمامی این معنی از خدا بشنو: «ولاتَحْسَبَنَّ الذین قُتِلوا فی سبیلِ‌اللهِ أمواتاً بَلْ هُمْ أحیاء عِنْدَ رَبِّهم». ومصطفی ـعلیه‌السّلامـ جای دیگرچرا گفت: «المُؤمِنُ حَيٌّ فی‌الدّارَین»؟ و جای دیگر گفت: «أولِیاءُاللهِ لایَمُوتون وَ لٰكِن یُنقَلون مِنْ دارٍ الی‌دارٍ».

---

4 عرض ... بعضی USRPHA جزعرض ونمو نخوانند وجز ازنمو ندانند واین اعتقاد بعضی B عرض... اعتقاد M ‖ 5 وگویند ... ازاین USRPMA که شنیده‌اند ازدیگران‌ودانسته‌اند ومی گویند که ... خداترا باردیگرآفرینند ... ازین B وگویند ... معهود این H ‖ دانند HB داند USRPMA ‖ 6 باشد ... شود A ... U استچرا؛ اگر ... فانی‌شدی B ‖ 7 والکمال USRPA والکاس MHB ‖ 7-8 وآنکه ... گفت USPMHA و جای دیگر فرمود القبر ... النیران و B وآنکه ... حفر المیزان وآنکه گفت R ‖ 10 بوقت URPMHB دروقت SA ‖ وتمامی A ... U گفت فردا دوست‌خود محمدرا بینم تمامی B ‖ 11-12 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱۶۹ م ‖ 12 چرا A ... U ـ B ‖ 13 دار الی‌دار A ... U دارالفناء الی دارالبقاء H ‖

(٢١٧) این همه بیان آنست که اگرچه قالب بمیرد ، جان زنده و باقی باشد . اگر قالب را بمنزل گور برند ، جانرا «بِمَقْعَدِ صِدْقٍ» رسانند . امّا آنچه فهم توانند کردن و اعتقاد عوامّ را بشاید آنست که قالب مُسَخَّر و مُطیع روح باشد ، و روح فرمایندهٔ قالب ؛ امّا گاه باشد که اضافت و نسبت با روح باشد چنانکه «إِنَّ الأِنسانَ لَظَلومٌ كَفورٌ» ؛ ظلومی و کفوری صفت جان باشد نه‌صفت قالب ؛ آنجا که بامصطفی -علیه السّلام- گفتند : «قُلْ إِنَّما أَنا بَشَرٌ مِثْلُكُم» این اشارت باشد بقالب ، و آیتی دیگر که گفت : «ولاأقولُ لَكُمْ عِندی خَزائِنُ اللهِ ولا أَعْلَمُ الغیبَ ولاأقولُ إِنّی مَلَكٌ» این نیزاشارت بقالب است . امّا آنچه گفت : «أنا سَیِّدُ وُلْدِ آدمَ» «وَلَسْتُ كَأَحَدِكُم» این خطاب باجانست . واین حدیث که مصطفی -علیه‌السّلام- گفت : «أنا أَعَزُّ علی‌اللهِ مِنْ أَنْ یَدَعَنی فی التُّرابِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلثِ لَیالٍ» این نیز اشارت با جان پاك اوست که در خاك نگذارند . امّا آنچه گفت : «أنا ابنُ اِمْرَأَةٍ كانَتْ تأكُلُ القَدیدَ فی الجاهِلیَّةِ» این اشارت با قالب شریف او باشد . دریغا «كُنْتُ نَبِیّاً وآدَمُ بَیْنَ الماءِ والطّینِ» هم باجان باشد .

1- 2 باشد ... گور USRPMA بماند واین‌مثال اعادت معدوم نباشد واگرقالب رابمنزل خاك بگور B بماند . . . گور H ‖ 2 سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ٥٥ ك ‖ اما A ... U اما کلموا الناس علی قدرعقولهم B ‖ 4 فرماینده ... چنانکه A ... U فرمان‌ده ... روح باشد که‌قالب درمیان نباشدچنانکه خدای تعالی فرمود B ‖ 4-5 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٣٤ ك ‖ 6 گفتند A ... U گفت B ‖ سورهٔ ١٨ (الکهف) آیهٔ ١١٠ ك ‖ 7 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٥٠ ك ‖ 8 است A ... U باشد B ‖ ولست A ... U وآنچه گفت ولست B ‖ 11 نگذراند A ... U نباشد B ‖ 12 با قالب A ... U بقالب H ‖ 13 هم با USRPMA این‌هم اشارت است با B هم H ‖ باشد USPMHA چون ازآب وگل بیرون‌آیی بمقام بنی رسمی وقالب نیز B باشد آخر R ‖

(۲۱۸) پوشیده نیست که قالَب از این معنی مَعزول بود ؛ امّا بمجاز ، قالَب را جان‌شاید خواند که‌قالَب درحکم‌جانست ، و عِتاب و عِقاب وعطا وجزا جمله بااوست. از مصطفی -علیه السّلام- بشنو که گفت : «یُحشَرُ النّاسُ علی نِیّاتِهِم» ؛ وجای دیگر گفت : «و حُصِّلَ ما فی الصُّدور» ؛ و جای دیگر گفت : «یَومَ تُبلَی السَّرائرُ» . اگر سواری آید روا بود که گویند : اسبی می‌آید ؛ و روا بود که گویند : مردی می‌آید بمجاز ؛ و روا بود که گویند : سواری می‌آید. امّا این ، حقیقت بود نه مجاز . از مصطفی بشنو که گفت : «إنّ فی جَوفِ ابنِ آدَمَ لَمُضغَةً إذا صَلُحَت صَلُحَ الجَسَدُ کُلُّهُ و إذا فَسَدَت فَسَدَ الجَسَدُ کُلُّه» .

(۲۱۹) اگر خواهی تمامتر ، بشنو : نظر حقّ -تعالی- و محبّت او هرگز بر قالب نیاید و نیفتد بلکه برجان ودل افتد که «إنّ اللهَ لایَنظُرُ الی صُوَرِکُم ولا إلی أعمالِکُم وَلکن یَنظُرُ الی قُلوبِکُم» . دل بنیابت خدا مدّتی نَظَر مجازی با قالب

---

1 که قالب ... بود RH که قالب ... معذول بود USPMA وازین ... نبود B ‖ بمجاز RHB مجازی USPMA ‖ 2 خواند که USRPMA خوانداز آنکه B خوانند H ‖ جمله بااوست USPMHA با اوست که لیس علی الخراب خراج B بااوست R ‖ 3 یحشر . . . دیگر USPMA- B یحشر . . . نیاتهم یوم القیامة و جای دیگر RH ‖ 4 سورهٔ ۱۰۰ (العادیات) آیهٔ ۱۰ ك ‖ وحصل . . . گفت SHA - URPMB ‖ سورهٔ ۸۶ (الطارق) آیهٔ ۹ ك ‖ 5-6 سواری ... بمجاز U سواری آید با اسب گویند سوارآمده‌است اسب‌را بسوار بازخوانند SPMHA مردی براسب نشیند چون‌اورا بیند گویند که سوارآمد ومردرا باسب اسب واخوانند امامرد اسب نباشد واسب ازآن‌مرد باشد اکنون قالب ازروح باشد اما روح ازقالب نباشد B سواری آید روا بود که می گویند مردی میآید وروا بود که میگویندسواری میآید امااین ... مجازاسب را بسوارخواندن R ‖ 6-7 از ... گفت B - R ازمصطفی بازکه گفت USPMHA ‖ 10 ونیفتد ...افتد A ... U نظربرقالب‌نباشد الاهرساعتی سیصدوشصت‌وچند بارنظربرجان ودل کند B ‖ 11 قلوبکم USPMA قلوبکم واحوالکم زهی‌حدیث جامع ونافع Bقلوبکم ونیاتکم H قلوبکم واحوالکم R ‖ دل ... نظرUSRMBA مدتی‌بنیت خدانظر H دل ... خدانظر P ‖

کند تایك چندی دردنیا باشد تابوقت مرگ؛ چون وقت مرگ درآید، اگرقالب منظور دل بوده باشد مرگ نیابد که «فَلَنُحْيِيَنَّه حيوةً طَيِّبَةً»، واگر قالب منظور دل نباشد مرگ کلّی باشد. «أمواتٌ غيرُ أحياءٍ» این معنی دارد.

(۲۲۰) دریغا هر که جان پاك مصطفی را بشر خواند کافرست. از خدا بشنو که گفت: «و قالوا أَبَشَرٌ يَهْدونَنا فَكَفَروا»؛ و جای دیگر گفت: «أَبَشَراً مِنّا واحداً نَتَّبِعُه إِنّا إذاً لَفی ضَلالٍ وسُعُرٍ». این جان باشد که از بشریّت صافی باشد، و ازاین جهان بری باشد. «إِنّما أنا بَشَرٌ مِثْلُكُم» قالب باشد که قالب ازآن جهان

1-11 مجازی ... کند USRPMH بقالب مجازی کند A مجازی ... کند چون B ‖ 1-2 درآید ... نیابد USMA درآید آنگاه قالب . . . دل شده باشد مرگ دل نیاید وآنچه «مابداوفی» باشد نمیرد B باشد قالب ... باشد مودت بدل نیاید H باشد که قالبی منظور ... باشد موت نیاید P باشد اگر . . . نیاید R ‖ 2 سورهٔ ۱٦ (النحل) آیهٔ ۹۷ ك ‖ واگر USRMHA وچون اعتقاد کنند که دیگراین قالب پوسید که منظوردل نشده‌باشد خدای تعالی‌اعادت این‌قالب معدوم کند پس‌اعتقاد بکفر وزندقه تعلق‌داردچرا ؟ زیرا که خدای ـتعالی‌ـ چون‌بقالب هرگز نظرنکرد چون‌دیگر اعادت‌کند که «لاینظر الی‌صورکم» اگر B یا اگر P ‖ 3 نباشد . . . دارد A ... U نباشدآن مرگ مرگ کلی باشد و دیگر زنده نشود که «اموات غیراحیاء» واگر قالب منظور دل شده باشد این‌اجزاء ریزیده و پوسیده دیگر اعادت کند « فلنحیه حیوة طیبة » وجایی دیگر از مصطفی ـعلیه‌السلام‌ـ بشنو که « اذا لم ترحم حیاتك لم ترحم مماتك » یعنی هر کس که دنیا حیوة نیافت و خدایرا نشناخت و رحمت برخود نکرد درآخرت هیچ کس بروی رحمت نکند وحیوة نیابد ازآنکه شخص باهرچه باشد امروز و فردا نیز برآن حال باشد که « وهوالذی الیه تحشرون » اگر مرد خدایرا اینجا نیافت آنکس مرده باشد که دیگر زنده نشود « اموات غیر احیاء » این باشد B ‖ سورهٔ ۱۹ (النحل) آیهٔ ۲۱ ك ‖ 4 دریغا A ... U ـ B ‖ 5 سورهٔ ٦٤ (التغابن) آیهٔ ٦ م ‖ وجای A ... U واو جای H ‖ 5-6 سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ٢٤ ك ‖ 6 این USRMA این حالت از آن B این حالت H و سرآن این P ‖ صافی A ... U صافی شده B ‖ باشد SPMBA باشد اما H و پاك باشد UR ‖ 7 سورهٔ ۱۸ (الکهف)آیهٔ ۱۱۰ ك ‖

نباشد. دریغا جهودان و ترسایان گفتند: «نَحْنُ أَبناءُ اللهِ وَ أَحِبّاؤُه» ما دوستان و فرزندان خداییم؛ جواب دادند ایشانرا: «قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنوبِكم؟ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ» شما هنوز در کِسوت بشریّت مقیم شده‌اید، دوست‌ما چگونه باشید؟! دوستان خدا بشر نباشند، کلّیّت شما همه بشریّت‌است.

(۲۲۱) باش تا از صورت بحقیقت رسی آنگاه بدانی که اصل، حقیقتست نه صورت. چه گویی حقیقت تو همچون حقیقت محقّقانست؟ باش ای عزیز تا آنجا رسی که حقیقت عناصر و طبایع و ارکان برتو جلوه کنند چنانکه این چهار ارکان و چهار طبایع صُوَری: چون آب وخاك وباد وآتش، و چون حرارت و برودت و رطوبت و یبوست که این جمله نسبت دارد بعالم دنیا، و مدار دنیا باین آمده است. پس جایی رسانند ترا که حقیقت این چهار گانه ترا روی نماید، زنده شوی؛

1-7 وازاین ... نباشد A ... U وبشر وشریك نمانده باشد الاجان ای عزیز شخص که احوال طفلیست بدو گذشته باشد وبحد بلوغ کمالیت رسیده باشد دیگر بارآن احوال طفلیست واعتبار تنهد اکنون احوال بشریت نیزبرین نوع باشد که جانرا یافت بشریت‌بنماند وبشر برخیزد وهمه حق باشد «انما انا بشرمثلکم» قالب باشد یوحی الی جان پاك مصطفی ـ علیه‌السلام ـ باشد وقالب ازین جهان باشد B ‖ قالب از آن . . . نباشد A ... U آن قالب ازین جهان باشد H ‖ 1 دریغا A ... U ـ B ‖ 1-3 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ۱۸ م ‖ 2 دادند SRPMHA داد B آمد U ‖ 4 بشریت A ... U بشر M ‖ 5 اصل حقیقتست A ... U حقیقتست اصل H ‖ 6 چه . . . محققانست A ... U ای‌عزیز شریعت محققان چون حقیقت دیگران باشد B ‖ حقیقت تو I شریعت تو A ... U ‖ ای ... آنجا USPHA تا آنجا B تا بجایی RM ‖ 7 کنند USRPMA کند HB ‖ 8 صوری چون UH صورتی چون SRPMA صورتی آنگاه ترا معلوم شود که B ‖ 9 دارد A ... U ـ R ‖ ومدار دنیا باین USPMA ومدار دنیا برین H دریغا دنیا ومداردنیا برین RB ‖ 8-10 وچون ... چهار A ... U چه باشد آب عرش میدان و خاك فرش می‌شناس و باد «لاتسبوا الریح فانها من‌نفس الرحمن» می‌یاب وآتش عشق را می‌شناس که «نارالله الموقدة» دنیاومداردنیا بدین‌آمده‌است اماجائی که حقیقت B ‖ گانه A ... U ـ B ‖

عیش حقیقی ترا حاصل آید. «والشَّمْسُ والقَمَرُ والنجومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِه» اینجا بیان این همه می کند. «اللهُ الّذی خَلَق سَبْعَ سَموات وَ مِنَ الأرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزّلُ الأمْرُ بَیْنَهُنَّ» همین معنی باشد که گفته شد. «و إنَّ الی رَبِّكَ المُنْتَهی» ترا بنهایت رساند.

(۲۲۲) دریغا جزاین آب آبی دیگر می جویی «وَ جَعَلْنا مِن الماءِ كُلَّ شَیْءٍ حَیّ»؟ کجا طلبِ آن آب کنی؟ «و کان عَرْشُهُ عَلَی الماء» دلیل شده است بر طلب این آب؛ و براین آب سوگند خورده است که «و البَحرِ المَسْجُور». علیّ بن ابی‌طالب ـ رضی‌الله عنه ـ گفت: این دریای مَسْجور بالای عرش است. و جزاین باد که دیدی بادی دیگر می بوی، و آن کدام باشد آنست که مصطفی گفت: «لا تَسُبّوا الریحَ فَإنّها مِن نَفَس الرّحْمَن»؟ جزاین آتش، آتش شوق را دردل خود تاب ده که «نارُالله المَوقَدَةُ الّتی تَطَّلِعُ عَلَی الأفْئِدَة».

---

1 عیش ... آید M عیش حقیقت ... آید SA که بعد ازآن مرگ نباشد وعیش تو عیش خدا باشد B حقیقت عیش ... شود که H وعیش حقیقت ... آید P حقیقت (طیش؟) عیش وغیش حقیقی . . . آید UR ‖ سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ٥٤ ك ‖ 2-1 اینجا ... کند UPMB اینجا بیان همه می کند SA اینجا ... گوید H بیان ... کند R ‖ 3-2 سورهٔ ۱۹ (مریم) آیهٔ ٦٤ ك ‖ 3 که گفته شد A ... U درآن احوال H ‖ سورهٔ ٥٣ (النجم) ٤٢ ك ‖ 5 آبی . . . جویی A ... U آب دیگر بجو که H ‖ سورهٔ ٢١ (الانبیاء) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 7-6 کجا ... آب A ... U دانی که کجا طلب آن کنی؟ آن آب که عرش بردست یعنی‌جان که و کان ... الماء همین معنی‌باشد B ‖ 6 سورهٔ ۱۲ (هود) آیهٔ ۷ ك ‖ 7 وبراین ... خورده A ... U وبدین کرده R ‖ سورهٔ ٥۲ (الطور) آیهٔ ٦ ك ‖ 8 جزاین A ... U جز ازین M ‖ دیدی SPMHA ـ B می‌بینی UR ‖ 9 می‌بوی A ... U بود میجوی B ‖ وآن ... که USPMA آن کدام باد بود آنست که B وآن کدام باشد آنکه H وآن کدام بادباشد آنست که R ‖ 10 جز A ... U ای‌عزیز جز B ‖ شوق‌را A ... U شوق‌است M ‖ 11-10 سوره ١٠٤ (الهمزة) آیهٔ ٦ ك ‖ الافئدة A ... U الافئدة وجزاین تراب ترابی دیگر کن که «ان‌الارض لله یورثها من یشاء من عباده الصالحین» اشارت بدانست که H ‖

(۲۲۳) دریغا که عایشهٔ صِدّیقه روایت می کنند که مصطفی ـ علیه السّلام ـ گفت: «خَلَقَ اللهُ ـ تعالی ـ الأرواحَ والملائکةَ مِن نورِ العِزَّة، وخَلَقَ الجانَّ من نارِ العِزَّة». ای عزیز باش تا بجایی رسی در عالم جان، بدانی که جز این ارکان وطبایعِ این جهانی، عناصِر و طبایع آن جهانی دیگر کدام باشد؛ چنانکه این ارکان بندِ این جهان شده است، عناصر حقیقت این چهارگانه بند وقیام آن جهان شده‌است. شیخ ابوعلی سینا را معذور داری آنجا که گفت: «العَناصِرُ الأربَعَةُ قَدیمَةٌ»؛ بدین عناصر که قدیم می‌خواند عناصر حقیقی و ارکان بهشت می‌خواهد، نه عناصر کَون وفساد وارکان دنیا. دریغا که خَلق بس مختصر فهم افتاده‌اند از کارِ حقیقت، وسخت دور مانده‌اند از آن معانی! وبالله التوفیق.

---

1 دریغا که A ... U- H ‖ 3 ای‌عزیز ... بدانی PM من تا بجان رسی SA باش ... رسی که در ... بدانی B ای‌عزیز ... جان جولان کنی وجانرا بدانی وبینی که چو URH ‖ جزاین USRPMA این B چو H ‖ 4 عناصر ... باشد SRMA کدام باشد وارکان وطبایع آن جهان کدام B عناصر ... جهانی UH عناصر . . . باشند P ‖ 5 این . . . است SPA این ارکان صورتی بند این . . . عناصر وارکان آنجهانی بند وقیام . . . است B ارکان این عناصر حقیفت این ... بندوقیدآن جهان ... است H این ... وقیام این ... است M این ارکان بنداین . . . عناصر وحقیقت این . . . بند وقید آن ... R بدانی‌وبینی چنانکه ارکان وعناصر وحقیقت این‌چهار ... بندوقید آن ... است U ‖ 6 را معذور ... آنجاکه A ... U- B ‖ 6-8 بدین . . . بس USHA یعنی عناصر اربعه قدیمست واز عناصر قدیم حقیقی که بهشت است نه‌عناصر دنیا که خلق بسی B بدین ... حقیقی وعناصر بهشت ... نه عناصر دنیا ... بس PM بدین ... می‌خوانند ... بس R ‖ 8-9 افتاده ... اند USRPMA آمده‌اند از حقیقت وسخت دورند B آمده‌اند آنست واز ارکان حقیقت کارخود سخت دور افتاده‌اند H ‖ 9 ازآن ... التوفیق M ازمعانی ... التوفیق SA ازمعانی B از معانی آن وبالله التوفیق H از اسرار معانی وانوار مبانی والصلوة علی‌محمد وآله UP ازاسرار معانی وانوار مبانی R ‖

تمهید اصل ثامن

< اسرار قرآن وحکمتِ خلقتِ انسان >

(۲۲٤) ای عزیز از این آیت چه فهم کرده‌ای که حقّ ـتعالی ـ می گوید: «لَوْ أَنْزَلْنا هذا القُرْآن علی جَبَلٍ لَرَأَيْتَه خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِن خَشْيَةِ اللّٰه»، و مصطفی ـعلیه‌السّلام ـ گفت: «القرآن غِنیً لافَقْرَ بَعْدَه ولاغِنیً دُونَه»؟ ای‌عزیزچون قرآن نقاب عزّت از روی خود بر گیرد، و بُرْقُعِ عظمت بردارد، همه بیماران فِراق لقای خدا را ـ تبارك وتعالی ـ شفا دهد؛ و جمله از درد خود نجات یابند. از مصطفی ـ علیه السّلام ـ بشنو که گفت: «القرآن هُوَ الدَّواءُ». دریغا قرآن حَبْلیست که طالب را می کشد تا بمطلوب رساند! قرآنرا بدین عالم فرستادند در کِسوت حُروف، در هر حرفی هزار هزار غمزهٔ جان رُبا تعبیه کردند، آنگه این ندا در دادند: «وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِكْرى تَنْفَعُ المُؤْمِنِينَ» گفت: تو دام رسالت و دعوت بنه، آنکس که صید ما باشد دام ما خود داند، و در بیگانگان مرا خود هیچ طمعی نیست

---

4 سورهٔ ٥٩ (الحشر) آیهٔ ۷۱ م ‖ 4–5 ومصطفی ... ای‌عزیز A ... U «وتلك الامثال نضربها للناس» مثل را گوش دار که مصطفی ... دونه B ‖ 6-7 فراق . . . دهد USPA ازلقای . . . یابند B ـ فراق قرآن لقای ... دهد H فراق‌را ازلقای خداتبارك ... دهد RM ‖ 7 وجمله ... یابند USRPMA ـ B ازجمله‌درد ... یابند H ‖ 8-9 حبلیست... رساندA ... U چیست... نزدمطلوب B ‖ 9 فرستادند A ... U فرستاد P ‖ 10 هزار USRPMA ـ HB ‖ ربا ... دادند R ربا ... ندارد دادند SMHA زیبا تعبیه کرده‌اند قرآن‌را شنیدی؟ حرف‌وی بشنو فکرمؤمنان و کشف ولیان باشد که هرفکری درنهاد ایشان صدهزار غمزهٔ جانرا تعبیه کرده‌اند حرف قرآن‌را فکر دانی B را ... دادند I ربا ... آنگاه ... دادند UP ‖ 11 سورهٔ ٥١ (الذاریات) آیهٔ ٥٥ ك ‖ ودعوت RMHB ـ USPA ‖ 11-12 آنکس که URPMHB آنکه SA ‖ 12 باشد دامما M ست دامما SHBA ست‌دام‌را UP باشدایم‌با R ‖ ودر URPMB وبا SHA ‖ مرا ... نیست USPA تراهیچکار مباد که B مراهیچ ... نیست RMH ‖

«إنّ الّذینَ کَفَرُوا سواء عَلَیْهِم أَأَنذَرْتَهم أمْ لَمْ تُنذِرْهم لایؤمِنون» .

(۲۲۵) هرچه هست وبود و خواهد بود ، جمله در قرآن است که «ولا رَطبَ ولایابِسَ إلاّ فی کِتابٍ مُبین» . امّا تو قرآن کجا بینی ؟ هیهات هیهات ! ! قرآن درچندین هزار حجاب است ، تو محرم نیستی ؛ واگر در درون پرده ترا راه بودی ، این معنی که میرود بر تو جلوه کردی . دریغا « إنّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِکْرَ و إنّا لَهُ لَحافِظون » ! قرآن خطابِ لم یزلست با دوستان خود ، و بیگانگانرا در آن هیچ نصیبی نیست جز حروفی وکلماتی که بظاهر شنوند ، زیرا که سَمْعِ باطن ندارند « إنّهُمْ عَنِ السَمْعِ لَمَعْزُولون » . وجای دیگر گفت : «وَ لَوْ عَلِمَ اللّهُ فیهمِ خیراً لَأَسْمَعَهم» . اگر دانستمی که ایشانرا سمع باید دادن ، خود داده شدی ؛ امّا هرگز از بیگانگی خلاص نیابند .

1 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ٦ م ‖ 2 وخواهد بود USPMHA ـ B وخواهد R ‖ 2-3 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٥٩ ك ‖ 3 قرآن کجا USPMHA قرآنرا کی B قرآن را کجا R ‖ 4 تو . . . بودی UPM تومحرم نیستی که در ... بود SA ازآن نبینی که تومحرم نیستی که در ... نباشد B تومحروم نباشی واگر ... بودی H وتو ... نیستی اگر . . . بودی R ‖ 5 این . . . دریغا USRPMA قرآنرا یعنی خدایرا چون توانی‌دید B دریغا H ‖ 5-6 سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۹ك ‖ 6 خود ... در SMBA خود ... از RH او وبیگانرا از UP ‖ 7 بظاهر ... ندارند USPMA سمع ظاهر شنود وایشانرا سمع باطن‌نباشد B بسمع ظاهر بشنوند ... ندارد H بسمع ظاهر . . . ندارند R ‖ 8 سورهٔ ۲٦ (الشعراء) آیهٔ ۲۱٤ك ‖ وجای دیگر ۸ ... U ازشیخ حسن بصری ـ رضی‌الله عنه ـ بشنو که «مسکین یاابن‌آدم یتکلم بلحم وینظربشحم ویسمع بعظم ثم‌قال‌لایملك لنفسی‌ضراولانفعا خدای ـ تعالی ـ گفت B ‖ سورهٔ ۸ (الانفال) آیهٔ ۲۳ م ‖ 9 اگر SRMHA گفت اگر ما B اگر ما UP ‖ دانستمی RB دانستمانی USPMHA ‖ 9-10 دادن ... نیابند MA دادن ... شدی این‌قوم هرگز بیگانگی ... نیابند B خود ... شدی وهرگز بیگانگان کی خلاص‌نیابند H داد ... بود و هرگز ... نیابند USP دادن ... دادن بودمی هرگز ... نیابند R ‖

(۲۲٦) چه گویی بوجهل و بولهب قرآن دانستندیانه؟ دانستند از جهت عربیّت حروف، امّا ازحقیقت او کور بودند؛ وقرآن ازایشان خبرداد: «صُمٌّ بُکمٌ عُمیٌ».

ای‌عزیز بدانکه قرآن، مُشتَرَکُ الدّلالة واللّفظ است: وقت باشد که لفظ قرآن اطلاق کنند، ومقصود ازآن‌حروف وکلمات قرآن باشد؛ و این‌اطلاق مجازی بود. دراین مقام قرآن چنین گوید که کافران، قرآن بشنوند: «و إنْ أحدٌ من المُشرِکین اسْتَجارَكَ فَأجِرْهُ حتی یَسْمَعَ کلامَ اللّهِ» امّا حقیقت، آن باشد که چون قرآن را اطلاق کنند جز برحقیقت قرآن اطلاق نکنند. واین اطلاق حقیقی باشد دراین مقام که گوید که کافران نمی‌شنوند «إنَّكَ لاتُسْمِعُ الموتی»؛ وجای دیگر گفت: «وَ جَعَلْنا علی قلوبِهِم أکِنَّةً أنْ یَفْقَهوا و فی آذانِهم وَقْراً». ابولهب از «تَبَّتْ یدا ابی لَهَبٍ» چیزی دیگر شنود، و ابوجهل از «قُلْ یا أیُّها الکافِرُون» چیزی دیگر

1 دانستند یانه USMHA دانستند یانه بلی B دانستندی اما P خود دانستند R ‖ 2 حروف ... ازایشان A ... U اما گوش نداشتند که بشنوند وبدانند واز حقیقت قرآن کور ... ازیشان چنین B ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۸، ۱۷۱ م ‖ 3 الدلالة واللفظ است A ... U دلالت (اطفت؟) لفظت B ‖ 5-4 دراین ... بشنوند USPMHA وازقرآن بعد ازلفظ چیزی دیگرندانند واختلاف ایشان نشود وکافران نیزقرآن شنیدند اما ایشانرا چه فایده ازشنیدن بگوش که آن استخوانست. گوش‌باطن باید که قرآن رابداند و دریابد. قرآن خواندن دیگرست وشنیدن و دانستن دیگر B درین شنوند R ‖ 6-5 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ٥ م ‖ 7-6 آن ... بر USPMA قرآن چیزی دیگرآن ... قرآنرا شنود جز بر B آن ... جز H آن ... لفظ قرآنرا ... بر R ‖ 8-7 نکنند ... شنوند SA نکند یعنی بلفظ قرآن عزة نشود کافران ازآن دور افتاده بودند که قرآن را بلفظ دانستند واز حقیقت قرآن مرده بودند که B نکنند ... مقام گوید ... شنوند H نکند ... شنوند M نیفتد ... شنوند UP نکنند ... که قرآن کافران نمی‌شنوند R ‖ 8 سورهٔ ۲۷ (النحل) آیهٔ ۸۰ ك ‖ 9 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۲٥ ك ‖ 10-9 سورهٔ ۱۱۱ (المسد) آیهٔ ۱ك ‖ 10 شنود A ... U نشنود H ‖ 10-1 از... کرد USRPBA جزاز... نکرد واگرنه H از... کرد اگرنه M ‖ سورهٔ ۱۰۹ (الکافرون) آیهٔ ۱ ك ‖

فهم کرد؛ ابوبکر و عمر از «تَبَّت» و «قُلْ یا أیُّها الکافِرُون» چیزی دیگر شنیدند. کودك از لفظ اسد و گرگ و مار، حرف بیند امّا عاقل ازآن معنی بیند. آنچه بولهب وبوجهل ازقرآن شنیدند ابوبکر وعمر نیزشنیدند، وامّا آنچه ابوبکر وعمر را دادند از فهم، بوجهل و بولهب را آنجا راه نباشد «وَ جَعَلْنا مِن بَیْنِ أیْدِیهِم سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأغْشَیْناهُمْ فَهُمْ لایُبْصِرون»، و جای دیگر گفت: «وَ إذا قَرَأتَ القرآنَ جَعَلْنا بَیْنَكَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لایُؤمِنُونَ بالآخرةِ حِجاباً مَستوراً». این‌حجابِ بیگانگی نمی‌گذارد که ایشان جمال قرآن بینند.

(۲۲۷) دریغا عمر خطّاب ـ رضی‌الله عنه ـ ازاینجا گفت که «لَیْسَ فی‌القرآنِ ذِکْرُ الأعداءِ ولا خِطابٌ مَعَ الکُفّار» گفت: نام بیگانگان در قرآن نیست، وبا کافران خطاب نباشد. ای دوست نام ایشان درقرآن ازبهر دوستان یاد کرد تاایشان بدانند که با ایشان چه کرم کرده است؛ وخطاب باایشان ازبهر دوستانست، واگرنه نام بوجهل وبولهب وفرعون جز برای عِبرَت و نَکال درقرآن چه فایده دارد؟!

1 دیگر A ... U دیگر فهم کردند وشنیدند R ‖ 2 حرف ... معنی SMA گفتن لفظ بیند اما ازحقیقت هریك کودك را خبر نباشد اماعاقل ... معنی واحوال B حروف ... معنی H حرف ... ازآن لفظ اسد معنی UP حرف ... ازآن لفظ معنی R ‖ 3-4 واما ... فهم SMHA اما ... ابوبکر شنید فهم B واما ... فهم وحقایق معانی قرآن UP اما . . . فهم حقایق ومعنی قرآن R ‖ 4 وبولهب را ... نباشد A ... U آنجا راه نبرد B ‖ 4-5 سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۹ك ‖ 5-6 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ٤٥ ك ‖ 7 بیگانگی SRPMA بیگانه را B بیگانگانرا H ‖ قرآن بینند SPMA قرآن را نبیند B قرآن نبیند RH ‖ 8 دریغا SRPMA ـ HB ‖ 9-10 در . . . ایشان SRPMA در . . . نیست و هیچ خطاب باکافران نیست ... ایشان B ـ H ‖ 11 که ... واگر SMA که ... کرده است واگر B که ... چه کرامت کرده ... واگر H کرم خدا وایشان بهر دوستانست واگر P که خدا با ... وخطاب ایشان... واگر R ‖ 12 جز... دارد R بکتابت‌درقرآن‌چه ...دهد SA وغیره‌درنکالات درقرآن‌آورده است‌ایشانرا چه‌فایده دهد B جز... ونکالات... دارد MH برای... دهد P ‖ 5-12 A ... S ـ U ‖

(۲۲۸) دریغا بر راه سالك مقامی باشد که چون بدان مقام رسد بداند که همه قرآن درنقطهٔ باء بسم‌اللّٰه‌است ، ویا درنقطهٔ میم بسم‌اللّٰه است ؛ وهمه موجودات درنقطهٔ باء بسم‌اللّٰه‌بیند . مثالش‌را گوش‌دار . اگر گویی: «لِلّٰه مافی السّموات وَما فی‌الأرْض»، آنچه درآسمان و زمین است هردو بگفته باشی ؛ اما اگر هرچه درآسمان و زمین است یکان یکان مفرد نامش برشماری ، روزگاری بی‌نهایت بکار باید . باش تا دولت دست دهد ، خودرا بینی در دایرهٔ «إنَّ‌اللّٰهَ بِکُلِ شَیءٍ مُحیط» او محیط بنده باشد وبنده محاط او ، تا وجود خود بینی درنقطه‌ای که در زیر باء بسم‌اللّٰه است وجلالت باء بسم‌اللّٰه را بینی که خودرا برمَحْرَمان چگونه جلوه میدهد از نقطهٔ باء ؛ امّا این هنوز نامَحْرمی باشد ، اگر جمال سین با میم بینی آنگاه بدانی که محرمیّت چه باشد !

1 دریغاRM دریغا در SPHA در B ‖ 2 نقطهٔ باء A ... S ـ H ‖ ویا ... است SPMA ـ B ویا درنقطه بای بسم‌الله است H ویا ... میم بسم‌الله است R ‖ 2-3 وهمه ... گویی SRPMHA وآن‌نقطه مؤمنان‌اند همه کون ومکان درنقطهٔباء بسم‌الله بستند مثالش را گوش‌دار B ‖ 3 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۲٦، ۱۳۱م ‖ 4 آنچه ... باشی SRPMHA ـ B ‖ 5 یکان . . . بی‌نهایت P هریکی را برشماری مفردنام روزگاری بی‌نهایت SA هریك‌را بیك ومفردنام برشمارم روزگاری پایان B هریك‌را یکان .. بی‌نهایت H هریك‌را یکایك مفرد ... بی‌نهایت M یکان ... نام‌بر ... بی‌نهایت R ‖ 5-6 دولت . . . بینی SPMHBA دولتی ... به‌بینی R ‖ 6-7 در ... بینی SRPMH ـ A در . . . محیط خدایرا محیط خودبیند ودرخود جزخدا غیردیگر نه‌بیند باش تا اومحیط بنده ... بینی B ‖ 6 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۲٦ ك ‖ 7-8 درنقطه .. محرمان M درنقطه .. زیراست ... محرمان SRPA نقطهٔ .. است را ترا جلوه‌دهدآنگه بدانی که این نقطه کدامست B در ... در زیر باءاست .. به‌بینی که برمحرمان H ‖ 8-9 چگونه .. باشد M جلوه ... باشد SA این هنوز .. باشد PB درگاه جلوه ... با این هنوز .. باشد H درگاه .. باشد R ‖ 9 اگر ... میم SA که‌اگر .. سین ومیم B اگر ... سین یامیم H اما اگر ... سین‌ومیم M اگر ... سین‌ومیم P اما اگر ... سین‌ومیم R ‖ 1-10 A ... S ـ U ‖

(۲۲۹) دریغا ما از قرآن جز حروف سیاه و سپیدی کاغذ نمی‌بینیم ! چون دروجودباشی ، جزسواد و بیاض نتوانی‌دیدن ؛ چون از وجود بدر آمدی ، کلام‌الله ترا در وجود خود محو کند : آنگاه ترا ازمحوباثبات رساند ؛ چون باثبات‌رسی ، دیگر سواد نبینی همه بیاض بینی . برخوانی «وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» . جوانمردا قرآنرا درچندین هزار حجاب بِخَلْق فرستادند ؛ اگر جلالت نقطهٔ بای بسم‌الله عَرش آمدی یا بر آسمانها وزمینها ، درحال ، پست‌و گداخته شدندی . «لَوْ أَنْزَلْنا هذا القُرْآنَ على جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِاللهِ» همین‌معنی باشد . نوش بادآنکس را که بیان این‌همه کرد و گفت : «كُلُّ حَرْفٍ فِي‌اللَّوْحِ المَحْفُوظِ أَعْظَمُ مِنْ جَبَلِ‌قافٍ» گفت : هرحرفی ازقرآن درلوح محفوظ عظیم‌تر از کوه قافست . این‌لوح خود دانی که چه باشد ؟ لوح محفوظ دل‌بود . این‌قاف دانی که چیست ؟ «قٓ وَالقُرْآنِ المَجِيدِ» باشد .

1 دریغا SRPMHA ـ B ‖ حروف ... کاغذ RPM جزحروف سیاه وسپیدی SA حروف‌سیاه وکاغذ سپید HB ‖ بینیم SRPMHA بینم B ‖ چون RHB جز SPMA ‖ 2 در وجود باشی SMHA ازوجودبرآیی B دروجود صورت‌باشی RP ‖ دیدن SRMBA دیدPH ‖ ازوجود RMH بوجود SPBA ‖ جز ... بدرآمدی SRPMHA ـ B ‖ 3 ترا ازمحو SRPMHA ازمحوترا B ‖ 4 سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳۹ م ‖ 5 در SRPMBA ـ H ‖ فرستادند SRPMHB رسانیدند A ‖ 6 یا ... شدندی RPM یا ... وزمینها درجای پست ... شدندی SAآسمانها .: حال گداخته شدی B یا ... حال ازهیبت گداخته شدندی C یا ... حال پست . . . شدندی H ‖ 6-7 سورهٔ ۵۹ (الحشر) آیهٔ ۲۱م ‖ 7 باشد . . . را SRPMHA باشد قرآن روح را میدان وآسمان وزمین وکوه وجسم سالک‌را می‌شناسی که «سنریهم آیاتنا فی‌الافاق‌وفی‌انفسهم» نوش‌بادآنکس B ‖ 9 خودRPH محفوظ SMA ـ B ‖ 9-10 که‌چه...بود I که‌فی‌لوح محفوظ بود SPMA که فی‌لوح محفوظ چه‌باشد HB که‌لوح محفوظ بود R ‖ قلف SPBA قاف را RMH ‖ 10 لوح . . . باشد SPHA لوح دل مؤمنانست که فی لوح محفوظ واین کوه قاف روحست که گردبگرد درعالم بندهٔ مؤمن‌برآمده است والقرآن المجید B لوح‌خودرا ... محفوظ‌باشد ... باشد M لوح‌را ... المجید R ‖ 1-10 A ... S ـ U ‖

(۲۳۰) دریغا درهر عالَم از عالمهای خدا قرآنرا بنامی خوانند که درآن عالم دیگر نخوانند: در پردهای، قرآنرا «مجید» خوانند که «بَلْ هُوَ قُرآن مَجید»؛ در پردهٔ دیگر، «مُبین» خوانند که «وَ کِتابٌ مُبینٌ»؛ در پردهٔ دیگر، «عظیم» خوانند «ولقد آتَیْناكَ سَبْعاً مِنَ المَثانی والقرآنَ العَظیم»؛ در پردهٔ دیگر، «عزیز» خوانند که «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزیز»؛ در عالمی دیگر، «کریم» خوانند که «إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کریم»؛ درجهانی دیگر، قرآنرا «حکیم» خوانند که «آیاتُ الکتاب الحکیم». قرآنرا چندین هزار نام است، بسَمْعِ ظاهر نتوانی شنید؛ اگر سَمْعِ درونی داری، درعالم «حم عسق» این نامها پوشیده باتو درصحرا نهند.

(۲۳۱) دریغا مگر مصطفی ازاینجا گفت که «إقرَأُوا القرآنَ والتَمِسوا غَرائِبَهُ» غرایب قرآن جُستن، کار هر کسی نباشد. ای دوست باش تا بکتابخانهٔ «أوّلُ ما خَلَقَ اللهُ نوری» رسی، آنگاه استادِ «أَدَّبَنی ربی فَأَحْسَنَ تأدیبی» قرآنرا بلاواسطه برلَوْح دل تو نویسد که «وَ رَبُّكَ الأَکْرَمُ الّذی عَلَّمَ بالقَلَم عَلَّمَ الإِنسانَ مالَمْ یَعلَم». دراین کتابخانه بدانی که «نَ والقَلَمِ» چیست.

---

1 دریغا SRPMHA ـ B ‖ عالم SRPMBA عالمی H ‖ 2 سورهٔ ۸۵ (البروج) آیهٔ ۲۱ك ‖
3 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ۱٥ م ‖ 4 سورهٔ ۱٥ (الحجر) آیهٔ ۸۷ م ‖ 5 سورهٔ ٤۱ (فصلت) آیهٔ ٤۱ك
‖ 6 سورهٔ ٥٦ (الواقعه) آیهٔ ۷۷ ك ‖ 6–7 سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۱ ك ‖ 7-8 نتوانی ... حم‌عسق
SRPMBA نتوان ... عالم‌عشق H ‖ 8 سورهٔ ٤۲ (الشوری) آیهٔ ۱ك ‖ باتو RMHB واتو SPA ‖ نهند
SRPMA نهد B نهاد H ‖ 9 دریغا SRPMHA ـ B ‖ 10 کارهر . . . نباشد M کاری . . . نباشد
SRPHA کارهر کس نباشد وهر کسی آنجا برنتواند زد B ‖ 11-12 قرآنرا.. نویسد M قرآنرا ...
نویسند SRPHA باتو بگوید وقرآنرا ... نویسد B ‖ 12 سورهٔ ۹٦ (العلق) آیهٔ ٤ك ‖ 13 کتابخانه
RMHB ـ SA کتابخانها P ‖ سورهٔ ٦۸ (القلم) آیهٔ ۱ ك ‖ 1‐13 A ... S ـ U ‖

(۲۳۲) ای‌عزیز او خواست که محبّانرا از اسرار مُلك و مَلَکوت خود، خبری دهد در کسوت حروف تا نامحرمان بر آن مطّلع نشوند. گوید: «الٓمٓ، الٓمٓرٰ، الٓرٰ، کٓهٰیٰعٓصٓ، یٰسٓ، قٓ، صٓ، حٰمٓ عٓسٓقٓ، نٓ، طٰهٰ، الٓمٓصٓ، طٰسٓمٓ، طٰسٓ» دریغا مگر که این خبر از مصطفی -علیه‌السّلام- نشنیده‌ای که گفت «إنّ لِکُلِّ شَیءٍ قَلْباً و إنّ قَلْبَ القرآنِ یٰسٓ». این جمله نشان سِرّ احدست با احمد که کس جزایشان بر آن واقف نشود:

ای سرو سَهی ماه تمامت خوانم
یا آهوی افتاده بدامت خوانم
زاین هرسه بگو که تا کدامست خوانم
کز رشك نخواهم که بنامت خوانم

(۲۳۳) این حروف را در عالمِ سِرّ، مُجْمَل خوانند، و حروف اَبجَد خوانند. ای‌عزیزدراین عالم که گفتم، حرف متّصِل جمله منفصِل گردد که آنجا خَلق‌خوانند

---

1 ای عزیزاو SRPMHA که B ‖ 2-1 ملك ... حروف SRPMA خود چیزدهد . . . حروف این رمزها گفت داد B خود ... حروف این رمزها گفت داد H ‖ 3 دریغا SRPMHA ـ B ‖ 4 گفت ان MB ان SRPHA ‖ 6-5 جمله ... نشود M جمله ... برین اسرار جزایشان ... نشود PH جمله ... سراحدیت ست ... نشود SA جمله ... کس جز محققان برین رمزها واقف نشوند B نشان . . . نشود R ‖ 7 ای ... ماه M سروسهی وماه SA که سرو . . . مه B که سرو . . . ماه RPH ‖ 8 یا SMBA که RH و P ‖ 9 سه بگو که تا SPBA سه نیکویی H دوبگوتا M بگویی‌تا R ‖ 11 حروف ... حروف P حروف‌را ... سرمحمد ... حروف SA چهار حرف‌را که شنیدی درعالم بس‌مجمل خوانند ونیزحروف B جمله‌را درعالم حقیقی بس مجمل ... حروف H حروف‌را ... سرمحمدی ... حروف M جمله حروف‌را ... سربسر R ‖ ابجد P ابوجاد SRMBA ابوجد H ‖ 12 ای عزیز ... آنجا SPMA درین عالم که گفتیم ... جمله متصل گردد اما آنچه B ای‌عزیز . . . آنچه H ای‌عزیز ... گفتیم . . . آنچه R ‖ 12-1 A ... S ـ U ‖

« یُحِبُّهُم وَ یُحِبُّونَه» پندارند که مُتَّصِل است ؛ چون خودرا ازپرده بدرآرد ، و جمال خود درحروف منفصل بردیدهٔ اوعرض کنند ، همچنین باشد : ی، ح ، ب، ه ، م ؛ اگر مبتدی باشد ، چون پاره‌ای برسد حروف همه نقطه گردد . ای عزیز تو هنوز بدان نرسیده‌ای که ترا اَبجدعشق نویسند . نشان اَبجد نوشتن آن باشد که حروف مُتَّصِل، مُنفَصِل گردد . « وَ لَقَدْ وَصَّلنا لَهُمُ القَوْلَ» این باشد . پس « فَصَّلنَا الآیات » نشان این همه است . این جمله را اَبجدِ عشق نوشتن خوانند در طریقت ، برلوح دل سالك . باش تاجمال این آیتها ترا روی نماید که « کَتَبَ فی قُلوبِهِم الإیمانَ » تا همه قرآن بامعنی برتو آسان شود که « وَ لَقَدْ یَسَّرْنا القرآنَ لِلذِکْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَّکِر ».

(۲۳٤) ای عزیز جمال قرآن ، آنگاه بینی که از عادت پرستی بدرآیی تا اهل قرآن شوی که اهل قرآن « أَهلُ اللهِ وخاصَّتُه» . این اهلان ، آن قوم باشند که

1 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ٥٤ م ‖ متصل‌است چون SRPMHA منفصل‌است یعنی بیرون وجه از قرآن‌باشد اما چون «یحبهم ویحبونه» B ‖ 1-2 وجمال ... کنند SRPMA وجمال ... دیدهٔ سالك عرض کند B از جمال خودرا برحروف . . . کنند H ‖ 2 ی ... اگر SRPMHA که این حروفهای مفردی‌چون B ‖ 3 پاره‌ای‌برسد M پاره‌شد A بجای‌برسد که B پارهٔ بوی‌بوی H باوبرسد P چون‌باره برسدو R پاره برتر شد S ‖ 3 - 4 ای . . . نوشتن SRPMHA وهنوز بدانجا نرسیده باشد که اورا ابوجاد ... نشان این ابوجاد B ‖ 4-5 متصل ... گردد SRPMA منفصل متصل گردد یعنی پیوسته که «یحبهم» چنانك B منفل متصل‌گردد H ‖ 5 سورهٔ ۲۸ (القصص) آیهٔ ۵۱ ك ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۷، ۹۸، ۱۲٦ك ‖ 6 همه ... را SRPMBA جمله H ‖ نوشتن ... بر SRPMHA خوانند وبر B ‖ 1-6 A ... S - U ‖ سالك A ... U ساکن P ‖ 7 باش ... نماید A ... U نوشته باشد B ‖ سورهٔ ۵۸ (المجادلة) آیهٔ ۲۲ م ‖ 8 بامعنی USRPMA- HB ‖ برتو A ... U برسالك B ‖ سورهٔ ٥٤ (القمر) آیهٔ ۳۲ ك ‖ 9 ای‌عزیز A ... U- B ‖ بدرآیی USRMA دست داری B دست بداری PH ‖ 10 این ... باشند USRPMA ای‌عزیز اهل‌آن این قوم ... عین قرآن رسیده باشد B ای‌عزیز اهل‌آن این قوم باشد که ... باشند H ‖

بحقیقت عَینِ کلام‌الله رسیده باشد. «أَفَلا یَتَدَبَّرون القرآنَ» از ایشان حاصل آمده باشد؛ زیرا که قرآن ایشانرا قبول کرده باشد. «و کانوا أَحَقَّ بها وأَهلَها» این معنی باشد. زنهار این گمان مبر که قرآن، هیچ نامحرمی را هرگز قبول کند، و باوی سخن گوید؛ قرآن غمزهٔ جمال خود بادلی زند که اهل باشد. إِنَّ فی ذٰلِكَ لَذِکری لِمَنْ کان لَهُ قَلبٌ» گواهی می‌دهد. دریغا کمترین مقامی که مرد از قرآن آگاه شود آن باشد که بآخرت رسد؛ زیرا که هر که بآخرت نرسید، قرآن را نشنید. «مَنْ ماتَ فَقَدْ قامَتْ قیامَتُهُ» اورا آن باشد که در خود قیامتی برانگیزد. ای عزیز هدایت قرآن مردان‌را آن باشد که این حروف مُقَطَّع با ایشان حدیث کند، وجمال خود بردیدهٔ ایشان عرض دهد؛ هرچه فهم کنند از قرآن پیش از آن، حروف متّصل باشد.

(۲۳۵) دریغا خَلق بظاهر قرآن قناعت کرده‌اند؛ و همه ازاو پوستی بینند.

1 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۷۲ م ‖ 2-3 زیرا ... کند URPM قرآن ویرا قبول ... کند SA وقرآن ... همین معنی باشد ای‌عزیز ... قرآن نامحرمی را قبول کند B زیرا ... نامحرمی را قبول نکند H ‖ 2 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ٢٦م ‖ 3 این M ـ A ... U ‖ 4 قرآن ... باشد A ... U غمزهٔ جمال قرآن بادل زنده که اهل قرآن‌باشد واگرنه نامحرمان وناا‌هلان را ازقرآن چه‌فاید که B ‖ 5-4 سورهٔ ٥٠ (ق) آیهٔ ۳۷ ك ‖ 5 دریغا A ... U درحق نامحرمان B ‖ 6 که ... نشنید SRPMHA که‌سالك را بآخرت رساند زیرا ... نرسیده باشد که قرآن را بشنود وچون شنود نداند B که ... نشاید U ‖ 7-8 اورا ... مردانرا I او ... مردم A سالك تانمیرد ازخوداحوال قیامت نداند وقرآنرا نتواند دانستن بدایت‌قرآن برمردان B او ... بامرد PH او ... مردان SRM ... درخور تو قیامتی ... مردان U ‖ 8 مقطع با A ... U منفصل بر B ‖ کند A ... U می کند H ‖ 9 عرض URPMB عرضه SA ـ H ‖ پیش از آن A ... U آن از B ‖ 11 دریغا A ... U که B ‖ بینند URPMHB می‌بینند SA ‖

باش تامغزِ اوخورند که «القرآن مَأدَبَةُ اللهِ فی أرضِه». مصطفی -علیه السّلام- ازاین قوم ببین که شکایت چگونه میکند «و قالَ الرَّسول: یارَبِّ إنَّ قومی اتخذوا هذا القرآنَ مَهجوراً». مگر حسن بَصْری ازاینجا گفت که «اُنزِل القرآنُ لِیُعْمَلَ بِهِ فاتَّخَذْتُم دِراسَتَه عَمَلاً» گفت: قرآنرا برای عَمَل فرستادند شما خواندن اورا عمل می‌سازید.

(۲۳۶) دریغا «صُمٌّ» گوش ندارند، قرآن چون شنوند؟! «بُکْمٌ» گنگ آمده‌اند، قرآن چون خوانند؟! «عُمْیٌ» دیده ندارند، جمال آیات قرآن چون بینند؟! هرگز بوجهل، با فصاحت او، ازقرآن حرف نشنید؛ زیراکه «عَرَفَ نَفْسَهُ» باید تا «عَرَفَ رَبَّهُ» باشد. ایشانرا مَعْرِفت نَفْس نیست، معرفت خدا چون باشد؟! ایشان بیگانه‌اند. اگر تو گویی که فرعون و هامان و قارون، آخر این نامها در قرآن است من گویم: نام ایشان در قرآن بوجهل دید، و بوجهل قرآن نشنید؛

1 او... که A ... U قرآن‌بیابی‌اوذوق‌باشد که H ‖ مأدبة A ... U مائدة R ‖ 2-3 سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ۳۰ ک ‖ 4 فاتخذتم A ... U فاتخذوا B ‖ 4-5 برای . . . می‌سازید UP ازبهر عمل فرستاده‌اند ومردمان قراءت آن عمل ساخته‌اند SMA بهر ... فرستادند ومردمان خواندن قرآن را عمل ساخته‌اند B برای ... خلق خواندن ... ساخته‌اند H برای ... فرستاده‌اند . . . ساخته‌اید R ‖ 6 دریغا A ... U چون B ‖ 6-7 قرآن RMB - USPHA ‖ 7 دیده ندارند A ... U کورآمده‌اند B ‖ جمال آیات قرآن MHB آیات USPA جمال قرآن وآیات قرآن R ‖ 8 بینند . . . فصاحت A ... U به‌بینند ای‌عزیز فصاحتی چون فصاحت ابوجهلو B ‖ حرف نشنید USPHA حرفی نشنید RB حرف نشنود M ‖ 9 باشد A ... U بیاید B ‖ ایشانرا A ... U اورا R ‖ 9 - 10 معرفت . . . ایشان USPMA وتاخودرا نشناسندخدایرا چون‌بشناسندایشان B- H معرفت نفس‌خودنیست معرفت‌قرآن‌چون ایشان R ‖ 10 آخراینUP آخرSRMHA را B ‖ نامهاA ... U نامهای‌ایشان H ‖ 11 گویمA ... U می گویم B ‖ من ... نشنید USRPMA بلی‌ابوجهل همین نامهای ایشان می‌شنید اما کور و کر بود B من ... شنید H ‖

دوستان خدا ازاین ، چیزی دیگر شنوند زیرا که عاشق را حَظِّ معشوق چه لطف باشد وچه قهر زیرا که هر که فرق داند میان لطف ومیان قهر ، اوهنوز عاشق لطف باشد یاعاشق قهر ، نه عاشق معشوق بود .

(۲۳۷) دریغا گوی را با آن چه کار باشد که سلطان اورا بچوگان لطف زند یا بچوگان قهر ! گوی را با ارادت چه کارباشد ! « وَ حَمَلْناهُم فی البَرِّ والبَحْرِ » همین باشد . چه دانی که این بَرّ و بحر کدامست ؟ « وَ مَنْ یَتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً » آینهٔ این هردو شده است : یعنی « أَخرَجَهُ مِنَ البَشَرِیَّةِ وَ أَوْصَلَهُ بالرُبوبِیَّةِ » بَرّ ، عبودیّت باشد وَ بَحْر ، ربوبیّت . « وَ رَزَقْناهُم مِنَ الطَّیِّبات » ایشانرا غذا میدهد که « وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لایَحْتَسِبُ » . « أَبیتُ عِنْدَ رَبّی یُطْعِمُنی وَ یَسْقِین » براین مقام گواهی میدهد. چون بدین مقام رسد ازوی گوی سازند که سلطان بچوگان عشق ومحبّت آنرا در

1 ازاین ... عاشق‌را UPMH ازین... عاشق SA ازقرآن چیزی ... عاشق‌را B ازقرآن چیزی ... که هرعاشق R ‖ 1-3 حظ ... بود M حظ ازمعشوق ... معشوق SA حظ ازمعشوق چه لطیف باشد وهرچه قهراما هر که فرق‌تواند میان ... نباشد B لطف وقهریکسان باشد هر که فرق کند میان . . . عاشق لطف یاعاشق ... بود H که لحظه‌ای لطف معشوق‌بیند ولحظه‌ای قهر اوآن عاشق هنوز خام بود عاشق لطف‌بود وعاشق قهر ... بود UP که لحظه لطف وقهر معشوق بیند ولحظه قهر اوهنوز خام باشد زیرا که . . . بود R ‖ 4 دریغا A ... U- B ‖ 4-5 لطف ... قهر USPMHA قهر ... لطف RB ‖ 5 گوی ... باشد USPMA ای عزیز گوی ... کار B گوی‌را باآن ارادت ... باشد H گوی‌را بارادت ... کار R ‖ سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۷۰ ک ‖ همین A ... U خداست که نگهبان بنده‌است در بر و بحر همین معنی B ‖ 6 سورهٔ ٦٥ (الطلاق) آیهٔ ۲ م ‖ آینهٔ A ... U ای عزیز آینهٔ B ‖ 8 سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۹۳ ک ‖ میدهد URPMHB میدهند SA ‖ 8 - 9 سورهٔ ٦٥ (الطلاق) آیهٔ ۳ م ‖ 9 سورهٔ ۲٦ (الشعراء) آیهٔ ۷۹ ک ‖ براین A ... U درین B ‖ 10-1 از وی . . . باو UPH ازو گوی کنند که . . . باو SMA اورا بچوگان عشق ومحبت در میدان الهیت میزند B از وی گوی کند... با او R ‖

میدان الهیّت زند. پس با او هر ساعت این ندا کنند:

فرمان بری و زلف بمیدان ببری
چوگان کنی و گوی ز شاهان ببری
چوگان زلفا اگر تو فرمان ببری
چیزی که بگفته‌ای بپایان ببری

(۲۳۸) ای عزیز فروفرستادن قرآن و فرستادن پیغمبران و رسولان، سبب عنایت و شَفَقَت و رحمت و نعمت الهی بود برخلق. رحمت آمدن قرآن برخلق، کهیعص خود گواهی میدهد که «ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّك»؛ و فرستادن پیغمبران، آیت «وما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلعالَمِین» خود گواهی میدهد؛ و جای دیگر می گوید: «لَوْلاكَ لَما خَلَقْتُ الکَوْنَیْنِ» اگر نه ازبرای وجود تو بودی، وُجودِ کَوْنَین و عالَمَین محو و معدوم بودی؛ وجود آنها از بهر وجود تو ظاهر و آشکارا کردیم، و ترا ای محمّد ازبهر خود بر گزیدیم. دریغا از بهر خود محمّد را آفرید تا مُونس و همسر او باشد که «خَلَقْتُ العالَمَ لَكُم وَ خَلَقْتُكُم لِأَجلی»، و جملهٔ موجودات از بهر محمّد

1 کنند A ... U کند R ‖ 2 بری‌وزلف H بری‌زلف USRPMA نبری B ‖ 3 کنی... شاهان A ... U نه زنی و گوی زچوگان B ‖ 4 زلفا A ... U زلف H ‖ 5 بگفته‌ای A ... U گفته B ‖ 2-5 ببری USRPMA نبری HB ‖ 6 ای . . . وفرستادن USRPMA فرو . . . وفرو فرستادن B ای عزیز فرستادن ... وفرستادن H ‖ 7 ونعمت UP ـ SPMHBA ‖ 7-8 خلق . . . که M خلق و بررحمت ... کجا SA خلق جهان کهیعص ... که UPHB خلق‌جهان بررحمت ... که R ‖ 8 سورهٔ ۲۹ (مریم) آیهٔ ۲ ك ‖ آیت A ... U ذکراست H ‖ 9 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۷ ك ‖ می‌دهد A ... U ـ R ‖ 10 الکونین USRPMA الافلاك والکونین HB ‖ 11 آنها ... ظاهر SA اواز ... حاصل شد وظاهر B اواز ... تو H عالم‌از ... ظاهر URPM ‖ 12 خود بر گزیدیم R ـ SA ما بر گزیدیم UPMHB ‖ دریغا USPMHA ـ RB ‖ سر A ... U اسرار B ‖

آفرید! دریغا جملهٔ عالَم، غذای باز آمد، و باز غذای تماشای سلطان آمد که گنجشك ازبرای باز و باز از برای صید سلطان. باز صید خودرا جز بتخت سلطان نگیرد و رها نکند. چه می‌شنوی؟! محمّد بازِ الهی آمده است، و جملهٔ موجودات گنجشك وصید محمّد آمده است:

مَقصودِ همه کَون، وجود رویت — وین خلق بجملگی طُفَیل کویت
ایمان موحّدان زحسن رویت — کُفر همه کافران ززلف ومویت

(۲۳۹) ای‌عزیز چون جوهراصل، الله مصدر موجودات است، بارادت ومحبّت در فعل آمد؛ کیمیاگری او جزاین نیامد که «هُوَ الذی خَلَقَکُمْ فَمِنْکُمْ کافِرٌ وَ مِنْکُمْ مُؤمِن». اختلاف الوان موجودات نه اندك کاری آمده است. آیتی از آیات

1-13 وجملهٔ ... دریغا SHA وجملهٔ ... آفرید B وجملهٔ ... آفریده‌اند دریغا M ـ URP ‖ 1 جملهٔ ... سلطان USPMA وموجودات وعالم غذای بازآمدند وبازازبرای صید سلطان آمد کنجشك ... سلطان او جای باز B جملهٔ موجودات . . . آمد H جملهٔ ... آمد که کنجشك ... سلطان R ‖ 3-2 صید ... نکند SRA برتخت سلطان باشد B صید ... سلطان ورها نکند H صید . . . جزبتخت ... نکند UPM ‖ 4-3 محمد ... است SMA مگرمحمد ... است B محمد بازسلطان آمده ... است H محمد ... آمدند ... است P محمد ... محمدآمده‌اند مقصود ازهمه کون وجود اوست واین همه خلق طفیل‌اوایمان موحدان ازآن روی‌چوماه اوست و کفر همه کافران ازآن‌زلف سیاه‌اوست R محمد ... آمده‌اند ... است U ‖ 5 رویت ... کویت SRMHBA اوست وین‌همه خلق طفیل اوست UP ‖ 6 زحسن ... زلف ومویت RMB زحسن ... مویت SHA ازروی چون ماه اوست کفر از زلف سیاه اوست UP ‖ 7 چون ... موجودات SMA چون کوهر اهل‌الله که مصدر موجودات UPB ای‌عزیز جوهر اصل الله که موجودات است H ای ... اصلی‌الله که مصدر موجودات است R ‖ 8 درفعل URPMHB وفعل SA ‖ 8-9 سورهٔ ٦٤ (التغابن) آیهٔ ٢ م ‖ 9 اندك کاری A ... U اند کی B ‖ 9- 1 آیتی ... است SMA درهرآیتی صدگونه اختلاف موجودات آمده‌است B آیتی ... ازاختلاف خلقت وخلق آمده‌است H اختلاف صورخلایق آیتی‌دان ازآیات خداکه P آیتی ... اختلاف صورخلق آمده‌است R اختلاف صورخلایق آیتی آدم‌دان ازآیات خداکه U ‖

خدا اختلاف خِلقَت خَلق آمده است «وَ مِنْ آیاتِه اختلافُ أَلْسِنَتِکُم وأَلوانِکم». دریغا «السعیدُ مَنْ سَعِدَ فی بطن أُمّه» هر که از ارادت خدا سعید آمد، از شکم مادر در دنیا سعید آمد؛ و هر که از ارادت خدا شقی آمد، از شکم مادر در دنیا شقی آمد. واز برای این معنی بود که افعال خلق بردو قسم آمد: قسمی سبب قربت آمد بخدا «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الکَلِمُ الطَّیِّبُ والعَمَلُ الصالِحُ یَرْفَعُه»، وقسمی سبب بُعد آمد و دوری که «وَ قَدِمْنا إلی ما عَمِلوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلْناهُ هَباءً مَنْثُورا». آفرینندهٔ ما وآفرینندهٔ عَمَل ما، اوست «واللّٰهُ خَلَقَکُمْ وما تَعْمَلون». چنانکه می‌خواهد، در راه بنده می‌نهد و می‌گوید: «هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُاللّٰه»؟

(۲۴۰) پس شریعت را نصب کردند، و پیغمبران را بفرستادند، و سعادت و شقاوت آدمی را در آخرت بافعال او باز بستند. مقتضای کرمِ بی علّت و رحمتِ بی‌نهایتِ ازل آن بود که اورا اعلام کند که سعادت ثمرهٔ کدام حرکات وافعال باشد، وشقاوت از کدام حرکت باشد. پس انبیارا بدین عالم فرستادند، وجملهٔ اعمال ایشانرا

1 سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۲۲ ك ‖ دریغا A ... U‐ B ‖ 2 امه A ... U امه والشقی من شقی فی بطن امه B ‖ 3 از ارادت A ... U بارادت B ‖ 5 سورهٔ ۳۵ (فاطر) آیهٔ ۱۰ ك ‖ آمد و دوری SRPMHA ودوری آمد B آمد U ‖ 6 سورهٔ ۲۵ (فرقان) آیهٔ ۲۳ ك ‖ 7 سورهٔ ۳۷ (الصافات) آیهٔ ۹۶ ك ‖ 8 سورهٔ ۳۵ (فاطر) آیهٔ ۳ ك ‖ 9 نصب A ... U نصیب R ‖ کردند ... بفرستادند A ... U کرد ... فرستاد B ‖ 10 مقتضای A ... U غرض آنك مقتضای B ‖ 10-11 رحمت ... کند USRPA مرحمت ... که بنده‌را اعلام کند B رحمت ... کنند H رحمت ... ازآن بود ... کند I رحمت ... ازل این بود ... کند M ‖ 12 فرستادند MR فرستاد USPHBA ‖ 12-1 ایشانرا ... بستند SMA باقعال ایشان بازبست وانبیارا ازآن‌افعال سعادت وشقاوت خبرداد تابدیشان بازنماید وآگاه کند که ایشانرا ... وبدین‌اعمال وافعال ایشان بازبستند تا H ایشانرا واحوال‌وصفات ایشانرا که درآخرت باشد وافعال دنیوی بابستند UP ایشانرا دراین عالم‌باقوال واعمال‌وافعال ایشان بازبستند R ‖

بدین عالم و بدین اعمال و افعال باز بستند. «یا أیُّها الرسولُ بَلِّغ ما أُنزِل إلیكَ مِنْ رَبّك» حاصل آمد بعدما که فرستادن انبیا جز مؤمنانرا فایده ندهد که مؤمن را جز عمل اهل سعادت در وجود نیاید، و کافر را جز عمل اهل شقاوت در وجود نیاید. پس فرستادن پیغمبران بِخَلق مؤمنانرا رحمت آمد، کفّار را شقاوت پیدا گردانید.

(۲٤۱) «لَقَدْ مَنَّ اللهُ علی المُؤمِنین إذ بَعَثَ فیهم رَسولاً مِنْ أنفُسِهِم». خدا منّت نهاد برمؤمنان بفرستادن محمّد از نزد خود بدیشان؟ تا پیغامبر چه کند؟ «یَتلوا عَلَیهِم آیاتِه» احوال آخرت همه بیان کند ایشانرا، وشرح طاعات ومعاصی بتمامی بکند، و بیان حلال وحرام بکند: و یکی را واجب کند و یکی را مندوب گرداند «مُبَشِّرینَ بالسَعادَة ومُنذِرین بالشَقاوَة»؛ و جایی دیگر گفت: «وما نُرسِلُ المُرسَلین إلّا مُبَشِّرین و مُنذِرین». امّا «یُزَکّیهم» آن باشد که دلهای عالمیان از خبایثِ مَعصیت و رذایل صفات ذمیمه پاك کند که جملهٔ صفات ذمیمه، سبب راه شقاوت آخرت باشد. «وَ یُعَلِّمُهم الکتابَ والحِکمَة» آنست که همه طاعات واوصاف

1-2 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ٦٧ م ‖ 2 حاصل آمد SRMHA گواهی میدهد UPB ‖ مؤمنانرا ... که A ... U مؤمن را ... واز B ‖ 3 نیاید A ... U نیابد B ‖ 2-4 فرستادن ... پس A ... U- R ‖ 4-5 کفاررا ... گردانید R واهل کفررا شقاوت USPHA کافرانرا شقاوت آمد B اهل کفر ... گردانید M ‖ 6 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱٦٤ م ‖ 6-7 خدا ... کند SRMHA منت ... بدیشان فرستاد که پیغامبر بگویند B خدا . . . چه گوید وچه کند UP ‖ 8 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱٦٤ م ‖ 8-9 ایشانرا ... بکند A ... U وایشانرا شرح ... ومعاصی وبیان ... گذارد وبگوید B ‖ 10 گرداند URPHB بکند SMA ‖ 10-11 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ٥٦ ك ‖ 11 اما A ... U ای‌عزیز B ‖ سورهٔ ٦۲ (الجمعه) آیهٔ ۲ م ‖ 12 خبایث UR جنایت SMHA خباثت B خیانت P ‖ 12-13 صفات ... باشد URPB راه ... باشد SA را صفات ... سبب شقاوت ... باشد H شقاوت راه آخرت باشد M ‖ سورهٔ ٦۲ (الجمعه) آیهٔ ۲ م ‖ والحکمة A ... U والحکمة حکمت H ‖

حمیده را بیان کند تا عموم عالمیان بدانند و کسب کنند تا راه سعادت روند. امّا منّت نهادن مصطفی بر امّت خود، نه از بهر این باشد، از بهر آن بود که «لَقَدْ جاءَکُمْ رسولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ»؛ از نفس محمّد آمدند زیرا که اگر از نفس محمّد نبودندی، این کمالیّت نداشتندی وچون دیگر خلق بودندی.

(۲٤۲) دریغا باش تاعربی‌شوی، تا زبان محمّد بدانی که «مَن أَسْلَمَ فَهُوَ عَرَبی وقَلبُ المؤمِنِ عربیٌّ». باش تا قرشی شوی که تا نسبت با محمّد درست کرده باشی که «العُلَماءُ وَرَثَةُ الأَنبیاء». چون هاشمی ومُطّلبی شوی «واشوقاً إلی لقاءِ إخوانی» درحقّ تودرست آید. «وَیُزَکِّیهِمْ» خود دراین‌مقام بدانی‌چه بود؛ «وَیُعَلِّمُهمُ الکِتابَ» امّت خود را کتاب درآموزد یعنی قرآن و حکمت؛ این حکمت، آن باشد که «آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِندِنا وَعَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنّا عِلماً»؛ و با ایشان بگوید آنچه گفتنی باشد. «وَمَنْ یُؤْتی الحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتیَ خَیْراً کَثیرا» این جمله گواهی می‌دهد.

---

1 کند ...؛ روند URP کند ... کنند که راه ... باشد SMA کند ... بدانند که راهسعادت کدام‌باشد B می کند ... باشد H ‖ 2 نهادن ... خود URP نهادن ... برامتان SMHA نهادندمصطفی خود B ‖ باشد SRMHBA معنی بود که گفته شد UP ‖ بود USRPMA باشد HB ‖ 2 - 3 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۱۲۸ ک ‖ 3 از ... آمدند USRPMA ای عزیز گفت شما از نفس مصطفی پیدا آمدید B یعنی‌امت‌از ... آمدند H ‖ 4 دیگرخلق A ... U خلق‌دیگر B ‖ 5 دریغا ... محمد A ... U باش ... شوی یعنی‌عرفان عرف‌ربه آنکه تازبان مصطفی B ‖ 6 باش . . . نسبت SRMHA چون باشد وچه باشد تاقرشی نشوی که تانسبت B باش ... نسب UP ‖ باشی A ... U کنی H ‖ 7 شوی USPMHA شدی یعنی براحوال هوشمندی وبراخبار مطلوبی آگاه شدی B شدی R ‖ 8 چه‌بود A ... U که چون بودآنکه B ‖ 9 آموزد A ... U آموزاند B ‖ سورهٔ ٦۲ (الجمعه) آیهٔ ۲ م ‖ وحکمت ... آن MB والحکمة این حکمت USRPHA ‖ 10 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ٦٥ ک ‖ ایشان A ... U امتان B ‖ 11 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲٦۹ م ‖

یا محمّد : ترا بیاموختیم آنچه ندانستی «وَ عَلَّمَكَ مالَم تَکُنْ تَعلَمُ و کانَ فَضلُ اللهِ عَلَیْكَ عَظیماً» . ای محمّد : تَخَلَّق کن، باخلاق ما ، واز فَضل و اخلاق ما که بتو داده باشیم تو نیز جرعه‌یی بر بیچارگان ریز تا هر که ترا بیند ، ما را دیده باشد ؛ و هر که مطیع توشود ، مطیع‌ما شده باشد . «مَنْ یُطِعِ الرّسولَ فَقَدْ أطاعَ اللهَ وَیُعَلِّمُکُم ما لَمْ تَکونوا تَعلَمون» این معنی باشد .

(۲۴۳) پس چون مِنَّت آمد ، بعثت محمّد مؤمنان را ؛ پس کافرانرا از آن چه شود ؟ «سواءٌ عَلَیهِم أأنذَرتَهُم أمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لایُؤمِنون» . بوجهل و بولهب ازآیتِ «وَ ما أرسَلناكَ إلّا رَحمَةً لِلعالمین» چه سود یافتند ؟ آن ندیده‌ای که آفتاب راحتِ همه جهان باشد ، و رحمت جملهٔ عالمیان آمد ؟ امّا اگر بر گُلخن تابد ، بویهای کریه ازآن برآید وپیدا شود ؛ واگر بر گلشن تابد ، بویهای خوش ازآنجا برآید و با دید آید . این خلل نه از آفتاب آمد ، بلکه خلل و تفاوت از اصل

1 یا ... ندانستی USRPHA که یامحمدآنچه ترا بیاموختیم تونیزایشانرا بیاموزان تابدانند که B یامحمد ماترا . . ندانستی M ‖ 1-2 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۱۳ م ‖ 2 کن باخلاق A ... U یعنی اخلاق کن B ‖ 2-3 واز ... باشیم USRP که بتوداده باشیم A بآنچه فضل واخلاق کردم ترا B واین ... اخلاق مابتو... باشیم MH ‖ 3 نیز A ... U نیزازآن احوال B ‖ ریز ... مارا USRPMA ریزتاهر که ترا B برریز H ‖ 4 شود ... شده RM شود مطیع ما USPA باشد مطیع ماشده B باشد مطیع ما H ‖ 4-5 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۵۱ م ‖ 5 این A ... U همین B ‖ 6 مؤمنان را پس USRPHA برمؤمنان B برمؤمنانرا پس M ‖ 7 شود A ... U سود H ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ٦م ‖ 8 ازآیت USRPHA ـ B ازو که M ‖ سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۷ك ‖ یافتند SRMHBA دیدند UP ‖ 9 جهانA ... U جهانیان H ‖ رحمت‌جملهٔ UPHراحت‌همه SMA راحت‌جملهٔRB ‖ آمدA ... U ـ B ‖ تابد A ... U بتابد H ‖ 10 کریه USRPBA ناخوش H کریهه M ‖ آن USRPMAآنجا HB ‖ تابد A ... Uآید B ‖ 11 بر ... آمد M ـ SA بدیدآید این‌خلل‌نه ..آمد B بدیدآید ...آمد H دریدآید نه‌ازآفتاب‌بوداین خلل‌وتفاوت UP بدیدآید پس ...آمد R ‖ بلکه‌خللURPMHB ـ SA ‖

وجِرمِ آن چیزها آمد. آن ندیده‌ای که آفتاب چون برروی ما می‌آید، روی ما سیاه شود؛ وچون برجامه آید، جرم جامه‌را سفید کند؟

(۲٤٤) ای عزیز آب، سبب حیوة وقُوت ماهی آمد؛ امّا سبب موت دیگران آمد. اینجا ترا معلوم شود که «وَ تَمَّت کَلِمَةُ رَبِّكَ صِدقاً وعَدلاً» چه باشد. اینجا بدانی که آفتابِ نوراللّه چرا گوهر مصطفی را سبب مُنوّری و نور آمد؛ و گوهر ابلیس را سبب ضلالت و مظلمی و ظلمت آمد که تا از نور محمّد، ایمان خیزد واز نور ابلیس، کفر وخذلان خیزد. این‌معنی‌را از مصطفی ـعلیه‌السّلام‌ـ بشنو که گفت: «بُعِثتُ داعِیاً وَ لَیسَ إلیَّ مِن الهِدایة شیءٌ، وَخُلِق إبلیسُ مُضِلّاً وَ لَیسَ إلَیه مِن الضَّلالَةِ شیءٌ». دریغا چه توان کرد؟! «لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِه»! و جای دیگر گفت: «وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّهِ تَبدیلاً» این معنی دارد. «وَمَن یهدیِ‌اللّهُ فلا مُضِلَّ له وَمَن یُضلِلْ فلاهادِیَ له» دریغا از این آیت چه فهم کرده‌ای؟ مگر که «یس والقرآنِ الحکیم» بیان این باتو نکرده است؟

(۲٤٥) ای عزیز حکمت، آن باشد که هر چه هست و بود و شاید بود،

1 وجرم A ... U جرم M ‖ 1-2 آمد ... جامه‌را RP آمد ... جامه USA باشدآن بینی ... سیاه کند ... آید B آمد ... چون بروی ما آید ... برجامه افتاد H آمد ... می‌شود ... جامهٔ M ‖ 3 ای‌عزیز A ... U ـ B ‖ ماهی SRMHBA ما UP ‖ 4 آمد SRMBA باشداز H باشد UP ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱۱٥ ك ‖ 4-5 اینجا ... ونور A ... U ازینجا ... نور ومنوری H ‖ 6 ومظلمی وظلمت USRPBA ـ H مضلی وظلمت M ‖ 6-7 که ... السلام A ... U تا ازنور محمد B ‖ 9 دریغا ... گفت USRPMA چه ... لکلماته B دریغا ... کرد که ... گفت H ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱۱٥ ك ‖ 10 سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) ٤۳(فاطر) ٤۸(الفتح) آیهٔ ٦۲م ٤۳ك ٦۳م ‖ دارد USRPMA دارد و جایی دیگر گفت B باشد H ‖ 10-11 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۳۷ ك ‖ 11 دریغا A ... U ـ B ‖ 11-12 سورهٔ ٤٦ (یس) آیهٔ ۱ م ‖ 12 بیان این URPHB این بیان SMA ‖ 13 وبود وشاید بود UPH وبود وباشد SA وباشد B وبود M ـ R ‖

نشاید و نشایستی که بخلاف آن بودی ؛ سفیدی ، هرگز بی‌سیاهی نشایستی ؛ آسمان، بی‌زمین لایق نبودی ؛ جوهر ، بی عَرَض مُتصوَّر نشدی ؛ محمّد ، بی ابلیس نشایستی ؛ طاعت بی عِصیان و کفر بی‌ایمان ، صورت نبستی ؛ وهمچنین جملهٔ اضداد . «وَبِضِدِّها تَتَبَیَّنُ الأشیاء» این بوَد . ایمان محمّد ، بی کفر ابلیس نتوانست بودن . اگر ممکن باشد که «هواللهُ الخالِقُ البارِئُ المُصَوِّرُ» نباشد ، ممکن باشد که محمّد و ایمان محمّد نباشد ؛ و اگر «الجَبّارُ المُتَکَبِّرُ القَهّارُ» صورت بندد که نباشد ، صورت توان بست که ابلیس و کفر او نباشد . پس پدید آمد که سَعادتِ محمّد ، بی شقاوت ابلیس نبوَد ؛ و ابوبکر و عمر ، بی ابوجهل و ابولهب نباشد . «ما مِنْ نَبِیٍّ إلّاوَ لَهُ نَظیر فی أُمَّتِه» این باشد . هیچ ولیّ نباشد الّا که فاسِقی ملازم روزگار او نبود ؛ و نَبیّ هرگز بی‌غافل نباشد ؛ و صادِق هرگز بی‌فاسق نباشد . مصطفی ـ علیه السّلام ـ سبب رحمت عالمیان بود ؛ امّا در حقّ ابوجهل ، سبب آن بود که تا کمال شقاوت

1 نشاید ... نشایستی SRA نشناسی که برخلاف آن دیگر احوال باشد یعنی سفیدی ... سیاهی نشاید که باشد و B بشناسی که ... نشناسی UH نشاید ... سفیدی نشایستی M نشاید . . . بی‌سیاهی نشناسی و نشایستی نبودی P ‖ 2 نبودی ... نشایستی USRMHA نبود ... متصور نبود . . . نشاید B نبودی... ابلیس ممکن نیامدی P ‖ 3 طاعت ... نیستی A ... U وطاعت ... نه‌بندد B ‖ 3-4 وهمچنین ... بود URPM ـ SHBA ‖ 4 بی ... بودن RM با ... نواند بودن SA تواندبود UPHB ‖ 5 سورهٔ ۵۹ (الحشر) آیهٔ ۲۴ م ‖ 6 سورهٔ ۵۹ (الحشر) آیهٔ ۲۳ م ‖ صورت ... صورت USRMHA نباشد آنکه صورت بر آن B صورت‌نبندد ... صورت P ‖ 6-7 توان‌بست URPMHB بندد A ـ S ‖ 8 وابو A ... U یعنی ابو B ‖ 9 این ... ولی USRMHA یعنی‌هیچ ولی B این . . . صاحب دلی P ‖ نبود USRPMA باشد B نباشد H ‖ 10 غافل . .. فاسق SPMHBA ولی . . . منافق R غافل ... کاذب U ‖ 11 اما A ... U وعالمیان قومی باشند که ازاهل دین‌باشند ونامحرم‌خود هرگزدرعالم نیست چرا ازآنك از اول‌نیست آمد لاجرم دایم‌نیست باشد اما B ‖

گوهر او ازاو پیدا شد. هرگز شنیده‌ای که نورِسیاه ابلیس وابوجهل ازسر تا قدم با نوراحمد چه می گوید؟ این بیتها گوش‌دار:

ای نوش‌لبان چه زهر نابی برمن   وی‌رحمت دیگران‌عذابی برمن
دستم ندهی و دست تابی برمن   خورشید جهانی و نتابی برمن

(۲٤٦) ای عزیز هر کاری که با غیری منسوب بینی بجز از خدای ـ تعالی ـ آن‌مجاز‌می‌دان نه حقیقت؛ فاعلِ‌حقیقی، خدارا دان. آنجا که گفت: «قُلْ یَتَوفّیکم مَلِکُ المَوْتِ» این، مجاز می‌دان؛ حقیقتش آن باشد که «اللهُ یَتَوَفّی الأَنْفُسَ حینَ مَوْتِها». راه نمودن محمّد، مجاز می‌دان؛ و گمراه کردن ابلیس، همچنین مجاز می‌دان «یُضِلُّ من یَشاءُ وَ یَهْدی من یشاءُ» حقیقت می‌دان. گیرم که خلق را اضلال، ابلیس کند اُبلیس را بدین صفت که آفرید. مگر موسی از بهر این گفت:

1-11 تا ... شنیده‌ای SA ازشقاوت او کمال مصطفی پیداشود بینی B کمال گوهر شقاوت او ازو پیداشود هر گزشنیده‌ای H تا... پیداشود هر گزشنیده‌ایURP ‖ 1 وابوUSRPHA وضلالت‌ابو B ‖ 1-2 از... احمد USRPBA بامحمد H ‖ 3 لبان USRPHA لبا B ‖ چه H چوUSRPBA ‖ زهرنابی B زهره نابی SA زهرتابی RPH زهریابی U ‖ وی USHBA ای RP ‖ 4 ندهی و H نگری SRA بنگیر B نگیری P ندهی U ‖ تابی I یابی A ... U ‖ 5 ای ... بینی USHA هر ... کنی B ای ... باشد P ای ... کاری‌را ... کنی R ‖ 6 آن مجاز ... حقیفت RP آن مجازی ... حقیقت USA آن مجازی ... حقیقی B مجازی ... حقیقی H ‖ دان USPHBA می‌دان R ‖ 6-7 آنجا ... دان RH اما آنجا ... الموت الذی و کل بکم» این مجازی بود وازراه بیرون ابلیس همچنین میدان B آنجا . . . مجازمی‌دان USPA ‖ سورهٔ ۳۲ (السجدة) آیهٔ ۱۱ ک ‖ 7-8 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۳۲ ک ‖ 8 مجاز R مجازی USPHA نه مجازی B ‖ 8-9 وگمراه ... دان R وگمراه ... مجازی می‌دان USPHA ـ B ‖ 9 سورهٔ ۱٦ (النحل) ۹٤ک ‖ می‌دان USHA دان RB شناس P ‖ 9-10 خلق . . . کند SRPHA همه خلق . . . و گمراه کند B خلق را اضلال ابلیس U ‖ 10 آفرید USRPBA آفریده H ‖ 10-1 A ... U ـ M ‖

«إنْ هِیَ إلّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِها مَن تشاءُ وَ تَهْدی مَن تشاء». دریغا گناه، خود همه ازوست کسی‌را چه گناه باشد؟! مگراینُ بیتها نشنیده‌ای؟

همه رنج من از بلغاریانست — که مادامم همی باید کشیدن
گنه بلغاریانرا نیز هم نیست — بگویم گر تو بتوانی شنیدن
خدایا این بلا و فتنه از تست — و لیکن کس نمی‌یارد خجیدن
همی آرند ترکانرا ز بلغار — ز بهر پردهٔ مردم دریدن
لب و دندان آن ترکان چون ماه — بدین خوبی نبایست آفریدن
که از خوبی لب و دندان ایشان — بدندان لب همی باید گزیدن

(۲٤۷) خلق را هدایت با حمد حوالت کنند، و ضلالت با ابلیس. پس چرا درحقّ ابوطالب عمّ او با او خطاب کنند که «إنّكَ لاتَهْدی مَنْ أحبَبْتَ وَ لٰكِنَّ اللهَ یَهْدی مَن یشاء»؟ ای‌عزیز هرچه در مُلك و ملکوتست، هریکی مُسَخَّر کاری معیّن است؛ امّا آدمی مسخّر یك کارِ معیّن نیست بلکه مسخّرِ مختاریست: چنانکه

1 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۵۵ ك ‖ 1-2 دریغا . . . بیتها SA این احوالها خود همه ازحق تعالی‌است «والله علی کل شیء قدیر» برهمین معنی‌باشد B گناه ... همه ازاوراست ... بیت H دریغا ... همه ازاو راست . . . بیت URP ‖ 3 رنج من RB رنج ما USPA جور من H ‖ مادامم A ... U ناکامم I ‖ 4 بتوانی USRPBA بتوان H ‖ 5 خدا ... خجیدن SRPHBA جهیدن I ـ U ‖ 6 همی ... دریدن SRPA ـ UHB ‖ ترکان I خلقان A ... U ‖ 7 آن . . . نبایست SA این .. چه بایست URPHB ‖ 7-8 لب ... گزیدن SRPA ـ UHB ‖ 9 خلق راهدایت USPHBA خلق هدایت‌را R ‖ 10 عم ... کنند USRPHA که‌عم مصطفی‌است این خطاب آمد B ‖ 10-11 سورهٔ ۲۸ (القصص) آیهٔ ۵۶ ك ‖ 11 ای ... مسخر USRPA هرچه ... ملکوتست مسخریك B ای ... ملکوتست مسخر H ‖ 12 آدمی ... مختاریست USRPHA آدمی‌هیچ‌یك ... مسخری مختاراست B ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

اِحراق بر آتش بستند ، اختیار در آدمی بستند ؛ چنانکه آتش را جز سوزندگی صفتی نیست، و آدمی را جز مختاری صفتی نیست ؛ پس چون مَحلّ اختیار آمد ، بواسطهٔ اختیار ازو کارهای مختلف در وجود آید ؛ اگر خواهد ، که حرکت کند از جانب چپ ؛ واگر خواهد از جانب راست ؛ اگر خواهد ، ساکن باشد ؛ واگر خواهد متحرّك . از بهر این کار اورا بدین عالم ابتلا وامتحان فرستادند که «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً». اگر خواهد ، مختار مطیع بود ؛ و اگر خواهد نبود . پس مختاری در آدمی ، چون مطبوعی آب و آتش و نان و گوشت است در ترطیب و احراق و سیری و غذا دادن بعدما که هر که را برای سعادت آفریدند جز مختار حرکات اهل سعادت نباشد ، و هر کرا برای شقاوت آفریدند جز اعمال اهل شقاوت نباشد . اهل ایمان را بیان میکند «أمّا الذين آمَنوا وَ عَمِلوا الصالِحاتِ فَلَهُمْ جناتُ المأوى نُزُلاً بماكانوا يَعْمَلون» ؛ واهل کفر را قدح کرد ، و وعید آتش فرمود که «وَ أمّا الذين فَسَقوا فَمَأْواهُمُ النارُ كُلَّما أرادُوا أنْ يَخْرُجوا مِنْها أُعيدُوا فيها» ، امّا شیوهٔ ارادت ، در شرع مقبول نیست

1 احراق ... آدمی بستند SA احراق را بر آتش اختیاری نیست B احراق در آتش واختیار در آدمی بستند RH احراق بر آتش اختیار را در آدمی بستند UP ‖ 1-2 چنانکه ... صفتی USRPHA و آدمی... صفتی دیگر B ‖ 3 ازو USA ازوی RPHB ‖ که... چپ USA حرکت از.. چپ کند RHB که حرکت از ... چپ کند P ‖ 5 این . . . عالم USPHA اختیاری آدم را بعالم B این ... بعالم R ‖ سورهٔ ٦٧ (الملك) آیهٔ ٢ ك ‖ 6 مطایع SRHA و مطیع B - UP ‖ خواهد USPHBA نخواهد R ‖ 6-7 چون مطبوعی USRPHA مطبوع باشد چون B چون مطومی C ‖ 7-8 است ... آفریدند USRA همچنانك نامات در آتش رفت نه اختیار دارد نه ندارد اما هر که را ازبرای ... آفرید B است بعدما ... آفریدند H گوشت است... آفریدند P ‖ 8 حرکات... نباشد USPA حرکات ... آفرید ... شقاوت ازو دروجود نیابد B حرکات ... جزمختاری اعمال ... نباشد H باعمال اهل سعادت نباشد R ‖ 10 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ٢٠ ك ‖ 11 فرمود USPHA داد RB ‖ 11-12 سورهٔ ٣٢ (السجدة) آیهٔ ٢٠ م ‖ 1-12 A ... U - M ‖

و شرع میگوید : « إِعمَلوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِما خُلِقَ لَهُ » . اینجا دانم که ترا در خاطر آید که پس دَعوَت و بِعثَتِ انبیا و رسل نیز چه فایده بود ؟

(۲۴۸) ای‌عزیز دعوت انبیا و رسل نیز یکی آمد از اسباب حصول علم بسعادت و شقاوت ؛ ومثال این ، چنان باشد مثلاً که عسل درپیش کسی نهند ، واورا آرزوی عسل بود ، و درآن عسل زهر است ؛ اگر مخبری آنجا نبود ؛ بجهل ، مرد ، انگبین بزهر آمیخته بخورد واز خوردن آن ، اورا جز هلاك حاصل او نباشد . اکنون اگر مردی اورا گوید که عسل آمیخته است بزهر ، و اواین مردرا دروغزن نداند لابدّ بترك خوردن آن عسل اورا ضرورة باشد ؛ واین اِخبار ، سبب حیوة اوباشد . اکنون بدان ای عزیز که « ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً » دنیا و شهوت دنیا چون عسل دان که گفتم ؛ وخلق همه عاشق دنیا شده‌اند ؛ زیرا که نزد ایشان آن شهوات دنیا لذیذست در حال ،

2 وبعثت . . . بود USPHA انبیا و بعثت رسل چه فایده باشد B وبعثت . . . رسل چه . . . بود R ‖ 3 ای . . . و رسل USRPHA دعوت انبیا B ‖ 4 کسی USPHBA یکی R ‖ آرزو RPHB اشتها USA ‖ 5 بود USPHA باشد RB ‖ است . . . نبود USRPHA باشد ... نباشد B ‖ 5 ـ 6 بجهل . . . بخورد I جهل مرد بزهر آمیختن انگبین واز USPBA جهل مرد بزهر آمیختن انگبین . . . از H بزهر ... انگبین از R ‖ 6 اورا ... نباشد UP اورا ... حاصلی دیگر نباشد SA جزهلاك دیگر چیزی حاصل نشود B اورا ... دیگر حاصل نباشد H اورا ... حاصل دیگر نیست R ‖ 7 عسل . . . بزهر URPH عسل SA این عسل آمیخته زهراست B ‖ نداند SA ندارد URPH داند وبخورد آن سبب هلاك اوشود اما اگر آن مردرا راست گوداند قول اوقبول کند B ‖ 8 خوردن آن عسل UP آن عسل بگفتن او SA آن عسل گفتن RHB ‖ اخبار UP اختیار SRHBA ‖ باشد USRPHA باشد ترك کردن آن عسل سعادت او باشد B ‖ 9 بدان . . . که USRPHA بشنو B ‖ سورهٔ ۱٤ (ابراهیم) آیهٔ ۲٤ ك ‖ چون ... گفتم USPHA چون ... گفتیم B هم چون که آن عسل دان که گفتم R ‖ 10-1 A ... U- M ‖

واز بهر لذّت یك ساعت بسیاری عذاب آخرت حاصل می‌آید که «رُبَّ شَهْوَةِ ساعةٍ أَوْرَثَتْ حُزْناً طَویلا». پیغامبران، مخبران و آگاه کنندگان آمدند مرزهر دنیارا، و گفتند: دنیا ماریست که زهر دارد، واگر از زهر احتراز کنند سود دارد ایشان را. مصطفی گوید: «الدُّنیا حَیَّةٌ قاتِلَةٌ»؛ و جایی دیگر، قرآن بیان میکند: «إعْلَموا إنّما الحیوةُ الدُّنیا لَعِبٌ وَلَهْوٌ و زینَةٌ و تَفاخُرٌ بَیْنَکُم وتَکاثُرٌ فی الأَموال و الأَوْلاد».

(۲٤۹) اینجا خلق سه گروه آمدند: گروهی ایشانرا صادق داشتند؛ بترك دنیا بگفتند، وهمگی بآخرت مشغول شدند تا فلاح وسعادت ابد یافتند. وگروهی بنهج شریعت احمدی رفتند، و دخل بدنیا ساختند؛ و لیکن مشغول آن گشتند تا از رستگان شدند؛ وآنچه میتوانستند از عمل صالح کردند که «وَأَن لَیْسَ للانسان إلّاماسعی». وگروهی دیگر، وعظ و پند انبیا فراموش کردند؛ و از پی شهوت

1–10 آن ... لذت UP آن ... اندرحال ... لذت SA بغایت شیرین ولذیذست وازبهر B آن ... دنیا لذیذ ... لذت H آن ... دنیا در حال لذیذ ... لذت R ‖ 1 عذاب آخرت A ... U حزن I ‖ می‌آید USRPHA کردند B ‖ 2 پیغامبران USRPHA ای‌عزیز پیغامبران B ‖ 2-3 آمدند ... واگر URP آمدند ... دارد SA آمدند وازاحوال زهر که دردنیا است خبردادند وگفتند ... داهرد احتراز کنید که نبادا که شمارا هلاك کند وبعد ازآن شمارا حیوة نباشد که B گفتند... واگر H ‖ 3-4 از ... گوید URP از ... کنید که مصطفی ـصلعمـ بیان می‌کند که SA مصطفی فرمود B از زهر اواحتراز کنید H ‖ 4 قرآن USPHBA حق‌تعالی R ‖ 5–6 سورهٔ ٥٧ (الحدید) آیهٔ ۲۰ م ‖ 7 سه USPHA بهسه B دو R ‖ 7-8 بترك ... وهمگی USPHA ترك دنیا کردند و بهمگی B ترك دنیاکردند و بهمگی R ‖ 8-11 وگروهی ... وگروهی SA وگروهی دوم B وگروهی URPH ‖ 10-11 سورهٔ ٥۳ (النجم) آیهٔ ۳۹ ك ‖ 11 فراموش ... شهوت USHA فراموش،... واز پس شهوت خود RB گوش‌نکردند وازپس‌شهوت P ‖ 1-11 A ... U- M ‖

برفتند تا هلاك شدند و گفتند: «تُرِيدون أَنْ تَصُدّونا عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُنا».

(۲۵۰) دریغا ندانم که ازابن عطا این کلمه شنیده‌ای یا نه که «إنّ اللّهَ يُعامِلُ العِبادَ في الأَبَدِ على ما عامَلَهُم في الأَزَل»؟ گفت: درابد با بندگان خود آن کند که در ازل کرده باشد. این کلمه ازآنجا گفت که «كُلُّ مَوْلودٍ يولَدُ على الفِطْرَةِ فَأَبَواهُ يُهَوِّدانِه اوينَصِّرانِه اويُمَجِّسانِه» یعنی هر که از فطرت، سعید آمد در آخرت سعید باشد؛ وهر که درفطرت، شقیّ آمد درآخرت شقیّ باشد. ازخدابشنو: «فِطْرَةَ اللّهِ الّتي فَطَرَ النّاسَ عَلَيْها لا تَبْديلَ لِخَلْقِ اللّهِ ذلكَ الدينُ القَيِّمُ». همه بیانها ازاین آیت حاصل شده است.

(۲۵۱) ای‌عزیز اینجا سِرّی غریب بدان. دنیارا مَحَكّ آخرت کردند، وقالب را محكّ جان کردند. «صِبْغَةَ اللّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ صِبْغَةً» جوابی شافی و بیانی وافی با خود دارد. گوش دار، از مصطفی ـ علیه السّلام ـ بشنو که «الدُّنيا مَزْرَعَةُ الآخِرَةِ» دنیا خمیست میان ازل و ابد آمده، و دراین خم جملهٔ رنگها پیدا

1 تا USRPHA بدان B ‖ سورهٔ ۱۴ (ابراهیم) آیهٔ ۱۰ ك ‖ 2 دریغا USRPHA ازینست که شقاوتشان سعید نگردند و عاقبت با سروکار خود روند B ‖ ابن عطا RB عطار USPHA ‖ کلمه USPHBA ـ R ‖ شنیده‌ای USRPHA شنیدی B ‖ 4 باشد این کلمه USA باشدواین احوال RHB باشند این کلمه P ‖ 5 یعنی USRPHA بنده‌را درابدآن دهند که درازل داده باشند اگر خود پدر وی یهودی ونصرانی‌و B ‖ 6 درفطرت USPHA ازفطرت RB ‖ شقی USRPHA نیزشقی B ‖ 7 سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 7-8 همه ... شده USPHA این‌همه ... شده B همه ... آمده R ‖ 9 ای ... بدان SRPA اینجا سرغیبست بدانك B ای ... بدانکه H ای ... غریب است U ‖ 10 محك SRPHBA محل U ‖ سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۱۳۸ م ‖ 10-11 جوابی ... خود UP بیان خود SA بیان خوب B بیان‌خوب‌باخود H بیانی‌خوب‌باخود R ‖ 11 گوش‌دار USRPA ـ HB ‖ 12 خمیست ... آمده SA خم‌ازلست‌وازمیان ازل‌وابدآمده B خمیست درمیان ... آمده H خمیست ... نهاده UP خم‌ازلیست ومیانه ازل‌وابد نهاده‌اند R ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

آمده‌است. سعادت‌ازدنیا وقالب، ظاهرشد؛ وشقاوت همچنین، واگرنه درفطرت‌همه یکسان‌بودند؛ تفاوت از خلقت نیامد «ماتری فی خَلقِ الرّحمنِ مِن تَفاوُتٍ» بلکه از قَوابِل و قالب آمد. اگر دنیا و قالب ضرورت نبودی، چرا مصطفی را بدان حال بازگذاشتندی که بدعا و تضرّع گفتی: «لَیتَ رَبَّ مُحَمَّدٍ لَمْ یَخلُق مُحمداً»؛ وبا ابوبکر گوید: «لیتنی کُنتُ طَیراً یَطیرُ»، باعمر گوید: «لَیتَنی کُنتُ شَجَرَةً تُعْضَد»؟ دریغا این فریاد ازدنیا وقالب بر می‌آید؛ واگرنه، این سخن‌را واین شکایت نَبی و وَلیّ را باحقیقت چه کار؟ معنی سخن این‌سه بزرگ، یعنی مصطفی وابوبکر وعمر، آنست که کاشکی ما را در عالَم فِطرَت و حقیقت بگذاشتندی، و هرگز ما را بعالم خلقت نفرستادندی.

1 آمده‌است SA آمد RHB آید UP ‖ سعادت ... شد UPA ای عزیز سعادت ... وقالب با دیدآمد B سعادت ... وقالب پیداآمد H سعادت ... وقالب ازظاهرشد R سعادت ... پیدا آمده S ‖ 1–2 وشقاوت ... نیامد UPH وشقاوت از دنیا وقالب پیداآمده واگرنه ... آمد SRA وشقاوت هم از ... وقالب بادیدآمد چرا؟ اگر دنیا نبودی وقالب نبودی نه سعادت بودی ونه شقاوت مثال آنکه استاد ازهمه نوع که نقش کند اما هیچ یک‌بیك دیگرنماند واین ازارادت استاد باشد. وبان نوع که نقش کند تبدیل نتوان کرد. ای‌عزیز درفطرت یکسان آمدند اماصورت برصورت فرق‌باشد وآن از ارادت نقاش افتاد که قالب هست که بزرگست و هست که کوچك و حقیر است که B ‖ 2 سورهٔ ٦٧ (الملك) آیهٔ ۳ك ‖ 2_3 ماتری ... آمد URPHB ـ SA ‖ 3 وقالب ...اگر USPA قالب‌آمد واگر ضرر وزیان ازقالب B وقالب ... واگرنه H وقوالب‌آمداگر R ‖ 3-4 ضرورت ... گفتی UP ضرورت ... مصطفی با آن‌که بدعا ... گفتی SA ضرورت ... مصطفی شکایت کردی که B ضرورت ... مصطفی را بازگذاشتند که بدعا ... گفتی H ضرورتی ... بدان گذاشتندی که ... گفتی R ‖ 4-5 وباابو... یطیر USRPHA ـ B ‖ 5 تعضد الشجرة: تقطع و ینثروَرَقها ‖ 6 برمی‌آید UP خود داشته می‌شود SRHA کرده میشود B ‖ 6-8 واین ... که UP با ... کارگفتند که SRHBA ‖ 8 عالم ... بگذاشتندی USPA عالم... نگذاشتندی RB حقیقت‌برعالم فطرت‌بگذاشتندی H ‖ 9 خلقت SRHBA حکم‌وتکلیف UP ‖ 9 نفرستادندی ای‌عزیز USRPHA نفرستاده بودندی B ‖ 1-9 A ... U- M ‖

(۲۵۲) ای عزیز آدمی یك صفت ندارد بلکه صفات بسیار دارد. در هر یك از بنی آدم دو باعث است: یکی رَحمانی و دیگر شیطانی: قالب و نفس شیطانی بود، وجان و دل رحمانی بود؛ و اوّل چیزی که درقالب آمد نفس بود. اگر سَبَق و پیشی قلب یافتی، هرگز نفس را در عالم نگذاشتی. قالب، کثافتی دارد باضافت با قلب؛ و نفس، صفت ظلمت دارد، وقالب نیز از خاکست وظلمت دارد؛ وبا یکدیگر اُنس و اُلفت گرفته‌اند. نفس را وطن، پهلوی چپ آمد؛ و قلب را وطن، صدر آمد. نفس‌را هرلحظه‌ای مزید هوا وضلالت میدهند، ودل‌را هرساعتی بنور معرفت مُزَیَّن میکنند که «أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ للإِسْلامِ فهو علی نورٍ مِنْ رَبِّه».

(۲۵۳) پس در این معنی خلق سه گروه آمدند: گروهی را توفیق دادند تا روح ایشان نَفْس را مقهور کرد تا سعادت یافتند؛ «و إنّ جُنْدَنا لَهُمُ الغالِبونَ» این معنی باشد. و گروهی را شقاوت در راه نهادند تا نَفْس ایشان روح را غلبه کرد و

1-2 در ... است URPH هریك ... است SA در هریکی .. باعث واحوال است B ‖ 2 قالب ... بود URP یکی‌را قالب خوانند وآن دیگرنفس اماره خوانند SA یکی‌را قلب خوانند وآن دیگر راقالب B یکی‌را قلب خوانند وآن دیگررا نفس اماره خوانند H ‖ 3 درقالب SRBA درین عالم H درعالم UP ‖ سبق وپیشی B سبق USRPHA ‖ 4 قالب . . . قلب I قالب ... دارد وباضافت . . . قلب URPHBA قلب ... قالب H ‖ 5 ظلمت USRPHA وخاك وظلمت B ‖ انس‌و USPA ـ RHB ‖ 6 اند USRPBA باشد H ‖ قلب SRHBA جان UP ‖ 7-8 نفس‌را ... میکنند USRPA نفس هر ... مراد هوا ... میدهد مرقالب‌را ودل هرلحظه بنور ... میکند B نفس را ... میدهد ... هرلحظتی ... میکند H نفس ... لحظه تزین بهوا ... میکنند I ‖ 8 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۲۲ ك ‖ 9 سه ... گروهی را USPA برسه ... گروهی B برسه ... گروهی را RH ‖ دادند I دارند .. سعادت SRHA یافتند ازروح ونور روح B دارند تاروح انسانی UP ‖ 10 کرد . . . یافتند RH کردند . . . یافتند USBA کرد و سعادت یافت P ‖ سورهٔ ۳۷ (الصافات) آیهٔ ۱۷۳ ك ‖ 11 کرد RHB کردند USPA ‖ 11-1 A ... U- M ‖

شقاوت یافتند؛ «أُولَئِكَ حِزبُ الشَّیطانِ» این باشد. گروهی سوم را موقوف ماندند تاوقت مرگ؛ اگر هنگام مرگ، جان آدمی رنگ نفس گیرد، شقاوت بادیدآید؛ و اگر رنگ دل گیرد، سعادت پیدا شود و اگر موقوف بماند از اهل اعراف شود که «وعلی الأَعرافِ رِجال یُعرفون کُلاً بِسیماهُم». ازمصطفی بشنو این معنی که گفت: «إنّما الأَعمالُ بخواتیمها».

(۲۵٤) دریغا هرچند بیش می‌نویسم اشکال بیش می‌آید! دریغا تو هنوز در نفس امّاره مقیم مانده‌ای! این اسرار جز بگوش قال نتوانی شنیدن. باش تا نَفس تو مسلمان شود که «أَسلَمَ شَیطانی علی یدی»، و رنگ دل گیرد تا دل آنچه بزبان قال نتواند گفت باتو، بزبان حال بگوید. ازاین کلمه آگاه شوی که «لِسانُ الحالِ أَنطَقُ مِن لِسانِ القال». هرچه میشنوی اگر ندانی، عذری پیش آر، وآنرا وجهی بنه؛

---

1 سورهٔ ۵۸ (المجادلة) آیهٔ ۱۹م ‖ 2-1 باشد . . . مرگ USRA معنی باشد . . . مرگ B باشد گروهی سیوم . . . مرگ H باشد . . . موقوف بازدید آید . . . مرگ P ‖ 2 جان ... آید P همگی اورنگ ... بازدیدآید SA همگی رنگ نفس گیرد مردهٔ جاوید باشند «لایموت فیهاولایحیی B همگی او ... پدیدآید RH جان ... مرا دیدآید U ‖ 3 واگر ... بماند SA واگر . . . شود B واگرموقوف بماند H اگراو ... بماند UP واگر ... پیدا گردد ... بماند R ‖ 4 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ٤٦ ك ‖ 6 بیش USPHA که‌بیش B بیشتر R ‖ 6-7 آید . . جز URP شو ... جز SA آیدتو ... درحجاب مقیم ... جز B آید تو ... اسرار H ‖ 7 بگوش . . . شنیدن UP قال . . . شنیدن SA بگوش قال‌نشنوی RB چون نتوانی شنیدن H ‖ نفس‌تو USPHBA نفست R ‖ 8 که USRPHA که مصطفی گفت B ‖ 8-9 ورنگ ... گفت UP باش تا قالب هم‌برنگ ... گردد نادایما دل B برنگ ... گفتن H برنگ دل گردد تاآنچه ... گفت SRA ‖ 9 باتو ... شوی که USRPHA بزبان حال‌احوال باقالب گوید B ‖ 10 میشنوی . . . بنه USRPHA تو ندانی وشنوی آنرا انکار مکن باری چون ندانی‌عذر . . . وجهی ونوعی دیگر بنه وآنرا انکار مکن تاتو نیز در مشارکت ایشان باشی B ‖ 10-1 A ... U- M ‖

و اگر بدانی، مبارك باد.

(۲۵۵) دانی که نعت مسلمانی چه آمد؟ برخوان این آیت که «اَلَّذینَ یَسْتَمِعُونَ القَولَ فَیَتَّبِعونَ أحْسَنَه». هرچه داند، مُسَلَّم دارد؛ و هرچه نداند، عذری بنهد. دریغا مگر مصطفی از اینجا گفت: «المُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ المُسْلِمونَ مِنْ لِسانِه وَ یَدِه». و قرآن از مُنکِران شکایت چنین میکند: «و إذْ لَمْ یهتدوا به فَسَیَقولون هذا إفكٌ قَدیم» یعنی که چون بسخن راه نبردندی، گویندی: دروغست. ما هرگز این از پدران و مادران خویش نشنیده‌ایم «ما سَمِعْنا بِهذا فی آبائنا الأوَّلین». جواب ایشان باز دادند که «أنْتُم و آباؤُکُم فی ضَلال مبین».

(۲۵۶) ظاهر بینان گویند: ما این کلمات از شافعی و ابوحنیفه نشنیده‌ایم، و آن دیگر گوید که علی چنین گفت، و دیگری گوید که ابن عبّاس چنین گفت. دریغا این قدر نمی‌دانی که مصطفی - علیه السّلام - چرا با معاذ جبل گفت که

1 مبارك SPA مبارکت URHB ‖ 2 دانی ... آمد USA ای‌عزیز اگر خواهی که نعت‌وصفت مسلمانی بدانی این‌آیت B دانی . . . چه چیزآمد H دانی که حقیقت مسلمانی چه‌آمد P دانی که صفت ... چه‌چیزآمد R ‖ این‌آیت USRPHA ـ B ‖ 2-3 سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ۱۸ ك ‖ 3 مسلم ... بنهد SRA مسلم ... عذربنهد B تسلیم سازد . . . عذربنهد H مسلم دارند . . . نهد UP ‖ دریغا USRPHA ـ B ‖ 4-5 وقرآن ازمنکران USRPHA وجایی دیگراز منکران کلام‌الله B ‖ 5 میکند USPHBA کرد R ‖ سورهٔ ٤٦ (الاحقاف) آیهٔ ۱۱ ك ‖ 6-7 یعنی . . . خویش H یعنی که چون ... نبردند گویند ... پدران خویش USRPA یعنی ایشان که راه نیافتند سخن وزبان حال چون با ایشان بگوید گویند این‌سخن افك وما هرگز . . . خویش B ‖ 7 ایم ... جواب USRPHA ایم و گویند ما ... الاولین سعادتیان جواب B ‖ سورهٔ ۲۸ (القصص) آیهٔ ۳٦ ك ‖ 8 سورهٔ ٤٦ (الشعراء) آیهٔ ۷٦ ك ‖ 9 ظاهربینان USRPHA ای‌عزیز ظاهریان B ‖ حنیفه USRPA حنیفه و غیره HB ‖ 11 دریغا ... نمی‌دانی USRPHA این قدرفهم نکرده‌ای B ‖ 1-11 A ... U ـ M ‖

«قِسِ الأُمورَ بِرَأیِك» ؟ گفت : هرچه برتو مُشکِل گردد ، فتوای آن با دل خود رجوع کن «وَ یَجوزُ ولایَجوزُ» . از مفتی دل خود ، قبول کن ؛ دل را می گویم ، نه نفس امّاره . چون مفتی ما نفس امّاره بود وما پی او گیریم ، لاجرم حال ما ازاین که هست بدتر بود . ما را مخالفت نفس ، واجب و فریضه است . مگر که این کلمه نشنیده‌ای که خدای - تعالی - با داود پیغامبر چه گفت ؟ «یا داوُدُ تَقَرَّبْ إلیَّ بِعَداوَةِ نَفْسِكَ» ای داود با من دوستی کن بدانکه نفس را دشمن داری ، واز بهر من با وی جنگ کن . امّا چگویم ؟ در این معنی علمای جاهل ترا از جاهلان شمرند که «العِلْمُ عِلْمانِ عِلْمٌ بالقَلْبِ و عِلْمٌ باللِّسان» بعلم زبان ، قناعت کرده‌اند ، و عِلمِ قلب را فراموش کرده .

(۲۵۷) دریغا لزدست راه‌زنان وطفلان نارسیدهٔ علمای روزکار !!! ای‌عزیزا گر

1 گردد USPHBA شود R ‖ خود UPHB ـ SRA ‖ 2 از . . . دل‌را SA یعنی روابودن و روانابودن ازمعنی،دل خود فتوی کن دل‌را B آن‌معنی ازدل ... دل‌را H از ... کن‌دل UP آن معنی ازمفتی ... دل‌را R ‖ 3 نفس ... گیریم UP نفس‌را مفتی مانفس است ومخالفت نفس واجب باشد SA نفس‌را مفتی مانفس اماره آمده‌است ومابپرو اوییم‌لاجرم ... بود چون‌ما ... مخالف بانفس ... است B نفس‌مفتی‌ما نفس است ومخالفت. . است H نفس اماره‌را ... اماره‌است ... واجب‌باشد R ‖ 5 پیغامبر چه USRPA پیغامبر B چه H ‖ 6-7 کن ... جنگ SA کن ... دشمن‌باش ... جنگ B کن ... من با اوعداوت H بعداوت نفس امارهٔ کافر بهر ... جنگ UP کن . . . عداوت R ‖ 7 شمرند SPA شده‌اند URHB ‖ 8-9 بعلم ... کرده UPH بعلم ... کرده وعلم ... کرده SA اکثر خلق بعلم ... فراموش کرده‌اند B بعلم...فراموش کرده‌اند R ‖ 10 دریغاUSRPHA ـ B ‖ علمای...عزیزUSRPHA وعلمای روزکار B روزکار دربن‌دین خلل‌افتاد وایشان قومی باشند که راه شیاطین دارند وراه‌خدای تعالی‌زنند . وقتی‌داود گفت«الهی کیف حال‌عالم‌الدین ؟ حق-تعالی- داود را گفت که«یاداود لاتسأل‌عنی (تسلنی) عالماً اسکره حب‌الدنیا فقطعك عن‌محبتی أولئك قطاع‌الطریق علی‌عبادی» گفت‌یاداود مپرس توازمن‌عالمی‌را که مست گردانیده‌است اورا دوستی‌دنیا پس‌قطع کنندترا ازدوستی‌من ایشان‌راه‌زنان‌اند بربندگان من . درنطق‌نزدیك بایشان ودرمعامله دورایشان‌بود ای‌عزیز I ‖ 1-10 A ... U- M ‖

شافعی و ابوحنیفه که مقتدای اُمَّة بودند در این روزگار بودندی ، بحمدالله بسی فواید علوم ربانی و آثار کلمات روحانی بیافتندی ؛ و همگی که روی بدین کلمات آوردندی ، و جز بدین علوم الهی مشغول نبودندی ، و جز این نگفتندی . دریغا مگر که بینای باطن ندارند ؟! تو پنداری که « لَیتَ ربَّ محمدٍ لَمْ یَخْلُق محمّداً » ازبرای این همه بود که گفتم ؟! ازبهر ظاهر بینان گفت .

(۲۵۸) ای‌عزیز چگویی دراین مسئله که بُلبل‌را چه بهتر بوَد : آن به بود که سرایدن او بر گل باشد و راز خود با گل گوید که معبود و مقصود او گل است ، یا آنکه اورا در قفصی کنی تا دیگری ازشکل او و آواز ونغمات اوخوش شود وبهره برگیرد ؟ حقیقت این گفتارِ مصطفی « لَیتَ رَبَّ مُحمّدٍ لَمْ یَخْلُق مُحَمَّداً » اینست

1 شافعی USRPBA امام‌شافعی H ‖ دراین ... الله SRA اگر درین . . . الله UPB اگر درین ... بودندی از محمد H ‖ بسی UPH بسیار SRBA ‖ 2 وهمگی SRHBA ویکبار UP ‖ 3 وجز ... دریغا USPA وجز بدین که بود بچیزی دیگر مشغول نشدندی و جزین که گفته بودند چیزی دیگر نگفتندی اما آفتاب چون‌شعاع ندهد ونتواند بود هرگز که آفتاب بی‌شعاع باشد لاجرم‌محققان چون جان‌یافتند هرآینه این علوم ربانی بآثار معانی گفته شود B وجزین بدین . . . نشدندی H وجز ... نشدندی R ‖ 4 توپنداری که USRPHA ـ B ‖ 5 از ... گفت USRPA ازبرای‌آن قوم ظاهر بین‌بود B از ... همه‌باشد اگر گفت ازبهر ... گفت H نه از ... گفت R ‖ 6 ای ... که UP ای .. چگویی که SRHA چگویی B ‖ 6-7 چه ... خود UP چه ... آن بهتر باشد که سرایدن ... خود SA آن بهترباشد که سرائیدن .. خود B ازآن بهترنباشد که سرایدن ... رازاو H آن بهترباشد که سراید او ... رازاو R ‖ 7-8 گوید ... کنی UP گوید که مقصود اوباشد یا . . . کنی SA گوید کنند B باشد که مقصود او گل باشد یا ... قفص کنی H باشد که مقصود اوباشد یا ... قفص کنی R ‖ 8-9 تا ... گیرد UP تادیگران ببانك اوخوش شوند ومقصود خود برگیرد SA ـ B تا دیگری ببانك اوخوش شود ومقصود خود برگیرد RH ‖ 9-1 این ... این USPA این‌احوال ازمصطفی‌بشنو «لیت ... محمد» گفت RB مصطفی گفت : «لیت‌رب محمد» میگوید ... این H ‖ 1-9 A ... U ـ M =

که میگوید: کاشکی این‌قالَب نبودی تا در بُستان الهی بر گل کبریا سرایبدن ثنای «لاأُحصی ثناءَ علَیكَ أنْتَ كما أثْنَیْتَ علی نَفْسِكَ» می گفتمی.

(۲۵۹) دریغا مگر که این‌حدیث نشنیده‌ای از محمّد مصطفی که گفت: مرا درزمین محمّد خوانند، و در آسمان فریشتگانم احمد گویند. دریغا نمی‌دانی که در عالم الوهیّت، اورا بچه نام خوانند! گفت: کاشکی محمّد نبودمی که محمّدی با دنیا و خلق تعلّق دارد، و از عالمِ قالَبست! مگر که این آیت نخوانده‌ای که «وما مُحَمّدٌ إلّا رسولٌ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْله الرُّسُلُ أَفَإنْ ماتَ أوْقُتِل»؟ چه گویی موت و قتل برجان آید یا برحقیقت؟ اگر محمّد نام قالب او نبودی، موت را بدو نسبت نکردندی زیرا که مرگ برحقیقت او روا نباشد. چندانکه قالب او مرتبت‌داشت، جان عزیز اورا بهمین نسبت مرتبت دادند. بجمال قالب از قوالب انسانی در حسن و

1 الهی... ثنای USPHA الهیت بر کلبن کبریا ... من برثناء B الهی ... سراید ثناء R ‖ 3-2 می گفتمی دریغا SHA دم‌بدم سرایدی ومیگفتمی B کردمی‌دریغا URP ‖ 4 در . . . گویند UP در ... آسمانم فرشتگان احمد گویند SA در ... خوانند B درین زمین ... آسمان احمدخوانند H در ... فریشتگان احمد گویند R ‖ دریغا USRPHA باش تاترا درعالم جان‌بنماید وتونیز گواه این‌حال شوی‌ازخدا ـتعالی‌ـ بشنو که گفت: «والله یدعوالی‌دارالسلام» خدای ـتعالی‌ـ این‌همه که میگویم‌وصد هزار چندان مراداده است و کجا توان یافت در«کتب فی‌قلوبهم الایمان» وبزبان معلم و«علم آدم الاسماء کلها» توان‌یافت «وعلم‌بالقلم علم‌الانسان مالم‌یعلم» خود باتوبگوید که توان‌یافت در«کتب» B ‖ نمی‌دانی USPA ندانی RB نمی‌دانم H ‖ 5 در ... خوانند USPA محمد در . . . الوهیت بچه ... خوانند بشنو مصطفی B اورا در . . . خوانند RH ‖ نبودمی که محمدی SRPA نبودمی زیرا که محمد HB نبودمی که محمد U ‖ 6 واز SHA وآن URPB ‖ 7 سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۱۴۴ م ‖ 8 یا USPHBA ویا R ‖ 9 نباشد UP نباشدای‌عزیز SRHBA ‖ قالب‌اومرتبت USPA قلب‌محمد مرتبت عزیزست لابد قالب «یذکر امتی» تمام باشد که B قالب محمد مرتبت RH ‖ 10 اورا . . . دادند UPHB وآن مرتبت‌دارد SA اورا بدین‌نسبت ... دادند R ‖ 1-10 A ... U- M ‖

خوبی برسر آمد، پس جان نیزش ازجملهٔ ارواح مُلکی و بشری در اوصاف واخلاق وعلوم و کمال و جلال برسر آمد. آنچه قالب اورا داده‌اند از کرامت و عزّت، امّت اورا ندادند. «ما کانَ محمدٌ أبا أحدٍ مِنْ رِجالِکم وَ لٰکِنْ رسولَ اللهِ وخاتَمَ النبیّینَ» همین معنی دارد.

(۲۶۰) دریغا وقتی دیگر گفت: «لی خمسةُ اسماءٍ: أنا محمدٌ وأنا أحمد وأنا الماحیُ وأنا العاقب وأنا الحاشِرُ». توخود بیان این نامها نخوانده‌ای ازلوح دل، نامی دیگرش چه دانی؟ شب معراج اورا نبیّ خواندند که «سلامٌ علَیْكَ أیُّها النبیّ». وجای دیگر گفت: «یا أیُّها النبیّ اتّقِ اللهَ». و او خودرا سیّد میخواند که «أنا سَیّدُ وُلدِ آدم». «یٰسٓ وَ القرآنِ الحَکیم» همین معنی دارد یعنی که «یا سیّدَ المُرسَلین». اگر خواهی که نام روح مصطفی بدانی ار اصحاب او شو که «أصحابی کالنُجومِ»؛ وطریق آنکه از اصحاب او شوی، آنست که اصحاب اورا محبّ شوی، و بدیشان

2-1 پس ... آنچه USPHA وآنچه R ‖ 2-3 عزت ... ندادند UP حقیقت امت اورا دادند SA وعزت وحقیقت امتان اورا داند H وعزت وحقیقت امت اورا دادند R ‖ 3-9 داشت ... ندادند USRPHA ـ B ‖ 3 سورهٔ ۳۳(الاحزاب)آیهٔ ۴۰م ‖ 6 العاقب USRPHA المعاقب B ‖ الحاشرSRPB الناشرUHA ‖ بیان ... از U بیان این‌همه ... در SA این‌نامها ... ازB این‌نامها ... در RH این‌بیانها ... از P ‖ 7 نامی ... دانیURP نام... دانی SHA که‌لوح محفوظ چگونه نام‌دیگرش خوانی‌وچه‌دانی و چه توانی یافت B ‖ اورا USRPHA مصطفی را B ‖ خواندند USPHA خواند RB ‖ 8 سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) آیهٔ ۱م ‖ او ... میخواند USRPA مصطفی‌خودرا سید ولدآدم میخواند B او ... میخوانند H ‖ 9 سورهٔ ۳۶ (یس) آیهٔ ۱،۲ ك ‖ 10 مصطفی ... شو USPA مصطفی ... بشنو HB مصطفی را ... بشنو R ‖ 10-11 کالنجوم ... آنکه URP کالنجوم SA کالنجوم بأیهم افتدیتم اهتدیتم وطریق HB ‖ 11 شوی UP شدن SBA شنیدن H شنوی R ‖ 1-11 A ... U ـ M ‖

تَشَبُّه کنی در اخلاق وصفات که « مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُم ». مرد بمحبّت ومُتابَعت اولیا واصحاب پیغامبران ، از اصحاب پیغامبر شود که «اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ » ، چون محبّت ایشان درست گشت ، دراین مقام ، اخوانیّت با ابوبکر و عمر درست گشت ، واورا بدین عالم رؤیت راه دهند که «رَأَى قَلْبِی رَبِّی» .

(۲٦۱) از خدا بشنو که نام روح محمّد چیست تا بدانی که « رأَى قَلْبِی رَبِّی » چه معنی دارد . این آیت برخوان که « یا أَیُّها النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناكَ شاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِیراً وداعِیاً إِلَى اللّهِ بِإِذْنِه و سِراجاً مُنِیراً » . این‌همه پنج نام ، نام جان محمّد آمد؛ وطراز علم ، نزد این نامها این گوید که « و سِراجاً مُنِیرا » . مُرتدّ است که ازخوانده و یا شنیده گوید ، از دید گوید ؛ امّا از دیدن خدا که « أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ »

1-11 آنست ... که UP محبت وتشبه باشد بایشان که SA آنست . . . محب شوی ومحبت «تشبه» باشد بدیشان که B آنست . . . وصفات از اصحاب شدن محبت ایشان ورزیدن وتشبه نمودن باشد بدیشان که R آنست که اصحاب اورا دوست داری وبدیشان . . . که U ‖ 1-2 بمحبت ... و اصحاب USRPHA محبت ... ازاصحاب B ‖ 2 پیغامبران USPHA- B پیغامبران ما R ‖ از اصحاب ... شود I پیغامبرشود USPA پیغامبرباشد RB معتبرباشد H ‖ 3 محبت‌ایشان USRPBA نسبت H ‖ گشت USRPHA شد لاشك که نسبت باایشان درست گشت B ‖ ابو USRPA ـ HB ‖ 4 واورا ... راه UP واو رابطۀرا SHA واورا دراخلاق وصفات‌صحابه بی‌واسطه راه B واورا رابطه‌را R ‖ 4-5 رأی ... از USPA و B ـ H تا R ‖ 5 روح USPHBA- R ‖ 5-6 تابدانی ... دارد USPA ـ B تابدان ... دارد H تابداند . . . چه‌باشد R ‖ 6-7 سورۀ ۳۳ (الاحزاب) آیۀ ٤٦ م ‖ 7-8 این . . . منیرا SA ـ R این‌پنج نام ... آمد وجملۀ علمها بردامن این‌پنج نام‌آمد که جای دیگر گفت : «رآنی فقد رأی‌الحق» همین معنی‌باشد مردرا چون ازاحوال B پنج نام جان . . . طراز علم بردامن نامهاست که سراجاً منیرا H این همه‌پنج . . . نامها این که سراجا منیرا UP ‖ 8 مرتد UPHB- SA مرید R ‖ 8-9 از... دید UPB ازدیده وشنیده ولکن‌ازخدای ـ تبارك وتعالی ـ بشنو که SA از... می گوید H از خوانده‌یاازشنیده می گویدبلی‌ازدیده گوید R ‖ 9 سورۀ۲۵ (الفرقان) آیۀ ٤٤ ك ‖ 1-9 A ... U- M ‖

و «لِی مع اللهِ وَقتٌ لایَسَعُنی فیه مَلَكٌ مُقرَّبٌ ولا نبیٌّ مُرْسَل» ؛ از شنیده گوید «واللهُ یَدعُو إلی دارِالسَّلام». خدا ـ جلّ جلالُه ـ این همه که میگویم و صدهزار چندین داده است در مکتب «کَتَبَ فی قُلوبِهِمُ الإیمان» بزبان معلّم «وعَلَّمَ آدَمَ الاسماءَ کُلَّها» درمدرسهٔ «عَلَّمَ بالقَلَمِ عَلَّمَ الإنسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ» ، ومعلوم من کرده است.

(۲۶۲) دریغا عاشق را بلای سخت‌تر وعظیم‌تر از آن نباشد که ازروی معشوق دورافتد ، وبهجران مبتلاشود ؛ وآنگاه با نااهلان گرفتارشود ، اورا دو بلاباشد : یکی فراق معشوق ، ودیگر دیدن نااهلان . مگر که مصطفی ازاینجا گفت که «ما أوذِیَ نَبیٌّ مِثلَ ما اوذِیتُ» گفت : هیچ بلا ورنجی هیچ پیغامبر را چون بلاورنج من نبود . لاجرم آن وَلا که اورابود ، هیچکس را نبود . غیرت الهی مستولی شده است نمیگذارد که بیش ازاین گفته شود . ما نیز نوعی دیگر از کلام آغاز کنیم والله المعزّ .

1 ولی ... مرسل USRPA برسالك روشن‌شود این‌همه علوم برلوح دل‌سالك نویسد که B ‖ گوید USPBA می‌گوید H ‖ 9-1 ازدید گوید URPB مگر که‌ازشنیده ولیکن‌ازخدای ـ تعالی ـ H ‖ 2 سورهٔ ۱۰(یونس)آیهٔ ۲۵ ك ‖ میگویم URPB میگوید H ‖ 3 داده UPB مراداده H مراد داده R ‖ 3 سورهٔ ۵۸ (المجادلة) آیهٔ ۲۲ م ‖ معلم URP علم HB ‖ 3 - 4 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۳۱ م ‖ 4 سورهٔ ۹۶ (العلق)آیهٔ ۵٤ ك ‖ ومعلوم UP ولیکن باخدای ـ تعالی ـ «لی مع‌الله وقت لایسعنی‌فیه ملك مقرب ولانبی‌مرسل» مرا این بحاصل آورده است واین‌معلوم H واین‌همه معلوم R ‖ 1-4 از ... است URPH مرا این حاصل آورده است واین‌همه معلوم SA از ... درمکتب B ‖ 6 افتد . . . آنگاه SA ماند... شود B باشد وآنگاه RH افتد ... وپس آنگاه UP ‖ شود USPHA گردد RB ‖ 7 دیدن URPHB وصال SA ‖ 8 هیچ ... چون UP بلا ... چون SA بلاورنج ... چون B بلاورنج هیچ کس‌چون H ـ R ‖ 9 ولا USRPA احوال B ولایت H ‖ الهی URPHB الهیت SA ‖ شده USRPBA ـ H ‖ 10 از کلام URPH ـ SA و تمهیدی دیگر یعنی آگاهی واحوالی دیگر B ‖ والله المعز USPA ـ HB وبالله‌التوفیق R ‖ 10-1 A ...U ـ M ‖

تمهید اصل تاسع

<بیان حقیقت ایمان و کفر>

(۲۶۳) ای عزیز این آیت را گوش‌دار که «وما یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللّهِ إِلّا وَهُم مُشْرِکُون» میگوید: بیشتر مؤمنان، مشرکان باشند. ای عجب! مگر مصطفی - علیه‌السّلام - از این جا گفت: «کادَ الفَقرُ أَنْ یَکونَ کُفراً». دریغا گوش دار: ای دوست هرگز دیده‌ای که دیوانگان را بند برنهند؟ گروهی از سالکان دیوانهٔ حقیقت آمدند، صاحب شریعت بنورِ نُبُوّت دانست که دیوانگان را بند بر باید نهاد؛ شریعت را بند ایشان کردند. مگر از آن بزرگ نشنیده‌ای که مرید خودرا گفت: باخدا دیوانه باش و بامصطفی هشیار. دریغا سوختگان‌عشق، سودایی باشند؛ و سودا نسبتی دارد با جنون، و جنون راه با کفر دارد. باش تا شاهد ما را بینی؛ و آنگاه

---

1 تاسع USPHBA نهم R ‖ 4 میگوید ... مگر UP گفت‌نیابی بیشتر مؤمنانرا مشرك باشند مگر SA میگوید نیابی‌هیچ مؤمن‌را الا که‌مشرك باشدباخدای ـتعالی‌ـومشرك آن‌باشد که دیگربرابر خدای‌ـتعالی‌ـ انباز گیرد ومؤمن آن بود که بعدازخدای ـتعالی‌ـروی در دیگرنکند وبادیگرنگوید وشنود گوش دار که شیخ جنیدبغدادی ـرضی‌الله‌عنه‌ـ گفت که «الفقیر لاشریك‌له الاهو» و B میگوید نیابی بشر مؤمن‌را مگر که مشرك باشد ای‌عجب مگر H میگوید نیابی هیچ مؤمن را الا که مشرك باشد R ‖ 5 ازاین . . دریغا USRPHA گفت ... کفراً B ‖ 5-6 گوش ... دیوانگانرا USRPHA چون درذات سالك شریك باشد کفرش حاصل آید هرگز . . . عاقلانرا B ‖ 6 دیوانهٔ USRHBA دیوانگان P ‖ 7 صاحب SA و صاحب B که صاحب H- URP ‖ نهاد USPBA برپا باید نهاد برپا نهند H برنهادن R ‖ 8 کردند USRPA کرد HB ‖ 8-9 آن . . . هشیار USRPA شیخ ابو یوسف همدانی ـقدس‌سره‌ـ نشنیده‌ای که مریدان راگفتی که باخدا ... باشید ... هشیار B آن ... وبامصطفی با ادب H ‖ 9 دریغا ... باشند USRPHA سوختگان ... باشد B ‖ 10 باکفردارد USPHBA بکفر دارد جانم فدای آن کفرایشان باد R ‖ 1-10 A ... U- M ‖

بدانی که چرا دیوانه باید شد . هرگز دیده‌ای که کسی از دست بت دیوانه شود ؟! این ابیات بشنو :

در مَذهَب شرع کفر رسوا آمد   زیرا که جنون زعشق‌سودا آمد
هرکس که بکُفرِ عشق بینا آمد   از دست بتِ شاهد یکتا آمد

(۲٦٤) سالکانِ حضرتِ الهیّت برفنون و تفاوت آمدند : بعضی ازایشان بینای دین شدند ، وآگاه خود و حقیقت کارآمدند ؛ و خود را دیدند که زُنّار داشتند ، پس خواستند که ظاهر ایشان موافق باطن باشد ؛ زُنّار نیز برظاهر بستند ، و گفتند که اگر باطن که مسکن ربوبیّت است ، آگنده بکفر وضلالت بود واز زُنّار خالی < باشد > ، اگر ظاهر که محلّ نظر خَلق است زُنّار دارد ، باکی نیست . دریغا فهم خواهی کردن ، یانه ؟ چه دانی که چه گفته میشود ؟!

(۲٦٥) گروهی دیگر مست‌آمدند ، و زُنّار نیز بربستند ، وسخنهای مستانه

---

1 شد URPH شدن SA بود B || 2 این ... بشنو USRPHA نه‌ازجمال لیلی دیوانه توان‌شد هان‌این ... شنو B || 3 شرع کفر USPBA عشق کفر H شرع عشق R || زعشق USPA وعشق B وعشق H عشق R || 5 و تفاوت USRPHA متفاوت B || 6 شدند USRPBA شده‌اند H || خود . . . کار USPA حقیقت خود HB خودرا زحقیقت کار R || و خودرا . . . داشتند USRPA در باطن خود زنار دیدند B و باطن خودرا . . . داشتند H || 7 پس USRHBA – P || ایشان USRPHA نیز B || 7-8 وگفتند که اگر USRPHA زنار ایشان از آن احوالست که ابراهیم خلیل – علیه‌السلام – گفت «لاشریك له» محققان را این باشد که چون B || 8 است USRPHA است و بی شریك آمده است ما نیز ظاهر را از بت مادون‌الله ترك کنیم و زنار «لاشریك» دربندیم . زنار ایشان ازدین هم عقلاء عالم کامل‌تر آمده‌است B || بکفر... بود URPH – SBA || 9 <باشد> نباشد A ... U || 8-9 آگنده ... نیست USRPHA – B || 10 گفته میشود USRPHA گفتم قاری که میگوید نمیداند و کاتب که می‌نویسد هم‌نمیداند شنوندهٔ که‌آواز می‌شنود چه‌داند ؟ B || 11 مست‌آمدند USRHBA مستند P || برستند USRPA برستندازمادون‌الله B بستند H || مستانه USRPHA مستان B || 1-11 A ... U– M ||

آغاز کردند، بعضی را بکشتند، و بعضی را مبتلای غیرت او کردند چنانکه این بیچاره‌را خواهد بود !!! ندانم کی خواهد بود ؟! هنوز دوراست !!! وبعضی‌را بردیوانگی حمل کردند، و مقصود ایشان آن بود تا رسته شوند از آفت و زحمت قالب؛ نام دیوانگی بر خود افکندند که صُداع و زحمت خلق باری گرانست! از عقل، دیوانگی اختیار کردند؛ و از زحمت خلق و دنیا، نجات یافتند چنانکه آن رونده گفته است:

هر زمانم جان و دل نزدیك دلبر میشود
واز جمال حسن رویش هردو کافر میشود

پس میان جان ودلبر قالَبم زحمت شده‌است
بی تن و قالب مُرادم خود میسّر میشود

دریغا خلق ندانند که از کُفر و زُنّار مقصود ایشان چیست! «وَ إنَّ فی الخَمرِ مَعنیً لَیسَ فی العِنَبْ»! کفر و زُنّار ایشان ازراه خدا باشد، ومعین بر کار وطریقت ایشان

1 بکشتند A ... U بکشتندوبعضی‌را بردار کردند I ‖ غیرت USRPA عشق H ‖ این USRPA ازاین H ‖ 2 کی SHA که کی URP ‖ 1-2 وبعضی . . . است USRPHA ـ B ‖ وبعضی را بر USRPA وبعضی خودرا بر B وبعضی را با H ‖ 3 آفت USRPHA اوقات B ‖ 3-4 قالب . . . عقل USPA قالب وقالب‌را روزی چند پناه گاه ساختند ونام ... افکندند چون زحمت ... ازخلق B خلق که بارگرانست ازعقل و H قالب ... خودگرفتند که صداع ... عقل R ‖ 5-6 آن . . . است USPHA ابن‌روندی ـقدس‌الله روحهـ گفته‌است واز احوال آن خبرداده است B این ... است R ‖ 7 زمانم ... نزدیك SRPA زمان ... دلم بررنگ B زمان ... دلم نزدیك UH ‖ 8 واز USRPA وز HB ‖ رویش USRPHA رویت B ‖ 9 ودلبر B دل این USRPHA ‖ 10 مرادم USRPHA مرادمی B ‖ 11 دریغا A ـ UPHB ای‌دریغا SR ‖ 12 کفر ... راه USRA خمر ایشان نه‌از انگور باشد وزنار ایشان نه‌از پشم یاغیردیگر B زنار ... راه H کفر ... رای P ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖



منییاتوری عربی‌فارسی سال ۷۰۷ هجری نسخهٔ خطی کتابخانه ادنبرغ بشمارهٔ ۱۶۱ صفحهٔ ۲۷۶ . این لوحه را با سایر لوحه‌ها که در شکوی الغریب و تمهیدات موجود است از کتاب «آلام الحلاج» تألیف استاد لویس مسینیون گرفتیم

باشد . گفتند که هلاك به بود که زندگانی باغیر او کردن :

در کوی تو کُشته به که از روی تو دور

(۲۶۶) تا ازخلق نگذری ، بخالق نرسی . «وَ مَنْ یَخرُج مِنْ بَیتِهِ مُهاجِراً إلی اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ یُدرِکه المَوتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجرُهُ عَلَی اللهِ» این معنی باشد. کجایی ؟ تواین دیوانهٔ عشق را ندیده‌یی که همچون بلبل که از هجران گل سُراییدن میکند و بانگ وفریاد دارد ، وچون گل را بیند از شوق هزار چندان ناله کند ! روزگاری براین شیفته میرود که ازاو ، وجود خودم ننگ می‌آید ! بجز ناله و سوختن سودی نه ! پس چون با اوباشم چندان ازشوق وبیم آنکه مبادا که دیگر بار فراق درمیان آید . با ناله ودرد می‌باشم تو نیز از بهر من مُرافقت کن ، واین بیتها

1-12 ومعین ... کردن SRA گفته‌اند که هلاك ... اوکردند B و معین ... گفتند : هلاك به باشد که ... کردن H ومعین . . . با اغیار کردن P ومعین بر کار وحقیقت ایشان . . . کردن U ‖ 2 درکوی ... دور SRA با کوی ... دور B درکوی توتشنه به که ... دور H درروی ... دور I گفتا مگذر بکوی ما برمحمود تا کشته نشی که خصم ما هست غیور درکوی ... دور گفتم سخنی عزیز هستم معذور UP ‖ 3 خلق USRPHA خلق و خلقیت وافعال خلقیت B ‖ 3-4 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۰۰ م ‖ 5 کجایی تواین SRHA وزنار ایشان آن باشد که ازجاه بشریت بیرون آیند وزنار یکی که خداست دربندند و نظر از همه بیندازند تا همه شوند کجایی توای B کجا تواین UP ‖ 5 - 6 گل سراییدن میکند SA گل ... میکند UPH گل بسراید B سرایت میکند R ‖ 6-7 دارد . . . شیفته USRPA کند وچون گل را نه‌بیند ... روزگار بدین شیوه B آرد . . . بدین شیفته H ‖ 7-8 میرود ... پس UP میرود ... ننگ می‌دارم بجز ... نی و SA میگذراند که ازوجود خودش ننگ وعار می‌آید وجز ... ندارد وپس B میرود ازوجودخود ... وجزناله ... ندارد وپس H میرود که ازوجود ... نیك می‌آید ... نه وپس R ‖ 8-9 با ... فراق A با او ... چندانی . . . مبادا که فراق USP با گل باشد چندانی شوق‌بروی غلبه کند که ازبیم فراق شوق درنیابد وهمش ازآن باشد که مبادا که فراق دیگر بار B با ... مبادا که فراق دیگر H با ... مبادا که فراق دیگر باره R ‖ 1-9 A ... U- M ‖

از سردرد میگوی ومیگری :

معشوق منا ! بی تو نمی‌یارم زیست
درمان وصال تو نمیدانـم چیست ؟
تـا عشقِ فِراق کرد دیوانـه دلم
درعالم ، کس‌نیست که برمن نگریست

ای عزیز شمّه‌ای از کفر گفتن ضرورت است : بدانکه کفرها براقسام است ، و خلق همه کفرها یکی دانسته‌اند . دریغا اینجا هنوز سخن هشیاران بباید گفت !

(۲۶۷) گروهی دیگر از سالکانِ حضرتِ رُبوبیّت و روندگان بعالم قُدس الوهیّت ایشانرا مدّتی با خود دادند ، و هشیاری اختیار کردند و گفتند که عِصْمَتِ شریعت برای عصمت قالب شرطست . روزی چند صبر کردند تا بمقصود رسیدند . دریغا باش تا بدین مقام رسی ، آنگاه بدانی که زُنّار داری وبت‌پرستی وآتش‌پرستی چه باشد ! هشیاران‌را عقل وعلم نگذارد که نَظَرِ بیگانگان برجنون وسودای ایشان

1-9 می‌باشم ... میگری USP می‌باشم A باشد این بیتها را . . . میگوید B می‌باشم تونیز بامن موافقت کن ... و میگری H می‌باشم ... موافقت ... میگویی R ‖ 2 منا USP منی RHBA ‖ نمی‌یارم RHBA نمیدانم USP ‖ 4 فراق USPBA و فراق RH ‖ 5 کس نیست USPHA نیست کس RB ‖ 6 ای . . . اقسام USPHBA دریغا ای . . . است برای آنکه کفرها بسیار R ‖ 7 دریغا USRPHA ـ B ‖ 7-8 بباید ... گروهی UP بباید ... ای‌عزیز گروهی SRHA می‌باید . . . گروه B ‖ 8-9 روندگان ... الوهیت SRA روندگان عالم قدس الوهیت B روندگان عالم قدس والوهیت H دوندگان . . . الوهیت UP ‖ 10 برای عصمت HB وعصمت USRPA ‖ 11 دریغا USRPHA ـ B ‖ بدین USRPBA بداین H ‖ داری ... پرستی USRPHA وبت‌پرستی B ‖ 12-1 هشیاران ... چیست USPA امّا هشیاران . . . وعلم ایشان نگذارد که نظر جنون وعشق برایشان آید و گویند که داند و رسول‌خدا که احوال چونست B هشیاران ... نگذارد زیرا که ... چیست H هشیاران ... سگ‌چه‌داند دزانبان چیست R ‖ 12-1 A ... U ـ M ‖

آید، گفتند: سگ داند و کفشگر که درانبان چیست.

(۲۶۸) گفتم که کفرها براقسام است گوش دار: کفر ظاهر است، و کفر نَفس است، و کفر قلب است. کفر نفس، نسبت باابلیس دارد؛ و کفر قلب، نسبت بامحمّد دارد؛ و کفر حقیقت، نسبت باخدا دارد؛ بعد ازاین جمله خود ایمان باشد. دریغا از دست خود که گستاخی میکنم بگفتن این سخنان که نه دراین جهان و نه درآن جهان گنجد! امّا میگویم هرچه باداباد!!!

(۲۶۹) اکنون گوش دار: کفراوّل که ظاهر است که خود همه عموم خلق را معلوم باشد که چون نشانی و علامتی از علامات شرع ردّ کند یا تکذیب، کافر باشد؛ این کفر ظاهر است. امّا کفردوّم که بنفس تعلّق دارد؛ ونفس، بت باشد که «النَّفسُ هِیَ الصَنَمُ الأَکبَر»؛ وبت، خدایی کند. «أَفَرأَیتَ مَن اتَّخَذَ إِلهَهُ هَواه» این باشد. مگر که ابراهیم - صلوات الرَّحمن عَلیه - ازاینجا گفت: «وَ أَجنُبنی وَ بَنیَّ أَنْ نَعبُدَ الأَصنامَ». این کفر بنفس تعلّق دارد که خدای هوا پرستان باشد؛

3-2 ظاهر ... قلب‌است A ... U نفس ظاهراست و کفر قلب است و کفر حقیقت I ‖ 3 نسبت ... دارد USRPBA رانسبت باابلیس است H ‖ 5-3 قلب ... دریغا USRPA ظاهرنسبت بامحمد و کفر قلب نسبت‌دارد بحقیقت خدای واین کفر ازجملهٔ ایمان باشد B قلب ... ازین خود جمله ایمان . . . دریغا H ‖ 5 که USRPA - HB ‖ سخنان USRPA سخنها HB ‖ 6-5 نه . . . گنجد URP درین جهان ودر ... نگنجد SBA درجهان نمی‌گنجد H ‖ 6 هر ... باد UPH آنچه‌باشد خودباشد SRBA ‖ 7 که خودهمه USPA خود B - H خودهمه R ‖ 8 معلوم ... کند SA باشد ... کند B معلوم ... که‌نشانی ... ازاعلام شرع کنند H معلوم ... که‌نشانی ... کند UP معلوم باشد هرکه نشانی . . . کند R ‖ تکذیب USPA تکذیب کند RHB ‖ 10 وبت خدایی کند USPA ونفس بخدایی خود داند که B وبت‌را خدایی کند H وبت هوابود خدایی کند R ‖ سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ۴۳ ک ‖ 11 این USRPHA این معنی B ‖ 12-11 سورهٔ ۱۴ (ابراهیم) آیهٔ ۳۵ ک ‖ 12 پرستان باشد USPA ایشان باشد B پرستانست H پرستان R ‖ 12-1 A ... U - M I

بعدما که ما همه خود گرفتار این کفر شده‌ایم، هنوز در کَون و مکان باشدآنکس که رخت از کَون و مکان بر گرفت. اول مقامی که بروی عرض کنند مقامی باشد که‌چون آن مقام بیند، پندارد مگر که صانع‌است؛ اگر دراین‌مقام بازماند وتوقف کند، ازاین‌قوم باشد که «إِنَّما سُلطانُه علی الّذینَ یَتَوَلَّونَه وَ الّذینَ هُمْ مُشْرِکون» هرروز صد هزار سالك بدین مقام رسند واندرآنجا بمانند که «وکانَ مِنَ الکافِرینَ» خود گواهی می‌دهد این مقام‌را.

(۲۷۰) دریغا هرگز در کفرِ مُغ شده‌ای تا در این مقام، کفرِ با کمال یافته باشی تا همگیِ تواین بیتها گوید:

ای کفر، مغان از تو جمالی دارند
وز حسن تو بی نشان کمالی دارند
کافر نشوند که کفر راهی دورست
از کفر دریغا که خیالی دارند!

1 بعد ... خود UP بعدکه ماخود همه SA بعدماکه همه خود RB بعدماکه H ‖ هنوز ... و مکان URP هنوز ... کان باسد ... کون و کان SA این‌هنوز . . . وکان باشد که رخت ... کان B این‌هنوز ... کون‌وکان H ‖ 2-3 برگرفت ... مقام USPA نگرفته باشد واول مقام . . . مقام B بر گرفت اول‌مقام ... مقام را H برگرفت اول که . . . مقام R ‖ 3 بیند . . . است USPHA به‌بینند پندارند که مگرمقام کمالیت است اما B بیند ... که ضایع است R ‖ 4 باشد USRPBA شود H ‖ سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۱۰۰ ك ‖ 5 واندرآنجا USPBA و دراین‌جا H و دراین مقام R ‖ سورهٔ ۲۵ (البقرة) آیهٔ ۳۴ م ‖ 6 خود ... مقام‌را USRPHA باشد ازکافران B ‖ 7 هرگز ... تا USRPHA هر که در کفر کافر ومغ‌شد که B ‖ 7-8 باکمال ... گوید USRPHA بکمال ... باشی چنانك‌ابراهیم ـعلیه‌السلامـ گفت که «وجهت وجهی‌للذی فطرالسموات والارض» ازکفر چه‌فهم کردی؟ هرکس‌را که کفر نیست مسلمان چون باشد که «لاشریك‌له» B ‖ 11 نشوند USPHBA نشود R ‖ 12 خیالی USRPBA درخیالی H ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

دراین مقام ابلیس را بدانی ، و ببینی که ابلیس کیست . ای دوست فریاد از دست حسن بصری که این مقام‌را شرح چگونه میدهد «إنَّ نورَ إبلیسَ من نارِ العِزَّةِ لِقَوْلِه تعالی : خَلَقْتَنی مِنْ نارٍ» . پس ازاین گفت : «وَ لَوْ أظْهَر نورَه لِلْخَلْقِ لَعُبِد إلهاً» گفت : اگر ابلیس نور خودرا بخلق نماید همه اورا بمعبودی و خدایی بپرستند . چه گویی ؟!!! یعنی که اورا بخدایی می‌پرستند ؟ نمی‌پرستند ! در غلطی !! از این آیت بشنو : «أفَرَأیْتَ مَن اتَّخَذَ الهَهُ هواه» . چون نور ابلیس از نورِ عزّت باشد چنین تواند بود .

(۲۷۱) مقام دیگر که ما بکفر حقیقی نسبت کرده‌ایم بروی عرض کنند . دریغا بت‌پرستی و آتش‌پرستی و کفر و زُنّارهمه دراین‌مقام‌باشد . بوسعیدابوالخیرمگر ازاینجا گفت : هر که بیند حسن او اندر زمان کافرشود . چرا کافرشود ؟ زیرا که «وَ یَبْقی وَجه رَبِّكَ ذوالجلالِ والإکرام» همگی اوچنان بخود کشد که درساعت بسجود شود . چه گویی ؟! سجود کردن ، محمّد را کفر نباشد ، کفر محمّدی این

1-2 دست حسن بصری USRPHA حسن بصری می‌آید B ‖ 3 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۲ ك ‖ 4 .همه SRHBA ـ UP ‖ خدایی SRHBA خدا UP ‖ 4 ـ 5 چه . . . پرستند USPA چه گویی اورا نمی‌پرستند ؟ B ـ H چه ... می‌پرستند R ‖ 6 سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ۴۳ ك ‖ چون USRPA دریغا چون HB ‖ 6-7 از ... بود USPA ازابلیس ازنار عزت آمد چنین . . . بودن B اواز نار عزت ... بود H اونارعزت ... بودن R ‖ 8 مقام ... ایم USPA امامقام ... ما باکفر حقیقت نسبت‌دارد B مقامی... ایم H مقام‌محمدی‌نسبت ... ایم R ‖ 9 دریغاUSRPHA ـ B ‖ مقام SRPBA مقام‌مقام H ‖ مگر SRAـ PHB ‖ 10 هر SRA مصراع هرHB دریغا P ‖ حسن SRPBA روی H ‖ اندر RHB در SPA ‖ چرا SRPHA وجای دیگرشیخ عطار ـقدس‌سره ـ فرمود : هر که‌زلفش دید کافرشد بحکم وآنکه رویش‌دید ایمان بازیافت B ‖ 11 سورهٔ ۵۵ (الرحمن) آیهٔ ۲۷م ‖ اوSPHBA اورا R ‖ ساعت H سعادتSRPBA ‖ 12 محمدرا RPB محمدSHA ‖ 9-12 SRPHBA ـU ‖ 1-12 A ... S- M ‖

مقام باشد سالك را . دریغا که مصطفی ازاینجا گفت : «مَنْ رَآنی فَقَدْ رَأَی الحَقّ» ! گفت : هر که مرا بیند خدارا دیده باشد . چندانکه دراین مقام باشد ، شرك و کفر باشد ؛ و چون ازاینجا نیز درگذرد ، خداوند این دومقام را بیند ؛ خجل و شرمسار شود ، و توحید و ایمان آغاز کند ، و همگی این گوید : «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ للذی فَطَر السَّموات و الأَرْضَ» .

(۲۷۲) اگر باورت نیست ازقرآن بشنو : «و کَذَلِكَ نُرِی ابراهیمَ ملکوتَ السَّمواتِ والأَرْضِ» او دراین ملکوت چه دید ؟ گوش‌دار : «فَلَمّا جَنَّ عَلیه اللَّیْلُ رَأی کَوکباً قال هذا رَبّی» چون ستارهٔ جان خود بدید گفت : «هذا رَبّی» . این چرا گفت ؟ از بهر آنکه کعبِ احبار ـ رضی‌الله عنه ـ گفت : در توریة خوانده‌ام «إنَّ أَرْواحَ المُؤْمِنینَ مِن نُورِ جَمالِ‌اللهِ و إنَّ أَرْواحَ الکافِرینَ مِنْ نُورِ جَلالِ اللهِ» گفت : ارواح مؤمنان از نور جمال خدا باشد ، و ارواح کافِران از نور جلال خدا باشد . پس هر که جمال روح خودرا بیند ، جمال معشوق را دیده باشد و جمال معشوق نباشد ؛ واگرمؤمن بیند روح خودرا ، جمال دوست دیده باشد ؛ و اگر کافر

1 سالكرا دریغا SRPHA مرسالكرا B ‖ 2 بیند SRPBA دید H ‖ باشد SA رسد B باشی RPH ‖ 3 ازاینجا SRPBA ازین مقام H ‖ نیز در RPHB بیرون SA ‖ دو SRPA ـ HB ‖ 4 همگی SRPHA سالك B ‖ 4-5 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 6 اگرباورت RPHB اگرت باور SA ‖ 6-7 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۵ ك ‖ 7-8 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷٦ ك ‖ 8-9 این چرا گفت SRPHA یعنی این از خدای منست و نگفت که خدای منست . گفت : این نور خدای منست B ‖ 9 رضی‌الله عنه SA ـ RPHB ‖ 11-12 ازنور جلال ... بیند SRPBA ازنور جلال .. جمال بیند گمان برد که H ‖ 13-1 نباشد ... باشد RP نباشد SHA باشد واگرمؤمن باشد واگر کافر دیده باشد روح خودرا جلال‌دوست دیده‌باشد B ‖ 13-1 A ... S ـ UM ‖

بیند روح خودرا ، جلال دوست دیده باشد ؛ پس از آن گفت : «فَلَمّا رأی القَمَرَ بازِغاً قال : هذا رَبّی» چون ماهتاب را که نور ابلیس است ، در آن مقام بدید گفت : «هذا رَبّی» که از نور جلال خداست ؛ پس از آن بر گذشت «فَلَمّا رأی الشمسَ بازِغَةً» چون آفتاب نور احمدی دید که جان احمد در آن عالم ، آفتاب باشد ، گفت : «هذا رَبّی» .

(۲۷۳) درعالم خدا این دو نور : یکی آفتاب آمده است ، و یکی ماهتاب . و سو گند وی بشنو : در این دو مقام «والشّمسِ و ضُحاها والقمرِ اذا تَلاٰها» . این دو نور : یکی در آن عالم شب آمد ، و یکی روز ؛ و آنجا خود نه شب است و نه روز «لَیسَ عِندَاللهِ صَباحٌ ولامَساءٌ» . از مقام نورِ ماهتاب تا بمقام نور آفتاب ، مسافتی دور است ! از نور تا ظلمت چندانست که نزد تو از عرش تا ثَری . مگر که این بیتها نخوانده‌ای ؟

از نور بنور ، منزلی بس دور است
کین نور ز ظلمتست و آن از نور است

1 ازآن SRPHA ازین‌حال B ‖ 1-3 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ٧٧ ﻙ ٧٨ ﻙ ‖ 2 چون ماهتاب H ماهتاب SRPBA ‖ 3 بر گذشت SPHA در گذشت RB ‖ 4-5 چون ... ربی RP چون ... دید که درآن‌عالم ... ربی SA چون نوراحمد که درعالم ازل آفتابست گفت این نورجمال خداست B چون ... احمدی بدید گفت : هذاربی H ‖ 6 آمده است R آمداست SPA آمده HB ‖ 7 وی SPA هردونور B او RH ‖ دراین دومقام H بدین مقام SPA ـ B درین مقام R ‖ سورهٔ ٩١ (الشمس) آیهٔ ١ ﻙ ‖ 8 وآنجا ... روز SPA واما آنچه حضرت خدااست آنجا . . . روز B وآنجا ... روز بدین دلیل که مصطفی‌فرمود H وآنجا ... شب‌باشد ونه‌روز R ‖ 9 ماهتاب ... آفتاب SRHBA آفتاب ... ماهتاب P ‖ 10 نزد تو SRPA ـ HB ‖ ثری SRHBA فرش P ‖ 13 زظلمتست R ظلمتست USPHBA ‖ 13-1 A ... S ـ UM ‖

توحید و یگانگی برون از نور است

آنکس که نداند این‌سخن معذوراست

(۲۷٤) این نورها که گفتم همه عالم نورند، وعالم کفر وشرك شده‌اند. مگر نشنیده‌ای که مصطفی پیوسته دردعا گفتی: «اللّٰهُم إنی أعوذُ بِكَ مِن الشّركِ الخفیّ» از بهرآنکه ترسید که «لَئن أشرَكتَ لَیَحبَطَنَّ عمَلُكَ» باوی بکار درآید. ای‌دوست پنداری که بکفر بینا شدن اندك کاریست؟ مصطفی که بینای این کفرآمد ببین که چه میگوید: «اَللّهمَّ إنّی أَعوذُ بِكَ مِنَ الـکُفرِ». مگر از اینجا بود که با یزید بوقت نزع، زُناری بخواست و بر میان بست و گفت: «وقال: إلهی إنْ قُلتُ یَوماً: سُبحانی ما أَعظِمَ شأنی، فَأنا الیومَ کافِرٌ مَجوسیٌّ أَقطَعُ زُناری و اقولُ: اَشهَدُ أَنْ لاإلَهَ إلّااللّهُ وأَشهدُ أَنْ مُحَمَّداً رسولُ‌اللّهِ» گفت: این ساعت، زُنار ببریدم و شهادتِ یقین اختیار کردم.

(۲۷۵) در عالمی از عالم سالکان یك کفر را جلالی خوانند و دیگر کفر را جمالی خوانند. دریغا ای عزیز کفرِ الهی را گوش دار: درنگر تا بکفر اوّل بینا

---

3 عالم ... اند USPA درهمه عالم منورند وعالم ... وشرك گرفته است B همه دراین عالم .. اند ودرآن‌عالم همه کفر ... است H همه .. نوربودند وعالم همه کفر ... اند R ‖ 4 پیوسته USBA همیشه RPH ‖ 5 ترسید . . . آید C ترسید که از آنك لئن ... آید USRPHA گفت که نبادا که شرك باوی بکارآید که B ‖ سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ٦٥ ك ‖ 6 بینای این کفر USRHBA بدین کفربینا P ‖ ببین USRPBA بشنو H ‖ 8 بوقت USPHA دروقت RB ‖ نزع SRBA مرگ UPH ‖ برمیان SRA بر PB درمیان UH ‖ 10-11 ببریدم .. یقین USRPHA بربندم ... وشهادت B ‖ 12-13 عالم . .. جمالی USRPHA عالمها ووقتها سالك یك کفررا جلال .. ودیگی کفر را جمال B ‖ 13 دریغا ای‌عزیز USRPHA ـ B ‖ درنگرتا USRPBA تامگر H ‖ 1-13 A ... U- M ‖ =

گردی ؛ پس راه رو تا ایمان بدست آری ؛ پس جان می‌ده تا کفر ثانی و ثالث رابینی؛ پس جان می کُن تا پس از این بکفر چهارم راه یابی ؛ پس مؤمن شوی : آنگاه « وَ ما یُؤمِنُ أَکْثَرُهُم بِاللهِ إِلّاوَهُمْ مُشرِکُون » خود گوید که ایمان چه بود ؛ پس « وَجَّهتُ وجهِیَ » خودرا برتو جلوه دهد ، خودیِ ترا در خودیِ خود زند تا همه او شوی ؛ پس آنجا فقر روی نماید ؛ چون فقر تمام شود که « إذاتَمَّ الفَقْرُ فهوالله » یعنی همگی تواو باشد ، کفرباشد یا نباشد چه‌گویی ؟ « کادَ الفَقْرُ أَنْ یَکُونَ کُفراً » این باشد ، توحید ویگانگی اینجا باشد . مگر حلّاج ازاینجا گفت :

« کَفَرْتُ بدینِ اللهِ وَ الْکُفرُ واجِب
لَدَیَّ وَ عِنْدَ المُسْلِمِینَ قَبیحُ »

کافرشدم بدین‌خدا ، و کفر برمن واجب‌است . این بزرگ‌را بین که عذراین چگونه میخواهد گفت . ای کاچکی من آن کفر بودمی که دین اوست !

(۲۷٦) مگر مصطفی از اینجا گفت که « ماخَلَقَ اللهُ شیئاً أَشْبَهُ به مِنْ آدَمَ »

1–2 تاایمان ... یابی USRA باش وبایمان کفرها بازپس میدار تا کفرثانی ... پس ایثارجان کن درهرلحظه بکفر ... یابی B تاایمان ... وثالث ورابع راه یابی H تاایمان ... جان‌بده تا کفر ... رسی P ‖ 3 سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۱۰٦ ك ‖ بود پس HB باشد USRPA ‖ 4 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ك ‖ 4-5 دهد ... شوی SRPA کند وخودی توازتو محو کند تاهمه اوشوی UB دهد . . . شود H ‖ 5-6 چون . . . باشد USPA وچون . . . شود همین باشد که اذا ... توازتو برخیزد وهمه اوباشد B وتمام‌شود ... الله همگی تواوباشد H چون ... باشد چون همگی تواوباشد R ‖ 6 کفرباشد یانباشد USPBA چون همگی تواو باشد کفر باشد H ـ R ‖ گویی USPA گویی کفر نباشد RHB ‖ 10 بر USRPHB ـ A ‖ است USRHBA شد P ‖ بزرگ URPHB بزرگوار SA ‖ این USA این کلمه PB او H این کار R ‖ 11 گفت USRPA ـ HB ‖ ای کاچکی من آن SA ای کاشکی من آن URPB کاشکی من‌این H ‖ اوست USRHA ازوست B اوبود P ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

گفت : هیچ چیز شبه ومانند او نیامد مگر آدم که هم شکل وهم شَبَه اوداشت ؛ اگر شبه او نداشتی ، آدم چون مخلوقات دیگر بودی . اگر خواهی که معنی این خبر بدانی ، وایمان و کفر موحّدان ترا معلوم شود این بیتها را بشنو :

اندر دو جهان مُشرك و كافر ماییم
زیرا که بت و شاهد و دلبر ماییم
با گوهر اصل هیچ نماند در خور
آن گوهر اصل را چو در خور ماییم

(۲۷۷) ای دوست این سخنها نه ذوق هر کسی باشد ، این سخنها را بذوق عشق درتوان یافتن . مگر ازآن بزرگ نشنیده‌ای که گفت : «صدهزار واند هزار نقطهٔ نُبُوَّت را بخلق فرستادند تا خلق آشنا شوند ، و همه بیگانگان ذرّه‌ای آشنایی نیافتند ؟ دریغا اگر ذرّه‌ای عشق از حضرت بفرستادندی ، همه بیگانگان آشنایی یافتندی ، وهمه بدیدندی که بیگانگان چگونه آشنایی یافتند ! دریغا مگر چنین می‌بایست تا جهانی غافل ازحقیقت خود دورمانند !!! مگر مصطفی ازاینجا گفت که

1 او USRPHA خدا B ‖ شکل ... داشت SRHA صنع وصفات‌او دارد B شکل وشبه اوآمد UP ‖ 2 نداشتی USRPHA نبودی B ‖ خبر USRPHA خبربشنوی B ‖ 6 هیچ نماند UP هیچ‌ماند SRA هیچ نآمد B خودنماند H ‖ 7 آن USPHBA با R ‖ اصل‌را چودر SBA اصل‌خود در H اصل را چه در UP اصل عشق در R ‖ 10 فرستادند SA فرستاد URPHB ‖ 11 نیافتند USPHA حاصل نشد RB ‖ بفرستادندی USHA فرو فرستادی RB بفرستادندی P ‖ 12 یافتندی RHB یافتند USPA ‖ وهمه ... دریغا USPA- RB دریغا H ‖ 13-12 مگر... مانند B ـ A مگر... وازحقیقت دورمانند UPS مگر ... واز ... مانندی H مگر ... از راز حقیقت ... مانند I مگر چنین بایست که از جهان غافل وازحقیقت خود دورمانند R ‖ 13-1 A ... U ـ M ‖

«لَوْ أرادَاللهُ أنْ یَغْفِرَ للعِبادِ لَما خَلَقَ إبلیسَ» اگر خواستی که بندگان اوجمله مُقرَّب باشند ابلیس را واسطه و حجاب درمیان نیاوردی.

(۲۷۸) دریغا! بجان مصطفی ای شنوندهٔ این کلمات که خلق پنداشته‌اند که اِنعام ومحبّت او با خلق از برای خلق است! نه، ازبرای خلق نیست بلکه از برای خود میکند که عاشق، چون عطایی دهد بمعشوقی وبا وی لطفی کند، آن لطف نه بمعشوق میکند که آن باعاشق خود میکند.. دریغا ازدست این کلمه! تو پنداری که محبّت خدا با مصطفی از برای مصطفی است؟ این محبّت با او ازبهر خود است. ازآن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: خدارا چندان ازعشق خود افتاده است که پروای هیچکس ندارد، و بهیچ کس اورا التفات نیست، و خلق پنداشته‌اند که او عاشق ایشانست! اگر خواهی از شیخ شبلی بشنو که وقتی در مناجات گفت: «بار خدایا کرا بودی؟ گفت: هیچکس را. گفت: کرایی؟ گفت: هیچکس را. گفت: کرا خواهی؟ گفت: هیچ کس را. اورا غَشی وبیهوشی پیدا آمد، واین‌بیتها دراین معنی با اومیگفت:

---

1 مقرب USPHA مغفور RB ‖ 2 حجاب USPHA حاجب B حاجت R ‖ درمیان USRPBA راه H ‖ 3 مصطفی SA مصطفی عربی URHB مصطفی عزیز P ‖ این . . . اند USPA پنداشته است RHB ‖ 4 باخلق USRPBA باحق H ‖ برای USPHA بهر RB ‖ 5 بمعشوقی USRPA معشوقرا B بمعشوق H ‖ 6 که آن USPHA بلکه RB ‖ عشق USRPBA ـ H ‖ دریغا USRPHA آه B ‖ 7 مصطفی است USRPHA محمدبود B ‖ محبت ... است H محبت با اوخود از ... است SA لطف از بهرخود بامحمد داشت RB محبت اوبا اواز ... است UP ‖ 8 آن . . . نشنیده‌ای USRPHA شبلی بشنو B ‖ 9 اورا URPHB خود اورا SA ‖ پنداشته‌اند USRPHA پندارند B ‖ 10 از . . . گفت UPHB از . . . گفتم SA ـ R ‖ 11 بودی USPHA بوده‌ای RB ‖ 11-12 گفت کرا . . . کس‌را USRPBA ـ H ‖ 12 آمد USPHA شد RB ‖ 13 او USRPHA وی B ‖ 1-13 A ... U ـ M ‖

گفتم که کرایی تو بدین زیبایی ای خالق ما که سرور و مولایی
گفتا که چنین سخن تو میفرمایی من خودخودرا که خودمنم یکتایی
عاشق نبود هر آنکه باشد رایی عاشق آنست که عاشقست یکجایی

(۲۷۹) دریغا محبّت خدا با مصطفی، هم محبّت خود باشد! چه میشنوی ای آنکه مطالعهٔ این کلمات میکنی؟! معلوم این بیچاره شده است که نگاه دارندهٔ این کلمات، ازحظّ و نصیب این کلمات، بی‌بهره نباشد زیرا که آنکس که محرم این کلمات نباشد، آن توفیق نیابد که خودرا با این کلمات دهد؛ وآنکس که فهم نکند ونداند، هم‌معذورباشد که ازموسی کامل‌تر نباشد هم‌بعلم‌وهم بنبوّت که سه‌کلمه‌ازخضر تحمّل‌نکرد. چه میشنوی ای گدای‌امّت محمّد که موسی‌حاصل سه‌کلمات اسرارنشد و تواین کلمات چگونه تحمّل میکنی؟! شکراین نعمت کی توانی کرد؟ درنگر که این‌سخن‌مرا کجا میکشد! «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِفَتاهُ لاأَبْرَحُ حَتّیٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ»

1 که سرور C ماوسرور USRPBA ماسرور H ‖ 2 تو USPBA که RH ‖ خود منم B منم USPA زیبدم RH ‖ 3 آنکه‌باشد رایی USPHBA که‌بود هرجایی R ‖ 4 دریغا ... باشد USPHBA ـ R ‖ 5 این USRPA برین B درین H ‖ 6 کلمات USPHA کلمات ونویسندهٔ این احوال RB ‖ بهره USPA نصیب RHB ‖ محرم USPHBA محروم R ‖ 7 با این . . . دهد USRPBA بدین مقام رساند واین کلمات‌خودرا مؤنس کند H ‖ وآنکس USRPHA وهرچه B ‖ 8 ونداند USPHA ـ RB ‖ که ... بنبوت USPHBA زیرا که . . . بنوت مقصود آن R ‖ 9 تحمل R حمل USPHBA ‖ نکرد USPHA نکرد ودرنیافت تا خضرباوی بگفت هان RB ‖ گدای USPHA ـ RB ‖ 9 کلمات اسرار نشد B حرکات اسرارنشود USPA اسرارنشد RH ‖ 10 چگونه تحمل میکنی RB حمل کنی USPA حمل‌می کنی H ‖ شکر ... کرد USPHA ای‌عزیز B شکر ... کردن R ‖ 10-11 درنگر ... میکشد USPA درنگر که سخن این بیچاره کجا میکشد B به‌بین که سخن . . . میکنند RH ‖ 11 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۶۰ ک ‖ 11-1 A ... U ـ M ‖

دریغا هرگز ندانسته‌ای این «بحرین» کدامست؟ مگر که دریای حقیقت «ص»، بحر بمکّه «کانَ علیه عَرشُ الرَّحمن حَیثُ لالَیلَ وَ لانهارَ» ندیده‌ای؟

(۲۸۰) باش تا از سفینهٔ دنیا که در دریای بشریّت است برون آیی، چون برون آمدی پای همّت برسرش زنی که «مالی ولِلدُّنیا وما لِلدُّنیا ولی». «حَتّی إذا رَکِبا فی السَّفینَةِ خَرَقَها» خود بیان این همه میکند.

(۲۸۱) ای دوست توخود هرگز نفس‌را نکشته‌ای با مخالفت کردن با او که «أُقتُلوا أنفُسَکُم». بچه؟ «بسُیُوفِ المُجاهَداتِ والمُخالَفات». «حتّی إذا لَقِیا غُلاماً» این‌باشد. چون‌این قَدر حاصل‌آمد، «وأمّا الجِدارُ فَکانَ لِغُلامَینِ یَتیمَینِ فی‌المَدینَةِ» روی نماید درشهرِ «أنا مَدینَةُ العِلمِ»؛ یتیمِ «ألَمْ یَجِدکَ یَتیماً فَآوی» این‌بیان باتو میکند؛ پس تا اکنون در ضلالت بودی؛ این ساعت، هدایت یابی که «وَ وَجَدَکَ ضالّاً فَهَدی». ضلالت مصطفی نه این بود که تو دانی، ضَلالت او عشق بود با خدا. این عشق خدا، حجابی شده بود میان او ومیان خدا! دریغا من کیستم که این‌سخن

1–2 مکر... حقیقت ص‌بحر...ندیده‌ای UP مکر... حقیقت‌حق ... ندیده‌ای SA یك‌بحر«یس والقرآن» است ودیگربحر «ص» که بمکه «حین‌لالیل ولانهار» باشد یعنی جوهرآدمی B مکر ... حقیقت‌کان ... الرحمن حیث لالیل ... ندیده‌ای H مکر ... حقیقت ص بحر بلکه کان ... ندیده‌ای R ‖ 3 سفینهٔ USPHBA شیفتهٔ R ‖ در ... است RB دریای‌بشریت USPHA ‖ 4 آمدی USRPHA آمده باشی B ‖ ولی USRPHA ولی‌همین معنی باشد B ‖ 4 - 5 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۸۱ ك ‖ 6 بامخالفت ... او USRPA وبه مخالفات‌با اوبوده‌ای HB ‖ 7 بچه ... المخالفات USRPHA بسیوف ... والمخالفات چون‌این اسرار تحمل‌کنی چون نفس را بکشته باشی این باشد که B ‖ 8 این... آمد USRPHA وچون این قدر این اسرار حاصل‌آمده B ‖ سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۸۲ ك ‖ 9-11 سورهٔ ۹۳ (الضحی) آیهٔ ۷، ۸ ك ‖ 9 بیان USRPHA سر B ‖ 11 عشق USRPHA عشق او B ‖ 1-12 دریغا ... میگویم USRPHA لابد ضلالت بود وچون برخاست همه هدایت بود «فهدی» ازین بود که مصطفی فرمود که B ‖ 1-12 A ... U- M ‖

میگویم ؟! «و إنّه لَیُغانُ علی قَلبی حَتّی أَستَغفِرَاللهَ فی الیَومِ واللّیلَةِ سَبعینَ مَرّةٍ» خود بیان این میکند. مرا چه گناه باشد؟ چون این غَینِ حجاب برداشته شود، «ضالّاً» نباشد، همه «فَهَدی» بود. «إنّ الّذینَ یُبایِعونَكَ إنّما یُبایِعونَ اللهَ یَدُاللهِ فوقَ أیدیهِم» اورا حاصل آید. اگر باورت نیست از خدا بشنو: در قصّهٔ یوسف در شأن عشق یعقوب که فرزندانش گفتند اورا: «إنّكَ لَفی ضَلالِكَ القَدیمِ»، اورا ملامت کردند؛ تو هنوز با عشق یوسفی. اگر اینجا ضلالت بمعنی دیگر باشد، «وَ وَجَدَكَ ضالّاً» جز عشق معنی دیگر ندارد.

(۲۸۲) این خود رفت؛ مقصود آن بود که گفتم که خدا جز عاشق خود نیست. پس گفتم که محبّت مصطفی هم محبّت خدای ـ عزّوعلا ـ بود مر خودرا. دریغا! این کلمه را گوش دار و بگوش جان بشنو: خدا مصطفی را دوست داشت. اورا از جملهٔ مکنونات و مخزونات نگاه داشت، و اورا از عالَمیان پوشیده داشت. مگر از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: همه عالم خدارا دانسته‌اند ولی نشناخته‌اند،

---

2 غین‌حجاب U عین‌حجاب SRPA غیرحجاب B غین‌وحجاب نیز H ‖ 3 بود USPA باشد RHB ‖ 3-4 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ۱۰م ‖ 4 اورا USPHBA ـ R ‖ 5 فرزندانش ... اورا URPHB ـ SA ‖ سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۹۵ ك ‖ 6 تو USRPHA و گفتند که تو B ‖ 6-7 اگر ... ندارد URPH اگر ... دارد SA لابدچون حقیقت خودنیابد درضلالت باشد وچون‌حقیقت خودیافت همه هدایت باشد ووجدك ضالا B ‖ 7 سورهٔ ۹۳ (الضحی) آیهٔ ۷ ك ‖ 9 پس USRPA دیگر HB ‖ 9-10 محبت ... دریغا URPH محبت ... بود خودرا دریغا SA تونیز باید که عاشق دیگری نباشی غرض آنك محبت خدا بامصطفی هم‌محبت خودش‌خدای-عزوجل-باشد B ‖ 10 وبگوش USRPHA داردار: خدای‌تعالی‌جز عاشق خودنیست چرا خطاب بامصطفی کرد که «حبیبی» ای‌عزیز بگوش B ‖ 11 مکنونات ومخزونات SA مکونات ومخلوقات RHB مکونات UP ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

امّا محمد را خود ندانسته‌اند و نشناخته‌اند؟ دریغا مگر که «مَن عَرَفَ نَفسَهُ فَقَد عَرَفَ رَبَّهُ» بدین کلمه نسبتی دارد؟

(۲۸۳) از عالم غیرت در گذر ای عزیز. آن عاشق دیوانه که تو اورا ابلیس خوانی دردنیا، خودندانی که درعالم الهی اورا بچه نام خوانند؟ اگر نام او بدانی، اورا بدان نام خواندن خودرا کافر دانی. دریغا چه میشنوی؟ این دیوانه خدارا دوست داشت؛ محکّ محبّت دانی که چه آمد؟ یکی بلا وقهر، و دیگر ملامت و مذلّت. گفتند: اگر دعویِ عشق ما میکنی، نشانی باید. محکّ بلا وقهر و ملامت و مذلّت، بروی عرض کردند؛ قبول کرد، درساعت، این دو محکّ گواهی دادند که نشان عشق صدقست. هرگز ندانی که چه میگویم! در عشق جفا بباید، و وفا بباید تا عاشق پختهٔ لطف وقهر معشوق شود؛ واگرنه، خام باشد وازوی چیزی نیاید.

(۲۸٤) دریغا کمال عشق‌را مقامی باشد ازمقامات عشق که اگر دشنام معشوق شنود، اورا خوشتر ازلطف دیگران آید؛ دشنام معشوق به از لطف دیگران داند؛

2 دارد USRPHA دارد یعنی هر که مصطفی را بدانستی خدایرا بشناختی هان B ‖ 3 گذر SRHBA گذرد P گذار U ‖ ای عزیز USPHA– B ای عزیز بدانکه R ‖ 4 خود ندانی USRPHA اماچه دانی B ‖ 4-6 اورا ... گفتند USRPHA وکسی اورا بدین نام خواندی که میگویند توآنرا کافر خواندی چه میشنوی؟ این دیوانه خدای –تعالی– اورا امتحان کرد ومحك محبت اواز خدای –تعالی– بلاوقهر وملامت آمد خدای –تعالی– گفت که B ‖ 7 وقهر ... ومذلت USRPA وقهر ومذلت وملامت H ‖ 8 ساعت USRPHA ساخت B ‖ 9 هرگز ... عاشق R هرگز ... عشق USPHA در عشق باید صفا ومهر ولطف معشوق به نزد عاشق B ‖ 10 پختهٔ ... واز USPHA یکسان باشد واگرنه چنین ندارد اوهنوز ازعشق چه خبردارد B پخته شود ... واز R ‖ وی‌چیزی نیاید USRPHA – B ‖ 11 عشق‌را A ... U معشوق‌را 1 ‖ 12 دیگران UP – SRHBA ‖ 12-1 A ... U – M ‖

وهر که نداند، او درراه عشق بیخبر باشد. مگراین بیت نشنیده‌ای؟

هجران تو خوشتر از وصال دیگران
مُنـکِر شدنت به از رضای دیگران

(۲۸۵) دریغا این سخن را چون قلب کنی و بازگردانی، جایی برسد که باید گفتن که دوستان او پروردهٔ لطف وقهر خدا باشند. هرروز هزار بار از شراب وصل، مست گردند و بعاقبت زیر لگد فِراقِ اوپست شوند. عاشق هنوز مریداست و مرید را بردرخت فراق کنند دراین عالم. مگر نشنیده‌ای که درآن عالم با جویندگان اوچه خطاب میکنند؟ این‌می گویند:

جویندهٔ ما بشهر در بسیارست | ای‌هر که مراجوید کارش‌زارست
بردرگه ما ز ده هزاران دارست | برهر داری سر مریدی زارست

(۲۸۶) هرروز اندهزاربار، درون جویندگان حضرت الهی جواب میدهد که ماخود میدانیم که معشوق ما باقهر وبلاست؛ امّا ما خودرا فدای بلای و قهر او

1 او USRPA او هنوز HB ‖ 3 رضای دیگران B رضای همه کس USRPA وصال دیگران H ‖ 4 دریغا ... گردانی USRPA این ... چون قبول کنی B دریغا ... سخن‌را قلب ... گردانی H ‖ جایی‌برسد SRPA بجایی برسی HB جایی‌نرسد U ‖ 5 خدا USRHBA او P ‖ روز USRPHA ازلطف وقهر B ‖ 6 زیراکد ... شوند SRPBA زیر لگدکوب . . شدند UH ‖ 7 دراین عالم SA عالم دنیا P ـ RHB آن‌عالم U ‖ آن SRPHBA این U ‖ 8 می گویند USHA می گوید B بشنو URP ‖ 9 در USPHBA ما R ‖ 10 زار USPA بار RHB ‖ 11 اند USRPHA ـ B ‖ الهی USRHBA الهی‌را P ‖ 11-12 جواب ... خود H جواب میدهند که خود USRPA فریادبرون می‌آید که B ‖ 12 میدانیم SRPA بدانیم B نمی‌دانیم RH ‖ معشوق ... ست USRPHA معشوقهٔ ما ... ست یابالطف وعنایت B ‖ اما ما USRPA اما تا B ما H ‖ قهراو SRHBA او UP ‖ 1-12 A ... U ـ M ‖

کرده‌ایم؛ ازو بلا وازما رضا، ازو قهر واز ما مهر. مگر که این ابیات از ایشان نشنیده‌ای بجواب:

معشوقِ بلاجوی ستمگر دارم — وزآب دو دیده آستین تر دارم
جانم بَبَرَد این‌هوس که درسر دارم — من عاقبت کار خود از بر دارم

(۲۸۷) زهی عشق که گفت: ما درد ابدی را اختیار کردیم، و رحمت و لطف را نصیب دیگران کردیم! هرروز صد هزار درد پیاپی، آن مهجور نوش میکند؛ واین بانگ میدارد:

عاشقان‌را جام‌ِمی با خُمّ می همسنگ ده
هر کسی را درنوا ودرخور فرهنگ ده

زهی جوانمرد!

(۲۸۸) دریغا مگر منصورِ حلّاج ازاینجا گفت: «ما صَحَّتِ الفُتُوَّةُ إلّا لِأَحمَدَ وإبلیسَ»! دریغا چه میشنوی؟ گفت: جوانمردی، دو کس‌را مسلّم بود: احمد را و ابلیس را. جوانمرد و مردِ رسیده، این دو آمدند؛ دیگران، خود جز اطفال راه نیامدند.

---

2 بجواب USPA ـ RHB ‖ 3 جوی USPHBA خوی R ‖ 5 گفت ... کردیم SRPA گفت مادرد ازل وابد اختیار کردیم B گفتند ما ازو درد اختیار کرده‌ایم H ‖ 6 کردیم SRPBA کرد H ‖ 8 با SRPBA یا H ‖ 9 کسی‌را ... خور SPHBA کسی‌را درنواز ودرخور I یکی ... خورش R ‖ 10 زهی جوانمرد RPHB ـ SA ‖ 11 دریغا مگر SRPHA مگر قطب العارفین حسین B ‖ الفتوة SPHBA الفتوة لاحد R ‖ 12 دریغا چه‌میشنوی SRPHA ـ B ‖ بود SRPHA آمد B ‖ 13 جوانمرد ... جز SA جوانمرد ومرد رسید ... دیگران جز B جوانمرد ... آمده‌اند H جوانمرد ومردبالغ و رسیده بکمال، این‌دونادرهٔ وجود آمدند دیگران جز P چون‌هردورسیده این‌دو کس‌آمدند ... جز R ‖ 14-5 SRPHBA - U ‖ 14-1 SRPHBA - M ‖

(۲۸۹) این جوانمرد ، ابلیس ، می گوید : اگر دیگران ازسیلی میگریزند، ما آنرا بر گردن خود گیریم :

از عشق تو ای صنم غمم برغم باد   سودای توأم مقیم دم بردم باد
با آتش عشق تو دلم مُحکم باد   عشقی که نه اصلیست اصلش کم باد

گفت : مارا چون معشوق اهل یادگار خود کرد ، اگر گلیم، سیاه بود واگر سفید هردو یکی باشد ؛ و هر که این فرق داند ، درعشق هنوز خام است . ازدست دوست ، چه عسل چه زهر ، چه شکر چه حَنظَل ، چه لطف چه قهر . آنکس که عاشق لطف بوَد یا عاشق قهر ، او عاشق خود باشد نه عاشق معشوق . دریغا چون سلطان ، قبا و کلاهِ خاصّ ، کسی‌را دهد این بس باشد ؛ باقی درحساب عاشقان نیست . دریغا بااو گفتند که گلیمِ سیاهِ لعنتی ، چرا ازدوش نیندازی ؟ گفت :

می نفروشم گلیم و می نفروشم   گر بفروشم برهنه ماند دوشم

2-1 این ... گیریم P این ... میگریزند برمانه که خود ما آن بر گیریم SA ابلیس گفت : الهی اگر دیگران وطفلان از سیلی تو می گریزند من نه که آنرا از محبت بر گیرم ودایم این بیتها میگویم B مانه که ماخود آنرا بر گیریم H این... میگریزند برمازن که خودبر گیریم R ‖ 3 دم‌بردم SA دم‌دردم HB ودَدم مم P هم دردم R ‖ 4 تو ... اصلش SA این‌دلم ... نه‌قاتلست وصلش B این ... نه‌قاتلست اصلش RPH ‖ 5 معشوق SPHBA عشق R ‖ 6-5 اگر . . . هر SRHA اگر مارا گلیمی سیاه داد واگر سفید نزد عاشق همه B گلیم سیاه و سفید هر P ‖ 6 دویکی باشد RH دویکی SA دویکسان باشد B دویکی بود P ‖ داند SPHBA کند وبلا وملامت ولطف وعنایت دوحال شناسد R ‖ خام‌است SPHBA خامست وازعشق هیچ خبرندارد R ‖ ازدست R وقلبتان ازدست SPA از HB ‖ 7 آنکس که SPHBA آنکه R ‖ 8 بود ... باشد SRPHA باشد وعاشق قهر نباشد اوهنوز عاشق‌خود باشد وخود پرست‌باشد B ‖ 9 خاص SRPBA خاصِ خود H ‖ 10 لعنتی SPBA لعنت H لعبتی R ‖ 11-1 SRPHBA ـ UM ‖

(۲۹۰) ای دوست دانی درد او ازچیست؟ درد او از آنست که اوّل، خازن بهشت بود؛ وازجملهٔ مُقَرَّبان بود. از آن مقام بامقام دنیا آمد، وخازنی دنیا ودوزخ اورا منشوری بازداد؛ ازاین درد گوید:

این جَور نگر که بامن مسکین کرد
خودخواند وخودم براندو دردم زین کرد

دریغا دانی که چه گفت؟ گفت که چندین هزار سال معتکف کوی معشوق بودم؛ چون قبولم کرد، نصیب من ازو رَدّ آمد. دریغا چه میشنوی! گفت: چون برمنش رحمت آمد، مرا لعنت کرد که «وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِى إِلى يَوْمِ الدِّين».

(۲۹۱) باش تا بر «یایِ» «و نَفَخْتُ فيه مِنْ رُوحى» گذر کنی؛ آنگاه «یایِ» «يس وَ الْقُرآنِ الْحَكيمِ» باتو بگوید که یایِ «لَعْنَتى» با ابلیس‌چه میکند؛ ویایِ «كهيعص» باتو بگوید که کاف «سَلامٌ عَلَيْكَ أَيُّها النَّبِىُّ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُه» با محمّد چه میکند. بجلال قدر لم‌یزل که از ازل تا ابد، کافِ صِلَتِ «سلامٌ علَيك»

1 اول SRPHA او B ‖ 2 با SPHBA به R ‖ 2-3 خازنی ... داد SHA وبه‌خازنی ... دادند PB خازنی ... بدومنشور دارد R ‖ 3 گوید SPHBA می گوید R ‖ 4 با SBA بر RPH ‖ 5 خواند ... زین SRPHA خواندم وخود راند وزدم برون B ‖ 6 گفت که ... سال H گفت ... سال SPA میگوید ... سالست که B گفت ... سالست که R ‖ 6-7 معشوق ... رد SPA معشوقم ... درآمد RB معشوق ... قبول مرا کرد رد کردن نصیب ... درآمد H ‖ 7 دریغا SRPHA- B ‖ 8 مرا لعنت SA مرا بلعنت RB عوض رحمت لعنت PH ‖ سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۷۸ ك ‖ 9 بریای SHA بدریای B برای P برتای R ‖ سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۲۹، ۷۲ ك ‖ یای CI - SRPHA این هردورا بدانی B ‖ 10 سورهٔ ۳۸ (یس) آیهٔ ۱ ك ‖ با ... بگوید RPH با ... میکند وباکاف کهیعص باتو چه بگوید SA وی لعنتی «یس» باتو بگوید B ‖ 11-12 که ... میکند SRPA «سلام ... وبرکاته» به‌بین که محبت بامصطفی چه‌میگوید B که بایاء «سلام ... میکند H ‖ 12-1 SRPHBA- UM ‖

وتاىِ وَصلَتِ «صٓ والقرآن» ازمحمّد یك لحظه خالى نبود ونباشد، وياى «لَعنَتى» با ابليس همچنين. چگوبی اگر کسی‌را قُوت وغذا باز گيرى زنده بماند، ووجودش بجاى تواند بود؟

(۲۹۲) دريغا اى‌دوست ازكلمهٔ «آلمٓر» چه فهم كرده‌اى؟ بشنو: ميم «آلمٓر» مَشرَب محمّد است، ووراى «آلمٓر» مَشرب ابليس. بعزّتش که هرگز خداوند بى واسطه نگويد كه چنين كن؛ او هيچ كارى نكند. اگر «وَ ما يَنطِقُ عَنِ الهَوى» درحقّ مصطفى دانسته‌اى ممكن باشد كه‌اين سخن نيز بدانى «لَقَدْ كانَ فى قِصَصِهِم عِبرَةٌ لِأُولى الأَلباب». از عِبرتها يكى اين آمد كه ابن‌يامين در درون پرده با قومى كه درون پرده بودند، دانستند كه او دزدى نكرد؛ امّا يوسف اورا گفت: بيرون پرده، چنين خبرده كه من دزدم.

1-12 کاف ... والقرآن R کاف سلام‌علیك ویای وصلت SHA کاف وصلت ... ویای وصلت ص والقرآن PB ‖ 1 لحظه SRPBA ساعت H ‖ نبود و RPB ـ SA نبوده‌است و H ‖ 1-2 ویای ... اگر SHA نیز یای لعنتی وصلت‌باشد باخدای ـتعالی‌ـ «یس والقرآن الحکیم» ویای لعنتی این هر دورابخود وصلت کرده است دریغا B ویای لعنتی از ابلیس ... اگر RP ‖ 2 قوت ... بماند SRPA که‌غذا وقوت ازوی باز گیرند که زنده ماندیانه HB ‖ 2-3 ووجودش ... بود SPA وخودش ... بود R ووجودش بجای بماند یانی B ووجودش ... تواند باشد H ‖ 4 بشنو SRPA نیك بشنو HB ‖ 5 - 6 بعزتش ... اگر RH بعزتش ... نکند SA هرگز کسی بی‌واسطه کاری کند؟ نی‌چون خداوند گوید که چنین کن چنانك فرماید بکند این‌باشد B بعزتش که ... خداوند تابی ... اگر P ‖ 6 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۳ ك ‖ 7-8 دانسته‌ای ... آمد که SRPA این‌قصه خداوند آن دل دانند مانندآنك B آمده است ممکن ... آمد که H ‖ سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۱۱۱ ك ‖ 8 پرده‌با SRPA پرده بودبا B خود دانست‌با H ‖ 9 دانستند که او SRBA دانست که او P ـ H ‖ نکرد SRPHA نکرده است B ‖ 1-10 SRPHBA ـ UM ‖

(۲۹۳) دریغا چنانکه جبریل ومیکائیل وفریشتگان دیگر درغیب می‌شنیدند که «اُسْجُدُوا لِآدَمَ»، در غیبِ غَیبِ عالَمِ الغیب و الشّهادة باز او گفت: «لا تَسْجُدْ لِغَیرِی» دریغا چه میشنوی:

از حالم اگر عالمیان بیخبرند
از عالمم آن بس که حالم دانی

پس در علانیَت، اورا گویند: «اُسْجُدُوا لِآدَمَ»؛ و در سِرّ، با او گفت که ای ابلیس بگو که «أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِیناً»؟ این خود نوعی دیگراست.

(۲۹۴) امّا هرگز دانسته‌ای که خدا را دو نامست: یکی «اَلرَّحْمنُ الرَّحِیم»، و دیگر «الجبّارُ المُتَکَبِّر»؟ از صفت جبّاریّت، ابلیس را در وجود آورد؛ واز صفت رحمانیّت، محمّد را. پس صفت رحمت، غذای احمد آمد؛ و صفت قهر وغضب، غذای ابلیس.

(۲۹۵) ای دوست «لَعنَتی إلی یوم الدّین» گفته است؛ چون روز دین باشد

---

1 دریغا SRPHA– B ‖ دیگر در غیب می‌شنیدند SRA دیگر می‌شنیدند B دیگر از غیبت بشنیدند H دیگررا درغیب میگفتند P ‖ 2 سورهٔ ۷ (الاعراف) ۲۰ (طه) آیهٔ ۱۱ك ۱۱۶ ك ‖ 3-2 در ... میشنوی SA اما درغیب الغیب باابلیس میگفت: لاتسجد لغیری B درغیب با او ... میشنوی H در درون غیب ... با او گفت ... میشنوی P درغیبت غیب باز میگفتند: لاتسجدوا لغیری ... میشنوی R ‖ 4 آن SRPBA او H ‖ دانی I تودانی A ... U ‖ 5 اوراگوید SRPA وآشکارا باملایکه گفت B اورا گویند H ‖ 6-5 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۶۱ ك ‖ 5 سر با او گفت SRPA سروپنهان با ابلیس گفت B سر ... گویند H ‖ 6 نوعی دیگراست SRPHA رفت B ‖ 9-8 ابلیس‌را ... محمد را SRPHA ابلیس ... آمد ... محمد B ‖ 11 ای‌دوست SRPHA اگر غذای رحمت ازاحمد بازگیرند سبب‌موت باشد واگرغذای جباریت ازابلیس گیرند نیز سبب موت اوباشد B ‖ سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۷۸ ك ‖ باشد SRPHA باشد هریکی‌بدین ومذهب یکی‌باشد مانند فرشتگان وسجود بآدم‌گفت: چون تو در آن‌روز دین دیگرطلبی بلعنتی وروزدین B ‖ 11-1 SRPHBA– UM ‖

نه‌این دینِ دنیا را میخواهد ، دین آخرتی میگوید که درآن دین ، کم‌زنی باشد وملّتِ یگانگی دین ایشان باشد ؛ و در این دنیا این ، کفر باشد ؛ امّا در راه سالکان ودردین ایشان ، چه کفر چه ایمان هردو یکی باشد . یوسف عامری گفت :

در کوی خرابات چه درویش وچه شاه
در راه یگانگی چه طاعت چه گناه
بر کنگرهٔ عرش چه خورشید چه ماه
رخسار قلندری چه روشن چه سیاه

(۲۹۶) هر کس در این معنی راه نبرد ، ابلیس داعی است در راه ؛ و لیکن دعوت میکند ازو ، و مصطفی دعوت میکند بدو . ابلیس را بدربانی حضرت عزّت فرو داشتند و گفتند ؛ تو عاشق مایی ، غیرت بر درگاه ما وبیگانگان از حضرت ما بازدار ، واین ندا میکن :

معشوق ، مرا گفت نشین بر در من
مگذار درون آنکه ندارد سر من

1 دین ... میگوید SRPBA بلکه دین ... میخواهد H ‖ 2-3 این ... ایشان SRHA این‌نوع کفر... راه دین‌سالکان PB ‖ 3 باشد SRPHA باشد ازبرای‌آنك نزد عاشق فرق نباشد شیخ B ‖ 6-7 چه PHB وچه SRA ‖ 8 هر ... معنی SRA هر کسی درین معنی B دریغا هر کسی درین حدیث PH ‖ راه SPHA راه خدا B راه او R ‖ لیکن SRHBA لکن P ‖ 9 بدو RPHB باو SA ‖ 11 باز دار SA خود بازداشت و گفت بیگانگان‌را ازحضرت ما بازمیدار B فرو ... ماست مگذار درون خانهٔ ما بیگانگان را باز دار PH بداشتند . . . ما بکاردار و بیگانگان را از درگاه ما بازدار R ‖ 12 - 13 نشین . . . ندارد B شو . . . درآید SA نشین . . . درون که کس ندارد RPH ‖ 1 - 13 UM ـ SRPHBA ‖

آنکس که مرا خواهد گو: بیخودباش
این، درُخورِ کس نیست مگر درخورِ من

(۲۹۷) ای دریغا گناه ابلیس عشق او آمد باخدا! و گناه مصطفی دانی که چه آمد؟ عشق خدا آمد با او: یعنی عاشق شدن ابلیس خدا را، گناه او آمد؛ و عاشق شدن خدا پیغامبر را، گناه او آمد که «لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ» این سخن را نشان شده است. جهانی باید تا ذرّه‌ای از این ذنب و گناه، اورا نصیبی دهند که عبارت از آن امانت آمد، وبر آدم و آدم صفتان بخش کردند؛ وبا این همه جز این، چه گفتند که «ظَلُوماً جَهُولاً». ذرّه‌ای از این گناه جهانی را کفر آمد؛ امّا همگیِ این گناه بر روح مصطفی نهادند،

(۲۹۸) دریغا عذر این گناه از برای او خود بخواست که «لِیَغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ ما تَأَخَّرَ»! دریغا که اگر ذرّه‌ای ازاین گناه بر کونین و عالمین نهادندی، همگیِ ایشان برقم فنا مخصوص شدندی! مگر که ابوبکر ازاینجا گفت ای کاشکی من گناه و سهو محمّد بودمی! دریغا ایاز گفت: در خدمت سلطان هیچ

1 آنکس SRPHA هر کس B ‖ 2 مگر I و آن SRPHBA ‖ 3 ای دریغا SRPHA ای عزیز B ‖ گناه ابلیس RPH گناه ابلیس آن بود که عاشق خدا B ذنب ابلیس SA ‖ 3-4 و گناه ... یعنی SRPHA اما ذنب ذات مصطفی ازآن آمد که خدای ـتعالی ـ عاشق محمد آمد یعنی B ‖ 4-5 او . . او ابلیس . . . مصطفی SRPHA B ‖ 5 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ۲ م ‖ 7 دهند RPB دهد SHA ‖ وبر SRPHA ذره‌ای ازین ذره به B ‖ 7-8 وبا . . . گفتند SRHA احوال ایشان این آمد B خلعت او این آمد P ‖ 8 سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) آیهٔ ۷۲م ‖ 9 همگی SRHA جملهٔ PB ‖ 10 دریغا ... بخواست SPHA عذر این گناه خود بخودی خود بازخواست B دریغا ... اوخود ذنب بخواست R ‖ 10-11 (5) ‖ 11 دریغا SRPHA ـ B ‖ عالمین SRPBA عالمیان H ‖ 13 کاشکی . . . سهو RP کاشکی من از ... سهو SA کاچکی من ... سهو B کاشکی من آن سهو وذنب H ‖ 13-1 SRPHBA ـ UM ‖

گناه چنان نمیدانم که مرا برتخت مملکت می‌نشاند، وآنگاه او زیر تخت من می‌نشیند و میگوید: ای آنکه عشق ما از تو مراد یافته است! ای آنکه وجود تو مملکت حضرت ما گشته است! ای آنکه وجود ما از وجود تو زیبایی یافته است! ای ما ازتو وای تو ازما!

(۲۹۹) دریغا نمی‌یارم گفتن! مگر که شریعت را ندیده‌ای که نگاهبان شده است بر آنها که از ربوبیّت سخنی گویند؟ هر که از ربوبیّت سخن گوید در ساعت شریعت، خونش بریزد؛ امّا چه دانی که در حقیقتّ، با او چه میکنند! محمود گفت: لشکر خودرا که هرچه خواهید که میگویید از من و از مملکت من، گویید؛ امّا از ایاز، هیچ مگویید! ایاز را بمن بگذارید. درآن حالت هرچه از محمود گفتندی، خلعت یافتندی؛ و هرچه از ایاز گفتندی، غیرت محمود دمار از وجودشان برآوردی.

(۳۰۰) دریغا چه میگویم! اگر چنانکه دانسته‌ای که مجنون لیلی‌را چه‌بود ولیلی‌مجنون‌را چه، ومحمود ایازرا چه‌بود وایاز محمود راچه در دنیا پس، ممکن باشد که بدانی که محمّد مرخدا را چه بود و چیست، و احد مراحمد را چه بوده

1 چنان SRPHA سخت‌تر ازآن B ‖ من SPHBA- R ‖ 2 نشیند SRPBA ایستد H ‖ 2-3 ای ... است SRHA - B ای ... مملکت ما گشته است P ‖ 3 زیبایی SRBA مراد PH ‖ 5 دریغا ... گفتن SRPHA- B ‖ 6 گویند . . . ربوبیت SRBA می گویند PH ‖ سخن گوید SRBA سخنی میگویند H که P ‖ 7 محمود SPHBA سلطان محمود R ‖ 8 گفت : لشکرخودرا PB گفت SRHA ‖ 9 ایاز ... بگذارید SRA ایاز ونازاوهیچ مگویید اورا بمن‌وا گذارید B ایاز وناز اوهیچ مگوئید اورا بمن بگذارید PH ‖ 11 شان HB او SRPA ‖ 12 دریغا ... دانسته‌ای SRPHA چه میشنوی؟ دانی B ‖ 13 دردنیا پس SRHA بود B دردنیا P ‖ 14 چه‌بود SPHBA چه‌بود وچه‌باشد R ‖ واحد مرا SRPHA احد با B ‖ 1-14 SRPHBA - UM ‖

استوچیست . پس احدرا با احمد سِرّیست که مصطفی -صلعم- باآن سِرّ همچون ایاز بامحمود . آن ذنب می‌دید ، ودر این ذنبْ مُستَغفِر می‌بود . دریغا « وَ وَضَعْنا عَنكَ وِزْرَكَ الّذی أَنْقَضَ ظَهرَكَ » این ذنب را بیان میکند ؛ واز این ذنب ، کمال و رفعت یافته است . « وَ رَفَعْنا لَكَ ذِكْرَكَ » این ذنب ، سود و نفع آمد ؛ و مزید راه که « إنَّ اللهَ لَيَنفَعُ العبدَ بِذَنبِه » . دریغا « سُبْحانَ الّذی أَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَيْلاً » بیان‌میکند که محمود با ایاز میگوید که « لَوْ لَم تُذْنِبُوا لَذَهَبَ اللهُ بِكُمْ وَ لَجاءَ اللهُ بِقَومٍ يُذْنِبونَ فَيَسْتَغْفِرُونَ فَيَغْفِرُ اللهُ لَهُم وَيُدْخِلَهُمُ الجَنَّةَ » میگوید : اگر این گناهکاران نبودندی ، گناهکاران دیگر بایستندی تا این ذنب برجای داشتندی . ترك این گناه ، کفر باشد ؛ وفرمان این گناه ، طاعت .

(۳۰۱) دریغا دراین جنّت قدس که گفتم ، یکماه این بیچاره را بداشتند چنانکه خلق پنداشتند که مرا موت حاصل شده است . پس با کراهی تمام ، مرا

1 است وچیست SPBA- RH ‖ 1-2 مصطفی ... دریغا SPHA آن سرمانند ایازبود بامحمود که ایاز گفت : هیچ ذنب بدتراز آن نمی‌بینم که سلطان مرابرتخت مملکت می‌نشاند وخود از دور می‌نشیند ومصطفی درآن ذنب استغفار میطلبد که B مصطفی ... محمود ذنب ... مستغفربود دریغا R ‖ 2-3 سورهٔ ۹٤ (الشرح) آیهٔ ۲ك ‖ 3 این ... ذنب SRHA ذنب مصطفی این‌بود که تا بشك‌نیفتی ونگویی که گناه مصطفی در وجود آمده است واین خطایی عظیم و کفر باشد و بواسطهٔ آن ذنب که گفتیم B این . . . واین ذنب P ‖ 4 سورهٔ ۹٤ (الشرح) آیهٔ ٤ك ‖ این SA آن RPHB ‖ آمد SRPHA یافت B ‖ راه SPA راه او شد RHB ‖ 5 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۱ ك ‖ بیان SRPHA خود بیان B ‖ 7-8 این ... داشتندی I این گناه نبودی ... داشتندی SRBA گناه مانبودی بایستندی ترك این ذنب رابجا دانستندی H گناهکاران دیگر را بیاوردمی تا گناه کردندی ومذهب آن گناه گرفتندی P ‖ 9 این SRHBA بدون این P ‖ 10 یکماه SHBA یکبار RP ‖ 10- 11 بداشتند ... پنداشتندSPA بداشتندی... پنداشتندیRHB ‖ 11 شده SRA آمدهPHB ‖ 1-11 SRPHBA- UM ‖

بمقامی فرستادند که مدّتی دیگر در آن مقام بودم؛ دراین مقام دوّم، ذنبی ازمن در وجود آمد که عقوبت آن گناه، روزگاری چند بینی که من ازبهر این ذنب کشته شوم. چه گویی آنکس که عاشق را مانع باشد از رسیدن بمعشوق، ببین که چه بلا آید اورا !!! دراین معنی این بیچاره را دردی افتاده است با او که نمیدانم که هرگز درمان یابد یانه ؟! هرگز دیده‌ای که کسی دو معشوق دارد، و با این همه خودرا نگاه باید داشت که اگر با معشوقی بود آن دیگر خونش بریزد و اگر با دیگری همچنین ؟

(۳۰۲) دریغا مگر هرگز عاشق خدا ومصطفی نبوده‌ای، وآنگاه دراین‌میانه ابلیس ترا وسوسه نکرده است، واز دست اواین بیتها نگفته‌ای ؟!

در مکر سر زلف تو بیچاره شدیم
در قهر دو چشم شوخت آواره شدیم
از ناپاکی بطبع خون خواره شدیم
ما نیز کنون بطبع غم خواره شدیم

---

1 بمقامی SA بدین مقام کون ومکان PB بمقام دیگر H بدین مقام R ‖ فرستادند SRPHA فرستاده‌اند B ‖ بودم SRHA بمان PB ‖ 2 عقوبت SPHBA عاقبت R ‖ گناه RPH- SBA ‖ این SA آن RPHB ‖ 3 آنکس ... ببین SA آنکس ... از معشوق منع کند واز ... بینی B آنکس که درعشق مانعی‌باشد از ... ببین RH آنکس راکه مانع عاشق باشد از ... بنگر P ‖ 4 آید SPHBA آمد R ‖ 5 یابد SRBA یابم H پذیرد P ‖ دیده‌ای که کسی SRPHA دیدی که عاشق B ‖ همه SRPA هردو HB ‖ 6-7 باید... همچنین P باید ... واگر با آن دیگرباشد همچنین SA داردچنانك اگربا اوباشد دیگری‌را خوش‌باشد واگربا این‌دیگر همچنین بااین هردوبرنیاید B باید که اگربااو شدخونش ... بااین‌باشدآن‌دیگرهمچنین H ‖ 8 دراین‌میانه SPHBA درمیان R ‖ 10 مکر... بیچاره SRPBA فکر... دیوانه H ‖ 13 کنون‌بطبع SPHBA بطبع‌خویش R ‖ 13-1 SRPHBA- UM ‖

اگر این درد را درمان، اوباشد چه گویی درمان یابد یانه؟ هر که را درعالَمِ ابلیس رنجور ونیم کشته کنند، درعالمِ محمّد اورا بشفا حاصل آرند؛ زیرا که کفر، رقم فنادارد؛ و ایمان، رقم بقا؛ تا فنا نباشد، بقا نیابد. هرچند که فنا دراین راه بیشتر؛ بقا دراین راه کامل‌تر. ازفنا وبقا این بیتها بیان میکنند:

گرخال‌وخد وچشم تو کافر باشد این جان و دلم درو مُجاور باشد
شرطی کن اگر زلف تو بیداد کند ما را صنما لب تو داور باشد

(۳۰۳) ای دوست مقامی هست که تا سالك در آن مقام باشد درخطر باشد که «اَلمُخلِصُونَ عَلی خَطَرٍ عَظِیم» این معنی باشد؛ آنرا مقام هوا وآرزو توان خواند. نه باتو گفتم که هوای‌جان، نفس‌است؟ تا ازاین‌عالمِ هوا رخت بیخودی وبی‌آرزویی بصحرای الهی نیاری، از خوف نجات نتوانی یافت «واَمّا مَنْ خافَ مقامَ رَبِّه ونَهَی

1 اکر ... عالم SA هر کرا درمان‌یابد یانه دانی که ابلیس کیست؛ ابلیس نظر دوبینی‌است وهر کرا B اکر ... درمان یابد ... عالم RPH ‖ 2 ونیم . . . آرند SA و کشته کند درعالم احدیت شفا یابد B و کشته ... آرند H رنجور ... شفا حاصل آید P سرو کشته ... آرند R ‖ 2-3 کفر ... نیابد SRPA کفر ودوبینی رقم فنادارد و وحدت وایمان ... فنانشوی بقا و وحدت نیابی B کفر ... نیاید H ‖ 4 دراین راه کامل‌تر ازفنا و SRPHA کاملتر B ‖ میکند SRPHA میگوید B ‖ 5 خال ... کافر SPHA نه‌خط وخال وچشم کافر B کعبهٔ ماروی چو خاور R ‖ باشد SRHBA باشند P ‖ 6 شرطی . . . کند SA کز زلف توبیداد کند جانم B شرط آن کن که اگرتو بیداد کنی PH شرط است که کر زلف تو بیداد کند R ‖ 7 ای دوست PRHB دوست عزیز SA ‖ تا SHA- RPB ‖ در SRPA بر HB ‖ 8-9 آنرا جان RP آنرا مقام بایدبست وهوا توان ... جان SA آنرا مقام تست وهوای جان‌توان ... جان B اورا مقام ومراتب نتوان خواندن‌نه ... جان H ‖ 9 نفس‌است SRPHA نفس است که «من اتخذ الهه هواه» B نفس تست IC ‖ آرزویی RPB بایستی SHA ‖ 10 خوف HB خود SRPA ‖ نتوانی یافت SRPHA نیابی B ‖ 10 - 1 سورهٔ ۷۹ (النازعات) آیهٔ ۴۰ ك ‖ 10-1 SRPHBA -UM ‖

النَّفسَ عَنِ الهَوی» . گفت : هر که قَدَم از عالمِ هوا بدرنهاد ؛ قدم دربهشت نهاد ؛ پس در این بهشت جز خدا دیگر کس نباشد. شیخ شبلی مگر از اینجا گفت که «مافِی الجَنَّةِ أَحَدُ سِوی اللهِ » .

(۳۰٤) شیخ سیاوش با ما گفت : امشب مصطفی را بخواب دیدم که از در ، درآمد و گفت : عین القضاة ما را بگوی که ما هنوز ساکن سرای سکونت الهی نشده‌ایم ؛ تویك چندی صبر کن ؛ وبا صبر موافقت کن تاوقت آن آید که همه قُرب باشد مارا بی بُعد ، وهمه وصال باشد بی فِراق . چون این خواب ازبهر ماحکایت کرد ، صبر این بیچاره از صبر بنالید ؛ و همگی در گفتن این بیتها مستغرق شدم . چون نگاه کردم ، مصطفی‌را دیدم که از در درآمد و گفت : آنچه باشیخ سیاوش گفته بودم شیخ سیاوش دربیداری‌طاقت نداشت . ازنورمصطفی نصیبی شعله بزد ؛ وازآن نصیب ، ذرّه‌ای بروآمد ؛ درساعت سوخته شد . خلق می‌پندارند که سحر وشَعْبَده است .

(۳۰۵) دریغا جایی که مصطفی با محبّان خدا جمع آید ! چون منی وچون توی آنجا طاقت چون آرد ؟ اکنون آنچه این بیچاره را با مصطفی رفت شمّه‌ای

1 بهشت SRPHA بهشت جاودان B ‖ 2 دیگر SRPBA ـ H ‖ نباشد SRPHA نباشد که «ان‌الله تعالی جنة لیس‌فیها حور ولاقصور ولالبن ولاعسل» B ‖ 3 الله SRPHA الله یعنی در بهشت جز خدای ـتعالی ـ دیگر کس نیست B ‖ 5 بگوی SRA بگو PHB ‖ سکونت PHB سکوت SA سلوت R ‖ 6 نشده‌ایم تو SHBA شده‌ایم تو P نشده R ‖ کن SRPHA نمای B ‖ 7 وصال SRHBA وصالش P ‖ کرد SPHBA فرمود R ‖ 8 و همگی ... شدم SPHA وهمگی . . . شد B ـ R وهمگی . . . بیتها که خواهد آمدن مستغرق شد I ‖ 9 گفته بودم SRHA گفتم PB ‖ 10 شیخ سیاوش SRPHA ـ B ‖ بزد SRPHA برزد B ‖ 13 آنجا . . . آرد SA طاقت ندارد B کجا طاقت دارد H طاقت ندارد آنجا چون دارد P آنجا . . . دارند I طاقت چون دارد R ‖ رفت A ... S رفته I ‖ 13-1 SRPHBA ـ UM ‖



مینیاتوری از قرن دهم هجری نسخهٔ خطی پاریس Sup. Pers.
بشمارهٔ ۱۵۵۹ صفحهٔ ۱۰۶

ازآن، از شما دریغ ندادم. دریغا ای محبّانِ من هر که مُستَمِع این بیتها آمد، امیدوارم که ازآنها باشد که «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللّٰهَ». خلعتی به ازاین خواهی که در مَحْفِل محمّد از زبان من این بیتها بشنوی؟ اگر روزی گویی: خداوندا از آنچه آن بیچاره را دادی، نصیبی ما را نیز کرامت کن. چه گویی؟ ما روا داریم چنانکه امروز بگفتن ازشما دریغ نداشتیم، فردا از عمل وحقیقت آن دریغ نداریم، ای‌دوست عمل برزبان راندن دیگر بود، وعمل‌دیدن دیگر، وعمل خوردن دیگر. اکنون این بیتهارا گوش‌دار تا تونیز حلولی شوی تا باشد که‌آنچه با ما خواهند کردن تو را نصیبی بود. تو پنداری که قتل در راه خدا بلا آمد یا بلا باشد؟ نه قتل درراه ما جان‌آمد. چگویی کس دوست ندارد که جانش دهند؟!

(۳۰۶) دریغا آن روز که سرور عاشقان، و پیشوای عارفان حسین منصور را بر دار کردند، شبلی گفت: آن‌شب مرا باخدا مناجات افتاد، گفتم: «إلهی إلی مَتی تَقْتُلُ الْمُحِبّینَ؟ قالَ اللّٰهُ تعالی: إلی أَنْ أَجِدَ الدِّیَةَ. قُلْتُ: یارَبُّ وَمادِیَتُکَ؟

1 ازآن ازشما RPB ـ SA ازشما H || 2 سورهٔ ٤٨ (الفتح) آیهٔ ۱۰ م || 3 محمد SRPBA محمدی H || بیتها SRPHA سخنها B || 4 ازآنچه آن SPA از آنچه این RB آنچه این H || کن SPHBA فرمای R || 5 داریم SA نداریم B دارم H دادیم نەروانه دادیم P دادیم R || 5-6 عمل ... نداریم SA علم وحقیقت ... ندارم PB عمل ... ندارم RH || 6 ای دوست SRBA ـ H آری دوست P || برزبان راندن SRPBA بزبان گفتن H || بود SPBA باشد RH || 7 بیتها SRPHA سخنها B || شوی SRPHA نشوی B || 8 کردن تورا نصیبی‌بود SA داد و کردن ترا نیزنصیبی دهند B کردن‌ترا نیزنصیبی دهند RH دادو کرد وترا نصیبی‌دهند P || 8-9 بلا ... آمد SA بلا ... است B اندوه‌آمد ... درراه ماجاه‌آمد H بلاباشد نه‌قتل ... بخشیدن جان‌آمد P بلا ... راه ماجان آمد R || 9 کس SRPHA کسی B || 11 بردار کردند شبلی RP ـ SA بر دار کردند کهف المحققین شبلی B بر سر دار کردند شبلی H || الی‌متی SRPA الم‌تقتل HB || 1-12 SRPHBA ـ UM ||

قالَ : لِقائی وَ جَمالی دِیَةُ المُحِبّینَ» دانی که چه میگوید ؟ گفت : گفتم بار خدایا محبّان خودرا تا چند کشی ؟ گفت : چندانکه دِیت یابم . گفتم : دیت ایشان چه می‌باشد ؟ گفت : جمال اقای من دِیت ایشان باشد . ما کلید سِرّ اسرار بدو دادیم ، او سِرّ ما آشکارا کرد ؛ ما بلا درراه او نهادیم تا دیگران سِرّ ما نگاه دارند . ای دوست هان سِرّ چه داری ؟ سِرّ آن داری که سر دربازی تا او سِرّ تو شود . دریغا هر کسی سِرّ این ندارد ؛ فردا باشد روزی چند عین القضاة را بینی که این توفیق چون یافته باشد که سر خودرا فدا کند تا سروری یابد ! من خود میدانم که کار چون خواهد بود ! ای‌عزیز این بیتها نیز بشنو :

چندان نازست زعشق تو در سر من
کاندر غلطم که عاشقی تو بر من
یا خیمه زند وصال تو بر سر من
یا در سر این غلط شود این سر من

(۳۰۷) دریغا این بیتها که گفتم از برای شوق مصطفی میگفتم که وعده

---

1 گفت SPHBA ـ R ‖ 2 گفتم RHB گفت SPA ‖ 3 سر SPA سری از B ـ H سرای R ‖ دادیم SPHBA داده بودیم R ‖ 4 سرما SPHBA نیز سرمارا R ‖ 5 هان ... دریغا SPA محققان گویند سربدان دادیم تاخدا سرماباشد هان ... شود یانه B بدان که هرچه‌داری ازاین سر ... تا او سرور توشود دریغا H ای‌عزیز سرآن داری که آن سردر ... دریغا R ‖ 5-6 هر کسی . . . ندارد SBA هرگز ... نداری RPH ‖ 6 فردا ... چند SRPHA اما B ‖ 6-7 عین . . . باشد که SPA عین ... بین که این توفیق بتعجیل میطلبد تا B عین ... توفیق یافته باشد که H دیگر که عین . .. چگونه یافته باشد که R ‖ 7 یابد ... کار SRPHA یابد وسروری کند من‌خود ... کارمن B ‖ 9 ناز SPHBA بار R ‖ در RH - SPA بر B ‖ 10 کاندر SRHBA تادر P ‖ 11 برسر SPHBA بردر R ‖ 13 برای SRPBA بهر H ‖ 1-13 SRPHBA ـ UM ‖

کرده‌ام بگفتن؛ هنوز خود نگفته‌ام زیرا که سودا مرا چنین بیخود و شیفته میگرداند که نمیدانم که چه میگویم! مرا ازسرِ سخن یکبارگی می‌برد، و بعاقبت هنوز من قایم‌تر می‌آیم؛ او بامن کشتی می گیرد تا خود کدام از ما دوافتاده شود؛ امّا این همه دانم که من افتاده شوم که چون من بسیار افتاده‌اند! سودایی و عاشقی نماند، سودا و عشق باقی باشد. اکنون گوش‌دار این بیتها، وبجان بشنو که بسیار فتوح ازآن یابی:

کی بود جانا که آتش اندرین عالم زنیم
ملّت کفر و مسلمانی بهم درهم زنیم
وآنگهی ازجَنّت وفردوس‌ودوزخ بگذریم
خیمهٔ جانرا برون‌از کون‌وکان‌محکم‌زنیم
پس نشینیم باتو وبا تو همی شربت خوریم
کم زنی‌را پیشه سازیم کم زنی و کم زنیم
پس‌دل وجانرا فدای روی وحسن تو کنیم
وین غمان عشق را از بی غمی برغم زنیم
وز وجود وصل تو ما فرد ویکتایی شویم
پای همّت بر دو عالم نیز و برآدم زنیم

---

1 خود SPHBA– R ‖ 2 میگرداند SRPHA میدارد B ‖ یکبارگی SRHA بکلی PB ‖ 3 کدام ازمادو SBA ازما دو کدام RPH ‖ 4 این SPA بااین RHB ‖ همه SRPBA همه می H ‖ 5 نماند SRHA اونماند B بمانده‌اند P ‖ سودا وعشق SRA سودای عشق HB سودای او P ‖ 5-6 بسیار فتوح SPHBA فرح R ‖ 7 آتش اندرین RH آتشما درین SA ماآتش درین B آتش مردرین P ‖ 8 بهم درهم SPA همه برهم HB همه درهم R ‖ 10 کون وکان SPHBA کن وکان R ‖ 13 روی‌وحسن SPHA حسن روی RB ‖ 1-16 SRPHBA– UM ‖

(۳۰۸) ای‌دوست نگر که مصطفی عذر مستان دیوانه چگونه بازخواسته است آنجا که گفت: «إنَّ اللّٰهَ لایُؤاخِذُ العُشّاقَ بِما یَصْدُرُ مِنْهُم» گفت: آنچه از عشّاق در وجود آید بر ایشان نگیرند؛ زیرا که هر که چیزی گوید یا کند و با خود باشد، باختیار خود کند؛ امّا عاشق بی‌اختیار باشد. آنچه عاشق کند، بی‌مراد او در وجود آید و بی‌اختیار او صادر شود.

(۳۰۹) دریغا چه گویی هرگز خوانده‌ای که چون دوزخیان از دوزخ بدر آیند آتش، ایشان را پاك کرده باشد؛ وچون در بهشت شوند هیچ مؤاخِذ نباشند، وقلمِ تکلیف گرد ایشان نگردد؟ این خود بهشت عموم باشد. دریغا چه میشنوی! امّا آتشِ دوزخِ محبّان دانی که چیست؟ ندانی! آتش دوزخ محبّان عشق خدا باشد مگر ازآن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: «العِشقُ عَذابُ اللّٰهِ الأکْبَرُ» گفت که عذاب اکبر، عشق خدا باشد. مگر که شبلی ازاینجا گفت: «ألعِشقُ نارٌ فی القُلوبِ فَأحرَقَتْ ما سِوی المَحْبوبِ».

(۳۱۰) دریغا اگر خواهی که دوزخ را بدانی، وعذاب اکبر را بشناسی آیتِ «وَ لَنُذیقَنَّهُم مِنَ العَذابِ الأدْنی دُونَ العَذابِ الأکْبَر» گوش باید داشت. عذاب

---

1 نگر که مصطفی PH مصطفیSA مصطفی‌را به‌بین که B بنگر که مصطفی R ‖ دیوانه SRPBA و دیوانگان H ‖ چگونه باز SPBA چون H چون باز R ‖ 3 آید SPHBA آید بی اختیار صادر شود R ‖ نگیرند SPHBA نگیرد R ‖ که SRPBA کس H ‖ 5 وبی . . . شود SRPHA لاشك که بروی‌نگیرد B ‖ 6 دریغا SRPHA- B ‖ هرگز SPHBA هرگز خود R ‖ 7 شوند SPBA روند RH ‖ نباشند SRPHA ایشانرا نباشد B ‖ 8 دریغا چه‌میشنوی SRPHA- B ‖ 9 که چیست SA چه‌باشد RPHB ‖ ندانی SRPBA چه میشنوی H ‖ 10 آن بزرگ SRPHA قطب العارفین جنید B ‖ 12 المحبوب» SRPBA المحبوب» گفت عشق آتشیست دردل که هرچه غیرازمحبوب باشد بسوزاند H ‖ 14 سورهٔ ۳۲ (السجدة) آیهٔ ۲۱ ك ‖ باید داشت SPBA دار RH ‖ 1- 14 SRPHBA- UM ‖

ا کبر کافرانرا باشد که او خودرا بدیشان نماید؛ آنگاه آتش شوقِ «نارُاللهِ المُوقَدَةُ اَلّتی تَطَّلِعُ عَلَی الأفئِدَةِ» در دل ایشان افکند. پس ازآن ازایشان مُحتَجِب شود، وایشان محجوب بمانند، این دوزخ باشد. «کَلّا إِنَّهُم عَن رَبِّهِم یَومَئِذٍ لَمَحجُوبُون» این دوزخ را گواهی میدهد.

(۳۱۱) دریغا ندانی که سلیمان چرا گفت مرهدهد را وعدهٔ عذاب «وتَفَقَّدَ الطَّیرَ فَقالَ: مالِی لاأَرَی الهُدهُدَ أَمْ کانَ مِنَ الغائِبِینَ. لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً»! شیخ ما گفتی: «لَأَبلِیَنَّه بالعِشقِ ثُمَّ لَأَذبَحَنَّهُ بِالفِراقِ من المُشاهَدَةِ». هرگز دیده‌ای که هُدهُدِ جان تو یك لحظه از حضرت رُبوبیّت، خالی بوده باشد تا غیرت الهیّت باتو این آیت بگوید که «لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذاباً شَدِیداً»؟ دریغا باش تا مسلمان شوی؛ آنگاه بدانی که غیرت چه باشد. مصطفی را بین که از این چون بیان میکند «إِنَّ اللهَ لَیَغارُ لِلمُسلِمِ فَلیَغَرِ المُسلِمُ عَلی نَفسِه».

(۳۱۲) دریغا این کلمه را خواهی شنیدن که «قُلنا یانارُ کُونی بَرداً وَ سَلاماً عَلی إِبراهِیمَ» با آتش‌دل ابراهیم، این خطاب کردند؛ واگرنه این خطاب کردندی آتش دل ابراهیم شعله‌ای بزدی که هرگز در دنیا کس <چنان> ذرّه‌ای آتش

1 کافرانرا SRHBA کافر را آن P ‖ شوق SPBA عشق RH ‖ 1-2 سورهٔ ۱۰٤ (الهمزة) آیهٔ ٦ ك ‖ 2 ازایشان SRPBA- H ‖ 3 سورهٔ ۸۳ (المطففین) آیهٔ ۱٥ ك ‖ 5-6 سورهٔ ۲۷ (النمل) آیهٔ ۲۰ ك ‖ 7 گفتی SRPBA گفت H ‖ من SPHBA من R ‖ 9 آیت SRPHA حکایت B ‖ (6) ‖ دریغا SRPHA- B ‖ 10 چه باشد SRPA خدا چه‌باشد B الهی چه بود H ‖ بین . . . چون SRPA بین که ازین کلمه چون B به‌بین که ازینجا چه H ‖ 12-13 سورهٔ ۳۱ (الانبیاء) آیهٔ ٦۹ ك ‖ 13 کردند . . . کردندی SPBA اگر نکردندی H کردند و اگر این خطاب نکردندی R ‖ 14 بزدی SPHBA نزدی R ‖ هرگز ... آتش SRPHB هرگز درو کس ...آتش A که هرگزدرون وبرون جزآتش I ‖ 1-14 SRPHBA- UM ‖

ندیدی ! مگر آن بزرگ ازاینجا گفت : بار خدایا مرا یك لحظه با دوزخ گذار تا بیگانگان ازآتش دل ما بیکبارگی نجاة یابند . اگر ذرّه‌ای ازآتش دل مشتاقان بر آتش دوزخ آید ، چنانکه کافرانرا عذاب باشد از دوزخ ، دوزخ نیز عذاب یابد ازآتش دل ایشان ؛ «جُز یا مُؤمِنُ فَإنَّ نُورَكَ اَطفَأَ لَهَبی» ازاینجا گفت . دانم که ترا در خاطر آید که شیخ ما را چون حالتی رسد و روی نماید ، در حوضِ پر ازآب نشیند ؛ چون دست درآنجا میبرند از گرمی آب ، دست سوخته میشود .

(۳۱۳) دریغا این آتش ، هنوز مریدان را باشد ؛ آتشِ دلِ پیرانِ منتهی را کس نشان نتواند داد . باش تابمقامی رسی که آتشی دهند ترا که جگر حقیقت تو ازحرارت آن آتش سوخته شود . از عمر خطّاب بشنو که گفت : در خانهٔ ابوبکر شدم ؛ همهٔ خانه پراز بوی جگر سوخته دیدم . پیش مصطفی شدم ، واین‌حالت با او گفتم ؛ گفت : ای عمر دست از این بدار که این مقام ، هر کس را ندهند ؛ عمر گفت : در همه عُمر من ، مرا یك ساعت آرزو می‌باشد که جگر سوخته مرا نیز

2 بیگانگان ... یابند SRA بیگانگانرا ... خلاص بود PB بیگانگانرا ... نجات دهد H ‖ دل ما SRPBA دل محبان H دوزخ I ‖ 4-3 کافرانرا ... ایشان SRPHA کافر ازآتش دوزخ در عذاب بود آتش دوزخ ازآتش دل مشتاقان در عذاب باشد چرا این نگوید که B ‖ 4 لهبی SRPHA لهبی یعنی بگذر مؤمن که نور توبسوزاند آتش مرا B ‖ ازاینجا گفت SRHA ازینجا PB ‖ 5 در SA و روی نماید در RPB روی نمودی در H ‖ 6 نشیند ... دست SA نشیند ... میبرند از ... دست PB نشستی ... زدی از ... دستش H می‌نشیند ... میزنداز ... دست R ‖ سوخته میشود A مفموس‌سوخته میشود PB بسوختی H برش سوخته میشود R ‖ 7 مریدانرا SPHBA مرید مبتدی را R ‖ 8 نتواند داد SPA آن‌نتوانددادن HB ندهد R ‖ 9 آتش SRBA- PH ‖ درSRPHA روزی‌در B ‖ 10 شدم... خانهSPA رفتم ...خانه‌را RHB ‖ پیش ...شدمSA پس ازآن‌مصطفی‌را دیدم B پیش مصطفی‌را آمدمRH پس‌مصطفی‌را دیدم P ‖ 12 منSPHA- RB ‖ آرزوRHB - SA ازوی H ‖ 12-1 SRPHBA- UM ‖

دهند، و مرا میسّر نشد؛ امّا نمیدانم که در آن عالم خواهند داد یانه؟ دریغا ابوبکر با این جگر سوخته هنوز میگفت: «یا دَلِیلَ الْمُتَحَیِّرِینَ زِدْنِی تَحَیُّراً»، مگر امام ابواسحق اسفراینی از اینجا گفت که وقت نزع با او گفتند: ترا چه چیز آرزو میکند؟ گفت: «أَشْتَهِی قِطْعَةَ کَبِدٍ مَشْوِیَّةٍ» گفت: پاره‌ای جگر سوخته‌ام آرزو میکند.

(۳۱٤) دریغا از جوش دیگِ دل مصطفی که «کانَ یُصَلِّی وفی قَلْبِه أزیزٌ کأزیزِ المِرْجَل»! گفت: جوش دل مصطفی از مسافت یك میل شنیدندی؛ باش تا بدانی که این جوش که شنید، ابوبکر صفتی شنیده باشد، امّا باش تا این حدیث باتو غمزه بزند که «إنَّ اللهَ یُحِبُّ کُلَّ قَلْبٍ حَزِینٍ»، دانی که چون این حزن ترا قبول کند چه گویی؟ این بیتها گویی:

از عشق توای صنم دلم خون شده است
جان در طلب وصل تو بیرون شده است
لیلی شده‌ای مرا تو ای شاهدِ بت
جان و دل من عاشق مجنون شده است

1 نشد SHA نمی‌شود RPB ‖ نمیدانم SPHBA ندانم R ‖ خواهند دادیانه SRPA دهندیانه B خواهند دادن‌یانه H ‖ 2 جگر ... هنوز SRPA همه‌جگر ... هنوز B همه‌جگر سوخته H ‖ تحیرا RPBA فیك تحیراً H ‖ 3 - 4 تراچه . . . میکند HP ترا چه‌آرزوست RB- SA ‖ 4 سوخته‌ام SRPHBA سوخته مرا I ‖ 6 از جوش دیگ RPH از جوش SA جوش B ‖ 7 دل مصطفی SRPBA دیگ دل‌مصطفی‌را H ‖ مسافت RPHB- SA ‖ 8 این ... شنید SPA این‌را ... که شنیدی B این را شنید H این را که شنید R ‖ 12 بیرون RPHB مدیون SA ‖ 13 بت RPB چان SA حور H ‖ 14 مجنون SRPBA ومجنون H ‖ 14-1 UM - SRPHBA ‖

(۳۱۵) ای‌دوست دانی که این‌حزن ازچه باشد ؟ مگراز آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت : همه مریدان درآرزوی مقام پیران باشند ، و جملهٔ پیران درمقام تمنّای مریدان باشند زیراکه پیران از خود بیرون آمده باشند . آنکس که با خود باشد حظّ ولذّت چون یابد ؟ مگر آن بزرگ ازاینجا گفت که همه در عالم درآرزوی آنند که یك لحظه ایشان را ازخود بستانند ، ومن درآرزوی آنم تا مرا یك لحظه بمن دهند . و مریدان باخود باشند وآنکه باخود باشد از یگانگی و بیخودی اورا نصیبی نباشد .

(۳۱۶) دریغا من خود کدام و تو که ؟! این سخن درحقیقت خود نمیگنجد ، در عالم شریعت کجا گنجد ؟! تو هنوز جمال شریعت ندیده‌ای ، جمال حقیقت کی بینی ؟! و اگر خواهی که این را مثال گویم گوش دار : پروانه که عاشق آتش است اورا هیچ حظّی نیست ازآتش تا دور است مگر از نور او ، وچون خودرا برآتش زند بی‌خود شود ، وازاو هیچ پروانگی بنماند و جمله آتش شود . چه گویی آتش ازآتش هیچ بهره برگیرد ؟ و چون که آتش نباشد پروانه غیرآتش باشد ، چه بهره یابد ازآتش ؟ این‌سخن نه درخور توباشد توهمه روز میگویی :

3–2 وجملهٔ... باشند SPA وجملهٔ... درتمنای مریدان‌باشند RB ـ H ‖ 3 خود SRPBA ـ H ‖ با SRPHBA بی I ‖ 3-4 باشد ... یابد SPA باشد ... خودیابد B نباشد ... یابد H باشد ... از دیگری چون یابد R ‖ 6 بمن SPA باخود B بامن RH ‖ 8 کدام وتو که SRBA کیم یا تو کی PH ‖ 8-9 این ... در SA این سخن راگویی زیرا این سخن درعالم B این سخن درحقیقت H این سخن‌را باشم این سخن خود درعلم RP ‖ 9 کجا PB خود کجا SRHA ‖ کی SRHA چون PB ‖ 10 مثال SPBA مثالی RH ‖ 11 نیست ازآتش SPBA تمام از آتش H نیست R ‖ تا . . . نور او RPB ـ SHA ‖ 12 پروانگی ... جمله SHBA پروانهٔ نماند و P پروانگی نماند وجمله R ‖ 13-14 غیر ... خود SRHA بر گیرد ... پروانه که عین‌آتش ... خورد PB ‖ 14-1 SRPHBA ـ UM ‖

عشق تو بسوخت ای صنم خانهٔ دل
بشکُست غم فِراق پیمانـهٔ دل
دردانه ز دیده ز آن روان کردستم
زیرا که ز من جداست دردانهٔ دل

(۳۱۷) دریغا مگر آن بزرگ از اینجا گفت که اگر سینهٔ کمترین مورچه بشکافی، چندانی حزنِ عشقِ خدا از سینهٔ او بدو آید که جهانی را پر گرداند. شیخ ما گفت: شیخ عبدالله انصاری در مناجات این کلمات بسیار گفتی: خداوندا ما باخودیم وخودیِ ما درخور تو نیست، وتو بی‌مایی وبی‌مایی‌ِ ما درخور مانیست. «أَلْبَلاءُ مُوکَّلٌ بِالأَنبیاءِ ثُمَّ بالأَوْلیاءِ» این باشد؛ یعنی که تو با بلایی وبلا درخورِ ما نیست، وما باهواییم وهوا درخور تونیست. امّا هرچه برتن آیدآن عذاب باشد، وهرچه بردل آیدآن بلاباشد.

(۳۱۸) دریغا تو پنداری که بلا هر کس را دهند؟! تو از بلا چه خبرداری؟ باش تاجای رسی که بلای خدا را بجان بخری. مگر شبلی ازاینجا گفت: بارخدایا همه کس ترا از بهر لطف و راحت میجویند، و من ترا از بهر بلا میجویم. باش تا «جَذْبَةٌ مِنْ جَذَباتِ الحَقِّ» باتو کیمیاگری بکنند؛ آنگاه بدانی که بلا چه باشد!

2 پیمانهٔ RHB میخانهٔ SPA ‖ 3 زدیده زآن HB دیده‌زآن SPA روندگان R ‖ 4 زیرا ... جدا RB زیرا ... خدا SPA کزدیده من‌جدا H ‖ 6 بدر SRPHA بیرون B ‖ جهانی SPBA جهان RH ‖ 7 گفت ... در RPHB شیخ عبدالله انصاری شیخ ما گفت در SA ‖ 8 ما در PB تودر SRHA ‖ 9 ثم بالاولیاء SA ثم‌بالاولیاء، ثم بالامثل فالامثل RB واولیاء PH ‖ 13 رسی SRPBA برسی H ‖ 14 کس RPHB ـ SA ‖ باش HB ـ SRPA ‖ 15 الحق SRPHA الحق توازی عمل الثقلین B ‖ 15-1 SRPHBA ـ UM ‖

مگر مصطفی ازاینجا گفت: «إنَّ اللّٰهَ یُجَرِّبُ الْمُؤْمِنینَ بِالْبَلاءِ کَما یُجَرِّبُ أَحَدُکُمُ الذَّهَبَ بِالنّارِ» میگوید: همچنانکه زر را آزمایش کنند ببوتهٔ آتش، مؤمن را همچنین آزمایش کنند به‌بلا. باید که مؤمن چندان بلا کشد که عین بلا شود، و بلا عین‌اوشود؛ آنگاه ازبلا بیخبرماند. دریغا «إنَّ الْمُلوكَ إذا دَخَلوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها» این معنی باشد. جماعتی که عذاب را بلا خوانند یا بلا دانند، این میگویند که ای بیچارهٔ بلا، نشان ولا دارد وقربت با وی سرایت دارد، وعذاب بُعد است. از بُعد تاقرب ببین که چند مسافت دارد! این بیتها بشنو:

ما بلا بر کسی قضا نکنیم — تا ورا نام ز اولیا نکنیم

این بلاگوهر خزانهٔ ماست — ما بهر خس گهر عطا نکنیم

(۳۱۹) دریغا ازآن بزرگ نشنوده‌ای که گفت: «لَیْسَ بِصادِقٍ فی دَعْوَی الْعِشْقِ مَنْ لَمْ یَتَلَذَّذْ بِضَرْبِ الْمَعْشُوقِ». هر که جفای معشوق نکشد، قدر وفای‌او نداند؛ هر که فِراق معشوق نچشد، لَذّتِ وصالِ او نیابد؛ هر که دشنام معشوق

5-3 باید ... باشد SA یعنی بعشق که مؤمن . . . باشد B باید که چندان بلا بکشد که چنان شود بلاغذای اوباشد وبلاخود نماند. البلا موکل علی الانبیاء ثم علی‌الاولیاء این معنی باشد H باید که‌چندان .. باشد P باید ... کشد که چنان‌شود که مبتلی‌را بیند مبتلا وبلا خود نماند دریغا . . . باشد R ‖ 4 سورهٔ ۲۷ (النمل) آیهٔ ۳٤ ك ‖ 5 جماعتی SRPA با جماعتی B جماعتیست H ‖ میگویند HB مگوید SPA نمی‌کویند R ‖ 6 ولا . . . سرایت SRA ولا دارد وبقربت باخدا دارد B ولایت دارد ... سرایت H ولادارد وپای قربت‌باخود دارد P ‖ 7 ببین ... دارد SA نگر که ... دارد B ببین که چه‌مسافت باشد RH نگر که . . . باشد P ‖ 8 بر SRHA بهر PB ‖ 9 این ... خسی B این ... ماست ما بهر کسی گهر SRA چون‌بلا ... ماست گوهر مابهر کسی H این . . . ماست گوهر مابهر کسی P ‖ 11 بضرب RHB بضربة SPA ‖ قدر وفای‌او SRPBA لذت وصال‌معشوق H ‖ 12 نچشد ... نیابد SRPA نچشید ... نیابد B بکشد وصال‌معشوق نداند H ‖ 12-1 SRPHBA ـ UM ‖

لطف نداند، ازمعشوق دور باشد. معشوق از بهر ناز باید نه ازبهر راز.

گر دوست، مرا بلا فرستد شاید   کین دوست خود ازبهر بلا می‌باید

(۳۲۰) دریغا اوّل حَرفی که در لوح محفوظ پیدا آمد، لفظ «محبّت» بود؛ پس نقطهٔ «ب» با نقطهٔ «نون» متّصل شد، یعنی «محنت» شد. مگر آن بزرگ از اینجا گفت که در هرلطفی، هزار قهر تعبیه کرده‌اند؛ و در هر راحتی، هزار شربت بزهر آمیخته‌اند.

(۳۲۱) ای عزیز او چندان عربده کند با بندگان خود که بیم آن باشد که دوستان اوپست ونیست شوند؛ وبا این‌همه، جزاین خطاب نباشد که «یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا و اتَّقُوااللّهَ لَعَلَّکُم تُفْلِحُونَ» این صبر آنگاه توان کردن که صابِر، تَخلُّق یابد بصفتِ صبرِ خدا که یك نام او اینست که «الصَّبُور». مگر این کلمه نشنیده‌ای که او داود را گفت: «تَخَلَّقْ بِاَخلاقِی وَ إِنَّ مِنْ أخلاقِیَ الصَّبُورِ»؟ دریغا ازصبر وصبور چه توان گفتن! «واصْبِرْ لِحُکمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْیُنِنا» بیان این همه کرده است.

(۳۲۲) ای دوست دانی که شکر این مقام چه باشد؟ سالك چون بینای این

---

1 راز SPHBA بار R ‖ 2 باید SRPBA آید H ‖ 3-4 محبت . . . محنت SRA حرف میم محبت‌بود پس ... بات‌بهم پیوست محبت‌شد HB محبت . . . بانقطهٔ تابهم پیوست محبت P ‖ 5 هزار SRPHA صدهزار B ‖ 6-7 بزهر آمیخته‌اند ای‌عزیز RP زهراست ای دوست SA زهر ای‌عزیز HB ‖ 8 دوستان RPHB- SA ‖ 8-9 سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۲۰۰ م ‖ 10 کردن SRPHA یافت B ‖ یك I - A ... U ‖ 11 او داود را SPHA با داود RB ‖ 12 دریغا SPHBA- R ‖ گفتن SRPA گفت HB ‖ سورهٔ ۵۲ (ابراهیم) آیهٔ ۴۸ ك ‖ 14 مقام چه باشد SRPBA نعمت چیست H ‖ 14-1 SRPHBA- UM ‖

خلعت شود، چندانی شکر برخود واجب بیند که خودرا قاصر داند از شکر این نعمت. «وَ إنْ تَعُدُّوا نِعمَةَ اللهِ لاتُحْصُوها» شرح این شکر میکند که چون خودرا محو بیند، درمیان «أَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذی لَهُ مافی‌السَّمواتِ وَ مافی‌الأَرْضِ» ندا در دهنداز عالم الهیّت که ما خود، بنیابت تو از تو شکرِ خود کنیم، و شکر خودرا بجای شکر تومحسوب داریم. مگرازنامهای اویکی «شکور» ویکی «حمید» نخوانده‌ای؟ یعنی «حَمِدَ نَفْسَهُ بِنَفْسِهِ» «شکور» اواست که ترا شکر کند بنیابت تو. دریغامگر آن بزرگ ازاینجا گفت که «شَکَرْتُ الرَّبَّ بالرَّبِّ» ! وتو قدر این کلمه چه دانی! قدر این کلمه کسی داند که «عَرَفْتُ رَبّی بِرَبّی» اورا روی نموده باشد. از عالم غیب، با دوستی از دوستان خود گفتند: از تو بحقیقت شاکر اوست، پس «شَکَرَ الرَّبُّ نَفْسَه بِنَفْسِهِ فَهُوَ الشَّکُورُ».

(۳۲۳) این، شکرِ روح باشد؛ شکرِ قالَب را عبارت این باشد که مصطفی ـصلعمـ میگوید: «إذا قالَ العَبْدُ أَلْحَمْدُلِلّٰهِ مَلَأَ نُورُهُ الأَرْضَ، وَ إذا قالَها ثانِیاً مَلَأَ نُورُهُ السَّمواتِ وَ الأَرْضَ، وَ إذا قالَها ثالِثاً مَلَأَ نُورُهُ ما بَیْنَ السَّماءِ وَ الأَرْضِ». از شکرِ زبان وقالب، آسمان و زمین پراز نور شود. این شکرِ نعمتِ «وَ خَلَقَ لَکُم

1-14 بینای ... چندانی SRPA بینای این‌مقام شود چندانی B بدین‌مقام رسد بینای این‌مقام شود H ‖ 1 داند RPB بیند SHA ‖ 2 سورهٔ ۱٤ (ابراهیم) آیهٔ ۳٤ ک ‖ 3 سورهٔ ۳٤ (سبأ) آیهٔ ۱ ک ‖ دهنداز SRHA دردهداز B دردهند اماز P ‖ 4 کنیم SRPBA میکنیم H ‖ 5 شکورSRPA شکورست HB ‖ 5-6 ویکی... توSA ویکی... شکوراست ... بنیابت‌بود B که تراشکر کند H ویکی ... شکوراست ... تو RP ‖ 8-9 باشد ... تو P باشددرعالم ... ازآن‌خود ... تو SA یعنی‌شکر وصبر کردن بخدا توان کرد درعالم ... تو B باشد درعالم غیب H باشد در ... گفت ازتو R ‖ 11 این‌باشد SRPBA اینست H ‖ 12 قالها SRPHA قال B ‖ 14 وقالب‌او SA وقالب RHB باشدوقالب P ‖ زمین SRPHA ـ B ‖ شود SPBA می‌شود RH ‖ این B ازین SPA این‌همه RH ‖ 1-14 SRPHBA ـ UM ‖

مافِی السَّمواتِ وَ مافی الأَرْضِ جمیعاً مِنْهُ» باشد.

(۳۲٤) دانی که این همه سالك را کی روی نماید؟ آنگاه روی نماید که بدان مقام رسد که حلّاج گفته است: «إذا أرادَاللهُ أنْ یُوالِیَ عَبْداً مِنْ عِبادِه فَتَحَ عَلَیْهِ بابَ الذِکْرِ، ثُمَّ فَتَحَ عَلَیْهِ بابَ القُرْبِ، ثُمَّ أَجْلَسَهُ علی کُرْسِیِّ التَّوحیدِ، ثُمَّ رَفَعَ عَنْهُ الحُجُبَ فَیَراهُ بِالْمُشاهَدَةِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُ دارَ الفَرْدانِیَّةِ، ثُمَّ کَشَفَ عَنْهُ رِداءُ الکِبْریاءِ وَ الجمالَ، فَإذا وَقَعَ بَصَرُهُ عَلَی الجمالِ بَقِیَ بِلاهُوَ، فَحِینَئِذٍ صارَ العَبْدُ فانِیاً وَ بِالحَقِّ باقِیاً، فَوَقَعَ فی حِفْظِه سُبْحانَهُ وَ تَعالی وَ بَرِیَ مِنْ دَعاوی نَفْسِهِ». هرگز ندانی که چه میگویم! باش تا رسی و بینی. تو هنوز در خانهٔ بشریّت مقیم شده‌ای و در دست هوا و نفس گرفتاری، این مقامرا چه باشی!

(۳۲۵) اینجا ترا در خاطر آید که تو نیز در بشریّت مقیم شده‌ای؛ اگر خواهی که بدانی. از ناصرالدّین بازپرس. وقت بودی که درآمدی باجماعت محبّان؛ ودراین حالت که مرا بودی، وقت بودی که مرا باخود ندادندی؛ مرا ازچشم‌ایشان بپوشانیدندی. درآمدندی و مرا ندیدندی. و وقت بودی در این مقام یك ماه بماندمی چنانکه هیچکس مرا درنیافتی. باش تا این‌آیت ترا روی نماید که در حقّ عیسی گفت: «وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ وَ لٰکِنْ شُبِّهَ لَهُمْ». این‌همه بچه یافت؟ بدان

1-14 سورهٔ ۳۱ (لقمان) آیهٔ ۲۰ ك ‖ 2 سالك SA سالکان RPHB ‖ آنگاه... نماید RPHB- SA ‖ 3 رسد SPHA رسند RB ‖ گفته‌است SA گفت RPHB ‖ 8 میگویم SRPBA میگوید H ‖ 9 ودر... نفس SA ودر دست هوا RB ودر درست نفس H ای دوست بهوای نفس P ‖ باشی SRPBA شناسی H ‖ 12 دراین SRPBA درآن H ‖ وقت‌بودی که SRPA- HB ‖ ندادندی SPHBA بدادندی R ‖ 13 بپوشانیدندی PHB بپوشیدندی SRA ‖ مقام SRPHA حال B ‖ 14 درنیافتی SBA درنیافتندی H نیافتی RP ‖ 15 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۱۵۷م ‖ 15-1 SRPHBA- UM ‖

یافت که رِفعَت‌داده بودنداورا. «بَلْ رَفَعَهُ اللهُ إلَیهِ» این معنی‌باشد.

(۳۲٦) دریغا نمی‌یارم گفتن که عالَمها زیروزبر شود! سهل بن عبدالله به‌بین که چه میگوید: مصطفی بقالَب، در کِسوت بشریّت برطریق تشبُّه وتمثُّل بخلق‌نمود اگرنه قلب او نور بود، نور با قالَب چه نسبت دارد؟ «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَکِتابٌ مُبِینٌ». پس اگر اونور نبودی، وقالَب بودی «وَ تَراهُم یَنظُرُونَ إلَیكَ وَهُم لایُبْصِرُونَ» خود بیان با خود نداشتی؛ واگر قالب داشتی چنانکه ازآنِ من و تو باشد چرا سایه نداشتی چنانکه ما داریم «کانَ یَمْشی وَ لاظِلَّ لَهُ»؟ ای دوست دانی که چرا اورا سایه نبود؟ هرگز آفتاب را سایه دیدی؟ سایه، صورت ندارد؛ امّا سایه حقیقت دارد. چون آفتاب عزّت از عالم عَدم، طُلوع گردد از عالم وجود، سایهٔ اوآن آمد که «وَسِراجاً مُنیراً». دانستی که محمّد سایهٔ حقّ آمد؛ وهرگز دانسته‌ای که سایهٔ آفتابِ محمّد چه‌آمد؟ دریغا مگر که نور سیاه را بیرون ازنقطهٔ «لا» ندیده‌ای تا بدانی که سایهٔ محمّد چه‌باشد؟ ابوالحسن بُستی همین گوید:

1 یافت RPB دادند SA ـ H || بودند SPHBA بودندی R || سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١٥٨م || 2 گفتن SRPBA گفت H || الله SPHBA الله را R || 3 میگوید SRPHA میگویند میگوید B || مصطفی ... نمود SA مصطفی‌را . . . نمودند RPHB || بقالب SRPBA ـ H || 4 قلب SPBA قالب RH || 4-5 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ١٥ م || 5 او RPHB اواز SA || 5-6 سورهٔ ٧ (الاعراف) آیهٔ ١٩٨ ك || 6 بیان SPA این‌بیان HB بیان این R || 6-7 واگر ... نداشتی SRPBA اگر قالب او همچون قالب من و تو بودی بایستی که سایه داشتی H || 7 باشد SPHA ـ RB || 8 دیدی SRPHA بودنی B || 9 ازعالم SRPBA بعالم H || 10 سایهٔ‌اوآن SRPA سایهٔ‌آفتاب اواین HB || سورهٔ ٣٣ (الاحزاب) آیهٔ ٤٦ م || 10-11 وهرگز ... چه SRBA دانسته‌ای ... چه H وهرگز ... محمد P || 12 تابدانی ... باشد SBA تابدانی ... باشدآن بزرگ RA ـ P || 1-12 SRPHBA ـ UM ||

دیدیم نهان گیتی واهل دوجهان　　وز علّت و عار برگذشتیم آسان
وآن نور سیه ز لا نقط برتردان　　زآن نیز گذشتیم نه‌این‌ماند نه‌آن

این سخن درخور تو نیست؛ درخور تو، آن باشد که بدانی که سایهٔ محمّد، دنیاآمد چون اصل آفتابِ غایب شود. چگویی؟! سایه ماند؟ هرگز نماند «یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ»!

(۳۲۷) دریغا چون قالب با حقیقت شود ورنگِ حقیقت گیرد، عبارت ازآن انقراض دنیا باشد. چون آفتاب حقیقت با عدم شود؛ انقراضِ نورِ تن باشد. کافرم اگرمن میدانم که چه میگویم! دریغا چون گوینده نداند که چه میگوید، شنونده چه میداند که چه میشنود! این‌خود رفت. اگر قالبِ مصطفی چنان بودی که ازآن من وتو، چرا چشمه‌های آب از انگشت او، روان بودی و ازآنِ ما روان نیست؟ و خیو که افکندی مروارید و لؤلؤ شدی؟ و اگر یك تَنَه طعام نهاده بودندی، بوصول دست او زیادت وچند تنه شدی، واند هزار کس نصیب بیافتندی، و خلق را

1 نهان ... جهان SPBA نهان ... اصل دوجهان H نهاد ... جهان R ‖ وعار SPHA ومعلول B و معلوم R ‖ 2 نقط SA نقطه RPHB ‖ زآن نیز گذشتیم SHBA آن نیز ندیدیم RP ‖ 4 نماند SRPHA نماند همین باشد B ‖ 4 ـ 5 سورهٔ ۲۱ (الانبیاء) آیهٔ ۱۰۴ ك ‖ 6 دریغا SPHBA ـ R ‖ حقیقت SRPHA حقیقت یکی B ‖ 7 نورتن SPA روشن B نورین H نورش R ‖ 7 ـ 8 کافرم . . . میگویم SPHBA ـ R ‖ 8 دریغاچون SRPHB ـ A ‖ 8-9 گوینده ... میشنود A گوینده نمی‌داند ... میشنود B گوینده چه‌داند که چه‌میشنود H گوینده ...میشنوند SP بنده‌نداند ... میشنود R ‖ 9 ازآن SRPHA ـ B ‖ 10 انگشت . . . بودی SRPBA انگشتهای . . . بود H ‖ 10-11 آب . . . افکندی SRPHA ـ B ‖ 11 وخیو که SPA و چرا آب دهان HB وخیو که بد R ‖ 12 واند SPHA واند روی B ـ R ‖ وخلق SRPHA ونطق B ‖ 1-12 SRPHBA ـ UM ‖

این عجب آید ؟ شیخ ابوعمر عَلوان ، سیزده سال هیچ طعام نخورد ؛ آنکس را که طعام‌بهشت‌دهند ، قالب‌اورا بدین‌طعام چه‌حاجت باشد؟ واگرخورند ، ازبرای‌موافقت خلق خورند برطریق کیمیاگری باشد . امّا مردمان ازمن نمی‌شنوند ، ومرا ساحر میخوانند . همچنانکه عیسی را معجزه داده بودند که بنفخه‌ای که بکردی از گِل، مرغها پدید آمدی ؛ ونابینا ، بینایی یافتی ؛ و مرده ، زنده گشتی . «وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْأَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِى فَتَنْفُخُ فيها فَتَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِى وَ تُبْرِئُ الأَكْمَهَ وَالأَبْرَصَ بِإِذْنِى وَ إِذْ تُخْرِجُ المَوْتى بِإِذْنِى» این‌معنی باشد . همچنین ولیّ‌خدا باشد ، و کرامات باشد ، واین بیچاره را همچنین می‌باشد .

(۳۲۸) دریغا مگر که کیمیا ندیده‌ای که مس‌را زرخالص چگونه میگرداند؟ مگر که سهل تُستری ازاینجا گفت که «ما مِن نَبِيٍّ إِلّاوَ لَهُ نَظيرٌ فى أُمَّتِهِ» یعنی «إِلّاوَ لَهُ ولِىٌّ فى كِرامَتِهِ» . دانم که شنیده باشی این حکایت : شبی من و پدرم و جماعتی از ایمّهٔ شهرما ، حاضر بودیم درخانهٔ مُقَدَّمِ صوفی . پس ما رقص می کردیم ، و ابوسعید ترمذی بیتکی میگفت . پدرم در بنگریست ، پس گفت : خواجه امام

1 آید ... عاوان SPHA آیدشیخ ابوبکر کلوان B آمدآن شنیدی که شیخ ابوعمر و کلوان R ‖ 2 طعام ... باشد SPHA طعام دینی ... باشد B طعام . . . حاجت R ‖ 3 خلق SPHBA- R ‖ نمی RH- SPBA ‖ 4 داده بودند SRBA دادند PH ‖ از SRHA در PB ‖ 5-7 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ۱۱۰ م ‖ 7-8 ولی ... باشد SA ولی‌را خدا کرامات باشد PHB ولی‌خدا را اگر کرامات باشد که ویرا کرامات باشد R ‖ 9 کیمیا SRPBA کیمیا گری H ‖ چگونه میگرداند SRA چگونه میکند PB چون میگرداند H ‖ 10 سهل تستری SPHBA فضیل عیاض R ‖ 11 ولی SRPBA نظیر H ‖ شنیده SRPHA نشنیده B ‖ شبی SRA- PHB ‖ 12 ایمهٔ SPHBA- R ‖ بودیم SPHBA- R ‖ 13-1 SRPHBA- UM ‖

احمد غزالی را دیدم که با ما رقص میکرد، و لباس او چنین و چنان بود. و نشان میداد. شیخ بوسعید گفت: نمی‌یارم گفت مرگم آرزو میکند. من گفتم: بمیر ای بوسعید. درساعت بیهوش شد، وبمرد. مُفتی وقت دانی خود که باشد، گفت: چون زنده را مرده میکنی، مرده را نیز زنده کن. گفتم: مرده کیست؟ گفت: فقیه محمود. گفتم: خداوندا فقیه محمود را زنده کن. درساعت زنده شد.

(۳۲۹) کامل الدّولة والدّین نبشته بود، گفت که درشهر میگویند که عین‌القضاة دعوی خدایی میکند، و بقتل من فتوی میدهند. ای دوست اگر ازتو فتوی خواهند، تونیز فتوی میده. همه‌را این وَصِیَّت میکنم که فتوی این آیت نویسند: «وَ لِلّهِ الأَسماءُ الحُسنی فادْعوهُ بِها وَ ذَرُوا الَّذینَ یُلحِدُونَ فی أَسمائِهِ سَیُجزَونَ بِما کانُوا یَعمَلُونَ». من خود، این قتل بدعا میخواهم دریغا هنوز دور است! کی بُوَد؟ «وَ ما ذلِكَ عَلَی‌اللّهِ بِعَزیزٍ». دانم که گویی: دعا کدامست که در سماع گفته میشود؟ این بیتها بود که منصور حلّاج نیز پیوسته گفتی:

أَأَنتَ أَمْ أَنا هذا فی إِلَهَینِ — حاشایَ حاشایَ مِن إِثباتِ إِثنَینِ

---

1 ما PB شما SRHA ‖ چنانSRBA چنین PH ‖ نشان SRPBA نشانی H ‖ 2 نمی SRHBA دریغا نمی P ‖ مرگم ... میکند SPBA مرا مرگ ... میکند H مرگم ... ست R ‖ 3 درساعت SRHBA- P ‖ 5 خداوندا SRPBA خدایا بخداوندی تو H ‖ کن SPHA گردان RB ‖ شد SRPHA گشت B ‖ 6 کامل ... بود SBA بکامل ... بودم H کامل ... بود گفت RP ‖ 7 میدهند SA دادند RHB می‌دادند P ‖ تو SRPHA تونیز B ‖ 8 این آیت نویسند SPHA این آیت می‌نویسند B از این آیت نویسند R ‖ 9-10 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۸۰ ك ‖ 10 من . . . بدعا SPBA من خوداین‌سماع‌وحالت‌ازخداH این‌قتل‌رابدعا R ‖ 10-11 دریغا کی‌بودPB دریغا . . . کی باشد SRA گویی که باشد دریغا ... است H ‖ 11 سورهٔ ۱۴ (ابراهیم) آیهٔ ۱ك ‖ 13 أأنت ... الهین SRBA ها انا امانت هذا فی‌الهین H أها أنا امانت هذاالهین P ‖ 1–13 SRPHBA - UM ‖

هُوِيَّةٌ لَكَ فی لائِيَّتی أَبداً — كلٌّ عَلی الكُلِّ تَلبيسٌ بِوَجهَينِ
فَأَينَ ذاتُكَ مِنّی حَيثُ كُنتُ أَری — فَقَدْ تَبَيَّنَ ذاتی حيثُ لا أَينی
وَ أَينَ وَجهُكَ مَقصُود بِناظِرَتی — فی ناظِرِ القَلبِ أَمْ فی ناظِرِ العَينِ
بَينی وَ بَينَكَ أَنّيی يُزاحِمُنی — فَارْفَعْ بِأَنَّكَ أَنّيی مِنَ البَينِ

هر کسی معنی این بیتها نداند، و خود فهم نکند. این معنی از کجا، وفهم وادراك از کجا؟ امّا با این همه اگر میخواهی که شمّه‌ای بپارسی گفته شود، گوش‌دار:

پر کن قدح باده و جانم بستان — مستم کن وازهر دوجهانم بستان
درهشیاری‌غمست‌وسودست‌وزیان — از دست غم وسود و زیانم بستان
باکفر وباسلام بُدن ناچار است — خودرا بنما و زین وآنم بستان

(۳۳۰) اینجا ترا در خاطر آید که مصطفی ـ صلعم ـ گفت: «أَلنّاسُ سَوِيَّةٌ كَأَسْنانِ المُشْطِ» ای دوست این سَوِیّت دندانهای شانه بقالب باشد که جملهٔ قالبها از جهت خاکیّت وبشریّت یکی باشند؛ امّا حقیقتها مختلف باشند. مگرنخوانده‌ای که «أَلنّاسُ مَعادِنُ كَمَعادِنِ الذَّهَبِ وَالفِضَّةِ»؟ مَعدِنِ زر، در مَعدِنِ سیم نباشد ویا مَعدِنِ مس وآهن؛ هریکی ازاین گوهرها مَعدِنی دارد. اکنون بدانکه مَعدِنِ

---

1 لائیتی SRPBA شیئتی H ‖ 2 منی ... أینی SRPBA عنی ... عین H ‖ 1-3 SRPHBA ـ U ‖ 4 بأنك USRPHA بلطفك B ‖ 5 و خود USRA بلکه خود PHB ‖ 6 با این USRPBA ازین H ‖ 7 پر . . . باده USRPBA جانا تو بده شراب H ‖ 9 با کفر . . . بستان USRPA ـ HB ‖ 10 سویة I - A ... U ‖ 11 المشط USPHBA المشط فی الاستواء R ‖ 12 باشند URPB باشد SHA ‖ 13 - 14 در ... آهن USPA معدن ... آهن RB و سیم یکی نباشد ... آهن یکی نباشد H ‖ 14 هریکی SA هریك URPHB ‖ 1-14 بدانکه ... نبود USPBA معدن ... نباشد RH ‖ 1-14 A ... U ـ M ‖

کافِر، چون مَعْدِنِ مسلمان و مؤمن نبود؛ و مَعْدِنِ قلب، چون مَعْدِنِ نفس نباشد.

(۲۳۱) اگر خواهی تمامتر بشنو از مصطفی ازاینجا که گفت: «لَیْسَ شَیْء خَیْراً مِن مِثْلِه بِأَلْفٍ إِلّا المُؤْمِنُ» هیچ چیز از مانند خود بهزار قیمت افزونی ندارد مگر آدمی که مرد باشد که فضیلت دارد بردیگری بهزار درجه، و باشد که بهفتاد هزار درجه قیمت دارد، و باشد که بدو جهان قیمت دارد، و باشد که بنجاستِ خود دارد. مگر جُنَید از اینجا گفت: «قِیمَةُ المَرْءِ عَلَی قَدَرِ هِمَّتِهِ وَ مَن کانَتْ هِمَّتُهُ ما یُدْخِلُهُ فَقِیمَتُهُ ما یَخرُجُ مِنهُ» چنانکه هِمّت باشد، قیمت باشد؛ و هر که هِمّت او خوردن باشد، قیمت او فارغ شدن ازنجاست باشد.

(۳۳۲) دریغا تمهید دهم آغاز باید کرد که مقصود ما خود جمله دروست. مُستَمِع باش ای شنونده. دانی آخر که چون شنونده باشی، شمّهٔ آن باشد که اگر نیز این مقام نداری، چون بشنوی دل و درونت گواهی دهد بصدق آن! زیرا که اگر در باطن تو مثل این کلمات چیزی نبودی، این سخنها خود در کتاب صادر نشدی؛ و اگر صادر شدی، جلوه گری از آن وجه کردندی که خود ترا بمطالعهٔ

2 از SHBA مگر UP- R ‖ 3-4 از ... آدمی SA از ... بهزاد درجه بهترنباشد مگرآدمی B نباشد که مانند خود یکی هزار قیمت دارد H از ... بهزار نباشد مگر آدمی زیرا URP ‖ 5-6 بنجاست ... دارد USA قیمت اونجاست خودش بود PB نجاست خود قیمت دارد که ازو بیرون‌آید H قیمتش نجاست خودش باشد R ‖ 7-8 وهر . . . باشد URPHB - SA ‖ 10 دانی‌آخر USRPA و شمه‌ای ازآنچه مقصود ماست درتمهید دهم بشنو دانی‌آخر B ‖ شمه ... که SRBA - H کمینه ... که UP ‖ 11 دهد USRPBA می‌دهد H ‖ 12 مثل این USRPHA مثلا ازین B ‖ نبودی SRHA نبودی وحظی نداشتی B نبودی وخطری نداشتی UP ‖ 12–13 صادر ... کردندی USPBA ظاهر ... روی کردی H صادرنشدی جلو ... کردندی R ‖ 1-13 A ... U- M ‖

آن جز ضلالت و کفر حاصل نیامدی. پس باطن تو این کلمات را قبول کرده بود «قُلْ لَوْ کانَ البَحرُ مِداداً لِکَلِماتِ رَبّی لَنَفِدَ البَحْرُ قَبْلَ أنْ تَنْفَدَ کَلِماتُ رَبّی وَ لَوْ جِئْنا بِمِثْلِهِ مَدَداً». وَ بِاللهِ التَّوفیقُ وَ العِصمةُ والرَّحمَةُ.

تمهید اصل عاشر

< اصل و حقیقت آسمان و زمین نور محمد ص و ابلیس آمد >

(۳۳۳) وَ هُوَ المُشْتَمِلُ عَلَی الغَرَضِ المَقْصُودِ بَیانُهُ فی هذِهِ التَّماهِیدِ. ای دوستِ دین، و طالبِ کلماتِ حقّ الیقین بدانکه از سؤالات تو جواب خواهیم کردن: یکی «اللهُ نُورُ السَّموات وَ الأرْضِ»، و دیگر «أوَّلَ ما خَلَقَ اللهُ نوری» وسیّم «ألمُؤمِنُ مِرآةُ المُؤمِنِ».

(۳۳٤) **جواب اول:** سؤال آغاز بقرآن شاید کرد که «أللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرْضِ». دریغا هر گز تفسیر این آیت که گفته است، آنگاه کسی را توقع باشد که من نیز بگویم! من درهیچ کتاب، تفسیر وبیان این آیت ندیده‌ام؛ امّا ندانم که تو دیده‌ای یا نه؟ من دیده‌ام، امّا در کتاب «وَ عِنْدَهُ أُمُّ الکِتاب» بی‌حرف و صوت؛

---

1 نیامدی SHA نشدی URPB ‖ باطن ... بود UPHB باطن ... قبول کرد این کلمات نیز قبول کرده باشد SA تاجان تواین کلمات قبول کرد واین کلمات نیز باطن ترا قبول کرده باشد R ‖ 3-2 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۱۰۹ ک ‖ 3 وبالله ... والرحمة A وبالله التوفیق والصلوة علی‌محمد وآله اجمعین B- H والصلوة علی‌محمد وآله الاطهار UP وبالله‌التوفیق SR ‖ 6 بیانه فی‌هذه التماهید USRPBA - H ‖ 7 طالب USRHBA طلب P ‖ کردن USPBA گفت RH ‖ 7-8 یکی ... ودیگر SRHA اول ... ودوم UPB ‖ 8 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 10-11 (8) ‖ 11 هر گز ... آنگاه USRPBA هر گز نمی‌دانم که تفسیر ... است چنانکه هست H ‖ 12 این آیت ندیده‌ام RB این SA این ندیده‌ایم H این ندیده‌ام UP ‖ 13 یا ... ام USPHBA دیدم R ‖ سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳۹ م ‖ 1-13 A ... U- M ‖

ولکن نمیدانم که چون باحرف وصوت آرم چگونه بود !

(۳۳۵) اکنون گوش‌دار : متکلّمان وعلمای جهل میگویند که خدا را نور نشاید خواند . چرا ؟ زیرا که «النُّورُ عِبارَةٌ عَمّا لابَقاءَ لَهُ زمانَیْنِ» ، ومُحْدَث باشد . این سخن راست باشد ، امّا آنکس که گویند که نور او ، این نور باشد ؛ واین صفت غلط باشد . از نامهای او ، یکی نور است ؛ واین نور ، منوّرِ جملهٔ نورهاست . دریغا نورها بر اقسام است : نور آفتاب و نور ماهتابست ، نور آتش است ، و نور گوهر است ، نور زر است ، نور لعل و پیروزج باشد ، و نوری دیگر که نام باشد چنانکه نورالدّین و یا نور < العین > . آنکس که جز نور آفتاب ندیده باشد ، چون پیش او نام وشرح نورهای دیگر گویند ؛ قبول نکند ومنکر باشد .

(۳۳۶) دریغا حُجّةُ الاسلام ابو حامد محمّد الغزالی - رضی‌الله عنه- چه بیان خوب میکند ! و شمّه‌ای ازاین نور بیان کرد و گفت : «أَلنُّورُ عِبارَةٌ عَمّا تَظْهَرُ بِهِ الأَشیاءُ» یعنی نور آن باشد که چیزها بجز از نور نتوان دید ، و ظلمت بنور ظاهر

1 آرم . . . بود SRA آرم چون باشد B آرام H آرم چگونه بود UP || 2 متکلمان . . . میگویند SA پیش متکلمان وعالمان جاهل چنین‌است RHB نزد متکلمان . . . جهل چنین است UP || 3 خواند USRPBA خواندن H || 4-5 آنکس ... از H آنکس ندانند که‌این نور کدام نوراست یا منظور ایشان آفتاب وغیره بود وخطای عظیم‌باشد زیراکه از B آنکس که گوید که ... صفت باشد از USRPA || 5 دریغا USRPBA ای‌عزیز H || 6 است USRPHA اند B || است USPBA - RH || 7 وپیروزج ... باشد SA وپیروزه است ونورهای دیگر که نورآدمی B وپیروزه است ونورست ونوری باشد که نام باشد H و نور فیروزج است و نوریست که نورآدمی بود URP || چنانکه RH چونانکه USPBA || 8 <العین> ستی SA رسی UPHB هستی R || آنکس که RHB او USPA || 9 او SHA وی URPB || گویند SA برند و کنند URPHB || 11 کرد و گفت USRPBA میدهد و گفته است H || 12 <چیزها... دید> چیزهابجزاز نوربنور بتوان‌دید USPBA چیزها ...نتوان دید I چیزهارا که بجز ازنوراست بوی توان‌دید RH || 1-12 A ... U، M ||

شود. اگر نور این معنی دارد، اطلاق نور حقیقی خود بر خدا آید، و بر دیگر نورها باسم مجاز افتد. همه موجوداتِ عالَم، خود معدوم بودند؛ پس بنور او وقدرت و ارادت او موجود شدند. پس چون وجود آسمان و زمین از قدرت و ارادت او باشد، «أَللّٰهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْض» جز وی نباشد. هرگز هیچ ذرّه را در ظلمت توان دید؟ نه، ظهور و کشف ذرّات بوجود طلوع آفتات باشد. اگر طلوع آفتاب نباشد، وجود ذرّات نتوان دید ومعدوم نماید. اگر طلوع نور «اللّٰهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْض» نبودی، وجود ذرّاتِ «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِم ذُرِّيَّتَهُم» هرگز نبودی.

(۳۳۷) پس این خبر که مصطفی گفت: «إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ الخَلْقَ مِنْ ظُلْمَةٍ ثُمَّ رَشَّ عَلَيْهِمْ مِن نورِهِ» از بهر این معنی گفت که وجودِ خَلق نَعتِ ظلمت داشت؛ آنرا بنور الٓهیّت مقرون کردند تاهمه وجود ایشان نور باشد، وظلمت ایشان بنور مُبدّل شود. اینجا بدانی که شبلی چرا میگوید: «ما فی الجَنَّةِ أَحَدٌ سِوَى اللّٰهِ». سخن معروف کرخی نیز ترا مُصوّر گردد آنجا که گفت: «لَيْسَ فی الوُجودِ إِلَّا اللّٰه» سخن ابوالعبّاس قصّاب ترا روی نماید «لَيْسَ فی الدّارَيْنِ إِلَّا رَبّی وَ إِنَّ المَوجُوداتِ

---

1 اگرنور SA اگرنه نور URPHB || خود برخدا آید SA جز برخدا نشاید کرد B برخدا آید H جز برخدا نیاید UP خود برخدا باید R || 2 باسم USRPBA به H || عالم B وعالم SHA درعالم UP دوعالم R || 4 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م || جزوی USRPBA چرا او H || 5 توان‌دید UPHB دیده SA دیدن نتوان R || باشد USPHBA توان بود R || 6 نماید USRPBA بمانند H || طلوع نور B طلوع USRPHA || 7-8 ذرات ... نبودی USRPHA ذرات نبودی و اذا . . . ذریتهم B || 7 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۷۲ ك || 9 من I فی A ... U || 10 وجود USRPHA- B || 11 مقرون RPB موصول SA موصوف UH || 13- 14 سخن . . . سخن USPHBA سخن R || 13 مصود A ... U متصور I || گردد RPHB شود USA || 14 ترا USPHBA اینجا ترا R || 1-14 A ... U- M ||

كُلُّها مَعْدُومَةٌ إلّا وُجُودُهُ» . و اینجا بدانی که علیّ بن ابیطالب ـ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ ـ چرا گوید : «لا أعْبُدُ رَبّاً لَمْ أرَهُ» . سخن مصطفی ـ صلعم ـ اینجا جلوه گری کند که «لا راحَةَ لِلمُؤْمِنِ مِن دُونِ لِقاءِ الله» .

(۳۳۸) دریغا اگر بگویم که نور چه باشد ، احتمال نکنی ، و عالمها برهم اوفتد ؛ امّا رمزی بگویم ، و دریغ ندارم ؛ بشنو : «أللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ» یعنی أصلِ «السَّمواتِ وَ الأَرْض» ، اصل وجود آسمان و زمین ، نور او آمد . مگر حسین منصور با تو این سخن را نگفته است که «أللهُ مَصْدَرُ المَوْجُوداتِ» ؟ وجود او مصدر و مایهٔ جملهٔ موجودات بود ، یعنی «اللهُ وَ نُورُهُ مَصْدَرُ الأَنوارِ» .

(۳۳۹) دریغا نیك بشنو «أللهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ» : أللهُ ، وجود ذات او بود که جوهر عزّت باشد ، و نور ، صفتِ ذات الهیّت که عرض باشد . آخر شنیده‌ای که جوهر ، آن بود که «ما یَقُومُ بِهِ العَرَضَ» : جوهر عبارت ازاصل وجود باشد ، و عرض معنیِ قایم بجوهر . این جوهر و عرضِ عالمِ محسوس نمیگویم ، جوهر و عرض حقیقی میگویم . اگر فهم توانی کرد ! دریغا خدا موجود است ، پس جوهر باشد ، و جوهر بی عرض نباشد ؛ وجود الله ، جوهر باشد ؛ و نور ، عَرَضِ آن جوهر باشد . این حدیث را اندك مشمر ؛ از کعب الأحبار بشنو گفت که

---

1 وجوده USRPBA وجهه یعنی وجوده H ‖ 4-5 نور . . . بگویم SRPHBA ـ U ‖ برهم اوفتد SA برهم‌افتد RHB هم‌برافتدUP ‖ 5 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 8 بود USRPBA است H ‖ 10 باشد USRPBA بود H ‖ ذات الهیت که USPHBA الهیت است R ‖ 11 بود USPBA باشد RH ‖ 12 این . . . نمیگویم UPB ـ SA و جوهر و عرض این عالم . . . نمیگویم RH ‖ 13 کرد USRPBA کردن H ‖ 15 آن جوهر UPHB آن SA ازجوهر R ‖ 1-15 A ... U ـ M ‖

« لفظَةُ اللهِ عِبارَةٌ عَنْ بَيانِ وُجودِهِ ، و نورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ عِبارَةٌ عَنْ بيانِ نورِ وُجودِ لَوازِمِه » .

(۳٤۰) حاصل این سخن ، آن باشد که الله ، جوهر باشد ؛ و نور ، عرض ؛ و جوهر هرگز بی عرض نبود ، و نباشد . پس این سموات و ارض ، خود برمز گفته‌ام که دو نور او باشد که اصل آسمان و زمین ؛ و حقیقت ایشان ، این دو نور است : یکی نور محمّد ، و یکی نور ابلیس ؛ و شرح این سموات وارض خود گفته شود ؛ بجایگاها بازیاب . پس این نور که عرضِ جوهرِ الهیّت است چیست ، و کدام است ؟ انشاءالله برمز یگان یگان گفته شود ؛ امّا مگر این بیت‌ها از خواجه احمد حَمَویّه نشنیده‌ای ؟ اکنون گوش دار :

آن گوهر اصل را ، عرض خود دل ماست
آن دل که برون ز کون و کان منزل ماست
این طُرفه تراست کین سخن مشکل ماست
پیش از کن و کان چه بود آن حاصل ماست

(۳٤۱) امّا از نوعی وعبارتی دیگر که در نوان یافت آنست که شیخ ما گفت: « أللهُ نورُ السَّمواتِ » یعنی « نورُ وَجهِهِ نورُ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ » . هرگز ندانسته

1 وجوده‌وRH وجود USPBA ‖ 1-3 «لفظة...جوهر باشد» U ... ـ M ‖ 5 دو... دوRB در... ایشان آن SA دونورهاشاید که ... ایشان آن H در... دوUPM ‖ 7 بجایگاها بازSMA درمواضع مختلف بازURPHB ‖ عرض جوهر M عرضA ... U ‖ 8 انشاءالله RHMـ USPBA ‖ حمویه URPH مکویان SA حمویی MB ‖ 10 اصل را URPHB اصلSMA ‖ دل RHBـ USPMA ‖ 12 تراست کین A ... U نگراین I ‖ 13 کن و کان MH کن فکان SRBA کان و کن UP ‖ 14 از ... وعباراتی URPHB نوع وحکایاتی M ازنوعی SA ‖

باشی یا بدانی که این سموات و ارض چیست ؟ مگر که این آیت «یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ» برتو کشف کنند تا امر باتو بگوید که سموات وارض چه باشد. «وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمواتِ وَ الْأَرْضِ» برخلق جلوه میکند، و عذر این جمله بخواسته است. ای دوست اگر ممکن است که در جهان کسی این آیت را بی‌آنکه دیده باشد حقیقت آن در تواند یافتن، ممکن باشد که تو نیز بی‌آنکه بینی و دیده باشی دریابی. از خدا بشنو که گفت: «وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدْرِهِ». بیان این میکند، اَیْ «ما عَرَفُوا اللّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ». دریغا مگر که هرگز جمال «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَیْنَ إِصْبَعَیْنِ مِنْ أَصابِعِ الرَّحْمنِ» ندیده‌ای؟ این «إِصْبَعَیْنِ» درعالم دیگر، سما وارض باشد. آخر شنیده‌ای که «وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ» گواه این سما و ارض شده است. مگر از مصطفی این حدیث نشنیده‌ای که «یَدُاللّهِ عَلَی الْجَماعَةِ»؟ واگر باورت نیست از خدای ـ تعالی ـ بشنو که بیان خلقت آدم میکند: «خَلَقْتُ بِیَدَیَّ»؛ واین «یَدَی» دو نور است که شنیده‌ای.

(۳۴۲) دریغا «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشْکوةٍ فیها مِصْباحٌ، أَلْمِصْباحُ فی زُجاجَةٍ، أَلزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌّ». دریغا بنده‌ای که چون خدای را بیند، نور وجه

1 یا بدانی RMB- USPHA ‖ 1 - 2 سورهٔ ۳۲ (السجدة) آیهٔ ۵ ک ‖ 2 کنند A ... U نکرده B ‖ 3 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۷۹ ک ‖ 3 - 4 میکند . . . جمله A ... U و عذر این H ‖ 4 است SMHA بود URPB ‖ کسی RMH حقیقت USPA - B ‖ 4- 5 آیت را . . . یافتن M آیت بی . . . یافت SRA آیت بی‌آنکه کسی دیده باشد در . . . یافت B آیت را حقیقت بی ... باشد در تواند یافتن H آیت . . . باشد در تواند یافت UP ‖ 6 ودیده . . . از SRMHA دریابی و بدانی از B دریابی UP ‖ سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ 9 شنیده‌ای URPHB شنیدی SMA ‖ سورهٔ ۳۹ (الزمر) آیهٔ ٦۷ ک ‖ 11 آدم RM آدمی USPHBA ‖ 12 سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۷۵ ک ‖ شنیده‌ای URPMHB شنیدی SA ‖ 13-14 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖

خدای ـتعالی ـ بیننده چنان نماید که نور چراغ از پس آبگینه و آبگینه در مشکوة باشد. این مشکوة جان بیننده باشد، و زجاجه نور محمّد باشد که شنیدی. اگر خواهی که مصباح بدانی «هُوَاللّٰهُ الَّذی لا إله إلّاهو» برخوان تا این معنی بتوانی دانستن زیرا که فهم و معرفت هر کسی بدین نرسد. دریغا «مَثَلُ نُورِهِ کَمِشکوةٍ» ابن عبّاس میگوید: مثل نور محمّد اینجایگه دل مشکاة باشد، و جان زجاجه باشد. و نور محمّد مصباح باشد. و دلیل براین کلمه قولِ حسین منصور آنجا که گفت: «قَلْبُ المُؤمِنِ کالمِرْآةِ إذَا نَظَرَ فیها تَجَلّی رَبُّهُ».

(۳٤۳) دریغا سالك را مقامی باشد که نور مصباح زجاجه باشد بمیان مرد و میان خدا. پس آتشی از «زَیتونَةٍ مُبارَکَةٍ» بتابد که این آتش در شراب کافوری تعبیه کرده باشند. شراب کافوری تابش مصباح باشد که از دور با پروانه گوید: «قُومُوا لِلّٰهِ قانِتینَ». چون پروانه دل از اِحرام گاهِ وجودِ نور، بعالم «عَلی نُورٍ» رسد آتش «عَلی نُورٍ» با او بگوید که وجود او چیست. دریغا میگویم: پروانه

1-14 نور ... ببیننده SRMA نور . .. تعالی بینند B نور ... بیننده را H ـ UP ‖ 1 از ... وآبگینه M از . . . که آبگینه USPA ازین آبگینه وآبگینه RHB ‖ 3 سورهٔ ۵۹ (الحشر) آیهٔ ۲۳،۲۲ م ‖ تا SHA ـ URPMB ‖ 4 بتوانی MH بتوانی SA نتوانی UPB توانی R ‖ دانستن MH دانست USRPBA ‖ 5 مثل USPHBA معنی‌مثل RM ‖ اینجایگه A ... U اینجا H ‖ 5-6 جان ... باشد MR لوح ... مصباح USPBA جان . . . احمد مصباح باشد H ‖ 8 بمیان SMHA میان PB در میان UR ‖ 9 خدا USPHBA خدای ـتعالی ـ حجاب شود RM ‖ سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 9-10 آتش ... باشند USPMBA آتش ... باشد H آتشرا ... باشد R ‖ 10 تابش I تبش PMHB پیش USRA ‖ دور URPMHB درون SA ‖ 11 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲۳۸ م ‖ ازاحرام UPM از حرام SA از احراقِ B دل ازاحرام RH ‖ 11-12 وجود ... با SRBA نوربعالم نور رسد آتش ... با H نور ... با M وجود توبعالم علی‌نوربا P وجود توبعالم ... با U ‖

در عَین آتش سوخته گردد ، و یکی شود . پس در این مقام نار ، نور شود ؛ و «نورٌ عَلی نُورٍ» گردد . دریغا شیخ ما یك روز بعبارتی دیگر گفت : «وُجوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إلی رَبِّها ناظِرَةٌ» میگوید : «نُورٌ عَلی نُورٍ» قلب سالك را طهارت و سپیدی دهد . پس این بیاضِ وجه وشعاعِ مصباح دوحجاب گردند میان بنده وخدای ـتعالی ـ ، چون آتش «ولولَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ» روی بسالك آرد ، این حجاب نیز برداشته شود . اگر مصباح ونور او معشوق شده باشد دراین حالت پروانه معشوق نور شود . دریغا ازدست امیرالقلوب ابوالحسن نوری ـرضی‌الله عنه ـ که گفت : هر که خدا را دوست دارد ، خدا عیش وغذای او باشد ؛ و هر که خدا اورا دوست دارد ، او عیش و مراد خدای ـتعالی ـ باشد .

(۳٤٤) مگر که اُوَیسِ قَرَنی ازاینجا گفت : «إذا تَمَّتِ العُبُودِیَّةُ لِلعَبد یَکُونُ عَیْشُهُ کَعَیْشِ‌الله تعالی» . دریغا هرگز دانسته‌ای که عُبودیّت چه باشد ؟ بزرگی را پرسیدند که «ما العُبُودِیَّةُ» ؟ گفت : «إذا صِرْتَ حُرّاً فَأَنْتَ عَبْدٌ» گفت : ای سالك اگر آزاد نشوی بنده نباشی . چه‌دانی که این آزادی چیست ! این حرّیّت ، لطیفه‌ای میدان در صندوق عبودیّت تعبیه کرده درعالَمی که اورا انسان خوانند ، و إنسانیَّت خوانند .

2-12 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 1 نور SRMHBA ـ UP ‖ 2 گردد A ... U شود R ‖ ما A ... U بابکر B ‖ 2-3 سورهٔ ۷۵ (القیامة) آیهٔ ۲۲ ك ‖ 5 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ آرد URPMB نهد SA نماید H ‖ 6 شده A ... U بابنده H ‖ 10 - 11 از ... باشد SRMHA از ... خدا عیش اوشود وعذاب اوباشد وهر ... باشد B ـ P ‖ 11 بزرگی را A ... S از شیخ ابوالحسن خرقانی B ‖ 12 حراً ... عبد SMHA عبدا ... حر RPB ‖ 13 اگر ... نباشی SRMA چون بندی شدی آزادگشته B اگر ... شوی بنده باشی H چون‌بنده شوی آزادگشته باشی P ‖ حریت RPMHB حریف SA ‖ میدان A ... S دان M ‖ 6 - 14 A ... S - U ‖

چه میشنوی؟ «إِنّا عَرَضْنا الأَمانَةَ عَلَى السَّمواتِ وَالأَرْض وَالجِبال فَأَبَيْنَ أَنْ يَحمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنها وَحَمَلَها الإِنسانُ». گوهر امانت صمدیّت را محلّ و مَوضِع انسان آمد. این انسان چیست؟ صفات بود بر ذات احدیّت. دریغا امروز در جهان کسی بایستی تا باوی این سخن بگفتمی که استاد ابوبکر ورّاق گفت: «لَيْسَ بَيْني وَبَيْنَهُ فَرقٌ إِلّاأَنّي تَقَدَّمْتُ بِالعُبودِيّةِ» گفت: عُبودیّت، ما را فراپیش داشته‌است، یعنی عُبودیّت سَبَق برده است بروجود عشق الٓهیّت.

(٣٤٥) اگر باورت نکند از «سُبْحانَ الّذی أَسرى بِعَبْدِهِ» بشنو که بیان این همه بکرده است. شیخ ابوسعید خراز - رحمةالله علیه - این جمله درچند کلمه بیان کرده است، گفت: «عَلامَةُ المُريدِ فِي الفَناءِ ذَهابُ حَظِّهِ مِنَ الدُّنيا وَالآخِرَةِ إِلّا مِنَ اللهِ تعالی، ثُمَّ يَبْدُو لَهُ بادٍ مِنْ ذاتِ اللهِ فَيُريهِ ذَهابَ حَظِّهِ من قُدْرَةِاللهِ، ثُمَّ يَبْدُو لَهُ بادٍ أَيضاً فَيُريهِ ذَهابَ وُجودِ نَفْسِهِ وَحَظِّ رُؤْيَتِهِ مِنَ اللهِ، وَتَبقى رُؤيَةُ ماكانَ للهِ مِنَ اللهِ، فَيَنْفَرِدُ العَبْدُ مِنَ فَرْدانِيَّتِهِ، فَإِذا كانَ كَذلِكَ فَلا يَكُونُ مَعَ اللهِ غَيرُاللهِ، فَيَبْقَى الواحِدُ الصَّمَدِ فِي الأَبَدِيَّةِ كَما كانَ فِي الأَزَلِيَّةِ».

(٣٤٦) دریغا اگر اسرار وجمال این کلمات برصحرا نهادندی، همه جهان را تمام‌بودی! ای‌دوست بوهُرَیره -رضی‌الله عنه- گفت: «أَلْمِشكاةُ هُوَ الصَّدرُ وَالزُّجاجَةُ هُوَ القَلْبُ وَالمِصْباحُ هُوَ الرُّوحُ». این کلمه را دریافتن سهل باشد. اکنون

---

1 - 2 سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) آیهٔ ۷۲ م ‖ 2 و موضع SMA حامل RPB و موضع دل H ‖ 3 صفات بود SPMBA صفت باشد RH ‖ 4 تا A ... S که H ‖ 5 مارا فرا M مرا SPHBA فرا R ‖ 6 است A ... S است برچه سبق‌برده R ‖ 7 نکند از SPBA نیست RMH ‖ سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۱ م ‖ 11 ثم‌یبدو ... رؤیته من‌الله A ... S- H ‖ 14 اگر . . . بر A ... S از ... ذره بر H ‖ 16 کلمه‌را دریافتن SMHBA کلمه P کلمه یافتی R ‖ 1 - 16 A ... S- U ‖

گوش‌دار: «تُوقَدُ مِن شَجَرةٍ مُبارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لاشَرْقِيَّةٍ وَلاغَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ». ای عزیز محجوبان روزگار، این درخت را در دنیا دانند؛ خود ندانند که این درخت در بهشت نیز نباشد. از امام حسن بصری ـرحمة‌الله علیه‌ـ بشنو میگوید: «لَوْ كانَتْ هَذهِ شَجَرةٌ لَكانَتْ شَرْقِيَّةً أوْ غَرْبِيَّةً، لَكِنْ وَ اللهِ ماهِيَ فی الدُّنيا وَ لا فی الْجَنَّةِ إِنَّما هُوَ مَثَلٌ ضَرَبَهُ اللهُ لِنُورِهِ». ای دوست آب را چند نامست: بتازی «ماء» خوانند، بپارسی «آب» خوانند، و چیزی باشد که بده زبان ده نام دارد؛ اسما بسیار باشد، اما عین و مُسمّی یکی باشد.

(۳۴۷) دریغا باش تا درخت طوبی را بینی، آنگاه بدانی که درخت «سِدْرَةُ الْمُنْتَهی» کدامست، و «زَيْتُونَةٌ» باز کدام درخت باشد. «أَبِيتُ عِنْدَ رَبِّی» باشد. اصل این همه یکی باشد. نامها بسیار دارد: گاهی شجره خوانند، وطورسینا خوانند، و زیتون خوانند. «وَ التِّينِ و الزَّيْتُونِ» برخوان. از شجرهٔ «نُودِيَ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يا مُوسی» کلام را مستمع باش. و شجرهٔ «تَخْرُجُ مِن طُورِ سِيناءَ» ترا خود برسرِ سِرِّ زیتونی رساند. دانی که این کوهِ طور کدامست؟ «وَلَكِنِ انظُرْ إِلَی الْجَبَلِ»

1 سورهٔ ٢٤ (النور) آيهٔ ٣٥ م || 3 امام ... علیه M حسن بصری A ... S || 6 چیزی باشد A ... S چیزها چند بود B || بسیار A ... S شان R || 6-7 اسما . . . باشد A ... S اکنون شجرهٔ مبارکه عرضست که گفتیم «نورالله نورالسموات والارض» آنرا بچندین نام اما اصل اویکیست. شجرهٔ طوبی جان میدان واین کجا باشد؟ آنجاکه مصطفی گفت: «ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی» B || 8-9 سورهٔ ٥٣ (النجم) آيهٔ ١٤ ك || 9 باز SPBA بار RMH || ابیت . . . باشد A ... S ثمرهٔ این شجره «والتین والزیتون» میدان یعنی عشق و محبت می‌شناسی ای‌عزیز B || 10 نامها SRPMA اما نامها HB || 11 سورهٔ ٩٥ (التین) آيهٔ ١ ك || 11-12 سورهٔ ٢٠ (طه) آيهٔ ١١ ك || 13 بر سرسر RPMB پیوسته شربت SA شربت H || زیتونی رساند A ... S زیتون برساند H || کدامست A ... S کدامست قالب محبان میدان B || سورهٔ ٧ (الاعراف) آيهٔ ١٤٣ ك || 1-13 A ... S- U ||

این کوه باشد. ابن عبّاس گفت: «یعنی أنظر إلی نُورِ مُحَمَّدٍ ـ علیه‌السّلام ـ» ونور محمّد را کوه میخواند که کان و وطن جمله از نور اوست. «قٓ وَ القُرآنِ المَجید» نیز، گواه این کوه باشد. «تُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ زَیتُونَةٍ» شنیده‌ای؛ بدان که این زیتون، شرقی وغربی نباشد؛ زیرا که نور را در عالم الهی مَشرق خوانند، ونار را مَغرِب خوانند. چه‌میشنوی! یعنی «لانُورِیَّةٌ وَ لانارِیَّةٌ» «بَلْ عَلی نُورِیَّةٍ». «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلی نُورٍ» تو هنوز دِباغتِ نار ندیده‌ای، جمال نور کی بینی؟ پس «عَلی نُورٍ» خود کی دید، آنگاه تا تو نیز بینی؟ و زَیتون خود کی چشید، تاتو نیز چشی؟ باش تا «یَهْدِی‌اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» ترا کیمیاگری کند. آنگاه بدانی که چه میگویم؛ وتو نیز با مصطفی ـصلعم‌ـ موافقت کن، وهمه روز از خدا در میخواه که «أللّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهی بِنُورِ وَجْهِكَ الکَریمِ». شیخ ما ـ رحمةالله علیه ـ گفت: «لاشَرْقِیَّةً یعنی لاأزَلِیَّةً وَ لاأبَدِیَّةً». هر که این درخت صمدی را بدید، واز وی روغن زَیت چشید، اورا از خود چنان بستانند که ازل نزد

---

2 میخواند SMBA خوانند RH میخوانند P ‖ از نور RPM ـ SA موجودات از نور B موجودات ازانبیا واولیا H ‖ اوست M اوخاست H خواست SRPA خاست وگواهی کلمه از خدای ـتعالی‌ـ بشنوکه «کهیعص B ‖ سورهٔ ۲۰ (ق) آیهٔ ۱ ک ‖ 3 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ شنیده‌ای SPBA شنیدی RMH ‖ بدان M ـ A ... S ‖ 4 نور را A ... S نورالهی B ‖ 6 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۱٤۳ م ‖ 7 آنگاه SRMHA ـ PB ‖ 7-8 خود ... باش‌تا SMA خود ... بچشی باش تا B خود کی چشیده باشد H کی ... باش‌تا P خود ... توچشی باش‌تا R ‖ 8 سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ۳۵ م ‖ 9 - 10 آنگاه . . . در SRPHBA ـ M ‖ 9 کن SRHA کنی PB ‖ 1 - 9 A ... S ـ U ‖ 10 میخواه SRHA میخواهی PB ‖ ما SRPHA ما مودود B ‖ 12-1 از ...نماید R از ... اوراچنان ستاند ... نماید SA از ... ابد وازل B از ... روغنِ زیتون بچشید اورا H روغنِ ... ابد و ازل P ‖ 12-10 SRPHBA ـ UM ‖

او ابد باشد ، و ابَد ازَل نماید ؛ نه از ازل اورا خبری باشد ، و نه از ابد اورا اثری . دریغا « لادُنیَوِیَةٌ وَلاأُخرَوِیَةٌ » خود معلومُ باشد که نه دنیوی باشد نه اخروی ، همه خدا باشد . اگر بیان ازل و ابد خواهی شنیدن ، سؤال دیگر را جواب فرا پیش باید گرفت . گوش‌دار :

(۳۴۸) « **قال : اول ما خلق‌الله نوری** » . ای عزیز خلق بزبان عربیّت ، بر چند معنی حمل کنند : بمعنی آفریدن باشد چنانکه « خَلَقَ لَکُمْ ما فی السَّمواتِ وَ مافی الأَرضِ » ، و بمعنی تقدیر باشد ؛ و بمعنی ظهور و بیرون آمدن باشد . بدین حدیث ، ظهور و وجود میخواهد . اکنون محمّد در کدام عالم چنین مخفی بود که آنگاه ظهور اورا خلقت آمد ؟ دریغا درعالمِ « کُنتَ کَنزاً مَخفِیّاً فَأَحبَبتُ أَن أُعرَفَ » مخفی بود ؛ اورا بعالمِ « لَولاکَ لَما خَلَقتُ الکَونَینِ » آوردند .

(۳۴۹) ای دوست دانی که زیتون درشجره چون کامن و پوشیده باشد ، آنرا دانی چه خوانند ؟ علما آنرا عدم خوانند ؛ وچون ظاهر شود ، بُدُو وظهور خوانند ؛ و چون با درخت شود و ناپدید گردد ، رجوع خوانند . چه گویی ! زیتون محمّدی

---

1 نه ... اثری SRPBA چیزی ... اثری باشد H || 2 خود SRPBA خود مقام H || 3 شنیدن SA شنیدن گوش دار RPHB || 3 - 4 فرا پیش باید گرفت RH باید گرفتن SA فراپیش خواهم گرفتن PB || 4 گوش دار I - SRPHBA || 5 خلق SRPA خلقت HB || 6-7 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲۹ م || 8-9 ظهورو ... ظهور SRBA ظهور وجود . . . ظهور H طور . . . طور P || 8 بود SRPBA باشد H || 10 مخفی . . . عالم SA درین عالم مخفی بود پس اورا بعالم RHB مخفی بود پس اورا درعالم P || 11-12 کامن . . . بدوو P کامن و درج است . . . بدوو SA کامن آنرا که چه .. بدو B کامن و درج . . . شود H گلشن باشد ... بدو R || 13 با SRPHA باز با B بار با I || 13-1 SRPHBA - UM ||

که از بیخ درخت صمدی ثمره‌ای نوری پدید آید ؛ این ازل نباشد ؟ و چون این ثمره با شجره رجوع کند ، واز مقام ترقی با مقام تَراجُع شود ، چه گویی این ابد نباشد ؟ پس اَزَل ' آمدن محمّد باشد از خدا بخلق ؛ و اَبَد ، عبارت باشد از شدن محمّد با خدا . پس از کامِن بودنِ ثمره در شجره عبارت < از > عدم‌آمد . مگر آن بزرگ ازاینجا گفت : «اَلاِخْتِلافُ والاِنْقِسامُ فِی العَدَمِ وَ النّاسُ یَظُنّونَ أَنَّهُما فی الوُجودِ» . دریغا چون ازاین عدم ، مصطفی‌را برون آوردند که «أَوَّلُ ما خَلَقَ اللّٰهُ نُوری» این نورِ اورا مَبدا ومَنشای همه اختلافها وقسمتها کردند که «فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْها لاتَبْدیلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ» این باشد .

(۳۵۰) دانم که ترا درخاطر آید گویی : محمّدرا ثمرهٔ شجرهٔ الٰهی میخوانند، وبجایی دیگرشجره میخوانند ' این چگونه باشد ؟ اگر خواهی که شکّت برخیزد نیك گوش دار ، اگر چه ازبرای این سخن خونم بخواهند ریخت ' امّا دریغ ندارم و بترك خود بگویم : آنها که دربند بودند خود زهره و یارای آن نداشتند که

1 بیخ ... آید SBA صمدی ... آید چه گویی H

ممکن ز تنگنای عدم نا کشیده رخت   واجب بجلوه‌گاه عیان نا نهاده گام
درحیرتم که این‌همه نقش عجیب چیست   برلوح صورتی‌همه مشهود خاص وعام I

صمدی ... آید RP ‖ 1-2 نباشد . . . بامقام SRPHA باشد وچون ثمرهٔ این شجره . . . بمقام B ‖ 3 باشد SA ـ HB آمد RP ‖ 3- 4 شدن ... باخدا H رفتن‌محمد ازخلق بخدا RB شدن محمد با حق SA شدن محمد ازخلق باخدا P ‖ 4 از کامن B ازمتمکن SA متمکن H آنگاه I آن کامن P ارکان R ‖ 5 آن بزرگ SRPBA شیخ معروف کرخی H ‖ 6 برون SRPBA بوجود H ‖ 7- 8 سورهٔ ۳۰ (الروم) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 10 میخوانند ... شکت RPH میخواند .. شك SBA ‖ 11 سخن SRHBA شجره P ‖ ریخت SRPBA ریختن H ‖ 12-1 آنها ... اسرار SA آنها که بینا بودنددربند خود بودند خود بار او زهره آن نداشتند که گویند RHB آنها که بینا بودند . . . گویند P ‖ 12 بترك SRPHBA ـ UM ‖

از این اسرار گویند. دریغا باز آنکه او ـ عَزّ وَ عَلا ـ در کلام قدیم خود برمز گفته است که «وَ اللَّیلِ إذا یَغشی والنَّهارِ إذا تَجَلّی وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی» این همه، گواه شجرهٔ این ثمرهٔ «ذکَرَ وَ أُنثی» آمده است. اگر خواهی «وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الأُنثی» بدانی، آیت «أَلمَسیحُ ابنُ اللّٰهِ» برخوان تا معلومت شود. اگر چنانکه معلومت نشود، از خبرِ «لَسْتُ کَأَحَدِکُم» بشنو. اگر تمام فهم نکنی، اندیشهٔ تمام کن که «وَ مِنْ کُلِّ شیءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْن» چه معنی دارد. آنجا که عالم فنا باشد و فرد باشد، جز فردیّت نشاید که بود؛ امّا در عالَمِ بقا و مشاهدت، زوجیّت پدید آید.

(۳۵۱) دریغا این آیت برخوان! «وَ قالُوا أَبَشَرٌ یَهْدُونَنا فَکَفَرُوا» تا بدانی که «لاتَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ بَیْنَکُم کَدُعاءِ بَعْضِکُمْ بعضاً» چه معنی دارد. امّا اگر ترا ازاین مُجْمَل هیچ حاصل ومعلوم نشود، از مفصّل بشنو آنجا که مصطفی گفت: «إنَّ اللّٰهَ تَعالی خَلَقَ نُوری مِن نُورِ عِزَّتِه، وَ خَلَقَ نُورَ إبْلیس مِن نارِ عِزَّتِه» گفت: نور من، از نور عزّتِ خدا پیدا شد؛ و نور ابلیس، از نار عزّت او پیدا شد. و اگر تمامتر خواهی ازسهلِ عبداللّٰه تُسْتُری و شیبان راعی بشنو که از خضر شنیده‌اند که واایشان گفت: «خَلَقَ اللّٰهُ نورَ مُحَمَّدٍ مِنْ نُورِه، فَصَوَّرَهُ وَ صَدَّرَهُ علی یَدِهِ، فَبَقِیَ

1 بازآنکه او SRPBA جای دیگر خدا H ‖ قدیم SRA ـ PB مجید H ‖ 2 که SPHBA آنجا که گفت R ‖ سورهٔ ۹۲ (اللیل) آیهٔ ۱ـ۳ ك ‖ 3 شجرهٔ این‌ثمرهٔ .. است PHB ـ SA این‌همه ... این ثمرات R ‖ 3-4 (2) ‖ 4 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۲۹ م ‖ 6 سورهٔ ۵۱ (الذاریات) آیهٔ ٤۹ ك ‖ 9 سورهٔ ٦٤(التغابن)آیهٔ ٦م ‖ 10 سورهٔ ۲٤(النور)آیهٔ ٦۳م ‖ 11 ترا .. مجمل SRPBA مجمل‌تر ازین‌خواهی وترا H ‖ 14 تمامترSRPHA تمامتروروشن‌تر ازین B ‖ شیبان‌راعیPHB ـ SRA ‖ 15 واایشان SRPAباایشان Bایشانرا H ‖ 1-15 SRPHBA ـ UM ‖

ذٰلِكَ النُّورِ بَیْنَ یَدَیِ اللّهِ - تعالی - مِائَةَ أَلْفَ عامٍ، فَکانَ یُلاحِظُهُ فی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ سَبْعینَ أَلْفَ مُلاحِظَةٍ وَ نَظْرَةٍ، وَ یَکْسُوهُ فی کُلِّ نَظْرَةٍ نُوراً جَدیداً وَ کَرامَةً جَدیدَةً، ثُمَّ خَلَقَ مِنْها الْوُجوداتِ کُلَّها» میگوید: خدای - عزّ و علا - نور محمّد را از نور خود پدید کرد، و بردست خود آن نور را بداشت صد هزار سال، پس هر شبانروزی که هزار سال دنیوی باشد، نظر دراین نور کردی؛ بهر نظری، نوری و کرامتی از نور این نور بیافتی: لابلکه هر شبان روزی که هزار سال دنیوی بود هفتاد هزار نظر دراین نور کردی؛ این نور از هر نظری هفتاد هزار نور دیگر بیافتی پس از این نور جملهٔ موجودات و مخلوقات پدید کرد. دریغا مگر هرگز نخوانده‌ای که خدایرا - تعالی - صفتی هست که آنرا صفت اَخصّ خوانند که برهمه بنی آدم پوشیده است؟ مگر آن صفتِ اَخصّ، این نور محمّدست که از همه پوشیده بداشته است؟ چه دانی که چه میگویم! «قُلْ هُوَاللّهُ أَحدٌ اللّهُ الصَّمَدُ» برخوان؛ و صَمَد آن باشد که یکی باشد و صفت یگانگی دارد.

(۳۵۲) ای دوست چون ذات او یکیست، این هشت صفتِ با تعدّد چیست؟ باش تا این یك صفت را بینی اتّصال یافته باشی بدین صفات هشتگانه، و این یك صفت چنان با خاصیّت و کمال است که هشت خاصیّت درو درج شده است. پس

---

5 باشد SRPA باشد هزار HB ‖ 5-6 نظر ... روزی SRPHA- B ‖ 6 از نوراین ... بلکه SA نو درین نور پوشیدی لابلکه PB نودرین نور بیافتی H نودرین نورپوشیدی لابد که R ‖ 6-7 که هزار... بود SHA- RPB ‖ 7-8 هر... بیافتی SRPBA- H ‖ 8 کرد RPHB کردد SA ‖ 11 بداشته SPA- HB نداشته R ‖ سورهٔ ۲ (الاخلاص) آیهٔ ۱، ۲ ك ‖ 13 این ... با SPA این‌هفت‌صفت یاهشت یا B هشت صفت یا RH ‖ 14 صفت ... باشی SPA خاصیت‌را ... یافته B خاصیت رابدانی اتصال یافته H صفت‌را ... یافته R ‖ 15 کمال‌است SRPA وکمال B درکمال‌است H ‖ 1-15 SRPHBA- UM ‖

هر نشان که آمد، و هر ادراك که یافتند، و هر صفت که گفتند بر صفات آمد؛ ازذات کی توان خود چیزی گفتن، ویا وصف کردن؟ «الصَّمَد» تمامی بیان بی‌چونی ذات نکرده است؟!

(۳۵۳) دریغا ببین که چند نمّامی و جاسوسی بکردم، و چند اَسرار الهی برصحرا نهادم! اگرچه گفتن این اسرار، کفر آمد که «إفشاءُ سِرِّ الرُّبوبیّةِ کُفرٌ» اگرچه غیرت او مستولی است برداشتن وجودها؟! امّا زشتی بکنم، و بیتی چند که برطریق سجع وقتی صادر افتاد اگرچه بسیاری غموض با خود دارد، بنویسم بعدما که جز روان مصطفی ـ صلعم ـ و محبّان خدا کسی دیگر برمعنی این بیتها مطلّع و واقف نشود؛ امّا دیگرانرا نصیب جز شنودن نباشد. دانستن و دریافتن دیگر باشد و دیدن دیگر. زهی حکمت ای دوست! «وَ مَنْ یُؤتَ الحِکمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیراً کَثیراً» دراین باب. چه خوب رخصتی شده است! و مصطفی ـ صلعم ـ تمامتر بیان کرد آنجا که گفت: «إنَّ مِنَ الشِّعرِ لَحِکمَةً» اکنون گوش دار و مُستَمِع معنی شو:

2 از ... یا SA ازذات که تواند ازخود خبری گفتن ویا خود B از ... توان چیزی ... یا H ازذات که تواند ازخود ... یا P از ذات که تواند خود ... یا R ‖ 2-3 تمامی ... نکرده SA وصف تمامی ... بکرده B تمامی بی‌چون بکرده H تمامی بی‌چونی ذات بکرده P تمامی .. . نکرده R ‖ 4 بکردم SPBA کردم H نکردم R ‖ الهی RPHB الهیت SA ‖ 6 بر . . . وجودها RPHSA ـ B ‖ اما ... بکنم B اما ... نکنم SA بر ... اما راستی بگویم RPH بر ... اما دستی بزنم I ‖ 7 افتاد SPBA افتاده است HB ‖ 10 باشد ... دیگر SRHBA ـ P ‖ زهی SPHA زهی کیمیا گری RB ‖ 11 دراین باب SRHBA ـ P ‖ شده RPHB داده SA ‖ 12 کرد SRPBA کرده است H ‖ 1 - 13 SRPHBA ـ UM ‖

دل مرکب حقّ است که در بن زندانست   در عالم خاك مدّتی مهمانست
دل مرغ حقیقت است در عالم حقّ   نی خود بازست که زینت سلطانست
دل زنده بجان و جان بود زنده بحقّ   گه جان در دل و گاه دل در جانست
از نور خدا روح فرا دید آمد   پس «نُور علی نور» نه در قرآنست ؟
آن نور سیه ز کان قهر و خشمست   سرچشمهٔ کفر و مسکن شیطانست
این سرّ حقیقتست که شرحش دادم   در عالم شرع این سخن پنهانست
مقصودش از ایجاد وجود کونین   یك چیز بود که آن همی برهانست
در آینهٔ روح به بیند خود را   پس عاشق خود شود که بی نقصانست
ما نیز درو همی به بینیم خودرا   پس شاهد و مشهود همی یکسانست
پس عاشق و معشوق بهم بنشینند   زیرا که هم جان و همین جانانست
پس عشق عبارت از لقاهست و کلام   پس اکل و شراب اوزما خودآنست
پس روح بود باقی در عالم حقّ   چه جای چنین سخن که صد چندانست

(۳۵٤) این خود رفت امّا ای عزیز چون خواهند که مرد را بخود راه دهند

---

1 حق SPHA جان RB ‖ مهمانست SRPHA پنهانست B ‖ 2 دل ... سلطانست SA ـ B دل ... حق پرواز چنین باز برسلطانست H دل . . . که رتبت سلطانست P دل . . . نه خود مارست که رتبت سلطانست R ‖ 3 وجان بود SPHA آمد وجان B باشد وجان R ‖ و گاه دل در SPHA بود و گاه دل در B و گاه دل اندر R ‖ 5 شیطانست SRPHA ایمانست B ‖ 7 وجود . . . آن SRPBA و وجود ... او H ‖ 9 ما ... خودرا SRPA من نیز . . . بهبینم خودرا B مانیز همه دوچو خویشتن را بینیم H ‖ 10 همو ... و همین SA همو ... همو B هم او . . . وهم این RPH ‖ جانانست B جانست SRPHA ‖ 11 هست I است SRPHBA ‖ اوزما SRPHBA ما از او C ما واو I ‖ 12 چنین سخن SRPBA سخن بود H ‖ 13-1 SRPHBA ـ UM ‖

و بخوش بینا گردانند ، دیده یابد . « وإنْ تُطیعُوهُ تَهْتَدوا » این باشد که اشراق نورالله مردرا دیده دهد ، و گوش دهد . و زبان دهد « کُنْتُ لَهُ سَمْعاً و بَصَراً و لِساناً فبی یَسْمَعُ وبی یُبْصِرُ وبی یَنْطِقُ » بیان صفات شده است که تخلّق سالك باشد . دراین مقام ملك و ملکوت واپس گذاشته باشد ، واز پوست خودی و بشرّیت برون آمده باشد . « و إذا شِئْنا بَدَّلنا أمثالَهم تَبْدیلاً » بدیده باشد ، « یَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ » رسیده باشد . بوی « مَنْ عَرَفَ نَفْسَه » بوییده باشد ، و شراب « عَرَفَ رَبَّه » چشیده باشد . « إنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلی صُورَةِ الرَّحْمن » برو ظاهر گشته باشد . « أَلرَّحْمَنُ عَلَی العَرْشِ اَستوی » اورا مکشوف شده باشد . « یُدَبِّرُ الأَمْرَ مِن السَّماءِ إلی الأَرْض » اورا محقّق گشته باشد . « یُنَزِّلَ اللهُ تَعالی » برو تجلّی کرده باشد . پای همّت در عالم « تَخَلَّقوا بِأَخْلاقِ اللهِ » نهاده باشد . « کُونُوا رَبّانِیّینَ » اورا نقد شده باشد . « أَلمُؤْمِنُ مِرْآةُ المُؤْمِنُ » با او برادری داده باشد .

(۳۵۵) دریغا چه میشنوی ! « أَلسَّلامُ المُؤْمِنُ المُهَیْمِنُ » نام خداست ـ تبارك و تعالی ـ چون او مؤمن باشد ، و مصطفی مؤمن باشد ، و سالك مؤمن باشد ، همه آینهٔ یکدیگر باشند . « أَلمُؤْمِنُ مِرْآةُ المُؤْمِنُ » بیان این همه کرده است . نخست

1 یابد SA باید RPHB ‖ سورهٔ ۲٤ (النور) آیهٔ ٥٤ م ‖ اشراق RHB اشوان SPA ‖ 2 لسانا I لسانا ویدا SRPHBA ‖ 3 تخلق SPBA بخلق RH ‖ 5-4 بشریت . . . باشد SRPHA وقشر بشریت ... باشد و این احوال دیده B ‖ 5 سورهٔ ۷٦ (الانسان) آیهٔ ۳۸ م ‖ 6-5 باشد . . . بوی SRPA بود ... آنگاه بوی B باشد . . . رسیده H ‖ 5 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٤٨ ك ‖ 6 شراب SRPBA وذوق H ‖ 7 گشته باشد SRPHA شده‌بود B ‖ 8-7 سورهٔ ۲۰ (طه) آیهٔ ٥ ك ‖ 8 سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۳ ك ‖ 9 برو ... کرده SRPBA کل‌لیلة برو تجلی‌شده H ‖ 10 نقد SRPBA نقد وقت H ‖ 11 او SPHA اوبیعت B اودست R ‖ 12 سورهٔ ٥٩ (الحشر) آیهٔ ۲۳ م ‖ 13-12 نام ... چون SRPHA نه‌آخر نام ... بود چون B ‖ 14-1 SRPHBA ـ UM ‖

اخوانیّت درست شود . اتّحاد حاصل آید . « أَلْمُؤْمِنُ أَخُ الْمُؤْمِنِ » آنگاه خودرا درآینهٔ اِخوانِیّت درست بیند .

(۳۵٦) شیخ ما گفت ـ رضی‌الله عنه ـ که شیخ ما ابوبکر در مناجات با خدا گفت : « اِلٰهی ما الحِکْمَةُ فی خَلْقی » ؟ گفت : خداوندا در آفریدن من چه حکمت است ؟ جواب آمد : « أَلحِکْمَةُ فی خَلْقِكَ رُؤْیَتی فی مِرْآةِ رُوحِكَ وَ مَحَبَّتی فی قَلْبِكَ » گفت : حکمت آنست که تا جمال خودرا درآینهٔ روح تو بینم ، ومحبّت خود دردل تو افکنم . ای‌دوست ! چون خواهد که خودرا بیند ، درآینهٔ روح ما نگرد ؛ خودرا بیند که بیچون شده ؛ از ادراك حسن و جمال بیچونی ، برابر درآید . « أَلْمُؤْمِنُونَ کَنَفْسٍ واحِدَةٍ » دراین عالم باسالك نشانها دهد . « إِنَّ اللهَ یَنْظُرُ فی کُلِّ یَوْمٍ ولَیْلَةٍ ثَلٰثمائة وَسِتّینَ نَظْرَةً إلی قَلْبِ الْمُؤْمِنِ » همین معنی باشد که سیصد و شصت بار بآینهٔ خود نگران شود ، تا مقصود خود بیابد . « إِنَّ اللهَ لایَنْظُرُ إلی صُوَرِکُم وَلا إلی أَعمالِکُم وَلٰکِن یَنظُرُ إلی قلوبِکم وَ نِیّاتِکُم » برمز بیان این مرآة میکند . « أَلَمْ یَعْلَم بِأَنَّ اللهَ یَری » این باشد . « وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحیط » احاطت جملهٔ دلها بیان میکند . این آن مقام باشد که او خودرا درآینهٔ روح ما بیند .

1 شود SPBA شودآنگاه H شودآنجا R ‖ 2 درست‌بیند SA بیند RPHB ‖ 3 بکر SRPHA بکر وراق B ‖ 6_7 بینم ... افکنم SPHBA به‌بینم ... افکنیم R ‖ 7-8 روح ... آید SA روح ... بیچونی ترا ازدر درآید که B روح ... شده باشد از ... بیچونی به‌برادری آید H روح ... بیچونی با اوبرادرآید P بیچون‌شده ... بیچون‌پس‌ترا درآمد R ‖ 9 در ... دهد SA ترا درین‌عالم نشان‌دهد اگر کسی‌باشی که RB در ... سالك نشانهادارد H درعالم ... دهد P ‖ 10-11 بار ... شود SRPHA واندبار بزبان‌عراقی‌بآینهٔ خودنگرد B ‖ 12 برمز PRH برو SA خودبرمز B ‖ 13 سورهٔ ۹٦ (العلق) آیهٔ ۱٤ك ‖ سورهٔ ٤۱ (فصلت) آیهٔ ٥٤ ك ‖ 14 آینهٔ PB ـ SRHA ‖ 14_1 SRPHBA ـ UM ‖

(۳۵۷) امّا چون خواهد که ما خودرا در نور او بینیم، « اَوَلَمْ یَنظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ » نور او تاختن آرد بجان سالك . « إنَّ المُلُوكَ إذا دَخَلُوا قَرْیَةً أَفْسَدُوها » جان سالك دست بر تختهٔ وجودش زند که « اَوَلَمْ یَکْفِ بِرَبِّكَ إنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهیدٌ ألا إنَّهُم فی مِرْیَةٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ ألا إنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحیطٌ » . پس احاطتِ نوراو، جملگی وجود ما بخورد . « لاتُدْرِکُهُ الأَبْصارُ وَ هُوَ یُدْرِكُ الأَبْصارَ » این معنی باشد . پس دراین مقام، مرد بداند که وجود خود دیدن درآینهٔ نور صمدی چون باشد و چگونه بود . کافرم گر ندیده‌ام . دانی که چه میگویم؟ « رَأی قَلبی رَبّی » این معنی باشد که ما خودرا در نور او بینیم . « أَوَلَمْ یَنظُرُوا فی مَلَکُوتِ السَّمواتِ وَ الأَرْض » بیان این شده است . « اَلَمْ تَرَ إلی رَبِّكَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ » بجملگی آینهٔ ما آمده است .

(۳۵۸) دراین مقام عالی سالك‌را روی نماید که مصطفی بیان از آن حال چنین کرد که « مَنْ رَآنی فَقَدْ رَأیَ الحقَّ » . ای دوست هیچ فرقی هست میان این که

1-2 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۸۵ ك ــ RH ‖ 2 بجان SPHA برجان RB ‖ 2-8 سورهٔ ۲۷ (النمل) آیهٔ ۳ ك ‖ 3 جان ... وجودش SPA جان . . . دستی بر ... وجود خود RB چنانکه خودرا سالك درست‌بر ... وجودش H ‖ 3-5 سورهٔ ۴۱ (فصلت) آیهٔ ۵٤ ك ‖ 5 اوجملگی وجودما SA کلی اوجملگی کل مارا B اوجملگی کل وجود PH جملگی و کلوجود سالك‌را R ‖ 5-6 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱۰۳ ك ‖ 6-7 بداند ... بود SA باید که بداند ... خود درآینهٔ صمدی دیدن چو باشد B بداند ... چون وچگونه باشد H بداند ... نوراحمدی چون ... بود P بداند ... خود درآینهٔ صمدی دیدن‌چون ... بود R ‖ 7-8 کافر ... میگویم SA هان‌بشنو ازمصطفی «من‌رآنی فقدرأی‌الحق» ونیز گفت B کافرم اگرندیده‌ام چه‌دانی ... میگویم PH کافرم ... ام توچه‌دانی ... میگویم R ‖ 8 نوراو PHB آینهٔ نوراو SA نوراو به R ‖ 9 (1 ـ 2) ‖ 9-10 سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ٤٥ ك ‖ 11 عالی SA حالی RPHB ‖ 12 ای ... که SA ای ... این کلمه که RB ای ... نوست میان ... که H هیچ ... که P ‖ 1-12 SRPHBA ـ UM ‖

«مَنْ رَآنی فَقَدْ رَأَیَ الحَقّ» ومیان آنکه «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أطاعَ اللهَ». پس مگر «أنَا الحَقّ» حسین و سبحانی با یزید» همین معنی بوَد. ای دوست آنها که در این زمرهٔ واشوقاه الی لقای اخوانی باشند، حسین منصور را و با یزید را معذور دارند.

(۳۵۹) دریغا «أَلْمُؤْمِنُ مِرآةُ المُؤْمِن» یعنی که اوخودرا درما بیند. «اَلْمُؤْمِنُ أَخُ المؤمن» یعنی که ما خودرا در نور او بینیم. ای دوست او مؤمن است بعبودیّت ما، وما مؤمنیم بربوبیّت او؛ پس ما هردو مؤمن باشیم. کافری اگر این کلمات را نباشی که در این عالم محبّان او، در ادب خانهٔ «نَ وَالْقَلَمِ» و«طَـهٰ» تعلیم علم خود حاصل کنند، و زنگار از قلب خود جلا دهند که «أَدَّبَنی رَبّی فَأَحْسَنَ تَأدیبی» بیان می کنند که این مُتعلّم دراین مکتب، موصوف بربوبیّت و عبودیّت شد.

صوفیان درد می دو عید کنند — عنکبوتان مگس قدید کنند
ما که ازدست روح قوت خوریم — کی نمك سودهٔ عنکبوت خوریم

شربتی از «وَ نَفَخْتُ فیهِ مِنْ رُوحی» خورند؛ وشربتی از «وَ حَمَلَها الإنْسانُ» دراین

1 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ۸۰ م || 2 بود SRPMHA دارد B || 3 باشند SPBA باشد RMH || 5 دریغا SRPMHA ای دوست B || درما SRMHBA درنور ما P || 6 بینیم SRPMHA بیند B || او SRPHBA او جل‌جلاله M || 6 - 7 بعبودیت . . . بربوبیت SRMHBA بربوبیت ... بعبودیت P || 7-8 کافری ... نباشی SRPMHA ای‌عزیز کافری ... قابل‌نباشی B || 8 علم HB عالم SRPMA || 9 کنند ... دهند RMH کنند ... کنند SA کند وزنگار بشریت ازدل جلا بزدایند B کنند ... از قالب خود ... دهند P || 10 مکتب RHB کتاب SPA مکتب‌کتاب M || ربوبیت وعبودیت SMHBA بربوبیت RP || شد RPMHB شده SA || 11-12 کنند... عنکبوت خوریم I کنند SRPMHA کنند ودو شربتی خورند B || 13 سورهٔ ۱۵ (الحجر) آیهٔ ۲۹ ك || سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) آیهٔ ۷۲ م || 1-13 A ... S-U ||

عالم هیچ بالاتر و رفیع‌تر از عبودیّت نیست .

(۳۶۰) عبودیّت خالیست بالا گرفته برچهرهٔ جمال ربوبیّت . اینجا بدانی که آن بزرگ چرا گفت : « لَیسَ بَینی وَبَینَه فَرقٌ إلّاأنّی تَقَدَّمتُ بِالعُبُودِیَّةِ » . جمال چهرهٔ ربوبیّت بی‌خال عبودیّت ، نعت کمال ندارد ؛ و خال عبودیّت بی جمال چهرهٔ ربوبیّت خود وجود ندارد . «وَما خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإنسَ إلّا لِیَعبُدُونِ» هردو طرف را گواهی‌میدهد هم ربوبیّت‌را وهم انسانیّت‌را . «کُنتُ کَنزاً مَخفِیّاً فَأحبَبتُ أن أُعرَفَ» بیان اتّصال عبودیّت میکند با ربوبیّت . اگر چنانچه نمامتر خواهی از اخی‌بوالفرج زنگانی گوش دار آنجا که گفت : « ألعُبُودِیَّةُ بِغَیرِ رُبُوبِیَّةٍ نُقصانٌ وَ زَوالٌ ، وَ الرُّبُوبِیَّةُ بِغَیرِ العُبُودِیَّةِ مُحالٌ» گفت : عبودیّت بی ربوبیّت ، نقصان و زوال باشد ؛ و ربوبیّت بی‌عبودیّت ، محال باشد . «وَألزَمَهم کَلِمَةَ التَّقوی وَ کانُوا أحَقَّ بِها وَأهلَها» این باشد که عبودیّت و ربوبیّت لایق و مناسب آمدند .

(۳۶۱) « إنَّ اللهَ اشتَرَی مِنَ المُؤمِنینَ أنفُسَهُم وَ أموالَهُم بِأنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ » نفسها و مالهای مؤمنان ، ببهشت خریده است . دل خود از آنِ اوست ، خریدن

---

2 خالیست ... گرفته B جلیس ... گرفته SPMA خانیست بالابرفته H جلیس بالابررفته R || جمال SRMHBA کمال P || 4 ـ 5 جمال چهرهٔ ربوبیت RBM جمال SPHA || 5 سورهٔ ۵۱ (الذاریات) آیهٔ ۵۶ ك || 6 انسانیت SRPMHA عبودیت B || 7-8 اخی ابوفرج زنگانی RM فرج زنجانی A اخی فرج‌الله SPHB || 9 باشد SRPMBA است H || 10 سورهٔ ۴۸ (الفتح) آیهٔ ۲۸م || 11 این ... آمدند RM این ... لایق‌تر آنست آمدن SA دانی که « کلمه التقوی» چیست ؟ ربوبیت و صمدانیت بود « واهلها » عبودیت این هردو آمدند B این ... لایق آمدن ومؤانست بود H این ... لایق مؤمن است با همدیگر آمدند P || 12 سورهٔ ۹ (التوبة) آیهٔ ۱۱۱ م || 13-1 دل . . . نباشد SPMA واگرنه دل خودآن ... نبود B دل از ... بخریدن ... نباشد RH || 1 ـ 13 A ... S ـ U ||

حاجت نباشد. چنانکه ربوبیّت بها ندارد، عبودیّت هم بها ندارد. ای دوست هرگز مگر که این مسألت نخوانده‌ای که هر بَیع که مقابل ثَمَن نباشد آن بَیع غَبن وظلم باشد؟ اگر دل در مقابل آینهٔ الـهیّت نبودی، «ما لِلتُراب وَ ربِ الأَرْباب» درست بودی. «ظَلُوماً جَهولاً» پی گم میکند. اگر توانی جواب دیگر شنودن، گوش‌دار: ارادت حقّ - تعالی - نقطهٔ عبودیّت را بمحبّت فروخت؛ چون فروختن حاصل آمد، عبودیّت با اصل ربوبیّت شد تا آن وقت گفتند: «ظَلوماً جَهُولاً»؛ اکنون گویند: «أَحَقَّ بِها و أَهلَها».

(۳٦۲) ای دوست «إِذ یَغشَی السِدرَةَ ما یَغشی» درخت ربوبیّت است که عبودیّت ثمرهٔ آن آمده است. مصطفی - علیه السّلام - گفت: شب معراج اورا نتوانستم دیدن که نور اوغلبه میکرد «فَرأَیتُ فَراشاً مِنَ الذَّهَبِ حالَ بَینَه وَ بَینی».

1-2 هرگز . . . نخوانده‌ای M مگر این کلمه نخوانده‌ای SHA مگر که این مسأله در فقه نخوانده‌ای یا نشنیده‌ای B مگراین حکمت نخوانده‌ای RP ‖ 2 بیع که مقابل SRPMA بیع که قابل B مبیع که مقابل H ‖ 3 دل HB - SRPMA ‖ آینهٔ RPMHB - SA ‖ 3 - 4 درست بودی SHA درست نبودی RPMB ‖ 4 سورهٔ ۳۳ (الاحزاب) آیهٔ ۷۲ م ‖ توانی SRMHA می‌توانی B دانی P ‖ شنودن گوش‌دار SRPMA بشنو B شنید گوش‌دار H ‖ 5 چون M چون محبت SRPHBA ‖ 5-6 ارادت ... باصل ... شد M ارادت ... واصل ... شد SRPA حق ... بفروخت چون فروختند ربوبیت حاصل‌آمد عبودیت اصل شد HB ‖ 6 کفتند I که گفتند S ... A ‖ (4) ‖ اکنون SRMHBA - P ‖ 7 سورهٔ ٤۸ (الفتح) آیهٔ ۲٦ م ‖ 8 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۱٦ ك ‖ درخت SRPMHA سدرهٔ درخت B ‖ 8 - 9 که . . . است SRPHA که «ومازاغ البصر» عبودیت است که ثمرهٔ آن ربوبیت است که «ولقد رآه نزلةاخری عندسدرة المنتهی‌عندها جنة المأوی» B که ... ربوبیت M ‖ 9-10 شب . . . دیدن SPMHA در معراج خدایرا نتوانستم دید B شب . . . نتوانستیم دیدن R ‖ 1- 10 A ... S - U ‖

این پروانه که حائل رُؤیت آمد انسانیّت بود. پوشیده نیست که شمع الَـهیّت را پروانهٔ دل انسانیّت و عبودیّت آمده است.

(۳۶۳) دریغا «وَ النجمُ إذا هَوَی ما ضَلَّ صاحِبُکُم وَ ماغَوی وَ ما یَنطِقُ عَنِ الهَوی إنْ هُوَ إلّاوَحیٌ یُوحی» بیان این همه کلمات با خود دارد. «دَنا فَتَدَلّی فَکان قابَ قَوسَینِ اَوْ أدْنی فأَوْحی إلی عَبْدِهِ ما أوْحَی» چه دانی که چه گفته است! دریغا عاشق که معشوق را در کنار گیرد، چه گویی بیخود نشود؟! «فَخَرَّمُوسی صَعِقاً» این باشد. وآن حدیث نیز که مصطفی ـصلعمـ گفت: شب معراج چون بحضرت عزّت رسیدم، و چون بمقام قرب رسیدم که «فأَوْحی إلی عَبْدِهِ ما أَوْحی». «وَضَعَ یَدَهُ عَلی کَتِفِی فَوَجَدْتُ بَرْدَ أنامِلِهِ بَیْنَ ثَدیَّ فَعَلِمْتُ عِلْمَ الأوّلینَ وَ الآخرینَ» دریغا آیتی بدین صریحی بود بردلالت عشق الهی مرجان قدسی را، و کس خود نمیداند! شیخ ما گفت: شب معراج خدای ـتعالیـ با محمّد گفت: همه ایّام و اوقات، ناظر ومستمع، تو بودی؛ امشب سامع وناظر منم، و قائل ومنظور تو. پس «دَنا فَتَدلّی

1 ـ 2 رؤیت ... وعبودیت SA آمد رؤیت را این انسانیت وبشریت وعبودیت پوشیده ... دل انسان وعبودیت B رؤیت آمد انسانیت وبشریت وعبودیت آمده‌است پوشیده ... انسانیت H رؤیت... دل وانسانیت وعبودیت P رؤیت ... وعبودیت او RM ‖ 3 دریغا SRPMHA ای‌دوست چون انسانیت وبشریت بگذری همه‌احوال باشد که B ‖ 3–4 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۸،۱۰ ك ‖ 4 دارد SRMHBA داده P ‖ 4-5 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱٤۳ ك ‖ 6 نشود SRMBA نشو H شود P ‖ این SPMHBA این معنی R ‖ 7-8 چون ... رسیدم که SRPMA ـ B بمقام قرب که H ‖ 8 (4-5) ‖ 9 ثدی SRPMBA یدی H ‖ فعلمت . . . و الاخرین H معرفت ما بین السماء و الارض SRPMBA ‖ 10 بود بر دلالت SPMA دلالت میکند بر B بر کمال H بردلالت R ‖ 11 با محمد گفت SPBA باو گفتند RMH ‖ 12 منم . . . تو M ترا . . . تو SPBA ترا ... تویی B وقائل ... تو R ‖ 1-12 (4-5) ‖ 1 ـ 12 A ... S ـ U ‖

«فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی» این قربت خدا را باشد با محمّد نه محمّد را با خدا. این کلمه من نمیگویم که او میگوید. مگر که این خران بی افسارِ خاکسار و نگوسار تازی نیز نمیدانند! «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» بیان این معنی بکرده است. «فأوْحی إلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» جمله نشان باخود دارد. گوش‌دار:

در انجمنی نشسته دیدم دوشش نتوانستم گرفت در آغوشش
صدبوسه زدم بزلف عنبر پوشش یعنی که‌حدیث‌میکنم‌در‌گوشش

عاشق چون خواهد که معشوق را بوسه دهد، و یا با وی رازی گوید. اگر کسی جز‌ازوی‌حاضر‌باشد پی گُم کند یعنی که حدیث‌میکنم در گوشش. شب‌معراج اورا از برای خود بُرد که «أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلاً»؛ و ندا داد از بهر دیگران و اغیار که اورا بدان آوردیم تا عجایب آسمان و زمین بیند. «وَ لَقَدْ رَأی مِنْ آیاتِ رَبِّهِ الکُبْری» نشانی بزرگ آمده است. صغری ما دون الله است، و کبری همه کبریاءالله است.

1 این قربت SPMHBA ـ R ‖ 1-2 نه ... من RMB این من SA این کلمه من H ـ P ‖ 2 او SRPMBA حق H ‖ 1-2 A ... S - U ‖ 2-3 که‌این ... ونگوسار UHM ـ SPA که‌این خران ... خاکسار نگوسار B که این‌خران خاکسار ونگوسار R ‖ 3-4 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۱۰ ك ‖ بکرده‌است A ... U نکرده‌است دانی R ‖ 4 فاوحی ... دارد USPMA دانی که «الی‌عبده» چه‌نشان دارد B فاوحی . . . فاوحی . . . چه باشد وچه نشان دارد H فاوحی ... چه نشان دارد R ‖ 6 بزلف . . . پوشش URPMHB برلب عنبر پوشش SA ‖ 7 دهد A ... U نهد H ‖ ویا . . . گوید SRHA ـ B راز و سری M ویا باوی سری گوید UP ‖ 8 جز ازوی A ... U بجزوی B ‖ که ... میکنم A ... U سری ورازی در گوشش می گویم B ‖ 9 برد A ... U به‌برد B ‖ سورهٔ ۷۰ (الاسراء) آیهٔ ۱ ك ‖ 9-10 دیگران واغیار . . . آسمان M دیگران که او ... آسمان USPHA دیگران که اورا ... بدان جهت ... آسمانها B اغیار ... آسمان R ‖ 10 وزمین USPMHA وزمین‌ها B زمین به R ‖ 10-11 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۱۸ ك ‖ 11 همه USRPMA ـ HB ‖

(۳٦٤) دریغا سلطان محمود، ایاز را دوست دارد؛ و اورا برتخت مملکت بنشاند، و دیگران را پی‌ٓ‌کم کند که شما اهلیّت آن ندارید که مملکت مرا لایق باشید، خود دانی که این کلمه چیست؟ آخر این کلمه که شنیده‌ای که عشق، سلطانست؛ آنجا فروآید که خواهد. عشق لایَزالی با جان قدسی عقد سِرّی بسته است که جز عاشق را ازآن دیگر کس را خبر نباشد.

(۳٦٥) دریغا در عشق مقامی باشد که عاشق و معشوق را از آن خبر نباشد؛ وازآن مقام، جزعشق خبرندارد. «حُبّكَ الشیءَ یُعْمی وَ یُصِمّ» این باشد. چه گویی عشق از عاشق است ویا از معشوق؟ نی‌نی از معشوق است. پس عشق الٓهی از کی باشد؟ ضرورت از جان قدسی باشد. عشق جان قدسی از کی باشد؟ از نور الٓهی باشد. چه دانی که چه میگویم؟! دریغا گفتم چون ما را بخود قربت دهد، در نور او خودرا به‌بینم. عبارت این باشد «رأی قَلْبی رَبّی». علیّ بن ابی‌طالب ـ علیه‌السّلام ـ

2-1 دارد ... برتخت ... کند UMH دارد ... بتخت ... کندا SA میداشت ... کرد RB دارد ... وتخت ... کند P ‖ 2-3 مرا ... خود A ... U را لایق باشد چه H ‖ 3-4 شنیده ... خواهد USRPMA شنیده‌ای ... سلطانست هرجا که خواهد فرود آید B نشنیده‌ای ... سلطانست که خواهد H ‖ 4-5 با ... عاشق را USRA باجان قدسی عهدی بسته ... جز عشق را B برجان قدسی سرایتی بسته ... عشق H باجان قدسی‌سرایت داشته بود که ... عاشقرا M باجان قدسی‌سرایتی بسته‌بود ... عاشقرا P ‖ 5 نباشد SA نبود RMB نیست UPH ‖ 6 دریغا ... نباشد URPMH ـ SA ای‌عزیز ... معشوق هردواز ... عشق کسی را خبرنبود B ‖ 8 نی ... است A ... U ـ R ‖ 8-9 الهی ... باشد UMH الهی ... وضرورت ... باشد وهان قدسی ازلی که باشد B الهی‌ازکی باشد SA الهی ... اقدس ازکی باشد P الهی ازکه ازلی باشد بضرورت ... ازکه باشد R ‖ 10 چون SRMHBA چه UP ‖ 11 بینم A ... U بینیم B ‖ 11-1 علیه ... کند M چنین گوید USPBA ازین خبر بیان میکند H ازین‌حال چنین گوید R ‖

از این حال چنین بیان می کند: «ما نَظَرتُ فی شیءٍ إلّا وَ رَأیتُ اللهَ فیه». «أَلَمْ تَرَ إِلی رَبِّكَ کَیفَ مَدَّ الظِّلَّ» این باشد. و چون او خود را در آینهٔ دل ما بیند، عبارت این باشد که «أَلَمْ یَعلَمْ بِأَنَّ اللهَ یَری».

(۳٦٦) ای دوست اگرچه این کلمه در خورِ جهان تو نیست، پنداری که دنیا را میگویم؟! این کلمه نیز در بهشت نگنجد، جز در بهشت، دل تو نگنجد که فراخی تمام دارد که «لا یَسَعُنی سَمائی ولا أَرضی وَ وَسِعَنی قَلبُ عَبدی المُؤمن». اگر خواهی که دلی را چنین با دست آری که «مَرَجَ البَحرَین یَلتَقِیان» و آیت «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ» اورا قبول کرده باشد، چندین هزار هستند که این نعت دارند. لیکن مقصود ما بعضی از علماءاند که «وَ الرّاسِخُونَ فی العِلمِ» کمال درجهٔ ایشان است. ای دوست مدّتها بود که مرا نه تن از علمای راسخ معلوم بودند؛ و لیکن امشب، که شب آدینه بود که ایّام کتابت بود، دهم را معلوم من کردند: و آن خواجه امام محمّد غزالی بود - رحمةالله علیه - . احمد را میدانستم، امّا محمّد

2 سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ٤٥ ك ‖ 3 سورهٔ ۹٦ (العلق) آیهٔ ١٤ ك ‖ 4 جهان تو نیست A ... U تونیست ولایق جهان تونباشد B ‖ 5 این A ... U نه‌این R ‖ 5-6 جز ... فراخی RPM که فراخی SA جز ... گنجد که فراخی B جز ... فراغی H جز... نمیگنجد U ‖ 7 سورهٔ ٥٥ (الرحمن) آیهٔ ١٩ م RM ـ وآیت فتقبلها ربها بقبول حسن USPHBA ‖ 8 هستند . . . نعت UPM هستند که نعت SA هستند که این‌نعمت HB کس هستند که این‌نعت R ‖ 9 ازA ... U ـ B ‖ سورهٔ ٣ (آل‌عمران) ٤ (النساء) آیهٔ ٧ م ١٦١ م ‖ 10 ایشان‌است A ... U انسانست P ‖ مرا . . . معلوم SRMBA نه ... راسخ H مرا نهد . . . معلوم I نه . . . معلوم UP ‖ 11 که ایام . . . دهم را . . . کردند M که ایام . . . کردند SA و زمان کتابت دهمین معلوم بیچاره گردید B که . . . بود یکی دیگر معلوم من کردند URPH ‖ 12 امام . . . احمد A ... U امام حجة الاسلام غیاث الامام محمد ... شیخ احمد R ‖

را نمیدانستم؛ محمّد نیز از آن ماست. اگر خواهی که آنچه گفتم تمام بدانی از خواجه احمد غزّالی بشنو که چه میگوید در معنی این حدیث «المؤمن مِرآةُ المؤمن»:

ای خدا آیینهٔ روی جمالت این دل است
جان ما برگ گلست وعشق تو چون بلبل است
در جمال نور تو خود را ببینم بی وجود
پس درین عالم مراد هر یکی خود حاصل است
در ازل موجود بودم سایه مر نور ترا
در ابد هم شرب یکتایی که ما را منزل است
عاشقان در عالم قٓ و حروف نون و ط
همنشینان خدا پس این مقام اوّل است
گر همی خواهی که دانی کین چه جایست و کجا
در درون دوجهان آنجا که شهر بابِل است

1 تمام A ... U تمامتر B ‖ 2-3 که ... المؤمن RM که چه ... درنشان المؤمن USPHA وهشدار B ‖ 4 روی ... این UPH حسن ... این SA روی جمال‌تو B روح ... این M حسن وجمال تو R ‖ 6 نور ... وجود RMB روی . . . گم زخود UH نور ... می‌زخود SA نور ... بی‌زخود P ‖ 7 درین ... خود USMA ازینمعنی‌مراد هریکی‌چون B درین‌معنی‌مرادهریکی‌خود H درین ...هر کسی خود P درین‌معنی‌مراد هریکی‌خود R ‖ 8-9 در... یکتاییSA از... بودم... یکتایی B در ... هم‌خیره درنورت H درشبه... یکتاییM در ... بودیم... یکتایی P در... هم‌سیم‌یکتایی R در... بوده‌سایه . . یکتایی U ‖ 11 خدا ... است USPMBA خدایرا این ... است H خدایش این‌مقام‌دلست R ‖ 12-13 که ... دو USPMA بدانی ... دو B که ... این H که ... و کجاست در درون دو R ‖

از مراد خود برون آی و مراد دوست گیر

کین چنین کس پیش محبوبان نجیب و عاقل است

ور نهاد تو همی محجوب ماند زین همه

خاك بادا برسرت کین کار تو بس مشکلست

(۳٦۷) اگر کسی را این مقام سزد از خوانندگان، آخر محجوبان را گفتن این مقام رسد. شیخ ما مودود بسیار گفتی این بیت را:

گر زاهد را جمال آن روی رسد ما را بسر کوی یکی هوی رسد

ای دوست قدر آفتاب، آفتاب داند «إنَّما یَعْرِفُ الفَضْلَ لِأَهلِ الفَضْلِ الفُضَلاءُ». رخت سلطان هم اسبان سلطان کشند «لایَحْمِلُ عطایا الملوكِ إلّا مَطایا المُلُوك». اگر تازی نمیدانی چنین میگویم:

روشن‌تر از آفتاب باید رایی تا بشناسد مزاج هر سودایی

اگر چنانکه گویی در آفتاب، چیزی دیگر بجز آفتاب آفتابی دیگر کند؟ نکند. جای آفتاب، خود آفتاب گیرد. آنکس که ذوق این کلمات چشیده بود، حزن

2-1 دوست ... عاقل USRMA دوست ... نزد ... محنت‌عاقل B یار ... عاقل H دوست ... محب وعاقل P ‖ 4-3 ور ... کین USPMHA در ... چون B وز ... محجوب‌ماند ... کین R ‖ 5 اگر USPMA ای‌دوست اگر RHB ‖ 6-5 سزد ... بیت را SMA باشد خیراست والا محجوبان را طلب کردن این مقام‌نرسد این بیت بشنو B سزد آخر ... را این ... بیت‌را H سزد آخر . . . بیت‌را UP سزد ... مقام‌را سزد شیخ ... بیت‌را R ‖ 7 کوی A ... U کوی تو R ‖ 8 الفضلاء A ... U الفضلاء اهل فضل‌را هم‌اهل فضل‌داند H ‖ 10-9 اگر ... میگویم USRPMA اگر توتازی ندانی ... میگویم B اگرمیگوید H ‖ 12 در ... آفتابی USPMA بجز ... آفتابی B درآفتاب بجز آفتاب چیزی‌دیگر H درکمال آفتاب . . . آفتابی R ‖ 13 آفتاب ... گیرد USPMHA اوهم جز آفتاب گیرد B آفتاب ... نگیرد R ‖ بود A ... U باشد H ‖

وخوف اورا از خود بستده باشد. مگر که از جملهٔ واصلان از یکی نشنیده‌ای که گفت: «مَن عَرَفَ اللهَ طالَتْ مُصیبَتُهُ»؟ هرُ که خدا را بشناخت، مصیبت او درازشد. دریغا این از بهر آن گفتم که شیخ ما گفتی: «لایَعْرِفُ الحقَّ إلّا الحقُّ» گفت: خدارا کسی نشناخت مگر خود او؛ ای‌عزیز اورا خود اوداند، واورا خود اوشناسد پروانه چون آتش شود، آتش از آتش چه بهره گیرد، وچه حظّ وچه نصیب یابد؟ و چون از آتش دور باشد، حظّ چگونه بر گیزد، و با غیریّت چگونه سازد؟ عقل اینجا نرسد. اگر ورای عقل چیزی داری، خود دانی که چه میگویم:

از وصف توای دوست خرد گم ره شد
مانندهٔ تو تویی سخن کوته شد

(۳۶۸) آن سؤال دیگر که کرده بودی که کار، طالب دارد یا مطلوب برصدر کتاب شمّه‌ای شنیدی، امّا اینجا تمام گوش‌دار: اوّل سرمایه‌ای که طالب سالك را بایدعشق باشد که شیخ ما گفت: «لاشَیخَ أبلَغُ مِنَ العشق» هیچ پیر کامل‌تر، سالك‌را از عشق نیست. وقتی شیخ را پرسیدم که «ما الدَّلیلُ عَلَی‌الله. فقال: دَلیلُهُ هُوَاللهُ». این کلمه، بیان بلیغ با خود دارد؛ یعنی آفتاب را بچراغ نتوان شناخت. آفتابرا

1 از خود ... نشنیده‌ای USPMA خود ... واصلان نشنیده‌ای B از خود ... ازیکی واصلان شنیده‌ای H ازخود نستده . . . نشنیده باشد R ‖ 3 گفتم SA گفت URPMHB ‖ 4 ای‌عزیز . . . اورا M خوداو اورا USPBA خودی اورا RH ‖ 5-6 آتش... غیریت USA پس ... بر گیرد ... چگونه گیرد وباغیریت RB آتش . . . بر گیرد ... چگونه گیرد وباغیری H بر گیرد . . . بر گیرد ... غیریت PM ‖ 8-9 خرد ... تویی A ... U دلم . . . مانند تویی دگر R ‖ 10 بر A ... U با P ‖ 11 اما SRA دیگر B اما اینجا تمام UHM اما . . . شمه‌ای دیگر P ‖ 11 - 12 سالك . . . که USMA سالك ... چنانکه B را ... که H سالك رابايد P سالك . . . باشد R ‖ 12 هیچ ... را A ... U پیر کاملتر B ‖ 14 بلیغ A ... U تبلیغ P ‖

هم بآفتاب شاید شناخت · «عَرَفتُ رَبّی بِرَبّی» این باشد . امّا من میگویم که دلیل معرفت خدای - تعالی- مبتدی را عشق باشد · هر که را پیرِ عشق نباشد او روندهٔ راه نباشد . عاشق بمعشوق بعشق تواند رسیدن ، ومعشوق را برقدر عشق بیند . هرچند که عشق بکمالتر دارد ، معشوق را بجمالتر بیند ·

(۳٦۹) دریغا بیم آنست که عشق پوشیده درآید ، و پوشیده بیرون رود ، و کسی خبر ندارد . عشق حقیقی نمیگویم ، آن عشق میگویم که از آن ذرّه‌ای دردنیا آمد . و بیم آنست که همچنان بِکر و پوشیده با جای خود رود ! عشق الٰهی بردو طرف قسمت کردند : نیمی جوانمردی برگرفت ، ونیمی جوانمردی دیگر . اینجا حسین منصور چنین بیان میکند که « ما صَحَّتِ الفُتُوَّةُ لِأَحَدٍ إلّا لِأَحمَدَ - صلعم - ولِإبلیسَ » : احمد ذرّه‌ای عشق بر موحّدان بخش کرد ، مؤمن آمدند ؛ ابلیس ذرّه‌ای برمغان بخش کرد ، کافر و بت‌پرست آمدند . از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت : « الجادَّةُ کَثیرةٌ وَ لٰکِنَّ الطَّریقُ واحِدٌ » گفت : جادّهٔ منازلِ ربوبیّت بسیار است ، امّا راه یکی آمد .

---

1 شاید شناخت USRPMA توان‌شناخت B شاید شناختن H ‖ 3 راه ... تواند USPMA راه عاشق بعشق بمعشوق تواند B راه ... نتواند H راه عشق ... تواند R ‖ عشق A ... U عشق خوه P ‖ 4 دارد ... بجمالتر URPM معشوق را بجمالتر SBA دارد ... بکمالتر H ‖ 5 دریغا ... آید USPMA دریغا ... گردد B بیم ... آید H دریغا که بیم ... آید R ‖ 6 میگویم SBA- H میخواهم URPM ‖ 7-8 وپوشیده ... کردند UP وبجای خودرود ای‌دوست عشق ... کرده‌اند B وپوشیده باز جای ... کردند SA وپوشیده ... وعشق الهی را . . . کرده‌اند H وپوشیده . . . کرده‌اند RM ‖ 8 نیمی . . . دیگر SMHA و جوانمرد هریك نیمی برگرفته B نیمی ... بررفت ... دیگر P نیمی ... ونیمی جوانمردی دیگر R و نیمی پیش جوانمردی بررفت . . . دیگر U ‖ 10 لابلیس UPMHB لعزازیل SRA ‖ 10-11 عشق ... بر USRMHA ازآن عشق ... ازآن بر B عشق ... کرد همه ... بر P ‖ 11 آمدند A ... U شدند B ‖ 13 منازل A ... U ومنازل درگاه M ‖

(۳۷۰) ای دوست اگر آنچه نصاری در عیسی دیدند تو نیز ببینی ، ترسا شوی . و اگر آنچه جهودان در موسی دیدند تو نیز ببینی ، جهود شوی . بلکه آنچه بت پرستان دیدند در بت پرستی ، تو نیز ببینی ، بت‌پرست شوی . و هفتاد ودو مذهب ، جمله منازل راه خدا آمد . مگر این کلمه نشنیده‌ای که شیخ ابوسعید بوالخیر روزی پیش گبری آمد ازمغان ، و گفت : در دین شما امروز هیچ چیزی هست که در دین ما امروز هیچ خبر نیست ؟

(۳۷۱) دریغا مقصود آنست که عشق الٰهی ، مُنقَسِم شد بردو قسم ؛ هرقسمی ، جوانمردی بر گرفت . امّا هیچ دانی که عشق عبودیّت بتمامی ، که بر گرفته است ؟ دریغا همه عشق بتمامی خود او بر گرفته است . «وَاللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شیءٍ قَدیرٌ» این باشد . ای دوست عشق پیدا وعیان در عالم مُلك و عالم دنیا که دید ؟ آنگاه که سالك را پیرِ راه شود ، و او را راه نماید . اگر عشق ، شیخِ همه شدی ؛ جمله ، مرید شدندی :

1 اگر A ... U اگرچنانکه H ‖ تو... ببینی SRMHBA اگرتو... بینی P تونیزبینی U ‖ 2 اگر ... دیدند UPMHB بلکه . . . میدیدند SA اگرآنچه . . . دیدند R ‖ بلکه A ... U بلکه اگر M ‖ 4 آمد مگر USPHA آمده مگر B اند مگر I آمد مگرکه R ‖ 5 پیش . . . آمد USPHBA گبری پیش من آمد R ‖ هیچ چیزی USPA چیزی RB خبری H ‖ 6 امروز . . . خبر USPHA ـ B امروزهیچ R ‖ 7 شد URPB شده SA شداست H ‖ 8-9 برگرفته ... خود UP تمام که برگرفت دریغا تمام‌عشق SA بتمامی ... دریغا هردوعشق ... خود RB بتمامی که برگرفت . . . خود H ‖ 9 سورهٔ ۸ (الانفال) آیهٔ ۴۱ م ‖ 10 پیدا و عیان USRPHA پیدا و پنهان B ‖ در . . . دید A ... U آمد در ... ودرعالم دنیا که دید I ‖ وعالم . . . دید USRPHA یعنی عالم دنیا B ‖ 10-11 آنگاه ...شدی USHA آنگاه سالك‌را پیروراه‌نما شود که ازخودبدرآید اگرهمه‌را پیرشدی B آنگاه .. پیرشود ... وگرعشق .. شدی P تاسالك ... شدی R ‖ 4-12 که‌شیخ ... شدندی A ... U ـ M ‖

عشق پوشیده‌است وهر گز کس ندیدستش عیان
لافهای بیهده تا کی زنند این عاشقان
هر کسی درقدر خود لافی ووصفی میزنند
عشق اوپا کست وصافی از چنین وازچنان

(۳۷۲) ای دوست عاشقانرا دین و مذهب، عشق باشد که دین ایشان، جمال معشوق باشد؛ آنکه مجازی بود، تو اورا شاهد خوانی. هر که عاشق خدا باشد، جمال لِقاءُالله، مذهب اوباشد؛ واو، شاهد او باشد؛ در حقیقت، کافر باشد؛ کفری که ایمان باشد باضافت بادیگران. مگر که این بیتها نشنیده‌ای؟

آنکس که نه عشق را شریعت دارد
کافر باشد کـه دین طبیعت دارد
هر کس که شریعت و حقیقت دارد
شاهد بازی دین و طریقت دارد

(۳۷۳) ای دوست جوابی دیگر بشنو: راه پیدا کردن، واجبست؛ امّا راه

1 هر گز ... عیان UHP هر گز ... نشان SA هر گز ندارد زونشان B هر کس . . . عیان R ‖ 2 بیهده USRPBA بیهوده H ‖ 3 در... میزنند USPA برقدرخود لافودروغی میزند B ازپندار خود درعشق لافی‌میزند C در... میزنند RH ‖ 5 ومذهب USRPHB ـ A ‖ که I نه که A ... U ‖ 6-5 جمال ... تو SA جمال ... باشد ونه‌آن مجازی که تو B جمله جمال ... آنکه توبمجازی H جمال ... مجازی UP جمال وجلال ... تو R ‖ 6 هر USPBA ـ H مذهب کبریست هر R ‖ 7 شاهد او A ... U شاهد IC ‖ 7-8 کفری ... نشنیده‌ای USPHA کفری . . . باشد B آن کفر که ایمان دیگران باشد . . . نشنیده‌ای R ‖ 10 دین A ... U این C ‖ 12 وطریقت URPH طریقت SBA ‖ 13 جوابی ... بشنو USRPA ـ HB ‖ راه پیدا B راه USRPHA ‖ 1-13 A ... U ـ M ‖

خدای ـ تعالی ـ در زمین نیست ، در آسمان نیست ، بلکه در بهشت و عرش نیست ؛ طریق الله در باطن تست ؛ «وفی أنفُسِکم» این باشد . طالبان خدا ، اورا در خود جویند زیرا که او در دل باشد ، ودل در باطن ایشان باشد . ترا این عجب آید که هرچه درآسمان و زمین است ، همه خدا درتو بیافریده است ؛ و هرچه درلوح وقلم و بهشت آفریده است ، مانند آن در نهاد و باطن تو آفریده است . هرچه در عالم الـهیست ، عکس آن درجان تو پدید کرده است .

(۳۷٤) تواین ندانی ؛ باش تا ترا بینای عالمِ تَمثّل کنند ، آنگاه بدانی که کار چونست و چیست . بینای عالَم آخرت و عالم ملکوت جمله بر تمثّل است . بر تمثّل مطلع شدن ، نه اندك کاریست . مرگ را بجایگاهها شمّهای شنیدی که چه بُوَد «مَن أرادَ أنْ یَنظُرَ إلی مَیّتٍ یَمْشی عَلی وَجهِ الأَرْضِ فَلیَنظُرْ إلی اِبنِ أبی قُحافَة» بیان این مرگ شده است . هر که این مرگ ندارد ، زندگانی نیابد . آخر دانی که مرگ نه مرگ حقیقی باشد ، بلکه فنا باشد . دانی که چه میگویم ؟ میگویم چون‌تو ، توباشی وباخود باشی‌تو ، تونباشی ؛ وچون تو ، تونباشی همه خودتو باشی :

---

1 وعرش نیست SA و در عرش نیست URPHB ‖ 2 طریق USRPBA راه H ‖ سورهٔ ۵۱ (الذاریات) آیهٔ ۲۱ ك ‖ این USPHBA این معنی R ‖ 3 ایشان USRPHA انسان B ‖ 5 وبهشت ... است SPA ـ B بهشت ودوزخ آفریده ... است H و عرش و کرسی وبهشت و دوزخ آفریده است R وعرش، و کرسی وبهشت ودوزخ آفریده . . . است U ‖ 7 باش . . . بینای USRPA که چه گفته میشود باش ... بینای B باش ... انبیای H ‖ 8 بینای C بنای SRBA اما UPH ‖ جمله برتمثل RH برتمثل USPBA ‖ 9 مرگ ... بود USPA مرگ رابجای خود شمه‌ای ... باشد B مرگ ... چون بود H اول مردنست ودر خود مرگ را بازدیدن شمهٔ شنوی که چیست R ‖ 11 ندارد USRPHA نداند B ‖ 13 چون... باشی SA چون ... تو‌تونباشی B چون نباشی‌همه وجودتوباشی H چون ... همه وجود توباشی UP چون .. . نباشی وباخودنباشی همه خودتوباشی R ‖ 13-1 A ... U ـ M ‖

نه من منم نه تو توی نه تو منی — هم من منم هم توتوی هم تومنی

من با تو چنانم ای نگار خُتَنی — کاندر غلطم که من‌توم یا تومنی

دریغا چه خواهی شنیدن! نزد مامرگ این باشد که هرچه جز معشوق باشد از آن، مرده شود تاهم ازمعشوق زندگی یابد، و بمعشوق زنده شود. مرگ را دانستی که درخود چون باشد.

(۳۷۵) گور را نیز درخود طلب میکن. مصطفی ـ صلعم ـ همه روز این دعا کردی: «أَللّٰهُمَّ إِنّی أَعوذُبِكَ مِنْ عَذابِ القَبْر». بشریّت آدمی خود همه گورست. از آن بزرگ نشنیده‌ای که اورا گفتند: «هَلْ فی القَبْرِ عذابٌ؟ فَقالَ: أَلْقَبْرُ کُلُّهُ عَذابٌ» گفتند: آدمی را در گور عذاب باشد؟ گفت: گور، همه عذابست؛ یعنی وجود بشریّتِ آدمی خود همه عذابست. گورِ طالبان، قالَب باشد بَعْدَما که همه را گور، قالَب خواهد بودن.

(۳۷۶) اوّل چیزی که سالك را ازعالم آخرت معلوم کنند، احوال گور باشد اوّل تمثّل که بیند، گور باشد: مثلاً چون مار و کژدم و سگ و آتش که وعده کرده‌اند اهل عذاب را، در گور بتمثّل بوی نمایند؛ این نیز هم در باطن مرد باشد

2-1 نه ... منی RP ـ USHBA || 3 شنیدن USPHBA شنودن R || 4 زندگی ... وبمعشوق USRPA ـ B زندگی آید وبمعشوق H || 5 خود USPHBA توخود R || 7 گور USRPBA عذاب H || 8 گفتند USRPHA پرسیدند B || 8-9 القبر کله عذاب USRPBA القبر . . . والبشریت هی‌القبر H || 9 گفتند ... عذابست USRPBA ـ H || 9-11 یعنی ... بودن SHA گورطالبان ... همه را گور قالب‌باشد B یعنی‌وجود وبشریت ... بودن UP یعنی ... همه‌گور خود همه‌قالب ... بودن R || 12-13 کنند ... چون B کنند باشد واوتمثل ... گوبود مثلاچون USPA کنند ... باشد H کند ...مثلا R || 14 هم ... مرد USPHA هم ... مرده B درباطن‌مرد R || 1-14 A ... U ـ M ||

که ازوباشد . لاجرم پیوسته با اوباشد . دریغا چه میشنوی ؟!

(۳۷۷) سؤال مُنکِر ونکیر هم در خود باشد . همه محجوبان روزگار را این اشکال آمده است که دو فرشته دریك لحظه بهزار شخص چون توانند رفتن ؛ بدین اعتقاد باید داشتن . امّا ابوعلی سینا ـ رحمةالله علیه ـ این معنی را عالمی بیان کرده است در دو کلمه آنجا که گفت : « المُنکَرُ هُوَ العَمَلُ السَّیِّءُ ، وَ النَّکیرُ هُوَ العَمَلُ الصّالِحُ » گفت : مُنکر ، عملِ گناه باشد ؛ و نکیرِ طاعت . دریغا ازدست این کلمه که چه خوب گفته است ! یعنی که نفس ، آینهٔ خصال ذمیمه باشد ؛ و عقل و دل ، آینهٔ خصال حمیده بود . مرد در نگرد ، صفات خودرا بیند که تمثّل گری کند ؛ و وجود او ، عذاب اوآمده باشد . پندارد که آن غیری باشد ؛ آن خود اوباشد ، و ازو باشد . اگر خواهی از مصطفی نیز بشنو آنجا که شرح عذاب گور کرد : « فَقالَ : إنَّما هِی أعمالُکُم تُرَدُّ إلَیکُم » .

(۳۷۸) ای دوست صراط نیز درخود باید جستن « وَ إنَّ هذا صِراطی مُستَقیماً فاتَّبِعُوهُ » . ابن‌عبّاس گفت : صراط مستقیم ، جادّهٔ شرع است دردنیا ؛ هر که برصراط شرع ، مستقیم آمد ؛ برصراط مستقیمِ حقیقت ، راست آمد ؛ وهر که راه ، خطا کرد ؛

3 بهزار USPHA بهزار هزار RB ‖ توانند USRPBA خواهند H ‖ 5-4 عالمی . . . گفت USPA بدو کلمه جواب داده که B دارد و کلمه بیان کرده است آنجا که گفت H عالمیست بیان ... گفت R ‖ 6 طاعت USRPBA طاعت وعمل صالح H ‖ 7 گفته است URPHB میگوید SA ‖ 8-9 گری ... باشد SA می کند ومیداند که وجود اوعذاب آمده باشد پنداری که ازغیری باو رسیداست B گری ... پنداری که از غیری ... باشد PH گری ... پنداری که .. باشد R گری ... پندارد که ازغیری . . . باشد U ‖ 10 شرح . . . کرد USPHBA گفت شرح عذاب گور R ‖ 12-13 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱۵۳ م ‖ 13 مستقیم USPHA دوزخ RB ‖ 14-1 A ... U ـ M ‖

حقیقت خود گم کرد، و خودرا در خطا افکند. صراط، باطن مرد باشد.

(۳۷۹) ای‌دوست دانی که میزان چه‌باشد؟ میزان عقل باشد. «حاسِبُوا أَنْفُسَکم قَبْلَ أنْ تُحاسَبُوا». دریغا برخوان: «لَقَدْ أَرْسَلنا رُسُلَنا بِالبَیِّناتِ وَ أَنزَلْنا مَعَهُمُ الکِتابَ وَ المیزانَ». این میزان، عقل باشد که وزن جمله بدان حاصل آید. این قِسطاس مستقیم در باطن باشد. مصطفی ـعلیه‌السّلامـ روزی گفت که «مَثَلُ الصَّلوة المَکْتُوبَةِ کَالمیزانِ، مَنْ أَوْفَی اَسْتَوفَی». دراین حدیث اشارت است بدانکه این میزان، دو کفّه دارد: یکی کفّهٔ اَزَل باشد ویکی کفّهٔ اَبَد؛ هرچه درازل‌داده باشند، در ابد همان بازستانند. این‌کلمه درخورِ فهم هر کسی نباشد.

(۳۸۰) امّا ای دوست! بهشت و دوزخ نیز بانست، در باطن خود باید جُستن؛ و هر کسی را برقدر مرتبهٔ او باشد: چندانکه در دنیا جملهٔ خلایق از اوّل تا آخر خورند و خواهند خوردن، در بهشت، ابلهی، بهشتی بخورد بیك ساعت چنانکه ذرّه‌ای ملالت نباشد، ودر اندرون او بادید نیاید. پس چه باشد که یك‌طعام دربهشت بیك‌طعم، ذَوق هفتاد طعام باشد؛ وهفتاد گونه حلاوت یابد ازیك‌طعام! این، بهشت

1-14 هر که ... گم SA هر که ... آمد حقیقت . . . آمد وهر ... گم B برصراط ... آمد حقیقت ... آمد وهر ... گیرد حقیقت خود گم H هر که ... صراط حقیقت خود مستقیم آید وهر ... حقیقت خود گم P هر که ... صراط حقیقت خود مستقیم آمد وهر ... حقیقت گم R هر که ... حقیقت گم U ‖ 3-4 سورهٔ ۵۷ (الحدید) آیهٔ ۲۵ م ‖ 4 جمله USPBA جمله اعتقاد وافعال و اقوال RH ‖ 5 باشد USRHBA یابند P ‖ 7 ویکی I و A ... U ‖ 7-8 باشند .. . ستانند USRPA باشد ... ستاند HB ‖ 10-11 از ... چنانکه USRPA خورند و نیز خورند در بهشت ویکی B از ... خوردند وخواهند ... چنانکه H ‖ 12 نیاید ... دربهشت URSPA نیاید پس چگونه که . . . طعام بهشتی B نباید پس ... بهشت H ‖ 1-13 بیك . . . باشد USRPA هفتاد . . . حلاوت دهد B ذوق ... بهشت موام‌باشد H ‖ 1-13 A ... U‌ـ M ‖

عموم باشد؛ وبیان درجهٔ مأکولات و شجرها وحوریان وانواع کرامتها و مقامات و عجایب وغرایب خود در کتب بسیار است.

(۳۸۱) امّا محبّان خدایرا ـ تعالی ـ جنّتی دیگر باشد بجز این بهشت که مصطفی ـصلعم‌ـ از آن بهشت خبر چنین داد که شب معراج خدای ـ تعالی ـ با من گفت: «أعدَدْتُ لِعِبادِیَ الصّالِحینَ مالاعَیْنَ رَأَتْ وَ لاأُذُنَ سَمِعَتْ وَ لاخطَرَ عَلی قَلْبِ بَشَرٍ». دوستان او، چون اورا بینند در بهشت باشند؛ و چون بی او باشند، خودرا در دوزخ دانند.

(۳۸۲) دریغا «وَحیلَ بَیْنَهُم وَ بَیْنَ مایَشْتَهُونَ» دوزخی تمامست مراهل بصیرت را! «أولئكَ یُنادُون مِنْ مَکانٍ بَعیدٍ» این بُعد از حضرتِ عزّت، دوزخست و کس خود نمیداند. امروز محجوبان میدانند که عذاب بآتش دنیا چون باشد؛ باش تا بعالم یقین رسند بدانند بعلم الیقین که دوزخ وآتش معنوی، و بهشت معنوی چه باشد. «کَلّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الیَقینِ لَتَرَوُنَّ الجَحیم» این آیت شرح دوزخ را تمام کرده است.

(۳۸۳) ای دوست! چون سالك، رخت درشهر عبودیّت کشد که دل او باشد،

2-1 مأکولات ... غرایب SPA مأکولات ومشروبات‌وشجرها وانواع... غرایب HB مأکولات و مشروبات و شجرها وثمرها وقصور و ولدان وغلمان وانواع ... UR || 3 باشد USRPHA هست B || 4 از ... داد SHA از . . . میدهد RB ازین چنین بهشت خبر میدهد UP || 7 دانند USRPHA باشند B || 8 سورهٔ ۳۴ (سبأ) آیهٔ ٥٤ ك || مر USRPBA ـ H || 9 سورهٔ ٤١ (فصلت) آیهٔ ٤٤ ك || 11-10 میدانند ... رسند SA میدانند ... باشد باش تابعالم عقبی‌رسید RB نمیدانند ... آتش ... رسند H میدانند ... آتش دوزخ چون باشد بعالم یقین رسند P نمیدانند .. . رسند U || 11 بهشت USPHA بهشت ونعیم RB || 13 کرده UB نکرده SRA بکرده PH || 14 شهر USRPHA صحرای B || 14-1 A ... U- M ||

دربهشت شود ؛ «فَادْخُلی فی عِبادِی وَ ادْخُلی جَنّتی» . دراین جنّت باایشان درخطاب آید که ازمن چیزی بخواهید ؟ گویند ؛ خداوندا ما ازتو فنا وبیخودی میخواهیم. شربتی ازشراب وَصلَت وقُربَت برنهاد ایشان چکاند ؛ هرجا که می آید ، کیمیاگری میکند . «شراباً طَهُوراً» این بود . آب که چون اَحداث از اعضای مُحدَث بر گیرد ، و اورا از بُعد حَدَث بقُربَت طهارت رساند ، علما آنرا طهور خوانند «وَ اَنزَلنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُوراً» . پس آن شربت که در بهشت دهند ، بر احداث بشریّت وجنابت انسانیّت آید ؛ همه برنگ خود کند که «وَ سَقیهُم رَبُّهُم شَراباً طَهُوراً» .

(۳۸٤) اینجا معلوم سالك شود که بهشت چیست و دوزخ کدامست . آن پیرمگر ازاینجا گفت که «اَلعشقُ هوالطریقُ وَ رُؤیَةُ المَعشُوقِ هُوَ الجَنَّةُ وَ الفِراقُ هُوَ النّارُ وَ العَذابُ» گفت : عشق خدا دین و مذهب عاشق است ، و معشوق رادیدن بهشت اوست ، و از معشوق دور بودن دوزخ او باشد . این جمله نیز درخود باشد .

1 دربهشت شود USRBA دربهشت بود H- P ‖ سورهٔ ۸۹ (الفجر) آیهٔ ۲۹ ك ‖ با ایشان USRPBA بدیشان H ‖ 2 وبیخودی USRPHA - B ‖ 3-4 بر . . . میکند SA در . . . چکانند تا ایشان کیمیاگری کند B درکام نهاد ... هرچند که آید H درکام‌نهاد ... چکانند هرجا که‌میگذرد کیمیاگری کند URP ‖ 4 سورهٔ ۷۶ (الانسان) آیهٔ ۲۱ م ‖ بود . . . محدث UP بود . . . چون حدثها ... محدث SA باشد آب چون حدثها محدث ازاعضا B باشد که چون حدثها از ... محدث H باشدآب که ... محدث R ‖ 4-5 برگیرد . . . آنرا USPHA این شراب اورا ازحدث بعد طهارت قرب کشد علما آنرا ماء B برگیرد . . . آنرا آب R ‖ 5-6 سورهٔ ۲۵ (الفرقان) آیهٔ ٤۸ ك ‖ 6-7 پس . . . طهورا UP پس ... بشریت وجود انسانیت . . . طهورا SA این بشریت ترا براحداث بشریت‌آید ... طهورا B- H پس ... برحدث بشریت ... انسانیت ووجود بشری‌آید ... طهورا R ‖ 7 (4) ‖ 8 کدامست USRPHA - B ‖ 9 رؤیة USRHBA دیة P ‖ 10-11 معشوقرا . . . اوست SRBA معشوق دیدن ... اوست H ومعشوق را ... بهشت است UP ‖ 11 باشد ... باشد USRPHA باشد این‌جمله رانیز درخود بایدجست B ‖ 1-11 A ... U- M ‖

اگر خواهی که این کلمه را تمامتر بدانی مثالی بشنو : آفتاب دیگراست ، وشعاعش دیگر . آفتاب را بشعاع توان دیدن ، و آفتاب ، شعاع نیست ؛ این سخن مشکل است . مثال دیگر را گوش دار : ماه را در آب دیدن دیگر باشد ، و معاینه دیدن دیگر . آنکس که ماه را در آب بیند ، هم ماه دیده باشد و لکن درحجاب ؛ وهم ندیده باشد بی‌حجاب . این نیز هم درخود باشد . این همان کلمه است که گفتند : « مَثَلُ القَلْبِ کَالمِرْآة إذا نُظِرَ فیها تَجَلّی رَبُّه » .

(۳۸۵) ببین که سخن ، مرا از کجا تا کجا میکشد ! این خود رفت ؛ امّامقصود آنست که گفتم : بنای وجود آخرت برتمثّل است ، وتمثّل شناختن نه‌اندك کاریست بلکه مُعظَم اسرار الٓهی دانستنِ تمثّلست و بینا شدن بدان . دریغا « فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً » جوابی تمامست . تمثّلِ جبریل خودرا از آن عالم روحانیّت در جامهٔ بشریّت ، بطریق تمثّل بمریم نمود ؛ واو ، جبریل را مردی برصورت آدمی دید . و وقت‌بودی

1 کلمه‌را A ... U کلمات H ‖ 1-2 شعاعش ...وآفتاب USPMHA شعاعش ... ولی‌آفتاب B شعاع او . . . وآفتاب R ‖ 3 مثال A ... U مثالی B ‖ 4 آنکس USPHBA باشد آنکس RM ‖ بیند USPHBA بدید RM ‖ 4-5 وهم ... همان SA این‌نیز . . . همان B وهم .. باشد این H وهم ... حجاب ومعاینه این‌نیز . . همان I وهم‌دیده .. باشد M وهم ... نیزازخود ... همان UP وهم ... باشداین R ‖ 7 تا کجا A ... U بکجا R ‖ 8-9 وتمثل ... تمثلست URPM- SHBA ‖ 9-10 سورهٔ ۱۹ (مریم) آیهٔ ۱۰ ك ‖ 10 تمثل . . . جامه UP تمثلرا از سایلان می‌گوید جبریل خودرا ازآن ... کسوت SMA تمثلرا یکی ازتمثل نمودن جبریل خودرا بمریم بود که اورا B تمثل را ازسایلان یکی‌میگفت جبریل ... جامهٔ H تمثلرا ازسایلان که مصطفی گفت جبریل ... از عالم ... جامه R ‖ 11-1 بطریق . . . مصطفی SA برصورت ... ووقت بود که . . . جبریل را MB بطریق . . . صحابه پیش مصطفی‌را H بطریق ... مردی‌دید وصورت آدمی ووقت ... جبریل‌را P برطریق ... مردی دید برصورت آدمی ووقت ... صحابه ومصطفی جبریل UR ‖

که صحابهٔ مصطفی جبریل را برصورت اعرابی دیدندی ؛ و وقت بودی که جبریل خود را بمصطفی در صورت دِحیَهٔ کَلبی نمودی . اگر جبریلست روحانی باشد، اعرابی در کسوت بشریّت دیدن صورت چون بندد ؟ و اگر جبریل نیست ، کرا دیدند ؟ تمثّل خشك ونیك میدان . ای‌دوست این خبررا نیز گوش میدار که خواصّ امّت را آگاه میکند . گفت : « إیّاکُمْ وَ النَظَرَ إلی المُرْدِ فإنَّ لَهُم لَوْناً کَلَوْنِ اللهِ »؛ و جای دیگر گفت : « رأَیتُ رَبّی لَیْلَةَ المِعْراجِ عَلی صُورَةِ شابٍّ أَمْرَدٍ قَطَطٍ » . این نیزهم درعالم تمثّل میجوی .

(۳۸۶) دربغا کس چه داند که این تمثّل چه حال دارد ! در تمثّل ، مقامها و حالهاست . مقامی ازآن تمثّل آن باشد که هر که ذرّه‌ای ازآن مقام بدید ، چون درآن مقام باشد آن مقام اورا ازو بستاند ؛ و چون بی‌آن مقام باشد ، یك لحظه از فراق وحزن باخود نباشد . تفکُّر ازاین مقام خیزد . ازمقامهای مصطفی -علیه‌السّلام- یکی فکر بود ، و یکی حزن . عایشهٔ صدّیقه گفت -رضی‌الله عنها- : « کانَ رَسُولُ‌اللهِ - صلعم - دائمُ الفکرِ طویلُ الأَحْزان » میگوید : مصطفی پیوسته با فکر بودی ؛ و پیوسته حزن تمام داشتی .

---

1 دیدندی ... جبریل URPMH دیدندی ... که SA دیدند ... بود که جبریل B ‖ 3 اعرابی ... جبریل URPM اعرابی ودر ... واگر SA اورا در . . . بشریت چون توان دیدن وچگونه صورت بندد واگر B اعرابی... دیدن چون‌صورت‌بندد واگرجبریل H ‖ 3-4 نیست ... میدان SMA نه کرا دیده باشند B جبریل‌نیست . . تمثل خوش کارست H جبریل‌نیست ... دید تمثل ... بدان P جبریل نیست... بدان UR ‖ 4 میدار URPMHB دار SA ‖ 6 < قطط : موی کوتاه ومجعد > ‖ 7 میجوی A ... U میجوید H ‖ 9-10 مقام بدید ... لحظه USRPMA بدید ... مقام نباشد B مقام . . . ازآن بستاند ... لحظه H ‖ 11 تفکر ... خیزد USPMA تفکر ... برخیزد و HB بفکر ... برخیزد R ‖ 14 وپیوسته ... تمام SMA وباحزن واین هردوتمام URPHB ‖

(۳۸۷) دریغا چه دانی که این مقام با هر کسی چه میکند! کافرم که اگر هرچه بمن دهند نه از بهر این مقامست، باش تا ذرّه‌ای از این مقام برتمثّل مقام صورتی بتو نمایند. آنگاه بدانی که این بیچاره در چیست! دانی که این چه مقام است؟ شاهد بازی است. چه میشنوی! دریغا مگر که هرگز ترا شاهدی نبوده‌است، وآنگاه جگرت از دستِ عشق و غیرت آن شاهد پاره پاره نشده است؟! ای دوست شاهد در این مقام یکی باشد، و مشهود بی‌عدد. با تو چنین توان گفتن. ندانی که اعداد دریکی خود یکی باشد؟ این مقام حسین منصور را مسلّم بود آنجا که گفت: «أفرادُ الأعدادِ فی الوَحدَةِ واحِدٌ». عَقدِ ده از یکی خاست، و یکی در آن مجموع داخل است. این مقام گفتن، هر کسی برنتابد. شاهد و مشهود، خود یکی باشد در حقیقت؛ امّا در عبارت و اشارت، تعدّد نماید. ای دوست شاهد و مشهود، مقام سوگند است! اگر نیك اندیشه کنی، گاه ماشاهد او باشیم؛ وگاه او شاهد ما باشد: درحالتی او شاهد وما مشهود، ودر حالتی دیگر ماشاهد واو مشهود. جهانی ازدست

1–2 کسی ... دهند M کسی ... کافراست ... رسد SA کسی ... کافراست ... که‌هرچه بمن‌میرسد RHB یك‌چه ... بمن میدهند UP ‖ 2–3 مقامست ... نمایند SMA مقام باشد ... تمثل و صورت بتونماید RB مقامست ... تمثل بمقام صورتی نمایند H مقامست ... تمثل صورتی بتو نماید UP ‖ 3 در A ... U ره در I ‖ 4 بازی‌است MH بازی USRPBA ‖ شاهدی... است USRPMH شاهدی A شاهد ... است B ‖ 5 دست ... شاهد SRMHBA درد وعشق وغیرت UP ‖ 6–7 ندانی... خود SA که توآن ندانی که اعداد یکی دریکی باخود RMHB تا آن بدانی که . . . خود P که اعداد ... خود U ‖ 7 مسلم بود A ... U حاصل بود و اورا مسلم آمد B ‖ 9 هر A ... U حوصلهٔ هر H ‖ نتابد . . . باشد USPMHA نتابد . . . است B نیاید . . . باشد R ‖ 10 و اشارت SRMHBA اشارت UP ‖ 11 ماشاهد RMH شاهد USPBA ‖ 12 حالتی او URPMHB جایی او SA ‖ ودر ... مشهود A ... U– B ‖

این شاهد، جان درباخته و بی‌جان شده است و هر گز کس درمان نیافت، و نیابد. شیخ ما یك روز این بیتها میگفت ومارا ازاو یادگارست:

از دست بت شاهد، جان بیجان شد
دل در طلب وصلش بی درمان شد
او خود بخودی زما همی پنهان شد
کفر و اسلام نزد ما یکسان شد

(۳۸۸) دریغا «رَأَیتُ رَبّی لَیلَةَ المِعراجِ فی أَحسَنِ صُورَةٍ» این «أَحسَنِ صُورَت» تمثّلست؛ واگر تمثّل نیست، پس چیست؟ «إنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ وَ أَوْلادَه عَلَی صُورَةِ الرَّحمَن» هم نوعی آمده است از تمثّل. دریغا از نامهای او، یکی مُصوِّرباشد که صورت کننده باشد؛ امّا من میگویم که او مصوَّر است یعنی صورت نماینده است. خود تو دانی که این صورتها در کدام بازار نمایند وفروشند؟ دربازار خواصّ باشد. ازمصطفی -صلعم- بشنوآنجا که گفت: «إنَّ فی الجَنَّةِ سُوقاً یُباعُ فیها الصُّوَرَ» گفت: دربهشت بازاری باشد که درآن بازار، صورتها فروشند. «فی أَحسَنِ صُورَةٍ» این باشد. امام ابوبکر قحطبی را بین که از تمثّل چه خبر میدهد گفت: «رَأَیتُ

1 شاهد ... است SMA شاهدجان باخته‌اند ... شده UB باشدجان ... باخته‌اند ... شده‌اند H شاهد ... وبیچاره شده‌اند P شاهد ... شده R ‖ کس A ... U کسی R ‖ 2 شیخ ما USPHBA شیخما مودود B ونتواندیافت شیخما R ‖ وما ...ست A ... U مارا B ‖ 3 بیجانA ... U باجان R ‖ 4 وصلش A ... U وصل تو B ‖ 5 بخودی URPMHB زخودی SA ‖ 5-6 همی . . . اسلام SRMHA همه ایمان شد اسلام جهود UPB ‖ 8 اولاده A ... U- M ‖ 9-10 باشد ... میگویم که او مصورست یعنی UPMB باشد . . . میگویم که صورت یعنی SHA است یعنی R ‖ 11 نمایند وفروشند URPMB نماید وفروشد SA فروشند H ‖

رَبَّ العِزَّة عَلی صُورَةِ أُمّی» یعنی خدا را برصورت ما در خود دیدم؛ دانی که این «أمّ» کدامست؟ «النَبِیُّ الأُمّی» میدان؛ «وَ عِندَهُ أُمُّ الـکِتابِ» میخوان.

(۳۸۹) دریغا از مقام شهود که خبر داد، وخود که تواند خبر دادن؟ توهنوز این قدر نمیدانی که شاهد از برای محبوب باشد! بردلها نصیبی ازشاهد بازیِ حقیقت دراین شاهد مجازی که روی نیکو باشد دَرَج است؛ آن حقیقت تمثّل، بدین‌صورت نیکوتوان کردن. جانم فدای کسی باد که پرستندهٔ شاهد مجازی باشد که پرستندهٔ شاهد حقیقی خود نادر است. امّا گمان مبر که محبّت نفس را میگویم که شهوت باشد، بلکه محبّت دل میگویم، واین محبّتِ دل نادر بُوَد. باش تا بدان مقام رسی که هفتاد هزار صورت برتو عرض کنند، هر صورتی برشکل صورت خود بینی. گویی من خود ازاین صورتها کدامم؟ هفتاد هزار صورت ازیك صورت چون‌ممکن باشد؟ و این آن باشد که هفتاد هزار صفت، در هر موصوفی و ذاتی دَرَج و مِمزوج و مُتَمَکِّن است؛ و هر خاصّیّتی و صفتی تمثّل کند بصورتی، و شخصی شود. مرد چون این‌همه صفتها بیند، پندارد که خود اوست؛ اونیست، ولیکن ازوست. دریغا

2-1 این ام URMHB این SA ام P ‖ 2 سورهٔ ۱۳ (الرعد) آیهٔ ۳۹ م ‖ 3 شهود A ... U مشهود M ‖ داد وخود RM دارد وخود USPHA داد B ‖ 3-5 هنوز ... که ... دراین BM هنوز ... برای محبوب ... دربین USA هنوز ... که H هنوز ... از شاهد . . . حقیقت دربن P خود هنوز ... ندانی که ... دربن R ‖ 6 توان کردن HB توان کرد USPMA تواند کرد R ‖ 7 خود . . . است A ... U کمترست B ‖ میگویم A ... U نمیگویم H ‖ 8 دل نادر A ... U نادر M ‖ بود USPMBA است RH ‖ 10-11 ازاین ... که USPMBA یکی‌ام هفتاد ... که H ازین ... کدامم R ‖ 11-12 موصوفی ... است و UPM موضوعی وتنی‌درجست‌و SA موصوفی وذاتی B موصوفی‌وتنی درج وRH ‖ 12 کند ... شود UPMB کند وصورتی ... شود SA کنند برصورتی ... شوند H کنند ... شود R ‖

معذوریم که از شناخت حقیقت خود دوریم، واز دیدهٔ دل کوریم واز جاه بشریّت در گوریم:

نا دیده رخان تیره ایّامان را — نادیده ز دور دوزخ آشامان را
دعوی چه کنی عشق دلارامان را — با عشق چه کارست نکونامان را

(۳۹۰) وقتی پیرم گفت ـ قدّس‌الله روحه ـ ای محمّد هفتصد بار مصطفی را دیده‌ام، و پنداشته بودم که اورا می‌بینم؛ امروز معلوم شد که خودرا دیده بودم. این هفتصد بار را این حدیث گواهی میدهد «كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَی عَرْشِ رَبِّی بارِزاً». «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی يُحْبِبْكُمُ اللهُ» همین معنی بُوَد.

(۳۹۱) دریغا که بشریّت نمیگذارد که اسرار ربوبیّت رخت برصحرای صورت نهد! از شیخ ابو یزید شنو که از بشریّت شکایت چون میکند آنجا که گفت: «أَلْبَشَرِيَّةُ ضِدُّ الرُّبُوبِيَّةِ فَمَنِ احْتَجَبَ بِالْبَشَرِيَّةِ فاتَتْهُ الرُّبُوبِيَّةُ» یعنی که ربوبیّت با بشریّت هرگز جمع نشود: واز وجود یکی، غیبت آن دیگر بود. وخود دانی که

---

1 حقیقت خود RMB حقیقی خود SHA حقیقی UP ‖ 1-2 واز ... کوریم URPMB واز . . . کوریم SA ـ H ‖ 3-4 نا ... ست SRA نادیده زجان‌تیره ... دلارامان‌را عشق ... ست MB باعشق‌چه کارست H تا ... کاربو RP ‖ 5 قدس‌الله روحه M ـ A ... U ‖ 5-6 ای . . . بودم USMHA ای ... ام B ای ... دیدم ... بودم P روح‌الله روحه هفتصد ... بودم R ‖ 6 معلوم ... بودم USPMHA معلوم ... ام B معلومم . . . بودم R ‖ 7 را ... بارزاً URPB کأنی . . . بارزا SA را ... میدهد H را ... بارزا این سخن را گواهی می‌دهد M ‖ 8 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۳۱ م ‖ بود USRPA دارد B باشد MH ‖ 9 که . . . اسرار UPMH که ... که SA بشریت ... اسرار B بشریت ... که از R ‖ 11 صورت A ... U ـ B ‖ 10 چون SMA چگونه URPHB ‖ 12 واز وجود . . . که UPM وجود ... که SA وازوجود ... آن یکی‌دیگر باشد خوددانی که B وچون ازوجود یکی غیبت‌است ازدیگریکی حضورباشد دانی که H وازوجود ... بود R ‖

در بهشت شکر از چه کنند؟ از خلاص بشریّت کنند که «اَلحَمدُ لِلّٰهِ الَّذی أَذهَبَ عَنّا الحَزَنَ» ابن عبّاس گفت: «یعنی حَزَنُ البَشَریَةِ».

(۳۹۲) دریغا غیرت بشریّت نه مختصر حجابیست خلق‌را ازعالم الٰهی! ودرحقّ عموم گفت مصطفی ـعلیه‌السّلامـ که «إِنَّ القُلوبَ تَصدَأُ کَما یَصدَأُ الحَدیدُ» ز دودن این زنگ وخلاص و درمان این رنج، این آمد که «ذِکرُ المَوتِ وَ تِلاوَةُ القرآن» این صدا و زنگ وغبرت ورَین وغَین وغم، همه کدورات بشریّتست؛ چون جَذبَةٌ مِنْ جَذَباتِ الحَقّ تاختن آرد، کیمیاگری کند؛ دست بر تختهٔ بشریّت زند؛ این غین بردارد. «رَأی قَلبی رَبّی» سر بر زند. «کُونُوا رَبّانِیّینَ» حاصل شود. پس غَینِ قلب ما بشریّت باشد؛ و جلّا و کاشف این غین نور الٰهیّت باشد. دریغا هرگز دانسته‌ای که غَین دل مصطفی ازچه بود؟ اگر ندانی معذورباشی «إِنَّهُ لَیُغانُ عَلیٰ قَلبی حَتّی اَستَغفِرَ اللّٰهَ فی الیَومِ وَ اللَّیلَةِ سَبعینَ مَرَّةً» این غین‌را جزخدا دیگر کس نداند.

(۳۹۳) دریغا حلول روی اینجا خواهد نمودن! ای‌دوست اگر خواهی که ترا

1 کنند از خلاص USPMBA می کنند از خلاص H کنند از اخلاص R ‖ 1–2 سورهٔ ۳۵ (فاطر) آیهٔ ۳٤ ك ‖ 3–4 نه ... السلام M نه ... گفت SA نه . . . عالم الهیت در ... گفت PB نه ... الهیت باعالم حیوانیت میآرد ومیدارد در ... گفت H مختصر ... گفت مصطفی R نه ... الهی‌دور میدارد درحق ... گفت U ‖ 4 الحدید A ... U الحدید اینزنگ درین راه بشریتست B ‖ 5 درمان URPMHB حرمان SA ‖ این آمد A ... U آمد H ‖ 6 غبرت PMH غیرت USBA ـ R ‖ وغین ... همه PH وغبن SA وغین وغم‌وغیم همه B وغین M وغین همه R وغین وغیم همه U ‖ 7 کند . . . زند SRMA دست . . . تختهٔ حال بشریت زند B دست ... نهد UPH ‖ 8–11 غین URPMHB غبن SA ‖ 9 ما USRMHA با PB ‖ کاشف USMHA کشف RPB ‖ 10 دانسته ... باشی SMA ندانسته‌ای که غین‌دل‌مصطفی ... باشی HB ندانسته‌ای ... باشی UP ندانسته‌ای که غین‌دل‌مصطفی ... بود معذور باشی اگربدانی R ‖ 11–12 نداند ... خواهی A ... U ندارد ... نمود H ‖

سعادت ابدی مُیَسَّر شود، یك ساعت صحبت حلولی که صوفی باشد دریاب تا بدانی که حلولی کیست. مگر آن شیخ از اینجا گفت که «الصُّوفیُّ هُوَاللهُ». عبدالله انصاری میگوید که عالِم بعلم نازد و زاهد بزهد نازد. از صوفی چگویم که صوفی خود اوست. چون صوفی او باشد، حلولی نباشد. هرچه خدا را باشد این حلول موحّد را نیز باشد. دراین مقام هرچه ازو شنوی، ازخدا شنیده باشی.

(۳۹٤) دریغا هر که خواهد که بی واسطه، اسرار الـٰهیّت شنود؛ گو: از عین‌القضاة همدانی بشنو. «إنَّ الحقَّ لَیَنطِقُ عَلی لِسانِ عُمَرَ» این باشد. اگرممکن باشد که از سَمْع وبَصَر و حیوة و علم و قدرت حقّ ـتعالی ـ چیزی از موجودات و مکوّنات بیرون باشد، ممکن بُوَد که از سمع وبصر و قدرت چنین رونده خالی و بیرون باشد. هرچه در موجودات بوَد بروی پوشیده نباشد «وَ ما یَعلَمُ تَأویلَهُ إلّا الرّاسِخُونَ فی العِلْمِ». اینجا حلول روی نماید؛ سِرِّ «تَخلَّقوا بِأخلاقِ اللهِ» باشد. و این سخن از آن عالی‌تر است که هر کس دریابد که بعضی از سالکان محقّق این

---

1 ابدی A ... U ابد M ‖ میسرشود USRPMA حاصل‌شود ومیسر گردد B روی‌نمایدومیسر شود H ‖ 1-2 صحبت ... کیست SA ازساعات حلولیان دریاب ... کیست حلولی صوفی باشد UPB صحبت یك‌حلولی ازین‌دریاب ... کیست حلولی صوفی باشد RMH ‖ 2 آن RMB آنجا USPHA ‖ 3 نازد ... نازد USPHA نازد ... بزهد و B بازد ... نازد R ‖ 4 او ... باشد USMA اوباشد حلول وحلولی نباشد RPB آن باشد H ‖ 4-5 هر ... مقام UPBM ـ SA موحدرا ... مقام H هر .. حلولی . . . مقام R ‖ 6 شنود UPHBM ازو بشنود SA بشنود R ‖ 7 اگر A ... U که‌این P ‖ 9 مکونات RMH مکنونات USPBA ‖ ممکن‌بود USRPMA ممکن باشد B هرچه ممکن بود H ‖ از سمع ... و قدرت URPMHB ـ SA ‖ خالی A ... U خاکی B ‖ 10 - 11 سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۷ م SA ـ URPMHB ‖ 11 - 12 سر تخلقوا . . . یابد USRHBA ـ P سرحد . . . یابد M ‖ 12 محقق A ... U تحقیق H ‖

گفتند که راه حق -تعالی- نا متناهیست . لاجرم هرروز هفتاد بار رخت عبودیّت، بمنازل صحرای ربوبیّت باید نهادن . این کلمه عجب دانسته‌اند، و انتهای این خبر دانسته‌اند؛ امّا می‌ترسم که عین‌القضاة از خزانهٔ گنج «وَ عَلَّمْناهُ مِن لَدُنّا عِلْماً» پاره‌ای بر گیرد، وبر قلب بعضی محبّان خود زند .

(۳۹۵) دریغا خلق از اسرار این کلمهٔ «طٰـه» محتجب اند . طٰـه یعنی ای‌مرد چون ماه چهارده شبه که نزد خلق منوَّر و عزیز باشد! نورِ طٰـه درآن عالم منوَّر چون ماه چهارده شبه است؛ در این عالم اگر خواهی که دریابی که چه میگویم، گوش‌دار: همه سالکان ازخدا توفیق آن یافته‌اند که ازخود، بخدا رفتند؛ امّا محمّد، ازخدا بخلق آمد . «یا أَیُّها المُزَّمِّلُ» میگوید آنچه گفتنی است . حالات، متفاوتست تو هر حالتی را فهم نتوانی کردن؛ و همه حالات را یکی دانستن خطا باشد . در حالتی اورا مرد خوانند؛ و این حالت در عالمی باشد که درآن عالم، جز محمّد و خدا دیگر کس نباشد . چون خواهد که در این عالم اورا تشریف دهد، اورا یتیم

1 گفتند ... حق USPMA گفتند ... بحق HB گفته‌اند ... بحق R ‖ 2-3 بمنازل ... نهادن ... ترسم M بمنازل ... ترسم USA بمنازل ... باید نهاد بود این ... اند اما می‌ترسم B بمنازل ... کلمه عجب داشته‌اند ... خبر بداشته‌اند ... ترسم H بمثال ... ترسم P بمنازل ... باید بردن این ... پرسم R ‖ 3-4 خزانه ... زند USA خزانهٔ گنج خانهٔ وعلمناه ... ریزد B خزانه ... قلب محبان خودزند H خانه .. . زند M خزانه . . . ریزد P خزانهٔ ... کیرد وقلب ... ریزد R ‖ 3 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۶۵ ک ‖ 5-6 ای ... شبه PB ای‌مرد چون شب چهارده SHA ای جوانمرد . . . شبه RM ای ... است U ‖ 6-7 که ... دراین‌عالم PM که ... است SA که ... عالم چون ... درین عالم RB است H- U ‖ 7 خواهی A ... U می‌خواهی H ‖ 8 یافته‌اند SMA یافتند URPHB ‖ 9 سورهٔ ۷۳ (المزمل) آیهٔ ۱ ک ‖ 10 کردن و همه A ... U کردن و بهمه R ‖ 12 خواهد A ... U خواهند B ‖

خواند «أَلَمْ یَجِدْكَ یَتیماً فَآوىٰ». خود دانی که این عالم را چه خوانند؟ جنّتِ قُدس خوانند «اَنا وَ کافِلُ الیَتیمِ کَهاتَینِ فی الجَنَّةِ». چه گویی محمّد یتیم نیست؟! چون محمّد یتیم باشد، و حقّ ـ جلّ جلالُه ـ پرورندهٔ یتیم است. پس هردو در بهشت بهم باشند. آنچه دیگران گفتند که او از خلق بخدا می‌رفت، در این مقام محمّد از خدا بخلق می‌آمد «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبینٌ». «أَرِحْنا یا بِلالُ» دلیل این سخن آمده است. «کَلِّمینی یا حُمَیْرا» خود نشان میدهد که این مقام چیست. «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلّا رَحْمَةً لِلعالَمینَ» بیان این همه شده است. کرا بیانست؟ آن کس را بیانست که «بَلْ هُوَ آیاتٌ بَیِّناتٌ فی صُدُورِ الَّذینَ أُوتُوا العِلْمَ».

(۳۵۶) دیگر مقام درتمثّل آنست که عایشهٔ صدّیقه درحقّ مصطفی ـ علیه‌السّلام ـ و رؤیت او مر خدارا این نشان میدهد که «مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّداً رَأىٰ رَبَّهُ بِعَینِ رَأْسِهِ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَی اللهِ الفِرْیَةَ». با عایشه گفت: شب معراج، اورا ندیدم، بذات وحقیقت او؛ و با ابن عبّاس گفت: دیدم، بر صورت تمثّل. دریغا از ذات خدا، تلذّذ یافتن و خبر گرفتن و کیفیّت و ادراك و احاطت، مُحالست که ذات او ـ تعالی ـ بیننده را از

1 خواند MH خوانند USPBA خواهد R ‖ سورهٔ ۹۳ (الضحی) آیهٔ ٦ ك ‖ 3 وحق RB او USPMHA ‖ بهم A ... U باهم B ‖ 4 می RMH- USPBA ‖ 5 سورهٔ ٥ (المائدة) آیهٔ ١٥ م ‖ 7 سورهٔ ٢١ (الانبیاء) آیهٔ ١٠٧ ك ‖ 8 سورهٔ ٢٩ (العنکبوت) آیهٔ ٤٩ ك ‖ 10 ورؤیت ... میدهد PB نشان ورؤیت ... نشان‌را میدهد SA این‌نشان بازمیدهد ورؤیت اومرخدایرا M این‌نشان می‌دهد H ورؤیت . . . نیز میدهد R نشان باز میدهد U ‖ بعین RMHB بغیر USPA ‖ 11 اعظم A ... U افتری M ‖ ندیدم A ... U بدیدم C ‖ 11- 12 بذات ... صورت UP اینست حقیقت SA بذات حقیقت وبا . . . صورت B بذاتیت . . . صفت MH بذات . . . صورت صفت R ‖ 12-13 یافتن ... و کیفیت USPMHA وخبر B یافتن و خط گرفتن و کیفیت R ‖ 13 واحاطت RPMHB - USA ‖

بینندگی بستاند. چون بیننده نماند، کرا بیند؟

(۳۹۷) امّا آنچه تو صفات خوانی که «أَوَّلُ ما خَلَقَ اللّٰهُ نوری» از آن نشان باشد؛ چون او -جلّ جلاله- خودرا جلوه‌گری کند بدان صورت که بیننده خواهد بتمثّل بوی نماید. دراین مقام من که عین القضاتم، نوری دیدم که ازوی جدا شد؛ و نوری دیدم که ازمن بر آمد؛ وهردو نور بر آمدند ومتّصل شدند، و صورتی زیبا شد چنانکه چند وقت دراین حال متحیّر مانده بودم. «إِنَّ فی الجَنَّةِ سُوقاً یُباعُ فیها الصُّوَرَ» این باشد. «رَأَیتُ رَبّی فی أَحسَنِ صُورَةٍ» خود نشان میدهد.

(۳۹۸) دریغا این کلمه را گوش‌دار: انتها و اتّصال جملهٔ سالکان بنور مصطفی است. امّا ندانم که انتها و اتّصال مصطفی بکیست؟ «مَنْ رَآنی فَقَدْ رَأَی الحَقَّ» بیان این کلمه بکرده است.

(۳۹۹) ای دوست تو از این حدیث چه فهم کرده‌ای که مصطفی گفت: «تَفَکَّرُوا فی آلاءِاللّٰهِ وَ لا تَفَکَّرُوا فی ذاتِ‌اللّٰه» تفکّر کنید در صفات خدا، امّا در ذات او تفکّر مکنید. اینجا عالم شرع زیر و زبر شود. دانی که چه میگویم؟ میگویم: نورِ حقّ -تعالی- را بخود توان دیدن که دراین مقام مرد باخود باشد؛ امّا

2-1 بیننده ... تو USMA بیننده نماند او کرا بیند و که بیند اما ... تو بینند نماند ... تو H بیننده ... بیندو که بیند اما ... تو RP ‖ 3 او جل‌جلاله A ... U- M ‖ بیننده A ... U بنده B ‖ 4 وی جداشد URPMHB برآمد SA ‖ 5 دیدم که ازمن RM ازخود دیدم که USPHBA ‖ بر... شدند USRMHA بهم درشدند PB ‖ 6 دراین . . . مانده RPB درین حال متحیر USA درآن متحیر بمانده H درین حالت ... ماند M ‖ 9-8 انتها ... که USRMA انتها ... تابنور ... که PB - H ‖ 11-10 بکرده‌است ای‌دوست A ... U نکرده است ای‌دوست R ‖ 13 مکنید MH نکنید USRPBA ‖ میگویم RMH - USPBA ‖

ذاتِ حقّ -تعالی- را بحقّ توان دیدن که مردرا از مرد بستاند. «لاتُدرِکُهُ الأَبصارُ» این باشد که سالك را از خود بستاند. «وَهُوَ یُدرِكُ الأَبصارَ» این باشد که همه خدا باشد. دراین مقام با عایشه گفت: ندیدم؛ وبا دیگران گفت: دیدم: یعنی نور او نه ذات او. شعاع آفتاب توان دیدن که نوازنده است: امّا عین او نتوان دیدن که سوزنده است. اینجا مسئله عظیم بدان. صفات حق -تعالی- عین ذات او نیست که اگر جملهٔ صفات خود عین ذات بودی اتّحاد بودی؛ وغیر ذات او نیست که غیریّت تعدّد الهیّت بودی. صفات، قایمات بذاته توان گفتن.

(٤۰۰) دریغا جگرم پاره پاره میشود از دست آن که درجهان کسی بایستی که این کلمه را گوش داشتی که خواجه امام ابوبکر با قلانی چه میگوید آنجا که گفت: «ألباری - تعالی - باقٍ بِالبَقاءِ، واحِدٌ بِالوَحدانِیَّةِ، مَوجودٌ بالوُجودِ». میگوید: باقی دیگر است، و بقا دیگر، و موجود دیگر است و وجود دیگر، و واحد دیگر است، و وحدانیّت دیگر. اگر چه این معانی قایم بنفس او باشد، امّا انفکاكِ صفات ازذات نتوان گفتن.

(٤۰۱) دریغا این معانی جلوه بر کسی کند که هفتاد واند مذهب مختلف را

2-14 کهدر ... باشد UPM کهدر ... ازخرد ... باشد SA که مردرا ... باشد B کهدرین مقاممردرا .. اینمقام باشد H که ... کهبستاند ... باشد R ‖ 1-2 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۱۰۳ك ‖ 2 کهسالك ... باشدکه USRPMA که سالك ... این مقام باشدکه B- H ‖ 3 دراین USHA همهخدا باشد RPMB ‖ 4 نه USPMHBA به R ‖ 5 عظیم M معظمUSPA عظیمهست HB بستمعظم R ‖ 5-6 صفاتحق ... بودی USA صفات ... کهجمله صفات عینذات ... واتحاد ... بودی PMB که صفات ... کهجمله صفاتذات ... که غیرذات بودی غیریت ... بودی RH ‖ 8 که A ... U تا H ‖ 11 وجود دیگر USPHBA - M ‖ 14 معانی M معنی USPHBA ‖ 10-14 USPHBA - R ‖

واپس گذاشته باشد . آنکس که هنوز یك مذهب تمام ندیده باشد ، او از کجا واین سخن از کجا ! باش تا این کلمه ترا روی نماید که یهود و نصاری گفتند : « إنَّ الأَنوارَ تَطرَأُ مِنْ ذاتِ الرَّبِ » میگویند: جمله طُرُوءِ نورها ازو آمد . « اللهُ مَصْدَرُ المَوْجوداتِ » این باشد . و مجوس گفتند : الـه دو است : یکی یزدان ، و آن ، نوراست ؛ و دیگر ، اهرمن ، و آن ظلمت است ؛ نور فرمایندهٔ طاعات ، و ظلمت فرمایندهٔ سیّآت ؛ نور میعاد روز ، وظلمت معاد شب ؛ کفر از یکی ، ایمان از آن دیگر . و مَلاحده واهل طبایع گفتند که صانعِ عالَم ، افلاکست ؛ و عناصر را قدیم دانند ؛ و صورت این شبهتها ایشانرا از حقیقت محروم کرده است .

(۴۰۲) دریغا عالمی از خود در حجاب ودر عمری یك لحظه از شناخت خود قاصر ازایشان چه توقع شاید داشت ! ای‌دوست « عَرَفْتُ رَبّی بِرَبّی » اینجا آن باشد که چنانکه خدا را بخدا توان شناختن ، خدا را هم بخدا توان دیدن . « أَرِنی » ، رنگ غیرت داشت ؛ « لَنْ تَرانی » گفت : ای موسی تو نه‌بینی بجهد و کوشش ، مرا ؛ و مرا تو بخودی خود نتوانی دیدن : مرا بمن توانی دیدن . ذوالنّون مصری از این

3 تطرأ SMHA نظر UPB ظهرت C قطر I ‖ طروء M ـ USPHBA ‖ 4 مجوس USHBA نصاری و مجوس M نصاری و مجوس می P ‖ است یکی MHB است USPA ‖ 5 طاعات USPMBA حسناتست H ‖ 6 میعاد . . . ایمان USA مبدا ... ایمان PMB معاد ... شب و گفتند کفر ازین یکی ونور H ‖ 6-7 واهل طبایع USPMBA ـ H ‖ 7 دانند USMHA خوانند PB ‖ 9 یك USPMBA خودیك H ‖ 10 از USPMHA آمدند B ‖ داشت USPMBA داشتن H ‖ 11 بخدا... هم USPMA بخدا توان شناخت ... هم B ـ H ‖ دیدن USPMHA دید B ‖ 12 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۴۳ ‖ 12 -13 نه ... دیدن P بینی مرا بخود نتوانی ... توان SA نه ... کوشش خود مرا نتوانی ... بمن‌توانی MB به‌بینی‌مرا ومرا توبخودنتوانی ... بمن‌نتوانی H نه‌بینی‌مرا ومرابخود ... توان U ‖ 1-13 A ... U- R ‖

مقام چنین بیان میکند: «رَأَیتُ رَبّی بِرَبّی وَ لَولا رَبّی لَما قَدِرتُ عَلی رُؤیَةِ رَبّی». سخن ابوالحسین مانوری اینجا روی نماید که «ما رأی رَبّی أحدٌ سِوی رَبّی» گفت: اورا کس ندید مگر که اوخود خودرا دید: یعنی بجز او، کسی دیگر اورا ندید.

(۴۰۳) دریغا! از دست این کلمه، ترا این عجب آید! از قرآن بشنو که با بندگان چه میگوید: «ما لَکُم لا تَرجُونَ لِلّهِ وَقاراً وَ قَد خَلَقَکُم أطواراً» همین معنی بُوَد که «لا یَعرِفُونَ قَدرَهُ وَ لا یُدرِکُونَ رُؤیَتَهُ». و همین معنی بوَد آیت «وَ ما قَدَرُوا اللّهَ حَقَّ قَدرِهِ». محبّان او جملهٔ اسرار در این آیت باز یابند که «اَللّهُ الَّذی خَلَقَ سَبعَ سَمواتٍ وَ مِنَ الأَرضِ مِثلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الأَمرُ بَینَهُنَّ». ابن عبّاس گفت: اگر من این آیت را تفسیر کنم، خلق مرا جز کافر نخوانند. آیت دوم «إنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ و الأَرضَ فی سِتَّةِ أیّامٍ ثُمَّ استَوی عَلَی العَرشِ یُغشِی اللَّیلَ وَ النَّهارَ یَطلُبُهُ حَثیثاً وَ الشَّمسَ وَ القَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّراتٍ بِأَمرِهِ ألا لَهُ الخَلقُ وَ الأَمرُ تَبارَکَ اللّهُ رَبُّ العالَمینَ» ابو هُریره گفت: اگر این آیت را تفسیر کنم صحابه مرا سنگسار کنند.

(۴۰۴) ای دوست از این آیت که «فَسُبحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیءٍ وَ إلَیهِ تُرجَعُونَ» چه فهم کرده‌ای؟ ملکوت، سایه وعکس جبروتست، ومُلك سایهٔ

---

2 نوری PMHB ـ USA ‖ 3 ندید ... ندید USMBA نداند ... بدید . . . ندید H ندید جز او P ‖ 5 سورهٔ ۷۱ (نوح) آیهٔ ۱۴ ك ‖ 6 وهمین معنی بود USPHBA ـ M ‖ 7 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ آیت USPHBA آیات M ‖ 8 سورهٔ ٦٥ (الطلاق) آیهٔ ۱۲ م ‖ 9 تفسیر ... نخوانند USPMHA شرح ... نگویند B ‖ نخوانند آیت‌دوم M نخوانند USPHBA ‖ 10-12 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۳٤ ك ‖ 14-15 سورهٔ ۳٦ (یس) آیهٔ ۸۳ ك ‖ 1-15 A ... U ـ R ‖

ملکوت . از مصطفی ـصلعمـ بشنو اگر باورت نیست آنجا که گفت : «ما مَثَلی و مَثَلُ الدُّنیا إلّا کَراکِبٍ فی یَومٍ عاصِفٍ رُفِعَتْ لَهُ شَجَرَةٌ ثُمَّ نَزَلَ وَ قالَ وَنامَ فی ظِلِّها ساعَةً ثُمَّ راحَ وَ تَرَکَها» . دنیارا سایهٔ درخت میخواند ؛ از کدام درخت ؟ «مِنَ الشَّجَرَةِ أنْ یا مُوسی إنّی أنا اللهُ» . ای دوست عالمِ مُلك دیدی و عجایب آن ؛ باش تا عالم ملکوت نیز بینی وعجایب آن . تو که عالمِ ملکوت ندیده باشی ، ازعالم الـهی خود چه خبرداری ؟!

(٤٠٥) ای دوست هرگز این کلمه نشنیده‌ای که «قِیمَةُ المَرْءِ علی قَدْرِ هِمَّتِهِ» ؟ پس بدانی که همّت تو تا کجاست ؛ آنجا که همّت تست ، خود چه قدر دارد . پس ببین که چون قیمت و درجت در مقابله و ضمن همّت است ، درجات چگونه متفاوت باشد ! دریغا «إنّ اللهَ یَتَجَلّی لِلنّاس عامَّةً وَ لِأبی بَکر خاصَّةً» چرا تجلّی خاص در قیامت نصیب او آمد ؟ از بهر آنکه جرعه‌ای از پیر خود ستده بود ، و آن جرعه نیست مگر که «ما زاغَ البَصَرُ وَ ما طَغی» . پس چون کار برقدر همّت آمد «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُم عَلی بَعْضٍ» درست باشد . شیخ ما گفت حقّ ـتعالیـ در وقتی که

1 اگر... نیست USPHA اگرت باورنیست M ـ B ‖ 2 مثل USPHBA مثل‌اهل M ‖ فی ... رفعت USPMHA سارفی ... فرفعت B ‖ 3-4 سورهٔ ۲۸ (القصص) آیهٔ ۳۰ ك ‖ 4ـ5 ای . . . ندیده USMA ای ... بینی تو که عالم‌ملك ندیده B ای ... دیده‌ای ... ندیده H ای ... تا عجایب ... ملك ندیده P ‖ 5 خود M ـ USPHBA ‖ 8 بدانی ... پس SMA بدانکه . . . تست قدرتست پس B ـ H بدانکه ... پس UP ‖ 9 مقابله USPMHA مقابل B ‖ 9-10 درجت ... باشد USPMA ودرجهٔ تودر . . باشد B و قدر شخص در . . . همتست درجات . . . نباشد H ‖ 1ـ10 A ... Uـ R ‖ 10 دریغا A ... Uـ H ‖ یتجلی M تجلی A ... U ‖ 11 ازپیر خودستده B اونیز ستده SMA ستده UH ازپیر خودبستده P ازسرخود بستده R ‖ 12 سورهٔ ٥٣ (النجم) آیهٔ ۱۷ ك ‖ آمد B‌ـUSPA خواهدبود RH خواهدبودن M ‖ 12ـ13 سورهٔ ۲ (البقرة) آیهٔ ۲٥۳ م ‖ حق R خدا A ... U ‖

وقت‌نپذیرد بامحبّان خود گفت : شما دانید که من‌چرا سه تن‌را ازمیان همه بندگان بر گزیدم ؟ دریغا چون سایل‌او بود ، مُجیب هم او بود . گفت : ابراهیم خلیل‌را بخلّت از بهرِ آن مُزَیَّن کردم که در میان ارواح ، هیچ روح چنان با سخا و بخشش ندیدم که روح ابراهیم را بود . پس چون عطا و سخا حِلیهِ و خُلق ماست ، مانیز حُلّهٔ خِلّت در وی پوشانیدیم که « وَ اتَّخَذَاللهُ ابراهیمَ خلیلاً » . پس بموسی نگاه کردیم ؛ در میان ارواح ، هیچ روح متواضع‌تر و گردن نهاده‌تر از روح موسی ـعلیه السّلام‌ـ ندیدم ؛ پس اورا بکلام خود مخصوص کردیم «وَ کَلَّمَ اللهُ مُوسی تَکلیماً » . پس نظر بروح مصطفی کردیم ؛ در میان ارواح ، هیچ روح مشتاق‌تر و محبّ‌تر از روح او ندیدیم ؛ پس اورا برؤیت خود بر گزیدیم ، و اختیار کردیم که «أَلَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیفَ مَدَّ الظِلَّ » . چه میشنوی ؟ این همه بیان همّت میکند . همّت بالا گرفته است برهمه چیزی که «إنَّ اللهَ یُحِبُّ مَعالی الأُمورِ وَ یَکرَهُ سَفاسِفَها» آنست که هر که عالی همّت‌تر ، کار او رفیع‌تر .

(٤٠٦) ای دوست اگر دراین کتاب ، زبده هیچ کلمه نیستی جزاین کلمات که

---

1 وقت USPMBA وقتیت RH ‖ نپذیرد A ... U بپذیرد I پند بود M ‖ سه تن A ... U کس H ‖ 2 هم اوبود گفت RM هم‌اوبود USPBA هم‌اوباشد H ‖ 4 پس‌چون RPHB چون USA بودّ چون M ‖ 4-5 سخاحلیه وخلق‌ما . . . نیزحلهٔ خلت ... پوشانیدیم که RH سخا حلیت‌ما . . . در پوشیدیمش که SA سخا خلق وجود حله‌ما . . . پوشیدیم که B سخا حلیه ماست . . . حلیهٔ خلت درو پوشیدیم M سخاخلق وحیله‌ما ... پوشیدیم P سخاخلت ما ... درپوشانیدیم U ‖ 5 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١٢٥ م ‖ 7 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١٦٤ م ‖ 8 بروح A ... U بسوی H ‖ 9 برؤیت A ... U بربوبیت P ‖ 9-10 سورهٔ ٢٥ (الفرقان) آیهٔ ٤٥ ك ‖ 10-11 همت میکند . . . چیزی USRPMA همیشه میکند ... چیزی B همت میکند ... چیزها H ‖ 11 ویکره A ... U و اشرفها ویکره H ‖ 13 اگر ... نیستی A ... U درین ... نیست B ‖

زبدهٔ علوم هردو جهان آمده است که بس بودی عالمیان را ۰ این کلمات کدامست ؟ گوش‌دار و این کلمات شیخ ما گفته است ابوبکر ۰ دانی مقصود چیست ؟ در مدح این کلمات آنست تا تو بهمگی خودرا با این کلمات دهی . آخر دانی که در عبارت ومثال ازاین مبیّن‌تر و معیّن‌تر نتوان گفتن ؟ از دوعالم گذر می‌باید کردن ، آنگاه این کلمات باشد که عَدّ وبیان توان کرد . از دوعالم ملکوتی و جبروتی بیش از این باعالم تو نتوان آوردن . دریغا چه دانی که دراین تمهید چند هزار مقامهای مختلف واپس گذاشتیم ، واز هر عالمی زبده‌ای در کسوت رموز با عالم کتابت آوردیم ! پدید باشد که ازآن عالم با این عالم ، چه توان‌آوردن ؛ جرعه‌ای از کاسهٔ «لابَلْ هذا کَثیرٌ قَطْرَةٌ مِنْ بَحْرٍ لُجِیٍ لابَلْ شُعاعٌ مِنْ شَمْسٍ» .

(۴۰۷) دریغا اگر چه خونم بخواهند ریختن امّا دریغ ندارم ! آخر شنیده‌ای

---

1 هر ... است USPMA دوجهانی‌آمد B هردوجهان آمده‌اند H هردوجهان آمده است R ‖ که ... کدامست USPMA که پس‌بود .. کدامست B که ... کدامست شنیده پس این کلمات H که ... عالمیان را R ‖ 2 واین ... دانی USMA این کلمات که شیخ ... دانی که RB این کلمات راکه ... است دانی که H واین . . . ابوبکر P ‖ در A ... U از B ‖ 3 تا . . . این USPMA تا ... باین B تا که توباهمگی ... این H که باتو ... همگی ... این R ‖ 4 ومعین‌تر نتوان RM نتوان USPBA نتوانی H ‖ 4-5 کردن ... کرد M کرد آنگاه این کلمات عدوبیان می‌توان کرد USBA کردن این کلمات عدوشمار ... کردن URH ‖ 5-6 ملکوتی ... آوردن SMA ملکوتی بدین عالم ملکی‌بیش ازین نتوان‌آورد UB بیش‌ازین نتوان‌آوردن H ملکی وجبروتی بدین عالم‌ملکی ... آورد P ملکوتی . . . آوردن R ‖ 6 چه ... مقامهای USPHMA چه ... مقام B دانی . . . مقامهای R ‖ 7 آوردیم A ... U آوردم M ‖ 7-8 آوردیم . . . توان USRPMA آوردم . . . عالم بدین عالم B آوردیم‌پیداباشد ... عالم‌بدین‌عالم H ‖ پدید A ... U پیدا H ‖ 8 با ... چه M بدین‌عالم‌تو USRPA بدین عالم HB ‖

که «شَرُّ النّاسِ مَن أَکَلَ وَحْدَهُ»؛ امّا اَرجو که از ادبار خود باز رهم؛ امّا هنوز دورست! امّا دانم که گویی کلمات خود نگفت؛ این کلمات بربیان مراتب عالی که همّت است گفته میشود.

(٤٠٨) گوش دار که هرگز نشنیده‌ای ابراهیم صاحب ذوق‌بود، موسی‌صاحب لذّت بود، مصطفی ـصلعمـ صاحب حلاوت بود. چه دانی که چه میگویم! نه باتو گفته‌ام که عسل دیدن دیگر باشد، و عسل خوردن دیگر، و عسل بودن دیگر. این کلمات را گوش‌دار: مصطفی گفت: «مَنْ رَکَنَ إِلَى الدُّنیا وَ مالَ إِلَیها أَحْرَقَهُ اللّٰهُ بِنارِ جَهَنَّمَ فَصارَ رَماداً تَذرُوهُ الرِّیاحُ». این کلمات، بیان منزلت ارباب عالم مُلکست و صفت ابنا و محبّان دنیا. امّا ارباب عالم آخرت و ملکوت را گفت: «وَ مَنْ رَکَنَ إِلَى العُقْبی وَ مالَ إِلَیها أَحْرَقَهُ اللّٰهُ بِنارِ الآخِرَةِ فَصارَ ذَهَباً یُنْتَفَعُ بِهِ». این کلمات محبّان اهل ملکوت را بیان درجت است. امّا ارباب عالم الٓهی وجبروت را نشان این داد که «وَ مَنْ رَکَنَ إِلَى اللّٰهِ وَ مالَ إِلَیهِ أَحْرَقَهُ اللّٰهُ بِنُورِهِ فَصارَ جَوهَراً

10_2 آخر ... نگفت USPA آخر ... وحده ازچه ادبار بارخود برهم‌اما ... ست ولی دانم ... نگو B شنیده‌ای ازاوبار خود دریغ برهم اما . . . ست ولی دانم که این کلمات H آخر ... اما گرچه ازادبار ... نگفت M آخر ... کویی این کلمات خود نگفت I آخر ... دانم که این کلمات خودبگفت R ‖ 3-2 این ... است USPA این کلمات میان‌مراتب عالی‌همه‌است MB برمیان ... عالی که‌همت H این... عالی‌همت که R ‖ 4 نشنیده‌ای UPMHB نشنوی SA شنیده‌ای R ‖ موسی A ... U وموسی کلیم H ‖ 5 بودچه A ... U چه B ‖ نه USPMBA ـ RH ‖ 7-6 بودن . . . این USPMA گفتن دیگر وعسل‌بودن دیگراین B بودن دیگراما RH ‖ 8 الریاح این کلمات A ... U الریاح و کان‌الله علی کل شیء مقتدرا این کلمات M ‖ منزلت ارباب MH منزلت SBA ارباب URP ‖ 9 دنیا USPMA عالم دنیا RHB ‖ 10 به A ... U به‌الناس H ‖ 11 اهل ملکوت SMHB ملکوت P-URA ‖ 12 این‌داد RM اینست USPHA این‌دارد B ‖

لاقِیمَةَ لَهُ ». کس چه داند که این کلمات از سِرّ چه حالت گفته آمده است ! سه عالم را شرح ونشان داد و مصطفی ــصلعمــ اهل این سه‌عالم را ظاهر و مبیّن کرد ، و پیدا و روشن گردانید .

(۴۰۹) امّا جوانمردی دیگر . این سخن مبیّن‌تر چنان که در خور فهم همه کس باشد ، گفته است آنجا که گفت : « اَلْمُسافِرُون ثَلٰثَةُ أصْنافٍ : صِنفٌ یُسافِرُ فی الدُّنیا رَأسُ مالِهِ الدُّنیا ، وَ رِبْحُهُ المَعْصِیَةُ وَ النَدامَةُ ؛ وَ صِنفٌ یُسافِرُ فی الآخِرَةِ رَأسُ مالِهِ الطّاعَةُ وَ العِبادَةُ ، وَ رِبْحُهُ الجَنَّةُ ؛ وَ صِنفٌ یُسافِرُ إلَی اللهِ ــ تعالی ــ رَأسُ مالِهِ المَعْرِفَةُ ، وَ رِبْحُهُ لِقاءُاللهِ ــتعالیــ » . چه میشنوی ! دانم که گویی : این مقام زهد ، وبیان زاهدان است ؛ و نزد محقّقان ، زهد و زاهد خود نیست ونباشد . ازبهر آنکه دنیا خود آن قدر ندارد که ترك کنندهٔ آن زاهد باشد .

(۴۱۰) اگرخواهی از مصطفی بشنو که درجهٔ دنیابچه حدّ میرساند درحقارت و نزارت ، آنجا که گفت : « لَوْ کانَتِ الدُّنیا تَزِنُ عِندَاللهِ جَناحَ بَعُوضَةٍ ما سَقی کافِراً مِنها شُرْبَةَ ماءٍ » دنیا را کمتر از پر پشّه‌ای میخواند بنسبت با عالم الهیّت .

1 آمده است A ... U میشود H ‖ 1–3 سه ... گردانید UM سه . . . داد واهل ... کرد SA سه ... داده‌است ... مبین‌ساخت وروشن B سه ... اهل‌آنرا ظاهر وپیدا کرد H سیدعالم .. داد واهل ... گردانید P سه ... وپیدا گردانید R ‖ 4 خور فهم SMA خور RHB خود UP ‖ 9 زهد ... نباشد USRPHA هست نه زهد ونه زاهد B زهد ... این مقدار . . . نباشد M ‖ 10-11 آن ... خواهی A ... U اوزاهد بود اگرخواهی تمامی این B ‖ 11-12 در ... ونزارت URPMHB ـ SA ‖ 12 آنجا A ... U ـ M ‖ 13 ماء A ... U ماقط یعنی‌دنیا نزد خدای ــتعالیــ چند نسبتی که پرپشهٔ شربتی‌آب هیچ کافر ندادی B ‖ دنیا را کمتر C ـ A ... U دنیارا I ‖ بنسبت . . . الهیت USPMA نسبت ... الهی B بنسبت باعالم‌خود H بنسبت ... خود R ‖

«قُلْ مَتاعُ الدُّنیا قَلیلٌ» این باشد. حیوة دنیا بنسبت با عمر آخرت، ذرّه‌ای نماید. «کَأَنَّهُم یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا إلّا عَشِیَّةً أوْضُحیها» این بیان باخود دارد. ازمصطفی ـ علیه السّلام ـ بشنو که گفت: «ما الدُّنیا فِی الآخِرَةِ إلّا مَثَلَ أحَدِکُم إذا غَمَسَ إصْبَعَهُ فِی الیَمِّ فَلْیَنظُرْ بِمَ یَرْجِعُ». ترکِ این قلیل واجب است؛ این ترك، زهد نباشد. پس درآخرت مقامی عالی‌تر ازآن باشد که «وَ لَلآخِرَةِ أکْبَرُ دَرَجاتٍ وَ أکْبَرُ تَفْضیلاً». پس آنکس که خواهد «کِبْرِیاءُ اللهِ» اورا نصیب اکبر دهد، و خودرا بوی نماید «اللهُ أکْبَر» در این مقام معلوم مرد میشود که بزرگواری و کبریای حقّ ـ تعالی ـ چگونه باشد. پس چون از این بزرگی بیند، عالم آخرت را جز ترك، واجب نداند؛ اگر ترك کند این زهد نباشد. چون ازاین دو عالم اورا زهد افتاد، مقام کبریا رونماید، اکبر باشد. پس روی از کبریا گردانیدن وازآن اعراض کردن، کفر باشد. آخر دنیا و آخرت ازآن زاهد نیست تا ترك کند، ازآن خداست، چه ترك کند چیزی که از آن او نباشد! پس زهد هیچ معنی ندارد؛ وآنچه ازآنِ اوست خود ترك نتواند کردن. هرچه توقع و مقصود سالك

1 سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ٧٧ م || نماید A ... U نماند R || سورهٔ ٧٩ (النازعات) آیهٔ ٤٦ ك || 4 ـ 5 بم . . . نباشد USRPMA بم . . . قلیل واجب است اما بمجرد آنك قلیل بکند زاهد نباشد B کم یرجو . . . نباشد H || 5 ـ 6 سورهٔ ١٧ (الاسراء) آیهٔ ٢١ ك || 6-7 پس . . . میشود SRA پس اکر آنکس . . . دهد خودرا . . . میشود B پس آنکسی . . . میشود H پس ... شود M پس ... میشود UP || 8-9 ازاین ... اگر UP ازین ... و SA این ... اگر B ازاین ... نبیند MH ازاین ... به‌بیند عالم‌آخرت راجز واجب نبیند اگر R || 9-10 نباشد ... افتاد SRMA نباشد ... اوزاهدشد UPB باشد ... افتاد H || 10 رونماید I بماند USPMBA نماید H نماند R || 10-11 اکبر ... کردن A ... U اگر ... روی‌او ... نمودن B || 11-13 آخر ... ندارد URPMB آنچه نه ازآن‌اوست خودترك نباشد که زهدباشد SA آنچه‌ازآن اوباشد خودترك باشد که زهدباشد H ||

باشد ، آن معبود او باشد ؛ و ترك معبود خود صورت نبندد . پس هر گز نه زاهد باشد ونه زهد .

(٤١١) دریغا ببین که آن بزرگ ، نعت صوفی ومرید و زاهد چگونه کرده است ؛ گفت : زاهد درآن کوشد که نخورد ، و مرید درآن کوشد که چه خورد ، و صوفی درآن کوشد که با که خورد ، و محبّان خدا درآن کوشند که ازو خورند بلکه با او خورند . پس چون زهد و زاهد هر گز نبوده باشد ، این خبر از مصطفی بشنو چه معنی دارد : « الزُّهدُ فِی الدُّنیا یُرِیحُ البَدَنَ ، وَ الزُهدُ فی الآخِرَةِ یُریحُ القَلبَ ، وَالإقبالُ عَلَی‌اللهِ یُریحُ الرُّوحَ » . این زهد بزهّاد متفاوت شود .

(٤١٢) این زهد آن باشد که مرد بمقامی رسد که آنرا مقام تصوّف خوانند که شیخ بایزید ازآن نشان میدهد : « إنَّ اللهَ صَفیَّ الصُوفِیَّةَ عَنْ صِفاتِهِم ، فَصافاهُم ، فَسُمُّوا صُوفِیَّةَ » . مقام تصوّف ، اوّل زهد باشد و اعراض از جملهٔ موجودات ؛ پس صفات حقّ - تعالی - صوفی را از همه صفات ذمیمه و بشریّت صفا دهد ، و زاهد و صوفی حقیقی شود ؛ آنگاه فقر روی نماید که « إذا تَمَّ الفَقرُ فَهُوَاللهُ » . مگر آن بزرگ از اینجا که اورا پرسیدند که صوفی کیست و کدامست ؟ گفت : « الصُّوفیُّ

---

1 باشد A ... U است B ‖ 1-2 آن معبود ... زهد UPB آن‌او ... زهد SA آن ... و ترك اوخود ... نبندد هر گز ... زهدماند MH آن ... وترك آن معبود ... پس‌خود هر گز ... زهد R ‖ 5 با که SRMHA پاك PB پا کی U ‖ خدا A ... Uحق R ‖ 6 بلکه... خورند A ... U- H ‖ هر گز ... باشد SRMA صورت بندد ونبوده باشد پس B هر گز ... است H هر گزنبود P هر گزنبوده U ‖ 8-9 این ... زهد USPA این ... می‌شود این زاهد B اینجازهد بر زاهد متفاوت میشود اما این‌زهد H این . . . زاهد RM ‖ 11 صوفیه A ... U اصفیاء H ‖ 12 صفات ... بشریت A ... U- H ‖

هُوَاللهُ» گفت: صوفی خداست. «إذا تَمَّ الفَقْرُ فَهُوَاللهُ» این باشد. «الفَقْرُ فَخْری» پیشهٔ این صوفی وزاهد باشد. دریغا که یارد گفتن؟! امّا گوش‌دار: وقتی بایزید را پرسیدند: «مَنِ الزّاهِدُ؟ فَقالَ: هُوَ الفَقیرُ، وَ الفَقیرُ هُوَ الصُّوفِیُّ، وَ الصُّوفِیُّ هُوَاللهُ». مرتدّی اگر هم عمر در فهم این کلمات صرف نکنی که نادانستن این کلمات، غَبْنی وضرری عظیم است؛ واین ضرر را هرگز تدارك وعوض نباشد.

(۴۱۳) از شیخ جُنَید بشنو که چه میگوید: «لَیْسَ شَیْءٌ أعَزُّ مِنْ إدْراكِ الوَقْت، فَإنَّ الوَقْتَ إذا فاتَ لا یُسْتَدْرَكُ». هفتاد هزار سالك دراین مقام، راسخ‌باشند که فقیر وصوفی وزاهد وعارف نعت و کنیت ایشان باشد که با عُکاشه ـ رضی‌الله عنه ـ مصطفی نشان این داد که «یَدْخُلُ مِنْ أُمَّتی الجَنَّةَ سَبْعُونَ ألفاً بِغَیْرِ حِسابٍ وَ وَجْهُ کُلِّ واحِدٍ مِنْهُمْ کَالْقَمَرِ لَیْلَةَ البَدرِ، وَ هُمْ فی‌الجَنَّةِ کَالنُّجُومِ فی السَّماء». تو این حدیث را چگونه خواهی شنیدن! مگر که چنین ستاره را در بهشت ندیده‌ای که

2-13 آنگاه ... باشد SA آنگاه ... که اذا ... اللهباشد این الفقر ... باشد M آنگاه ... که‌اذا ... اللهاین باشدالفقر ... باشد وازموسی روایتست که درمناجات گفت: یارب ماالفقر؟ فقال الله ـ تعالی ـ: الفقیرالذی لیس‌له منی نصیب، والغنی‌الذی لیس‌له مثلی چهست یعنی فقرآنست که اواز خدای ـ تعالی ـ بی‌نصیب باشد ودایم مستغنی‌باشد اما آنك‌اورا نصیب‌وبهره بود اورا هرگزخواست نباشد دایم عرف باشد که والله غنی عن العالمین B آنگاه . . . شود H آنگه ... مگر ... کیست؟ وتصوف چیست گفت ... باشد P آنگاه ... خداست پس‌اذا ... باشد R آنگه ... که‌اذا ... الله U ‖ 2 با A ... U ـ H ‖ 4 هم ... که UPMA هم ... کلمات ندهی که SA همه‌عمر ... و B همه عمر تن درین کلمات فهم کردند هرکه H ‖ 5 است A ... U دارد H ‖ 8 فقیر ... عنه SMA فقیر . . . با عایشه رضی‌الله عنها B حقیری . . . و زاهدی و عارفی نعت و کیفیت ایشان . . . عنه H فقیر ... نعت ایشان . . . عنه URP ‖ 9 حساب A ... U حجاب B ‖ 11 چگونه A ... U کجا H ‖ که A ... U که هرگز R ‖

آنگاه چنین پیری ترا قبول کردی که «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ» ؟ وبا تو این حدیث بگفتی و شرح آن معلوم تو کردی ؟ اگر خواهی که حدیث دیگر در نعت این ستارگان بهشت بر نوعی دیگر بشنوی که ما را در خدمت پیر ازخضر بطریق سماع حاصل شده است که خضر را بطریق مُشافَهه از خدمت مصطفی حاصل آمده بود. چون راوی خضر باشد، حدیث چنین جامع و کامل بود، گوش دار: «قالَ: خَلَقَ اللهُ ـ تعالی ـ مِنْ نُورِ بَهائِهِ سَبْعِینَ اَلفَ رَجُلٍ مِنْ أُمَّتی وَ أَقامَ مَعَهُم فَوْقَ العَرْشِ وَالكُرْسیِّ فی حَضیرَةِ القُدْسِ. لِباسُهُمُ الصُّوفُ الأَخْضَرُ وَ وُجُوهُهُمْ كَالقَمَرِ البَدْرِ لَیْلَةَ النِّصْفِ مِنَ الهِلالِ. صُوَرُهُمْ كَصُوَرِ المُرْدِ وَ الشُّبّانِ الحُسْنِ وَ عَلی رُؤُوسِهِم شَعْرٌ كَشَعْرِ النِّساءِ فَقامُوا مُتَواجِدینَ وَ الِهینَ مُنْذُ خَلَقَهُمُ اللهُ ـ تعالی ـ وَ إِنَّ أَنینَهُمْ وَ أَزیزَ قُلُوبِهِمْ یَسْمَعُ أَهْلَ السَّمواتِ وَ الأَرْضِ. وَ إِنَّ إِسْرافیلَ قائِلُهُمْ وَ مُنْشِدُهُمْ وَ جِبْرِئیلَ خادِمُهُم وَ مُتَكَلِّمُهُم وَ اللهَ اَنیسُهم وَ مَلیكُهمْ وَ هُمْ إِخْوانُنا فی النَّسَبِ ثُمَّ بَكی وَ اَطْرَقَ رَأْسَهُ مَلِیّاً، ثُمَّ قالَ: وَ اشَوْقاهُ إِلی لِقاءِ إِخْوانی». اگر چنانکه این سخن فهم نکنی، معذوری که مشایخ کِبار این حدیث را عذرها نهاده‌اند آنجا که گویند: «إِنَّ اللهَ ـ تعالی ـ یُعْطِی العَبْدَ مِنْ حَیْثُ اللهِ ـ تعالی ـ لا مِنْ حَیْثُ العَبْدِ، وَ العَبْدُ یَسْتَدْرِكُ مِنْ حَیْثُ العَبْدِ». شنیدی که چه گفته شد اگر چنانکه زندگی داری؛

---

1 پیری RMHB پیرا USPA ‖ کردی RMHB کرد USPA ‖ سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۱۶ ك ‖ 2-1 حدیث ... تو USPMBA حدیث را . . . آن ترا معلوم کردی RH ‖ 3-5 خضر ... باشد SA خضر ... که‌چون راوی خضربطریق مشاهده حاصل گشت B حضرت ... که خضراورا بطریق ... باشد H خضر ... آمده‌است چون... باشدURPM ‖ 5 راوی URPMHB باوی SA ‖ 6 اقام‌معهم USPMBA اقامهم RH ‖ 10 قائلهم A ... U قائدهم H ‖ 12 سخن UPH حدیث SRMBA ‖ 13 نهاده‌اند USPHBA نهادند RM ‖

واگر مرده‌ای، مرده هیچ نتواند شنیدن و هیچ فهم نکند. «لِیُنْذِرَ مَنْ کانَ حَیّاً»، بیان این همه بکرده است.

(٤١٤) ای دوست ازغیرت چه یافته‌ای؛ چه دانی که غیرت حقّ ـ تعالی ـ کدام حجاب فرا پیش مینهد! «وَ إذا قَرَأْتَ القُرآنَ جَعَلْنا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ الَّذینَ لایُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ حِجاباً مَسْتُوراً»؛ ابوبکر دقّاق ـ رحمةالله علیه ـ گفت: «اَلْحِجابُ هُوَ الغَیْرَةُ وَ لامانِعَ مِنْ طَریقِ اللهِ ـ تعالی ـ أَعْلی مِنَ الغَیْرَةِ». غیرتِ او حمایت اوست. «وَ مِنْ غَیْرَتِهِ حَرَّمَ الفَواحِشَ» بیان غیرت الٓهی میکند. جای دیگر گفت: «ما مِنْ أَحَدٍ أَغْیَرُ مِنَ اللهِ». اگر خواهی که غیرت تمام بشناسی «خَلَقْتَنی مِن نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» تونیز تمام حاصل کن تا بدانی که غیرت چه باشد. من میگویم که «الغَیْرَةُ غَیْرَتانِ غَیْرَةُ العَبْدِ وَ هُوَ أَنْ یَکُونَ بِالکُلِّیَةِ لِلّهِ ـ تعالی ـ». پس آن بزرگ ازاینجا گفت: «أَلْحَقُّ غَیُورٌ وَ مِنْ غَیْرَتِهِ أَنَّهُ لَمْ یَجْعَلْ إلَیْهِ طَریقاً سِواهُ». واین، غیرت او باشد با بنده.

(٤١٥) امّا چه دانی که غیرت بنده با او از بهر چه باشد! اگر توانی شمّه‌ای از شبلی بشنو آن وقت که مؤذّن، بانگِ نماز میکرد و چون اینجا رسید که

1-15 شنیدی ... نکند SMA شنیده‌ای که چه گفته میشود اگر زندگی داری ... مرده هیچ شنید وهیچ فهم‌نکند B شنیدی ... داری فهم کنی واگر مرده‌ای فهم نتوانی کرد وهیچ فهم نکنی H شنیدی ... اگرزندگی ... هیچ نشنود وهیچ فهم‌نکند UP شنیدی ... داری دانی‌واگر ... نکند R ‖ 1 سورهٔ ٣٦(یس) آیهٔ ٧٠ ک ‖ 4-5 سورهٔ ١٧ (الاسراء)آیهٔ ٤٥ ک ‖ 7 الفواحش A ... U الفواحش ما ظهر منها و مابطن H ‖ 8-9 سورهٔ ٧ (الاعراف) آیهٔ ١٢ ک ‖ 9 تمام URPMB ـ SHA ‖ من USRPA من که عین‌القضاتم B ـ MH ‖ 13 توانی M طاقت‌توانی SRHA طاقت‌داری UPB ‖ 14 بشنو ... میکرد UPMB بشنو که ... میکرد SA بشنوی ... میکرد H بشنو ... که‌نماز میگفت R ‖

«أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ» در این مقام، غیرت بروی غلبه کرد. پس اواز غیرت نشان این داد که «لَوْلا أَنَّكَ أَمَرْتَنی بِهٰذِهِ الكَلِمَةِ ما ذَكَرْتُ مَعَكَ غَيْرَكَ، وَ لَئِنْ اَذْكُرُها مَرَّةً اُخری فَاَكُونُ كافِراً حَقّاً». گفت؛ غیر تو باتو یاد نتوان کردن؛ امّا توچنین فرموده‌ای که نام محمّد، قرین نام تو باشد. چه دانی تو که این کدام مقام باشد که محمّد درآن مقام نگنجد! غیرت باشد چنانکه اورا نیز بود آنچه که گفت: «لایَسَعُنی فیهِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لانَبِیٌّ مُرْسَلٌ» یعنی مرا مقامی بود با او که غیر در نمیگنجد از غیرت. اینجا سالك نهایتی از مقام سلوك بیابد که درآن مقام جزاین نگوید که «قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُم»• دراین حالت محمّد نیز در نگنجد. وقتی شیخ را پرسیدم که «مَا الفَرِيضَةُ؟ فَقالَ: الفَرِيضَةُ عِندَنا تَصْحِيحُ العُبُودِيَّةِ فی تَحصِيلِ الرُّبُوبِيَّةِ، وَ السُّنَّةُ عِندَنا اَلنَّظَرُ إلى الرَّسُولِ المَقْبولِ وَ تَركِ ما سِواهُما». شنیدی که چه گفت؟ میگوید: فریضه باخدا بودنست، وسنّت با رسول بودن، وپس ازاین جمله‌را ترك گفتن. بوالحسن خرقانی اینجا گوید: «لاإلهَ إلّااللّٰهُ مِن داخِلِ القَلْبِ،

---

1 در . . . پس URPMB در . . . جلوکرد پس SA ـ H ‖ او USMHBA اورا RP ‖ 2 ما SRHBA والاما UPM ‖ 3 غیرتو .. کردن A ... U باتو .. کردن دیگری‌را H ‖ 4 نام‌تو A ... U تو B ‖ توکه A ... U چنانکه اورا نیزبود آنجا که گفت که M ‖ کدام SRMHBA ـ UP ‖ 5 باشد .. اورا A ... U نباشد P ‖ 5-7 نیز ... غیرت UPMB لایسعنی ... مرسل‌درنمیگنجد SHA نیزبود آنجاکه ... که غیری در ... غیرت R ‖ 7 بیابد USPMHA نیابد RB ‖ 8 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ 9 پرسیدم A ... U پرسیدند R ‖ 10-11 المقبول ... میگوید SMA المقبول ... نشنیده‌ای ... میگوید B المقبول ... نشنیدی . . . میگوید UPH ؛مقبول علیه‌الصلاة والسلام وترك ماسواه ... گفت R ‖ 11- 12 وپس . . . ترك SMHA و بعد از این هرچه غیر این باشد جمله را ترك باید B وبعدازین هرچه‌غیراین دوست جمله‌را ترك UP وسپس ازین هرچه غیرزین دوست جمله را ترك R ‖ 12 کفتن M کردن A ... U ‖ بو SMA اگربو URPB مگربو H ‖

مُحَمّدٌ رسولُ اللهِ مِنْ قُرطِ الاُذُنِ» معذور باید داشتن .

(٤١٦) ای جوانمرد مُعالجت و دوای بعضی دردها و مرضها صبر باشد! «وَ اصبِرْ لِحُکمِ رَبِّکَ فَإنّکَ بأعیُنِنا» او نیز این میگوید . امّا صبرها منقسم است: الصَّبْرُ فی‌الله دیگر است ، الصَّبْرُ لِلّهِ دیگر است ، الصَّبْرُ مَعَ‌اللهِ سخت‌تر از همهٔ این صبرها باشد . و این دردها را دوا و علاج هم صبر باشد . از آن بزرگ نشنیده‌ای که گفت:

صابَرَ الصَّبْرَ فَاستَغاثَ بِهِ الصَّبْرُ فَصاحَ المُحِبُّ یا صَبْرُ صَبْراً

واَصبِر میگوید: صبر کن . دریغا کلمات مقلوبات ، جهانی را با لوح و قلم کودکان می‌آورده‌ایم . آن کس که هنوز حروف نشناسد ، خطّ مقلوب را خواندن جهل باشد؛ وطمع دانستن خطّ مقلوب ، ازوی تمنّای مُحال باشد . امّا گفتم که صبر ناچار باشد . روح مأمورست بصبر ، قلب مأمورست بصبر ، قالَب مأمور است بصبر . اگر خواهی که صبر تمام بدانی مؤمن شو . آنگاه این آیت برخوان: «یا أیُّها الَّذینَ آمنُوا

1 داشتن RMH داشت USPBA || 2 باشد USPHBA آمد RM || 3 سورهٔ ۵۲ (الطور) آیهٔ ٤٨ ك || اونیز URPMHB نیز SA || 5 صبرها ... صبر P دردها باشد ... واین‌صبر ودرد رامعالجت هم‌درد وصبر SA صبرها ودردها باشد ... صبر UB صبرها ودردهاباشد واین‌صبر ودردرا دوا وعلاج‌هم درد وهم‌صبر RMH || 7 صابر ... المحب RB صابر ... المحبة UP استغاث صبری من الصبر فاستغرق الصبر فی‌الصبر فنادی‌الصبر SMHA || 8 واصبر A ... U باصبر H || مقلوبات SMHBA مقلوبان URP || قلم UPB قلمو کاغذ SRMHA || 9 آورده‌ایم SA آورد URPB آورده‌ام MH || حروف M حرف A ... U || 10 طمع ... محال URP دانستن مقلوب‌ازوی تمناباشد SA طمع ... ازوی‌محال B دانستن ... محال H طمع ... تمنای محك M || 11 روح ... بصبر USPA وروح مأمورست بصبر پس قالب نیز بصبر مأمورست RMB روح ... وقالب نیز ... بصبر H || 12 صبر تمام URPMHB تمام صبر SA || 1-12 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۲۰۰ م ||

اَصبِروا وَصابِرُوا وَرابِطُوا» یعنی «إصْبِرُوا بِالجَسَدِ علی طاعَةِالله ، وَصابِرُوا بِقُلوبِکُم عَلی بَلاءِالله -تعالی- فیالله ، وَرابِطُوا بِأسْرارِکُم عَلَی الشَّوقِ إلیالله» .

(٤١٧) این همه با او توان یافتن . «وَهُوَ مَعَکُمْ أَینَما کُنتُم» این باشد . امّا تو با خودی ، چون چیزی یابی ، مانند خود یابی ؛ طالبان و مُحِبّان خدا اورا با وی جویند ، لاجرم اورا بدو یابند . محجوبان اورا بخود جویند ، لاجرم خودرا بینند وخدا را گم کرده باشند . چه میشنوی ! این سخن را اندك مشمر . اگر خواهی از مصطفی -علیه السّلام- بشنو که چگونه بیان میکند و چگونه مینماید . میگوید : «إنَّ المُؤمِنَ أَخَذَ دینَه عَنِالله ، وَإنَّ المُنافِقَ نَصَبَ رَأیَهُ فَأَخَذَ دینَه مِنهُ» . گفت : مؤمن دینرا ازخدا فراگیرد ، و منافق ازهوا فراگیرد . «أَفرأَیتَ مَنِ اتَّخَذَ إلٰهَهُ هَواهُ» این باشد .

(٤١٨) ایدوست آن عالم ، همه حیوة درحیوة است ؛ واین عالم ، همه موتدر موت ؛ تا ازموت بنگذری ، بحیوة نرسی «وَإنَّ الدّارَ الآخِرَةَ لَهِیَ الحَیَوانُ» . ودیگر جا گفت : «لایَدْخُلُ مَلَکُوتَ السَّمواتِ مَنْ لَمْ یُوْلَدْ مَرَّتَینِ» . گفت : سالك باید دوبار بزاید : یکبار ازمادر بزاید که خودرا واین جهان فانیرا ببینند ؛ ویکبار ازخود بزاید تا آن

---

2 تعالی فیالله M تعالی A ... U ‖ 3 سورهٔ ٥٧ (الحدید) آیهٔ ٤ م ‖ 4 توباخودی ... یابی USHBA تو ... خودیاگرچیزییابی M توتاخودی ... بیابی P توتا باخودی چیزییابی R ‖ ومحبان SRHA - UPMB ‖ 5-4 باوی . . . بدو USRPMA بوی . . . باو HB ‖ 6-5 بینند . . . باشند URPMHB یابند SA ‖ 7 چگونه . . . میگوید HBA چه میگوید وچگونه بیان میکند MB چگونه بیانمیکند وچهگوید R ‖ 9 دینرا ازخدا URMH دین وامر SA دینخدارا PB ‖ 10-9 سورهٔ ٣٥ (الفرقان) آیهٔ ٤٣ ك ‖ 12 سورهٔ ٢٩ (الروم) آیهٔ ٧ ك ‖ 13 انجیل یوحنا سورهٔ ١ آیهٔ ٣-٥ ‖ 1-14 فانی ... بیند UPMHB رابینند ... جهان وخدارا بیند SA فانیراببینند ... ببیند R ‖

جهان باقی وخدا را بیند. اگر تمامتر خواهی از خدا بشنو که چگونه خبر میدهد از قومی که: «قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنا اثْنَتَيْنِ». امّا یك مرگ، ورای این مرگِ قالَب میدان؛ وحیوةِ دیگر بجز این حیوةِ قالب می‌شناس. اگر تمامتر خواهی که از حیوة و موتِ معنوی بدانی از مصطفی بشنو که در دعا چه میگوید: «اَللّٰهُمَّ بِكَ أَحيا و بِكَ أَموتُ» میگوید: خداوندا بتو زنده‌ام، واز تو میرم. هیچ دانی که ازو مردن چگونه بوَد، وبدو زیستن چگونه باشد؟!

(۴۱۹) دریغا این حالت، شاهد بازان دانند که حیوة با شاهد چگونه بود؛ و بی‌شاهد، موت چون باشد؛ وشاهد ومشهود بیان میکند باشاهد بازانِ حقیقی، که حیوة و موت چیست. دانم که این کلمات در عالَم عادت پرستیِ تو نباشد، عالم عادت‌پرستی شریعت است، و شریعت ورزی عادت پرستی باشد؛ تا از عادت پرستی بدرنیابی و دست بنداری، حقیقت ورز نشوی. و این کلمات دانستن در شریعت حقیقت باشد، نه در شریعت عادت. اگر مردی خود را با این بیتها ده که چون گفته میشود:

ای دریغا کین‌شریعت ملّت رعنایی‌است
ملّت ما کافری و ملّت ترسایی‌است

---

1 چگونه A ... U چگون H || 2 سورهٔ ۴۰ (غافر) آیهٔ ۱۱ ك || 3 بجزاین A ... U جزین H || 4 از ... بدانی UPB ازمرگ وحیات‌معنوی فهم کنی SMHA حیوة . . . معنوی فهم کنی R || 5 ازتو SRMHA بتو UPB || 6 بود ... باشد SA بود وبدو زنده‌بودن چگونه‌شاید B باشد وبدو ... باشد URPMH || 7 چگونه USRPBA چون MH || 9 حیوة ... چیست A ... U چه باشد حیوة وموت B || عالم عادت‌پرستی R عالم‌عادت A ... U || 10 باشد A ... U است B || 11 نیایی R نیابی A ... U || بنداری USRPMA ازو بنداری B نداری H || 12 اگر SHA میخواهم شریعت حقیقی و حقیقت میخواهم اگرتو URPMB ||

کفروایمان زلف وروی آن بت یغمایی است
کفر وُایمان هردواندر راه مایکتایی است

(۴۲۰) ای دوست «رَأَیتُ رَبّی لَیلَةَ المِعْراجِ علی صُورَةِ شابٍ أمرَدٍ» واقعه و حالات پیر است بامرید. «إیّاکُمْ والمُرْدَ فَإنَّ لَهُمْ لَوْناً کَلَونِ اللهُ» تربیت است بخبر دادن پیر، مرید را بدین مقام شهود. چون گفتم که شاهد بازان، این موت و حیوة دانند: موت، فراق و هجران باشد، و حیوة لقا وشوق؛ از وصلت چه توان گفتن؟ دریغا «لَیسَ الخَبَرُ کَالمُعایَنَةِ» فارغان از عشق واز شاهد بازی چه خبر دارند؟ اگر خواهی که روشن‌تر بدانی: موت نزدیك ما کفر باشد؛ وحیوة، اسلام وتوحید باشد. بدانکه سَرِ شاهد بازان مصطفی بود؛ نشان کفر و اسلام چنین داد: «اَللّهمَّ بِكَ أحیا وَ بِكَ أموتُ». دریغا گویندهای بایستی شاهد خوب روی تااین بیتها بگفتی تا بودی که این معانی ذرّه‌ای روی نمودی:

آن بت شاهد که عشقش در میان جان ماست
هجراو دردست ووصلش مرهم ودرمان ماست
روی‌اودینست وقبله، زلف او کفرست وشرك
پس‌خوداوبی‌هیچ‌شك‌هم کفروهم‌ایمان‌ماست

---

1 یغما RM زیبا USPHBA ‖ 4 ایاکم ... الله A ... U- R ‖ 7 عشق A ... Uمعشوق B ‖ عشق واز UPMH عشق از SA عشقو RB ‖ چه A ... U- B ‖ 8 نزدیك USPMHA نزد RB ‖ 9 بود USPBA است RMH ‖ 10 گوینده ... شاهد USRPHA قایلی... وشاهدی MB ‖ 12 بت ... درمیان M بت ... زندگی SHA بت وشاهد ... عشقش دردل ودر B بت ... عشقش UP بت ... عشقش درمیان R ‖ 13 هجر ... درمان USMBA هجر ووصلش درد وهم درمان H هجر ... مرهم درمان RP ‖ 14 قبله ... شرك USRPMA قبله‌زلف اوشرك‌است و کفر B زلفش کفرست وشرك H ‖ 15 بی‌هیچ شك... وهم RM بازلف ورخ‌هم کفر وهم SHA بازلف ورخ کفر گاهی گاه B هم کفروهم UP ‖

(۴۲۱) تو در دعا این بتوانی خواستن که مصطفی خواست. تو پیوسته در دعا میخواه: «اَللّهمَّ اَحینی ما عَلِمْتَ الحَیوةَ خَیراً لی، وَ تَوَفَّنی ما عَلِمْتَ الوَفاةَ خَیراً لی». اوّل مقام مرد آن باشد که اورا موت معنوی حاصل آید؛ چون این موت حاصل آمد «فَقَدْ قامَتْ قِیامَتُهُ» بروی جلوه کند.

(۴۲۲) دانی اوّل چیزی که دراین قیامت بینی، چه باشد؟ دریغا دراین قیامت انبیا را ـ علیهم السّلام ـ برمن عرضه کردند با امّتان ایشان؛ هر پیغامبری دو نور داشت، و امّت او یك نور؛ امّا محمّدرا ـ علیه السّلام ـ دیدم که از سر تا بپای همه نور بود که «وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذی اُنزِلَ مَعَهُ». امّتان اورا دیدم که دو نور داشتند. اگر خواهی که بدانی که این نورها چیستند عثمان بن عفّان را ـ رضی الله عنه ـ باز پرس تا او باتو بگوید که چرا اورا ذوالنّورین خواندند؛ و عثمان سیرتان نیز هریك دونور داشتند. دریغا چه دانی که چه خواهی شنیدن! از جملهٔ پیرانِ جهودان، یکی را دیدم، ازوی این واقعه پرسیدم. گفت: من نیز در توریت، این نعتِ مراتبِ سلوكِ انبیا ـ علیهم السّلام ـ خوانده‌ام؛ و ایشان با امّتان خود، چنین گفته‌اند؛ و خدا با

1 تودردعا URPB تودرعالم SA ای‌عزیز تودردعا نتوانی H تودردعا نتوانی M ‖ که مصطفی خواست URPMHB ـ SA ‖ 1-2 تو ... میخواه USPMA پیوسته ... میخواه RB تو ... این‌میخواه H ‖ 3 معنوی I معنی A ... U ‖ 3-4 آمدفقد M آید فقد USPHBA آمد من‌مات‌فقد R ‖ 6 عرضه A ... U عرض R ‖ با ... پیغامبری A ... U و ... پیغمبری B ‖ 7 او URPMHB ایشان SA ‖ از ... همه USPMBA سرتا پای او H از ... تاقدم همه R ‖ 8 سورهٔ ۷ (الاعراف) آیهٔ ۱۵۷ ك ‖ 9 این A ... U آن H ‖ 10 ذو ... خواندند USPMA دو ... گفتند دونور داشت که ذو H ذو ... خوانند RB ‖ 10-11 سیرتان نیزهریك ... داشتند RHB سیرتان . . . داشت USPMA ‖ 11 دانی A ... U دانم M ‖ خواهی شنیدن A ... U میگویم B ‖ جهودان A ... U جهود R ‖ 12-1 مراتب ... است USRPMA مراتب انبیا ... است B رادیدم درمراتب ... انبیا وبا ایشان خود ... اند H ‖

موسی –علیه السّلام– چنین گفته است. دریغا ای دوست همه انبیا خود نور بودند؛ امّا محمّد ازهمه نورتر بود. امّا «وَ نُورُهُم یَسعی بَینَ أیدِیهِمْ وَ بِأیمانِهِمْ» این دونور باشد که «نورٌ عَلی نُورٍ» بیانی مجمل باشد؛ امّا تفصیلش، ذوالنّورین باشد.

(۴۲۳) دریغا مصطفی –علیه السّلام– با آنکه نور بود، ای دوست نوری بود که از «عَلی نُورٍ» بود. دانم که گویی پس فایدهٔ این سخن چیست؟ آنست که «مَنْ رَآنی فَقَدْ رَأیَ اللهَ». «إنَّ اللهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَی صُورَةِ الرَّحمنِ» این معنی باشد. «وَ قالَتِ النّصاری: اَلمَسیحُ اَبنُ اللهِ» در حقّ عیسی –علیه السّلام– ازین نشانی دارد. «مِنْ سَعادَةِ المَرْءِ أنْ یُشبِهَ أباهُ» راه سالکانست. «کُونُوا رَبّانِیّینَ» هم زیادت درجهٔ ایشان می‌نماید. پس چون نور است، این آیت چیست که «رَبَّنا أتْمِمْ لَنا نُورَنا»؟ اگر این آیت باور نمی‌داری، این دعا چیست: «اَللّهمَّ أعطِنی نُوراً فی وَجْهی وَ نُوراً فی جَسَدی وَ نُوراً فی قَلبی وَ نُوراً فی أعضائی وَ نُوراً فی عِظامی»؟ هرچند که نور زیادت‌تر باشد، زیادت باید خواست. امّا «رَبَّنا أتْمِمْ لَنا نُورَنا» اینجا نور خدا میخواهد نه‌نور غیر او.

(۴۲۴) دریغا هرچند که میخواهم که از عالم کتابت بگریزم، کتابت مرا

1–2 دریغا . . . این UPMB ومن درتوریت ندیدم اما ... این SA ومن درتوریه بدیده‌ام اما یسعی ... این RH || 2 سورهٔ ٦٦ (التحریم) آیهٔ ٨ م || 3 سورهٔ ٢٤ (النور) آیهٔ ٣٥ م || بیانی‌مجمل USMA بیان محمد RPHB || 4-5 دریغا ... بود RM باآنکه اونور بودی ای‌دوست نوربود از «علی نور» SHA– UPB || 6 ان A ... U همین معنی باشد H || صورة الرحمن URPMHB صورته SA || 7 سورهٔ ٩ (التوبة) آیهٔ ٣٠ م || دارد USPMA باشد B دادRH || 8 سالکانست M سالکانA ... U || زیادت USPMHA زیادتی RB || 9 این‌آیت SA این‌دعا MHB دعا URP || سورهٔ ٦٦ (التحریم) آیهٔ ٨ م || 11 اعضائی I قبری A ... U || 12 (9) || 13 اوUSPMHB خدا SA || 14 دریغاB ... U– A ||

بدست می گیرد ؛ و نمی گذارد که از کتابت با مکتوب باشم . این دعا مگر نخوانده‌ای « یا نورَ النُّورِ » ؟ نور از نور زیادتی میخواهد . گفت : «أَتْمِمْ لَنا نُورَنا» . این معنی دانی که کی مُیَسَّر میشود ؟ آنگهی که لباس غَیرِیَّت بردارند ، داخل ، مدخول شود . «وَ إِنَّ إِلَی رَبِّكَ المُنْتَهی» روی نماید . نورهای مجازی ، جمله درنور حقیقی ، حقیقت شوند .

(٤۲٥) کافری اگرهرگز دانسته‌ای که « شَهِدَاللهُ أَنَّهُ لاإِلٰـهَ إِلّاهُوَ وَالمَلائِكَةُ وأُولُوالعِلمِ قائِماً بالقِسْطِ » چه معنی دارد ! چون حاضر ، حضورِ عیانی شود ؛ ایمان برسالك عرض کنند . چه خواهی شنیدن ! تو پنداری که ایمان بغیب باشد ؟ ایمانِ مُوَحِدان بعیان از عیان باشد . در < ایمان > لباس غیریّتِ ملایکه و اولو العلم برداشته شود . همه «شَهِدَاللهُ» باشد ، یعنی «حَضَرَاللهُ المُؤمِنُ المُهَیْمِنُ» اینجا روی نماید . بسالك معلوم شود که « یا أَیُّها الَّذینَ آمَنُوا آمِنُوا باللهِ وَ رَسُولِهِ » میگوید که بجزاین ایمان ، ایمانی دیگر می‌باید . پس عکس این سخن چه باشد ؟ آن‌باشد که وَرای این کفر ، کفری دیگر باشد . « وَ مَنْ یُؤمِنُ باللهِ یَهْدِ قَلْبَهُ » این باشد . چون مرد هنوز با دل باشد ، مؤمن باشد بی‌هدایت ؛ چون مرد بیخود شود ، هدایت

1 کتابت A ... U کنایت I ‖ باشم A ... U آیم H ‖ 2 سورهٔ ٦٦ (التحریم) آیهٔ ۸ م ‖ 3 این A ... U تا این M ‖ معنی A ... U معنی‌دارد R ‖ 4 سورهٔ ٥۳ (النجم) آیهٔ ٤۲ ك ‖ 6-7 سورهٔ ۳ (آل‌عمران) آیهٔ ۱۸ م ‖ 7 چون SMBA ـ URHP ‖ 8 پنداری A ... U گوبی H ‖ بغیب A ... U بغیبت P ‖ 9 غیریت A ... U عزت ودرلباس‌غیرت I غیرت‌باشد ودرلباس‌غیریت R ‖ 10 همه A ... U ـ P ‖ 11 معلوم M معلوم‌اوA ... U ‖ سورهٔ ٤(النساء) آیهٔ۱۳٦م ‖ 12 می‌باید RM باید USPHBA ‖ 13 ورای A ... U دوای M ‖ سورهٔ ٦٤ (التغابن) آیهٔ ۹ م ‖

روی نماید. «یُضِلُّ مَنْ یَشاءُ وَ یَهدِی مَنْ یَشاءُ» روی نماید. چون هدایتی چنین حاصل آید، بمقامی رسد که هم شریك و هم مقام خدا شود: مُشرِك باشد. «لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ» خود همین میگوید تا کار بجایی رسد که همه این شود «وَ ما یُؤمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللّهِ إِلّا وَهُمْ مُشرِكُون».

(٤٢٦) اگرخواهی که تمام این کلمات بدانی، «أَلایمانُ عُریانٌ ولِباسُهُ التَّقوی» نیك بدان. آخر دانی که «نُوراً فی جَسَدی» لباس تنست، «نُوراً فی قَلبی» لباس دل‌باشد، «نُوراً فی وَجْهی» لباس چشم باشد. دراین مقام، این سالك‌را «ذُوالنّورَین» خوانند. این دو نور کدام باشد؟ تو نیز بگو که «یا نُورَ النُّورِ». چون خواهد که این مقام نیز بسرآید، و ایمان عین مؤمن شود، گوید: «رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا». لباس ایمان نیز که تقویست برداشته شود؛ مؤمن نماند. «لِمَنِ المُلْكُ الیَوْمَ: لِلّهِ الواحِدِ القَهّارِ» قهریّت بامرد نماید.

(٤٢٧) ای دوست از آیت «یَوْمَ تُبْلَی السَّرائرُ» چه فهم کرده‌ای؟ آن روز که اسرار برصحرا نهند، این روز باشد. آن روز کدامست؟ روز قیامت خوانند؛ قیامتِ عوامّ نباشد، قیامتِ «مَنْ ماتَ فَقَد قامَتْ قیامَتُهُ» باشد. اگرخواهی سوگند

---

1 سورهٔ ٧٤ و ٣٥ و ١٦ (المدثر)، (فاطر)، (النحل) آیهٔ ٣١، ٨، ٩٣ ك ‖ روی نماید SMHA راه برونماید B راراه برد URP ‖ 3 سورهٔ ٣٩ (الزمر) آیهٔ ٦٥ ك ‖ 4 سورهٔ ١٢(یوسف) آیهٔ ١٠٦ ك ‖ 6 آخر USPMHB ـ A آخرت R ‖ 7 این A ... U ـ H ‖ 8 باشد A ... U باشند B ‖ بگو SRPMHB بگوی A ـ U ‖ خواهد A ... U خواهدبود R ‖ 9 سورهٔ ٦٦ (التحریم) آیهٔ ٨ م ‖ 10 ایمان ... تقویست A ... U ایمان‌وتقوی H ‖ 10-11 سورهٔ ٤٠ (غافر) آیهٔ ١٦ ك ‖ 12 سورهٔ ٨٦ (الطارق) آیهٔ ٩ ك ‖ 13 این‌روز A ... U امروز P ‖

اوبدین قیامت بدانی برخوان : «لاأُقسِمُ بِیَومِ القِیامَة» . دراین قیامت «تُبلَی السَّرائِرُ» جلوه گری کند . «وَحُصِّلَ مافی الصُّدُورِ» پرده از روی کار بردارد . تقوی روی نماید «إنَّ أکرَمَکُم عِندَاللهِ أتقاکُم» . پس ازاین سوگند یاد کند که «وَلا أُقسِمُ بالنَّفسِ اللَّوامَة» . چون همگی تو منوّر شود ، خطاب این باشد که «یا أیَّتُها النَّفسُ المُطمَئِنَّةُ ارجِعی إلی رَبِّكَ راضِیَةً مَرضِیَّةً فَادخُلی فی عِبادی و ادخُلی جَنَّتی» . این جنّت را در عالم ، یَمَن خوانند . کدام یَمَن ؟ از مصطفی بشنو آنجا که گفت : «اَلإیمانُ یَمانیٌّ و الحِکمَةُ یَمانِیَّةٌ» . یَمَن عبارت از دست راست باشد ؛ پس هر که نه یَمَنی باشد ، آن کس یساری باشد . «أصحابُ الیَمینِ وَ أصحابُ الشِّمالِ» این دو گروه باشند . گروهی دیگر در عصر مصطفی ـ علیه السّلام ـ یَمَنی بودند چون اُوَیس قَرَنی . مصطفی نشان ازاین رموز این داد «إنّی لَأجِدُ نَفَسَ الرَّحمنِ مِن قِبَلِ الیَمَن» . از چنین مردان ، نشان نتوان دادن و کی تواند دادن ؛ امّا او این قدر نشان داد .

(٤٢٨) امّا «اَلمَجالِسُ بِالأماناتِ» مگر نخوانده‌ای ؟ دانی که این در کدام

1 بدین A ... U برین P ‖ سورهٔ ٧٥ (القیامة) آیهٔ ١ ك ‖ سورهٔ ٨٦ (الطارق) آیهٔ ٩ ك ‖ 2 جلوه گری A ... U توجلوه H ‖ سورهٔ ١٠٠ (عادیات) آیهٔ ١٠ ك ‖ بردارد USPMBA بر دارند RH ‖ 2-3 تقوی روی‌نماید URPMHB ـ SA ‖ 3 سورهٔ ٤٩ (الحجرات) آیهٔ ١٣ م ‖ ازاین A ... U ـ B ‖ 3-4 سورهٔ ٧٥ (القیامة) آیهٔ ٢ ك ‖ 4 تو RM نور USPHBA ‖ این A ... U همه این H ‖ 4-5 سورهٔ ٨٩ (الفجر) آیهٔ ك ‖ 6 عالم A ... U عالمی M ‖ آنجا که گفت SMA از مصطفی‌بشنو URPHB ‖ 7 باشد A ... U است B ‖ 8 باشد ... باشد UPMB باشد آن یسرویساری باشد SA باشد یسرویساری بود H بود یساری‌باشد R ‖ دو A ... U این M ‖ 9-10 یمنی ... قرنی UMB یمنی اویس‌قرنی بود SHA یمنی بود ... قرنی RP ‖ 10 مصطفی A ... U ـ M ‖ از HB ازین USRPMA ‖ 11-12 دادن ... داد SMBA داد ... داد UPH دادن و کی‌تواند R ‖

مقام باشد؟ مرتدّم اگر یارم گفتن که این چه مقامست! امّا باید که دانی که این ساعت، خود مرتدّم. دانی که چه میگویم؟ اگر باورت نیست از مصطفی بشنو آنجا که گفت: «مَنْ بَدَّلَ دینَهُ فَاقْتُلُوهُ» میگوید: هر که دین خود بگرداند، اورا بکُشید، این خطابست با دربانان عزّت که «وَمَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الإسْلامِ دیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فی الآخِرَةِ مِنَ الخاسِرینَ».

(٤٢٩) اگر خواهی که زبان طلسمات هندسی ومقلوبات بدانی، وجای رسی که نه کافر باشی ونه مؤمن؛ و سرِآن داری که با من موافقت کنی، و نصیب خود بیندازی، وازخودی خود بیرون توانی آمدن تا آگاه این رازشوی، ولایق شنیدن این کلمات شوی. دانم که گویی: بلی؛ امّا با تو گفته‌ام که مخاطب تویی، امّا مقصود، مخاطبانِ غایب‌اند که خواهند پس ازما آمدن که فوایدعجیب‌را در کتاب‌ما بدیشان خواهند نمودن که «الشّاهِدُ یَرَی مالایَرَی الغائبُ» این مقام باشد. دراین مقام تا غایب نشوی، حاضر نباشی؛ وتا حاضر نباشی، غایب نشوی.

(٤٣٠) اگر چنانکه سرِآن داری که کافر شوی، گوش‌دار، ازآن بزرگ نشنیده‌ای که گفت: آنچه نزد خلق، محمّد است نزد ما خداست؛ وآنچه خداست پیش خلق، نزد ما محمّد است. «ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ» این مقام

2 اگر ... نیست A ... U‑ B || 4 بکشید A ... U بکشند P || 4 - 5 سورهٔ ٣ (آل عمران) آیهٔ ٨٥ م || 6 مقلوبات H مقلوب A ... U || 7 نصیب‌خود USRPHA خط خودرا MB || 8-9 شنیدن ... شوی A ... U این کلمات شوی که بشنوی R || 10 غایب . . . آمدن USPMA دیگراند که در غیبت‌اند ... آمدن B غایب ... خواهند آمد پس ازما RH || کتاب ما M کتب من A ... U || 14 نشنیده‌ای که RMH که USPBA || نزد . . . است USPMHA محمد است نزد خلق RB || 15 پیش USPMA نزد RHB || سورهٔ ٣٣ (الاحزاب) آیهٔ ٤ م ||

باشد. پس آنچه حاضر بود، غایب باشد؛ و آنچه غایب باشد، حاضر بود. «اَلشّاهِدُ یَرَی مالا یَرَی الغائِبُ» این باشد.

(۴۳۱) امّا با این همه، زنهار نبینم که بی‌آنکه این سخن ترا بخود کشد، تو این کلمات را بخود کشی که آنگاه جان نبری ندانی که چه گفته میشود. مصطفی گوید که «مَنْ أَحدَثَ فی أمرِنا هذا مالَیْسَ مِنْهُ فَهُوَ مَرْدُود»؛ واین حدیث، دمار از روزگار همه فلاسفه برآورده است. «مَنْ غَشَّنا فَلَیْسَ مِنّا» این باشد. آخر شنیده‌ای که هر که با کافر نشیند کافر شود؟ اگر صحبت من ترا هیچ اثری نکردی جز آنکه اگرچه حلولی معنوی نباشی، باری حلولی مجازی می‌باش. چگویی! آنها که مرا بی‌دین میدانند، و تو بر دین من باشی! چه گویی؟ تو نیز بی‌دین نباشی. ایشانرا معذور دار «قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُم».

(۴۳۲) اگر خواهی که در کسوتی از جمال آنچه گم کرده‌ای بازیابی، یك ساعت خودرا با این حدیث بازده که مصطفی گفت: «مَثَلُ المُؤمِنِ مَثَلُ النَخْلَةِ» مثال مؤمن، مثال درخت بابار باشد که پیوسته ازمیوهٔ این درخت، خلق مُنتَفِع شوند.

1 باشد حاضر بود A ... U بود حاضر باشد B ‖ 4-5 که ... گوید URPB تا ندانی ... گفته شده‌ست جان نبری SHA بدانی که چه گفته شده است جان ببری مصطفی گوید M ‖ 6 روزگار همه USRPMA روزگار B همه H ‖ 7 شنیده‌ای ... شود USPA شنیده‌باشی که ... بود RB شنیده باشی ... بشود MH ‖ 8 چه A ... U چه M ‖ می‌باشی SMBA باشی RH باش UP ‖ 8-9 آنها ... گویی USPHBA آنها .. دین میخوانند .. گویی M- R ‖ 9 نباشی SMHA نباشی ناچارباش URPB ‖ 10 سورهٔ ٦ (الانعام) آیهٔ ۹۱ م ‖ 11 کسوتی از جمال H در کسوتی اجمالی USPBA در کسوت اجمال RM ‖ 12 بازده RM ده USPHBA ‖ 13 با بار A ... U پرخرما H ‖ خلق ... شوند SMA خلایق ... شوند UPHB خلایق نفع گیرند R ‖

این قدر اینجا کفایت باشد. امّا جماعتی که این صفت دارند که «شَرُّ العَمَی عَمَی القَلْبِ» با ایشان جز این حدیث نتوان گفت که «مَثَلُ المُؤمِن مَثَلُ النَخْلَةِ لایَأکُلُ إلّاطَیِّباً ولایَضَعُ إلّاطَیِّباً» گفت: مثال مؤمن چون مُنجِ انگبین باشد که جز پاك نخورد، و جز پاك بیرون ندهد، مُنج را طعام طیّب میخوراند و فراغتِ آن عسل می‌باشد که «فیهِ شِفاءٌ لِلنّاس» این همه مقام کمال از وحی یافت که «وأوْحی رَبُّكَ إلی النَحْلِ».

(۴۳۳) در مقامی دیگر گفت: «مَثَلُ المُؤمِن مَثَلُ السُنْبُلَةِ» مثال مؤمن، مثال خوشه بود که ساعتی ساکن باشد، و ساعتی مُتحرّك در ترقّی و تراجع باشد؛ و مثال کافر چون درخت خشك باشد که میوه ندهد. و سخت باشد جز بریدن را نشاید. ترا عجب آید آنچه گفته می‌شود که مقصود کتابت ایشانند، و دیگران طفیل ایشان.

(۴۳۴) اگر خواهی از مصطفی – علیه السّلام – بشنو آنجا که گفت: «مَثَلُ أصحابی فی اُمّتی کالمِلح فی‌الطَعامِ لایَصْلُحُ الطَعامُ إلّا بالمِلحِ». دریغا نمك از خود تبرّا کرده است؛ همه طعامها را بدان حاجت باشد؛ اگر با خود بودی، اورا نیز بادیگری حاجت بودی. «أللّهُمَّ اهدِ قَوْمی فَإنّهُمْ لایَعْلَمُونَ» راهنمای دعاست بدین

3 مثال A ... U مثل R ‖ 5 عسل SMA انگبین URPHB ‖ که A ... U صفت آن در قرآن میگوید که B ‖ سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۶۹ ك ‖ این .. . کمال A ... U همه H ‖ 5–6 سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۶۸ ك ‖ 8 متحرك USPMBA متحرك شود و H متحرك شود همواره R ‖ 9 انجیل یوحنا سورهٔ ۱۵ آیهٔ ۲ ‖ ندهد USPHA نداردRMB ‖ 10-11 ترا ...ایشان A ... U – P ‖ 10 کتابت HB کتاب USPMA از کتاب R ‖ 13 انجیل متی سورهٔ ۵ آیهٔ ۱۳ ‖ 14 حاجت باشد USRPMA احتیاج افتد HB ‖ 15 بادیگری . . . بودی A ... U بدیگری احتیاج افتادی B ‖ راهنمای A ... U راه نمودن H ‖

مقامها . «یا لَیتَ قَومی یَعلَمُونَ بِما غَفَرلی رَبّی وَ جَعَلَنی مِنَ المُکرَمینَ» اندوهست که میخورد که چرا جمله محروم باشند از صحبت الهیّت ؟! هر کسی لایق صحبت نبود ؛ و اگر اینجا غیرت باشد ، هیچ نشان نتوان دادن که «أَلمَجالِسُ بِالأَماناتِ» آنجا هیچ رشك و غیرت نباشد ، اگر خواهی از حقّ -تعالی- بشنو آنجا که گفت : «وَ نَزَعنا مافی صُدُورِهِم من غِلٍّ إخواناً علی سُرُرٍ مُتَقابِلینَ» . چه خوب بیانی شده است این جمله را که گفته شد !

(٤٣٥) دریغا مگر نشنیده‌ای که عارفی بنزد عارفی نبشت ؛ گفت : «کَیفَ حالُكَ» ؟ آن عارف واپس نبشت : «أما کانَ فی حالِكَ ما شَغَلَكَ عَن حالی ، فَإِنّی عَنهُ مَشغُولٌ» . این عالم بلندتر از آنست که کسی توقّع دارد کی مُطّلع آن شود ؛ اگر خواهی تمامتر بدانی بدانکه با مصطفی -صلعم- چه میگوید از واقعهٔ اصحاب کهف «لَوِ اطَّلَعتَ عَلَیهِم لَوَلَّیتَ مِنهُم فِراراً وَ لَمُلِئتَ مِنهُم رُعباً» . اگر در این مقام جوانمردی گوید : «رأَیتُ رَبّی» ، معذور باید داشت .

(٤٣٦) این نکته بگویم که مرا مشوّش می‌دارد : عثمان -رضی‌الله عنه- آن روز که از دنیا مفارقت خواست کردن گفت : امروز مرا حلال کنید ، واز هریکی عذری واستحلالی میخواست ؛ اورا گفتند : سبب این چیست ؟ گفت : امشب مصطفی را

---

1 سورهٔ ٣٦ (یس) آیهٔ ٢٦ ك ‖ 3 اگر . . . باشد SA اگر . . . باشد شاید و URPMB دیگر .. باشد H ‖ 4 آنجا ... که گفت MH که گفت USRPBA ‖ 5 سورهٔ ٧ (الاعراف) آیهٔ ٤٣ ك ‖ 6 جمله را BM جمله USRPHA ‖ 7-8 نبشت ... عنه USRPMA نبشت ... عارف جواب نبشت ...عنه B بنشست گفت :«کیف حالك» ؟ گفت : «اما... حالی فان کنت لابد سایلا عن حالی فانی عنك» H ‖ 10 بدانکه A ... U که H ‖ 11 سورهٔ ١٨ (الکهف) آیهٔ ١٨ ك ‖ 12 ربی A ... U ربی فیه M ‖ 14 روز ... کردن A ... U روزی که ازدنیا می‌رفت B ‖ حلال کنید A ... U هلاك کنند R ‖

ـعلیه السّلامـ دیدم که در عالم شهود بود، یعنی در مقام شهدا؛ گفت: ای عثمان فردا بمن خواهی رسیدن، و افطار پیش ما کنی. چون از خواب درآمدم، ازشادی این خواب قرارم نیست. اکنون دانم، آنچه او گفته باشد صدق باشد؛ و بدان مقام نتوان رسیدن الّا بقتل؛ امروزم بخواهند کشتن. روز به‌نیمه نرسیده بود که شهید شد. ای‌دوست نامی از نامهای او «الشّهید» است.

(٤٣٧) آن جوانمرد گفت: آن سگ را که «وَ کَلْبُهُم باسِطٌ ذِراعَیهِ بالوَصیدِ» نعتِ اوست، اورا دیدم که حقیقت آدمیّت ازو جلوه میکرد یعنی که حقّ را ـتعالیـ در آن حقیقت آدمیّت آن کلب بدیدم پس با او گویند: «لَوِ اَطَّلَعْتَ علَیهِم لَوَلَّیتَ مِنهُم فِراراً». اگرمن اینجا گویم: تا بدان غار درنشوی، واو دلیل راه تونشود هنوز آن راه تمام نباشد، باید که مرا معذور دارند. گوش‌دار که چه میگویم: «لایَعلَمُهُم إلّا قَلیلٌ» نمیگذارد که چنان که هست بگویم، تا هست شدگان پست و نیست شوند تاهستی دوم ایشان‌را چنان کردی که لایق آیند که این اسرار برایشان جلوه کردی. امّا با این همه گویندهٔ ایمانرا بدین کلمات معذور باید داشت. «أَقیلُوا

1 دیدم A ... U بخواب‌دیدم B ‖ 2 در A ... U اندر H ‖ 3 نیست . . . باشد SMA نیست ... شد URPB رفت ... گفته H ‖ 4 امروزم . . . کشتن M امروز مرا خواهند کشتن SA امروزم بخواهند UPH که اورا کشتند RB ‖ 7 ازو A ... U برو B ‖ 8 درآن ... بدیدم A ... U و حقیقت ... ندیدم R ‖ 8_9 سورهٔ ۱۸ (الکهف) آیهٔ ۱۸ ك ‖ 9 اگر . . . در A ... U من ... تا تو بدان غاربدر H ‖ 10 آن راه SRMHA ـ UPB ‖ دارند SPHA داری B دارید UM دارد R ‖ میگویم A ... U گفته میشود B ‖ 10-11 سورهٔ ۱۸ (الکهف)آیهٔ ۲۲ ك ‖ 11 بگویم ... شدگان USPBA گفته شود تاهست شدگان روزگار RMH ‖ 12 شوند A ... U شدند B ‖ چنان ... آیند RM لایق آن کند H ‖ 13 کردی A ... U کند H ‖ گویندهٔ A ... U گویند I ‖ ایمانرا SRMHBA این کلمات UP ‖

السکِرامَ عَثَراتِهِمْ» عذر همه شیفتگان بخواسته است.

(۴۳۸) از جُنَید بشنو ـ رضی‌الله عنه ـ که از وی پرسیدند که «مَنِ العارِفُ؟ فقال: اَلْمَعْرِفَةُ ماءٌ، ولَوْنُ الماءِ مِن لَوْنِ الإناءِ» گفت: رنگ آب از رنگ اِنا باشد تا در عالمِ تلوین باشد. از این مقام مصطفی ـ صلعم ـ چنین عبارت کرد که «إنَّ لِلّهِ عِباداً خَلَقَهُم لِحَوائجِ النّاسِ». و این نشنیده‌ای که وقتی بزرگی، بزرگی را پرسید که «إلی أینَ إشارَتُكَ؟ فقالَ إلی العَرْشِ. فقال: اَلْحَمْدُ لِلّهِ الّذی أوْقَفَ الخالِقُ مَعَ المَخْلُوقِ. أما عَلِمتَ أنَّ العَرْشَ مَخْلُوقاً»؟ دانی که این مقام کدام باشد؟ آنست که وقتی رُوَیم ـ رضی‌الله عنه ـ شبلی را پرسید: «مَا التَّوْحیدُ؟ فَقالَ: مَنْ أجابَ عَنِ التَّوْحیدِ فَهُوَ مُلْحِدٌ، وَمَنْ عَرَفَ التَوْحیدَ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ لَمْ یَعْرِف ذالِكَ فَهُو کافِرٌ، وَمَنْ أومی إلَیْهِ فَهُوَعابِدُ وَثَنٍ، وَمَنْ سَألَ عَنْهُ فَهُوَجاهِلٌ». در این مقام «مَنْ عَرَفَ اللّهَ کَلَّ لِسانُهُ» بکار باید داشتن. و امّا مبتدیِ سالك را خود نشانی داده است که «فاسْأَلُوا أهلَ الذِکْرِ إنْ کُنْتُم لا تَعْلَمُونَ».

(۴۳۹) اگر خواهی از مصطفی ـ علیه السّلام ـ نیز بشنو آنجا که گفت: «أُطْلُبُوا الفَضْلَ عِندَ الرُحَماءِ مِن أُمّتی تَعیشُوا فی أکْنافِهِمْ». اجازتست پیررا چندانی که با خود آمدن که تربیتی کند مرید را؛ و تربیت آنست که مرید را مشغول

1 شیفتگان: A ... U شیفتگان روزگار H ‖ 4 کرد A ... U کند M ‖ 5 نشنیده‌ای . . . پرسید USRPMA شنیده‌ای که بزرگی را پرسیدند HB ‖ 9 ملحد . . . مشرك A ... U مشرك R ‖ 10 وثن M ـ A ... U ‖ 11 اما ...را A ... U بامحبان حق«من عرف‌الله طال‌لسانه» باشد حاضرباش تامرید پوست‌نشوی یعنی‌وجود بشریت اماسالك مبتدی‌را B ‖ 12 سورهٔ ۱۶ (النحل) آیهٔ ۴۳ ك ‖ 14 پیررا SRMHA ـ UPB ‖ 15 باخود A ... U باید H ‖

کند بپرستیدن و بپرسیدن احوال ازشیخ. مگر که آن بزرگ ازاینجا گفت: هر که با پیر خود احوال نگفته باشد، درقیامت اورا راه ندهند تا از حقّ ـتعالی ـ بازپرسد وبا باوی سخن گوید که «هَدِیَّةُ اللهِ لِلْمُؤْمِنِ السّائلِ عَلی بابِه» این باشد. امّا مقصود ازاین همه آنست که کار از آن باید کرد که صواب باشد؛ تا پیرپرست نشوی، خدا پرست نباشی. تو پنداری که مصطفی ـ علیه السّلام ـ نه از اینجا گفت که «اَلْمَرْءُ کَثیرٌ بِأَخیهِ»؟ این تربیت است پیررا. امّا مرید را مُقیَّد کرده است بشرطی وآن آنست که «المَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِه» مرد بردین برادر و پیر خود باشد. ای دوست مقامی باشد که آن مقام را خِلّت خوانند که درآن مقام عبودیّت نباشد جمله خِلّت باشد. دراین مقامِ خِلّت، «اَلْمَرْءُ عَلی دینِ خَلیلِه» باشد.

(۴۴۰) ای دوست دانم که ذکر محبّان این قدر که گفته شد کفایت باشد. مقصود ما بیشتر آنست که گفت: ایشان درمیان امّت من همچنان باشند که نمك در میان طعام چنانکه طعام بی‌نمك خوش نباشد امّتان او بی آن بزرگان نیك نباشند.

(۴۴۱) از جملهٔ این طایفه یکی بوذر غفّاری بود ـرضی الله عنهـ که مصطفی

1 کند ... شیخ M کند بپرسیدن وشنیدن احوال ازشیخ USPA کرداند بپرسیدن احوال خود واحوال شیخ RHB ‖ 2 خوداحوال SMHA احوال خودRPB احوال U ‖ 2-3 بازپرسدویا USMA باز پرسد و PB باز پرسید ویا H رازپرسد و I بازپرسد تا R ‖ 4 ازاین A ... U این M ‖ صواب باشد URPB جواب یابد SA آنرا جواب باشد H جواب صواب باشد M ‖ 5 نباشی RM نشوی USPHBA ‖ 6 کرده است RM کرده SA کرد UPHB ‖ 6-7 آن . . . خلیله A ... U آن شرط آنست ... خلیله یعنی علی دین الله B ‖ 7 خود A ... U ـ M ‖ باشد USPBA است RMH ‖ 10 دانم که RMHB ندانم که SA دانم که از UP ‖ 11 مقصود USRPMA امامقصود HB ‖ گفت A ... U مصطفی گفت B ‖ 12 او A ... U اونیز R ‖ آن ... نباشند SA آن ... نباشد B بزرگان خوش نباشد URPMH ‖

-صلعم- یك روز اورا دید که تنها می آمد، گفت: «مِسْکینٌ أَبُوذَرٍ یَمْشی وَحْدَهُ وَ هُوَ فی السَّماءِ فَرْدٌ وَ أَبُوذَرٍ فی الْأَرْضِ فَرْدٌ، کُنْ فَرداً لِلْفَرْدِ؛ ثُمَّ قالَ: یا اَباذَرِ إنَّ اللّٰهَ جَمیلٌ یُحِبُّ الجَمالَ؛ یا أباذَرِ أتَدْرِی ما غَمّی وَ فِکْری وَ إلی أیِّ شَیءٍ إشْتِیاقِی؟ فَقالَ أَصْحابُهُ: خَبِّرْنا یا رَسُولَ اللّٰهِ بِغَمِّكَ وَ فِکْرِكَ؛ ثُمَّ قالَ: واشَوْقاً إلی لِقاءِ إخْوانِی یَکُونُونَ مِنْ بَعْدِی، شَأْنُهم شَأْنُ الأَنْبیاءِ، وَ هُمْ عِنْدَاللّٰهِ بِمَنْزِلَةِ الشُّهَداءِ؛ یَفِرُّونَ مِنَ الآباءِ وَ الأُمَّهاتِ وَ الإخْوَةِ وَ الأَخَواتِ اَبْتِغاءَ مَرْضاةِ اللّٰهِ -تعالی-، وَهُم یَتْرُکُونَ المالَ لِلّٰهِ، وَ یُذِلُّونَ أَنْفُسَهم بِالتَّواضُعِ لا یَرْغَبُونَ فی الشَّهَواتِ وَ فُضُولِ الدُّنیا؛ یَجْتَمِعُونَ فی بَیْتٍ مِن بُیُوتِ اللّٰهِ -تعالی- مَغْمُومِینَ مَحْزُونِینَ مِن حُبِّ اللّٰهِ. قُلُوبُهُمْ إلَی اللّٰهِ وَ رُوحُهم مِنَ اللّٰهِ وَ عِلْمُهم لِلّٰهِ. إذا مَرِضَ واحِدٌ مِنهم هُوَ أَفْضَلُ مِنْ عِبادَةِ سَنَةٍ. وَ إنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أباذَرِ؛ قُلْتُ: بَلی یا رَسُولَ اللّٰهِ. قالَ: یا أباذَرِ أَلواحِدُ مِنهم یَمُوتُ فَهُوَ کَمَن ماتَ فی السَّماءِ لِکَرامَتِهِم عَلَی اللّٰهِ. و إنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أباذَرِ؛ قُلْتُ: بَلی یارَسُولَ اللّٰهِ؛ قالَ؛ أَلواحِدُ مِنهم یُؤْذِیهِ قَمْلَةٌ فی ثِیابِهِ فَلَهُ عِنْدَاللّٰهِ أجرُ سَبْعینَ حَجَّةً وَ غَزْوَةً وكانَ لَهُ أَجْرُ عِتْقِ أَرْبَعینَ رَقَبَةٍ مِن وُلْدِ إسْماعیلَ کُلُّ واحِدٍ مِنهمْ بِإثْنَی عَشَرَأَلْفٍ. و إنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أباذَرِ؛ قُلْتُ: بَلی یا رَسُولَ اللّٰهِ؛ قال: أَلواحِدُ مِنهُمْ یَذْکُرُ أَهْلَهُ ثُمَّ یَغْتَمُّ، یُکْتَبُ لَهُ بِکُلِّ نَفَسٍ أَلْفَ أَلْفِ دَرَجةٍ. و إنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أباذَرِ؛ قُلْتُ: بَلی یا رَسُولَ اللّٰهِ؛ قالَ: أَلواحِدُ مِنهُمْ یُصَلِّی رَکْعَتَیْنِ فی أَصْحابِهِ أَفْضَلُ عِنْدَاللّٰهِ مِنْ رَجُلٍ یَعْبُدُ اللّٰهَ -تعالی- فی جَبَلِ لُبْنانَ مِثْلَ عُمْرِ نُوحٍ -علیه السّلام- أَلْفَ سَنَةٍ. وَ إن شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أباذَرِ؛

1 آمد A ... U رود H || 8 الشهوات ... الدنیا A ... U شهوات دنیا M ||

قُلتُ : بَلی یا رَسُولَ اللهِ ؛ قالَ : أَلواحِدُ مِنهُم یُسَبِّحُ تَسبیحَةً خَیرٌ لَهُ یَومَ القِیامَةِ مِنْ أَنْ تَسِیرَ مَعَهُ جِبالُ الدُّنیا ذَهَباً . وَ إِنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أَباذَرِّ ؛ قُلتُ : بَلی یارَسُولَ اللهِ ؛ قالَ : نَظرَةٌ تَنظُرُ إِلی أَحَدِهِمْ أَحَبُّ إِلَی اللهِ مِنْ نَظرَةٍ إِلی بَیتِ اللهِ -تعالی- ؛ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَیهِ فَکَأَنَّما یَنظُرُ إِلی اللهِ -تعالی- وَ مَنْ أَشْرَبَهُ فَکَأَنَّما أَشْرَبَهُ اللهَ -تعالی- وَ مَنْ أَطعَمَهُ فَکَأَنَّما أَطعَمَ اللهَ -تعالی- وَ إِنْ شِئْتَ أَزِیدُكَ یا أَباذَرِّ ؛ قُلتُ : بَلی یا رَسُولَ اللهِ ؛ قالَ : یَجلِسُ إِلَیهِم قَومٌ مُصِرِّینَ مُثقَلِینَ مِنَ الذُّنُوبِ ما یَقُومُونَ مِن عِندِهِم حَتّی یَنظُرَ اللهُ إِلَیهِم وَ یَغفِرَ لَهُم ذُنُوبَهُمْ لِکَرامَتِهِم عَلَی اللهِ -تعالی- . یا أَباذَرِّ ضِحکُهُمْ عِبادَةٌ ، وَ مِزاحُهُم تَسبِیحٌ ، وَ نَومُهُمْ صَدَقَةٌ . یَنظُرُ اللهُ إِلَیهِمْ فی کُلِّ یَومٍ سَبعِینَ مَرَّةٍ . یا أَباذَرِّ إِنّی إِلَیهِم مُشتاقٌ . ثُمَّ أَطرَقَ رَأسَهُ مَلِیّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأسَهُ وَ بَکی حَتّی اغرَورَقَتْ عَیناهُ فَقالَ : واشَوقاهُ إِلی لِقائِهِمْ . وَ یَقُولُ -صلعم- أَللّهُمَّ احفَظهُمْ وَ انصُرهُمْ عَلی مَنْ خالَفَهُم ، وَ أَقِرَّ عَینی بِهِمْ یَومَ القِیامَةِ ثُمَّ قَرَأَ «أَلا إِنَّ أَولِیاءَ اللهِ لاخَوفٌ عَلَیهِم وَلاهُمْ یَحزَنُونَ» .

(٤٤٢) این همه هنوز بر قدر حوصلهٔ مُختَصَرهمّتان گفت : آنچه خواصّ دانند خود دانند ؛ امّا با تو گفته‌ام که شوق از رؤیت و حضور خیزد ، نه از غیبت و هجران . اگر خواهی که تمام باور داری از حقّ -تعالی- بشنو که چه میگوید : « أَلا طالَ شَوقُ الأَبرارِ إِلی لِقائی وَ إِنّی إِلی لِقائِهِمْ لَأَشَدُّ شَوقاً » ؛ و مصطفی -علیه‌السّلام- نیز بدعا درمیخواهد : « أَللّهُمَّ أَسأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلی وَجهِكَ والشَّوقَ

4 ومن . . . تعالی M ومن سره فکأنما سرالله تعالی A ... U || 10 > اغرورقت < دمعت USRPBA غرر H تحدر M || 12 سورهٔ ١٠ (یونس) آیهٔ ٦٢ ك || 13 بر USPBA در RMH || 14 خیزد USRMHA بود B باشد P || نه‌از RMHB نه USPA || 15 حق‌تعالی A ... U آن‌بزرگ M || 17 بدعا در USRPMA دردعا HB || لذة USPA ـ RMHB ||

إلی لِقائِكَ » تا بدانی که شوق از حضور باشد نه ازغیبت.

(۴۴۳) امّا تمامی شرح کردن این گروه نتوان کرد زیرا خواطر برنتابد، و حوصلها احتمال نکند، و غیرت الـهی نگذارد؛ بَعْدَما خود که محرمان خودرا از دیدهٔ اغیار چنان بپوشاند که کس ایشانرا درحساب نیارد، و ایشانرا جز گمراه و دیوانه ندانند؛ امّا راه خود ایشان دارند. امّا گوش‌دار که شرح این کلمات دراین ابیات چگونه حاصل خواهد شد، وجواب این حالتها چگونه داده است:

آنها که بر آسمانِ صحبت ماهند
بر تختـهٔ شطرنجِ ملامت شاهند
وآنها که ز سرّ این سخن آگاهند
گمراه خلایق اند و خود بر راهند

« وَ وَجدَكَ ضالّاً فَهَدی » این باشد. دریغا «إنَّكَ لَفی ضَلالِكَ القَدیمِ» خود بگمراهی ایشان چگونه گواهی میدهد! امّا باید که دانی که تابع در حکم متبوع نباشد یعنی قطره‌ای در دریا، خودرا دریا تواند خواندن. اگر گویی: قطره‌ای، دیگر باشد راست بود؛ و اگر گویی: قطره‌ای از دریاست، هم راست بود؛ و اگر گویی:

---

2 نتوان کرد USPHA نتوان MB نتوانی R || خواطر USRPMA خاطرها HB || 3 خود که USA که‌خود RB چون که MH که P || 4 نیارد A ... U نیاورد R || 5 ودیوانه A ... U- B || دارند A ... U دانند I || 6 داده RM آمده USPHBA || 7 صحبت‌ماهند M همه صحبت‌شاهند USRPHA همه‌همت ... ماهند B هم صحبت ... شاهند I || 10 وخود A ... U خود M || 11 سورهٔ ۹۳ (الضحی) آیهٔ ۷ ك || سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۹۵ ك || 12 چگونه . . . نباشد M که چگونه است گواهی ... تابع‌متبوع نباشد USPA چگونه‌است اما ... نباشد B گواهی ... باشد H که چگونه ... تابع متبوع درحکم متبوع‌باشد R || 13-14 خودرا ... بود A ... U خرد در ... سست B ||

از دریا فرا دید آید هم راست باشد . امّا مُعَیَّن نتوان کردن که مقصود ما چیست ، امّا اگر کسی خواهد که بداند جان بکند تا بدست آرد . واین کلمات جز در کُسوتی مُجْمَل نتوان گفتن ، و بیان مُجْمَلِ مُفَصَّل از امثلهای چند شود که مقلوب باشد بطلسمات هندسی .

(٤٤٤) اکنون نیك گوش‌دار تا خود چه فهم میکنی . « إعلَمْ أنَّ المَوْجوداتِ تَنقَسِمُ إلی أقسامٍ ثلاثَةٍ : إلی جَوْهَرٍ وَ عَرَضٍ و جِسْمٍ . وَالجِسْمُ تابعٌ لَهُما وَلاواسِطَةَ وَراءَهُما ، وَ لِكُلِّ واحِدٍ مِنهُما حَقيقَةٌ . فَنَقُولُ : ألمَوْجودُ يَنقَسِمُ إلی واحِدٍ وَ إلی كَثيرٍ ؛ أمّا الواحِدُ فَإنَّهُ يُطلَقُ حَقيقَةً وَ مَجازاً . فالواحِدُ بِالحَقيقَةِ هُوَ المَعنی وَ لكِنَّهُ عَلی ثَلاثَ مَراتِبَ .

(٤٤٥) ألمَرْتَبةُ الأُولی وَ هِیَ حَقيقَةُ الحَقيقَةِ وَ هُوَ الواحِدُ الَّذی لا كَثْرَةَ فيهِ لابِالقُوَّةِ وَ لابِالفِعلِ ؛ وَ ذلِكَ كَالنُّقْطَةِ وَ هذا ذاتُ الباری ـ تَعالی ـ وَ هُوَ الَّذی سَمَّيْناهُ جَوْهَراً فَرْداً . فَإنَّ هذِهِ النُّقْطَةَ لَيْسَت مُنقَسِمَةً وَ لاقابِلَةً لَهُ ؛ فَهُوَ مُنَزَّهٌ عَنِ الكَثْرَةِ بالوُجودِ والإمكانِ وَ القُوَّةِ والفِعلِ فَهُوَ واحِدٌ وَهُوَ ذاتُ الباری ـ تَعالی ـ .

1-14 قطره . . . باشد USA هم قطره ... ست راستست B قطره ... آید H قطره . .. بود M قطره ... راست شاید واگر ... باشد P قطره . . . دیدآمد هم . . . باشد R ‖ 1 نتوان MH نتوانم USRPBA ‖ ما M من A ... U ‖ 2 اما اگر ... بدست USPA اما اگر ... جان باید دادن تااین را بدست B آن کسی که . . . بدست H اما کسی ... بادست RM ‖ کسوتی A ... U کسوة R ‖ 3 مقلوب A ... U مقلوبات H ‖ 5 میکنی USRPHA میکنی « مسکین ابن‌آدم یتکلم بلحم و ینظر بشحم ویسمع بعظم ثم‌قال : لاأملك لنفس‌ضراً ولانفعاً» این کلمات بسمع جان باید شنید توبدین گوش چگونه توانی‌شنود وبالله‌التوفیق B کنی M ‖ 8 المعنی P الجزری‌المعین SMA المعین B الجزوالمعین URH ‖ 10 الحقیقة A ... U الحقیقة المعنی M ‖ 11 هذا B کذا A ... U ‖ وهو A ... U وهذا M ‖

(٤٤٦) أَلْمَرْتَبَةُ الثّانِيَةُ الواحِدُ بالإتِّصالِ وَهُوَ الَّذى لا كَثْرَةَ فيهِ بالفِعْلِ أعنى فِى العالَمِ الجِسْمانِىِّ، وَلَكِنْ فيهِ قُوَّةُ الكَثْرَةِ يَعْنى كَثْرَةً بِالقُوَّةِ أعنى القُوَّةِ الرَّبّانِيَّةِ؛ وَهذِهِ المَرْتَبَةُ هِىَ الأَنوارُ المَطْرُوَّةُ مِنْ ذاتِ اللهِ ـ تَعالى ـ تارَةً تَنْكَسِفُ وَتَنْقَطِعُ يُسَمَّى جِسْماً. وَإنْ كانَ فَرْداً وَمُتَّصِلاً يُسَمَّى جَوْهَراً فَرْداً وَالمَعْنى بِالجَوْهَرِ مالا يَحْتاجُ إلى غَيْرِهِ فى قِيامَةِ وَيَكُونُ قائِماً بِنَفسه.

(٤٤٧) أَلْمَرْتَبَةُ الثّالِثَةُ مِنَ المَوْجوداتِ ما كانَتْ عَكْسِيَّةً أَثَرِيَّةً مِنْ هذَيْنِ المَوْجُودَيْنِ المَذْكُورَيْنِ، وَهُوَ المَعْنى المَنْسُوبُ بِالعالَمِ. ثُمَّ هذا يَنْقَسِمُ إلى قِسْمَيْنِ: إلى مُلْكى وَإلى مَلَكُوتى. فَالمَلَكُوتى هُوَ عالَمُ الرُّوحانِيَّةِ، وَهُوَ ما يَتَعَلَّقُ بِعالَمِ الآخِرَةِ؛ وَمِنْها ما يُسَمَّى هذا العالَمُ، وَهُوَ عالَمُ الدُّنْيا. وَجَميعُ ما ذَكَرْتُهُ أَعلَمُ بِمِثالٍ وَهُوَ نُقْطَةُ ه، وَالآخَرُ نُقْطَةُ ط، وَالآخَرُ نُقْطَةُ لا، وَالآخَرُ عَلى نُقْطَةِ ن، وَالآخَرُ عَلى نُقْطَةِ ى، وَالآخَرُ عَلى نُقْطَةِ د، وَبَعْضُها عَلى نُقْطَةِ ج.

(٤٤٨) ثُمَّ إعلَمْ أيضاً أَنَّ المُوجُوداتِ تَنْقَسِمُ إلى أقسامٍ ثَلاثَةٍ: إلى واجِبِ الوُجُودِ، وَإلى جائِزِ الوُجُودِ، وَإلى مُسْتَحيلِ الوُجُودِ وَإلى مُسْتَحيلِ العَدَمِ. أَمّا المَعْنى بِواجِبِ الوُجودِ هُوَ القائِمُ بِنَفْسِهِ لا القائِمُ بِغَيْرِهِ، وَهذا ذاتُ البارى ـ تعالى ـ لاابْتِداءَ لِوُجودِهِ وَلاافْتِتاحَ لِثُبُوتِهِ، وَهذا هُوَ القَديمُ الحَقيقِىُّ. وَأَمّا جائِزُ الوُجودِ فَهُوَ الَّذى يَجُوزُ أَنْ لايَكُونَ، فَإذا كانَ عَدَمُهُ غَيْرَ جائِزٍ يَكُونُ هِىَ الأَنوارُ وَالأَرْواحُ المَعْنَوِيَّةُ؛ وَماعَدا ذلكَ فَهُوَ ما يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ وَيَجُوزُ أَنْ

3 المطروة SA المظهرة: URPH المطوية B المطروده M || < تنكسف > تكشف I ودر باقى نسخ: فاخوانا || 5 فى .. . يكون B ـ A ... U || 9 ومنها A ... U فاما الملكي B || 15 القديم A ... U القايم P ||

لاٰیَـکُونَ . وَ مالاٰیَدْخُلُ فِی الوُجودِ فَهُوَ العَدَمُ» .

(٤٤٩) دریغا هفتاد ودو مَذهب که، اصحاب با یکدیگر خصومت میکنند ؛ واز بهر مِلّت هر یکی خودرا ضدّی می‌دانند ، و یکدیگر را میکشند . و اگر همه جمع آمدندی ، و این کلمات را ازاین بیچاره بشنیدندی ایشانرا مُصوَّر شدی که همه بریك دین و یك ملّت‌اند . تشبیه و غلط ، خلق را از حقیقت دور کرده است «وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاٰ ظَنّاً وَإِنَّ الظَنَّ لاٰیُغْنی مِنَ الحَقِّ شَیْئاً». اسمها بسیاراست ، امّا عین و مسمّی یکی باشد : ترا ظهیرالدّین خوانند ، و خواجه خوانند ، و عالم خوانند و مفتی خوانند ؛ اگر بهر نامی حقیقت تو بگردد ، تو بیست ظهیرالدّین باشی ؛ امّا اسم تو یکی نباشد ، و مختلف باشد ، و مُسمّی یکی باشد . «لَکُمْ دینُکُمْ وَلِیَ دِینِ» این معنی باشد . دریغا مگر از مصطفی ـ علیه السّلام ـ نشنیده‌ای که گفت : «کُلُّ مُجْتَهِدٍ مُصیبٌ» ؟ اجتهادِ مُجْتهد ، صواب می‌انگارد ؛ و هر ملّتی بر اجتهاد ، اعتماد کرده است .

---

2 اصحاب A ... U ـ R || 3 می‌دانند A ... U میدارند P || 4 واین... ازاین A ... U وسخن این H || 5 اند ... دور USPBA اندیشه خلق‌را ازحقیقت خود کم H اند ... خود دور M اند ... را ازخود واز ... دور R || 6 سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۳۶ ك || 7 عین A ... U معنی H || باشد A ... U ست چنانك B || خوانند RMHB گویند USPA || 8 مفتی A ... U متقی H || بگردد تو بیست MB بگردد تونیست SA بگردد تو H نگردد توبیست I بگردد توبنسب RP بگردد توبنسبت U || 9 اما ... باشد A ... U امانی حقیقت یکی‌بود فامااسم ... بود B || 9-10 سورهٔ ۱۰۹ (الکافرون) آیهٔ ٦ ك || 10 دریغا . . . که USPMHA از ... ازینجا که B مگر از . . . که R || 11 اجتهاد مجتهد USRPMA مجتهد اجتهاد را HB || 12 است A ... U است آن هم صواب بود چرا ؟ از آنکه « لا إله إلاهو فاتخذه وکیلا » اجتهاد خود وکیل را باشد و هر کسی بر حسب نظر خدایرا در تواند یافت B ؟

(٤٥٠) کلمات عربی را که شنیدی شرح جهانی با خود دارد؛ بشنو گفت: موجودات برسه قسم‌اند: قسمی واجب الوجود آمد، و واجب الوجود آن باشد که «لایَزیدُ وَ لایَنقُصُ» نه زیادت شود ونه نقصان پذیرد، و آن ذات خداست -تعالی- وقسم دوم: نعت مزید دارد، واز نقصان دور باشد، وبر مزید باشد، ودر زیر نقصان نیاید؛ واین صفت نورها و روحهاست وعالَم آخِرت. قسم سوم: آنست که هم‌نقصان پذیرد، وهم زیادت شاید که باشد واین عالم جسمانی وقالَب دنیویست.

(٤٥١) پس چون شیفته‌ای گوید که قطره‌ای در دریا، خودرا دریا خواند چنانست که آن جوانمرد گفت: «أَنَا الحَقّ» اورا نیز معذور باید داشت. کافِر حقیقی باشد اگر نه از مقام خود که میگوید. بُلَسنو گفت. اگر درآن مقام که «فَأَوْحی إِلی عَبْدِهِ ما أَوْحی» رفت، ومن حاضر نبودم چه من چه بولهب وبُوجَهل! یعنی کافرم اگر آنجا حاضر نبودم. «دَنا فَتَدَلّی» این باشد. در عبارت مجمل گفته شد.

(٤٥٢) چند شنوی، از عادت پرستی بدر شو. اگر هفتاد سال در مدرسه

1-2 بشنو گفت ... اند M گفت ... اند RH گفت ... است SA حاضر باش گفت ... آمدند B گفت . . . آمد UP || 3 شود A ... U باشد M || آن USPMHA این RB || 4 نعت . . . از SA نقیض پذیر بود اما از B نعت پذیر دارد واز H نقص پذیر باشد RM نقص‌نعت پذیر باشد اما از UP || وبر مزید باشد I زیادت نشوند USPMA ـ HB زیادت شوند R || 5 نیاید HB نیایند USPMA نباشد R || وروحها ... آخرت A ... U وعالم آخرتست H || 6 شاید A ... U بودشاید M || باشد واین USPMA شود واین B باشد وآن H بود واین R || 7 پس‌چون A ... U اگر H || 8 چنانست که A ... U چنان بود که H || اورا نیز RHB اورا USPMA || 9 بلسنو A ... U باشنود H || 10 سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۱۰ ك || 11 آنجا حاضر RMB آنجا USPHA || سورهٔ ۵۳ (النجم) آیهٔ ۸ ك || 13 شنوی A ... U ازین‌شنوی H ||

بوده‌ای یك لحظه بیخود نشده‌ای . یك ماه در خرابات شو تا ببینی که خرابات و خراباتیان باتو چه کنند . خراباتی شو ای‌مست مجازی ! بیا تا ساعتی موافقت کنیم .

رو تا بخرابات خروشی بزنیم — در میکده درشویم ونوشی بزنیم
دستارو کتاب را فرستیم گرو — برمدرسه بگذریم ودوشی بزنیم

نوش باد آن بزرگ را که چه گفت :

«فَقَدْتُ وُجودی فِی الخَرابات مَرَّةً
فَرُوحی خَراباتٌ لِذا وَ کَلیسا »

تا پیر خرابات فرمان ندهد ، کس را زهرهٔ آن نباشد که عروس خراباتِ خانهٔ « قُلِ الرُّوحُ مِنْ أمْرِ رَبِّی» را تواند دیدن . شمع و شاهد را در خراباتِ خانهٔ کفر نهاده‌اند ؛ تا این کفر واپس نگذاری ، مؤمن ایمان احمدی نشوی :

اندر ره عشق سرسری نتوان رفت
بی درد و بلا و بی سری نتوان رفت
خواهی که پس از کفر بیابی ایمان
تا جان ندهی بکافری نتوان رفت

(٤٥٣) آن ندیده‌ای که بلبل ، عاشق گلست ؛ چون نزد گل رسد ، طاقت ندارد

---

1 یك A ... U باری‌یك H ‖ 2 کنند A ... U میگویند B ‖ خراباتی شو A ... U- H ‖ مست USMHBA مرد RP ‖ 3 شویم USPMHA رویم RB ‖ 4 گرو A ... U بگرو H ‖ 3-5 رو ... بزنیم A ... U- R ‖ 7 خرابات . . . کلیسا SA فداك درخرابات و کلیسا را RHB فداك خرابات و کلیسا M فداك خرابات و کلیسا را UP ‖ 8 خانهٔ UPHB - SRMA ‖ 9 سورهٔ ۱۷ (الاسراء) آیهٔ ۸۵ ك ‖ 10 واپس RMHB باپس USPA ‖ 12 بلا وبی A ... U بلای این H ‖ 13 ایمان A ... U اسلام H ‖ 15 نزد USPMHA نزدیك RB ‖

خود را بر گل زند. خار در زیر گل، مقام دارد، بلبل را کشتهٔ گل کند. دریغا صد هزار رَهرو دراین مقام بی‌جان شوند که هرگز در دو جهان هیچ اثری نباشد ایشانرا، وایشانرا ازخود خاری نباشد. اگر گل بی‌زحمتِ خار بودی، همه بلبلان دعوی عاشقی کردندی؛ امّا با وجود خار از صد هزار بلبل یکی دعوی عشق گل نکند. دریغا ترسایی بایستی تااین بیتها بگفتمی:

ترسم که‌من‌ازعشق توشیدا گردم — وز زلف چلیپای تو ترسا گردم
وآنگه بخرابات ز ناگه روزی — در دامنت آویزم و رسوا گردم

(٤٥٤) دانی که «مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُم» چه باشد؟ «قُلْ إنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ‌اللّٰهَ فَاتَّبِعُونی يُحْبِبْكُمُ‌اللّٰهُ» همین معنی باشد. امّا تا دربان این حضرت راه ندهد، این مقام نتوان یافتن. این دربان کیست؟ «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». اگر پادشاه را دربان نبودی، همه بقربت سلطان یکسان بودندی؛ و هیچ تفاوت نبودی، ونامردان نیزقدم درراه نهادندی. این دربان ممیّزِ مدّعیانست تاخود مُخلِص کدامست، ومُدّعی کدام تو نیز بامن این بیتها بگو، و موافقتی بکن که این نیز گفتن نوعی باشد از سلوك:

1-15 طاقت ... زیر A ... U وچون‌خودرا ... زند بی‌طاقتی وخاردرین B || 1-3 خار SRBA مار UPMH || 2 جان‌شوند A ... U چاره شود H || 2-3 هیچ . . . وایشانرا USPBA ازیشان اثری نبودوایشانرا MH هیچ ... نباشدوایشانرا R || 3 زحمت A ... U زخم H || 4 هزار RMH - USPBA || 6-7 شیدا . . . رسوا UPMHB شیدا . . . بخرابات بناگه . . . رسوا SA رسوا ... شیدا R || 8-9 سورهٔ (المائدة) آیهٔ ٥٤ م || 9 این حضرت USRPHA حضرت MB || 10 یافتن USRPMA یافت B رفت ونتوان‌رفت H || سورهٔ ۳۸ (ص) آیهٔ ۸۲ ك || 11 بودندی A ... U بودی H || 13 تو M است‌تو A ... U || بگو UPB بگوی SRMHA || بکن A ... U نمای B || 13-14 که . . . سلوك USRPMA که‌این نیزنوعی ... سلوك B که گفت این بیتها ازسلوك باشد H ||

ای شمع بهرجمع ، منت پروانه
وز عشق توم بخود همه پروا، نه
لعل تو مرا بوسگکی پذرفتست
با زلف بگو تا بدهد پروانه

نهایات کمال سالکان این مقام باشد امّا این با کسی باشد که ازاینجا درسلوك وترقّی باشد ، واز اینجا بدانجا شود یعنی از خود بدو شود . امّا کسی که از آنجا بدینجا آید ، ازو بخود آید .

(٤٥٥) هیچ نمی‌یارم گفت ، واز حالت او هیچ نشان نمی‌یارم نمود . امّا ای دوست ! من چند جایگاه ترا معذورداشتم ، تونیز بدین جایگاه مرا معذور دار . دریغا از مصطفی ـ علیه السّلام ـ مگر نشنیده‌ای که گفت : «مَنْ أقالَ نادِماً بَیْعَتَهُ أقالَ اللهُ یَوْمَ القِیامَةِ عَثْرَتَهُ» ؟ این حدیث از من نیز عذر میخواهد . این بیتها نیز بشنو :

دل بستهٔ آن دوزلف چون شست شدست
جان در سر چشم کافرش مست شدست
ای جان جهان نه کفر و دینست مرا
دریاب مرا که کارم از دست شدست

(٤٥٦) آن سؤال که کرده بودی که مصطفی ـ علیه السّلام ـ از بهر چه می‌فرماید که «ألنظَرُ إلی المَرْاَةِ الحَسناءِ یَزیدُ فِی البَصَرِ» ؛ این سؤال بجای خود

1 وز A ... U در B ‖ بخود همه SRMA بخویشتن UPHB ‖ 2 پذرفتست A ... U فرمودست P ‖ 3 ازاینجا درA ... U ازینجاش در H ‖ 4 بدو A ... U بدر B ‖ 6 نشان SRMA ـ UPHB ‖ 8 مگر A ... U ـ B ‖ 9 عثرته A ... U عثراته M ‖ بیتها نیز USPBA بیتها RMH ‖ 10 شست RHB شصت USPMA ‖ 11 جان . . . کافرش USMA چون در موزلف چشم کافرش RPHB ‖ 12 جهان I وجهان A ... U ‖ 14 کرده A ... U فرموده B ‖ 15 فرماید A ... U گوید M ‖

است . امّا این نیز خوانده باشی که « أَلنَظَرُ إلی الخضْرةِ یَزِیدُ فی البَصَرِ » . مگر که هنوز در بهشت ساکن نشده‌ای که « وَ حُورٌ عِینٌ کَأَمثالِ اللُؤلؤِ المَکْنُونِ » ؟ با حوریان ، در بهشت بودن گواهی میدهد . ای‌دوست در بهشت هیچ عیشی خوشتر از حوریان نیست ! از بهر آنکه هنوز ذرّه‌ای ازاین عالم در وی تمزیج کرده‌اند بعدما که خود دانی که بدین حُسْن ، حسن معنوی میخواهد نه حسن قالبی و صورتی ، چون نظر برمعنی آید ، نورِ بصر زیادت شود ؛ و بدین حضرت ، ملایکه میخواهد ؛ و بدین حسنا ، حور را میخواهد که نظر کردن در این دو کس ، بصرِ باطن زیادت کند . امّا « النَظَرُ إلی الـکَعْبَةِ یَزِیدُ فِی البَصَرِ » : نظر در کعبهٔ حقیقت کردن ، بصرِ دل زیادت کند . « اَلـنظَرُ إلی وَجهِ الأَخِ یَزِیدُ فِی البَصَرِ » : نظر در روی برادر کردن ، روشنایی باطن زیادت میکند . بصرِ قلب ، آینهٔ شاهدان لطف الٓهی باشد ؛ پس باطن را بصرِ بهشت و حور باشد و انواع آن . امّا دل و جان را بصر جز آینهٔ صورتِ « رَأَیتُ رَبّی لَیلَةَ المِعْراجِ فِی أَحسَنِ صُورَةٍ » نباشد . پس بدان ای دوست آنجا آینهٔ مخلوق باشد اینجا آینهٔ خالق ـتعالی‌ـ ببین از کجا تا کجا !!! دریغا این رباعی گوش دار :

2 سورهٔ ٥٦ (الواقعة) آيهٔ ٢٣ ك || 3 هيچ USRPMA ـ HB || 4 حوريان A ... U عشرت حوريان B || ازاين A ... U از P || در وی M دراو A ... U || تمزيج SRMA مزج PB ممزوج UH || كرده A ... U نكرده H || 5 ـ 6 و صورتی چون RMHB و چون صورتی SA وصورت UP || 10 لطف I ـ A ... U || 11 بصربهشت SMA بهشت URPHB || 11-12 جز . . . نباشد A ... U خزانهٔ صورت . .. باشد H || 12 بدان A ... U بدانی P || 13 مخلوق A ... U مخلوقات H || ببين از كجا A ... U باشد ببين از كجاست H ||

جانا دلم از زلف خود آویخته‌ای — وین جان بغم عشق بر آمیخته‌ای
تا در تنم این شور برانگیخته‌ای — خون جگرم زدیدگان ریخته‌ای

(۴۵۷) ای دوست از سؤالهای باقی بیش ازاین چه مانده است که مصطفی ـ علیه السّلام ـ گفت: «إنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً و تِسْعِینَ إسماً مَنْ أحصاها دَخَلَ الجَنَّةَ». امّا من بروایتی مأثور خوانده‌ام که روزی بر سر منبر گفت: «یا أبابَکرٍ»؛ گفت: «لَبَّیْکَ یارَسُولَ‌الله. فَقالَ: إنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً و تِسْعِینَ خُلقاً مَنْ تَخَلَّقَ بِها دَخَلَ الجَنَّةَ. فَقالَ أبُوبَکرٍ: یا رَسُولَ‌الله، هَلْ فِیَّ شَیءٌ مِنْها؟ قالَ: کُلُّها فِیكَ» گفت: ای ابابکر خدای ـ تعالی ـ را نود و نه خُلقست هر که بیکی از آن تخلّق یافت، در بهشت شد. ابوبکر گفت: یا رسول‌الله از این خلقهای الٓهی، هیچ در من هست؟ گفت: ای ابابکر جملهٔ خلقها در تو موجود است.

(۴۵۸) دریغا دیگر باره سخن از سر می‌باید گرفتن، و راه دیگر می‌باید آموختن، و نیز ضرورتست دراین راه آلاتی واسبابی که سالك را باید تا اورا بمقصود رساند؛ مُحَصّل باید کردن و آن نیست مگر در این حدیث مُجمَل که مصطفی ـ علیه السّلام ـ گفته است؛ علما از این حدیث، حروفی دیده‌اند؛ امّا ندانم که تو

1 خود ... بر M بر . . بر SA در ... بر RB تو ... بر UPIH || 1-2 آویخته‌ای A ... U آویخته‌است I || 2 تنم USRPMA دلم HB || شوربر UP سوزبر SA شور کر RMHB || 3 سؤالهای ... است 1 سؤالها باقی ... ازین‌مانده دیگرچیست USRPMA سؤالها باقی ... نمانده B سؤالهاباقی . . . مانده H || 5 منبر A ... U منبر با ابابکر B || 9 شد A ... U رفت R || 11 باره USPA بار RMHB || 11-12 سخن . . . آموختن URPB سخن را باسر ... آموختن SA سخن ... گرفت ... آموخت H سخن‌را باسر ... وراهی دیگرباره می ... آموختن M || 12 نیز URPHB پیر SMA || تا USMHBA و RP || 13 باید کردن A ... U معرفت باشد H ||

ازاین حدیث چه فهم خواهی کردن؟ آن بیان در ابتدا کرده شد از کیفیّت سلوك سالکان، و طلب کردن طالبان؛ و همگی این دراز باشد. آنجا مبیّن باشد که طالبان بر دو قسم‌اند: قسمی مطلوبانند که ایشانرا بخودی خود بخود رسانند، و ایشان این گروه باشند که نعت ایشان شمّه‌ای شنیدی. قسم دوم از طالبان آن طالب باشد که اورا ازو بخود رسانند. و فرق میان این طالب وآن طالب، این باشد که سلطان یکی را دوست دارد بی خواست و مقصود، و اورا خلعتهای گوناگون هر لحظه میدهد، و یك لحظه اورا از انسِ مشاهدهٔ خود خالی ندارد. این خادم در لشکر، مرتبهٔ قربت ورای هر کسی‌دارد. دیگری چندان تَقرُّب نماید، وجدّ وجهد کند تا خودرا نیز بقربت سلطان رساند، و اورا نیز خلعتها دهد. از هزار طالب یکی بدین مقصود نرسد؛ واگر برسد، خلعت وعطا دیگر باشد، وعنایت ودوستی سلطان دیگر. اکنون طالبان که مطلوبِ محبّت الٓهی باشند از حالات ایشان رمزی چند شنیدی؛ امّا طالبی که بطلب و جدّ و جهد خودرا بدو رساند، واز خود بدو رسد شمّه‌ای نیز بباید گفتن وآن دراین حدیث درج باشد که «إنَّ لِلّٰهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِیْنَ خُلقاً مَنْ تَخَلَّقَ بِواحِدٍ مِنْها دَخَلَ الجَنَّةَ». آنکسی که بی طلب، اورا بمطلوب رسانند چند تفاوت باشد با طالبی که بطلب او را، اگر توفیق یابد، بمطلوب رسانند.

1 خواهی کردن A ... U کرده‌ای H || 2 این ... مبین‌باشد RM درآن‌باشد ... شد USPBA درآن باشند آنجا معلوم تو شود از کیفیت سلوك H || 3 بخود A ... U بایشان R || 5 رسانند RMHB رساند USPA || 7 انس‌USPA انس‌و RMHB || خادمA ... U غلامرا H || 8 هر کسیA ... U همه کس M || داردA ... U باشد H || 12 بطلب‌وجد A ... U بجد B || 13 بباید A ... Uشاید R || باشد A ... U ست H || 14 آنکسی URPMHB از SA || 16-15 رسانند USRPMA رساند HB ||

(۴۵۹) دریغا آن شب که شب آدینه بود که این کلمات مینوشتم، بجایی رسیدم که هرچه در اَزَل و اَبَد بود و باشد درحرف اَلِفْ بدیدم. دریغا کسی بایستی که فهم کردی که چه میگویم!

(۴۶۰) آن طالبان که مطلوب باشند جملهٔ اسرار و علوم در طیّ اَلِفِ «الٓمٓ» بینند. ابتدای ایشان، این اسم باشد که «أَللّٰه» تا مَقْلوب شود چنانکه هیچ نماند مگر «هُوَ» چنانکه ابن عبّاس را بپرسیدند که اللّٰه چه معنی دارد؟ گفت: «اللّٰهُ عِبارَةٌ عَنِ الهُوِیَّةِ». طالبی دیگر را مقلوب شود ابتدای «أَلهادی» بود. هدایتِ کشش سر برزند «وَ إِن تُطیعُوهُ تَهْتَدُوا» ازاین باشد. پس ازاین، صبر روی نماید که «وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّٰی تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ» این معنی باشد. پس «أَلْبَدیع» روی نماید. علاماتِ «نِعْمَ الْمَوْلٰی وَ نِعْمَ النَّصیر» روی نماید. اورا بجای رسانند که «أَلْباقی» اورا نیز نعت شود. پس ازاین، اورا خلعت دهند که او بداند که «أَلْوارِث» چه باشد. پس «أَلرَّشید» روی نماید. پس «أَلضّارّ» اورا ضُرّی حاصل گرداند. «أَلنّافِعُ» اورا مرهمی بنهد. «أَلْمُقْسِط» دراین مقام بداند که چه بود. «أَلْمُمیتُ» اورا روی نماید. «أَلْحَیُّ» اورا زنده گرداند. «أَلنُّور» اورا مُنَوَّر کند. زنهار تا چه فهم کنی ازاین حجابها که گفته میشود! «أَلْمُبْدِئُ الْمُعیدُ» در

4 مطلوب باشند A ... U بمطلوب رسیده‌باشد H ‖ 8 سورهٔ ۲۴ (النور) آیهٔ ۴۴ م ‖ 9 سورهٔ ۴۹ (الحجرات) آیهٔ ۵ م ‖ 10 سورهٔ ۲۲ (الحج) آیهٔ ۷۸ م ‖ 11 رسانند A ... U رساند H ‖ نعت A ... U نعمت B ‖ خلعت A ... U خلعتی R ‖ 12-13 الضار ... گرداند USPMBA ازالضار ... ضرری حاصل آید RH ‖ 13 گرداند URPHB شود SA آید M ‖ 15 کند ... حجابها USRPA کند ... کنی که این چیست B گرداند ... کنی‌این حجابهاست H کند ... حجابهااند M ‖

این‌مقام ابتدا وانتهای او روی بوی نماید. «أَلظاهِرُ الباطِنُ» اورا هم ظاهر وهم‌باطن بکمال رساند. «أَلسَمیعُ البَصیرُ» اورا شنوا و بینای حقیقت گرداند. این هریکی را مقامیست و مُتّحد نیست. «أَلجَبّارُ المُتَکَبِّرُ» اورا پست و نیست کند. «أَلمُؤمِنُ المُهَیمِنُ» اورا هست کند. «أَلقُدّوسُ السَّلامُ» اورا پیری و تربیت کند. «أَلصَّمَد» اورا یکتا کند، وآنگاه اورا قبول کند. «هُوَ» اورا برتخت الله و الٓهیّت بنشاند. دایرهٔ «هُوَ» اورا با پناه عزّت گیرد.

(٤٦١) سخن آن بزرگ اینجا ویرا روی نماید که مرید، اورا سؤال کرد که شیخ تو کیست؟ گفت: أَللهُ؛ گفت: تو کیستی؟ گفت: الله؛ گفت: از کجایی؛ گفت: الله. آن دیگر نیز مگر از اینجا گفت چون از وی پرسیدند که از کجا می‌آیی؟ گفت: «هُوَ»؛ گفتند: کجا میروی؟ گفت: «هُوَ»؛ گفتند: چه‌میخواهی؟ گفت: «هُوَ». تو ازاین عالم چه خبر داری؟! ازاین مقام تا بدانجا که نور مصطفی ـعلیه السّلامـ اشت چندانست که از سواد تا بیاض ویا از حرکت تا سکون. جملهٔ روندگان بشخصی رسیده‌اند که قیام دو عالم مُلك و مَلکوت بدوست. بعضی نور احمدی دانسته‌اند، و بعضی جمال صمدی.

(٤٦٢) همگنان عین القضاة نباشند که در عزّت دایرهٔ «هُوَ» مُستَغرِق باشد که

1 انتهای . . . نماید USPMHA انتها روی بوی نمایند RB || ظاهر A ... U ـ H || 3 متحد نیست A ... U متحد M || پست ... کند USRPMA هست ونیست ... کنند B پست ... گرداند H || 6 با USRPMA در B به H || 7 مریداورا SRMHBA ازمرید P مرید U || 9 چون‌ازوی A ... U ازوی P چون‌اورا I || 11 بدانجا A ... U بدان‌مقام R || 15 همگنان URPMH همگان SA بندگان چون B || مستغرق USPHBA غرق RM || باشد USRPMA باشند HB ||

جهانی را بحمایت حِمای صمدیّت خلعتها بخشند بَعْدَما که این بیچاره خود در حمایتِ عزّتِ آن دیوانه است که «اَلصِبیانُ یَرْمُونَهُ بِالْحِجارَةِ» دریغا «إنّی لَأَجِدُ نَفَسَ الرَّحمنِ مِنْ قِبَلِ الیَمَن» بتعریف او گواهی میدهد همانا که ازآن دیوانه شد که هشیار آمده بود. دیوانگی اورا از همه موجودات پوشیده گردانید. انبیا ـ علیهم السّلام ـ برسالت و فایدهٔ غیری مشغول شدند؛ اورا گفتند: با ما موافقت کن، ومارا باش مُجرَّد؛ امّا همانا که عشق اُوَیس باصورت بینان میگوید:

در عشق ملامتی و رسوایی به — کافرشدن و گبری و ترسایی به
پیش همه کس عاقل ورعنایی به — و اندر ره ما سواد و رسوایی به

یادگار شیخ احمد ماست ـقدّس الله سِرَّهُـ.

(۴۶۳) امّا ای دوست در رسالهٔ اَضحَوی مگر که نخواندهای که ابوسعید ابوالخیر ـرحمةالله علیهـ پیش بوعلیسینا نوشت که «دِلَّنی عَلَی الدَّلیل؛ فَقالَ الرئیسُ أبوعَلی فِی الرِّسالَةِ عَلی طَریقِ الجَواب: أَلدُّخُولُ فِی الـکُفرِ الحَقیقیّ وَ الخُروجُ مِنَ الإسلامِ المَجازِیّ، وَ أَنْ لاتَلتَفِتْ إلّا بِما کانَ وَراءَ الشُّخُوصِ الثَلاثَة حتّی تَکُونَ مُسْلِماً وَ کافِراً، وَ إنْ کُنتَ وَراءَ هذا فَلَسْتَ مُؤمِناً وَ لاکافِراً، وَ إنْ کُنتَ تَحتَ

1 حمای صمدیت USPMA حی صمد HB ص صمدی R ‖ 2 حمایت عزت USRMHA حمایت غیرت B عزت حمایت P ‖ 3 بتعریف A ... U ـ P ‖ 3-6 همانا RPHB ماناUSMA ‖ 3 شد A ... U نشنید P ‖ 4 گردانید UM کردهاند SA گردانند RPHB ‖ 6 اما ... اویس A ... U پاکی عشق اویس قرنی H ‖ 7 رسوایی A ... U سودایی R ‖ 8 کس . . . رسوایی A ... U عاقلی . . . ماشیوهٔ سودایی H ‖ 9 سره A ... U روحه M ‖ 10 مگر که SRMHBA ـ UP ‖ 11 ابوالخیر A ... U بلخیر M ‖ پیش . . . نوشت RM بابو ... نبشت SPA با .. . نوشته بود B پیش ... آمده وگفت H نبشت U ‖ 13 الثلاثة SRHBA فی البلیة UPM ‖ 14 مسلماً وکافراً RMHB مؤمنا مسلماً وکافرا USPA مسلما اوکافرا I ‖

هَذا فَأَنتَ مُشرِكٌ مُسْلِمٌ ، و إنْ كُنْتَ جاهِلاً مِنْ هَذا فَإنَّكَ تَعْلَمُ أنْ لاقيمَةَ لَكَ وَ لاتَعُدُّكَ مِنْ جُمْلَةِ المَوْجودات » . شیخ ابوسعید در مصابیح می‌آرد که « أوْصَلَتْنی هذِهِ الكَلِماتُ إلى مالا أوْصَلَني إلَيهِ عُمْرُ مائَةِ ألفِ سَنَةٍ مِنَ العِبادَةِ » . امّا من میگویم که شیخ ابوسعید هنوز این کلمات را نچشیده بود ؛ اگر چشیده بودی همچنانکه بوعلی و دیگران که مطعون بیگانگان آمدند ، او نیز مطعون و سنگسار بودی درمیان خلق ، امّا صدهزارجان این‌مدّعی فدای آن شخص باد که چه پرده‌دری کرده است ، و چه نشان داده است راه بی‌راهی را ! درونم در این ساعت این ابیات انشاد میکند که تقویت کن به‌ترجمهٔ سخن مطعون‌آمدن بوعلی ؛ گوش‌دار :

اندر ره عشق کفر و ترسایی به در کوی خرابات تو رسوایی به
زُنّار بجای دلق یکتایی به سودایی و سودایی و سودایی به

(٤٦٤) نیك می‌شنوی که چه گفته میشود ؟ ای فلسفی چگویی ؟! این کلمات نه کلمات فلسفه است ؟ هرچه نه چون این کلمات فلسفه باشد ، جمله مضمحل و باطل است . امّا ای دوست اگر خواهی که اشکال تو تمام حلّ شود بدانکه هرمذهب که هست آنگاه مقرّر وی ثابت باشد که قالب وبشریّت برجای باشد که حکمِ خطاب

1-14 فلست . . . هذا A ... U ـ B ‖ 1 هذا USPBA جميع هذا RMH ‖ 2 تعدك RPMB نعدك USA يعدلك H ‖ 3 الكلمات A ... U الكتاب H ‖ مالا A ... U ما M ‖ 4 شيخ ابوسعيد SRMHBA ـ UP ‖ 4-5 بود . . . او USRPMA اكر ... تو B بودی ... او H ‖ 6 دری A ... U داری P ‖ 8 انشاد B انشا A ... U ‖ تقویت کن USPHBA تقویت کرده I تقریر است که RM ‖ سخن A ... U شخص و P ‖ 10 بجای دلق A ... U بچارطاق و R ‖ 12 هر . . . باشد M ـ SA هر ... فلسفه‌است ... است UPB هرچه نه‌بخورد این ... است RH ‖ 14 وی ثابت M وثابت A ... U ‖ باشد SRMHBA شود UP ‖ خطاب A ... U وخطاب M ‖

و تکلیف برقالَب است ، و مرد و بشریّت در میان باشد ؛ امّا کسی که قالب را باز گذاشته باشد ، و بشریّت افکنده باشد ، واز خود بیرون آمده باشد تکلیف و حکم خطاب برخیزد ، و حکم جان و دل قایم شود . کفر و ایمان برقالَب تعلّق دارد . آنکس که « تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ » اورا کشف شده باشد ، قلم امر و تکلیف ازو برداشته شود « لَيْسَ على الخَرابِ خَراجٌ » ، و احوال باطن در زیر تکلیف وامر ونهی نیاید .

(٤٦٥) دریغا از روشها واحوال درونی ، چه نشان توان دادن ! امّا خود دانسته باشی که روشها بریك وجه نیست یعنی روش هررونده برنوعی دیگر باشد ، واحوال سلوك و ترقی او از دیگری مُغایر باشد : مثلا باشد که مرید بجایی رسد که احوال درونی او ورای طریق پیر باشد ، و اورا از وجهی دیگر میّسر شود . پس اهل سلوك‌را چندان مقامات وروش‌است که ممکن‌نبود با حَصر وعَدّ آوردن . « وَما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللهُ » اینجا ، بیان « وَما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ » میکند . پس ممکن نبود سلوك هریك را عدّ توان کردن ؛ چون احوال هریکی مختلف آمد ، آنرا حَدّی معیّن نباشد و آنرا درعالم امرونهی خود نیاورند .

---

1 مرد و ... باشد M مردو ... نباشد USRPBA هردو . . . باشد H ‖ 2 افکنده A ... U گذاشته B ‖ آمده‌باشد SRMHBA آمده UP ‖ 3 برقالب ... دارد A ... U برقالب ... گیرد بقالب ... دارد M ‖ 4 سورهٔ ١٤ (ابراهیم) آیهٔ ٤٨ ك ‖ 5 ازو A ... U ـ P ‖ 7 اما A ... U اگر M ‖ 8 نوعی A ... U وجهی B ‖ 9 باشد که A ... U میشود که B ‖ 10 طریق‌پیر A ... U باطن مرشد B ‖ میسرشود SRMBA میسر باشد H ـ UP ‖ 11 سلوك را ... که RH ـ USPMBA ‖ 11-12 سورهٔ ٣ (آل‌عمران) آیهٔ ٧ م ‖ 12 سورهٔ ٧٤ (المدثر) آیهٔ ٣١ ك ‖ 13 نبود ... توان SRMHBA سلوك ... نتوان UP ‖ 14 خود SRMHBA ـ UP ‖

(٤٦٦) دریغا در عالَم شرعی شخص قالَبی، در همه عمر بریك مقام که آن بشریّتست، قرار گرفته باشد؛ امّا شخص روحی در هرلحظه باشد که چند هزار مقام مختلف و احوال متفاوت بیند، و باز پس گذارد. پس آن شخص که چنین باشد، اورا دریك مقام که شرع باشد چون توان یافت؟! شخص قالَب را با جمله یك حکم دادند؛ همه درحکم شرعی برابر آمدند، ودرحکم شرعی یکسان شدند.

(٤٦٧) از مصطفی ـصلعمـ بشنو که گفت: عِلمِ فرایض نیمهٔ علم باشد؛ علم، بنفسه تمامست؛ امّا نیمه‌ای وقسمت نیز درعالم پدیدآید، حالت دواست: یکی‌حالتِ زندگانی، و دیگر حالت مرگ. آنچه بزندگی معلوم شود، نصفی باشد؛ وآنچه بموت حاصل آید، نصفی باشد. اکنون گوش‌دار: علم ومعرفتِ توبجملهٔ موجودات و بوجود خویشتن، یك طرف آمد! وعلم تو بدو وبذات و صفات علّیّت یك طرف. پس علمِ فریضه، علم مادون الله است که نصف باشد؛ چون این نصف حاصل آید، آن نصف علم الٰهی نیز حاصل آمده باشد «وَعَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمْ». ازعلمها ومعلومها که تواند خبردادن جز رمزی که «ألعِلْمُ لایَحِلُّ مَنْعُهُ»!

---

1 شخص . . . عمر SRPA شخص درعمری B شخصی درهمه عمر H شخصی و قالبی در عمری UM || 1ـ2 آن . . . باشد USRPMA شرع باشد خودگرفته باشد B آن . . . بود H || 2 شخص A ... U شخصی M || 3 متفاوت R مؤتلف A ... U || باز A ... U ـ H || پس آن USHBA آن M پس‌این RP || 3ـ4 باشداو RHB او USPMA || یافت A ... U یافتن H || 5 برابر... شرعی I آمدند ... شرعی A ... U ـ P || 7 وقسمت A ... U قسمت P || 7ـ11 آید A ... U آمد B || 7ـ8 حالت زندگانی . . . حالت A ... U حال زندگانی ... حال M || 9 باشد A ... U دیگر H || 10 خویشتن ... بدوو A ... U خود ... تو H || علیت USPMA ـ RHB || 11 پس A ... U پس‌معلوم شد که B || 12 آن ... الهی A ... U آن علم که نصف‌دیگر که علم الهیست B || نیز M- A ... U || حاصل آمده A ... U ـ H || سورهٔ ٤ (النساء) آیهٔ ١١٣ م || 13 رمزی USPMHA برمزی B رمزی کردن R ||

(٤٦٨) دریغا علم پایان ندارد، وما بپایان نخواهیم رسیدن. و البتّه میخواهیم که ما بدو در رسیم، و نخواهیم رسیدن: نه علم داریم و نه جهل، نه طلب داریم و نه ترک، نه‌حاصل‌داریم و نه بیحاصلی، نه‌مستیم و نه هشیار، نه‌با خودیم و نه‌با او. از این سخت‌تر، چه محنت باشد! گویی کی باشد که ازقیل وقال نجات یابیم؟!

نه دست رسد بزلف یاری که مراست
نه کم شود از سرم خماری که مراست
هرچند که بدین واقعه در می‌نگرم
درد دل عالمیست کاری که مراست

(٤٦٩) دریغا چه خوب بیانی این حدیث را خواستم کردن! امّا امشب که شب آدینه بود نهم ماه رجب، شیخ ابوعلی آملی - مَدَّاللهُ عُمْرَهُ - گفت: امشب مصطفی را -صلعم- بخواب دیدم که تو عین القضاة ومن، در خدمت او میرفتیم، واین کتاب با خود داشتی. مصطفی - علیه السّلام- از تو پرسید که این کتاب بامن نمای. تو این کتاب باوی نمودی. مصطفی -صلعم- این کتاب را گرفت، و گفت ترا، که

---

1 پایان A ... U پایانی B || 1-2 والبته ... رسیدن UPM ـ SRHA والبته میباید که بدو ... رسیدن B || 4 گویی ... یابیم USPMBA گویی ... قال‌برهیم ونجات یابیم هنوز دوراست بشنو این دوبیت H آخر از قید قالب وازقیل ... یابیم R || 6 سرم خماری UPMB سرم این خماری SA سرخماری RH || 7 هرچند که USPA هرچندHB چندانکه RM || 8 درد A ... U دردی P || عالمیست A ... U عالمست H || 9 بیانی A ... U بیان H || کردن A ... U گفت B || 10 رجب شیخ M رجب رجب‌المرجب شیخ R || 11–12 این کتاب A ... U تواین کتاب را B || 12 بامن M بمن A ... U || 12-13 از ... صلعم SMBA ـ URPH || 13 را I ـ A ... U مرا M || که A ... U که‌ای عین‌القضاة آنرا در B ||

بآستین من نه . تو این کتاب بآستین او نهادی . گفت : ای عین‌القضاة ! بیش ازاین ، اسرار برصحرا منه ، جانم فدای خاك پای اوباد ! چون بگفت که بیش ازاین ، اسرار برصحرا منه ، من نیز قبول کردم ۰ از گفتن ، این ساعت دست بداشتم وهمگی بدو مشغول شدم تا خود کی دیگر بار بفرماید :

ناگه ز درم در آمد آن دلبر مست
جامِ میِ لعل ، نوش کرد و بنشست
از دیدن واز گرفتن زلف چو شست
رویم‌همه چشم گشت وچشمم‌همه دست

(۴۷۰) باش تا بعالم من رسی که زحمت بشریّت در میان نباشد که خود با تو بگویم آنچه گفتنی باشد ۰ درعالم حروف بیش ازاین درعبارت نتوان آوردن . کی باشد که ازادبار خود برهیم ؟! و هنوز دوراست و اَزْجو که عن قریب میسّر شود « فَإِنْ تَوَلَّوا فَقُلْ : حَسْبِیَ اللهُ لاإِلٰهَ إِلاّهُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ العَرْشِ العظیم».

---

1 کتاب ... گفت USRPMA کتاب‌را درآستین مبارك آنحضرت نهادی پس گفت B رابآستین مبارکش نهادی و گفت H ‖ 2 منه A ... U منه گفتم H ‖ 2-4 جانم . . . بفرماید SA خانم . . . فرماید M جانم ... باد من‌نیز ... من ازگفتن اسرار بازگرفتم وهمگی بدو متوجه شدم تادیگر چه فرماید B جانم .. تاخود چه‌بفرماید H جانم .. کردم آن گفتن ... دیگرباره کی بفرماید UP من نیز ... بفرماید R ‖ 6 جام ... کرد URPMH جامی زمی‌لعل‌بنوشید SBA ‖ 9 نباشد که SRMHBA نیایدبی UP ‖ 10 بگویم .. باشد A ... U گویم .. بود M ‖ در A ... U- H ‖ آوردن A ... U آورد B ‖ 11 ادبار SRHBA دیار M آثار P ادیار U ‖

منتخبات شرح تمهیدات[1]

از

گیسودراز[2]

۱

ص ۲ س ۳ محمدرا نور می‌خواند[3]: وکتاب را هم نور خواند و همه را پسروی آن کتاب فرمود وپسروی کتاب پسروی محمّد کرد ، پس همه‌را بیکی‌صورت وبیکی‌لباس بیرون آورد . محمّد نور ، کتاب نور ، وآن که متّبع محمد بود ، او نور ... قرآن‌ازخدا آمد محمد ازخدا آمد بدان وضع که قرآن آمد هم‌بدان وصف محمد آمد . یکی‌را می گویی غیر مخلوق ! آن مهره بدُرج این مهره بدار ... چنان

۱ـ منتخبات شرح تمهیدات ، از متن شرح تمهیدات بتصحیح و اهتمام مولوی حافظ سید عطاحسین صاحب ، چاپ حیدرآباد دکهن ۱۳۲۴هجری قمری نقل‌شد . مصحح درتصحیح نسخهٔخود دو متن دراختیار داشته است که درحواشی ازآن دو یاد می کند .

۲ـ سید محمد ابوالفتح صدرالدین ولی اکبرصادق ملقب بخواجه گیسودراز است . پدر او یوسف حسینی ازاهل‌هرات بود . درسال ۷۲۰ هجری بدهلی مسافرت کرد ودرآنجا محمد بدنیاآمد . « دراوایل حال هم بدهلی سکونت داشتی و بعد از وفات پیرش شیخ نصیرالدین محمود چراغ دهلی خود درديار دکهن تشریف برد ، و قبولی عظیم یافت ، واهل آن دیار از خورد وکبار همه مطیع و منقاد وی‌شدند وهزار درهزارطلهای صداقت شعاربتوجه موجه‌آن سید نامدار بقرب‌حق رسیدند .. سال ولادت با سعادت حضرت سید محمد سال هفتصد وبیست وسال وفاتش هشتصد وبیست وپنج» خزینة الاولیاء ، ج۱ ص ۳۸۱ـ۳۸۲ .

مهمترین تصانیف او کتابهای زیراست :

۱ـ شرح مشارق‌الانوار با ترجمهٔ فارسی .

۲ـ شرح عوارف المعارف (عربی) باترجمهٔ فارسی .

۳ـ شرح تعرف (فارسی) .

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

که ازقرآن کاغذی وسیاهی وحروفی دیدی و آن قرآن‌نیست ورای آن، قرآنی‌است واین ، نشان‌آن است وهمچنین‌است محمد -صلعم- را دستی وپایی وتنی و آن‌محمد نیست ورای آن ، محمد است و آن عین، رحمان است . ص ٤

۲

ص ۲ س ۸ **قل‌انما انا بشرمثلکم** : بدین‌چگونه درست‌شنید که‌أبشر یهدوننا فکفروا مگر آنکه مفسّران گفته‌اند که بطریق انکار است ؛ قاضی دراین‌دعوی شهود برعکس شنود ، و اثبات توحید را اغمازی میکند . . . محمد گفت «انا بشرمثلکم»

٤ـ شرح آداب‌المرید (عربی) باترجمهٔ فارسی .

٥ـ شرح فصوص الحکم باترجمهٔ رساله‌ای از رسائل ابن‌عربی .

٦ـ شرح تمهیدات عین‌القضاة همدانی (فارسی) .

۷ـ ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه (فارسی) .

۸ـ حظائرالقدس (فارسی) .

۹ـ رسالهٔ استقامة الشریعة بطریقة الحقیقة (فارسی) .

۱۰ـ حواشی قوة القلوب (فارسی) .

۱۱ـ اسماء الأسرار (فارسی) .

۱۲ـ مکتوبات (فارسی) .

۱۳ـ ملفوظات مسمی بجوامع‌الکلم (فارسی) .

۱٤ـ تبصرة الاصطلاحات (فارسی) .

۱٥ـ جواهر العشاق (فارسی) .

بیشتر تصانیف گیسودراز باردو ترجمه شده و فراوان است امانسخ خطی فارسی بعضی ازاین تصانیف درکتابخانهٔ شخصی آقای مستجاب ، حیدرآباد کالونی کراچی ٥ موجود است وچاپ‌نشده . رك : کتاب « بزم صوفیه » ص ٤۸۳ـ٥۲۰ ، آقای صباح‌الدین عبدالرحمن متون فارسی و اردو را که درآنها ازگیسودراز چیزی نوشته شده جمع‌آوری کرده است .

۳ـ شمارهٔ صفحات و سطرها و جملاتی که در آغاز آمده و درشت چاپ شده مخصوص متن تمهیدات حاضراست و شمارهٔ صفحاتی که درآخرآمده ونازك چاپ شده مخصوص متن شرح تمهیدات چاپ دکهن است .

خودرا باما تسویه داد وما بامحمد یکی باشیم؛ تحقق وحدت بحق این‌است چنانکه مطلوب قوم است . ص ٤ـ٥

۳

ص ۲ س ۱۲ او را بشر خوانند : صوفیان محقق ومحققان بحقیقت هرجا که درقرآن ودر احادیث ودر کلام ایشان کسی را کافر نامند نه بدین معنی که او شرعاً کافراست : انکارنبی کرد ، یاخدایی‌را رد گفت . باید آنچه علما مردمانرا کافرخوانند بدین معنی گویند که برایشان سرّحقیقت است برایشان حقیقت کشف نیست . ص٥

٤

ص ۳ س ۳ آن در کتاب نیست : این کلام نَفسی در اوراق و سطور کتاب نیست وهم دراین صورت است این همه دراین است چند معنی دارد و یکی آن که اگر این کلام نفس را بجویی و معنی بخواهی که دانی هم‌دراین حروف و هم‌دراین سطور وهم‌دراین کاغذ بیابی . ودیگر این کلام‌الله بدان شرطیکه باید خواند بخوانی همین کلام‌را ازاو ـتعالی ـ بغیرواسطهٔ کسی‌بشنوی ... ودیگر کلام اوحرف وصوت نیست وغیر حرف وصوت نه . ص ٦

٥

ص ٥ س ۳ شرح‌الله صدره : شرح صدر بچند معنی‌اعتبار یافته‌است : یکی کسی‌رادرخواب هم‌باشد وخواب‌ایشان بیداری‌ایشان است‌میان خواب وبیداری‌تفاوت نیست ودیگر میان خواب وبیداری هم‌میباشد این‌را صوفیان واقعه نامند . دیگرمرد نشسته‌باهمه هوش‌خویش بیند کسانی آیندشقّ‌صدر او کنند چنانکه مردی‌است‌همان صورت بیند بتمامه باوی مرتب شود باز بخود بیند هیچ از آن‌مردم باوی‌نه ... دیگر

دلی باشد در اهل خلقت چنانکه آفریده است که او به اهتمام تمام خود همه جدوجهد خود جز بخدا متوجه و متعلق نباشد . ص ۱۱-۱۲

۶

ص ۵ س ۹ **علم چهارم** : امتیاز کرد برای اظهار شرف عزت آن علم را شاید برای آن که آن علم با این علوم هیچ نسبتی ندارد . ص ۱۰

۷

ص ۶ س ۱ **عمل تن** : تلاوت و نماز و روزه و زکوة وحج و غیر آن وعمل دل محاضره و مراقبه و مشاهده و معاینه وتخلیه وتجلیه ومنازلات و مواردات با شرایط تقلیل غذا بلکه ترك چند روز ، تقلیل نوم الابقسمة وحصة ... صحبت بکلی انقطاع دهن را مهر زده جز بضرورت حاجت ماسه نگوید آن عمل دل را اگر بر این نمط ملازمت کند یحتمل که بدان خاصه دولت رسد . ص ۱۱

۸

ص ۹ س ۱۰ **جان پیر** : دل پیر برمشابه آبی صافی و آینهٔ شفافی عکوسات قدوسی و سُبّوحی بر دل او لایح ولامع عکس آن ظاهر گشته چون این دل مرید بمقابل دل آن پیر نشیند چون عکس عکس بردلش آید مثال دیواری مقابلهٔ آبی صافی باشد وعکس آفتاب بر آب بر آید وعکس عکس بر دیوار نماید... وپیر، مکشوفات عکوسات قدوسی و سبوحی در مرید بیند پیر در جان مرید خودرا بیند و مرید در جان پیر خدا را بیند چون پیر در این ورطه ایستاد یگانگی پیش افتاد پس چون این متحد محقق خودرا در دل مرید بیند همان باشد که مرید خدا را دردل پیر بیند فهم کن فهم کن ازین جا مگذار اعتقادی که برسخن قاضی کرده‌ایم

یك سخن همین است او هرچه میگوید بحسب عیان و کشف خود گوید و راه کشف جزاین نیست. ص ۱۸

۹

ص ۱۱ س ۱ من لاشیخ له : آن که استاد نیافت ره دین ندانست ... خلافت . یعنی چنانکه حق سبحانه بنده‌را هدایت وتربیت‌میکند شیخ خلیفهٔ اوست ، وخلافتی که اویافته است همین یافته‌است که ازپس هدایت‌خدا تربیت او کند. ص ۲۰-۲۱

۱۰

ص ۱۲ س ۲ ازخودبدرآید :

مرا گویی‌بیا برمن‌ولی بگذارخود خودرا

اطاعت‌را نهم گردن ولی‌شرط محالی هست

خودرا خود چگونه گذارند واز خود بدر چون‌شوند ؟ ص۲۳

۱۱

ص ۱۲ س ۵ یولدمرتین : ولادت ثانیه ... واین تربیت میان‌مردان غیب‌است هر که دراین تربیت ایشان بوده باشد واین کار پیش او کرده باشند اوداند سپس این حال جمالی از ملکوت و جبروت و از لاهوت وآفاق و اطراف هیچ بروی مستتر نماند . . . مرد حکیم . . . گوید که بریاضت و مجاهدت و به‌مقاسات مشاق وتهذیب اخلاق کند ازحد افراط وتفریط بحد اعتدال آرد بحیثیتی که مزاحمتی بصفتی‌نشود نفس مهذّب گردد و دل مُصقلِ عکس پذیر وحقّ نما گردد این ولادت دوم باشد و این‌را ولادت معنوی خوانند . ص ۲۳

۱۲

ص ۱۲ س ۷ وقلوبهم فی الاخرة :

معشوقهٔ من ز نسل آدم نیست حوراست و پری‌ست یا خودآن هم نیست
روح‌القدس است روح روح‌است نوری متمثل است مجسم نیست
در وصف چگونگی و چونی جز نقطهٔ سرّ، اسم اعظم نیست

ص ۲٤

۱۳

ص ۱۲ س ۹ تبدل الارض : بصفتی مذموم بود آن صفت مذموم ممدوح گشت .. به‌تصفیه وتعدیل ممدوح شد . ص ۲۵

۱٤

ص ۱۲ س ۱۰ رأی‌قلبی‌ربی : دیدن دل‌چه باشد یا عبارت از اعتقاد کنند یا آنکه حواس همه بیکار باشند چنانکه خفته را وآن که خفته نبود مشاهده شود نموداری بود ... وآنکه خدایی‌را درخواب دید خدایی‌را درخویش دیدن همین است که مرد مذهول و مذهوب را درآن ذهول بخود شهودی هست و رؤیتی هست نه آنچنان چیزی است که قابل باشد که وهم چیزی دیگر رود محقق و مثبت که عین‌القضاة عبارت از آن کند مجال تهمتی ومساغ شبهتی نیست چشم از قبیل حواس است و در حس غلط است و از آن حالتی که ما عنایت کردیم آنجا غلط وخطا روا نیست . ص ۲۵

۱۵

ص ۱۲ س ۱۰ فاوحی‌الی‌عبده : بعد قرب حقیقی و اتحاد رسمی حکایتی دراز در میان رود و دیگری بر آن مطلع نباشد . . . الی عبده گفت حبیب نگفت اشارت بدان کرد که بعد همه‌فنا ، بهمه نبوت بقای عبودیت درمیان است حرف‌اتحاد

برخوانیم و نکتهٔ وحدت تحقیق کنیم و کار عبودیت بهرچه مبالغت‌تر تا آنکه توانیم بسر بریم . ص ۲٦

۱٦

ص ۱۲ س ۱۴ **عادت‌پرستی** : چه باشد مثلا اگر بت‌پرستی بچه‌است برآن عادت گرفته است وآن خوی شد واز آن بدر شود آنگه کاری و روی روزگاری پیش‌آید هم بدین قیاس بر هرچه تو قرار گرفته‌ای و چیزی دانسته‌ای واز مولانایی مذکر شنیده‌ای واز معلم محله که تعلیم می کند وعوام الناس را امام شده است هم براین قیاس مفسر و محدث وفقیه و مفتی و مجتهد همه را باهمه که ایشان‌اند در زاویه و خلوت خانهٔ فراموشی حبس کن وهمه‌را از خود بدر کرده بیرون‌آی کاری بسر شود . ص ۲٦

۱۷

ص ۱۳ س ۱۲ **مثل‌الجنة** : این همه‌را مثل بدانی بالنسبة الی الحقیقة بهشت گفتم که درو باغی چنین وقصری چنین وشرابی وآبی‌چنین وحوری چنین وچنین اگر ضرب مثل کنی برای آنست که این همه بالفعل درآن مقصود موجود بینی و یك‌بار به‌همه محفوظ گردی پس مثل اوچه باشد او درحکایت وبیان نیست اوازوهم وگمان بیرون است او در کتابت وخطی وقلمی ونقشی درنیاید الاآنکه ضرب مثلی که او وجدان وعرفان او بدین‌ماند . ص ۲۹

۱۸

ص ۱۴ س ۱ **یاجوج و ماجوج** : چون مرد به تحقیق رسد جمله صور موجودات واشکال ایشان معلوم ومکشوف او شود همه‌آفات ومحن وبلیات‌را درخود

بیند و کذلك تجلیات و کشوفات ومبرات وحسنات یأجوج ومأجوج ابلیس وتلبیس و آنچه مانند این‌است و آنچه مباین و مضاد آن‌است همه درخود بیند وهمه هوا را یأجوج و مأجوج نام نخواه ابلیس و تلبیس گو اینها هم بالفعل در تو موجوداند اما سخنی در ظهور و کون است خدا حکایتی میکند واز وجود یأجوج و مأجوج که مفسدات ومخربات این‌عالم‌اند کذلك هم‌براین مثال درصفاتی آفریده است که ایشان یأجوج و مأجوج خوانند پیش ازآنکه ایشان بیایند ایشان ترا خراب می کنند صفاتیکه همچو یأجوج و مأجوج‌اند ایشان که باشند از خدایی چنانکه یأجوج و مأجوج شد خلق باشند ص ۲۹

۱۹

ص ۱۴ س ۲ دجال : چه کند خیررا شر نماید وشررا خیر دجال نفس‌توهمین کند هوسی و آرزویی دارد چنان پیش تومی‌نماید که هیچ ازآن بهتر نباشد . ص ۳۰

۲۰

ص ۱۴ س ۴ جذبة : عبارت ازچیست فهم‌آن حقیقت شود که تویی تو بانو جزوهم تو نیست بحقیقت اوست تعالی . ص۳۰

۲۱

ص ۱۴ س ۱۵ بذل‌الروح : بذل‌روح خویش کنی وجان‌خودرا دربازی‌این بازیچهٔ بچگان اهل‌طلب است این گوی بازی‌چوگان سرفرازی کار ایشان‌است اگر این چنین‌توانی کردن کمترین این‌بازی جان‌بازی‌است . بکلمات ایشان که مزخرف ومموّه میدانی ایشان گویند که ما در مجلس خاص‌ایم ما همنشین خداییم : سی‌سال آنچه می‌فرماییم خدا آن مي کند . . . اکنون علمای ظاهر و زاهدان معتمد و

صالحان گنج نشین که مقصود جز فوز فوج نجات و درجات بهشت چیزی دیگر ندانسته‌اند . ص ۳۲ـ۳۳

۲۲

ص ۱۴ س ۱۵ ترهات صوفیه : گوش منه بدان مشغول مشو یعنی از آن احتراز کن که ترا برای آن آفریده‌اند ؛ این عقیده بدو چیز شود : یا با لقاء من‌الله ویا قابلی‌را نصحیت قوم . ص ۳۳

۲۳

ص ۱٦ س ۹و۱۰ بلال وحمیرا : مگر ازاین بلال مراد بادل وقلب باشد این خطاب بااو راست آید که ای‌دل مرا بخود خوش‌دار یعنی مرغ مراد من بدام من ده و بکشفی و جلایی که توهستی رو نمایی این گفتن دل با زبان باشد وآنکه گفت کلمینی یا حمیرا ازین حمیرا نفس مراد باشد چون خواست که در عالم بشریت از حقیقت که عین کشف وجلا بود بیاید ودر پردهٔ بشریت بیند و لذت این گیرد ... تا جهانیان فایده‌ای یابند یعنی که هرجزو ازاجزای تن‌وهرعضو ازاعضای تن‌بحقیقت محظوظی محمد شود . ص ۳۵

۲٤

ص ۱۷ س ۹ یبایعونك : هر چه محمد گوید همه گفتار خدا بود . . . محمد ازخود رفته وباقی ازلی وابدی باخود مانده هر که اطاعت محمد کند اطاعت خدا کرده باشد . . . و همچنین شیخوخت هرچه شیخ فرماید خدا فرموده باشد و هرچه شیخ کند خدا کرده باشد . ص ۳٦

۲۵

ص ۱۷ س ۱۰ ویسألونك عن‌الروح : منطوی و محتوی هردو بیان است

و شامل هردو طریق است یکی آنکه بتدریج و مهلت بمقصود رسند چنانکه گفت نهاد وحقیقت من ازدل پرسید الی آخره و دوم اشارت برمن یطع الرسول فقد اطاع الله که جایی برسد احتیاج پرسیدن نماند هرچه کند خود کند زیرا چه یسألونك عن الروح صریحاً پرسید نیست و جواب یافتن است و دیگر فرمان شد قل الروح من امر ربی أی من شأنه وعظمته و کبریائه وجلاله ... پس ادراك اومتعسر باشد ازآنکه جلال و عظمت او درمنظر ما ونظارهٔ ما نیست چون روح را این عظمت شد اکنون او هرچه خوش آید کند از هیچ کس نپرسد ... ازاین روح اسم اعظم مقصود است فیض قدوس مطلوب است ازاین بخدای روح که شهنشاه شهسواری می کند و اسب وحدت را دربساط میدان عظمت وجلالت فرزین بند میدهد . ص ٣٧

٢٦

ص **١٨** س **٣** **متلون** : را یکی حالت نه وقتی زیاده وقتی کم درشب چهاردهم همه لیالی ... بتمام و کمال نوری وصفایی نماید که در شب بیست وششم و بیست هفتم نیست اکنون این تلون دارد یك صفت نه سخن او هر آینه بی ترتیب بود اورا سخن گفتن زبان وقت او باشد هنوز مرد نایستاده هرروزی در زیادتی و کمی است بعداز آنکه زبان سخن گشاید نه آنکه هم درآن ماند اما متمکن مثالش آفتاب که در ضیا وجلالی او زیادتی و کمی نیست ... شاید ازو ترتیب ونگاهداشتن آید وآنکه قاضی گوید که آن نیز برخطر است مثال خطرش بدین ماند هوایی متغیر شود و مغیم گردد آفتاب بصورت خویش وبجلال وعظمت خویش ننماید ... دراین مجموعه بیان قاضی سه چیزی معلوم شد که یکی این گفتار وآن کردار اهل تلون باشد و دوم خواص که ایشان در مقام جمع اند سیوم اخص خواص ایشان در مقام جمع الجمع اند

آن که او برای ترتیب مریدان اقتدار را گوید و در جمع الجمع است آنکه او اجازت یابد ... او درجمع است و آنکه زمام ترتیب ازدست فروهشته است او متلون است . ص ۳۹ـ۴۰

۲۷

ص ۱۸ س ۱۲ طال لسانه : در بیان ربوبیت باشد ؛ کَلَّ لسانه در عیان بود بحق . ص ۴۰

۲۸

تمهید اصل دوم

ص ۱۹ س ۸ مطلوب : دراین معنی سنائی گوید :

همه چیز را تا نجویی نیابی　　جز آن دوست را تا نیابی نجویی . ص۴۲

۲۹

ص۲۰ س ۱ فقرخوانند : زیرا چه غنا از آن طرف دادن از آن طرف اخذ و احتیاج ازاین طرف الفقر فخری هم ازاین گفت این احتیاج من که سبب شد برای ادراك حال مرا تادوست غنا واستغنا بخشد واگر نظر بینی شود فقروغنا یکی شود . ص۴۳

۳۰

ص ۲۰ س ۲ اذا تم الفقر فهوالله : یعنی چون این شخص فانی الصفت شد از صفت فنا ترقی کرد ذات خودرا بعین صفات فانی یافت او درمیان نماید فقر تمام شد فقرصفت او بود اوبصفته و ذاته ازمیان فانی شد باقی ماند ذات تعالی و تقدس فهوالله درست آید . ص ۴۳

۳۱

ص ۲۰ س ۱۲ طالب : که سرانجام مطلوب شود پس طالب بحقیقت مطلوب

باشد چون مآل و مرجع هم بدان‌است . دیگر در حقیقت جز فرد حقیقی موجود نیست پس هر آینه مطلوب طالب وطالب مطلوب باشد . ص ٤٥

٣٢

ص ۲۱ س ۲ شوق ازحضور باشد : کلمهٔ شوق برای حضور و غیبت مشوق نیست یکی بادیگری خواهد یکی گردد تا ازوی حظی ولذتی ونصیبی گیرد ، بقدر حصه ونصیبه واین بحضور وغیبت هم باشد . ص ٤٦

٣٣

ص ۲۱ س ۳ گواه این است : صور واشکال قِدَمی را که به‌نسبت کلیه و بعضیه در حضرت ازلیه باوی داشته‌اند آن هم در محضرهٔ اواند اتصال معنوی باوی ازلاً و ابداً دارند هنوز موجود بالقوة بوده‌اند بالفعل نیامده آرزو میبرد کی بود که این باطن با ظاهر یکی گردد و این ظاهربا باطن یکجا جمع شود ؟ این تکثر و تعدد برخیزد ، دراین میان ما هم حضور بیان شد وهم بُعد وهجران از شوق ؛ اگر اعتبار بُعد وهَجر کنی می‌توانی ، واگر حضور وشهود اعتبار کنی هم می‌توان . ص ٤٦

٣٤

ص ۲۱ س ۳ نفس الرحمن : صفتی از صفات‌الله باشد که آن را عنایت از رحمت و رأفت کند وصفت برمذهب قاضی غیر ذات نباشد چنانکه در زبده هم گفته است فعلی هذا معنی این حدیث که ازقبل یمن وجدانی حقیقی است اما تعیّن من قبل‌الیمن شاید یمین‌الله راهم از آن جهت احساسی کرده بود و اگر نه یمین ویسار ، یسار ویمین فقد قیل کلتا یدیه یمین . ص ٤٦

٣٥

ص ۱۲ س ۹ العفو والعافیة : مرا ازمن بمن‌مگیر ، مرا ازمن‌بمن مگذار ،

منی من بمن بخشی ؛ تومرا بخود یکی کن وهمواره و همچنین‌دار . ص ۴۷

۳۶

ص ۴۱ س ۱۱ مجمل گفته‌اند : آنست که الإعراض عما سوی‌الله و الإقبال الی‌الله همین تجلیه است و همین تخلیه اما قاضی خواست که دراین‌محل شرطی کلی لابدی است ؛ بیان کند گفت طالب را هفتاد ودو گونه ملت یکی بود و یکی نماید چه باشد یکی‌بود یعنی یکی‌را میان این‌مذاهب تشخیص و تعیین کرده وآن‌مقصود و مطلوب کلی دانست که همه روز وهمه شب در اثبات‌آن ودر دفع غیرآن کوشیده ترا از همه می‌باید گذشت ترا مقصود خودرا پیش خود می‌باید ساخت هرچه ترا بمطلوب رسانده راه توهمان است وشرع تو همان مارا بحقیقت محقق شد که مسلك ما برتبع مصطفی و مرتضی است وآنچه شرع مصطفی است بخدا رساند فبالضرورت اختیار ما همان و اگر طالب را فرضی محالی کنیم که این چنین بود که جز بدین راه راهی‌است که بدان رسیده واگرچه بدان دوزخ است ورد خلق است اختیارطالب همان بودی. ص ۴۸

۳۷

ص ۴۱ س ۱۵ ترك عادت نداند : سخن مجمل‌است بعضی‌تفاصیل‌او آنست : برأکلی و شربی و غیرآن عادتی داشت ، ترك آن عادت بباید ؛ اگر برصوم گرفته است ، روزی افطارهم کند ؛ واگر برافطار گرفته ، روزی صائم هم‌شود ؛ واگرعادت برسخن بسیار است . البته مختصر گرداند . دیگر اگر عادت بر وجاهت و عزت گرفته است ، البته بشکند خهخه مرد بی محضر ! از خانه بیرون نیاید ، ویك دو چاکری و خادمان بهم برابر بیایند تا هات وهوت برجا دارند . این مردرا طلب در

سرافتاد رعایت سنت‌را فوطه‌در ته کن ، خرقه در برپوش ، کوچه وبازار شهرمی گرد تا اذلّ واحقرنمایی؛ واگرنفس تو برادبار او کوچه گردی ، ویاوه ماندن الفت گرفته است ، طالب نشوی ، تعزز کن ، نفس چنانکه در جاه ذوقی دارد درخست هم لذت دارد ؛ واگر مرا استوار نمی‌داری ، برو از مدبّران پرس . ص ٤٨-٤٩

۳۸

ص **۲۱** س **۹ اواز مذهبها دوراست** : سبحانه وتعالی خالق مذاهب وجمیع مذاهب مخلوق او ... فعلی هذا اواز مذهب دور باشد وآن که ازآن اوگردد با او یکی بود ونیز ازجمله مذاهب بیرون باشد . ص ۵۱

۳۹

ص **۲۳** س **۱۱ راه‌دل** : مگو که بهتر از ره دل‌نیست بگو جز ره دل دیگر نیست . ص ۵۲

٤۰

ص **۲۴** س **۲ منکسرة لاجلی** : برای من یعنی از کردهٔ دیدار من از کردهٔ وصال من اما بهرمن یعنی بحضوری بدوستی خاصی و شهودی وآنچه میان محب و محبوب رود ازمحبوب معاملتی بامحب رود و شکسته می گردد شأن این را کرشمهٔ وناز بازی گویند . ص ۵۳

٤۱

ص **۲۴** س **۷ طواف کرد** : یعنی تزکیه وتصفیهٔ دل ... که هیچ در پیش‌آن دل نماند چه باشد یعنی بعکس همه موجودات گردد موجد موجودات است او تعالی باهمه اشیا است بدان تعلق که‌آن اشیا بااو دارند وبدان صفتی که تجلی اوبآن

اشیا است عکس او درچنین دلی پیدا آید. ص ٥٤

٤٢

ص ۲۴ س ۱۰ چون بمطلوب رسیدی : ای مرد محب ! ای‌مسکین مبتلی ! وقتی ذوق درد هجران گرفته‌ای وقتی‌لذت طرد وخذلان یافته‌ای تا بحسب نقد وقت خویش این بیت بخوانی :

هجران خواهم صنما وصل نخواهم

من تجربه کرده‌ام که هجران خوشتر

این عاشق ملتذّ بلذت درد طلب است و لذت سوز و سوختگی گرفته است طلب این حجاب راه اوست چنانکه ابو یزید میگوید اهل المحبة محجوبون بمحبتهم. ص ٥٥

٤٣

ص ۲۵ س ٦ چون ازخود خلاص یافتی : چه‌می گویی بیخبرشدی دیوانه گشتی اگراین چنین‌است خود فقیه می گوید براین چنین کسی نه‌دین است نه کفر است و اگر این مراد داری از خود رفتن صوفیان عبارت ازاین کنند که نظر مرد ساقط شود ازقول وفعل ووجود خود همه نظر بفرد حقیقی بواحدی که بهمه اعتبار واحدیت بود اکنون اورا می گویی که کفر واسلام بنزد اویکسان بدان معنی‌باشد کفر من حیث هوهو و اسلام من حیث هوهو ، هردو حال ظاهری باشد بحقیقت نسبتی ندارد وحقیقت ، عبارت از هوهو است باری نظاره شو من فرد حقیقی بالا گفته‌ام. ص ٥٥

٤٤

ص ۲۵ س ۱۲ خود پرستی : یعنی تا کاری میکنی که نسبتی ببشریت و

هوای انسانیت دارد توخداپرست نه‌ای ، تو خودپرست هواپرستی . اگر برای نجات ، کاری میکنی یابرای فوز مثوبات وبرای رعایت حقیقت و ربوبیّت وبرای دید دیدار نقداً او وعداً ، این همه برای خود باشد ، وخود پرستی باشد . تا آنکه بدوستی و بلذت و محبت نرسی خداپرست نباشی وآنکه گویی خودرا در میان نبیند آن کار دیگراست این کاری است ازو بدو این کار انبیا واخص‌اولیا است تابنده نشوی یعنی‌تا عبادت بحق‌عبودیت بجانیاری روی‌آزادی‌نبینی یعنی‌بذل‌مجهودشود وموجود ومفقود گردد توبدو قایم‌مانی این‌پرستیدن عبارت ازخودرفتن واورا پرستیدن‌است . ص ٥٦

٤٥

ص **۲۵ س ۱۳ بآدم وآدمیت نرسی** : آدم سر اعظم است تا آنکه گوید «خَلقتُ بیدی» وگوید اَلانسان سرّی و مجمع آناسی همه سر او پس او مجموع اسرار باشد آدمیت آن است که خلقت برای‌آن چیز است . ص ٥٧

٤٦

ص **۲٦ س ۲ همه نشوی** : یعنی مطلع براسرار همه نگردی وهمه‌را درخود بیلی وباهمه متحد نشوی . ص ٥٧

٤٧

ص **۲۷ س ۹ ملکی وملکوتی** : ملکوت کل شیء باطنه ، خلاصهٔ تمام نماز ، حضوراست این‌ملکوتی وآن ملکی بود نیت صادق بغیرشائبه ملکوتی است وتلاوتی که شد ملکی است ص ٥٨

٤٨

ص **۲۸ س ۳ لادین له** : یعنی آن که خواهد که دین را بحق دین شناسد بی‌ارشاد پیر نشود . ص ٥٩

۴۹

ص ۲۸ س ۳ یهدی من یشاء : یعنی خداوند سبحانه و تعالی زمام بدست ایشان داده است هر کرا خدای تعالی هدایت دهد ایشان اورا راه راست نمایند و آن که موصوف به‌صفت یهدی‌من یشاء گشته‌اند یعنی با او یکی شده‌اند هر کرا خدای تعالی هدایت نمود ایشان نمودند و هر کرا ایشان هدایت کنند خدای تعالی هدایت کرد. ص ۵۹

۵۰

ص ۲۹ س ۱ زلف شاهد : زلف را بجز ظلمت وقهر و جلال نسبت نکنند، رخ را بحسن وجمال برابر نهند، وراه دوست هم بجمال وهم به‌جلال . . . ذات واجب الوجود را شاهد عنایت که واجب الوجودایم الشهود است لایستره عرش ولاسماء ولا ارض ولاهواء وجودات را بجنب آن وجود تعالی بحسب احاطة و اشتمال بر آن ماند، زینهار تداخل و امتزاج گمان نبری! من وتو ازاین عالم‌ایم هرتمثلی که کنیم بیرون ازاین عالم نباشد. ترا گمان‌این هردو هوتعالی لایتداخل ولا یمتزج ولایتصل ولاینفصل. ص ۶۱

۵۱

ص ۳۰ س ۲ ابلیس : هرچه ترا ازراه خدای تعالی باز دارد ابلیس است باز ماندن ودر اِغوا افتادن توکل تو وهمه حرمان تو واعتقاد تو براین که کسی نیافت و نرسیداین‌همه ابلیس‌تواست. وآلت‌ابلیس که قاضی‌عنایت کرد عین‌شخصی ومشخصی خدای تعالی اورا رانده است. بااین مطرودی و مردودی است بااین همه طرد ولعنت روی ازو نگردانیده و اگر وقتی این صورت نموده است بگوشهٔ چشم همان سو

نگران است . ودیگر عاشق‌را در رضای معشوق وتجلی بر آن صفت نظاره کرده است و بر آمدن او ونمودن صورت قهر وعزت وجلالی و جمالی دارد نظارهٔ دیگر است در صورت خزانهٔ خیال خود در آن متجلیه میدان تصور کن جوانی امردی خوب صورت یکی کمر بسته وجعد در میان یك کرده وآستینها بالا کشیده ونیزه بدست گرفته براسبی اشهبی سوار قصد سینه کرده چه جمال است آنجا کدام نظاره است اگر دیده باشی یا درخیال آورده باشی دانی که من چه میگویم آن بدبخت درجلال وقهر اورا گرفتاری یافت بی‌آن گرفتار سوختن و لعنت اختیار کرد برسر و دیده گرفت اگرچه تنگ می‌آید می گرید و می‌نالد می‌رازد و اما اسیر دربند است چه کند ! گرفتار بدبختی ملعونی ومردودی دور افتاده ازهمه مرادها بازمانده باین همه همتای اوساخته . ص ٦۳

۵۲

ص **۳۰** س **۳ لعنت** : لعنت‌خدای تعالی غذای او آمد چون غذای اوقهر است اومقهور است ولعنت وبعد ، عین‌قهراند هر آینه ماهی ازدریا قوت خورد وقهری‌ازقهر غذا یابد سمندر از آتش غذا گیرد اینجا سخن مشکل است فعلی هذا عذاب نماند آری نماند اگر یار با یار پیوندد . ص ٦٤

۵۳

ص **۳۰** س **۳ فبعزتك لاُغوینهم** : سه معنی دارد یا بای قسم است ویا بای سبب ویا بای مصاحبت است ... عزت وجلالت پرده دارم وجلالت توحجاب همه‌آید طاعت است ومعصیت است ودر طاعت تجلی جمال اوست ودر معصیت فیض‌قهر اوست بندگان را درمعصیت اندازم بفیض قهرتو ایشان‌را عفو کنم ... عزت اورا سبب داشت

برای اغواء بندگان ... اگر بای قسم باشد خود ظاهر است میگوید سوگند بعزت تو که همه‌را از تو بدور برم وغیرت عشق این تقاضا کرد که جز معشوق را بشهودی و بوجودی ندیده واگر او هم رود عاشق نماند این سوگند واین اغواء دلیل براین کرد که آن بدبخت عاشق سوختهٔ دردمند فراق زده وزراه افتاده با همه طرد و خذلان ساخته است ... واگر بای مصاحبت اعتبار کنم یعنی بندگان ترا باین همه قربتی که با ایشانست و ایشان را باتو هم باین مصاحبت ایشان‌را از تو بدور دارم وقت را مشوش کنم ذوق‌را ازایشان برم برخوردار از کوی تو نخواهندشد. ص ٦٥-٦٦

٥٤

ص ۳۰ س ۳ **چه‌گویی** : شاهدربوبیت عبارت هماز رد وقبول وازحسن وقبح مصلحت این وسبب این‌ربوبیت همین است ... این‌قدر بباید دانست که اینجا ملازمت کلی نیست اگر خوبروی راخال نبود ، وبر رخ نقصانی هم باشد واگرخال‌را علاحده تصور کنی آنگاه چه میگویی ؟ درنظر چگونه نماید گویی نقطهٔ سیاهی که جز مظلم وموحش نبود اما دراجتماع ایشان مزید حسن باشد وتجربه هم بدین‌است اما تحقیق سخن این است که ابلیس همه تلبیس است کاری است که در میان رود دل داند ومن دانم ودل که کدام گنجینه است که این‌جا مکمون‌است . ص ٦٦

٥٥

ص ۳۰ س ۷ **جملهٔ افعال واقوال** : علم بکلیات احوال مرید لابدیست اما جزئیات درحد انحصار داخل نیست . ص ٦٧

٥٦

ص ۳۰ س ۱۱ **همه پیرانرا تمنای‌ارادت مریدانست** : سه احتمال‌دارد یکی

هر پیری که هست تمنا برذوق اعادت و ابتدایی طلب را اگر وقتی روی طلب دیده باشی بدانی ازعاشقان مجاز پرسی که آغاز عشق عاشق را چه ذوق واز منتهی پرسی که اگر وقتی انتظاری و اندوهی و دردی بسر برده است که این حالت پیران که مریدان را تمنا برند. معنی دگر چون این‌چنین آمد که مرید آینهٔ پیرشد بحسب هرآیینه آن یك‌رو جمال دیگر می‌نماید واین پیر مریدان خواهد و مسترشدان بسیار طلبد تاتنوع مرا با وتکثر تجلیات پیش آمد دیگر هر پیری که هست آرزو دارد زمان وزمان استیناف کار شود وزمانی هجران کشد ساعتی بدولت وصلت رسد علی‌هذا تردد واختلاف ذوقی دارد عاشقان گفته‌اند :

هجران خواهم صنما وصل نخواهم

من تجربه کرده‌ام که هجران خوشتر

زیرا چه وصلی که بعد ازفراق باشد لذتش بکمال بود و فراقی که بعد از وصال‌شود درد بر درد افزاید اندوه و احتراق را نهایت نباشد و هردو صفت لازمهٔ حال خود طلبد. ص ٦٨

۵۷

ص ۳۱ س ۲ پیر پرستی باشد : دراین مرتبه بنهاد که درآیینهٔ جان او خدا را بیند پیرپرستی ضرورت آمد. زنار بندی لابد گلو گیر شود. ای‌عزیز اینجا پای بندی گرانی‌است جهانی‌این‌جا اسیرمانده است امابجان وسر توابن پیش‌آید. ص ٦٨

۵۸

ص ۳۱ س۴ از پیرمعصومی‌وطاعت‌نجوید : فهم‌مردم براین‌است که پیرآن کسی‌بود حرکتی ازحرکات ناشایسته ازو دروجود نیاید ؛ اوهمه شب وروزمستغرق

بکار خدای تعالی بود: نماز و روزه و تلاوتی و کلام وعلمی. و اگر براین صفت مردمان احساس نکنندش چیزی درستی در دلهای آن محروم ماندگان بگدازد، و برآن از دولت ارشاد او محروم شود قاضی برای آن مقدم میگوید که نخواهم از پیر عصمت طلبی که پیر غرق دریای الوهیت است هم اورا بخود گرفته وهو تعالی یفعل الخیر والشر فلعله ینظرمن الشیخ شیأً مما لیس الی هذا الامر، پس ترا نشاید که بدین نظر گمان کنی وخیال بدبری ... بر پیر خودرا مقابله مکن و اورا در پلهٔ خود او صورتی دیگر پذیرفته و تو از متصوری دیگر. مولانا محی‌الدین بن عربی حکایتی در رسالهٔ آداب پیر ومرید آورده مرا خوش نمی‌آید که این حکایت آرم... خضر علیه‌السلام کودکی را گرفت و کشت؛ کشتن قبیح است در جملهٔ ادیان: خضر (ع) را اطاعت رب بود که او مأمور بدین گشته بود هم براین عارف دیگر را قیاس کن چنین کاری از وی برآید از کبیره بکبیره تفاوتی نیست ... پیر الٓهی شده است وتو بشر، وتا تو بشری این بشری‌را با الٓهی قیاس مبر. ص ۶۹-۷۰

۵۹

ص ۳۱ س ۶ **گوشت وپوست**: ازگوشت پیر را این نظر مکن از گوشتی وپوستی ولحمی وعظمی ودمی است، او مالامال بنور احدیّت است:

من رفته‌ام ز خویش درون و برون نه‌ام
از من مرا طلب تو مکن من کنون نه‌ام
چون لحم ودم شداست مرا عشق توبدانك
من‌مغز واستخوان‌ود گرپوست وخون‌نه‌ام
بادوست‌چون یکی‌شدم‌چیست‌وصل‌وهجر
هستم همانچه بودم زآن کم فرو نه‌ام

کس پرسد از محمّد چونی چگونه‌ای

بیچُون چگونه گوید چونم چگونه‌ام

ص ۶۹-۷۰

۶۰

ص ۳۲ س ۴ **نحن نقص عليك** : تجربه وتفکر حکایت گفتن برپیر ضرورت باشد زیرا چه خداوند بر رسول (ع) قصه می کرد او تعالی بجای پیر است و رسول بجای مرید . او تعالی مطلع براسرار ضمایر وهرچه رسول‌الله رامشکلی پیش آمد ... قصه برمناسب حال آن می کرد حل مشکل او میشد . ص ۷۲

۶۱

ص ۳۳ س ۳ **تخلقوا باخلاق‌الشیخ** : چنان که مرید درپیر خدای‌را می‌دید این‌جا سزد که مرید پیررا سجود آرد بدین‌معنی اورا عین خدا دید ومقصود خودرا بعیان در وی افتاد این‌جا حرف باز گونه نویسند وبسطر باز گو نه‌خوانند :

ابد این‌جا ازل بینی ازل این‌جا ابد یابی

بیابی جمله را باقی نه‌بینی هیچ را فانی

قاضی عبارت تخلقوا باخلاق‌الله را تخلقوا باخلاق الشیخ می‌آرد چنانکه کسی این نایب مناب او دانسته است . ص ۷۳

۶۲

ص ۳۵ س ۱ **ام‌اصلی** : در علم نفسی اواست یا آنکه در لوح مرقوم است خواستهٔ او نبود که اویس اورا بیند . این‌سخن باسخن‌علمای نا بالغ تفاوتی‌ندارد . در ام‌الکتاب خواست که‌اویس‌رسول ـ علیه‌السلام ـ رانبیند. ام صوری‌است سبب‌بازداشت

او شده خواجه ابومحمد فضل فارمدی در مجالس خود نویسد: اویس رضی‌الله عنه هرچندابتلا واشتیاق برحسب فوران‌شوق ومحبت‌خود داشت با رسول ـعلیه‌السلام ـ اما رعایت رضای اورا که او حفظ حقوق مادر را فریضه داشت و ایمان خود هرچند محب را فراق محبوب سخت‌ترین بلاهاست اما رضای محبوب را خواست اختیار کند. پارسایی گوید:

اگر مراد توای دوست نامرادی ماست

مرادخویش‌من‌ازتودگر نخواهم‌خواست

اريد وصاله ويريد هجری فأترُكُ ما أريد لما يريد. ص ۷۷

۶۳

ص ۴۱ س ۸ نفخت فیه من‌روحی: فیض او همه صفت او دارد اینجا اگر توحید گویی درست است بلکه وحدت هم ازآن او. فرشتگان را سجدهٔ او فرمود یعنی اثر فیض من است سجدهٔ او سجده بمن است و هر که اورا سجده می کند آن سجده با اثر وفیض اوست... تسویه کرد بعد ازآن نفخ کرد و بعد ازآن سجده فرمود.. عجب عیسی علیه‌السلام صورت را نفخ کرد حیات خدای‌تعالی هم‌صورت از گل ساخت و اورا نفخ حیات داد. بین النفخین بسی نازکی بیان کردن آن سبک طبعان راگران نماید بجواب این خاکساران که خودرا ملوث کنند. ص ۸۶

۶۴

ص ۴۱ س ۱۱ دوزخ: خدا را دو دوزخ است دوزخ در دنیا هر که بهوا و پریشانی مبتلا است در دوزخ افتاده است وهمین دوزخ نقد فردا هم‌برین عذاب‌باشد مواجب دوزخ آخرت باشد همین وجدان الم که تن‌را می‌شود وتمام و کمال هم‌ازین

روی مسکین دوزخی درستی است . ص ۸۷

۶۵

ص ۴۲ س ۷ **شفاعت** : عکس آفتاب بر آب صاف افتد و عکس عکس بر جداری که محاذی او است چون محمد مثال آب و متابعان محاذی همچو دیوار نخست محاذی او مقام شفاعت یافتند ، آری هر کرا پرتوی از آن نور شد قسمتی از شفاعت بدو رسید ص ۸۷

۶۶

ص ۴۳ س ۱۰ **اگر وجود او نبودی** : خداوند آن ذات شریف را صفتی بخشید هرچند که آن صورت او از جهان انتقال کرد معنی او علی حاله ماند آن قومی که نسبت بذات او دارند در صفات و نور وجلال این معنی بدان صورت متعلق شد پس رسول ـ علیه السلام ـ معنی در دنیا باقی است وبقای او سبب قوام دنیا است تا اولیاء خدا باشند انصرام دنیا شدنی نیست . ص ۹۰

۶۷

ص ۴۴ س ۷ **درجهٔ شهیدان** : یعنی آن درجه دارند ایشان شاهد او مشهود یا او شاهد ایشان مشهود . ص ۹۲

۶۸

ص ۴۴ س ۷ **أحیاء** : ... آن نوری که بامحمد دادند آن نور باز نگردانند هم در دنیا داشتند اما بصورتی بهیأتی منتقل می‌شود . ص ۹۲

۶۹

ص ۴۵ س ۵ **ولایت بهتر از نبوتست** : پس فضل ولایت بر نبوت باشد که

انبیا (ع) غبطه می‌برند که در مقام محمد (ع) اند می گوید هرچه قاضی در ولایت بیان‌فرموده بعینه درنقطه ولایت رسالت موجود تا اینهمه‌را بکاری اختیار کرده‌اند... پیشروان محمد (ع) با محمد (ع) باشند هرآینه ... با وی ایشان همه درون شوند... هرچه درآن مجلس است از نصیبه خالی نباشد ازین‌جا تفضیل ایشان برسل و انبیا نیاید غبطهٔ ایشان بحقیقت از رسول (ع) باشد... اولیا را با انبیا چه تسویه می‌شود. تحقیق است اول ولایت بکمال شود بعد از آن بدایت نبوت باشد. ص ۹۳-۹٤

۷۰

ص ۴۸ س ۲ دارالسلام: بحسب فهم‌صوفیان دارالله عبارت ازشهود وتنوعات تجلیات و اسرار صفات وذات او. ۹۸

۷۱

ص ۵۱ س ۱۰ موت: وجود وهمی با وهم میبرد و وجود حقیقت بتحقیق توحد حویش نبوت میباید... روزگار آمد که همه هویت سالك عبادت و طاعت شد. ص ۱۰۳-۱۰٤

۷۲

ص ۵۷ س ٦ خود شناس ... نباشد: انسانیت واحدیت مرتبهٔذات او گویند وحدت مرتبهٔ صفات و احدیت مرتبهٔ اسماء؛ و احدیت در عالم لاهوت استعمال کنند و وحدت‌را درعالم جبروت و واحدیت‌را درعالم‌ملکوت پس‌احدیت، مطلق ووحدت، اجمال و احدیت تفصیل. احدیت چون ذات آمد صرف وحدت اوست عالم اجمال، و احدیت عالم تفصیل. چون محمد (ع) وآن شناسنده یك نفس‌اند خود رانشناخت محمد را (ع) نشناخت. ص ۱۱۳

۷۳

ص ۵۸ س ۱۱ نفس محمدرا آینه سازد : قاضی ... بر ریاضت ومجاهده دل خویش را آینه کرده باشد ؛ در آینهٔ دل خود محمد (ع) را بینند و در آینهٔ دل محمد (ع) خدای تعالی را بینند ، و چون در مظهر محمد (ع) رحمة للعالمین است پس مظهر محمد (ع) بصورت رحمت تجلی کنند . ص ۱۱۵

۷٤

ص ٦۱ س ۱و۲ ملك، ملکوت، جبروت : ملك عبارت از عالم شهادت است این را ناسوت هم گویند یعنی ظاهری که تو میبینی اشیای وجود است و کائنات که هستند ؛ ملکوت باطن آن ملك است بدانچه این‌ملك بدان قایم است که‌آن ملکوت است ؛ این ازعالم علواست باآن اسفل ربط داده‌اند که این بدان مانده است . جبروت آنچه‌هرسه بجمع آیدهرسه‌را یك‌جاجمع کنند جبروت‌نام‌نهند . لاهوت‌خلاصه‌الطف لطائف ازعالم‌الٓـهی‌والوهیت ... پوست‌جوز مثال‌ملك‌مغزی که درون‌دارد اوهم‌پوستی است .. وآن جوزباتمام‌خویش پوست‌ومغز ومغز مغزعبارت ازجبروت‌است. ص۱۱۹

۷۵

ص ٦۲ س ٦ أنا الحق : سالك نماند همه خدای تعالی ماند ...

چشمی دارم همه پر از صورت دوست
بادیده‌مراخوش‌است‌چون‌دوست‌دروست
ازدیده ودوست فرق کردن نه نکوست
یا اوست بجای‌دیده یادیده خود اوست

امثال گفتار بایزید وجنید وحسین ـرضی‌الله عنهم‌ـ بیانی دیگر کنند یعنی عکس

انوار لاهوت بر آینهٔ دل متجلی گشت ؛ آن را در خود شاهد یافت و پس غلبهٔ شوق و شهود او در خور این کلمه بزبانش رود یا سبحانی یا انا الحق و لیس فی الجبة سوی‌الله . ص ۱۲۱ـ۱۲۲

۷۶

ص ۶۵ س ۵ شرح صدره : دو احتمال میبرد ، غسل درآن علایق عبارت از شرح صدراست ؛ دوم بعد تهذیب اخلاق وتصفیهٔ دین ، دولت‌دست دهد که شرح صدر او کنند دل اورا گشاده کنند آنچنان انوار الوهیت درآن بگنجد این دل را عرش الرحمن نامند· ص ۱۲۸

۷۷

ص ۶۷ س ۱۳ خدا مؤمن : بدین‌معنی که بینندە ، أمن‌دهنده وقرار بخشنده است وتجلیات و کشوفات رساننده . ص ۱۳۲

۷۸

ص ۶۸ س ۸ بندهٔ خداباشی : بنده حقیقت این است که دل در پس اوست وخواهانِ اوست و بهمه همت خویش جویان اوست بطوع و رغبت ، این بندگی‌است چون خداپرستی اختیار کرده با خداپرستی هواپرستی جمع نشود :

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست

یا رضای دوست باید یاهوای خویشتن ص ۱۳۳

۷۹

ص ۶۸ س ۱۲ بت‌پرستی : بدو معنی است یکی جلی و یکی خفی همانکه هنود و کفار بتان را میپرستند ... ازاین اجتناب کند وبیگانگی خدای تعالی آرد ...

ابن شرك جلی این ایمان جلی ... بت‌پرستی خفی هوا پرستی است خود بینی است وخود وهمی وخیالی است ؛ این وهم وخیال را نهایتی نیست . ص ۱۳٤

۸۰

ص ۷۳ س ۳ عین الیقین : شریعت عبارت از گفت انسان کامل است طریقت عبارت از کردن انسان کامل است ، وحقیقت عبارت ازدیدن انسان کامل است ، وحق الحقیقت عبارت از آن بود که انسان کامل است ، وحق الحق ازبود بود است . ص۱۳۷

۸۱

ص ۷٦ س ۱۲ نور محمد ازمیان برداشته شود : این وهم دوبی از میان خاست و نور محمد بنور رب‌العالمین یك صورت نموده ، یك معنی داشته اما نصیب تو همان است این‌جا ذوق تو هم دروست ؛ از من این سخن یاد داری شور صوفیان ونعره وشور ایشان بی‌تابی وبیخودی شدن‌همه درمقام دوبی‌است . این‌همه وهم‌بازی وخیال سازی است ؛ واین ندانی که از کسی رفت و برود درین جهان و در آنجهان ، واین رفتنی نیست ؛ انیّت باقی و اثنینیت ثابت ؛ دوزخ وبهشت وحساب وصراط ثابت آمنا و صدقنا . ص ۱٤٤

۸۲

ص ۸۳ س ۳ جهت برخیزد : فهم چیزی اعتماد واعتقاد ابن برچیزی بدلیل وحجت‌بود معقول ومنقول ، منصوص ومحسوس ، این‌جا عین‌عیان شد حجب برخاست دیگر کسی‌را بروی حاجت حجت نماند . او هرچه کند بالهام کند . حجت‌برخاست، احتیاج بوضع نبی و شرع او نباشد . خود میرود پای خود میرود راست ، محتاج بر پیری وآشنایی نیست . ص ۱۵۱

۸۳

ص ۸۳ س ۵ پنج ... دریابد : صباح ومسا . . . وجود اعتباریست و بحقیقت لاصباح ولامسا آنکه حسین منصور میگوید :

و قدّم إماماً کنت انت امامه

و صلّ صلاة الفجر فی اول العصر ص ۱۵۱

۸٤

ص ۸۹ س ۱ جماعت هشت‌گانه : یکی ازآن فقرااند . . و المساکین اگر از سکون است عبارت ازاین باشد که اورا با خدای تعالی سکونی و قراری شده است . ص ۱۵۹

۸۵

ص ۹۱ س ۱۳ نذرت للرحمن صوماً : صوم عزیمت او در نیت او بدین نذر باشد که از همه اعراض کرده است وتوجه او بخدای تعالی آورده . ص ۱۶۵

۸٦

ص ۹۲ س ۴ گاهی صایم باش : قاضی اختلاف احوال تنوعات تجلیات را مقصود کاری فرماید . در افطار ، تجلی و کشفی ، سکری و جمالی نظاره است ! ودر صوم تنزیهی وتقدیسی است وترك هرچه نه بر وصف ذات‌او باشد پس هردو لابدی‌است اگرچه افطار باشد . . . همراه یکی در راحت و خرمی وخوضی . . . دردی و سوزی نصیبه‌ای نیست هردو بجمع باید . ص ۱۶٦

۸۷

ص ۹۳ س ۱۳ راه خدا دردل است : هرچه پیغامبر (ع) کرد وهرچه خدا

فرمود همه برای تصفیهٔ دل است : در صوم و صلوة و زکوة و حج ، و تصفیهٔ دل بیان هریکی . ص ۱۶۸

۸۸

ص ۹۶ س ۱۱ عشق پیش ازمن بمنزل میشود : چون عشق عبارت از ذات واجب الوجود باشد بعنایت ایشان هر آینه کارها همه ازوست ؛ و اول همه ازوی رسد لابدی هرقدمی که مینهی اول قدم اوست بعده قدم تو . ص ۱۷۶

۸۹

ص ۹۷ س ۲ ترک خود بکند :

ابجد عشقت چو بیاموختم — پیرهن محنت و غم دوختم
حاصل عشقش سه سخن بیش نیست — سوختم و سوختم وسوختم ص۱۷۶

۹۰

ص ۹۸ س ۷ وجود عاشق از عشق : ممکن از واجب الوجود پیدا است ؛ و همچنین حیات وممات همه بدوست . ص ۱۷۹

۹۱

ص ۱۰۱ س ۵ از وصال اورا شادی آید : شادی و غم وصال و فراق باتفاق اهل وداد اعتباریات است التوحید قطع الاضافات چون اعتبارات برخیزد شادی و غم چه معنی دارد فراق و وصال چه صورت نماید ۰ ص ۱۸۲

۹۲

ص ۱۰۱ س ۱۲ عشقی کبیر : چه معلول بعلتی نیست ابتدایی و انتهایی ندارد ازلاً وابداً وسرمداً آن عشق مستقیم است :

عشق که نه عشق جاودانی است — بازیچهٔ شهوت جوانی است

۹۳

ص ۱۰۱ س ۱۳ عشق صغیر : معلول و ضعیف که بنده با خدا دارد ؛ سودایی وهوایی و هوسی میبرد راه کاری یابد یا نیابد برسند ، می‌طلبند و یا نمی‌طلبند یا چگونه وچون و دیگران که می‌طلبند براین که او تعالی القای طلب دردل کرده است . فعلی‌هذا این صغیر مرتبط هم بدان کبیر است ؛ هم ازو آمده است اما عالمی بعالمی واز صورتی بصورتی . ص ۱۸۳

۹٤

ص ۱۰۲ س ۱ عشق میانه :

چشمی دارم همه پر از صورت دوست

با دیده مرا خوش است چون دوست دروست

از دیده و دوست فرق کردن نه نکوست

یا اوست بجای دیده یا دیده هموست

این رباعی اشارتی بعشق اوسط می کند . ای‌عزیز بسیار روندگان را این‌عشق وسط دربند داشته است ؛ نخواسته است که کسی قدمی بیشتر نهند . اینجا مجتمع سه چهار چیزاست : نفس حظی‌تمام میگیرد ، دل‌ذوقی بکمال می‌ستاند ، روح شربی بحسب وی میکند ، سرّ گم گشته می‌باشد ، خفی‌روی در پنهانی کشیده است . سبب این مجتمع هر که هست اینجا گرفتار مانده است . چگویم شیخ روزبهان و احمد غزالی وقاضی همدانی ما درگرداب که لابد منه ولا سبیل‌الیه گم گشته‌اند . . . چون آفتاب در پردهٔ سحاب میباشد یا گاه غروب اواست ناظره را حظی و لذتی هست که تواند دید براین مثال میگوید که اورا پردهٔ صفات بینند از ذات او قسمی وحظی

نتوان گرفت . آن همه هلاکت است . پس اینکه درپردهٔ سحاب آفتاب را بیند این مثال را قاضی عشق میانه نهاده است . حقیقی منزهی از کون و مکان و صور واشکال درپردهٔ صور نماید . ص ۱۸۳-۱۸٤

۹۵

ص ۱۰۲ س ٦ سبعین الف حجاب : مراد ازاین کثرت است ؛ اگر ظهور ذات‌شود جز آن ذات حجابی نماند . ص ۱۸۵

۹٦

ص ۱۰۳ س ۱۰ حجاب من یاقوتة بیضاء : حجابی‌لطیفی نازکی تنگی‌صافی شفافی که آن محتجب را از دیدار او مانع نیاید بلکه ورای آن زیباتر ولطیفتر و خوشتر نماید . ص ۱۸٦

۹۷

ص ۱۰۳ س ۱۲ جبریل : مخلوق از نور بسیط ، نور بسیط را تصویر کردند جبریل ساختند ؛ پس جبریل با محمد چه نسبت که حجاب او دیگر باشد حجاب این دیگر . ص ۱۸۷

۹۸

ص ۱۰۴ س ۵ رب ارنی انظر الیك : موسی مشاهده در ورای حجب نبود اطلاع برتشکل و تمثل خود نه ، موسی هنوز در کناره‌ای بوادیی ... در پردهٔ درختی خدای را نظاره خواهد . ص ۱۸۷

۹۹

ص ۱۷ س ۱۰ حبب الی من دنیاکم ثلاثة : هرسه را محمد (ع) بیك نظری

بیند و میگوید : چو نظر من برغیب الغیب است ، از این شواهد بفراغم ؛ او مرا در قید بمصلحتی میدارد . نمیگوید : أحببت ، حُبّبَ ، میگوید : من دوست نمیدارم اما دوست گردانیده‌اند . ص ۱۹۲

۱۰۰

ص ۱۱۱ س ۸ **علیکم بدین العجائز** : باحتمال چند معنی است . یعنی دلیل و برهانی مطلع مکن ، هرچه از محققی وعارفی بشنوی دل هم‌بدان بنه ، هم برآن قرار گیر ، و هم برآن متوجه باش . دیگر عجائز را مسکنت و بیچارگی و احتیاج و درماندگی ملازم حال‌ایشان است باهمه تحقیقی که تراست آن مسکنت بیچارگی را چنانکه عجایز دارند ملازم دان . دیگر عبارت است از فرط حاجت خصوصاً زال بیوه که احتیاج ذاتی دارد تا آنکه اورا مال واسباب همه چیزی باشد بدین مثال‌مرد عاشق بهر مرتبهٔ عشق که رسد بهر مطلوبی که فائز شود اما عشق باوی باقی ماند و احتیاج از معشوق نخیزد . معنی دیگر عجائز را عادت باشد هماره درتعبد باشد : روزه دارند ، نمازی گذارند آنکه صوفیان گویند مثل بیوه زنی و زالی زنی که کارش جز نماز وروزه نیست . اکنون کار طالبی بجایی رسد که فارغ شود بنشینند تا آنکه مردمان گویند که اوعاشق نیست فارغ‌است ، او آشنا نیست بیگانه است ، واو خود بانتهای مقامات دوستی رسید . ص ۱۹۷

۱۰۱

ص ۱۱۱ س ۹ **أكثر اهل الجنة البله** : دو معنی احتمال دارد ؛ یکی آنکه قاضی درمتن گفت یعنی خداوند سبحانه را گذاشته بهشت اختیار کرده نه‌آنکه ابله و احمق باشد . معنی دیگر المُحدِقُ بالحقائق و المستغرق بالبوادی یری کالأبله ،

لایهتدی الی شیء ... و الجنة دارالقرار و الاطمینان فهذا الرجل فی هذل وهذیان فی روح و ریحان فلاجرم یکون ابله .« ص ۱۹۷

۱۰۲

ص ۱۱۴ س ۴ **أنا نقطة باء بسم‌الله** : آن وجودات عین آن وجود نه ، غیر آن وجودنه ؛ عین آن وجود نه چرا ؟ زیرا چه اومنزه از صورت وشکل پس او عین وجودات نباشد ؛ وجودات غیر او نباشد ، زیرا چه همان وجود است که بهمه صورت واشکال ظاهر شده است . ص ۲۰۰

۱۰۳

ص ۱۱۵ س ۱۲ **شاهد ومشهود** : همان سخن محی‌الدین بن اعرابی است که مطلقی ومقیدی میگوید . ص ۲۰۱

۱۰۴

ص ۱۱۵ س ۹ **در مذهب کفر** : دو احتمال دارد ؛ یکی کفری که اهل شرع گویند . . دوم کفر إثنینیة و أنیّة مراد باشد ، تا اثنینیّة نخیزد کفر باقی باشد . ص ۲۰۲

۱۰۵

ص ۱۱٦ س ۴ **کفر ایشان ازچیست** ؟ تحقیق شد که کفر ایشان باز ماندن ایشان ازخدا یکساعت باشد وایمان ایشان مشاهدهٔ حق بعین وعیان . ص ۲۰۲

۱۰٦

ص ۱۱۷ س ۲ **جز بچهره نورمحمد مدان** :

کلُّ الجمال غدا لِوَجهك مُجملاً　　　لکنّه فی العالمین مفصلا

اما این نور مطلق باشد اما صوَر و اعیان و اشکال مفصلا بهترین تفاصیل و زیباترین اشکال انور واجلی چهرهٔ محمد است . ص ۲۰۳

۱۰۷

ص ۱۱۷ س ۳ اول ماخلق الله نوری : اول ظهوری که نور الله شد بصورت محمد شد وازآن صورت بحکم فیضان بهر کسی قسمتی رسید ... او خلق‌الله گفته است بضرورت باشد که این متحدان وجود محمد را کفر و حجاب نامند چنانکه وجود ابلیس را ، لاحول ولا قوة الا بالله کجا افتادم ، این حجاب نورانی است آن حجاب ظلمانی ، نقیضین جمع نشوند اما از این‌رو که حجاب‌اند روندگان تسویه دهند . ص ۲۰۳

۱۰۸

ص ۱۱۷ س ۴ اگر دل گم نیستی : طالب درصفات باری که‌هریك ازدیگری بسوی ظاهر ضد ونقیض می‌نماید ، و جملهٔ وجودات محاط صفات اواند وصفات او محیط مثلا طاوس و طوطی وامثال این همه نسبت بلطف وجمال دارند ؛ مار و گژدم و شیر و گرگ نسبت بقهر دارند . جمیع اوصاف بدین دوصفت باز گردد ؛ جمال و جلال ، ولطف وقهر . ص ۲۰۳–۲۰٤

۱۰۹

ص ۱۱۷ س ۱۲ کافر را بجان بخری : اوتعالی‌را دوحجاب است : حجاب‌ذات وصفات و افعال هم‌درآن مندرج ، وحجاب ذات آنکه او در صفات ماند . محمد (ع) مُنشأ و مُنتزَع از صفات مُتشکل ومتمثِل بدان . ص ۲۰٤

۱۱۰

ص ۱۱۸ س ۹ بالای عرش : عرش یکی از مخلوقات است واو صفتی خاصهٔ

ذات است ؛ ازعرش بگذرند ورای عرش‌شوند ، نورسیاه بر کس تجلی کند . ص ۲۰۵

۱۱۱

ص ۱۱۹ س ۹ وحسین‌وار اناالحق نگوید : یعنی درخودآن ابرو وحسن وخد وخال و زلف بچشم خویش در خود دید . هرآینه انا الحق گوید زیرا چه خودرا با این یافت این سخن دو احتمال دارد : یکی آنکه متکلم مثالی در اثبات توحید و صفات آرد ؛ واین مثال ایشان است ... دوم هرعضوی که هست برجمالی و صفتی که هستند هم از فیض اوست . . . که بهمه دستها میگیرد ، اوست که بهمه پاها میرود . ص ۲۰۷

۱۱۲

ص ۱۱۹ س ۱۰ باش تا بایزید بسطامی : سبحانی ما اعظم شأنی اگر اینهم کلام را حکایت عن‌الله داری درست‌تر و تمامتر باشد . . . قاضی اناالحق و سبحانی را بدین معنی تطبیق داده است : سمعی و بصری که مرا است سمع وبصر اوست مرد عاقل این‌جا گوید : آن باصره ... قوهٔ ابصار دارد ، پرتو فیض اوست . وفیض او قایم بدو . محقق محقق ، وسایط از میان بر گیرد ، هم بدو اضافت کند . سبحان‌الله تا چه تصریح میکنم ! میترسم نباید‌آن تصریح من‌ترا مشکل شود و بدور اندازد . ص۲۰۷

۱۱۳

ص ۱۲۱ س ۴ خلق از ابلیس‌نام شنیده‌اند : ابلیس ابوالجن همه شیاطین ازو زادند ، پیشوا و سرور همه ، او پادشاهی میراند برتخته نشسته وجهانی را دعوت بسوی خود میکند . درپردهٔ قهر صورتی‌را مینماید که این بدبختان ازبدبختی‌هرگز باز نیابند بلکه مزیدتر خواهند . ص ۲۰۹

۱۱۴

ص ۱۲۱ س ۶ هرگز خد و خال ... بی زلف کمالی ندارد : ابلیس و محمد نیمی ربوبیت سیاه و نیمی سپید نهاند؛ چهرهٔ جمال ربوبیت معیوب و مطعون ساختی؛ و دیگر گویم نه آنچنین است که هرجا که سپیدی بر وسیاهی جمع شود جمال باشد جزدر چهرهٔ انسان مخصوص . ص ۲۱۰

۱۱۵

ص ۱۲۲ س ۴ جعل الظلمات و النور : هر دو از معدن ربوبیت رستهاند، واز روی خلقت تسویهاست بیشبهه، واز روی اعتبار تفرقه، واز سبب وجود کثرت غیرت تواین چنین بدانی : جهان همه تاریك، همه مظلماست، سیاه مکدرات در این چنین تاریکی در آنچنین اصطلامی نورمحمد با تشکلی وتمثلی که اورا خدا داده بود پیدا آمد. چون از این جهان پیدا آمد، چون همه ظلمت و کدورت بود هرآینه نقطه بررخسارش افتاد. ص ۲۱۱

۱۱۶

ص ۱۲۲ س ۱۲ ان الکفر والایمان ... حجابان : دربعضی نسخ فوق العرش است. ایمان و کفر نسبت بانکاری و اقراری دارند. انکار و اقرار درحجاب دویی باشد اما درمشاهده ومعاینهانکار واقرار رخت وجود خود بربستهاند یعنی یك حجاب عرش است وورای آن این دو بالاتر ازواند. معنی دوم : از عرش درگذری این دو حجاب باقی ماند، یکی این کفر و دوم ایمان. تو گویی : کفررا ماورای عرش چه نسبت؟ آری هم ازآنجا آمد. چون از آنجا آمده باشد، ورای عرش بود، کفر و ایمان از صفات او باشد: یکی از قهر، دوم از لطف، و هردو نسبت بصفات ذات دارند. آنجا

که اعتبار ذات وصفات او ، عرش چه وزن کند . ص ۲۱۱

۱۱۷

ص ۱۲۴ س ۸ اگر عشق حیلهٔ تمثل نداشتی : اینجا عشق بازی ولیکن نظارهٔ جمال مطلق است وعشق ، تعیین طریقه طلبد ، اگر بتمثلی لیلی ظهور نبودی مجنون عاشق نشدی . ص ۲۱٤

۱۱۸

ص ۱۳٦ س ۱۰ نور سیاه : ماه در اصل سیاه است ، اما فیض از ضیای آفتاب گیرد . ازو هم نوری نماید . همه بی این قوت اضلال ابلیس است . اگر این نصیبه نشدی ، او هیچ کس را اضلال کردن نتوانستی . هیچ چیزی درجهان لذتی وحسنی ندارد ، و جمالی و کمالی ندارد مگر فیض او . این تعین ، درجات اصطحاب این فیض میکند ... اینجا در خاطر تو شبهتی بگذرد که او شرّ چگونه پرورد ؟ ... ترا ومرا برین سرّ اطلاعی نیست وآنرا که هست زبانش ازاین گفتار کند است :

ای دل چو شراب معرفت کردی نوش　　لب برلب نه سرّ الٓهی مفروش
هر لحظه چو چشمه کوهی مخروش　　دریا باشی اگر نشینی خاموش

ص ۲۱٥

۱۱۹

ص ۱۳۸ س ۱ یحبهم ویحبونه ؛ محبت خاصه است بعدفنا مرد عاشق درعشق است . تاتوازخود نرفته‌ای وازجملهٔ حظوظ خویش نیست ونابود نگشته‌ای . بتحقیق دانی جمال هنوز ندیده‌ای . این گمان نبری که محبت ازعشق بالاتر است همین محبت است که در ابتدای محبت نام باقی است ؛ سپس آن عشق شد ، سپس فنا پذیرفت ومحبتی دیگر روی نمود که یحبهم ویحبونه اشارت بدان است . ص ۲۱۷

۱۲۰

ص ۱۲۹ س ۳ تمت : تمام عبادت ازدوچیز است یکی آنکه او نماند بصفتی دیگر متصف شد ؛ دوم او بکمال وتمام خود رسید . ص ۲۱۸

۱۲۱

ص ۱۳۰ س ۳ الفقیر هوالذی لایحتاج .. الی ربه : هرآینه ازخودنیست شده ، نیست شده را بارب احتیاج نباشد زیرا که با او یکی شده‌است . معنی دیگر... هیچ احتیاجی برب ندارد همه طلبها منقطع کرده باهمه درد و سوز ساخته بلکه عین درد وسوز شده است . ص ۲۲۱

۱۲۲

ص ۱۳۴ س ۱۰ سؤال کردن حرام باشد : دویی بیگانگی را اثبات کردن اینجا یك سخن بطریق تلویحی باشارتی بطریق انموذج میگویم : محمد ملکوت و جبروت ولاهوت همه باخود جمع دارد وحی با او آید ، هم از آن اوست که صورت اقتران نماید و سپس اورا بیگانه گرداند و خود او را شهود دید ، امری : ونهیی وحکمی وحکیمی وامثالی وغیری درمیان آید بحق آن‌خدای که ترا آفریده است زنهار زنهار زنهار دراین بیان درنیایی . ص ۲۲۷-۲۲۸

۱۲۳

ص ۱۳۶ س ۱۳ قطوفهادانیة : هرآینه یکی‌مجازی وحقیقی دارد ۰ محی الدین بن العربی مشاهده میشود یکی آنرا شرح دیدار میکنند وآنچه از الوان بهشت ، او حکایت کرده است او همه مجاز صفایی و ربطی میدهد ، تو میوه گویی وازآن میوه تسبیحی وتحمیدی و کاریکه تو کرده‌ای ؛ وساغرومی وجماعتی ازبهشت

حکایت کنی عبارت از اطمینان و آرامی و قراری . ص ۲۳۰

۱۲٤

ص ۱۴۱ س ۲ **گوش‌دار** : از تذکیر قاضی این معلوم شد بیک رابطه بر بسته‌اند اگر آن رابطه بدست هست بهرچه آدمی آرد بخدا رو می‌آرد و اگر آن رابطه بدست نیست «فهم یهیمون فی کل واد» . ص ۲۳۵

۱۲۵

ص ۱۴۱ س ٦ **ویسالونك عن‌الروح ... امر ربی** : شأن او چه گفت « انا أراد شیأ ان یقول له کن فیکون » روح آن کسی است که احیا کند یا خود همین کن عبارت از روح باشد یعنی «قوله : کن» روح با هر که متعلق شود آن چیز در حرکت ودر حس ودر عقل آید این را روح نامند . روح نامی از نامهای خدا است در مأثور است : روح اعظم‌را روح نامند فیض‌را روح نامند ؛ جبرئیل را روح نامند فرشته جز جبرئیل عظیم‌ترین فرشتگان است اورا روح نام است ودیگر تمثل فیض روح قدسی‌را روح خوانند با انسان روح حیوانیست روح نباتی‌است . ص ۲۳۷

۱۲٦

ص ۱۴۳ س ٦ **این‌لطیفه** : که بازدواج نفس و روح نتیجه شده است آن ملکوتی‌است وقالب ملکی ، ملك طاقت ملکوت ندارد که اگرملکوت را ملك نسبت بود زیرا چه ملکوت باطن ملك‌است هم‌بدو قایم‌است . ص ۲۳۹

۱۲۷

ص ۱۴۳ س ۸ **جبروتی** : عبارت از مجمع ملك و ملکوت و لاهوت است .

ص ۲۳۹

۱۲۸

ص ۱۴۶ س ۱ نفسهای سه‌گانه‌آمد : نفس عبارت از اوصاف ذمیمه است همین‌قلب اورا که بعبارت نفس خوانند و اوصاف ذمیمهٔ اونفس است این‌چون بحسب کدورت خویش درکارها موافق آن باشد هرآینه اماره نامند وآنکه از قسمت ذکا وصفا تصفیه گرفته است و از کدورت بشریت و قالب با او باقی اورا لوامه میگویند وآنکه از اوصاف ذمیمه و قید بشریت واز خطرهٔ وساوس رسته است اورا مطمئنه خوانند یعنی بحقیقت رسیده است وبدان قرار گرفته است و خطرات برایشان باوی مزاحمتی ندارد . ص ۲۴۲

۱۲۹

ص ۱۴۶ س ۱۳ عالم دوانگشت : میان این دوانگشت دوعالم است یك عالم قهر ویك عالم لطف وعالم جمال وجلال وعالم رد وقبول . دلها هم درین دو عالم است گاهی باشد برو تجلی جمال‌شود وگاهی باشد تجلی جلال شود گاهی صورت جمال درآینهٔ دل او پیدا آید لطفی روی نماید وگاهی باشد عین جلال نماید ظهور او مستترشد صورت قهر نمود پیدا آمد چون جمال ظاهر کرد جمال پردهٔ جلال کرد جلال را پردهٔ جمال کرد و قهر و لطف وخیر وشر طاعت و معصیت هم بدین یك گره بربندد . ص ۲۴۶

۱۳۰

ص ۱۴۸ س ۵ روح چیست : روح نفس ناطقه است مرتبط روح اعظم است و روح اعظم متوطن بفیض قدسی است و فیض قدسی کالجزء من الکل است حکما گویند . ومحی‌الدین ابن اعرابی مطلقی ومقیدی گوید . اما من‌میگویم روح مدبر و محرك آن قالب است مخلوقی از مخلوقات باری است و جملهٔ موجودات را قیام

بدوست تعالی اگر همه وسائط از میانه بر گیری هم بدو نسبت کنی می‌شاید؛ واگر مراتب گیری همه را بیان است قاضی میگوید که اگر از آنچه عبارت از روح روح است حکایت کنم غیرت الٓهی نمیگذارد «وایدناه بروح القدس» همین فیض قدسی است که منوط و مرتبط باصل خود است بیان او کما هوهو در فهم هرعقلی نیاید عیسی -علیه السلام- احیا واماتت کردی همین روح قدسی بود که اورا خداوند سبحانه احیا واماتت داده است. روح اعظم چون تجلی کند سالك رانفرقه نباشد ودر آن حالت لطیف که این تجلی رب است یاتجلی مخلوقی ازمخلوقات اوموجب اشتباه چیست شیء تجلی میکند جهت ندارد وخود دعوی الوهیت میکند انی أناالله میگوید و جمله وجودات را ساجد او می‌بینند، واو احیا واماتت میکند هرآینه مسکین را درخاطر جزاین نباشد که رب تعالی واو جز مخلوقی از مخلوقات خدا نیست عظیم غلطی است که سالك را پیش می‌آید پیر برای این روز میباید. قومی برایشان روح تجلی کرده واورا ایشان حق تعالی دانسته‌اند وهم براین مانده ترا درخاطر آیدچه‌باشد مخلوقی را جهتی و جمالی که بدان حضرت دارد و اورا سپیدی و روی ورخی نتوان گفت وصورتی که معتاد صورت آن نیست دعوی الوهیت و خدایی کند و مکونات ساجد باشند واو احیا واماتت کند اینجا اینقدر بباید دانست إنَّ متاع البیت یشبه رب البیت. هرچه از مقربان آنحضرت باشد همین گمان رود مثلا وزیر از پادشاه می‌آید تمام پادشاه باوی باشد: چتر باوی است، دار و گیر باوی است، عزل و نصب باوی هر که هرگز پادشا را ندیده باشد بداند که همین پادشاه است. ص ۲۴۵-۲۴۶

۱۳۱

ص ۱۵۰ س ۵و۶ الروح لایدخل تحت ذل کن : چو ارادت احیا صفتی قدیم بذات او باشد تعالی، و روح بحقیقت همانست که او صفت خدا است که با او یکی

می‌شود فعلی هذا داخل تحت ذلّ کُن نباشد اینجا بسیاران غلط کرده‌اند گمان برده‌اند که هرچه از ذل کن برون شد قدیم باشد، اگر وجودی غیر باری گفتند آنرا قدیم اعتقاد کردند غلطی فاحشی است گفتار وبیان، فهم نه کردند و آنکه‌قاضی باری می‌فرماید هم بر آن دو اعتبار که گفتم همانست اگر حکایت ازجمله ثانیه‌است غلط محض است. ص ۲۴۷–۲۴۸

۱۳۲

ص ۱۵۱ س ۴ ان‌الله خلق الارواح قبل‌الاجسام : شبه در خاطر گذرد که قاضی، بالا قدیمی و ازلی برای روح اثبات کرد اینجا خلاف این سخن آید. قاضی ازاین عنایت کرد آن و خلقت روح را عبارت از اظهار و عَرض آمد برصفت قدرت وارادت یعنی او بازل موجود بود، ظهور او عرضی است که برو طاری شد خلقت عبارت ازآنست اللّهم همین آمدن از قوت بفعل و از احتجاب بظهور نه‌آنکه این حدوث است آنرا که قدم و ازل اثبات کنی گویی اورا آمدنی و بودنی ظهوری و کتمی لاحول ولاقوة الابالله وآنکه الف الفسنة عبارت از کثرت وظهور است تو آن عنایت کردن ولیك بالا چون خلق گفته باشد این عنایت کردن زیادتی بود و بیتها: شهر ووطن ازنشان بیرونست مقصود آنکه وجود ما قدیم است باقی دیگر هم براین شده است. ص ۲۴۸–۲۴۹

۱۳۳

ص ۱۵۲ س ۵ خدا ازدوجهان بیرون‌است : یعنی‌اختلاط وامتزاج ونسبتی بشیء مایی ندارد. تعالی وتقدس اوهمه است واز همه جدا است. سخن مرتضی‌را هم براین ربط توان داد إنه مع کل شیء لابمقارنه وغیر کل شیء لابمزایلة. ص ۲۴۹

۱۳٤

ص ۱۵۴ س ۷ اللهم هذه نفسی : معنی این‌حدیث : ای‌بار خدای این نفس مرا تو تمام کرده‌ای یعنی اورا ازحس او برده‌ای مر گ او حیات او بنا بر آن است و بارادت وخواست تست اگر این نفس را هم در توفی بداری یعنی باز نگردانی بمیرانی پس گناهان اورا بپوش‌اورا بیامرز و إن ارسلتها یعنی اگرخواب بیدار کنی اورا نگاه‌داری بصفتی که تو بندگانی که پیغمبرانند عصمت کرده‌ای . ص ۲۵۱

۱۳۵

ص ۱۵۵ س ۱۱ دردایرهٔ باء بسم‌الله : قاضی سین‌را ازمیان ، چرا گذاشت؟ مگر از بی‌میم بدایتی و منتهایی میخواهد بیان کند این محقق است که مرتضی میفرماید کرم الله وجه : العلم نقطة کثّرها الجهل پس نقطه باشد همه علوم درو مندرج است اگر این نقطه مفهوم کسی گردد علم اولین و آخرین مکشوف او باشد . ص ۲۵۳

۱۳٦

ص ۱۵۵ س ۱۲ علم بالقلم : فرشته‌ایست ازفرشتگان مقرب وتمثلی است‌از تمثلات ارادت‌باری و آن‌فرشته صلوات‌الله‌علیه معلم‌ایشان اوست بارادت باری‌تعالی .. اگر آن فرشته معلم توشود تو نقطهٔ بای بسم‌الله‌را بدانی که چه معنی‌دارد . ص ۲۵۳

۱۳۷

ص ۱٦۳ س ۱۲ کنت نبیاً ... والطین : یعنی در عالم ازلی او من نبی بوده‌ام وآدم در ارادت او آبی و گلی پدیدآمد او درآن ازل نبی بود واین در ازل بین‌الماء و الطین چنین حدیث در صحیح بخاریست مولانا فخرالدین در بحرالانسان آورده است نقل ازصحیح بخاری کرده است خلقت انا وعلی من نور واحد قبل ان یخلق‌الله

آدم باربع الف سنة . فرکب الله ذلك النور فی صلب بنی آدم فلم نزل فی شیء واحد حتی افترقنا فی صلب عبدالمطّلب ففیّ النبوة وفیه الخلافة الکبری باجماع اهل دین لعلی محقق ومقرر است وخلافت صغری که محققان عبارت از امارت دنیا وی کنند مختلف است . ص ۲۶۱-۲۶۲

۱۳۸

ص ۱۶۵ س ۱۰ این چهارگانه : این عناصر اربعه را حکما هیولی گویند واین جهانرا صورت هیولی مراد گویند وقدیم خوانند و صورت را حادث اگر این طبایع سوی‌الله داری قدیم گویی غلطی فاحش باشد و اگر این طبایع را اقتضای ذاتش خوانی او خود بخود در پردهٔ طبایع خودرا اظهار کرده است براین بیان اگر چهارگان جلوه کنند حقیقت برتو جلوه کند چه باشد یعنی عروس عناصر حسنی با جمال و کمال که او دارد برتو در سرادقات طبایع جلوه کند چنانکه دیده‌ای شعبده گری پرده درمیان نهد روشنی آنجا کند وآن صوَر رابگرداند همان‌تصورات را بر چرخی نشانده میگرداند این پرده را طبایع تصور کن و چرخی که برآن نشانده میگردد آنرا صورت دان او افعالی وحرکتی که اومیکندآن نمود ازحقیقت است . ص ۲۶۳-۲۶٤

۱۳۹

ص ۱۷۳ س ۱ حروف سیاه : سنائی گوید :

عجب نبود که‌ازقرآن نصیبت نیست جزحرفی
که‌ازخورشید جز گرمی نبیندچشم نابینا
عروس‌حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد
که دارالملك ایمانرا مجرد بینداز غوغا .ص۲۷۱

۱۴۰

ص ۱۷۵ س ۵ سر احد است با احمد : سر احدیت حقیقت احداست چو آنرا بیان کنی وبا کسی گویی هر آینه فرد حقیقی را بصورتی وبیانی آری آنگاه گویی پس میم از اینجا بر آن زیادت شد احد با احمد همان حجاب شد چنانکه سنائی گفته است :

از احمد تا احد بسی نیست میمی بمیان، حجاب معنی است. ص ۲۷۴

۱۴۱

ص ۱۷۵ س ۱۱ حروف ابجد خوانند : این همه در یك حرف مندرج و مجمل‌اند . اگر آن حروف‌را بیکی یکی جداگانه کنم و یك صورت ترکیب سازم ابجد خوانند هیچ معنی نیست از روی لغت مگر الفی وبا و جیمی و دالی که یکی کرده‌اند چنانکه الف و لام ابجد خوانی همه بدانی و اورا فهم کردی همه در فهم تو آید . ص ۲۷۴

۱۴۲

ص ۱۷۹ س ۷ بر، عبودیت باشد : یعنی اینکه تو با خود ' خودی با تست عنایت از برّ کنند بحر غرق است ودر قعر او گم شدن است . ص۲۷۹

۱۴۳

ص۱۸۰ س ۹ وما ارسلناك الا رحمة للعالمین : مراد شخص واحد است عنایت بجمله پیغمبران برد از آنچه از روی نبوت هریکی باوی نسبتی‌دارد وباعتبار نسبت ارسال همه پیغمبران رحمتی از خدا است و بر بندگان دیگر هیچ پیغمبری نبوده است که نور محمد باوی نبوده است پس آدم الی ان یتم الامر بمحمد همین

محمد بوده است ازاینجا این سخن درست آید وما ارسلناك الارحمة للعالمین محمد راه یگانگی نماید محمد بخدا رساند محمد از دوزخ باز دارد ، محمد طعم ازبهشت درکام تودهد و شربتی‌از کأس وَ سَقاهُمْ رَبُهُمْ شَراباً طَهُوراً درکام توچکاند فعلی‌هذا ارسال اوجز رحمت عالمیان نباشد . ص ۲۷۹

۱۴۴

ص ۱۸۰ س ۱۰ **لولاك لماخلقت الکونین** : خلقت کون همه موجودات ، ذات محمد شد . اول مخلوق هموآمد چنانکه محی‌الدین ابن اعرابی میگوید که از اقتضای ذاتی او بود پس کون ازو است چنانکه یك دانه تخمی بکاری ، او برآید والله اعلم تا چند هزار تخم ازآن یك‌تخم زاید محمدرا همین میداق . ص ۲۷۹

۱۴۵

ص ۱۸۰ س ۱۲ **ازبهرخود محمدرا آفرید** : از بهر : چند احتمال دارد ازبهرمعنی برای‌نظاره ، ترا وبرای شهود وجود ، ترا دیگر ازهر طریقه علت وسبب اگر از بهر تونبودی کار نشدی و دیگر اگر ترا خواستی نبودی این وجودات را نمی‌آفریدم . ص ۲۷۹

۱۴۶

ص ۱۸۰ س ۱۳ **خلقتکم‌لاجلی** : کلمه جمع است ومراد واحد زیرا چه‌هیچ وجودی نیست که فیض وجود محمد باو نیست پس همه وجودات هم بفیض وجود محمد پس‌همه مونس وهمسر محمد باشند وهم بیك‌ذات محمد باز گردند . ص ۲۷۹

۱۴۷

ص ۱۸۱ س ۷ **جوهراصل** : اقتضای ذاتی او مصدر موجودات باشد آن

ارادت که وجودات از قوت بفعل رود یعنی ذات او اقتضا کرد و ذات او قابل ولایق آن باشد که از وی وجودی ظاهر گردد . حکیم میگوید : بغیر ارادت او صورت ظهور نمود ؛ و مرد مؤمن موحد گوید : اقتضا بود اما بارادت و اختیارات او بوجود آید . ص ۲۸۰

۱۴۸

ص ۱۸۴ س ۹ فی بطن امه : بطن عبارت از اصل وجود است که آن از همه باطن است بر کسی که ظاهر نیست ؛ پس هر که سعید بارادت او هم از آن بطن و کذلك الشقی . ص ۲۸۰

۱۴۹

ص ۱۸۶ س ۶ از نور محمد ایمان خیزد : و غرض این دارد که همان یك نور یکی را هدایت بخشید و دیگری را ضلالت . نسبت هدایت و ضلالت مجازی است . ص ۲۸۴

۱۵۰

ص ۱۸۷ س ۱ سفیدی هرگز بی‌سیاهی نشایستی : اگر بودی چه‌عیب آمدی وچه‌محال بودی محمد بی کفر ابلیس چرا نتواند بودن اگر همه جهان هدایت یافتی چه بدبودی ؟ ولی‌عجائب بودی آری جوهر بی عرض تصور نبود اگر نشایستی بمعنی که جمال و کمال او پیدا نبود تاضدرا باضدمتقابل نکنی موجد <کذا> آید . ص ۲۸۴

۱۵۱

ص ۱۸۷ س ۷ سعادت محمد بی‌شقاوت ابلیس نبود : از کجا پیدا آمد اگر همه سعادت بودی چه بد بودی اما اختلاف اسامی درمیان همین سخن درست

آمد و آنکه میگوید از اقتضای ذات قهری و لطفی آمده است چون اقتضای ذات کفتی اتحاد دادی بذات اختلاف نباشد و ندارم صفات هریکی از آن چاره نباشد. ص ۲۸۴ــ ۲۸۵

۱۵۲

ص۱۹۳ س ۴ کل مولود یولد علی الفطرة : بر آنچه مفطوراست مولود هم بر آن باشد سؤال مشکل‌تر شود اما اینجا سخنی میگویم آن چنانچه هست همچنان باشد وهم بر آن رود انبیا ورسل مبعوث براین ماند آنچه براین‌اند خلقت طاری شود بدعوت انبیا و ارشاد ایشان آن طاری مضمحل گردد مثلا یکی‌را دراصل خلقت سعید آفریده‌است وبواسطهٔ اصطحاب اشقیا نعت وصفت شقاوت برایشان افتاده‌است ؛ انبیا اورا ارشاد وتعلیم وتنبیه کنند آن وصفی که برو افتاده بود بدعوت ایشان ازوی دفع شود باصل سعادت خویش باز گردد . ابوبکر ــ رضی‌الله عنهــ دراصل خلقت مسعود است اصطحاب آباء و امهات واجناس خویش صورت ضلالی و شقاوتی می‌نمود و رسول‌الله ــعلیه السلامــ اورا تنبیه و ارشاد فرمود چو اصل خلقت همین سعادت بوده است تأملی وتفکری درمیان نبود هم بیک‌دعوت قبول کرد واسعد سعداء گشت . ص ۲۸۸

۱۵۳

ص ۱۹۶ س ۵ انما الاعمال بخواتیمها : آنرا که مختم بسعادت و یاشقاوت شود این سخن عوام خلق است آن قوم را سعادت و شقاوت قدم بیشتر نهاده‌اند کار ایشان به‌یگانگی رسیده است شقاوت و سعادت در دریای وحدت نیست و نابوداند معنی دیگر اعتبار نیست عمل را مگر مختم معنی دیگر بهرچه او ختم کرده است عمل بحسب آن ختم کرده است اگر او ختم بسعادتست هم از آن اوسعد واگر او

مختتم بشقاوت‌است اعمال اورا اعمال اشقیا خوانیم جمع بحسب افرادباشد . ص ۲۹۱

۱٥٤

ص ۲۰۱ س ۵ لی خمسة اسماء : یعنی حقیقت هردو باحد باز گردد گفتم میان احد واحمد تفاوتی نیست مگر میمی صوری که در میان افتاده است و چون اورا خواسته‌اند محمد را بادنیا تعلقی دهند قصه دراز شد محمد نامیدند ماحی محو کننده صورت ومعنی است سخن بسیار است اما کوتاه میکنم انا العاقب اوپس آینده است کار همه عاقبت بدو باز گردد اول هموبود آخر همواست شعر :

انی وان کنت ابن آدم صورة — فلی فیه معنی شاهد بأبوّتی

گفتابصورت ارچه‌زاولادآدمم — ازروی مرتبه بهمه حال برترم ص۲۹۶

۱٥٥

ص ۲۰۴ س ۴ مشرکون : در این اشارت میکند بدو شرك . شرك جلی وشرك خفی شرك جلی جزخدای پرستی ویا باخدای ، دیگری‌را پرستی شرك خفی مراتب‌اورا نهایت نیست تا آنجا رسد که هوهو باشد ومعهذا مردمطلع وعارف خالی از شرك . ص ۲۹۹

۱٥٦

ص ۲۱۵ س ۴ خودرا برتوجلوه دهد : یعنی‌تو ازخودی خود بدرشوی تا آنکه تو نمانی وجود جز دوچیز نیست یاممکن یا واجب چون ممکن مضمحل شد هرآینه واجب‌ماند ممکن بامکانه صورت فنا پذیرفت واجب چو برظهور واستقبال نمود همه او شد فقر تمام گشت ممکن از میان خاست امکان رخت دویی بربست پس وجود جز خدا را نه شد این درست آمد اذا تم‌الفقر هوالله چون فقر تمام شود

ورخت جز خدایی نماند . ص ۳۱۱-۳۱۲

۱۵۷

ص ۲۱۷ س ۱ لو أراد الله أن یغفر للعباد لماخلق ابلیس : مراد از مغفرت عباد این‌جا اطلاع براسرار وظفر بقربت باری‌باشد ابلیس‌را پیدا آورد تا ترویج هوا بردل ایشان کرد ایشان به‌هوا ازخدا محروم مانند وسخن‌حقیقت این‌است : اللّٰه‌تعالی هوایی مرکوز انسان کرده مرادات حواس را پیدا کرد و ابتلای حواس بدان ملذذات خود شد ایشان چنان مشغول شدند بلذت حواس که از خدا محروم ماندند که در می‌آید هم ازاین دریچه در می‌آید شکم راگرسنگی داده ولذت اوسیری ازطعام داد تشنگی داد و لذت او بخوردن آب داد اگر او خواستی که همه مکشوف و متجلی گردند حواس وگرفتاری حواس بلذائذ نکردی و لذائذ را پیدا و شاهد نه‌گردانیدی و ایشان را برآن قادر نکردی تا ابلیس برآن راه برایشان یابد . ص ۳۱۳-۳۱۴

۱۵۸

ص ۲۱۹ س ۶ هرگز نفس‌را نکشته‌ای بمخالفت : کشتن اوعبارت ازبرون آوردن او از هوای اوست و عظیم‌ترین هواها خودی خود و انیت است چون این دست دهد آنجا رسد . ص ۳۱۶

۱۵۹

ص ۲۲۰ س ۱۲ خدایرا دانسته‌اند ولیکن نشناخته‌اند : دانسته بقدر طاقت وفهم خویش نشناخته به‌کمال او چنانکه اوست . ص ۳۱۷

۱۶۰

ص ۲۲۱ س ۴ اورا بچه‌نام خوانند : درعالم‌الٓهی‌بهیچی ونابودی‌میخوانند

شیطان آنجا گم‌نام است بعد ازآن درعالم محمدی بیایی ابلیس نام‌نهی . ص ۳۱۸

۱٦۱

ص **۲۲۵** س **۷** **نصیب من‌ازو ردآمد** : التذاذ به محبوب به وصل نشد و بهجران شد این هجران بجای وصل آمد و فضل ازاین شد که وصل او انفصالی وانقطاعی دارد اما درو ابدیت چو ابدی باشد ولذت ابدی یابد هجران فاصل شود وبر وصلت ازاین‌جا درو ابلیس را اعتباری کردند وسوز اورا وزنی نهاده . ص ۳۲۲

۱٦۲

ص **۲۳۱** س **۲** **ووضعنا عنك‌وزرك** : این ذاب دویی ورفع او رفع دویی . ص ۳۲۹

۱٦۳

ص **۲۳۴** س **۳** **مافی‌الجنة احد سوی‌الله** : چو جز خدا را شبلی وجودی ندید و جمله وجودات را این جهانی وآن جهانی همه به‌فیض وجود موجود یافت بضرورت این سخن گفت ما فی الجنة أحد سوی‌اللهُ تعالی و کذلك الدنیا گفته‌اند انّ‌للهُ تعالی جنة لیس فیها حور ولاقصور عبارت هم ازاین بهشت است . ص ۳۳۲

۱٦٤

ص **۲۳۸** س **۱۰** **العشق عذاب‌الله الاکبر** : عذاب اکبر عشق خدا میدان زیرا که آتش برتن است وآتش اکبر عشق بردل چون عذاب در دل باشد بالاترین همه عذاب‌ها باشد وهر که بعذابی گرفتار است یحتمل که سلوتی‌شود وآنکه بعذاب عشق گرفتار شود قابل نجات نیست هیچ وقتی معشوق بمراد خود نیاید وهیچ گهی خودرا به‌انتهای مراد رسیده نه‌بینند و هیچ وقتی از وصال او سیر نگردد واگر خود

وهم افتد که معشوق با کسی دیگر سر و کاری دارد خود این بلاییست که گفتن نمی‌آید واگر زمانی فراق افتاد خودآن بلایی دیگر است ودر عین وصال وهم‌فراق هم می‌باشد چه گویم اندازهٔ گفتار نیست همان مسکینان دانند که بکدام بلا گرفتاراند جلال رومی علیه‌الرحمة جایی گفته است دیوانه نیکو می گوید:

هزار محنت و درد وبلا و نامش عشق
هزار رنجش جور و جفا و نامش یار ص ۳۳۶

۱۶۵

ص ۲۴۲ س ۵ یك‌لحظه بمن بدهید : یعنی این کامل است ذوقی نباشد و مرید را ذوقی باشد. ص ۳۴۰

۱۶۶

ص ۲۴۴ س ۶ بلانشان ولا دارد : حکایت گویند حسن بصری و ابراهیم ادهم و ذوالنون مصری رحمة‌الله علیهم بر رابعه بعیادت آمدند رابعه پرسید علاقه محبت چیست حسن گفت لیس بصادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه. رابعه گفت این‌سخن چیزی نیست‌نشان دویی می‌دهد. ذوالنّون گفت لیس بصادق فی‌دعواه من‌لم یشکرعلی ضرب مولاه، رابعه گفت نیکو سخنی‌است اما از دویی بیرون نیست سلطان ابراهیم گفت لیس بصادق فی‌دعواه من لم یتلذذ بضرب مولاه رابعه گفت نیکو - سخنی است اما ازدویی وقتی بیرون نیست گفتند ای خواهر تو چیزی بگو گفت لیس بصادق فی دعواه من له شعور فی ضرب مولاه هریکی حکایت از فنایی و بقایی کرد اما رابعه حکایت از فنا ونیستی کرد. ص ۳۴۲-۳۴۳

۱۶۷

ص ۲۶۱ س ۱۲ اذاصرت حراً فانت عبد : یعنی از بند هوا بدرشوی از آن

آزاد گردی بندهٔ خدا باشی دگرچون حراً اصل گردی درپای عبودیت توهیچ بندی نماند پس آنگه بنده باشی بدانی که اصل تو حریتی است عبودیت برتو طاری شده است پس حرف بنده وبندگی آنگاه شناخته باشی . ص ۳۶۱-۳۶۲

۱۶۸

ص **۲۶۷** س **۱۱ مجمل ... مفصل** : اگر این مجمل بر هیچ حاصل معلوم نشود عالم اجمال است وعالم تفصیل است عالم اجمال عبارت از ذاتی که همه وجودات درآن ذات بامکان موجوداند و تفصیل عبارت از جایی که آن ممکن از کمین امکان درصحرای وجود آمده است آنکه گفت که همه چیز را بوجود محمد اضافت کرده بود آن مجمل دو صفت دارد صفت رحمت و صفت قهر مرقهررا بنار نسبت کنند و رحمت را بنور ازنور محمد شد واز نار ابلیس چون باز گشت شود هردو بیك صفت باز آیند آب بست ژاله شد واز آن چیزی دیگر هم رسته است که آن ژاله نیست و چیزی زشتی و درشتی است آن ژاله وآن چیزی دیگر بآب پیوندند همان آب باشد . ص ۳۶۹

۱۶۹

ص **۲۶۸** س **۱۳ هشت صفت با تعدد چیست** : صفات که آنرا امهات الصفات وائمهٔ صفات گویند قاضی می گوید چو او یکی است آن هشت چیست فعلی هذا تعداد باشد و توحد اعتباری این ترا چنین نماید واما هشت با یکی است پس توحد حقیقی تعداد اعتباری است چنانکه در ریاضی گویند یکی در یکی همان یکی است . ص ۳۷۰

۱۷۰

ص **۲۷۱** س**۱۴ المؤمن مرآة المؤمن** : یك دیگر چگونه درست آید ایشان

گفته‌اند خدا خواست جمال خودرا بیند خودرا دیدن چز بدین صورت نباشد که آیینه سازند و آیینه را محاذی آرند عکس جمال خود خود بیند و آن عکس غیر خود نیست خداوند جمال خودرا خواست نظاره کند دل محمدرا آیینهٔ جمال خود ساخت عکس جمال خود دروی دید با سالك همین معامله‌است . ص ۳۷۳-۳۷۴

۱۷۱

ص ۲۸۴ س ۹ ماصحت الفتوة لأحد الا لأحمد و ابلیس : عبارت از آن است که خودرا ازمیان بدر کنی و دوست‌را بجای خودجا دهی اینجا قاضی فتوت‌را از جوانمردی عنایت می کند که از تو کسی را چیزی رسد مؤمنان را از محمد بخش توحید شد موحد آمدند و کافرانرا از ابلیس بت‌پرستی و این که تو کافرانرا و بت‌پرستی را عشق نامی این چیزی دیگر است زیرا چه عشق همه را نیست کند و یکی بجا دارد این سخن اتقیا وجملهٔ عاقلان است و همه عاشقان برین‌اند و کفر وبت‌پرستی‌وشرك باعشق چون‌جمع شود ! اما احمد علیه‌السلام اقبال، ابلیس‌ادبار . او گفت روبخدا آرید ؛ او گفت پشت بخدا دهید ؛ او گفت این‌سو که شما پشت‌داده‌اید خدا را توان دید و این بگفت آن‌سوی روآوردی خدا را توان دید اما یکی غلط ویکی برصواب . ص ۳۸۷-۳۸۸

۱۷۲

ص ۲۸۸ س ۱۴ درباطن مردباشد : آن نیز هم در باطن مرد باشد صفت بشریت توتمثل بکند بانواع مختلف که او دارد ودرنسبت بصورتی که مناسب اوست ظاهرمی گردد چنانکه سالك در واقعه ابتدای حال بیند که ماری قصد او کرده‌است یا بزغاله بیند ویا کژدمی بیند ویا ستوری بیند ویا دیکی بیند یا موری ویا سگی

بیند سگ‌را تعبیر کند ازشحِ مور را تعبیر بجمع‌مال ودیك وبزغاله‌را بافراط شهوت ستور را بحرص وخر وستور را بخوردن بسیار این تمثلات سالك‌را در پیش آید پیر تعبیر کند و دوای آن فرماید هر که با این اوصاف ازاین جهان رفت از گور همین تمثلات پیش آیند اورا بدرند وبخورند وبگیرند ۰ ص ۳۹۱ ۳۹۲

۱۷۳

ص **۲۸۹ س ۲ منکر ونکیر** : اما تحقیق سخن این است هر طاعتی که او کرده فرشته بصورت طاعت او می‌شود هرسیّئه‌ای که او کرده است فرشته برصورت سیّئهٔ او می‌شود دراین بیان جمع بین‌القولین می کند دراین هردو قول درست آید ما صورت منکر ونکیر گفته‌ایم بوعلی خلاف این میگوید قاضی عین‌القضات موافق او هم در نفس آن معنی است که آن فرشتگان صفات بشری‌اند نه‌اینکه منکر بمعنی معصیت ودیگر بمعنی طاعت این‌خلاف احادیث وعقیده و واقعه واجماع است لاخبر فیه ولادلیل علیه . ص ۳۹۲-۳۹۳

۱۷٤

ص **۲۹۰ س ۹ بهشت ودوزخ** : درباطن خودباید جستن واگربحسد و کینه و بغض گرفتاری در دوزخ و اگر علمی و وقاری و کرمی ولطفی در بهشتی و کذلك اعمال سیّئهٔ و صالح ، حکما جز این دوزخ و بهشتی نمی گویند فقیهان مردان دین واسلام این اعمال را نشان بهشت و دوزخ گویند صوفیان گویند خدا را دو دوزخ است و دو بهشت هر که دراین دنیا باوصاف ذمیمه موصوف است گرفتار در دوزخ دنیا است و هموست که فردا در دوزخ افتد وآنکه موصوف باوصاف حمیده است او در بهشت دنیا است هموست که در بهشت آخرت باشد گفتند دنیا نمونهٔ آخرت است . ص ۳۹۵

۱۷۵

ص ۲۹۴ س ۴ تمثل خشك : یعنی مجرد اراءت بود نه اینکه جبرئیل از صورت خود برصورت دحیه می آید ونه این بود که جبرئیل آن صورت دحیه‌صورت جبرئیل است . نه‌بود جز اراءت محمد رسول‌الله علیه‌السلام وصحابه رضی‌الله عنهم بر صورت دحیه واعرابی . دید این‌است مجرد ارادت وتمثل‌خشك نباشد . ص ۳۹۸

۱۷٦

ص ۳۲۷ س ۲ مرتدم :

کافر نشوی عشق خریدار تو نیست مرتد نشوی قلندری کار تو نیست

اکنون قاضی مسلمان مرتد میشود و جا بجا کافر هم می گردد مبارك بادا ما مسکینان مسلمان شویم ، ما متابع مشایخ وعلمای دینیم قاضی امثال قاضی چنانکه محی‌الدین ابن‌اعرابی‌ازدایره خارج شده‌اند اگرچه‌ازضابطه خارج‌نشده‌اند . ص٤٢٥

۱۷۷

ص ۳۳۳ س ۴ تا پیرپرست نشوی : خداپرست نیابی و پیرپرست چه معنی دارد یعنی هرچه می‌فرماید ترا بر آن می‌باید رفت او جز بخدا از خدا نمی گوید چندان پیرپرست باشی خدا پرست باشی و دیگر حق‌تعالی درمظهر پیر تجلی کرده است چنانکه‌آفتاب درآب اگر تومتوجه پیر و پیرپرست باشی عکس‌عکس چنانکه در دیوار محاذی می‌افتد اینجا سخنی دیگر هم می گویند برمذهبی که محی‌الدین اعرابی مقید ومطلق میگوید . ص ٤٣٦

۱۷۸

ص ۳۳٦ س ۱۱ لفی‌ضلالك القدیم : ای فی‌حبك القدیم . ص ٤٤٥

۱۷۹

ص ۳۳۹ س ۵ **همه بریك دین** : محمد حسینی میگوید که قاضی عین‌القضات بوهم وهم خویش هم این چنین گمان برد که همه دینها یك دین است و همه ملتها یك ملت است لاحول ولاقوة الابالله استغفرالله اینجا دو نظر است ازاین‌رو که ماییم ماییم واز آن‌رو که اوست اوست تعالی ازو که ماییم ماییم عبودیت رد وقبول وحسن وقبح است واز آن‌رو که اوست اوست لیس عندالله صباح و مساء غلط اواین کرد که اصول را بااین فروع خواست برابر کند غلطی فاحشی والحادی و زندقه درست‌باشد بجان سرخود در بیان معارف و حقایق دونظر نکنی همه بیك نظر سخن گو نسبت همه بدو مستقیم کن و خودرا در مقام عجز وانکساری اثبات فرما بزرگی دیگر که محی‌الدین ابن اعرابی او نیز برمقال انباتی و استقامتی دارد هم فهم او که مطلقی دارد ومقیدی میگوید وآن مقید نه‌آنکه مقید است آن مطلق نه‌آنکه مطلق است چون مقید شد بحسبه و قسمته ونصیبه نه‌آنکه هم برو استقامت یافت خواص است بکسی وتضعیف درهرحرکتی وسکنتی وخاصیتی وفعلی خاصی درستی هست فافهم و اغتنم . ص ۴۴۹-۴۵۰

۱۸۰

ص۳۳۹ س ۶ **اسمها بسیاراست** : اگر گویی باری تعالی‌را یك‌ذات ونودونه نام‌اسم اوست ومفهوم هراسمی بااین مسمی یکی‌است سلمنا اما اوغرض این دارد که همه به‌یکی باز میگرداند آنرا مردمان حق نام نهاده‌اند آنانکه آنرا که باحق این یکی یك شد وهذا غلط فاحش قاضی میگوید معقول دانی میکنند نقایض و اضداد چگونه در یك محلی جمع شوند وآنکه او از اهل کشف و عیان‌اند چنین گویند

به‌یك فیض او بجمیع نقایض واضداد و تباینی و تخایفی که هست بدان فیض باز می‌گردد این را مثال گوییم آبی ازچشمه بیرون‌آمد بجمیع درختان رسید هم‌از آن آب در کردی نیشکر است و در کردی . . . حنظل است و در کردی جو برآمد و دیگر جا کشمش اگر گویی همه به‌یك آب رُسته‌اند آری درست باشد و اینکه خواهند همه را به‌یك رنگ و یك مزه و یك خاصه رُسته‌اند لاحول ولاقوة الابالله گندم و نیشکر و کشمش بخورند بزیند و حنظل و نیم ازآنش بخورند بمیرند از یك آمدند تشکلی شدند فردا آمنّا وصدقنا هم بحسب ایشان معامله است . مؤمن و کافر ازخدا آمدند ومؤمن در اعلی‌علیین کافردر اسفل‌السافلین صالح درترقی درجات فاسق در هاویهٔ درکات چکنم اگر قاضی پیش‌من بودی تعلیم حقایق میکردم آن مسکین بچهٔ راه ما بوده است کارش بکمال نرسیده بود وگرنه این چنین بچگیها نکردی . ص ۴۵۰–۴۵۱

۱۸۱

ص ۳۴۰ س ۷ قطره‌ای دردریا : انا البحرمی گوید مجازاً باشد نه حقیقةً چو مجازاً باشد چرا خودرا بدین دهند وچرا حقیقت و مجاز به‌لغت حقیقت نمایند آن محی‌الدین ابن‌اعرابی میگوید مطلقی ومقیدی و آن مطلق را که هم‌کلی طبیعی میدارد که اورا در خارج وجودی نیست وجود او درضمن جزئیات اوست و قاضی بدان فهم میفرماید چون درین جزوی آن مطلق کلی وجودی دارد بدین وجه که او درخارج جز درین صورت نیست پس براین طریق گویندهٔ اناالحق را معذور باید داشت دایم‌الله من راست میگویم محی‌الدین و عین‌القضات وآن گویندهٔ اناالحق اگر بدین‌معنی گفته باشند مشرکان‌باشند ولیکن نه‌شرك خفی‌بلکه شرك جلی . ص۴۵۲

۱۸۲

ص ۳۴۴ س ۸ نظر در کعبهٔ حقیقت : آن است که دل متوجه بخدا باشد و نظر منحصر همانجا گردد هر آینه آن نظر موجب بینایی دل باشد کعبه را بیت‌الله گویند بدین‌معنی که اورا آنجا یابند بحق وحقیقت اگرچه هرجا که جوییش یابی اما آن‌موضع متعین برای اوست . ص ٤٥٧

۱۸۳

ص ۳۴۴ س ۱۲ احسن صورة : علما این‌را متشابهه گویند از اینجا که او صورت گفته‌است این‌قدر هم اندیشه نکنند که ان‌الله خلق آدم علی صورته واین‌قدر هم اندیشه نمی کنند خلق آدم علی صورت الرحمن بعضی ربی بمعنی سیدی گویند چنانکه ابوهریره رضی‌الله عنه وقتی گفت رأیت‌ربی فی‌السوق فقیل‌له کفر بعدالایمان فقال رأیت ربی ای سیدی وهو حسن بن علی رضی‌الله عنه و دیگر ربی بمعنی مربی باشد وازاین جبرئیل مراد باشد دیدم جبرئیل را بربهترین صورتها وآنکه محققان فرمایند حکایت عالم تشکل کنند چنانکه صحابی گفته است رایت‌ربی فی‌صورت‌امی ودیگر گوید : رأیت‌الله بنعةارحم والطف ویکون بنعةالرحمة واللطف . احسن‌الصور یعنی دیدم خدارا درآن حال که اوبارحمت ولطف و رأفت بود . ص ٤٥٨

۱۸٤

ص ۳٤۷ س ۱۵ ازاین‌حجابها : اگرسالك‌دراتصاف باشدحجاب ، راه اوباشد اورا درذات مقصود محو وفانی باید شدن ، وجز اورا نمی‌باید دید . ص ٤٦٢

۱۸۵

ص ۳٤۹ س ۲ یرمونه بالحجارة : از این دیوانه عنایت از اویس قرنی

میکند رضی‌الله عنه ولیکن اودیوانه است که همچو قاضی درعربده وشور ونعره‌است وحالت او براین جمله بود که چون از قرن نجدی بیرون آمدی اورا خلق دیوانه خواندندی و اورا بچگان سنگ میزدند گفتی مرا سنگ مزنید ترسم که مرا خون آید وضوی من بشکند و اگر خلق بخندیدی او بگریستی عمر وعلی بفرمان نبی بدیدن‌او رفتند و رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله وسلم بدونشان داده که إنی لأجد نفس الرحمن من قبل الیمن بخدا از زمین یمن است و قرن دیهی از زمین بخداست. ص ٤٦٣-٤٦٤

١٨٦

ص **٣٤٩ س ١٢ الدخول فی الکفر الحقیقی** : دومعنی‌دارد یکی‌مردبحقیقت رسید وازآن حکایتی وبیانی کند ویا بدل خویش بخیال‌خود اورا باشرع تطبیق‌دادن نتواند اورا کفر نامند شرعاً یعنی کفری است که منبع اوحقیقت شد دیگر حقیقت هی‌هی است لاتعدد ولا کثرت والبعض والکل و الاشارات والعبارات محو عند هولاء السادات‌چون اودرآن حقیقت‌درمی‌آید درآمدن اوبودن‌اوفهم او کفراست. ص٤٦٤

١٨٧

ص **٣٤٩ س ١٣ الخروج من الاسلام المجازی** : اسلام مجازی آنست از روی ظاهر ایمان درست بصدق نبوت رسول‌الله صلی‌الله علیه‌وآله وسلم وآنچه شرایع واحکام است ازآداب اسلام مجازی است زیرا چه همه باحکام ظاهر قرار گرفته است واز حقیقت دورمانده. ص ٤٦٤

١٨٨

ص **٣٤٩ س ١٣ الشخوص الثلاثة** : ملکوت وجبروت ولاهوت. ص ٤٦٥

۱۸۹

ص ۳۵۰ س ۵ مطعون بیگانگان آمدند : قاضی و بوعلی هر دو برون افتادگان ازدایرهٔ ماخارج‌اند ؛ ای‌قاضی‌چشیدن این‌نیست که رسوا شوند چه‌میگویی آنکه قدح شراب خورد واینکه سبوها غلطاند چند تفاوت باشد ذوالنون بربا یزید گفت که قدحی از آن‌می چشید مست شد بایزید گفت این کار کاران را بدنام مکن اینجا کسی است که دریای‌ازل وابدفروبرد وهنوزنعرهٔ «هل‌من‌مزید» میزند مسکین بااین همه نالد که چه کنم بوی شراب می‌آید و اگر نه کسی نداند بیچاره عاشق هم ازاین کاهد دمش سرد ولب خشك و رخساره زرد باشد دریغا اگر بطبیعت این‌نباشد اوراهیچ کس نداند حکایت سلمان وصهیب وبلال وهلال و ابوبکر وعمر بارها گفته باشم . ص ٤٦٦

۱۹۰

ص ۳۵۱ س ۱ تکلیف برقالب‌است : هرآینه تکلیف برذمهٔ قالب و بشریت است اگر خود قالب نباشد افعال جوارح که بجا آرد اما تو میگویی که با وجود بشریت و قالب وذمه تکلیف نماند الکلام فیه بدین وهم که قالب و ذمه رفت بارك‌الله فیماعندك اما بظاهر این سخن مسموع نباشد یعنی میسر نیست یا نشاید یا نباید که باوجود همه حقایق ومعارف وهمه نیستی و نابودی همه تکلیفات شرایع برجا باشد کماهو هو . ای قاضی وای متّبعان او اندیشه کنید که محمد حسینی چه میگوید ترا قالب و ذمه وقت است خط و کتابت میکن و سخن آن میگوی آنکه چرا نماز نمیگزاری و تسبیح چرا نمی کنی وتلاوت چرا نمی کنی این چه گنه کرد . ص ٤٦٦ _ ٤٦٧

۱۹۱

ص ۳۵۱ س ۹ او از دیگری مغایر باشد : این مغایر بمعنی متباین و متضاد نیست ، نتوان گفت که شریعت دیگر وحقیقت دیگر وطریقت دیگر . هر که گوید غلط گفته باشد هر سه یکی باهم پیچیده‌اند چنانکه جوز و پوست او ومغزاو ومغز مغزاو . ص ٤٦٨

اللّهم آنچه گفتیم اگر سرفهم وحقایق ودانش مابود بدین عربده وبدین کلام و فصاحت از ما بما نگیری واگر العیاذبالله خطایی وخللی و سهوی از ما رفت آنرا بما بخش بروح قاضی ازآنانکه درین راه قدمی زده‌اند فاتحه در کار داریم . الحَمْدُ لِلهِ رَبِّ العَالَمِينَ ـ الحَمْدُ لِلهِ الّذِی هَدانَا لِهَذا وَ مَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلاأَنْ هَدانَا اللهُ .

فهرست لغات واصطلاحات[1]

۱ـ مقصودما ازاین فهرست ، ذکرلغات واصطلاحات مهمی‌است که دراین کتاب بکاررفته‌است چون متن تمهیدات برحسب مطالب ببندهایی تقسیم شده ، شماره‌های این فهرست بشماره‌های بندها ارجاع داده میشود .

ت

چ

خ

ذ

ش

ص

ظ

ک

م

و

فهرست آیات قرآن[1]

۱ـ اغلاط چاپی شماره‌های سوره‌ها و آیات قرآنی که در پاورقی کتاب آمده دراین فهرست اصلاح میگردد .

ب

ت

ث

ج

ح

خ

د

ذ

ر

س

ش

ص

ض

ظ

ع

ف

ق

ك

م

ن

فهرست احادیث

فهرست اقوال بزرگان

فهرست اعلام

Introduction

à l'union mystique

de

AYNUL QODHAT ELHAMADHANI

(492/1098 – 525/1131)

Publiée avec introduction

Par

AFIF OSSEIRAN

Licencié en sciences politiques et sociales

Dr. en philosophie

Dr. en littérature persane